

سیره نبوی



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

بعد حمد و سپاس خداوند حکیم و درود و صلوات فراوان بر محمد مصطفی و اهل بیت طاهرینش

شکی نیست که بشریت برای رسیدن به کمال نیاز به الگو و نمونه کامل دارد تا در همه ابعاد زندگی از او پیروی کرده تا بتواند سعادت دوجهان را کسب کند. لذا خداوند حکیم پیامبر رحمتش را به عنوان الگوی حسنه بشریت معرفی کرده است.

قَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا

(احزاب : ۲۱)

قطعا برای شما در (اقتداء) رسول خدا سر مشقی نیکوست : برای آن کس که به خدا و روز بازپسین امید دارد و خدا را فراوان یاد می کند.

امیرالمؤمنین در خطبه ۱۶۰ نهج البلاغه جمله ای دارد که می گوید «لقد كان في رسول الله كافٍ لكف الاسوة» یعنی پیامبر نمونه ای کافی برای شما، برای الگو گرفتن است. بعد حضرت می رسد به عبارت «فتأسى بنبي الأَطْيَبِ الأَطْهَرِ، فَإِنَّ فِيهِ أُسْوَةً لِّمَن تَأَسَّى وَ عِزَاءٌ لِّمَن تَعَزَّى وَ أَحَبَّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ الْمُتَأَسِّي بِنَبِيِّهِ وَ الْمُقْتَصِ لِأَثَرِهِ». پس به پیامبر پاک و پاکیزه ات اقتدا کن، بی گمان در پیامبر اسوه و نمونه ای است برای کسی که بخواهد الگو بگیرد و الگویی است عالی برای هر کس که بخواهد الگو پذیرد. محبوب ترین بندگان نزد خدا کسی است که به پیامبرش تأسی کند و او را دنبال نماید.

یکی از مواردی که بشریت شدیداً نیاز دارد تا الگوی کامی داشته باشد اخلاق است. در این زمینه هم خداوند حکیم از اخلاق عظیم رسولش تعریف نموده است.

(إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ) ترجمه : ای پیامبر تو دارای اخلاق بزرگی هستی [قلم-۴]

امام صادق (ع) هم در بیان اهمیت الگو گیری از پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «إِنِّي لَأَكْرَهُ لِلرَّجُلِ أَنْ يَمُوتَ وَقَدْ بَقِيََتْ عَلَيْهِ خَلَّةٌ مِنْ خِلَالِ رَسُولِ اللَّهِ لَمْ يَأْتِهَا» (صدوق، ۱۴۰۴ق، ج ۳، ص ۴۶۷)؛ دوست ندارم مسلمانی بمیرد، مگر اینکه تمام آداب و سنت های رسول خدا (ص)، را [اگر چه یکبار] انجام دهد.

از سعد بن هشام نقل شده که می‌گوید: «از عایشه همسر رسول اکرم (ص) در وصف اخلاق پیامبر خدا (ص) سوال کردم. او در این باره گفت: آیا قرآن نخوانده‌ای؟ گفتم چرا؟ سپس گفت: «اخلاق پیامبر (ص) همان قرآن است» (فیض کاشانی، ۱۳۷۸، ج ۴، ص ۲۱).

در این کتاب به ابعاد مختلف زندگی پیامبر خدا پرداخته میشود و امید است خوانندگان محترم بهره کافی و وافی از مطالب این کتاب ببرند.

زمستان ۹۸ - کرمانشاه

اخلاق اسلامی

اخلاق عظیم پیامبر خدا

در حدیثی از امام صادق (ع)، رسول خدا (ص) اینگونه توصیف شده است: از همه کس، حکیمتر و داناتر و بردبارتر و شجاعت‌ر و عادلتر بود. هرگز دستش به زنی نامحرم نرسید و سخاوتمندترین مردم بود. هرگز درهم و دیناری نزد او نماند. بر زمین می‌نشست و بر زمین غذا می‌خورد و بر زمین می‌خوابید و نعلین و لباس خود را پینه و وصله می‌کرد. در خانه خود رامی‌گشود و گوسفند را خود می‌دوشید و پای شتر را خود می‌بست و چون خدمتکار از گردانیدن آسیاب خسته می‌شد، خود می‌گرداند. آب وضو را بدست خود حاضر می‌کرد و پیوسته سرش در زیر بود. در حضور مردم تکیه نمی‌کرد و اهل و عیال خود را خدمت می‌کرد و هرگز آروغ نزد و هر که او را به مهمانی دعوت می‌نمود، قبول می‌فرمود و نگاه‌زیاد به صورت مردم، نمی‌کرد. هرگز برای دنیا بخشش در نمی‌آمد و برای خدا غضب می‌کرد و گاه از گرسنگی، سنگ بر شکم می‌بست و هر چه حاضر می‌کردند، تناول می‌فرمود. انگشت نقره در انگشت کوچک دست راست می‌کرد. خربزه را دوست می‌داشت. هنگام وضو مسواک می‌زد و ادب هر که را رعایت می‌فرمود و عذر هر که را که معذرت می‌خواست، قبول می‌نمود و تبسم بسیار می‌کرد و هرگز صدای خنده‌اش بلند نمی‌شد و هرگز کسی را دشنام نداد و خدمتکار و زنان خود را نفرین نکرد. بد را به خوب جواب می‌داد و ابتدا به سلام و دست دادن می‌نمود و در هر مجلسی، یاد خدا می‌کرد. «حیوة القلوب ج ۲»

عبد الله بن سلام از یهودیان عصر پیامبر (ص) بود، عواملی از جمله جاذبه‌های اخلاق پیامبر (ص) موجب شد که اسلام را پذیرفت و رسماً در صف مسلمانان قرار گرفت، او دوستی از یهودیان به نام «زید بن شعبه» داشت، عبدالله پس از پذیرش اسلام همواره زید را به اسلام دعوت می‌کرد، و عظمت محتوای اسلام را برای او شرح می‌داد بلکه به اسلام گرویده شود، ولی زید هم چنان بر یهودی بودن خود پافشاری می‌کرد و مسلمان نمی‌شد، عبدالله می‌گوید: روزی به مسجد النبی رفتم ناگاه دیدم، زید در صف نماز مسلمانان نشسته و مسلمان شده است، بسیار خرسند شدم، نزدش رفتم و پرسیدم «علت مسلمان شدنت چه بوده است؟» زید گفت: تنها در خانه ام نشسته بودم و کتاب آسمانی تورات را می‌خواندم، وقتی که به آیاتی که در مورد اوصاف محمد (ص) بود رسیدم، با ژرف اندیشی آن را خواندم و ویژگی‌های محمد (ص) را که در تورات آمده بود

به خاطر سپردم، با خود گفتم بهتر آن است که نزد محمد (ص) روم و او رایبازمایم، و بنگرم که آیا او دارای آن ویژگی ها که یکی از آنها «حلم و خویشتن داری» بود هست یا نه؟ چند روز به محضرش رفتم، و همه حرکات و رفتار و گفتارش را تحت نظارت دقیق خود قراردادام، همه آن ویژگی ها را در وجود او یافتم، با خود گفتم تنها یک ویژگی مانده است، باید در این مورد نیز به کند و کاو خودادامه دهم، آن ویژگی حلم و خویشتن داری او بود، چرا که در تورات خوانده بودم: «حلم محمد (ص) بر خشم او غالب است، جاهلان هرچه به او جفا کنند، از او جز حلم و خویشتن داری نبینند.» روزی برای یافتن این نشانه از وجود آن حضرت، روانه مسجد شدم، دیدم عرب بادیه نشینی سوار بر شتر به آنجا آمد، وقتی که محمد (ص) را دید، پیاده شد و گفت: «من از میان فلان قبیله به اینجا آمده ام، خشکسالی و قحطی باعث شده که همه گرفتار فقر و ناداری شده ایم، مردم آن قبیله مسلمان هستند، و آهی در بساط ندارند، وضع ناهنجار خود را به شما عرضه می کنند، و امید آن را دارند که به آنها احسان کنی.» محمد (ص) به حضرت علی (ع) فرمود: آیا از فلان وجوه چیزی نزد تو مانده است؟ حضرت علی (ع) گفت: نه، پیامبر (ص) حیران و غمگین شد، همان دم من به محضرش رفتم عرض کردم ای رسول خدا! اگر بخواهی با تو خرید و فروش سلف کنم، اکنون فلان مبلغ به تو می دهم تا هنگام فصل محصول، فلان مقدار خرما به من بدهی، آن حضرت پیشنهاد مرا پذیرفت، و معامله را انجام داد، پول را از من گرفت و به آن عرب بادیه نشین داد، من هم چنان در انتظار بودم تا این که هفت روز به فصل چیدن خرما مانده بود، در این ایام روزی به صحرا رفتم، در آنجا محمد (ص) را دیدم که در مراسم تشییع جنازه شخصی حرکت می کرد، سپس در سایه درختی نشست و هر کدام از یارانش در گوشه ای نشستند، من گستاخانه نزد آن حضرت رفتم، و گریبانم را گرفتم و گفتم: ای پسر ابو طالب! من شما را خوب می شناسم که مال مردم رامی گیرید و در بازگرداندن آن کوتاهی و سستی می کنید، آیا می دانی که چند روزی به آخر مدت مهلت بیشتر مانده است؟» من با کمال بی پروایی این گونه جاهلانه با آن حضرت رفتار کردم (با این که چند روزی به آخر مدت مهلت باقی مانده بود) ناگاه از پشت سر آن حضرت، صدای خشنی شنیدم، عمر بن خطاب را دیدم که شمشیرش را از نیام برکشیده، به من رو کرد و گفت: «ای سگ! دور باش.» عمر خواست با شمشیر به من حمله کند، محمد (ص) از او جلوگیری کرد و فرمود: «نیازی به این گونه پر خاش گری نیست، باید او (زید) را به حلم و حوصله سفارش کرد، آن گاه به عمر فرمود: «برو از فلان خرما فلان مقدار به زید بده.» عمر مرا همراه خود برد و حق مرا داد، به علاوه بیست پیمانه دیگر اضافه بر حقم به من خرما داد. گفتم: این زیادی چیست؟ گفت: چه کنم حلم محمد

(ص) موجب آن شده است، چون تو از نهیب و فریاد خشن من آزرده شدی، محمد (ص) به من دستور داد این زیادی را به تو دهم، تا از تو دلجویی شود، و خوشنودی تو به دست آید. هنگامی که آن اخلاق نیک و حلم عظیم محمد (ص) را دیدم مجذوب اسلام و اخلاق زیبای محمد (ص) شدم، و گواهی به یکتایی خدا، و رسالت محمد (ص) دادم و در صف مسلمانان درآمدم.^۱

ناراحتی پیامبر اکرم از دفن پیرزن بدون اطلاع ان حضرت

پیرزن بینوایی در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله جارو می کشید و همانجا می خوابید و خوراک او را مردم تهیه می کردند روزی پیامبر صلی الله علیه و آله وارد مسجد شد چون آن زن را ندید فرمود: کجا رفته است مردم جواب دادند شب گذشته مرد و او را دفن کردند حضرت از شنیدن این مطلب ناراحت شده و آنها را بخاطر عدم اطلاع به پیامبر صلی الله علیه و آله توبیخ کرده و سپس به همراه جمعیت روی قبر زن آمده و برای آمرزش این زن نماز خواند.^۲

در فرازی از گفتار حضرت علی (ع) در شان اخلاق پیامبر (ص) چنین آمده: «رفتار پیامبر (ص) با همنشینانش چنین بود که دائماً خوش رو، خندان، نرم و ملایم بود، هرگز خشن، سنگدل، پرخاشگر، بدزبان، عیبجو و مدیحه گر نبود، هیچ کس از او مایوس نمی شد، و هر کس به در خانه او می آمد، نومید باز نمی گشت، سه چیز را از خود دور کرده بود: مجادله در سخن، پرگویی، و دخالت در کاری که به او مربوط نبود، او کسی را مذمت نمی کرد، و از لغزش های پنهانی مردم جستجو نمی نمود، جز در مواردی که ثواب الهی دارد سخن نمی گفت، در موقع سخن گفتن به قدری گفتارش نفوذ داشت که همه سکوت نموده و سراپا گوش می شدند»^۳...

در تاریخ زندگانی و احوالات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که : بسیار می شد که نوزادی را نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می آوردند تا او نامگذاری کند و یا برایش دعا بفرماید، حضرت برای احترام به خانواده طفل ، نوزاد را در دامن خود می نهاد، بسا می شد که بچه

^۱ <https://hawzah.net/fa/Article/View/93858>

^۲ خوبیها و بدیها

^۳ <https://hawzah.net/fa/Article/View/93858>

در دامن حضرت ادرار می کرد و لباس حضرت را آلوده می نمود، برخی از کسانی آنجا فریاد برمی آوردند، (اعتراض می کردند)

حضرت فرمود: ادرار بچه را قطع نکنید (او را نترسانید) و می گذاشت بچه ادرارش را تمام کند، سپس با روی باز دعا می کرد یا نامگذاری می نمود و نمی گذارد خانواده طفل ناراحت شوند، وقتی آنها می رفتند، لباس خویش را می شست.^۴

. آمده است که در سفری که عده‌ای از اصحاب با پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله به محلی می‌رفتند در منزلی که استراحت می‌کردند تصمیم جمعیت بر این شد که برای غذا گوسفندی را ذبح و آماده کنند . یکی از اصحاب گفت: سربریدن گوسفند بامن، دیگری گفت: کندن پوست آن بامن، سومی گفت: پختن گوشت آن بامن، چهارمی، ...

رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: جمع کردن هیزم از صحرا با من. اصحاب عرض کردند ما که هستیم نیازی به زحمت شما نیست . حضرت فرمود: می‌دانم ولی خداوند سبحان دوست ندارد کسی خودش را از دیگران امتیاز دهد .

سیره رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آن بود که هر که را سه روز نمی‌دید احوال او را می‌پرسید اگر می‌گفتند که بسفر رفته برای او دعا می‌کرد و اگر حاضر بود بدیدن او می‌رفت و اگر بیمار بود عیادتش می‌کرد .

از جابر انصاری روایت شده که گفت: من در نوزده جنگ با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بودم و می‌دیدم که پیامبر در پشت سر مردم حرکت

می کرد تا ضعیفان را به قافله رساند و هنگامی که ضعیفی را می دید او را سوار بر مرکبش کرده و برای او دعا می کرد.^۵

پیامبر و مدارا با مخالفین

عبدالله بن ابی، رئیس منافقان مدینه بود. به رغم اقدامات و خیانت های او در مراحل گوناگون، پیامبر با او مدارا می کرد. او در مدینه جایگاهی بالا داشت پیامبر علیه او اقدامی نکرد. پس از غزوه بنی المصطلق، به دنبال برخی مسائل، او گفت: (لئن رجعنا الى المدينة ليخرجن الأعز منها الأذل) [۶]. کنایه از اینکه پس از برگشت به مدینه، پیامبر را از آنجا بیرون می کند. این خبر به پیامبر رسید و اصحاب خواستار برخورد شدید با او شدند، تا جایی که مسئله قتل او شایع گردید. اما پیامبر فرمود: چنین حکمی (قتل) جایز نیست. [۷]

نبتل بن حرث، همان کسی است که درباره پیامبر گفت: «انما محمد اذن ...» و این آیه درباره اش نازل شد:

(و منهم الذين يؤذون النبي و يقولون هو اذن قل اذن خير لكم). [۸]

پیامبر درباره نبتل فرمود: «من احب ان ينظر الى الشيطان فلينظر الى نبتل بن الحرث.» [۹] اما با وجود این، دستوری از پیامبر در مقابله با او صادر نشد.

۳. وقتی شتر پیامبر گم شد و همه به دنبال شتر می گشتند، زید بن صلیت به کنایه و طعنه گفت: چگونه ادعای پیامبری می کند، در حالی که نمی داند شترش کجاست؟ پیامبر به علم غیب، جای دقیق شتر را بیان کرد و اصحاب رفتند و همان جا شتر را یافتند؛ [۱۰] اما پیامبر هیچ برخوردی با او نکرد.

وحشی، همان کسی است که در جنگ احد، حمزه عموی پیامبر را به شهادت رساند و پیامبر حکم قتل او را صادر کرد. او پس از فتح مکه به طائف گریخت، اما پس از مدتی در گروه اعزامی ثقیف، ناگهان بر پیامبر وارد شد و شهادتین گفت و پیغمبر او را بخشید؛ اما فرمود: به جایی برو

مکارم الاخلاق / ۲۰

^۶ منافقین / ۸.

^۷ سیره ابن هشام، تحقیق: مصطفی سقا و دیگران، (مصر، حلبی، ج ۲، ۱۳۷۵ق.)، ج ۲، ص ۳۷۲.

^۸ توبه / ۶۱.

^۹ حیاة النبی و سیرته، محمد قوام و شنوی، (قم، ۱۴۱۲ق.)، ص ۳۲۶.

^{۱۰} حیاة النبی و سیرته، محمد قوام و شنوی، (قم، ۱۴۱۲ق.)، ص ۳۲۸.

که دیگر تو را نبینم. او مسلمان شد و در جنگ‌های رده، مسیلمه کذاب را کشت.
[۱۱]

هبار بن اسود، شتر زینب دختر پیغمبر را رم داد و زینب از میان هودج به زمین افتاد و جنین‌اش سقط شد و خود نیز با همان مرض از دنیا رفت. پیغمبر در فتح مکه خون قاتل را هدر اعلام کرده بود، ولی هبار بن اسود پس از مدتی بر پیامبر وارد شد و گفت: «... می‌خواستم به عجم‌ها پناه ببرم، ولی فضل و بخشش تو را به یاد آوردم...». او تقاضای بخشش کرد و پیامبر نیز او را عفو کرد [۱۲].

ابن قیضی، فردی نابینا بود. وقتی لشکریان اسلام به احد می‌رفتند، از زمین مقداری خاک برداشت و به روی مبارک پیامبر پاشید و ناسزا گفت. اصحاب خواستند او را بکشند، اما پیامبر فرمود: «او را رها کنید، هم چشمش کور است و هم دلش» [۱۳].»

پیامبر نفرین نکرد

قاضی عیاض در کتاب الشفاء روایت کرده که در جنگ احد دندانهای جلو دهان پیامبر (ص) شکست، و صورتش شکاف برداشت، اصحاب آن بزرگوار، بسیار ناراحت شدند و از آنحضرت خواستند که دشمن را نفرین کند.

:پیامبر (ص) به آنها فرمود

اَنِّیْ لَمْ اَبْعَثْ لِعَانًا وَّلٰكِنِّیْ بَعَثْتُ دَاعِیَا وَّرَحْمَةً

«من ناسزا گو مبعوث نشده‌ام، بلکه دعوت کننده و مایه رحمت، مبعوث شده‌ام»

:سپس بجای نفرین، چنین دعا کرد

اَللّٰهُمَّ اِهْدِ قَوْمِیْ فَانَّهُمْ لَا یَعْلَمُوْنَ

«خدایا قوم مرا هدایت کن، زیرا آنها ناآگاه هستند»

(صلی الله علیه و آله و سلم) واکنش عمر خطاب به فرمایش رسول خدا

۱۱ خاتم النبیین، سید علی کمالی، (تهران، اسوه، ۱۳۷۲ش)، ص ۹۵.

۱۲ خاتم النبیین، سید علی کمالی، (تهران، اسوه، ۱۳۷۲ش)، ص ۹۵.

۱۳ همان ص ۹۹

و به روایت دیگر، عمر بن خطاب به پیامبر (ص) عرض کرد: پدر و مادرم بفدایت ای رسول خدا،

نوح (ع) بر قوم خود نفرین کرد و گفت:

رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا

. (نوح - ۲۶). «پروردگارا در روی زمین احدی از کافران را زنده مگذار»

اگر تو ما را نفرین کنی همه ما به هلاکت می‌رسیم، اینک بین که بر پشت شما لطمه وارد شده و

صورتت مجروح گشته و دندانهایت شکسته شده، در عین حال بجای نفرین، برای دشمن دعا می

. «کنی و می گوئی: «خدایا قوم مرا هدایت کن زیرا ناآگاه هستند

نظر قاضی عیاض

قاضی عیاض پس از نقل این مطلب می گوید: به این شیوه پیامبر (ص) که جامع ارزشهای اخلاقی

و درجات عالی نیکوکاری و حسن خلق و بزرگواری و درجه عالی صبر و استقامت و حلم است،

خوب دقت کن، تا آنجا که به سکوت و بردباری اکتفا نشده بلکه آن حضرت دشمنان را مورد

لطف قرار داده و برای آنها دعا کرده است، و با تعبیر «قومی» (قوم من) علت محبت خود نسبت

به آنها را آشکار نموده است، و سپس از جانب آنها معذرت خواسته که آنها ناآگاه هستند^{۱۴}

اخلاق نیک پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به عرب

عربی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمده تقاضای کمک مالی کرد

حضرت باندازه کفایت باو بخشیده فرمود بتواحسان کردم؟ عرض کرد نه

سیرت پیامبر اعظم و مهربان، محمد محمدی اشتهاردی، انتشارات ناصر، قم: ۱۳۸۵، ۱۴

بلکه کار خوبی هم نکردید اطرافیان پیغمبر با آشفتگی از جای حرکت کردند تا او را کیفر دهند . حضرت اشاره کرد خودداری کنید آنگاه وارد منزل شد مقدار دیگری بعطای خویش افزود و به اعرابی تسلیم کرد بعد فرمود:

اینک احسان کردم . گفت آری خداوند سبحان پاداش نیکویی بشما عنایت کند یه اعرابی فرمود تو در پیش اصحابم سخنی گفתי که باعث کدورت آنها شد اکنون اگر صلاح بدانی همین حرف را پیش آنها بزن تا رنجیدگی آنان برطرف شود فردا صبح اعرابی هنگامی که اصحاب حضور داشتند خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید . فرمودند دیروز این مرد حرفی زد پس از آنکه به عطایش اضاف کردم می گفت از من راضی شده رو به او کرده فرمود: همینطور است؟ عرض کرد آری خداوند سبحان در فامیل و خانواده به شما خیر عنایت کند . به اصحاب فرمود مثل این فرد مانند شتری رم کرده و در حال فرار است . مردم از پس آن شتر بروند هر چه بیشتر اردادحام کنند آن حیوان فرارش زیادتر می شود .

صاحب شتر فریاد می کند مرا با شترم واگذارید من بهتر او را رام می کنم و راه رام کردنش را خوبتر می دانم آنگاه خودش پیش می رود گرد و غبار از پیکر او می زداید تا آرام شود کم کم او را خوابانده جهاز بر او می گذارد و سوار می شود . من هم اگر شما را آزاد می گذاشتم وقتی این مرد آن حرف را زد او را می کشتید و بیچاره به آتش جهنم می سوخت .

در روایت است که وقتی سعد بن معاذ شهید شد پیامبر صلی الله علیه و آله تشییع جنازه با شکوهی برای او انجام داد حضرت درحالی که پاها را برهنه

کرده بود و دنبال جنازه سعد حرکت کرده گاهی طرف راست و گاهی طرف چپ جنازه سعد را می گرفت چون نزدیک قبر شدند حضرت داخل قبر شده و با دست مبارکش او را داخل قبر گذاشته و قبر او را آماده و خشت بر آن گذاشت در این هنگام مادر سعد کنار قبر او آمد و گفت گوارا باشد بر تو بهشت ای سعد . حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: مادر سعد با چنین یقینی سخن مگو که الان قبر فشار سختی بر بدن سعد وارد نمود . پس مردم سؤال کردند چرا یا رسول الله با اینکه در تشییع جنازه سعد آن چنان اهمیت قائل شدی که نسبت به دیگری سابقه نداشت آنوقت می فرمایی که سعد دچار فشار قبر شد؟!

حضرت فرمود: آری سعد نسبت به خانواده اش بد اخلاق بود و این فشار قبر از آن بد اخلاقی بود .

پنج خصلت نیک پیامبر صلی الله علیه و آله :

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پنج خصلت است که تا مردن ترک نخواهم کرد . بر روی زمین غذا خوردن با غلامان، سوار شدن بر الاغ و دوشیدن بز بدست خود و پوشیدن پشم و سلام کردن بر اطفال تا اینها سنت شود بعد از من و مردم به اینها عمل کنند .^{۱۵}

—فرمود: شما نمی توانید با اموالتان در مردم نفوذ کنید، پس با آنها با گشاده رویی و چهره باز برخورد نمائید.

و فرمود: هر که مؤمنی را شاد کند، مرا شاد کرده و هر که مرا شاد کند، خدا را راضی کرده است.

و فرمود: سه چیزند که هر که داشته باشد، خداوند از او حساب آسانی می کشد و او را به بهشت داخل می کند. گفتند: آنها کدامند یا رسول الله؟

فرمود: به هر که تو را محروم کند، عطا کنی. و به هر که با تو قطع رابطه کرده است، پیوندی و از هر که به تو ستم نموده است، عفو نمائی.»

و فرمود: «خداوند به کسیکه خشم خود را کنترل کند و نسبت به برادر مسلمانش گذشت داشته باشد، و بردباری پیشه نماید، اجر شهید عنایت می کند.»

همچنین درباره پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آمده است که: شخص عربی پیش پیامبر صلی الله علیه و آله آمده و عباى حضرت را گرفته و کشید بطوری که اثر کشیدن ردا بر گردن حضرت نمودار شود . سپس به حضرت گفت: یا محمد صلی الله علیه و آله به من از اموال خدا که در نزد توست بده! حضرت به او نگاه کرده و تبسم نموده و دستور دادند که به او مالی بدهند .

آمده است که یکنفر یهودی که از حضرت طلبکار بود، نزد پیامبر آمد و طلب خود را خواست . حضرت فرمود الان چیزی ندارم . یهودی گفت منم شما را رها نمی کنم تا طلب مرا بدهید !

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پس منم با تو اینجا می نشینم . پیامبر صلی الله علیه و آله با یهودی بود تا اینکه نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء و صبح را همانجا بجا آورد . مسلمانها متوجه شدند و با چشم و ابرو یهودی را تهدید می کردند که دست از پیامبر بردارد . حضرت متوجه شد و فرمود:

از این مرد چه می‌خواهید؟ گفتند: او شما را حبس کرده است! فرمود:
خداوند سبحان مرا مبعوث نکرده که در حق هم پیمانم یا دیگران ظلم
کنم!

وقتی روز بعد شد و خورشید بالا آمد، یهودی شهادتین را گفت و مسلمان
شد و نصف مالش را بخشید و عرض کرد:

بخدا قسم! من این جسارت را بشما نکردم مگر به این علت که بینم
اوصاف شما مطابق با آنچه در تورات آمده می‌باشد یا خیر! زیرا در آنجا
خداوند سبحان فرموده است که: تولد محمد بن عبدالله در مکه و هجرتش
به مدینه است. او خشن و فریاد زننده نیست. ناسزا نمی‌گوید!

و دیدم که اوصاف شما مطابق است پس من شهادت به وحدانیت خدا و
نبوت شما می‌دهم و این مال را در اختیار شما قرار می‌دهم که هر چه
درباره آن حکم کنی قبول می‌نمایم.^{۱۶}

خدمتکار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌گوید:

من ده سال در خانه پیامبر بودم. یکبار نشد که حضرت بمن بگوید چرا
اینکار را نکردی و یا چرا این کار را کردی؟

یکشب که برای افطار حضرت مقداری شیر آماده شده بود، پیامبر دیر
بمنزل آمدند و من بخیال اینکه جائی مهمان هستند، افطاری حضرت را
خوردم! وقتی پیامبر آمدند از همراهانش پرسیدم که آیا حضرت افطار

^{۱۶} ستارگان درخشان، ج ۱، ص ۲۴.

کرده‌اند؟ گفتند نه! هنوز چیزی نخورده‌اند. من بسیار نگران شدم که اگر حضرت افطاری خود را بخواهد، من چه کنم؟ اما گویا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌دانست لذا چیزی نفرمود و آب افطار نمودند!^{۱۷}

پیامبر اکرم (ص) هنگامی که معاذبن جبل را در سال دهم هجرت، به یمن فرستاد به او چنین فرمود:

«ای معاذ! قرآن خدا را به آنها بیاموز، ادب آنان را با اخلاق شایسته نیکو ساز، مردم را چه خوب و چه بد در مقام و درجه خودشان قرار ده، امر خدا را در میان آنها اجرا کن و در امر خدا و مال او هیچ کس را مورد استثنا و درکناری قرار نده، زیرا اختیار احکام خدا به دست تو و جای ولایت تو نیست، و مال هم مال تو نیست، امانت آنها را کم باشد یا زیاد به آنها بپرداز. بر تو باد به مدارا و گذشت تا جایی که حق ترک نشود که نادان بگوید حق خدا را ترک کردی، از کارمندان خود در هر چه می ترسی دچار عیب شوی پوزش طلب تا تو را معذور دارند، رسوم و آداب جاهلیت را از میان مردم ببر، مگر آنچه را اسلام زنده داشته است. امر اسلام را چه کوچک و چه بزرگ، به تمامی آشکار کن، بیشتر همت تو به نماز باشد که پس از اقرار به دین، نماز به منزله سراسلام است، مردم را به خدا و روز جزا یاد آوری کن و همواره موعظه نما، زیرا که مردم را به عمل به آنچه خدا دوست دارد، نیرومندتر سازد، آن گاه معلّمان را در میانشان پراکنده

^{۱۷} زندگانی پیامبر اسلام.

کن و خدایی را عبادت کن که به وی باز می گردی و در راه خدا از هیچ سرزنشی مترس.»^{۱۸}

روزی پیغمبر ص به منزل فاطمه س رفت و دید که علی ع و فاطمه س هردو مشغول کارند و گندم آرد می کنند. پیغمبر ص فرمود کدامیک خسته ترید؟ علی ع عرض کرد فاطمه ای رسول خدا.

پیغمبر ص از فاطمه خواست که جایش را به او بدهد. سپس پیغمبر ص بجای فاطمه س نشست و مشغول آرد کردن شد.^{۱۹}

نجات مشرک خوش اخلاق

«چند تن از مشرکین، بقصد ترور پیامبر به مدینه آمدند ولی دستگیر شدند . چون حاضر به اسلام آوردن نشدند، پیامبر دستور داد که به غیر از یکنفر از آنان، بقیه را بکشند . شخص آزاد شده از پیامبر سؤال کرد: به چه دلیل همه رفقای من کشته شدند، ولی مرا زنده نگه داشتید؟

حضرت فرمود: زیرا جبرئیل از طرف خداوند سبحان بر من نازل شد و خبر داد که تو دارای پنج خصلت هستی که خدا و رسول آنها را دوست دارند . اول آنکه تو نسبت به ناموس و خانوادهات غیرت داری . دوم آنکه مردی با سخاوتی . سوم آنکه راستگویی . چهارم آنکه شجاعت داری . پنجم آنکه خوش اخلاقی .

^{۱۸} تحف العقول ، ص ۲۵، چاپ بیروت

^{۱۹} بحار ۵۰/۴۳

آن مرد با شنیدن این سخن، به حضرت ایمان آورد و مسلمان شد.^{۲۰}

۶۰.

روزی پیغمبر (ص) پیش فاطمه (س) رفت و دید که بچه را شیر می دهد و با دستش آسیاب را می چرخاند و لباس تن او از جل شتر است. پیغمبر فرمود: ای دختر گرامی! امروز تلخیهای دنیا را برای شیرینیهای آخرت بچش! فاطمه فرمود: من خدا را بخاطر نعمتهایش حمد می کنم و بر کرامتهایش شکر می گذارم. در این موقع آیه

«ولسوف یعطیک ربّک فترضی»^(۲) «بزودی خدا آنقدر بتو بدهد تا راضی شوی.» نازل شد.

پیامبر فرمود هر که به گردن من حقی دارد بگوید...

❁ پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) روزهای آخر بیماری در حالی که سرش را با پارچه ای بسته بود، سه روز پیش از شهادت خود، به مسجد آمد و شروع به سخن نمود و در طی سخنان خود فرمود: هر کسی حقی بر گردن من دارد برخیزد و اظهار کند، زیرا قصاص در این جهان، آسان تر از قصاص در روز رستاخیز است!

□ * در این موقع سواده بن قیس برخاست و گفت: موقع بازگشت از نبرد "طائف" در حالی که بر شتری سوار بودید، تازیانه خود را بلند کردید که بر مرکب خود بزنید.

^{۲۰} بحار الانوار ۳۸۵/۶۸

📌 اتفاقاً تازیانه بر شکم من اصابت کرد، من اکنون آماده گرفتن قصاصم.

🌸 درخواست پیامبر یک تعارف اخلاقی نبود؛ بلکه جداً مایل بود حتی یک چنین حقوقی را جبران نماید .

🌸 گذشته از این، چون اصابت تازیانه بر شکم سواده عمدی نبود، از این نظر او حق قصاص نداشته است، بلکه با پرداخت دیه‌ای جبران می‌گردید. مع الوصف پیامبر، خواست، نظر وی را تامین کند...

🌸 پیامبر دستور داد، بروند همان تازیانه را از خانه بیاورند، سپس آماده قصاص شدند .

□♦ یاران رسول خدا با دلی پر غم و دیدگانی اشکبار و ناله‌هایی جانگداز، منتظرند که جریان به کجا خاتمه می‌پذیرد؛ آیا سواده واقعا از در قصاص وارد می‌شود؟

✧ ناگهان دیدند سواده بی اختیار، بجای قصاص، شکم و سینه پیامبر را می‌بوسد؛

🌸 در این لحظه پیامبر او را دعا کرده، فرمود: خدایا! از سواده بگذر، همانطور که او از پیامبر اسلام در گذشت...

سخنرانی یک دختر اسیر

در تاریخ آمده است: در سال نهم هجرت هنگامی که قبیله سرکش طی بر اثر حمله قهرمانانه سپاه اسلام شکست خوردند، عدی بن حاتم که از سرشناسان این قبیله بود به شام گریخت، ولی خواهر او که «سفانه» نام داشت به اسارت سپاه اسلام درآمد. سفانه را همراه سایر اسیران به مدینه آوردند و آنان را در نزدیک در مسجد در خانه ای جای دادند، روزی رسول خدا (ص) از آن اسیران دیدن کرد، سفانه از موقعیت استفاده کرده و گفت: «یا محمد هلک الوالد و غاب الوافد فان [رایت ان تخی عنی، و لا تشمت بی احياء العرب، فان ابی کان یفک العانی، و یحفظ الجار، و یطعم الطعام، و یفشی السلام، و یعین علی نوائب الدهر](#)؛ ای محمد! پدرم (حاتم) از دنیا رفت، و نگهبان و سرپرستم (عدی) ناپدید شد و فرار کرد، اگر صلاح بدانی مرا آزاد کن، و شماتت و بدگویی قبیله های عرب ها را از من دور ساز، همانا پدرم (حاتم) بردگان را آزاد می ساخت، از همسایگان نگهبانی می نمود، و به

مردم غذایی رسانید، و آشکارا سلام می کرد، و در حوادث تلخ روزگار، مردم را یاری می نمود.» پیامبر اکرم (ص) که به ارزش های اخلاقی، احترام شایان می نمود، به سفاهه فرمود: «یا جاریه هذه صفة المؤمنین حقاً، لو کان ابوک مسلماً لترحمنا علیه؛ ای دختر! این ویژگی هایی که برشمردی، از صفات مؤمنان راستین است، اگر پدرت مسلمان بود، ما او را مورد لطف و رحمت قرار می دادیم.» آنگاه پیامبر (ص) به مسؤولین امر فرمود: «خلوا عنها فان اباهها کان یحب مکارم الاخلاق؛ این دختر را به پاس احترامی که پدرش به ارزش های اخلاقی می نمود، آزاد سازید.» آن گاه پیامبر (ص) لباس نو به او پوشانید، و هزینه سفر به شام را در اختیار او گذاشت، و او را همراه افراد مورد اطمینان به شام نزد برادرش رهسپار کرد.^{۲۱}

✽ نقل شده است: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خانه خود وارد شد و اصحاب خدمت آن حضرت رسیدند، به طوری که خانه پر شد.

✽ در همان لحظه، جریر بن عبدالله یجلی وارد شد و جایی برای نشستن پیدا نکرد؛ به همین دلیل روی درگاه نشست.

✽ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ردای خویش را به او دادند و فرمودند: روی این بنشین.

✽ جریر آن را گرفت و روی صورتش گذاشت و مرتب آن را می بوسید و گریه می کرد، سپس آن را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آورد و عرض کرد: من نمی توانم روی ✽ جامه شما بنشینم. خداوند شما را گرامی بدارد، همان طور که شما مرا گرامی داشتید.

✽ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هرگاه بزرگ قومی نزد شما آمد او را گرامی دارید، همچنین هر کسی بر شخصی حق پیشین دارد باید آن شخص وی را گرامی بدارد.^{۲۲}

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَيْسَرُ الرَّجُلِ إِذَا رَأَاهُ مَغْمُومًا بِالْمُدَاعَبَةِ وَكَانَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ الْمُعْبَسَّ فِي وَجْهِ إِخْوَانِهِ؛

^{۲۱} مستدرک الوسائل؛ ج ۱۱، ص ۱۹۳

^{۲۲} داستان های آسمانی، ص ۶۱.

هرگاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله یکی از اصحاب خود را غمگین می دیدند، با شوخی او را خوشحال می کردند و می فرمودند: خداوند، کسی را که با برادران (دینی) اش با ترشروی و چهره عبوس روبرو شود، دشمن می دارد^{۲۳}.

محبوب ترین رفیق

❖ پیامبر (ص) کنار چاهی رفت تا غسل کند، یکی از اصحاب بنام حذیفه، پارچه ای با دست خود در برابر آنحضرت گرفت تا کسی او را نبیند، وقتی که غسل آنحضرت تمام شد، «حذیفه» نیز آماده شد که غسل کند، این بار پیامبر (ص) پارچه را بدست گرفت و در برابر حذیفه قرار داد، تا کسی او را نبیند، حذیفه عرض کرد: ای رسول خدا پدرم و ❖ مادرم بفدایت (جسارت می شود) این کار را نکنید، پیامبر (ص) فرمود: «هیچ افرادی با هم رفیق نشدند مگر اینکه محبوبترین آنها در پیشگاه خدا آنکسی است که رفاقتش نسبت به دیگران بیشتر باشد». داستانها و پندها جلد ۴

میهمان سرزده

از اهل مدینه، پیامبر صلی الله علیه و آله و پنج نفر از اصحاب او را به غذائی که آماده کرده بودند دعوت نمودند. حضرت دعوت آنها را پذیرفت اما وقتی به منزل میزبان می رفتند در بین راه یک نفر دیگر که دعوت نشده بود به آنها گروید. وقتی به منزل نزدیک شدند پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت: آنها تو را دعوت نکرده اند همین جا بنشین تا من با آنها صحبت کنم و همراهی تو را، با آنها در میان گذارم و اجازه ورودت را بگیرم. (بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۳۶).

در ماجرای جنگ حنین که در سال هشتم هجرت رخ داد، شیماء دختر حلیمه که خواهر رضاعی پیامبر (ص) بود، با جمعی از دودمانش به اسارت سپاه اسلام درآمدند، پیامبر (ص) هنگامی که شیماء را در میان اسیران دید، به یاد محبت های او و مادرش در دوران شیرخوارگی، احترام و محبت شایانی به شیماء کرد. پیش روی او برخاست و عبای خود را بر زمین گستراند، و شیماء را

روی آن نشانید، و با مهربانی مخصوصی از او احوال پرسى کرد، و به او امر فرمود: «تو همان هستی که در روزگار شیرخوارگی به من محبت کردی...» (با این که از آن زمان حدود شصت سال گذشته بود) شیاء از پیامبر (ص) تقاضا کرد، تا اسیران طایفه اش را آزادسازد، پیامبر (ص) به او فرمود: «من سهمیه خودم را بخشیدم، و در مورد سهمیه سایر مسلمانان، به تو پیشنهاد می کنم که بعد از نماز ظهر برخیز و در حضور مسلمانان، بخشش مرا وسیله خود قرار بده تا آنها نیز سهمیه خود را ببخشند. شیاء همین کار را انجام داد، مسلمانان گفتند: «ما نیز به پیروی از پیامبر (ص) سهمیه خود را بخشیدیم.» سیره نویس معروف ابن هشام می نویسد: «پیامبر (ص) به شیاء فرمود: اگر بخواهی با کمال محبت و احترام، در نزد ما بمان و زندگی کن، و اگر دوست داری تو را از نعمت ها بهره مند می سازم و به سلامتی به سوی قوم خود بازگرد؟» شیاء گفت: می خواهم به سوی قوم خود بازگردم. پیامبر (ص) یک غلام و یک کنیز به او بخشید و این دو با هم ازدواج کردند، و به عنوان خدمتکار خانه شیاء به زندگی خود ادامه دادند

عدی بن حاتم می گوید: «هنگامی که خواهرم سفانه به اسارت سپاه اسلام درآمد و من به سوی شام گریختم، پس از مدتی خواهرم با کمال وقار و متانت به شام آمد و مرا در مورد این که گریخته ام و او را تنها گذاشتم سرزنش کرد، عذرخواهی کردم، پس از چند روزی از او که بانویی خردمند و هوشیار بود، پرسیدم: «این مرد (پیامبر اسلام) را چگونه دیدی؟» گفت: «سوگند به خدا او را رادمردی شکوهمند یافتم، سزاوار است که به او پیوندی که در این صورت به جهانی از عزت و عظمت پیوسته ای.» با خود گفتم به راستی که نظریه صحیح همین است، به عنوان پذیرش اسلام، به مدینه سفر کردم، پیامبر (ص) در مسجد بود، در آن جا به محضرش رسیدم، سلام کردم، جواب سلامم را داد و پرسید: کیستی؟ عرض کردم عدی بن حاتم هستم، آن حضرت برخاست و مرا به سوی خانه اش برد، در مسیر راه با این که مرا به خانه می برد، بانویی سالخورده و مستضعف با او دیدار کرد، اظهار نیاز نمود، پیامبر (ص) به مدتی طولانی در آنجا توقف کرد و آن بانو را در مورد تامین نیازهایش راهنمایی فرمود. با خود گفتم: «سوگند به خدا این شخص پادشاه نیست.» سپس از آن جا گذشتیم و به خانه رسول خدا (ص) وارد شدم، پیامبر (ص) از من استقبال و پذیرایی گرمی نمود، زیراندازی که از لیف خرما بود، نزد من آورد و به من فرمود: بر روی آن بنشین. گفتم: بلکه شما بر آن بنشینید. فرمود: نه، شما بر آن بنشین، خود آن حضرت بر روی زمین نشست، با خود

گفتم: این نیز نشانه دیگر که آن حضرت، پادشاه نیست. سپس مطلبی از دینم را که راز پوشیده بود بیان فرمود، دریافتم که او بر رازها آگاهی دارد، و فهمیدم که پیامبر مرسل می باشد، بیانات و پیشگوییها و مهربانی هایش مرا شیفته اش کرده و همانجا مسلمان شدم.»

در جنگ خیبر که با حضور شخص پیامبر (ص) در سال هفتم هجرت رخ داد، پس از پیروزی سپاه اسلام بر سپاه کفر، جمعی از یهودیان به اسارت سپاه اسلام درآمدند، یکی از اسیران، صفیه دختر حی بن اخطب (دانشمند سرشناس یهود) بود. بلال حبشی، صفیه را به همراه زنی دیگر به اسارت گرفت و آن ها را به حضور پیامبر (ص) آورد، ولی هنگام آوردن آن ها اصول اخلاقی رارعايت نکرد، و آن ها را از کنار جنازه های کشته شدگان یهود حرکت داد، صفیه وقتی که پیکرهای پاره پاره یهودیان را دید بسیار ناراحت شد و صورتش را خراشید، و خاک بر سر خود ریخت، و سخت گریه کرد. هنگامی که بلال آنها را نزد پیامبر (ص) آورد، پیامبر (ص) از صفیه پرسید: «چرا صورتت را خراشیده ای و این گونه خاک آلود و افسرده هستی؟! » صفیه ماجرای عبورش از کنار جنازه ها را بیان کرد، رسول اکرم (ص) از رفتار غیر انسانی و خلاف اخلاق اسلامی بلال حبشی ناراحت شده و بلال را سرزنش کرده و فرمود: [«نزع منك الرحمة يا بلال حيث تمر بامراتين علی قتلی رجالهما»](#) ای بلال! آیا مهر و محبت و عاطفه از وجود تو رخت بر بسته که آن ها را از کنار کشته شدگان عبور می دهی؟! چرابی رحمی کردی؟! جالب این که پیامبر اکرم (ص) برای جبران رنج ها و ناراحتی های صفیه، با او ازدواج کرد، سپس او را آزاد، و بار دیگر بپیش نهاد صفیه با او ازدواج نمود و به این ترتیب، ناراحتی های او را به طور کلی از قلبش زدود.

پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله از یاران و اصحابش عیادت می کرد و جویای احوال آنان بود چنان که آنان او را عیادت می کردند و جویای حال او بودند. او هنگام جدا شدن از آنان وداعشان می کرد چنان که آنان او را وداع می کردند و هنگام برخورد با آنان به آغوششان می گرفت چنان که آنان او را به آغوش می گرفتند و رویشان را بوسه می داد چنان که رویش را بوسه می دادند و به آنان می گفت: پدر و مادرم فدایتان! چنان که آنان به او می گفتند پدران و مادرانمان فدایت.

اگر او را نیمه شب به میهمانی می خواندند اجابت می کرد. چون بر مرکب می نشست نمی گذاشت کسی پیاده در خدمتش باشد. اگر می توانست او را در ردیف خود سوار می کرد و اگر نمی توانست به او می گفت: تو پیش تر به فلان موضع که وعده گاه ماست برو من هم به دنبال . می رسم. چون بر کودکان می گذشت به آنان سلام می کرد.^{۲۴}

در روایت است که بردگانی از بحرین به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله آمده، در مقابل او صف کشیده بودند. پیامبر در میانشان زنی را دید که می گریست. فرمود: چرا گریه می کنی؟ گفت: پسری داشتم که به بنی عبس فروختند. پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: چه کسی او را فروخته؟ زن گفت: ابو اُسَید انصاری. پیامبر صلی الله علیه و آله به خشم آمده، [به ابو اُسَید انصاری] گفت: سواره می روی و چنانکه او را فروختی، باز می گردانی! ابو اُسَید به مرکب سوار شد و او را باز آورد^{۲۵}

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر که میان مادر و فرزند جدایی اندازد، خدای تعالی در بهشت او را از دوستانش جدا کند^{۲۶}

باز فرموده بود: شب بر سر مرغان نروید و آنها را از آشیانه مرانید که شب برای آنها وقت امان و استراحت است

ابن عباس می گوید: اخلاق خوش پیامبر صلی الله علیه و آله در مرتبه ای قرار داشت که روزی در مسجد نشسته بود و اصحاب و یاران آماده به خدمت در حضورش بودند

در این هنگام مردی بیابانی از در مسجد در آمد در حالی که شمشیری حمایل داشت و سوسماری در دامن، فریاد زد: ای محمد! تو جادوگری دروغگو! یاران در صدد برآمدند که او را به قتل رسانند. حضرت آنان را از این کار باز داشت و به آن بیابانی فرمود: برادر عرب که را می خواهی؟ گفت: محمد جادوگر و دروغگو را! فرمود: محمد منم ولی نه جادوگر نه دروغگو بلکه فرستاده خدایم

^{۲۴} شرف النبی: ۶۷

^{۲۵} مستدرک الوسائل: ۳۷۴/۱۳، باب ۱۰، حدیث ۱۵۶۳۹

^{۲۶} مستدرک الوسائل: ۳۷۵/۱۳، باب ۱۰، حدیث ۱۵۶۴۲

عرب گفت: سوگند به بت که اگر مسأله شخصیت و منزلت در کار نبود این شمشیر را از خونت سیراب می کردم و سوگند به لات تا این سوسمار به تو ایمان نیاورد، من به تو ایمان نمی آورم! آنگاه سوسمار را رها کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای سوسمار! پاسخ داد: لبیک! فرمود: من کیستم؟ گفت: تو فرستاده خدایی

با این پیش آمد دل مرد بیابانی به نور معرفت گشاده شد و با نیتی صادقانه به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله اقرار کرده، گفت: یا رسول الله! از در این مسجد درآمدم در حالی که در همه جهان هیچ کس نسبت به تو دشمن تر از من نبود، اکنون می روم در حالی که هیچ کس را از خود به تو عاشق تر نمی یابم^{۲۷}

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

داخل بهشت نمی شود کسی که ذره ای کبر در قلب او باشد.^{۲۸}

در زمان پیامبر خانمی بود همیشه روزه می گرفت، نماز می خواند حتی شب ها مناجات می کرد ولی بد اخلاق بود بد زبان بود با زبان خودش همسایه گانش را اذیت می کرد به پیامبر مسأله ایشان را گزارش دادند گفتند که فلان بانو همیشه روزه می گیرد شب زنده داری می کند ولی بد اخلاق است با نیش زبانش همسایگان را اذیت می کند پیامبر فرمود لا خیر فیها هی من اهل النار در چنین زنی خیر نیست و او اهل جهنم است

تحمل مشقت و کشیدن بار امت

در روایت است: روزی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با یکی از یارانش به صحرای مدینه می گذشت، دید پیرزنی بر سر چاه آبی آمده، می خواهد آب بردارد ولی نمی تواند، حضرت نزد وی رفته، فرمود: پیرزن می خواهی برایت از این چاه آب بکشم؟ پاسخ داد: إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ [5]. لَأَنْفُسِكُمْ.^{۲۹}؛ ... اگر نیکی کنید به خود نیکی کرده اید

^{۲۷} منهج الصادقین: ۳۷۰ / ۹.

^{۲۸} معانی الاخبار/ ۲۴۱

^{۲۹} اسراء (۱۷): ۷.

پیامبر صلی الله علیه و آله بر سر چاه آمد، دلو را کشید، مشک او را پر کرده، بر دوش خود نهاد و به پیرزن فرمود: پیش برو و راه خیمه ات را به من بنمای

شخصی که همراه حضرت بود هرچه خواست مشک سنگین پر آب را از حضرت بگیرد و تا خیمه پیرزن بیاورد، حضرت نپذیرفت و فرمود: من به کشیدن بار امت و تحمل مشقت سزاوارترم.

پیرزن از پیش می رفت و پیامبر صلی الله علیه و آله به دنبالش مشک آب را بر دوش می کشید و به سوی خیمه می آورد تا به در خیمه رسیدند، مشک را بر زمین نهاد و راه مدینه را در پیش گرفت.

پیرزن وارد خیمه شد و به فرزندانش گفت: برخیزید و این مشک را به درون خیمه آورید، گفتند: مادر! این مشک سنگین را چگونه به اینجا آوردی؟ گفت: جوانمردی شیرین سخن، زیباروی، خوش خوی، نسبت به من بسیار مهربانی فرمود و این مشک را به دوش گرفت و به اینجا آورد. گفتند: کجا رفت؟ گفت: همان است که در آن راه می رود

فرزندان دنبال آن بزرگوار رفتند، چون حضرت را شناختند به سوی خیمه دویده، گفتند: ای مادر! این جوانمرد همان کسی است که تو به او ایمان آورده ای و شب و روز مشتاق دیدار او !! هستی و پیوسته لاف محبتش را می زنی

پیرزن از خیمه بیرون دوید و فرزندانش نیز از پی او دویدند تا به حضرت رسیدند، به دست و پای آن بزرگوار افتادند، پیرزن در حالی که به شدت می گریست گفت: یا رسول الله! تو را شناختم که گستاخی کردم و نسبت به تو جسارت روا داشتم! چگونه از عهده این عذر بر آییم؟ حضرت او را دلداری داد و درباره او و فرزندانش دعای خیر کرد و آنان را به مهربانی باز گرداند^{۳۰}

بزرگواری و کرامت

روایت است که عکرمه فرزند ابوجهل روز فتح مکه به سوی یمن گریخت. جماعتی او را از کرم و بزرگواری رسول خدا صلی الله علیه و آله و اینکه حضرت کسی را بر گذشته اش سرزنش نمی کند و نیز بر گناه و جرم گذشته کسی مؤاخذه نمی نماید خبر دادند؛ عکرمه بازگشت و ترسان به مسجد الحرام آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله چون او را دید از جای برخاست و ردای

^{۳۰} منهج الصادقین ۹/ ۳۷۰، ذیل آیه شریفه «وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» قلم (۶۸): ۴.

مبارکش را برای او انداخت و میان دو چشمش را بوسه داد. عکرمه گفت از نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون نرفتم مگر اینکه او را از خود و پدر و فرزندم دوست تر داشتم. عکرمه به دست پیامبر صلی الله علیه و آله مسلمان شد و اسلامش صادقانه بود و در یکی از جنگ ها شهید شد^{۳۱}

مردی بادیه نشین خدمت رسول اسلام صلی الله علیه و آله آمده، عرضه داشت: شتری چند آورده ام و می خواهم به فروش رسانم ولی از نرخ آن در بازار مدینه بی خبرم، می ترسم خریداران مرا بفریبند. چه می شد اگر با من می آمدی تا این شتران را در سایه بصیرت و آگاهی تو می فروختم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود شتران را نزدیک من آر و یک یک را بر من عرضه کن، او چنین کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله هر یک را قیمت گذاری فرمود.

بادیه نشین به بازار رفت و هر شتری را به قیمتی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده بود فروخت و باز آمد، به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: مرا راهنمایی کردی و بیش از آنچه توقع داشتم سود بردم، اکنون چیزی از من قبول کن و آنچه می خواهی از این مال من که از فروش شتران است برگیر، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من چیزی نمی خواهم، بادیه نشین گفت: هدیه ای از من بپذیر، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نیازی ندارم، بادیه نشین اصرار ورزید، حضرت فرمود: اکنون که اصرار می ورزی ناچه ای برای من بیاور که شیر دهد به شرطی که او را از بچه اش جدا نکرده باشی^{۳۲}

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«هر که عیب برادرش را پیوشاند، گویا دختر زنده بگوری را زنده کرده است!»^{۳۳}

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

^{۳۱} شرف النبی: ۷۴.

^{۳۲} شرف النبی: ۷۵.

^{۳۳} میزان الحکمه ۲۲۰۷/۳

هر که عیب برادرش را ببیند ولی آنرا بپوشاند، خدا در قیامت عیش را بپوشاند»^{۳۴}

پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

«یک دسته هستند که روز قیامت، خدا با آنان سخن نمی گوید از جمله آنها کسی که سوگند دروغ برای فروش کالا یش می خورد»^{۳۵}.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

«به برادرانتان گمان خوب داشته باشید تا دچار صفای دل و پاکی طبع گردید».^{۳۶}

۱۰۰ خصلت از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم

۱- هنگام راه رفتن با آرامی و وقار راه می رفت

۲- در راه رفتن قدم ها را بر زمین نمی کشید.

۳- نگاهش پیوسته به زیر افتاده و بر زمین دوخته بود.

۴- هر که را می دید مبادرت به سلام می کرد و کسی در سلام بر او سبقت نگرفت.

۵- وقتی با کسی دست می داد دست خود را زودتر از دست او بیرون نمی کشید.

۶- با مردم چنان معاشرت می کرد که هر کس گمان می کرد عزیزترین فرد نزد آن حضرت است.

۷- هر گاه به کسی می نگریست به روش ارباب دولت با گوشه چشم نظر نمی کرد.

^{۳۴} میزان الحکمه ۲۲۰۷/۳

^{۳۵} جامع السعادات ۲۵۵/۲

^{۳۶} تفسیر من هدی القرآن ۴۱۸/۱۳

- ۸-هرگز به روی مردم چشم نمی دوخت و خیره نگاه نمی کرد.
- ۹-چون اشاره می کرد با دست اشاره می کرد نه با چشم و ابرو.
- ۱۰-سکوتی طولانی داشت و تا نیاز نمی شد لب به سخن نمی گشود.
- ۱۱-هرگاه با کسی، هم صحبت می شد به سخنان او خوب گوش فرا می داد.
- ۱۲-چون با کسی سخن می گفت کاملاً برمی گشت و رو به او می نشست.
- ۱۳-با هر که می نشست تا او اراده برخاستن نمی کرد آن حضرت بر نمی خاست.
- ۱۴-در مجلسی نمی نشست و بر نمی خاست مگر با یاد خدا.
- ۱۵-هنگام ورود به مجلسی در آخر و نزدیک درب می نشست نه در صدر آن.
- ۱۶-در مجلس جای خاصی را به خود اختصاص نمی داد و از آن نهی می کرد.
- ۱۷-هرگز در حضور مردم تکیه نمی زد.
- ۱۸-اکثر نشستن آن حضرت رو به قبله بود.
- ۱۹-اگر در محضر او چیزی رخ می داد که ناپسند وی بود نادیده می گرفت.
- ۲۰-اگر از کسی خطایی صادر می گشت آن را نقل نمی کرد.
- ۲۱-کسی را بر لغزش و خطای در سخن مواخذه نمی کرد.
- ۲۲-هرگز با کسی جدل و منازعه نمی کرد.
- ۲۳-هرگز سخن کسی را قطع نمی کرد مگر آنکه حرف لغو و باطل بگوید.
- ۲۴-پاسخ به سوالی را چند مرتبه تکرار می کرد تا جوابش بر شنونده مشتبه نشود.
- ۲۵-چون سخن ناصواب از کسی می شنید، نمی فرمود «چرا فلانی چنین گفت» بلکه می فرمود «بعضی مردم را چه می شود که چنین می گویند؟»
- ۲۶-با فقرا زیاد نشست و برخاست می کرد و با آنان هم غذا می شد.

۲۷-دعوت بندگان و غلامان را می پذیرفت.

۲۸-هدیه را قبول می کرد اگرچه به اندازه یک جرعه شیر بود.

۲۹-بیش از همه صله رحم به جا می آورد.

۳۰-به خویشاوندان خود احسان می کرد بی آنکه آنان را بر دیگران برتری دهد.

۳۱-کار نیک را تحسین و تشویق می فرمود و کار بد را تقییح می نمود و از آن نهی می کرد.

۳۲-آنچه موجب صلاح دین و دنیای مردم بود به آنان می فرمود و مکرر می گفت هرآنچه حاضران از من می شنوند به غایبان برسانند.

۳۳-هرکه عذر می آورد عذر او را قبول می کرد.

۳۴-هرگز کسی را حقیر نمی شمرد.

۳۵-هرگز کسی را دشنام نداد و یا به لقب های بد نخواند.

۳۶-هرگز کسی از اطرافیان و بستگان خود را نفرین نکرد.

۳۷-هرگز عیب مردم را جستجو نمی کرد.

۳۸-از شر مردم برحذر بود ولی از آنان کناره نمی گرفت و با همه خوشخو بود.

۳۹-هرگز مذمت مردم را نمی کرد و بسیار مدح آنان نمی گفت.

۴۰-بر جسارت دیگران صبر می فرمود و بدی را به نیکی جزا می داد.

۴۱-از بیماران عیادت می کرد اگرچه دور افتاده ترین نقطه مدینه بود.

۴۲-سراغ اصحاب خود را می گرفت و همواره جویای حال آنان می شد.

۴۳-اصحاب را به بهترین نام هایشان صدا می زد.

۴۴-با اصحابش در کارها بسیار مشورت می کرد و بر آن تاکید می فرمود.

۴۵- در جمع یارانش دایره وار می نشست و اگر غریبه ای بر آنان وارد می شد نمی توانست تشخیص دهد که پیامبر کدامیک از ایشان است.

۴۶- میان یارانش انس و الفت برقرار می کرد.

۴۷- وفادارترین مردم به عهد و پیمان بود.

۴۸- هرگاه چیزی به فقیر می بخشید به دست خودش می داد و به کسی حواله نمی کرد.

۴۹- اگر در حال نماز بود و کسی پیش او می آمد نمازش را کوتاه می کرد.

۵۰- اگر در حال نماز بود و کودکی گریه می کرد نمازش را کوتاه می کرد.

۵۱- عزیزترین افراد نزد او کسی بود که خیرش بیشتر به دیگران می رسید.

۵۲- احدی از محضر او نا امید نبود و می فرمود « برسانید به من حاجت کسی را که نمی تواند حاجتش را به من برساند ».

۵۳- هرگاه کسی از او حاجتی می خواست اگر مقدور بود روا می فرمود و گرنه با سخنی خوش و با وعده ای نیکو او را راضی می کرد.

۵۴- هرگز جواب رد به درخواست کسی نداد مگر آنکه برای معصیت باشد.

۵۵- پیران را بسیار اکرام می کرد و با کودکان بسیار مهربان بود.

۵۶- غریبان را خیلی مراعات می کرد.

۵۷- با نیکی به شروران، دل آنان را به دست می آورد و مجذوب خود می کرد.

۵۸- همواره متبسم بود و در عین حال خوف زیادی از خدا بردل داشت.

۵۹- چون شاد می شد چشم ها را بر هم می گذاشت و خیلی اظهار فرح نمی کرد.

۶۰- اکثر خندیدن آن حضرت تبسم بود و صدایش به خنده بلند نمی شد.

۶۱- مزاح می کرد اما به بهانه مزاح و خنداندن، حرف لغو و باطل نمی زد.

۶۲- نام بد را تغییر می داد و به جای آن نام نیک می گذاشت.

- ۶۳- بردباری اش همواره بر خشم او سبقت می گرفت.
- ۶۴- از برای فوت دنیا ناراحت نمی شد و یا به خشم نمی آمد.
- ۶۵- از برای خدا آنچنان به خشم می آمد که دیگر کسی او را نمی شناخت
- ۶۶- هرگز برای خودش انتقام نگرفت مگر آنکه حریم حق شکسته شود.
- ۶۷- هیچ خصلتی نزد آن حضرت منفورتر از دروغگویی نبود.
- ۶۸- در حال خشنودی و نا خشنودی جز یاد حق بر زبان نداشت.
- ۶۹- هرگز درهم و دیناری نزد خود پس انداز نکرد.
- ۷۰- در خوراک و پوشاک چیزی زیادتیر از خدمتکارانش نداشت.
- ۷۱- روی خاک می نشست و روی خاک غذا می خورد.
- ۷۲- روی زمین می خوابید.
- ۷۳- کفش و لباس را خودش وصله می کرد.
- ۷۴- با دست خودش شیر می دوشید و پای شترش را خودش می بست.
- ۷۵- هر مرکبی برایش مهیا بود سوار می شد و برایش فرقی نمی کرد.
- ۷۶- هر جا می رفت عبایی که داشت به عنوان زیر انداز خود استفاده می کرد.
- ۷۷- اکثر جامه های آن حضرت سفید بود.
- ۷۸- چون جامه نو می پوشید جامه قبلی خود را به فقیری می بخشید.
- ۷۹- جامه فاخری که داشت مخصوص روز جمعه بود.
- ۸۰- در هنگام کفش و لباس پوشیدن همیشه از سمت راست آغاز می کرد.
- ۸۱- ژولیده مو بودن را کراهت می دانست.

۸۲- همیشه خوشبو بود و بیشترین مخارج آن حضرت برای خریدن عطر بود.

۸۳- همیشه با وضو بود و هنگام وضو گرفتن مسواک می زد.

۸۴- نور چشم او در نماز بود و آسایش و آرامش خود را در نماز می یافت.

۸۵- ایام سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم هرماه را روزه می داشت.

۸۶- هرگز نعمتی را مذمت نکرد.

۸۷- اندک نعمت خداوند را بزرگ می شمرد.

۸۸- هرگز از غذایی تعریف نکرد یا از غذایی بد نگفت.

۸۹- موقع غذا هرچه حاضر می کردند میل می فرمود.

۹۰- در سر سفره از جلوی خود غذا تناول می فرمود.

۹۱- بر سر غذا از همه زودتر حاضر می شد و از همه دیرتر دست می کشید.

۹۲- تا گرسنه نمی شد غذا میل نمی کرد و قبل از سیر شدن منصرف می شد.

۹۳- معده اش هیچ گاه دو غذا را در خود جمع نکرد.

۹۴- در غذا هرگز آروغ نزد.

۹۵- تا آنجا که امکان داشت تنها غذا نمی خورد.

۹۶- بعد از غذا دستها را می شست و روی خود می کشید.

۹۷- وقت آشامیدن سه جرعه آب می نوشید؛ اول آنها بسم الله و آخر آنها الحمد لله.

۹۸- از دوشیزگان پرده نشین با حیا تر بود.

۹۹- چون می خواست به منزل وارد شود سه بار اجازه می خواست.

۱۰۰- اوقات داخل منزل را به سه بخش تقسیم می کرد: بخشی برای خدا، بخشی برای خانواده و بخشی برای خودش بود و وقت خودش را نیز با مردم قسمت می کرد.^{۳۷}

صبر

سیره پیامبر در مقابل مشکلات و بلاها و مصیبت ها و آزار واذیتها

هیچ پیامبری باندازه پیامبر اسلام دچار امتحانات و آزمون ها و بلاهای مختلف نگردید.

خود پیامبر گرامی اسلام(ص) می فرمایند: «ما أودى نبي مثل ما أوديت ؛ هیچ پیامبری به اندازه من آزار و اذیت ندید»^{۳۸}

رسول خدا ص در طول عمر مبارکش انواع مشکلات را تجربه کردند و با استقامت عجیبی که داشتند همه را پشت سر گذاشتند.

روزهایی که بر پیامبر گذشت توصیف آن با بیان و قلم مشکل است. وقتی برای دعوت مردم به طائف آمد نه تنها دعوتش را اجابت نگفتند بلکه آن قدر سنگ زدند که خون از پایش جاری شد و پیامبر به باغی پناه برد و زیر درختی با خدای خود چنین راز و نیاز کرد:

خداوند! ناتوانی و نارسایی خودم و بی حرمتی مردم را به پیشگاه تو شکایت می کنم ای کسی که از همه رحیمان رحیم تری، تو پروردگار منی مرا به که وا می گذاری؟ به افراد دور دست که با چهره درهم کشیده با من روبرو می شوند، یا به دشمنانی که زمام امر مرا به دست

^{۳۷} تهیه و تنظیم: م اصمى/ کارشناسی ارشد مطالعات زنان و خانواده و مسول مرکز مشاوره سازمان بسیج دانش آموزی فارس
^{۳۸} مناقب آل أبي طالب - ج ۳ - ص ۲۴۷ و كشف الغمة - ج ۲ - ص ۵۳۷

می گیرند. پروردگارا همین اندازه که از من خشنود باشی مرا کافیست....
پیامبری که دشمنان گاه او را ساحر خوانده و گاه دیوانه و گاه خاکستر بر سرش ریخته و یا کمر به قتلش بستند

از جمله مسائل و حوادث تلخ، چندین بار سوء قصد به جان پیامبر بود. در یک مورد ابوجهل سنگی را بالا برد تا بر سر حضرت که در حال سجده بود بزند و حضرت را بکشد ولی دستش در هوا خشک شد.

بار دیگر زن یهودی کباب گوسفند درست کرد و به زهر آغشته کرد. همینکه پیامبر لقمه ای را داخل دهان گذاشتند دست گوسفند کباب شده به سخن درآمد و گفت مرا به زهر آغشته اند از من نخور! البته قسمتی از غذا وارد بدن پیامبر شد و هر سال باعث ضعف و بیماری حضرت می شد تا اینکه بر اثر همان زهر رحلت فرمودند لذا مسلمانان می گفتند پیامبر هم شهید شد.

در مورد دیگر یهودیان چاهی را حفر کرده و در آن نیزه و شمشیر نصب کردند و روی چاه را پوشانده و حضرت را دعوت کردند که پیامبر از روی چاه عبور کردند ولی اتفاقی نیفتاد ولی یهودیان که عبور کردند در چاه افتادند و مردند.

در هنگام بازگشت از جنگ تبوک تعدادی از منافقین نقشه ترور پیامبر را طراحی کردند که هنگام عبور حضرت از تنگه از بالای کوه کیسه های پراز سنگ پرتاب کنند تا شتر پیامبر رم کرده و حضرت را به دره بیاندازد! ولی جبرئیل حضرت را مطلع کرد و در این مورد هم تلاش دشمنان بجائی نرسید.

در جنگ احد که مسلمانان فرار کردند و مغلوبه شدند دشمنان پیامبر را محاصره و تصمیم به قتل حضرت داشتند ولی با جانبازی حضرت امیر، دشمن فقط توانست پیشانی و دندانهای حضرت را بشکند.

در موردی منافقین جنگ روانی علیه پیامبر براه انداختند و به زن پیامبر تهمت زدند که آیات افک در سوره نور نازل شد و مومنین در مورد تعجیل در قبول حرف شایعه پراکنان مذمت شدند. منافقین با راه اندازی مسجد ضرار و بانواع ترفندها می خواستند پیامبر را تضعیف کنند ولی نتوانستند.

بخاطر رحلت دو پسر پیامبر، حضرت را ابتر می خواندند ولی با ولادت حضرت فاطمه س، خداوند نسلی به حضرت داد که تاروز قیامت ادامه دارد.

دشمنان بهترین یاران پیامبر از جمله حضرت حمزه در جنگ احد وزید بن حارثه وجعفر طیار را در جنگ موته شهید کردند.

چهار سال محاصره اقتصادی در دره ابوطالب که شبها اهل مکه از صدای گریه بچه های گرسنه خواب نداشتند نیز از حوادث تلخ برای مسلمین بود. ولی با صبر واستقامت حضرت ومسلمین مخصوصا حضرت ابوطالب وحضرت خدیجه س اینهم تحمل شد وباعث مشکل برای اسلام نگردید.

در جنگ خندق همه احزاب کفار ومنافقین ومشرکین حتی یهود تصمیم به ریشه کن کردن اسلام داشتند ولی با حماسه حضرت امیر وبا معجزه الهی شکست خوردند وبرگشتند.

اجنه کافر قصد حمله به مسلمین را داشتند که پیامبر اسلام ص، حضرت امیر را به جنگ آنها فرستاد وحضرت امیر هم رفت وپیروز برگشت.

دشمنان در حمله ناجوانمردانه دهها نفر از قاریان وحافظان قرآن را کشتند

پدرش را ندید؛ ومادرش را در کودکی از دست داد

پیامبر خدا شش فرزند داشت که پنج تا آنها در زمان خود پیامبر رحلت کردند و فاطمه زهرا ماند که او هم مدت کوتاهی بعد از پیامبر خدا، به شهادت رسید. اما رسول خدا هیچگاه به درگاه الهی شکوه نکرد.

^{۳۹}روایت شده است: وقتی ابراهیم پسر رسول خدا در کودکی از دنیا رفت، اشک های حضرت در مرگ فرزندش ابراهیم جاری شد، فرمود: اشک ها از چشم جاری و قلب اندوهناک می شود ولی ما چیزی نمی گوئیم که موجب خشم پروردگار شود و ما به خاطر تو محزونیم، ای ابراهیم!^{۴۰}

^{۳۹} وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۸۲
^{۴۰} وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۸۰

این ماجرا در مورد مرگ فرزند دیگر پیامبر (صلی الله علیه وآله) (طاهر) و یکی از دخترانش هم نقل شده است^{۴۱}

در روایت آمده است پیامبر اکرم، به خانه یکی از مسلمانان دعوت شدند. وقتی وارد منزل او شدند، مرغی را دیدند که بر بالای دیوار تخم گذاشته و تخم آن به میخی بند شده و نیفتاده است. رسول اکرم، در شگفت شدند. صاحب خانه گفت: آیا تعجب کردید؟ قسم به خدایی که شما را به پیامبری برانگیخت، هرگز آسیبی به من نرسیده است! رسول اکرم، تا این جمله را شنیدند، برخاستند و در خانه آن مرد غذا میل نکردند و فرمودند: «کسی که هرگز مصیبتی [۴۲] ندیده، مورد لطف خداوند نیست

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: «إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا ابْتَلَاهُ فَإِذَا أَحَبَّهُ الْحُبُّ الْبَالِغُ افْتَنَاهُ؛ آن هنگام که خداوند، بنده‌ای را دوست بدارد، او را گرفتار می کند. و اگر محبت خداوند به او بیش از اندازه باشد، او را گرفتار فنا می کند.»

از حضرت پرسیدند: گرفتار فنا شدن چگونه است؟ فرمود: «أَلَّا يَتْرُكَ لَهُ مَالًا وَلَا وَلَدًا؛^{۴۳} این گونه که نه مالی برای او باقی می گذارد و نه فرزندی

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: «إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا ابْتَلَاهُ فَإِنْ صَبَرَ اجْتَبَاهُ وَإِنْ رَضِيَ اصْطَفَاهُ؛^{۴۴} چون خدا بنده‌ای را دوست بدارد او را (در دنیا) مبتلا می گرداند، پس اگر صبر کرد او را بر می گزیند و اگر راضی (و خشنود) شد او را خالص می گرداند

پیامبر اسلام (ص) فرمود:

«^{۴۵} إِنْ أَلَّفَ اللَّهُ لِيَغْذِيَ عَبْدَهُ الْمُؤْمِنَ بِالْبَلَاءِ كَمَا تَغْذِي الْوَالِدَةُ وَلَدَهَا بِاللَبَنِ؛»

خداوند بنده مؤمنش را با بلا تغذیه می کند، همان گونه که مادر فرزندش را با شیر تغذیه می کند.

^{۴۱} مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۱۸

^{۴۲} مصباح یزدی، محمد تقی؛ ره توشه، چاپ دوم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی؛ ۱۳۷۶ ش. / ص ۲۷۶

^{۴۳} ابن ابی الحدید، عبدالحمید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۳۱۸، قم، کتابخانه ایت الله مرعشی، ۱۴۰۴ ه ق.

^{۴۴} شهید ثانی، زین الدین بن علی، مسکن القواد عند فقد الاجبه و الاولاد، ص ۸۰، قم، کتابخانه بصرتی.

^{۴۵} بحار، ج ۸۱، ص ۱۹۵.

ابولهب و ابوجهل، اسود بن عبد یغوث، ولید بن مغیره، عاص بن وائل، عقبه بن ابی معیط و ابو سفیان جزو این گروه هستند. ابولهب در تمام دوران بعثت از هیچ کوششی در راه مبارزه با پیامبر صلی الله علیه و آله کوتاهی نکرد. او و همسرش ام جمیل چنان در تمسخر و آزار پیامبر صلی الله علیه و آله پیشقدم شدند که نامشان در قرآن آمد. ام جمیل وقتی شنید آیاتی درباره ی او و همسرش نازل شده است اشعاری در هجو پیامبر صلی الله علیه و آله سرود.^{۴۶}

ابوسفیان بن حارث نیز با شعر پیامبر صلی الله علیه و آله را هجو می کرد. و امیه بن خلف نیز چنان استهزاء می کرد که به قول مفسران سوره ی حمزه درباره ی او نازل شد.^{۴۷}

اسود بن عبد یغوث مسلمانان را مسخره می کرد و زمانی که آنان را می دید می گفت: پادشاهان روی زمین آمدند. وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله را می دید می پرسید: ای محمد امروز از آسمان با تو سخن گفته شده است؟ گفته اند او با وضع بدی مرد!^{۴۸}

عاص بن وائل نیز با ابتر خواندن پیامبر صلی الله علیه و آله او را مسخره می کرد، که آیات سوره ی کوثر در این باره نازل شد.^{۴۹}

حکم بن ابی العاص نیز به دنبال رسول خدا صلی الله علیه و آله می رفت و شکلی درمی آورد.^{۵۰}

در این میدان نیز ابوجهل پیش قدم بود. روزی در صفا پیامبر صلی الله علیه و آله را دید و به او ناسزا گفت! اما رسول اکرم صلی الله علیه و آله جوابی نداد و به خانه برگشت. ابوجهل هم به سوی محفل قریش در کنار کعبه رفت. حمزه که عمو و برادر رضاعی پیامبر صلی الله علیه و آله بود همان روز در حالی که کمان خود را حمایل کرده بود، از شکار برگشت او پس از انجام طواف به سوی خانه اش حرکت کرد. کنیز عبدالله بن جدعان که شاهد ناسزاگویی ابوجهل بود، جلو آمد و آنچه را دیده بود باز گفت. حمزه با ناراحتی و خشم از همان راه که آمده بود بازگشت و بی آن که به کسی چیزی بگوید کمان خود را بر سر ابوجهل کوبید و سر او شکست و گفت: به او ناسزا

^{۴۶} انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۲۲.

^{۴۷} سیره نبوی، ابن هشام، ج ۱، ص ۳۵۶.

^{۴۸} انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۳۲.

^{۴۹} مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۴۹.

^{۵۰} انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۵.

می گویی. من ایمان آورده ام و راهی که او رفته است من نیز می روم اگر قدرت داری با من نبرد کن^{۵۱}

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را به توحید دعوت می کرد، ابولهب در پی حضرت می رفت و سنگ به سوی او می انداخت و می گفت ای مردم اطاعت نکنید^{۵۲}.
همچنین همسرش چنان پیامبر صلی الله علیه و آله را آزار داد که خداوند در حق آن ها سوره لهب را نازل کرد.

گفته شده خداوند از آن روی همسر ابولهب را حمالة الحطب نامید که خار بر سر راه پیامبر صلی الله علیه و آله می ریخت^{۵۳}.

روزی نیز ابوجهل در جمع قریش گفت: شما ای گروه می بینید که محمد چگونه دین ما را بد می شمرد و به آیین پدران ما و خدایان ما بد می گوید. به خدا سوگند فردا در کمین او می نشینم و سنگی را در کنار خود می گذارم، هنگامی که محمد سر به سجده می گذارد، سر او را می شکم. فردای آن روز وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله مشغول نماز شد و به سجده رفت، ابوجهل نیز برخاست و به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک شد اما رعب عجیبی در دل او پیدا شد و لرزان و ترسان با چهره ای پریده به سوی قریش برگشت. همه به سویش دویدند و گفتند چه شد! با صدایی لرزان و هراسان گفت: منظره ای در برابرم مجسم شد که در تمام دنیا ندیده بودم لذا منصرف شدم^{۵۴}.

روزی نیز عقبه بن ابی معیط پیامبر را در حال طواف دید و ناسزا گفت و عمامه اش را به دور گردنش پیچید و از مسجد بیرون کشید که البته عده ای از ترس بنی هاشم پیامبر صلی الله علیه و آله را از دست او گرفتند^{۵۵}.

همو عبایش را بر گلولی حضرت انداخت و تا حد کشتن او را فشار داد^{۵۶}.

^{۵۱} سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۱۳.

^{۵۲} کنز العمال، ج ۶، ص ۳۰۲.

^{۵۳} سیره نبوی، ابن هشام، ج ۱، ص ۳۵۵.

^{۵۴} سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۹۸.

^{۵۵} بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۰۴.

^{۵۶} المصنف، ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۳۳۱.

همچنین عقبه همراه ابولهب عذره و کثافات بر در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله می ریخت.^{۵۷۰}

پیامبر می فرمود: من در میان دو همسایه ی بد بودم ابولهب و عقبه. آن ها شکمه ها را بر در خانه من می ریختند.^{۵۸۰}

انداختن شکمه و رحم گوسفند بر سر رسول خدا صلی الله علیه و آله در حال سجده هم از کارهای قریش بود.^{۵۹۰}

یک بار نیز خاک بر سر رسول خدا صلی الله علیه و آله ریختند، آن حضرت به خانه رفت و در آن جا یکی از دخترانش گریه کنان سر پدر را شست.^{۶۰۰}

به گزارش ابن هشام سخت ترین روز برای حضرت روزی بود که از خانه بیرون آمد و همه (آزاد و برده) تکذیبش کردند و آزارش دادند، آن روز نگران به خانه آمد و خود را در جامه ای پوشاند و سوره مدثر نازل شد.^{۶۱۰}

مشركان با واژه هایی چون «دروغگو» «جادوگر» «دیوانه» «جن زده» «شاعر» و... تلاش می کردند قداست پیامبر صلی الله علیه و آله را بشکنند. لذا قریش در برابر سؤال مسافران که از پیامبر صلی الله علیه و آله می پرسیدند، او را به عنوان ساحر و شاعر معرفی می کردند.^{۶۲۰} که البته خداوند باز با آیات الهی به کمک پیامبر صلی الله علیه و آله آمد «بدین سان بر آن هایی که پیش از این بودند، رسولی مبعوث نشد جز آن که گفتند جادوگر یا دیوانه ای است. آیا بدین کار یکدیگر را توجیه کرده بودند؟ نه خود مردمی طاغی بودند. پس از آن ها روی گردان شو. کسی تو را ملامت نخواهد کرد.^{۶۳۰}

^{۵۷} انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۴۷.

^{۵۸} طبقات کبری، ج ۱، ص ۲۰۱.

^{۵۹} سیره نبوی، ابن هشام، ج ۱، ص ۴۱۶.

^{۶۰} همان

^{۶۱} همان، ص ۲۹۱.

^{۶۲} سیره نبوی، ابن هشام، ج ۱، ص ۲۷۱.

^{۶۳} الذاریات / ۵۵، ۵۳.

زمانی که این آیه نازل شد «شما و آن چیزهایی که جز خدا می پرستید، هیزم های جهنمید. شما به جهنم وارد می شوید»^{۶۴}

ابن زبیری گفت اگر این طور باشد ما ملائکه را نیز می پرستیم یهود عزیر و نصاری مسیح را. پس آنان هم در جهنم هستند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: البته از این نوع اگر خودشان دوست داشته باشند که جز خدا معبود واقع شوند، همراه کسی خواهند بود که آن ها را عبادت کرده و در جهنم هستند. خداوند نیز برای دفع توهم این آیه را فرمود: «کسانی که پیش» از این مقرر کرده ایم که به آن ها نیکویی کنیم از جهنم به دورند^{۶۵}

در اصل منظور از آیه خست بت ها و نظایر آن بود که خداوند آن ها را ناتوان از هر نوع کاری و حتی از وارد شدن به جهنم می شناساند و قاعدتا آیه شامل مردمانی چون فرعون است که به ناحق خود را معبود معرفی می کردند^{۶۶}

حکم بن ابی العاص بن امیه، عموی عثمان بن عفّان، پدر مروان خلیفه اموی و از دشمنان سرسخت پیامبر(ص) بود.

دشمنی با پیامبر(ص)

پس از آشکار شدن دعوت رسول خدا(ص) در مکه، حکم بن ابی العاص از کسانی بود که بر سر پیامبر(ص) در هنگام نماز شکنجه گوسفند ریخت.^[۶۷] حکم بر خویشانش که مسلمان می شدند، سخت می گرفت، چنان که برادرزاده خود، عثمان، را با طناب بست و او را تهدید کرد تا از دین جدید دست بردارد، وی را آزاد نخواهد کرد.^[۶۸] وی در توطئه قتل پیامبر اکرم (توطئه دارالندوه) شرکت داشت و جزو محاصره کنندگان خانه آن حضرت بود.^[۶۹]

اسلام آوردن

^{۶۴} انبیاء / ۹۸.

^{۶۵} همان / ۱۰۱.

^{۶۶} سیره رسول خدا، رسول جعفریان، ج ۱، ص ۲۱۷.

^{۶۷} ابن هشام، ج ۲، ص ۱۵۷.

^{۶۸} ابن سعد، ج ۳، ص ۵۵.

^{۶۹} همان، ج ۱، ص ۲۲۸.

حکم همچنان بر کفر و شرک خود باقی بود تا آنکه پس از فتح مکه، به رغم میل خود، اسلام آورد و پس از مدتی در مدینه ساکن شد.^[۶] مسلمانان همواره با تردید به اسلام آوردن حکم می‌نگریستند و مسلمانی او را واقعی نمی‌پنداشتند.^[۷۰] //

در مدینه

اذیت و آزار پیامبر(ص)

حکم در مدینه نیز از رفتارهای زشت خود دست برنداشت. وی پشت سر رسول خدا(ص) به راه می‌افتاد و از راه رفتن پیامبر(ص) تقلید و حرکات حضرت را با دست و بینی و چشم مسخره می‌کرد.^[۷۱] یک بار که پیامبر(ص) حکم را در حال تقلید کردن دید، او را نفرین کرد و فرمود: «به همین حال بمان»، و حکم از آن لحظه تا پایان عمر به همان قیافه ماند^[۷۲] و دچار رعشه و بی‌عقلی شد.^[۷۳]

حکم اسرار پیامبر(ص) را فاش می‌نمود. مثلاً، آنچه را پیامبر(ص) درباره مشرکان قریش و منافقان به بزرگان صحابه می‌گفت، برملا می‌کرد.^[۷۴]

یکی دیگر از کارهای او، که پیامبر(ص) را رنجیده خاطر ساخت، این بود که پشت خانه رسول خدا(ص) می‌ایستاد و به سخنان ایشان گوش می‌داد. یک بار نیز از شکاف در به درون خانه پیامبر(ص) می‌نگریست که پیامبر(ص) بیرون آمد و فرمود: «چه کسی مرا از شرّ این مرد نجات می‌دهد؟» سرانجام، رسول خدا(ص) وی را لعنت و به طائف تبعید کرد و فرمود او حق ندارد در مدینه با من زندگی و سکونت کند

به گزارش بلاذری^[۷۵] پیامبر اکرم(ص) نه فقط حکم، بلکه ذریه و نسل او را نیز لعنت کرد، مگر مؤمنان آنان.

حکایتی جالب

^{۷۰} بلاذری، ج ۵، ص ۱۲۵

^{۷۱} بن عبدالبّر، ج ۱، ص ۳۵۹؛

^{۷۲} طبری، ج ۱۰، ص ۵۸

^{۷۳} عبدالبّر، ج ۱، ص ۳۵۹-۳۶۰

^{۷۴} همان

^{۷۵} بلاذری، ج ۵، ص ۱۲۶

ولید از بزرگان عرب بود و بسیاری از مشکلات به دست او حل می شد. گروهی از قریش « برای حل مشکل نفوذ اسلام در تمام خانه ها به سوی او رفتند و جریان را گفتند و قضاوت او را درباره ی قرآن محمد خواستند و گفتند: آیا قرآن محمد، سحر و ادوست یا کهنات یا خطابه و سخنرانی هایی است که او ساخته است. ولید مهلت خواست و خود در حجر اسماعیل نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و گفت: پاره ای از اشعارت را بخوان. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود آنچه می خوانم شعر نیست. کلام خداست که برای هدایت شما نازل شده است. بالاخره ولید تقاضای تلاوت کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله سیزده آیه از آغاز سوره فصلت را خواند هنگامی که به این آیه رسید «فان اعرضوا فقل انذرکم صاعقهً مثل صاعقهً عاد و ثمود» ولید سخت به خود لرزید و موهایش راست شد. با حالت بهت زده ای از جای خود برخاست و به منزلش رفت و چند روز بیرون نیامد به طوری که قریش او را مسخره می کردند که ولید از دین نیاکانش به در آمده و داخل دین محمد شده است.^{۷۶}

البته عتبۀ بن ربیعۀ نیز نمونه ای دیگر از این دست قضاوت کنندگان است که به حقانیت وحی ایمان آورد.^{۷۷، ۷۸}

پیامبر ص: بدرستی که بنده مومن اگر بداند آنچه را خدای تعالی برای او آماده و مهیا فرموده است در مقام بلا، هر آینه آرزو می کند که بدنش با مقراضها پاره شود. پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: **ل**: خدای فرمود: چون متوجه کنم به بنده ای از بندگان خود مصیبتی را در بدن یا اموال یا فرزندان و پذیرایی کنند آن را به شکیبایی نیکو شرم می دارم از او در روز رستخیز که برای او میزانی بر افرازم یا دیوانی باز نمایم.

از انس بن مالک روایت شده است که ابوطلحه انصاری - رضی الله عنه - را پسری بود و مریض شد. ابو طلحه از خانه بیرون رفته و پسر وفات یافت چون به خانه آمد پرسید پسر من چگونه است؟ ام سلیم که مادر پسر بود گفت: اینک آرام شد و خوابش ربوده است آن گاه غذا خوردند و خفت و خیزی بسزا کردند و چون فراغت یافتند، ام سلیم با ابو طلحه گفت: فرزندت وفات یافته است. پس به تجهیز

^{۷۶} بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۲۱۱

^{۷۷} <https://hawzah.net/fa/Magazine/View/2689/4254/28295>

^{۷۸} سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۹۳

او پرداختند. و چون صبح شد. ابو طلحه خدمت پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - رسید و ماجرا را به عرض آن حضرت رساند. فرمود: آیا دیشب عروسی کردید؟ عرض کرد: آری فرمود: اللهم بارک لهما خداوندا برای این مرد و زوجه اش برکت ارزانی دار پس ام سلیم پسری زایید و به ابو طلحه گفت او را خدمت پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - برد حضرت او را عبدالله نامید

پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: (: خدای فرمود: چون متوجه کنم به بنده ای از بندگان خود مصیبتی را در بدن یا اموال یا فرزندان و پذیرایی کنند آن را به شکیبایی نیکو شرم می دارم از او در روز رستخیز که برای او میزانی . بر افرازم یا دیوانی باز نمایم

سیره پیامبر بر نافرمانی مسلمانان

در زمان حیات رسول خدا، گاهی مواردی پیش می آمد که مردم در برابر فرمان های واجب الاطاعه ی حضرت، قد علم می کردند و سخنان دیگری را مطرح می نمودند. گاهی به وجود مقدس پیغمبر (ص) نیز دروغ می بستند. در نهج البلاغه، از حضرت امیرالمؤمنین (ع) نقل شده است، برخی از اصحاب چنان به رسول خدا دروغ بستند که حضرت اعلام برائت و بیزاری کردند. در مسجد، به خطبه ایستادند و از آن ها اظهار انزجار کردند.... پیغمبر (ص) به حسب نقل، برخی از اصحاب را به دلیل دروغ پردازی ها و نافرمانی های آن ها، بارها بر فراز منبر نفرین کرده است... به عنوان مثال، در سال دوم هجرت، وقتی فریضه ی روزه تشریع شد. پیغمبر (ص) احکام روزه را برای مردم بیان فرمودند. زمان زیادی از تشریع روزه نگذشته بود که جنگ بدر به پیغمبر (ص) تحمیل شد. حضرت مردم را برای خروج از مدینه و رفتن به سمت بدر، برای مقابله با دشمن آماده کردند. ماه رمضان بود و همه روزه بودند. همین که از حد ترخص خارج شدند، پیغمبر (ص) ظرف آبی خواستند. ایشان که متولی دین هستند آب نوشیدند و روزه ی خود را شکستند. به دیگران نیز فرمودند روزه هایتان را بشکنید. عده ای حاضر نشدند روزه ی خود را بشکنند. در حالی که این دستور پیغمبر (ص) بود. حضرت فرمودند: «اولئک عصاء» این ها

نافرمانان هستند. حتی حضرت موضع گرفتند که شما درد دین دارید و از خود پیغمبر دین دارتر شده‌اید. خود پیغمبر(ص) روزه‌اش را می‌شکند، زیرا اصلاً وقتی پیش از ظهر از حد ترخص خارج شوید، روزه باطل است..

یکی از این موارد، غزوه‌ی سویق است. بعد از جنگ بدر، وقتی مسلمانان به پیروزی رسیدند و قریش مفتضحانه شکست خورد، از آنجا که تعداد قابل توجهی تلفات و اسیر داده بود، ابوسفیان قسمی جاهلی خورد. قسم خورد تا انتقام جنگ بدر را نگیرد با همسرش هم‌بستر نشود. این قسم در حضور مردم بود و همسرش نیز از زنان صاحب پرچم مکه. بنابراین خواست به‌نوعی این قسم را عملی کند. عده‌ای را جمع کرد و مخفیانه به طرف مدینه حرکت کرد. دو کشاورز مسلمان را کشت و مزارع آن‌ها را به آتش کشید. در حال فرار بود که رسول اکرم(ص) متوجه شدند و به‌سرعت عکس‌العمل نشان دادند. گروهی را برای تعقیب ابوسفیان فرستادند.

ابوسفیان که انتظار نداشت حضرت به این سرعت متوجه شود و عکس‌العمل نشان دهد، برای اینکه بتواند سبک‌بار بگریزد و مسلمانان را نیز فریب دهد، دستور داد کیسه‌های سویقی که همراه داشتند به زمین بیندازند. سویق ماده‌ای خوراکی بود از آرد و شکر و چیزهای دیگر که فاسد نمی‌شد و در سفرهای طولانی با خود می‌بردند. مسلمانان سرگرم جمع کردن آن‌ها شدند و از تعقیب او بازماندند. به طمع جمع کردن چند کیسه، مانع عملی شدن تدبیر پیغمبر(ص) شدند و ابوسفیان گریخت.

با سرعت عملی که پیغمبر(ص) نشان داده بودند، به جرئت می‌توان گفت اگر مردم از دستور پیغمبر نافرمانی نمی‌کردند، ابوسفیان کشته یا اسیر می‌شد. شاید این گونه دیگر قضایای احد و مفاسدی که بعداً از طرف خاندان او گریبان گیر اسلام شد، پیش نمی‌آمد.

مورد بعدی جریان احد است. می‌دانید پیغمبر(ص) وقتی در احد مستقر شدند، محل اردوی سپاه اسلام را مشخص کردند. حضرت همیشه تدابیر هوشمندانه‌ای برای پایگاه اسلام و نبرد اتخاذ می‌فرمودند. منطقه‌ی آسیب‌پذیر، تنگه‌ی عینین نام داشت. پیغمبر(ص) پنجاه نفر را به فرماندهی عبدالله بن جبیر، در آن منطقه مستقر کردند و فرمودند چه پیروز شویم و چه شکست بخوریم، تا من فرمان نداده‌ام، این منطقه را ترک نکنید.

وقتی پیروزی اولیه حاصل شد، این افراد به طمع جمع کردن غنیمت، فرمان پیغمبر(ص) را نادیده گرفتند. فقط پنج نفر با عبدالله بن جبیر ماندند که مورد هجوم خالد بن ولید قرار گرفتند و به شهادت رسیدند. در نتیجه، دشمن از همان منطقه، به مسلمانان که از حالت نظامی خارج شده بودند و مشغول جمع کردن غنیمت بودند، حمله ور شد. به دلیل نافرمانی از دستور پیغمبر(ص)، پیروزی اولیه‌ی احد به شکست انجامید... مورد دیگر جریان صلح حدیبیه است. وقتی در آخر سال ششم هجرت، پیغمبر(ص) با گروهی از اصحاب به قصد زیارت خانه‌ی خدا حرکت کردند، مکه در اشغال مشرکان قریش بود. مشرکان مانع ورود زائران مسلمان به مکه شدند. در ابتدا، حاضر به مذاکره نیز نبودند. در نهایت، نماینده‌ی تام‌الاختیار قریش، سهیل بن عمرو، در حدیبیه بیرون از شهر مکه، با پیغمبر(ص) مذاکره کرد و قراردادی امضا شد. این قرارداد در تاریخ، به صلح حدیبیه معروف است. در ظاهر، این قرارداد به ضرر اسلام است، زیرا پیغمبر(ص) پذیرفتند با اینکه تا نزدیکی مکه آمده‌اند، زیارت نکرده برگردند و سال آینده برای زیارت بیایند. همین‌طور اگر کسی از مردم مکه مسلمان شد و به پیغمبر و مسلمانان پناه آورد، حضرت او را به قریش تحویل دهد، اما برعکس آن امکان ندارد؛ یعنی اگر مسلمانی مرتد شد و به مکه پناه برد، پیغمبر حق درخواست استرداد او را ندارد و موارد دیگری که در این بحث‌دلیلی برای ذکر آن‌ها نیست.

وقتی این قرارداد امضا شد و حضرت فرمودند به مدینه برمی‌گردیم، گروهی از اصحاب مخالفت کردند. حتی جسارت کردند و گفتند باعشر شکستگی است زیارت نکرده برگردیم و چنین امتیازی نیز به قریش بدهیم. یکی از نام‌آشنا‌ترین این افراد، بارها اعتراض کرد و به پیمان بسته‌شده خرده گرفت؛ به گونه‌ای که باعث‌آزار پیغمبر(ص) شد. می‌گفت: مگر نگفتید به زیارت خانه‌ی خدا می‌رویم، به چه دلیل باید برگردیم؟ جالب اینجاست امتیازی که رسول اکرم به قریش دادند را به ضرر اسلام می‌دانند، درحالی‌که اگر درک درستی نسبت به ولایت پیغمبر(ص) داشتند، متوجه می‌شدند که ایشان همان پیغمبری هستند که آن‌ها را از جهالت، بدبختی و شقاوت به اسلام رهنمون شده‌اند.

چگونه سخن پیغمبر نعوذ بالله اشتباه می‌شود؟ این همان پیغمبری است که قرآن در سوره‌ی

نجم درباره‌ی او فرموده است: «مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى»؛ این پیغمبری که همنشین شماست، گمراه نشده است و اغوا نمی‌شود. «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى»؛ از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید. «إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى، عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى»؛ هر آنچه می‌گوید به او وحی شده است و خدای بسیار نیرومند به او آموخته است.

سوره‌ی نجم در مکه پیش از هجرت نازل شد، در حالی که صلح حدیبیه سال‌ها بعد از هجرت، یعنی در سال ششم هجرت، اتفاق افتاد. بنابراین مردم از آن آگاه بودند. با این حال، این افراد در مقابل پیامبر می‌ایستند و نافرمانی می‌کنند. اگر این افراد، اولاً ولایت‌مدار و ولایت‌پذیر بودند، ثانیاً بصیرت و درک درستی از اوضاع و شرایط داشتند، متوجه می‌شدند که تدبیر پیغمبر در امضای این صلح و قرارداد، عین ابتکار، مصلحت و پیروزی اسلام بر مشرکان قریش است.

آیه‌ی «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا» در شأن صلح حدیبیه نازل شده است و خدا از آن به‌عنوان فتح‌المبین یاد کرده است. برخی به‌غلط تصور می‌کنند این آیه برای فتح مکه نازل شده است، اما این‌طور نیست، زیرا فتح مکه از پیامدهای صلح حدیبیه بود. طبق این قرارداد، قرار بود تا ده سال بین قریش و اسلام آتش‌بس برقرار باشد، اما به دو سال نکشید که مکه فتح شد. مشرکان از میان رفتند و اسلام بر مکه حاکم شد. به هر صورت، چنین نافرمانی و جسارتی نسبت به ساحت مقدس پیامبر اکرم (ص) اتفاق افتاد.

مورد دیگری از نافرمانی به پیامبر درباره‌ی جنگ موته است که در سال هشتم هجرت اتفاق افتاد. در این جنگ که با رومیان و عرب‌های وابسته به روم در گرفت، سرداران بزرگ اسلام چون جعفر بن ابی‌طالب، زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه به شهادت رسیدند. جنگ موته، جنگی نابرابر بود. اگر نقل‌ها صحیح باشند، تعداد دشمنان در برابر سه هزار مسلمان، بیش از صد هزار نفر بوده است. لذا مسلمانان شکست خوردند.

خالد بن ولید که در این جنگ حضور داشت، وقتی فرماندهان سپاه اسلام شهید شدند، فرماندهی سپاه را به‌عهده گرفت و شبانه فرمان عقب‌نشینی صادر کرد. وقتی سپاه به مدینه بازگشت، مورد خشم و اعتراض مردم قرار گرفت که شما از روی ترس عقب‌نشینی کردید. با اینکه پیغمبر از زحمات و ایستادگی آن‌ها در مقابل دشمن تجلیل کردند و این جنگ را نابرابر دانستند، باز هم

عده‌ای دست از اعتراض برنداشتند... در سال هشتم بعد از فتح مکه، جنگ حنین به پیغمبر تحمیل شد. این جنگ با قبیله‌ی هوازن، که قبیله‌ی نیرومندی بود، در گرفت. در ابتدا مسلمانان در حال شکست خوردن بودند، اما با ایستادگی امیرالمؤمنین(ع)، این شکست به پیروزی بزرگی تبدیل شد. غنایم هنگفت و فراوانی نیز به دست مسلمانان افتاد. حضرت این غنایم را در منطقه‌ای به نام جعرانه جمع کرد و به تعقیب فراریان پرداخت. آن‌ها در شهر طائف، که شهری با برج و بارو بود، مستقر شدند. پیغمبر(ص) آنجا را محاصره کردند، اما موفق به فتح آن نشدند. بنابراین به جعرانه برگشتند و غنایم را تقسیم کردند.

پیغمبر(ص) با ده هزار نیرو از مدینه حرکت کردند و مکه را فتح کردند. دو هزار نفر از تازه‌مسلمانان مکه را نیز بسیج کردند و با دوازده هزار نفر به جنگ حنین و بعد نیز به جنگ طایف رفتند. ابوسفیان، پسرش معاویه و عده‌ای از سران مشرکان نیز در سپاه دوازده‌هزارنفری پیغمبر(ص) حضور داشتند. این افراد، که از بدترین دشمنان اسلام بودند، از ترس جان خود مسلمان شده بودند. پیغمبر(ص) در تقسیم غنایم برای تلطیف قلوب این تازه‌مسلمانانی که از ترس مسلمان شده بودند و ایمانی در دل نداشتند، سهم بیشتری به آن‌ها اختصاص داد.

دو گروه از مسلمانان با پیغمبر(ص) مخالفت کردند. یک گروه انصار بودند. انصار که اهل مدینه بودند، تصور کردند چون اهل مکه، همشهری‌ها و هم‌قبیله‌ای‌های پیغمبر(ص) هستند که مسلمان شده‌اند، پیغمبر غنایم بیشتری به آن‌ها داده است. به این دلیل لب به گلایه گشودند. پیغمبر(ص) وقتی از گلایه‌ی آن‌ها باخبر شدند، سخنانی فرمودند که اشک آن‌ها را درآورد. مضمون آن سخنان، این بود که اگر در مکه متولد نشده بودم، خود را اهل مدینه و از شما انصار می‌دانستم. من گاو و گوسفند و شتر را به این افراد دادم و خود را برای شما گذاشتم. من در بین شما خواهم بود. در بین شما از دنیا می‌روم و در شهر شما دفن می‌شوم. این سخنان انصار را منقلب کرد. آن‌ها را به گریه انداخت. بنابراین عذرخواهی کردند، اما اینکه که از ظاهر عمل پیغمبر(ص) قضاوت کردند و لب به اعتراض گشودند، به گونه‌ای که پیغمبر(ص) مجبور به پاسخ شدند، عدم بصیرت و فهم آن‌ها را نشان می‌دهد.

گروه دوم که اهل مدینه نبودند، افراد طمع‌کاری بودند که بعضاً متشرع نیز به نظر می‌آمدند.

نماینده‌ی این گروه شخصی به نام حرقوص بن زهیر سعدی، از مهاجرین بود. او وقتی دید پیغمبر غنایم را این گونه تقسیم کردند، جلو آمد و به پیغمبر (ص) جسارت کرد. اولاً به جای اینکه بگوید «یا رسول الله»، «یا نبی الله»، پیغمبر (ص) را به نام صدا کرد که این خود توهینی آشکار بود و گفت با عدالت تقسیم کن. گستاخی او به این معناست که پیغمبر (ص) عادل نیست و او به حضرت توصیه به عادل بودن می‌کند. حضرت فرمودند وای بر تو اگر من عادل نباشم. عده‌ای به دلیل این گستاخی به تعقیب او پرداختند، اما او گریخت. پیغمبر (ص) فرمودند این فرد امروز کشته نشد، اما روزی که فتنه‌ای در عالم اسلام پدید می‌آورد و عده‌ی زیادی را به کشتن می‌دهد، کشته خواهد شد. رسول اکرم (ص) به امیرالمؤمنین (ع) فرمودند تو او را خواهی کشت.

حرقوص بن زهیر سعدی، فرمانده و رهبر خوارج در جنگ نهروان بود. در آن جنگ نیز به دست امیرالمؤمنین (ع) به هلاکت رسید. امیرالمؤمنین (ع) فرمودند جسد حرقوص را پیدا کنید. جسد را نیافتند و گفتند ظاهراً جزء معدود افرادی است که فرار کرده‌اند. امیرالمؤمنین (ع) فرمودند به خدا سوگند دروغ نمی‌گوییم و به من نیز دروغ گفته نشده است. دوباره گشتند، اما جسد را پیدا نکردند. حضرت علی (ع) سخن خود را تکرار کردند و این بار فرمودند شاید صورتش معدوم شده باشد. او را از روی علامت و ویژگی‌های شناسایی کنید. بالأخره او را از زائده‌ی درشتی که روی دست داشت و با صورت در برکهای افتاده بود و صورتش از بین رفته بود، شناسایی کردند. جسدش را جلوی حضرت امیرالمؤمنین (ع) که سوار بر اسب بودند، آوردند. ایشان پیاده شدند و سجده‌ی شکر به جا آوردند که سخن پیغمبر (ص) به دست آن حضرت محقق شده است و آن فرد پلید و فتنه گر، که به ساحت مقدس پیغمبر (ص) گستاخی کرده بود، از میان رفته است...^{۷۹}

اعتراض برخی صحابه با سرلشگری زید بن حارثه و فرزندش اسامه بن زید. این مخالفت‌های تا حدی بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با حال و وضعیت وخیمی که داشت منبر رفت و مخالف‌های برخی از صحابه با انتخاب اسامه را رد کرد، همانطور که مخالفت‌های آنان با سرلشگری

پدرش را نادرست دانست و لیاقت اسامه و پدرش را یاد آور شد و فرمود: اگر به اسامه طعنه می‌زنید، قبلاً نیز بر امارت پدرش اشکال می‌کردید. به خدا قسم که لایق امارت است.^[۸۰]

بعد از مرگ عبدالله بن ابی از سران نفاق در مدینه، فرزند او نزد پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) می‌آید و تقاضا می‌کند که ایشان بر جنازه عبدالله نماز بخواند. پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) وقتی برای نماز آماده می‌شود، عمر با جسارت لباس آن حضرت را می‌کشد و می‌گوید: خداوند به شما اجازه نداده است که بر جنازه او نماز بخوانید!! پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمود: خداوند من را مخیر ساخته که نماز بخوانم، استغفر لهم او لا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعین مره فلن یغفر الله لهم،^[۸۱] اما استغفار من برای منافقین اثر ندارد.^[۸۲]

از جمله بی‌اعتنائی‌های مهاجر و انصار به پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) وقتی بود که ایشان مشغول به سخنرانی در نماز جمعه بود که کاروان تجاری وارد مدینه شد. در این هنگام مردم پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را تنها گذاشتند، جز دوازده نفر. آیات سوره جمعه در این رابطه نازل شد.^[۸۳]

یکی دیگر از دستورات آن حضرت در اواخر عمر شریفشان، امر به آوردن قلم و لوح بود تا اینکه آن حضرت مطلبی بنویسند تا بعد از آن کسی گمراه نشود. این دستور با اهانت^[۸۴] عمر (ان نبی الله لیهجرج) به آن حضرت، مورد مخالفت واقع شد تا آنجا که اصحاب به دو دسته موافقین و مخالفین تبدیل شدند و در حضور پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به یکدیگر پرخاش می‌کردند. پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) وقتی این صحنه را مشاهده کرد با ناراحتی دستور داد

^{۸۰} دمشق، ابن کثیر، البدایه والنهایه، بیروت، دار الفکر، ج ۵، ص ۳۱۲.

^{۸۱} توبه/سوره ۹، آیه ۸۰.

^{۸۲} دمشق، ابن کثیر، البدایه والنهایه، بیروت، دار الفکر، ج ۵، ص ۳۵.

^{۸۳} بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، بی جا، بی تا، ج ۶، ص ۱۸۹.

^{۸۴} واعدی، محمد بن سعد، الطبقات الکبری، بیروت، دارالکتب العلمیه، دوم، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۱۸۷.

تا آنها از نزد او خارج شوند.^{۸۵} این اهانت به حدی بود که سالها ابن عباس از آن ناراحت بود و می گفت: پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بیشترین اذیت را زمانی تحمل کرد که بین او و نوشتن مطلب مانع شدند.^[۸۶]

سمره بن جندب یکی از اصحابی است که دستور مکرر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مبنی بر فروش درخت خود که در خانه یکی از انصار بود را اجابت نکرد تا اینکه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به سمره فرمود: تو ضرزننده هستی، سپس دستور داد تا آن درخت را قطع کنند و جلوی سمره بیندازند.^[۸۷]

در تاریخ آمده که در جنگ حنین همه صحابه فرار کردند و فقط ده نفر با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ماندند که نه نفر ایشان از بنی هاشم بود و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به فرارکنندگان فرمودند: ای اصحاب بیعت رضوان و ای اصحاب سوره بقره، کجا فرار می کنید؟^[۸۸]

مخالفت در مورد رفتن به جنگ تبوک

وعلى الثلاثة الذين خلفوا حتى اذا ضاقت عليهم الارض بما رحبت وضاقت عليهم انفسهم وظنوا ان لا ملجأ من الله الا اليه ثم تاب عليهم ليتوبوا ان الله هو التواب الرحيم. ^[۸۹] (همچنین) آن سه نفر که (از شرکت در جنگ تبوک) تخلف جستند، (و مسلمانان با آنان قطع رابطه نمودند)، تا آن حد که زمین با همه وسعتش بر آنها تنگ شد (حتی) در وجود خویش، جایی برای خود نمی یافتند (در آن هنگام) دانستند پناهگاهی از خدا جز بسوی او نیست سپس خدا رحمتش را شامل حال آنها نمود، (و به آنان توفیق داد) تا توبه کنند خداوند بسیار توبه پذیر و مهربان است

^{۸۵} ذهی، شمس الدین، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام، بیروت، دارالکتب العربی، دوم، ۱۴۰۹هـ ق، ج ۱، ص ۵۵۲.

^{۸۶} دمشق، ابن کثیر، البدایه و النهایه، بیروت، دارالفکر، ج ۵، ص ۲۲۷.

^{۸۷} قرطبی، ابن طلاع، اقصیة رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۲۶هـ ق، ص ۱۰۰.

^{۸۸} طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ج ۱، ص ۱۹۷.

^{۸۹} توبه/سوره ۹، آیه ۱۱۸.

این درباره کعب بن مالک و مراره بن ربیع و هلال بن امیه نازل شد که آنان از رفتن به تبوک خود داری کردند اما نه از روی نفاق بلکه از روی تنبلی، و سپس پشیمان گشتند. و چون رسول خدا - صلی الله علیه و آله - بمدینه باز گشت بنزد آن حضرت آمده عذر خواهی کردند ولی رسول خدا پاسخشان را نداد و بمسلمانان نیز دستور داد با آنها سخن نگویند، مردم نیز حتی کودکان خردسال به پیروی از دستور رسول خدا از آنها کناره گرفتند، زنانشان که چنان دیدند بنزد رسول خدا آمده گفتند: ما نیز از آنها کناره گیری کنیم؟ حضرت فرمود: نه، ولی مواظب باشید آنها با شما نزدیکی نکنند، این جریان سبب شد که شهر مدینه بر آن سه نفر تنگ شود و از اینرو از شهر بیرون رفته بکوهها پناه بردند، و خانوادههای آنها غذا برایشان می بردند ولی با آنها سخن نمی گفتند، چند روزی بر این منوال گذشت و آن سه نفر پهلوی یکدیگر بسر می بردند تا اینکه یکی از آنها گفت: مردم که از ما بریده اند و کسی با ما سخن نمی گوید خوبست ما هم از یکدیگر جدا شویم و بدنبال این سخن آن سه نفر نیز از هم جدا شده هر یک بسویی رفت و پنجاه روز تمام بدین حال بسر بردند و بدرگاه خدای تعالی زاری و تضرع و توبه کردند تا اینکه خداوند توبه شان را پذیرفت و این آیه در شانشان نازل شد^{۹۰}

مخالفت بعضی درمورد بستن درها جز درخانه امیر المومنین

مهاجران، خانه هایی در اطراف مسجدالنبی ساختند ولی هر کدام از آنان، دری به مسجد گشودند، تا ضمن ابراز علاقه مندی به مسجد، در رفت آمدو آنان به مسجد آسان شود و برای درک نماز جماعت رسول خدا (ص) توفیق بیشتری داشته باشند

ازاین وضعیت، مدت چندانی نگذشته بود که جبرئیل امین بر رسول خدا (ص) فرود آمد و به آن حضرت وحی کرد که خداوند سبحان می خواهد مسجد پاک و نظیف بماند و رفت و آمد مسلمانان در آن، در حال پاکی و طهارت باشد، بدین جهت تمام درهایی که به آن گشوده شده است، باید بسته شوند، جز در خانه علی (ع)، که از این امر استثناءست

پیامبر اکرم (ص)، معاذبن جبل را مأموریت داد که این خبر را به مسلمانان برساند و بگوید درهای خود را به سوی مسجدالنبی (ع) ببندید

^{۹۰} مجمع البیان فی تفسیر القرآن، طبرسی، ج ۵، ص ۱۳۷ .

معاذبن جبل پیام رسول خدا (ص) را به صحابه آن حضرت، از جمله ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه، زبیر، عبدالرحمن عباس و حمزه ابلاغ کرد و همگی اطاعت کردند و درهای خود را بستند.

برخی از آنان در صدد چانه زنی بر آمده و برای خود امتیاز اندکی طلب می کردند.

روایت شده است که عمر بن خطاب پس از دریافت پیام رسول خدا (ص) به نزد آن حضرت رفت و به وی عرض کرد: یا رسول الله! دع لی بقدر ما انظر الیک بعینی؛ ای رسول خدا (ص)! [من نیز به مانند دیگران در خانه ام را می بندم ولی از تو خواهش دارم که] به اندازه دیدن چشم مرا معاف داری تا من از آن سوراخی تورا و داخل مسجد را بنگرم. پیامبر (ص) از پذیرش در خواست عمر بن خطاب امتناع نمود و فرمان داد که کلاً باید بسته شود. تمام درهایی که به مسجد گشوده بودند، بسته شد. جز در خانه امام علی بن ابی طالب (ع) که پیامبر وی را از بستن در خانه اش استثنا نمود.

این امر بر برخی از صحابه کبار و ریش سفیدان همراه پیامبر (ص) گران آمد و پشت سر آن حضرت گلایه و شکوه نمودند. این خبر به پیامبر اسلام (ص) رسید. پیامبر (ص) روزی در مسجد مدینه برای آنان خطبه خواند و در ضمن آن فرمود: قد بلغنی ما قلتم فی سد الابواب، والله ما انا فعلت ذلک، ولكن الله فعله و ان الله اوحی الی موسی (ع) ان یتخذ بیتاً طهراً لا یجنب فیه، الا هو و هارون وابناه، یعنی لایجامع فیه غیر هم و ان الله اوحی الی ان اتخذ هذا البیت طهراً، لا ینکح فیه الا انا و علی و الحسن و الحسین و الله ما انا امرت بسد ابوابکم ولا فتحت باب علی، بل الله امرنی به؛

آنچه در باره بسته شدن درها گفتید، خبرش به من رسید. به خدا سوگند من آن را انجام ندادم، بلکه این فرمان الهی بود [که از طریق من به شما ابلاغ گردید]. خداوند متعال به حضرت موسی (ع) وحی فرستاد که خانه پاکی را [برای عبادت و پرستش] برگزیند و کسی در آن به جنابت نرسد مگر خود موسی (ع) و برادرش هارون (ع) و فرزندان هارون، یعنی غیر از آنان کسی در آن آمیزش انجام ندهد. خدای سبحان به من نیز وحی فرستاد که این خانه [مسجد النبی] را پاکیزه نگه دارم و کسی در آن نکاح انجام ندهد [به حالت جنابت وارد نشود] جز من، علی، حسن و حسین [که از این فرمان مستثنا شدیم]. به خدا سوگند من بسته شدن درهای شما را و باز بودن در خانه علی را فرمان ندادم، بلکه این خدای بزرگ بود، که به من چنین فرمانی داد.

به هر روی، تمام درها بسته شد جز درخانه پیامبر (ص) و در خانه علی (ع) و خداوند سبحان بار دیگر فضیلت و برتری علی (ع) را پس از پیامبر (ص) بر تمامی خلایق، از جمله بر همه اصحاب و یاران رسول خدا (ص) اثبات و آشکار نمود.^{۹۱}

اذیت و آزار منافقین

از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ لَمَّا يُقَاتِلُ مُنَافِقًا قَطُّ، أَمَّا كَانُ يَتَأَلَّفُهُمْ؛ رَسُولُ خُذَا (ص) هِيْجَ گَاهَ بَه قَتْلِ مُنَافِقَانِ اِقْدَامَ نَكْرَد؛ هِمِيْشَه بَه آنَانِ مَهْرَبَانِي وَ الْفَتَّ مِيْ نَمُود»

بعد از شکست پیامبر (ص) و مسلمانان در جنگ احد، یهودیان سخنان زشت و آزار دهنده بر زبان آوردند و گفتند: همانا محمد (ص)، به دنبال ملک و پادشاهی است که این چنین شکست خورده است و گرنه هیچ پیامبری این گونه شکست نخورده است! منافقان هم به یاران پیامبر می گفتند: آن افرادی که کشته شده اند، اگر پیش ما می ماندند، کشته نمی شدند. آنان با این سخنان، اصحاب رسول خدا (ص) را دچار تردید می کردند و آن ها را تشویق به جدا شدن از آن حضرت می نمودند.

عمر در گوشه و کنار، این سخنان را شنید، لذا نزد رسول اکرم (ص) رفت تا از او برای کشتن یهودیان و منافقانی که این سخنان را گفته بودند اجازه بگیرد. اما رسول خدا (ص) فرمود: ای عمر، همانا خداوند دینش را آشکار و رسولش را عزیز و حفظ می کند واز آن جا که یهودیان در ذمه ما هستند اجازه قتلشان را نمی دهم. عمر گفت: در باره منافقان چه می فرمایید؟ آن حضرت فرمود: آیا آنان شهادت نمی دهند که «لا اله الا الله و محمد رسول الله»؟ گفت: چرا؛ ولی این را به خاطر ترس از شمشیر می گویند و حالاً نیت های پلید خویش را آشکار کرده اند و خداوند پلیدی وجود آنها را ظاهر کرده است. رسول خدا (ص) فرمود: از کشتن کسی که می گوید: «لا اله الا الله و محمد رسول الله» نهی شده ام. ای پسر خطاب، قریشیان دیگر این گونه بر ما غلبه نخواهند کرد تا مکه را فتح کنیم.

نمونه دیگر این که رسول خدا (ص) در رفتن به سوی احد گفت: کیست که ما را از راه

^{۹۱} شرح الاخبار في فضائل الائمة الاطهار (ع) [ابو حنیفه نعمان بن محمد تمیمی]، ج ۲، ص ۱۸۰، حدیث ۵۲۰؛ كشف الغمه [علي بن عیسی اربلی]، ج ۱، ص ۴۵۱

نزدیک تری به احد برساند که با قریش روبرو نشویم؟ ابو خيثمه گفت: من بچنين راهی آشنا هستم. سپس جلو آمده و آن حضرت را از طرف مزارع بنی حارثه بسوی أحد راهنمایی کرد. در اين راه از زمینی گذشتند که متعلق به مردی منافق، بنام مربع بن قیظی بود که از دو چشم نابينا شده بود. اين مرد پست همین که دانست رسول خدا (ص) با سپاه مسلمانان از میان زمین های او می گذرند، پیش آمد و مشتی خاک برداشت و به روی آنها پاشیده و گفت: اگر تو پیغمبر خدا هستی من اجازه نمیدهم از وسط زمین من بگذری سپس مشت دیگری از خاک برداشت و گفت: ای محمد (ص) بخدا اگر می دانستم اين خاک ها به صورت شخصی غیر از تو نمی ریزد آنرا بصورتت میزد! اصحاب جلو رفتند تا او را بخاطر اين جسارت بکشند، ولی رسول خدا (ص) مانع شده فرمود: اين مرد چنانچه از دیدگان او نابينا است دلش نیز کور است.

غزوه تبوک از جهاتی یک آزمایش بزرگ برای مسلمانان و زمینه آشکار کردن منویات درونی آنان بود؛ زیرا اين غزوه در فصل بسیار گرم، دارای راهی بسیار طولانی و مشقات فراوان و درست در زمان رسیدن محصولات بود؛ وقتی بود که مردم علاقمند بودند زیر سایه درختان شان بنشینند استراحت کنند واز میوه ها بهره ببرند. مشکل سفر تا آن جا بود که آن را به حق، جیش العسره نامیدند. زمانی که بسیج عمومی اعلام شد، اعتراض برخی مسلمانان که ایمان ضعیف داشتند آغاز گردید. در آن میان، منافقان که در آن وقت بیشتر از هر زمان دیگر بودند، فعال شدند. بهانه جویان برای رفع مسئولیت از خویش، انواع بهانه ها را مطرح کردند و کوشیدند تا به نحوی از رسول خدا(ص) اجازه ماندن در مدینه را بگیرند. تعدادی از آنان بر یک دیگر می گفتند: در اين فصل گرما به سوی تبوک حرکت نکنید؛ بدین صورت می خواستند رسول خدا (ص) را بترساند و مردم را نسبت به جهاد بی میل گرداند. قرآن کریم در سوره توبه به بیان اين تلاشها پرداخته و به تفصیل از گروه های که همدلی با پیامبر داشته یا در صدد یافتن بهانه و راه گریز برای خلاصی از مسئولیت اين سفر بودند سخن گفته است. در آیات ۳۸-۴۲ روحیه حاکم بر مسلمانان را در اين دوره که اواخر عمر پیامبر(ص) بود توضیح می دهد و بیان می کند که رسول خدا(ص) چگونه از روی دل سوزی و مدارا به آنان، اجازه ماندن در مدینه را به آن ها می داد. خداوند آن حضرت را به خاطر اين کار، چنین مورد خطاب قرار داد: «خدايت عفو کند! چرا پیش از اين که راست گویان و دروغ گویان را بشناسی، به آن ها اجازه [ماندن در مدینه را] دادی؟ آن ها که به خدا و روز جزا ایمان دارند، هیچگاه برای ترک جهاد با اموال و جانهایشان از

تو اجازه نمی گیرند؛ و خداوند پرهیز گاران را می شناسد. تنها کسانی از تو اجازه می گیرند که به خدا و روز جزا ایمان ندارند، و دل‌هایشان با شک و تردید آمیخته است؛ آنها در دردید خود سرگردانند.

نمونه دیگر این که در همین زمان (حرکت به سوی تبوک)، گروهی از منافقان که ودیعه بن ثابت از آن جمله بود، به پیامبر (ص) اشاره می کردند و به مسلمانان چنین القا می کردند که آیا جنگ با رومیان، همانند جنگ با اعراب است؟ سوگند به خدا، رومیان به زودی ما و شما را به بند خواهند کشیدند. پیامبر (ص) به محض آگاهی از موضوع، عمار یاسر را به سوی آنها فرستاد و به او فرمود: ای عمار، اینان را دریاب که هلاک شدند و برو در باره آن چه گفته‌اند تحقیق کن. اگر گفته‌های خود را انکار کردند، به آنان بگو شما چنین و چنان گفته‌اید. عمار نزد آنان رفت، وقتی در باره گفته‌هایشان تحقیق کرد، آنها دانستند که موضوع به اطلاع رسول خدا (ص) رسیده است. نزد پیامبر (ص) آمدند و به خاطر گفته‌هایشان عذر خواهی کردند. در این زمان، در حالی که رسول خدا (ص) سوار شتر بود، ودیعه نوار تنگ پالان شتر آن حضرت را در دست داشت گفت: ای رسول خدا (ص) ما داشتیم بازی و شوخی می کردیم و آن چه می گفتیم جدی نبود. آنان مورد عفو پیامبر (ص) قرار گرفتند. آیه شریفه زیر در این باره نازل گردید. «و لئن سألتهم ليقولن انما كنا نخوض و نلعب قل أ بالله و آیاته و رسوله كنتم تستهزءون؛ و اگر از آنها بپرسی (که چرا این سخنان را می گفتید؟) می گویند ما بازی و شوخی می کردیم. بگو: آیا خدا، آیات او و پیامبرش را مسخره می کردید؟

پس از پایان جنگ بنی مصطلق، بر سر بر داشتن آب، میان سنان بن وبر و جهجاه بن مسعود درگیری پیش آمد. سنان انصار را صدا زد و جهجاه نیز مهاجران را. گروهی از مهاجران و انصار سلاح به دست، گرد آمدند. پیامبر خدا فرمود: «این استغاثه جاهلی چیست؟ مسلمان تنها باید به برادر مظلومش کمک کند.» پس از آرام گرفتن آنان، عبدالله بن ابی در گوشه‌ای با گروهی از منافقان می گفت: شما مردم، خودتان به خودتان چنین کردید؛ روز نخست، اینان (مهاجران) را به دیارتان راه دادید و آنها را در زندگی تان سهیم کردید؛ در نتیجه، تعداد شما کم شد و شمار آنان فزونی یافت. اکنون نیز اگر حمایتشان نکنید، به سرزمین خودشان خواهند رفت. من وقتی که در مدینه وارد شوم، عزیزان (انصار) را بر آن می دارم تا ذلیلان (مهاجران) را از شهر بیرون کنند. زید بن ارقم که هنوز بالغ نشده بود، در جمع آنان حاضر بود و گفته‌های عبدالله بن

ابی را به رسول خدا (ص) رساند. وقتی که آن حضرت این سخنان را شنید، رنگ چهره‌اش از ناراحتی تغییر کرد. سپس خطاب به زید بن ارقم گفت: جوان! شاید تو از او ناراحت بودی و چنین سخنی را به او نسبت می‌دهی؟ جواب داد: نه به خدا قسم، من این سخن را از او شنیدم. پیامبر (ص) فرمود: شاید اشتباه شنیدی؟ گفت نه ای پیامبر خدا. آن حضرت گفت شاید امر بر تو اشتباه شده است؟ گفت نه قسم به خدا، من خودم از او چنین سخنی را شنیدم. این گفته، در جمع سپاه منتشر شد و عبدالله بن ابی نزد پیامبر (ص) آمد و قسم خورد که چنین مطلبی نگفته است. برخی آمد که اجازه کشتن ابن ابی را بگیرد؛ ولی رسول خدا (ص) اجازه نداد و فرمود: مردم خواهند گفت که محمد یاران خود را می‌کشد. در طول راه سخن مردم، در باره این واقعه بود و پیامبر (ص) برای این که لشکر را از سخن گفتن در این باره باز دارد، به سرعت از مریسع راه افتاد. صبح تا به شب و شب را تا صبح، تا آن زمان که خورشید مانع راه رفتن شد، هم چنان لشکر را راه برد. زمانی که توقف کردند، هنوز پای اصحاب به زمین نرسیده به خواب رفتند. در راه بازگشت راه مدینه بود که سوره «منافقون» بر رسول خدا (ص) نازل شد. تا آن زمان که سخن زید بن ارقم مورد تردید بود، پس از نزول وحی، حضرت به زید فرمود، ای نوجوان خدا. خبر تو را تأیید کرد.

رسول خدا (ص) در ضمن این که با منافقان مدارا می‌کرد، در برابر شایعه پراکنی‌های آنان، حقیقت را بیان می‌داشت و بدین صورت، هم باورها و اندیشه افراد جامعه را از خطر انحراف مصون می‌داشت و هم به شایعه پراکنی منافقان پایان می‌داد. در یکی از منازل رفتن به سوی تبوک، شتر رسول خدا که نامش «قصواء» بود گم شد. زید بن لُصیت قینقاعی که از منافقان بود گفت: آیا محمد (ص) گمان می‌کند که پیام آور الهی است و از آسمان برای شما خبر می‌دهد، در حالی که نمی‌داند شترش کجاست؟ اندکی بعد، رسول خدا (ص) فرمود: «یکی از منافقان چنین گفته است. آن چه من می‌دانم همان است که خداوند به من تعلیم داده است؛ لکن حالا شتر من در فلان شعب است و افسارش بر درختی، در آن جا مانده است. بروید و او را بیاورید.» اصحاب رفتند و او را همان جا یافتند و آوردند.

نمونه دیگر این که هنگامی که رسول خدا (ص) خواست از مدینه به سوی تبوک حرکت کند علی بن ابی طالب را برای سرپرستی خانواده خویش در مدینه گذاشت و به او دستور داد نزد آنها بماند. منافقین در این باره شایعه پراکنی کرده و گفتند این که پیغمبر علی را همراه خود

نبرد بخاطر این بود که بودن علی را بر خود سنگین می‌دانست و خواست خود را از او آسوده کند. علی (ع) که این سخن را شنید اسلحه خود را برداشته و به دنبال آن حضرت حرکت کرد تا در «جرف» خود را برسول خدا (ص) رسانید و بدان جناب گفت: ای رسول خدا (ص) منافقین پندارند که چون بودن من در این سفر بر شما گران بوده مرا در مدینه گذارده‌ای؟ رسول خدا (ص) فرمود: دروغ گفته‌اند و من تو را برای رسیدگی به کارهای خود و آن چه در مدینه به جای نهادم گذاشته‌ام؛ پس به سوی شهر برگرد و در خانواده من و خانواده خود جانشین من باش (سرپرستی ایشان را به عهده بگیر). آیا خوشنود نیستی ای علی که مقام تو نسبت به من مقام هارون نسبت به موسی باشد؛ جز این که پس از من پیغمبری نیست؟ علی (ع) که این سخنان را از رسول خدا (ص) شنید به مدینه باز گشت و پیغمبر اسلام نیز به راه خود ادامه داد. ابن اسحاق این حدیث را به سند خود از سعد بن ابی وقاص نقل کرده که او گفت: من خود شنیدم که رسول خدا (ص) این سخن را به علی (ع) فرمود

هنگامی که قلعه طایف در محاصره پیامبر (ص) بود، عیینه تصمیم گرفت که از آن حضرت اجازه بگیرد تا او هم بتواند همانند برخی دیگر، برای عده‌ای امان بگیرد. به همین منظور خدمت رسول خدا (ص) آمد و عرض کرد: ای رسول خدا (ص) اجازه بدهید که به قلعه طایف بروم و با آن‌ها صحبت کنم. رسول خدا (ص) اجازه داد. وی به قلعه نزدیک شد و گفت: اگر به قلعه نزدیک شوم در امان هستم؟ گفتند: بله، نزدیک بیا و داخل شو. او وارد قلعه شد و به آنها گفت: پدر و مادرم قربانتان! به خدا سوگند که ایستادگی و مقاومت شما سبب خرسندی من شده است؛ به خدا سوگند که در عرب کسی همانند شما وجود ندارد؛ به خدا سوگند که محمد (ص) تاکنون با افرادی چون شما درگیر نشده و حالا از توقف زیاد خسته گردیده است. شما در قلعه‌های خود بمانید که بسیار محکم و اسلحه‌های شما بسیار زیاد است؛ آب شما از داخل قلعه تأمین می‌شود و از قطع آن بیمی ندارید.

پس از آن که او بازگشت، رسول خدا (ص) از او پرسید: به آن‌ها چه گفتی؟ او گفت: تا توانستم آن‌ها را ترساندم و گفتم: همانا محمد (ص) در پای قلعه‌های دیگر نیز فرود آمده و آن‌ها را که دارای افراد و سلاح‌های بیشتری بوده‌اند محاصره کرده است. به خدا سوگند که محمد (ص) از شما دست بر نمی‌دارد تا زیر فرمان او در آیید یا از او امان بخواهید و تا جایی که توانستم آن‌ها را ترساندم و خوار کردم. پس از آن که سخن او تمام شد، رسول خدا (ص) فرمود: دروغ می

گویی! تو این و آن را به آن ها گفتی و همه آن چه که او به آن ها گفته بود بازگو کرد. ابوبکر گفت: وای بر تو ای عیینه! تو دائما در باطل به سر می بری؛ در روز بنی نضیر و بنی قریظه و خیبر از تو چه کشیدیم! افراد را علیه ما بر می انگیزی؛ در حالی که به گمان خود مسلمان شده ای، با شمشیرت با ما می جنگی و دشمن را علیه ما تشویق می کنی! عیینه گفت: ای ابوبکر، دیگر چنین کاری نخواهم کرد و به درگاه خدا توبه می کنم. عمر به پیامبر اکرم (ص) عرض کرد: ای رسول خدا (ص)، اجازه بدهید تا گردنش را بزنم! آن حضرت فرمود: اگر چنین کنی مردم می گویند که من اصحاب خودم را به قتل می رسانم.

در مسیر بازگشت پیامبر (ص) از تبوک به سوی مدینه، در صحرای مشفق آب کمی بود که از سنگی بیرون می آمد و تنها دو یا سه نفر را می توانست سیراب کند. پیامبر دستور داد که هر کس به این آب زودتر رسید از آن نیاشامد تا این که ما هم بیاییم. تعدادی از منافقان، خود شان را زودتر از دیگران به آب رسانیدند و آن مقدار آبی که در آن بود بر داشتند. زمانی که رسول خدا آمد و در آن جا ایستاد، آبی در آن ندید، فرمود: چه کسی به این آب زودتر رسید؟ جواب دادند که فلان و فلان. پیامبر (ص) فرمود: آیا من نهی نکرده بودم که از آن کسی نیا شامد تا این که ما برسیم. سپس رسول خدا آن ها را لعن و نفرین کرد؛ بعد از آن دست خود را زیر آن سنگ که آب از آن جریان داشت گذاشت تا مقداری آب در دستش جمع شد؛ آن را به دست خود مالید و دعا کرد. ناگاه صدای همانندی صاعقه از سنگ بلند شد و شکافته گردید و آب بسیاری از آن جاری شد؛ به طوری که تمام اصحاب از آن سیراب شدند و آن چه لازم داشتند با خود برداشتند. سپس رسول خدا (ص) فرمود: اگر شما زنده باشید یا از شما کسی زنده بماند، خواهد شنید که این آب اطراف خود را سر سبز و خرم کرده است.

وقتی که سپاه اسلام در احد رسیدند و نماز صبح را در آن جا خواندند، به دستور رسول خدا (ص) راهی را انتخاب کردند تا به مشرکین برنخورده و به دامنه احد برسند. در این زمان عبدالله بن ابی با سیصد تن از همراهان منافق خود راه بازگشت را در پیش گرفتند. رسول خدا (ص) در این وضعیت حساس که نیاز شدید به سپاهی بیشتر بود، از روی بی اعتنایی حتی به پشت سر خود نیز نگاه نکرد. بدین ترتیب، از هزار نفری که همراه آن حضرت بودند، هفتصد نفر باقی

ماندند. عبدالله بن ابی برای توجیه بازگشت خود می گفت: ما تعهد دفاع از او را در داخل شهر خود بر عهده گرفته بودیم نه در خارج از شهر؛ به علاوه از او خواستیم تا در داخل شهر بماند و بجنگد؛ رأی ما را نپذیرفت و تسلیم خواست بچه ها شد

همانند این رفتار و بی اعتنائی از پیامبر(ص) در مورد مشرکان نیز نقل شده است: زمانی که رسول خدا(ص) در حال رفتن به سوی بدر بود، دو نفر از مدنی های مشرک را دید که وی را همراهی می کنند. حضرت سؤال کردند که برای چه همراه آنان آمده اند؟ گفتند: تو فرزند خواهر ما - که از بنی نجار بود - و هم در جوار ما هستی؛ و ما همراه قوم خویش به قصد غنیمت می آییم. رسول خدا (ص) فرمود: «لا یخرجن معنا رجلٌ لیس علی دیننا.» «کسی که بر دین ما نیست، نباید ما را همراهی کند.» آنان از شجاعت خود سخن گفتند؛ اما رسول خدا(ص) نپذیرفت تا در نهایت یکی از آنان به نام خیب بن یساف مسلمان شد و دیگری به نام قیس بن محرث باز گشت، گرچه بعدها مسلمان شد و در اُحد به شهادت رسید

عدم واگذاری پست های حساس به منافقان، پیامبر اکرم (ص) خلق کریم خود را از هیچ کس، حتی از منافقان دریغ نمی داشت؛ ولی نسبت به آن ها روش احتیاط آمیز داشت و آن ها را در کارهای حساس دخالت نمی داد. تا رسول اکرم (ص) زنده بود، اموی های ضعیف الایمان، مؤلفه القلوب و منافقان جای پای پیدا نکردند؛

زمانی که رسول خدا (ص) عازم تبوک بود، بنی غنم بن عوف از روی نفاق و حسادت، مسجدی در نزدیکی مسجد قبا درست کردند و خدمت رسول خدا (ص) آمدند و گفتند: ای رسول خدا(ص) ما در شب های بارانی و زمستانی و به جهت کار و نیازی که پیش می آید مسجدی ساختیم و دوست داریم که آن جا بیایی و برای ما (جهت افتتاح آن) نماز بخوانی. رسول خدا(ص) که آماده حرکت به سوی تبوک بود، فرمود: «هر زمان - به خواست الهی - برگشتیم، می آییم و برای شما در آن مسجد نماز می خوانیم.» اما پس از آن، خداوند آن حضرت را از انگیزه های آنان آگاه ساخت. و در آیاتی، پیامبر(ص) را از نماز خواندن در این مسجد که نامش را مسجد ضرار گذاشت، نهی کرد

لا تقم فیه أبداً لمسجدٍ أسّس علی التقوی منْ أوّلِ یومٍ أحق أن تقوم فیه، فیه رجال یحبّون أن یتطهّرون واللّٰه یحب المطهّرين. أفمن أسّس بنیانه علی تقوی من اللّٰه و رضوان خیر أم من أسّس بنیانه علی شفا جرف هار فأنهار به فی نار جهنم واللّٰه لا یهدی القوم الظالمین. لا یزال بنیا نهم الذی

بنوا ريبه في قلوبهم إ لا أن تقطع قلوبهم والله عليم حكيم.» هرگز در آن مسجد (به عبادت) نه ایست! آن مسجدی که از روز نخست بر پایه تقوا بنا شده شایسته تر است که در آن (به عبادت) بایستی؛ در آن مردانی هستند که دوست می دارند پاکیزه باشند و خداوند پاکیزگان را دوست دارد. آیا کسی که شالود آن را بر تقوای الهی و خشنودی او بنا کرده بهتر است یا کسی که اساس آن را بر کنار پرتگاه سستی بنا نموده که ناگهان در آتش دوزخ فرو می ریزد؟! و خداوند گروه ستمگران را هدایت نمی کند. این بنای را که آن ها ساختند همواره به صورت یک وسیله شک و تردید در دل های شان باقی می ماند، مگر آن که دل های شان پاره پاره شود (بمیرند).» و خداوند دانا و حکیم است

به دنبال آن، پیامبر (ص) به برخی اصحاب خود دستور داد که به سوی این مسجدی که اهل آن ظالم است بروند و آن را خراب کنند، یا آتش بزنند. ابن اسحاق می گوید: پیش از رفتن به سوی تبوک، خانه یک یهودی به نام سویلم که پایگاهی برای منافقان شده بود، به دستور رسول خدا به آتش کشیده شد.

نمونه دوم: گروهی از منافقان در مسجد حاضر می شدند، به صحبت های مسلمانان گوش می دادند و سپس آنان را به استهزا می گرفتند؛ تا اینکه روزی در مسجد جمع شدند و حلقه وار دور هم نشستند و آهسته با همدیگر شروع به صحبت کردند. چشم رسول خدا (ص) به آن ها افتاد و آن ها را که بدان حال دید، دستور اخراج ایشان را از مسجد صادر فرمود؛ بدنبال این دستور، مسلمانان بر سر آنها ریخته و با وضع بدی آنان را از مسجد بیرون انداختند.

به عنوان نمونه، ابو ایوب به سوی عمرو بن قیس که در زمان جاهلیت نگهبان بت قبیله بنی غنم بود، حمله کرد و پایش را گرفته کشان کشان از مسجد بیرون کرد. ابو ایوب پس از اینکه او را براند به سراغ رافع بن ودیعه (یکی دیگر از منافقین) رفت و ردایش را بگردنش انداخته بکشید و با دست دیگری سیلی محکمی به صورتش زده از مسجد بیرون انداخت و به او گفت: ای منافق خبیث و پست! از همان راهی که به مسجد پیغمبر خدا (ص) آمدی باز گرد. بدین ترتیب، رسول خدا (ص) دستور اخراج منافقین را از مسجد صادر فرمود و از آن پس مسلمانان از شر و استهزای آنها آسوده شدند.

نمونه سوم: ابو عفک یکی از افراد قبیله بنی عمرو بن عوف بود، زمانی که رسول خدا (ص) حارث بن صامت را کشت، نفاق درونی خود را ظاهر کرد و اشعاری در مذمت رسول خدا (ص)

سرود. رسول خدا (ص) که آن اشعار او را شنید فرمود: کیست که شر این خبیث را از من دور کند؟ سالم بن عمیر - یکی از افراد همان قبیله - که یکی از گریه کنندگان بود، بدنبال این کار رفت و ابو عفک را بقتل رسانید. به دنبال آن، عصما دختر مروان، زنی از قبیله بنی امیه بن زید (از اهل مدینه) بود که مردی از بنی خطمه او را بزنی گرفته بود؛ چون جریان قتل ابو عفک را شنید، منافق شد و درباره عیب جویی مسلمانان و دین مقدس اسلام اشعاری گفت. رسول خدا (ص) که آن اشعار را شنید فرمود: آیا کسی نیست که انتقام مرا از دختر مروان بگیرد؟ مردی از بنی خطمه که نامش عمیر بن عدی بود و در محضر رسول خدا (ص) نشسته بود این سخن را از رسول خدا (ص) شنید و چون شب فرا رسید به خانه آن زن رفت و او را بقتل رساند. چون صبح شد، نزد آن حضرت آمد و عرض کرد: ای رسول خدا من آن زن را کشتم. حضرت فرمود: ای عمیر خدا و رسولش را یاری کردی. عمیر گفت: آیا کشتن او موجب گرفتاری من (بدست افراد بنی خطمه) نمی شود؟ حضرت فرمود: کسی درباره او نزاع نخواهد کرد.

عمیر که این سخن را شنید، نزد بنی خطمه که اختلاف زیادی درباره خون آن زن کرده بودند باز گشت. با این که آن زن، پنج پسر بزرگ داشت به آن ها گفت: ای بنی خطمه دختر مروان را من کشته ام؛ اکنون هر کاری که می خواهید نسبت به من انجام دهید. این حرف سبب شد که اسلام در میان قبیله مزبور رونق بگیرد و افرادی از آن قبیله که مسلمان شده بودند و تا به آن روز اسلام خود را مخفی می داشتند، دین خود را آشکار کنند. افراد دیگری هم از آن قبیله، زمانی که شوکت اسلام را در آن روز مشاهده کردند، مسلمان شدند. بدین ترتیب خون آن زن نادیده گرفته شد و کسی جرئت نکرد خون خواهی او را بکند.^{۹۲}

قرآن کریم

«عبدالله بن مسعود می گوید: روزی پیامبر از من خواست آیاتی را برایش تلاوت کنم. گفتم: یا رسول الله برای شما قرآن بخوانم درحالیکه قرآن بر شما نازل شده است. پیامبر فرمود: دوست دارم از زبان تو بشنوم. من هم آیاتی را خواندم که ناگاه اشکهای پیامبر سرازیر شد». (صحیح مسلم ج ۲ ص ۱۹۵)

آیه ۱۹۰ و ۱۹۱ سوره مبارکه آل عمران را ببینید: «ان فی خلق السموات والارض واختلاف الليل والنهار لآیات لا ولی الا للباب الذین یدکرون* الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار» (سوره مبارکه آل عمران آیات شریفه ۱۹۰ و ۱۹۱) معنای آیه اینچنین است: «یقینا در آفرینش آسمان ها و زمین، و آمد و رفت شب و روز، نشانه هایی [بر توحید، ربوبیت و قدرت خدا] برای خردمندان است * آنان که همواره خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می کنند و پیوسته در آفرینش آسمان ها و زمین می اندیشند [و از عمق قلب همراه با زبان می گویند] پروردگارا! این [جهان با عظمت] را بیهوده نیافریده ای، تو از هر عیب و نقصی منزّه و پاکی، پس ما را از عذاب آتش نگاه دار» در روایات نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله پس از نزول این آیات و دو آیه بعدی آن از طرف خداوند آنقدر شب را گریه نموده اند تا اینکه جلوی لباس ایشان و سجده گاه ایشان همگی مرطوب شده بود و زمانی که بلال حبشی علت را جویا می شود حضرت آیات ۱۹۰ تا

۱۹۴ سوره مبارکه آل عمران را قرائت می نمایند و می فرمایند وای بر کسی که این آیات را بخواند و فکر نکند.

«پیامبر (ص): هر که در کودکی قرآن بخواند، به حکمت دست یافته است.»

حضرت صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام حدیث کند که مردی از درد سینه به پیغمبر (ص) شکایت کرد، حضرت (ص) فرمود: بوسیله قرآن شفا بجوی زیرا خدای عز و جل فرماید: «(و این قرآن) شفاء است برای آنچه در سینه‌ها است» (سوره یونس آیه ۵۷).^{۹۳}

أصول الكافي / ترجمه مصطفوی ؛ ج ۴ ؛ ص ۴۰۴

حضرت صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا (ص) فرموده است: همانا اهل قرآن در بلندترین درجات آدمیان هستند بجز پیامبران و مرسلین، پس حقوق اهل قرآن را اندک و کم شمارید، زیرا برای ایشان از طرف خدای عزیز جبار مقام بلندی است.

رسول خدا (ص) فرموده است: قرآن را بیاموزید زیرا که در روز قیامت قرآن در صورت جوانی زیبا که رنگ صورتش گشته باشد نزد خواننده خود آید و باو گوید: منم که شب تو را به بیداری پایان بردم، روزهای داغ تو را به تشنگی بسر آوردم، و آب دهانت را خشک کردم، و اشکت را روان ساختم، (اکنون) هر کجا بروی من هم با تو باشم، و هر تاجری (امروز) بدنبال تجارت خویش است (که در دنیا کرده است) و من امروز بسود تو در پس تجارت هر تاجری باشم، و بزودی کرامتی نیز از جانب خدای عز و جل بتو رسد پس شادان باش، و (در این حال) تاجی بیاورند و بر سرش نهند، و امان نامه (از آتش دوزخ را) بدست راستش دهند، و فرمان جاوید بودن در بهشت را بدست چپش، و دو جامه بهشتی بوی پوشند، سپس باو گفته شود: بخوان و بالا

^{۹۳} أصول الكافي / ترجمه مصطفوی ؛ ج ۴ ؛ ص ۴۰۰

برو، پس هر یک آیه که بخواند یکدرجه بالا رود، و پیدر و مادر او نیز دو جامه بپوشانند در صورتی که مؤمن باشند، و بآن دو گویند. این پاداش آن قرآنی است که بفرزندتان آموختید.^{۹۴}

أصول الكافي / ترجمه مصطفوی ؛ ج ۴ ؛ ص ۴۰۹

حضرت صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا (ص) حاملین قرآن نمایندگان و سرپرستان اهل بهشتند، و مجتهدان جلوداران اهل بهشتند، و پیامبران آقایان اهل بهشتند.

أصول الكافي / ترجمه مصطفوی ؛ ج ۴ ؛ ص ۴۱۳

پیغمبر (ص) فرمود: خانه‌های خود را بتلاوت قرآن روشن کنید و آنها را گورستان نکنید چنانچه یهود و نصاری کردند، در کلیساها و عبادتگاههای خود نماز کنند، ولی خانه‌های خویش را معطل گذارده‌اند (و در آنها عبادتی انجام ندهند) زیرا که هر گاه در خانه بسیار تلاوت قرآن شد خیر و برکتش زیاد شود، و اهل آن بوسعت رسند، و آن خانه برای اهل آسمان درخشندگی دارد چنانچه ستارگان آسمان برای اهل زمین میدرخشند.

حضرت باقر علیه السلام فرمود: که رسول خدا (ص) فرموده: هر کس در یک شب ده آیه از قرآن بخواند از غافلین نوشته نشود، و هر کس پنجاه آیه بخواند در زمره ذاکرین نوشته شود و هر کس صد آیه بخواند در زمره قانتین نوشته شود، و هر که دویست آیه بخواند از خاشعین نوشته شود، و هر که سیصد آیه بخواند از فائزین نوشته شود، و هر که پانصد آیه بخواند از جمله مجتهدین نوشته شود، و هر که هزار آیه بخواند برای او (ثواب انفاق) یک قطار از طلا

نوشته شود- و قنطار پانزده هزار مثقال طلا است، که هر مثقالی بیست و چهار قیراط است- که کوچکترین آنها باندازه کوه احد و بزرگترین آنها باندازه آنچه میان زمین و آسمان است.^{۹۵}

امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا (ص) فرمود: قرآن را با لحنها و آواز عرب بخوانید، و از لحن فاسقان و گنهکاران دوری کنید، زیرا پس از من مردمانی بیایند که قرآن را در گلو بچرخانند، مانند خوانندگی و نوحه خوانی و خواندن کشیشان، که از گلوی آنها نگذرد (یعنی مقبول در گاه خداوند واقع نگردد- از مجلسی ره) دلهای ایشان وارونه است، و هر که از آنها خوشش آید نیز دلش وارونه است.^{۹۶}

روایت شده پیغمبر صلی الله علیه و آله بر جنازه سعد معاذ نماز خواند و پس از آن فرمود: هفتاد هزار فرشته که در آنها جبرئیل علیه السلام نیز بود آمدند و بر جنازه سعد نماز خواندند، من بجبرئیل گفتم: ای جبرئیل بچه عمل سزاوار نماز شماها شد؟ جبرئیل گفت: برای خواندنش **قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ** را (در همه احوال) ایستاده و نشسته و سواره و پیاده و در هنگام رفتن و آمدنش.^{۹۷}

امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند عزیز جبار نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را هفت بار به آسمان عروج داد در مرتبه اول برکت و توسعه بر او داد و در بار دوم فرائض را بر او تعلیم فرمود و

^{۹۵} أصول الكافي / ترجمه مصطفوی، ج ۴، ص: ۴۱۶

^{۹۶} أصول الكافي / ترجمه مصطفوی ؛ ج ۴ ؛ ص ۴۱۹

^{۹۷} أصول الكافي / ترجمه مصطفوی ؛ ج ۴ ؛ ص ۴۳۱

در دفعه سوّم خداوند عزیز جبار محمّلی از نور که در آن چهل نوع از انواع نور بود بر وی نازل فرمود این نورها اطراف عرش خداوند تبارک و تعالی می گردیدند و دیدگان ناظرین را از فرط روشنایی می پوشاندند.

یکی از این نورها زرد بود که رنگ زردی ناشی از آن است و یکی دیگر از آنها قرمز بود که رنگ قرمزی از آن پدید آمد و دیگری سفید بود که سفیدی اشیاء از آن به وجود آمده و باقی نورها به عدد سایر انوار و الوانی است که حق تعالی آفریده.

در این محمل حلقه ها و زنجیرهایی از نقره بود باری حضرت بر آن محمل نشسته و به آسمان دنیا عروج کردند فرشتگان به اطراف و اکناف آسمان پراکنده شدند و سپس به سجده افتاده و گفتند:

سُبُّوح، قُدُّوس رَبُّنا و رَبُّ الْمَلَائِكَةِ و الرُّوح بعد اضافه کردند: چقدر این نور شبیه به نور پروردگار ما است!! پس از این کلام، جبرئیل علیه السّلام برای نفی تشبیهی که از کلام آنها استفاده می شود فرمود:

اللّٰه کبر یعنی خدا بزرگ تر است از این که احدی به او شبیه باشد.

فرشتگان ساکت شدند و درب های آسمان گشوده شد و فرشتگان اجتماع نمودند سپس محضر مبارک نبی اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و سلم مشرّف شده و فوج فوج جلو آمده و به آن سرور سلام نمودند بعد عرضه داشتند یا محمّد، برادرت چطور است؟ حضرت فرمودند: خوب می باشد.

عرض کردند: وقتی به او رسیدی از طرف ما به او سلام نما.

نبی اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمودند: آیا او را می شناسید؟

عرضه داشتند: چگونه او را شناسیم و حال آنکه حق تعالی پیمان تو و او را از ما گرفته و ما بر تو و او صلوات فرستاده و طلب رحمت می کنیم سپس چهل نوع از انواع نورها که هیچ شباهتی به نور اوّل نداشتند را حق تعالی به آنها افزود و به حلقه ها و زنجیرهای محمل نیز اضافه فرمود

سپس حق تعالی آن حضرت را به آسمان دوم عروج داد، زمانی که آن جناب نزدیک درب آسمان رسید فرشتگان به اطراف آسمان پراکنده شده و به سجده افتاده و گفتند:

سُبُّوح، قُدُّوس، رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ، سپس افزودند: چقدر این نور شبیه به نور پروردگار ما است!! جبرئیل علیه السّلام گفت: اشهد ان لا اله الا الله، اشهد ان لا اله الا الله، پس از آن فرشتگان اجتماع کرده و درب‌های آسمان گشوده شد و گفتند:

ای جبرئیل، این کیست که با تو می‌باشد؟

جبرئیل فرمود: این حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است.

فرشتگان گفتند: آیا مبعوث شده است؟

جبرئیل فرمود: بلی.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: فرشتگان به سرعت به طرف من آمده و سلام کرده و گفتند: به برادرت سلام ما را برسان.

حضرت می‌فرمایند: به ایشان گفتم: آیا او را می‌شناسید؟

گفتند: آری، چگونه آن حضرت را نشناسیم و حال آنکه خداوند پیمان شما و او و شیعه او را تا روز قیامت از ما گرفته است و ما در هر روز پنج بار (مقصود در هر یک از اوقات نماز می‌باشد) به صورت‌های شیعیان آن حضرت نظر می‌افکنیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: سپس پروردگارم چهل نوع از انواع نور را برایم افزود که اصلاً به انوار اولی شباهت نداشتند چنانچه حلقه‌ها و زنجیرهای دیگری بر آنچه قبلاً یاد شد افزود.

سپس مرا به آسمان سوم عروج داد، فرشتگان این آسمان به اطراف پراکنده شده و به سجده افتاده و گفتند: سُبُّوح، قُدُّوس، رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ، سپس اضافه کردند:

این چه نوری است که شبیه نور پروردگارمان است، جبرئیل پس از استماع این کلام گفت:

اشهد انّ محمّدا رسول الله، اشهد انّ محمّدا رسول الله، فرشتگان اجتماع کرده و درب‌های آسمان گشوده شد فرشتگان گفتند: آفرین به اوّل و ابتدائت از حیث خلقت و رتبه و آفرین به پایانت از جهت ظهور و بعثت و آفرین به کسی که زمان امتش متصل به حشر است و آفرین به کسی که پیش از خلق خلّاق آفریده شد و تمام حسابها با او است یعنی محمّد خاتم النبیین و علی خیر الوصیین.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: به من سلام کرده و از برادرم علی علیه السلام پرسیدند؟

گفتم: او در زمین خلیفه و جانشین من است، مگر او را می‌شناسید؟

گفتند: آری، چگونه او را شناسیم و حال آنکه در هر سال یک بار بیت المعمور را زیارت کرده و بر روی آن جلد و پارچه نازک سفیدی است که اسم محمّد صلی الله علیه و آله و سلم و علی و حسن و حسین و ائمه و شیعیان تا روز قیامت نوشته شده و ما با دستهایمان بر سرهای ایشان کشیده و تبرک می‌جوئیم.

سپس پروردگارم چهل نوع از انواع نور که با هیچ یک از انوار اوّل شبیه نبود برایم

افزود و حلقه‌ها و زنجیرها را نیز اضافه کرد.

سپس مرا به آسمان چهارم عروج داد در این آسمان فرشتگان هیچ نگفتند و صدایی شنیدم از ایشان که گویا در سینه‌ها حبس بود، باری آنها اجتماع کرده و درب‌های آسمان گشوده شد و به سرعت به طرف من شتافتند، جبرئیل علیه السلام گفت:

حیّ علی الصلوة، حیّ علی الصلوة، حیّ علی الفلاح، حیّ علی الفلاح.

پس از او فرشتگان با دو آواز مقرون به هم گفتند: بمحمّد تقوم الصلوة (به حضرت ختمی مرتبت نماز قائم است) و بعلی الفلاح (یعنی به حضرت علوی صلوات الله علیه رستگاری وابسته است).

جبرئیل فرمود: قد قامت الصلوة، قد قامت الصلوة.

فرشتگان گفتند: نماز تعلق دارد به شیعیان علی علیه السلام که تا روز قیامت آن را بپا می‌دارند.

سپس فرشتگان اجتماع کرده و به نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردند: برادرت را کجا گذاردی و چطور می باشد؟

حضرت به ایشان فرمود: آیا او را می شناسید؟

عرضه داشتند: آری او و شیعیانش را می شناسیم، او (یعنی علی علیه السلام) نوری است که اطراف عرش خدا می باشد و در بیت المعمور پارچه و جلد رقیق و نازکی از نور هست که با خط نور در آن نام محمد و علی و حسن و حسین و ائمه و شیعیانشان بدون این که نام یکی از ایشان کم یا زیاد شده باشد نوشته شده است، میثاق و پیمان حضرتش را از ما گرفته اند و در هر روز جمعه بر ما قرائتش می نمایند، پس من به سجده شکر افتادم.

حق تعالی فرمود: ای محمد سر خود را بالا کن.

من سر بالا نمودم، طبقات آسمان را دیدم که از هم شکافته و پرده ها برداشته شده است، سپس به من فرمود:

سر پایین کن و بین چه می بینی.

من سرم را پایین کرده نظرم به بیت و حرم شما افتاد که مانند بیت المأموری که در آن بودم می باشد، بیت المأمور دقیقاً مقابل بیت و حرم شما قرار داشت به طوری که اگر من چیزی را از دستم می انداختم در حرم و بیت می افتاد باری حق تعالی به من فرمود: ای محمد! این حرم است و تو حرام می باشی، یعنی احترام بیت به خاطر حرمت تو است و برای هر مثلی، مثالی می باشد یعنی هر چیزی در زمین مثالی در

آسمان دارد، پس از آن به من فرمود: ای محمد، دستت را دراز کن پس برخورد می کنی با آبی که از طرف راست عرش جاری است، پس آب فرو ریخت و من با دست راست با آن برخورد نمودم فلذا است که اولین فعل در وضوء برداشتن آب با دست راست می باشد، سپس پروردگارم فرمود:

آب را بگیر و با آن صورتت را بشوی (امام صادق علیه السلام فرمود: البته حق تعالی شستن صورت را در وضوء همان جا به پیامبر صلی الله علیه و آله تعلیم فرمود) زیرا تو می خواهی با این دو دستت با کلام من مواجه شوی.

سپس با رطوبت زیادی در دو دستت سر و پاس خود را تا روی برآمدگی پاها مسح کن امام صادق علیه السلام فرمود: البته حق تعالی مسح سر و پاها را همان جا به پیامبر صلی الله علیه و آله تعلیم نمود و فرمود:

من می خواهم که تو سرت را مسح کنی و باقی بدارمت و اما مسح بر پاهایت، به خاطر آن است که می خواهم قدم هایت را جایی بگذارم که نه پیش از تو و نه بعد از تو کسی آن جا قدم نگذاشته و نخواهد گذاشت.

تا اینجا حدیث علت وضوء و اذان را شرح و توضیح داد.

سپس حق عزّ و جل فرمود: ای محمدّ رو به حجر الاسود که در مقابلم هست نما و به عدد حجابهایم (تعداد آنها هفت تا است) مرا با گفتن تکبیر به بزرگی یاد نما و از اینجاست که تکبیرات افتتاحیه هفت تا است چه آنکه حجابها همان طوری که اشاره شد هفت تا می باشند و پس از انقطاع حجب قرائت را شروع نما و از اینجا است که افتتاح سنّت شده و حجبی که طبق طبق روی هم قرار گرفته اند سه تا بوده به عدد نوری که بر محمد صلی الله علیه و آله نازل گردید، یعنی سه مرتبه از این رو افتتاح سه مرتبه بوده و تکبیر هفت مرتبه می باشد.

و وقتی از تکبیر و افتتاح فارغ شده خداوند عزّ و جل فرمود: آلان به من رسیدی پس اسم مرا یاد کن: حضرت فرمود: بسم الله الرحمن الرحیم و به همین خاطر در اوّل هر سوره گفتن **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** مشروع گردید سپس حق تعالی به آن حضرت فرمود: مرا ستایش کن.

حضرت عرضه داشت: **الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** نبی اکرم صلی الله علیه و آله در نفس خود پس از تحمید عرضه داشت: شکرا.

بلافاصله حق تعالی فرمود:

ای محمد، حمد و ستایش مرا با گفتن (شکرا) قطع کردی پس دوباره اسم مرا

بیر و به همین خاطر در سوره حمد عبارت «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» دو مرتبه گفته می‌شود و وقتی به «و لا الضَّالِّينَ» رسید نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: **الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** شکرا (یعنی در مقام شکر این عبارت را فرمود) خدای عزیز جبار فرمود:

ذکر مرا قطع کردی پس اسمم را یاد کن.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: بسم الله الرحمن الرحيم و به خاطر همین بعد از حمد ابتداء سوره بعدی گفتن بسم الله الرحمن الرحيم مشروع گردید، پس از آن حق تعالی به حضرت فرمود: بخوان: **قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ** تا آخر به همان نحوی که نازل گردیده چه آنکه این سوره نسبت و نعت و اوصاف مرا بیان می‌کند.

سپس دو دستت را پایین آور و بر دو کاسه زانوهایت قرار بده و پس از آن به عرش من بنگر.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: به بزرگی عرش نگریستم روحم طیران کرد و حالت غش بر من عارض شد پس الحام شدم به این که بگویم: سبحان ربی العظیم و بحمده، به خاطر آن عظمتی که دیده بودم، باری وقتی این کلام را گفتم حالت غش از من بطرف شد تا جایی که آن را هفت بار گفتم (البته نسبت به هفت بار نیز الحام شدم) باری به نفس و روحم مراجعه نموده و همان طوری که قبلاً بودم، گردیدم و به همین جهت گفتن سبحان ربی العظیم و بحمده در رکوع مشروع گردید، بعد حق عزّ و جل فرمود: سر را بردار من سر برداشتم نظرم به چیزی افتاد که عقل از سرم پرید پس بلافاصله با صورت و دو دست به زمین رفته و الحام شدم که بگویم: سبحان ربی الاعلی و بحمده و این به خاطر علو و بلندی چیزی بود که دیدم: ذکر مزبور را هفت بار گفتم و هر بار که می‌گفتم اندکی به حال آمده و حالت غش از من دور می‌شد باری پس از اتمام هفت بار نشستم، پس در سجود گفتن: سبحان ربی الاعلی و بحمده و نیز نشستن بین دو سجده که حضرت آن را به منظور استراحت از غش و علو و بزرگی آنچه دیده بودند انجام دادند مشروع گردید.

سپس پروردگارم به من الهام فرمود و خواست که سر را بالا کنم، پس سر را بالا کرده و آن علو و بلندمرتبگی را که دیدم حالت غش به من دست داد پس به رو افتاده و صورت و دستهایم را رو به زمین قرار داده و گفتم سبحان ربی الاعلی و بحمده، این ذکر را هفت بار گفتم و سپس سر را بلند کرده و پیش از آنکه بایستم نشستم تا دو باره به علو و بلندمرتبگی حضرتش نظر افکنم،

و به خاطر همین دو سجده از یک رکعت جعل گردید و نیز به همین جهت نشستن خفیف پیش از

برخاستن مشروع شد باری پس از آن ایستادم، حق عزّ و جل فرمود: یا محمدّ سوره حمد را بخوان، پس آن را به همان نحوی که اوّل خوانده بودم، خواندم، پس از آن فرمود: بخوان: **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ** ... زیرا این سوره نسبت تو و اهل بیت تو تا روز قیامت را بیان می کند، پس از آن به رکوع رفتم و در رکوع و سجودش همان ذکرهایی را که اوّل گفته بودم، گفتم و پس از آن خواستم که برخیزم پروردگار متعال فرمود: ای محمدّ نعمت هایی که به تو دادم را به یاد آور و اسم مرا ببر حق تبارک و تعالی به من الهام نمود که بگویم: بسم الله، لا اله الا الله، و الاسماء الحسنی کلّها لله.

پس به من فرمود: یا محمدّ بعد از این درود بر خود و اهل بیت بفرست.

من گفتم: صلی الله علیّ و علی اهل بیتی، و خداوند هم خواسته مرا انجام داد یعنی رحمت بر من و اهل بیتم فرستاد سپس ملتفت شدم خود را در صفوف فرشتگان و انبیاء یافتم، پروردگارم فرمود: یا محمدّ، سلام بده گفتم: السلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته.

حق تعالی فرمود: ای محمدّ من محققا سلام و تحیت بوده و رحمت و برکات تو و ذریّه تو می باشد، پس از آن امر فرمود که به سمت چپ توجه نکنم.

و اوّلین سوره ای که بعد از **قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ** شنیدم، **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ** بود، باری به خاطر آنچه گفته شد سلام را یک بار می دهند و در آن حال صورت باید به طرف قبله باشد و نیز به جهت آنچه ذکر شد تسبیح و در رکوع و سجود به عنوان شکر بجا آورده می شود.

و اما «سمع الله لمن حمده» گفتم آن به خاطر این جهت مشروع گردید که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند از رکوع که سر برداشتم صدای ضجه و ناله فرشتگان را شنیدم، گفتم: سمع الله لمن حمده بالتسبیح و التهلیل و به جهت کلّ آنچه بیان داشتیم است که هر گاه در دو رکعت

اول و دوم نماز حدیثی حادث شود و خللی اتفاق بیفتد مصلی باید نمازش را اعاده کند و این دو رکعت فرض اول محسوب می شود و آن در وقت زوال یعنی نماز ظهر واجب گردید.^{۹۸}

محمد بن مسلم نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک امام صادق علیه السلام عرض کردم: برای چه نماز مغرب در سفر و حضر سه رکعت

خوانده می شود ولی سایر نمازها دو رکعت می باشند؟

حضرت فرمودند: زیرا نماز بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دو رکعت، دو رکعت واجب گردید و آن سرور به آنها دو رکعت اضافه فرمود و مجموع چهار رکعت گردید، سپس از نماز مغرب یک رکعت کاستند و نیز در سفر از هر کدام دو رکعت کم نمودند ولی مغرب را به همان حال سه رکعت باقی گذارده و فرمودند:

من حیاء می کنم در نماز مغرب دو بار بکاهم و به خاطر همین جهت نماز مغرب در حضر و سفر سه رکعت خوانده می شود.^{۹۹}

«عربی به مسجد آمد و از پیامبر درخواست کرد که به او قرآن یاد دهد. حضرت به یکی از مسلمانان فرمود که او را گو شه مسجد ببرد و آیاتی را به او بیاموزد. او هم مرد عرب را به کناری برد و شروع به آموختن سوره زلزال به او نمود. وقتی به آیات «فمن يعمل مثقال ذره خيراً يره ومن يعمل مثقال ذره شراً يره» عرب پرسید: واقعاً خدا از تمام اعمال خوب و بد انسان خبر دارد و آنها را در قیامت به بنده اش نشان می دهد؟ گفت: آری. عرب گفت: فهمیدم.

^{۹۸} علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۳۷

^{۹۹} علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۶۷

سپس خداحافظی کرد و رفت. مسلمان نزد پیامبر رفت و داستان عرب را به حضرت گفت. حضرت فرمود: این مرد دانشمند برگشت.»

«پیامبر در یکی از شبها سوره مبارکه «القارعه» را در نماز مغرب تلاوت فرمود. یکی از اصحاب حضرت بعد از این نماز مریض شد و در بستر بیماری افتاد. حضرت به عیادت او رفتند و علت مریضی او را جویاشدند. او گفت: من وقتی سوره القارعه را شنیدم، متأثر شدم و گفتم: خدایا! من طاقت عذاب آخرت را ندارم. اگر من گناهکار هستم و می‌خواهی مرا عذاب کنی، مرا در همین دنیا عذاب کن! بعد از این دعا بیمار شدم.

حضرت فرمود: در ست نگفتی! بلکه باید می‌گفتی: ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الاخرة حسنة و قنا عذاب النار.

یعنی خدایا! هم در دنیا و هم در آخرت بما خوبی کن و ما را از عذاب جهنم دور نما! آنگاه پیامبر (ص) برای او دعا کرد و سلامتی او را از خدا خواست. او هم سلامتی خود را بدست آورد.»^{۱۰۰}

امیر المؤمنین (ع) فرمود که روزی حسین (ع) مریض شد. فاطمه (س) او را در آغوش گرفت و خدمت پیامبر برد و عرضه داشت: یا رسول الله! از خدا بخواه که فرزندم را شفا دهد! پیامبر فرود: دخترم! خدا این کودک را بتو داده و او قادر است که شفادهد. ناگاه جبرئیل نازل شد و فرمود: ای محمد! خداوند در هر سوره فا قرار داده و در حمد قرار نداده است و فا علامت آفیت است. پس چهل بار بر ظرفی حمد را بخوان و آنرا بر روی حسین (ع) بریز! شفا می‌یابد.

حضرت رسول (ص) بدستور جبرئیل عمل کرد و به برکت آن، خداوند حسین (ع) را شفا داد.^{۱۰۱}

^{۱۰۰} سفینه البحار ج ۱ ص ۲۰۸

^{۱۰۱} (بحار ج ۹۲ ص ۲۶۱)

نفرین رسول خدا(ص)

«اولین سوره‌ای که پیامبر اسلام(ص) با صدای بلند برای مردم خواند، سورهٔ «نجم» بود. پس از اینکه رسول خدا(ص) سوره را قرائت کرد، عتبه، پسر ابولهب که دا ماد رسول اکرم بود، فریاد زد: من به «نجم» کافرَم! و به خدای «نجم» و «پیغمبر نجم» کافرَم!

او آنقدر حرفهای رکیک زد که رسول اکرم او را نفرین فرمودند: خداوند! حیوانی بر او مسلط کن!

عتبه هم در پاسخ گفت: دخترت را همین الان طلاق می‌دهم! بعد از این واقعه، عتبه با پدرش به سفر رفت. در بین راه در محلی اقامت کردند. در این هنگام راهبی نزد آنان آمد و گفت: مواظب خود باشید. زیرا حیوانات خطرناکی در این اطراف زندگی می‌کنند.

اهل کاروان گفتند: ما مراقب خودمان هستیم و شب محافظ می‌گذاریم. در این موقع ابولهب بیاد نفرین رسول خدا افتاد و لرزید که مبادا نفرین پیامبر، پسرش را بگیرد!

به همین دلیل شب هنگام خوابیدن، عتبه را در وسط قرار داده و همه اطراف او خوابیدند. اما نصف شب خداوند خواب را بر آنها مسلط کرد و شیری آمد و بدون اینکه به کسی آسیب برساند، سراغ عتبه رفته و او را گشت و بی آنکه گوشتش را بخورد، از آنجا دور شد.»

«در غزوهٔ تبوک وقتی حضرت با بیست و پنج هزار نفر از مسلمانان، بطرف مرز شام می‌رفتند، در راه به کوهی رسیدند که بدون چشمه و سیلاب و جوی، آب از بالای آن به پایین می‌ریخت. عده‌ای تعجب کردند و گفتند: جریان این آب عجیب است! پیامبر فرمود: این کوه گریه می‌کند! گفتند: کوه هم گریه می‌کند؟ فرمود: آری آیاهای خواهِید عِلّت گریه کوه را بدانید؟ گفتند: بلی! یا رسول الله! پیامبر فرمود: ای کوه چرا گریه می‌کنی؟ کوه با زبان فصیحی که همه می‌شنیدند، گفت: ای رسول خدا! روزی حضرت عیسی

از کنار من عبور کرد در حالیکه این آیه را قرائت می کرد: ناراً وقودها الناس والحجارة أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ. (۲۴ بقره) آتش جهنم که برای کفار آماده شده، هیزم، مردم و سنگها هستند.

از آنروز تا بحال از ترس اینکه مبادا من از آن سنگها باشم، من گریه می کنم! پیامبر فرمود: ناراحت نباش! تو از آن سنگها نیستی زیرا آن سنگ کبریت است.

در این موقع آب جاری کوه خشک شد، بطوریکه گویا هیچ آب ورطوبتی نبوده است.^{۱۰۲}

اعتراف قریش به قدرت بیان قرآن

عتبه بن ربیع از بزرگان قریش بود. روزی که حمزه اسلام آورد سراسر محفل قریش را غم و اندوه فراگرفت و سران قریش بیم آن داشتند که دامنه اسلام بیش از این توسعه یابد. در آن میان عتبه گفت: من به سوی محمد می روم و مطالبی را پیشنهاد می کنم، شاید او یکی از آنها را بپذیرد و دست از آیین جدید بردارد. سران جمعیت نظر وی را تصویب کردند. او برخاست و به سوی پیامبر که در مسجد نشسته بود رفت و به او پیشنهاد کرد که ریاست مکه را به او بدهند و ثروت هنگفتی در اختیار او بگذارند و از دعوت خود دست بردارد. آنگاه که سخنان او پایان یافت پیامبر فرمود: آیا سخنان تو خاتمه یافت؟ گفت: آری. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود این آیات را گوش ده که پاسخ تمام پرسشهای تو در آنهاست، «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

حَم تَنْزِيلُ مَنَالِ حَمَالِ رَحِيمٍ، كِتَابُ فَصَّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ، بَشِيرًا وَ نَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ.» به نام خدای رحمان و رحیم، حاء میم، اینکه از جانب خدای بخشنده و مهربان نازل گردیده کتابی است که آیه‌های آن برای گروهی که دانا هستند توضیح داده شده است. قرآنی عربی برای مردمانی که بدانند. بشارت و بیم دهنده است، اما بیشتر آنها روی گردانیده‌اند و گوش نمی‌دهند.» پیامبر (صلی الله علیه و آله) وقتی به آیه ۳۷ رسید سجده کرد. پس از سجده به عتبه رو کرد و فرمود: (ای ابا ولید! پیام خدا را شنیدی؟) عتبه که هنگام تلاوت آیات بر دستهای خود تکیه زده و سرا پا گوش شده بود بدون اینکه سخنی بگوید بلند شد و به طرف قریش رفت. برخی قریشیان گفتند: به خدا قسم، این حالت و قیافه ابا ولید، همان حالتی نیست که به سوی محمد رفت. عتبه با آن حالت خود در میان مجلس قریش نشست. به او گفتند: ابا ولید چه دیدی؟ (که چنین مبهوت و در فکر هستی) گفت: به خدا قسم، کلامی از محمد (صلی الله علیه و آله) شنیدم که تاکنون از کسی نشنیده بودم، «وَاللَّهُ مَا هُوَ الشَّعْرُ وَلَا بِالْسَّحْرِ وَلَا بِالْكَهَانَةِ.» به خدا سوگند، سخن او نه شعر است نه سحر و نه کهانت. ای جمعیت قریش! صلاح می‌بینم که او را رها کنید تا در میان قبایل تبلیغ کند. اگر پیروز گردید و سلطنت به دست آورد از افتخارات شما محسوب می‌شود و شما نیز از آن بهره می‌برید و اگر در میان آنها مغلوب گردید و دیگران او را کشتند، شما راحت شده‌اید. قریش گفتند: ای ابا ولید، زبان و کلام پیامبر (صلی الله علیه و آله) تو را سحر کرده است. ابا ولید گفت: این رأی من است، حال اختیار با خودتان است.

اقرار به شکست

بعد از بالا گرفتن کار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، مشرکین مکه چهار نفر از بزرگان و فصحاء معروف عرب را جمع کرده و به آنها وعده‌های فراوان دادند، و از آنها خواستند که یکسال در محل و موطن خود کار کنند و هر یک مانند یک چهارم قرآن بسازد، و در مدت معین و زمان موعود، رؤ

سای شرک آنها را در مسجد الحرام جمع کردند، و آنها نتیجه کار را مطالعه نمودند. اولی بلند شد و گفت: وقتی به این آیه برخوردیم: **و قیل یا ارض ابْلِغی مآئک و یا سماء اقلعی و غیض الماء و قضی الامر و استوت علی الجودی و قیل بعدا للقوم الظالمین**. (173) دانستم که نمی توانم با آن معاوضه و مقابله کنم. دومی بلند شد و گفت: من هم آنوقت فهمیدم که نمی توانم با قرآن معارضه کنم، که به این آیه شریفه برخوردیم: **فلما استیئسوا منه خلصوا نجیا**. (174) سومی هم عذر خود را خواست با این آیه: **و اوحینا الی ام موسی ان ارضیه فاذا خفت علیه فالقیه فی الیم و لا تخافی و لاتحزنی انا رادوه الیک و جاعلوه من المرسلین**. (175) و بالاخره چهارمی بلند شد و عجز خود را با این آیه ابراز کرد:

ان الله یامر بالعدل و الاحسان و ایتاء ذی القربی ینهی عن الفحشاء و المنکر و البغی یعظکم لعلکم تذكرون. (176) همه عجز و ناتوانی خود را اعلام کردند و از صحنه خارج شدند (177)

فضیلت سوره انبیا: در فضیلت این سوره از نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم آمده است: «هر که سوره انبیاء را قرائت نماید، خداوند از او حسابرسی آسانی نماید و همه پیامبرانی که نام هایشان در قرآن یاد شده است در روز قیامت با او مصافحه کرده و بر او درود می فرستند.

فضیلت سوره حج: از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده: هر کس سوره حج را قرائت کند مانند آن است که حج و عمره ای به جا آورده و به تعداد کسانی که در گذشته و آینده، حج و عمره گزارده اند، ثواب به او داده خواهد شد). ۱ (از جمله آثار و برکات این سوره روزی شدن حج و زیارت حرمین

شریفین است.

امام صادق علیه السلام فرموده است: هر کس هر سه روز، یک بار سوره حج را تلاوت نماید، در همان سال به زیارت خانه خدا نایل خواهد شد و اگر در سفر حج از دنیا برود، وارد بهشت خواهد شد. نقل است وقتی آیات اول سوره حج نازل شد، پیامبر لب بازگشود و این دو آیه را برای آنان تلاوت فرمود:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ يَوْمَ تَرَوُنَّهَا
تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى
النَّاسَ سُكَارَى وَ مَا هُمْ بِسُكَارَى وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ

پیامبر این دو آیه تکان‌دهنده را بر مردم خواند و صدای گریه مجاهدان

بود که در آن دل شب و آن دشت خسته و سوزان طنین افکند. آن شب مردم آن قدر گریه کردند و باران اشک از آسمان دیدگان بر دامان خویش فرو باراندند و ضجه زدند که به یادماندنی و بی‌سابقه بود، و بامداد آن شب به گونه‌ای از دنیا و ارزش‌های مادی دل‌ها گسسته و به زندگی بی‌رغبت شده بودند که کسی نه دل داشت تا زین بر روی مرکب نهد و نه بردارد و نه کسی انگیزه‌ای برای برافراشتن خیمه و چادر داشت. بله گروهی در اندوه فرو رفته

بودند و گروهی می‌نگریستند و دسته‌ای دیگر در اندیشه رستاخیز
و آن روز هراس‌انگیز بودند^{۱۰۳}

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده: اگر سوره نمل را بر پوست آهوئی بنویسند و
آن را در منزل خود قرار دهند، هیچ مار و عقرب و کرم و ملخ و سگ درنده و گرگ ازار دهنده
ای به خانه اش نزدیک نمی‌شود.^{۱۰۴}

پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمود: قلوب شما همانند آهن، زنگار می

گیرد. پرسیدند جلا دهنده آن چیست؟ فرمود: تلاوت قرآن. (کنز العمال، ج ۲، ص ۲۴۱، ح

(۳۹۲۴)

پیامبر خدا: فَإِنَّ الْقُرْآنَ يُحْيِي الْقَلْبَ الْمَيِّتَ وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ^{۱۰۵}
حقیقتاً قرآن دل مرده را زنده می‌کند و از فحشاء و زشتی باز می‌دارد.

قال رسول الله صلى الله عليه و آله :

قَارِئُ الْقُرْآنِ وَالْمُسْتَمِعُ فِي الْأَجْرِ

سَوَاءٌ^{۱۰۶}

قاری قرآن و گوش‌کننده آن درپاداش مساوی هستند.

منازل الاخره^{۱۰۳}

^{۱۰۴} تفسیر البرهان، ج ۴، ص ۱۹۹

^{۱۰۵} البرهان فی تفسیر القرآن ج ۱، ص ۱۹

اهل بیت علیهم السلام

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به دختر خویش فاطمه (سلام الله علیها) خیلی احترام می گذاشت. از عایشه پرسیدند: محبوب ترین مردم نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چه کسی بود؟ گفت: فاطمه (سلام الله علیهم) سپس پرسیدند: محبوب ترین مردان چه کسانی بودند؟ گفت: شوهرش علی (علیه السلام).^{۱۰۷}

پیغمبر اکرم وقتی می خواست به سفر برود، آخرین وداعش با فاطمه (سلام الله علیهم) بود، وقتی هم از سفر برمی گشت اول به ملاقات فاطمه (سلام الله علیهم) می رفت.^{۱۰۸}

پیغمبر می فرمود: «فاطمه پاره تن من است، هر کس او را دوست داشته باشد، مرا دوست داشته و هر کس او را اذیت کند مرا اذیت کرده، فاطمه عزیزترین مردم نزد من است».^{۱۰۹}

^{۱۰۷} اربلی، ابی الفتح، کشف الغمه فی معرفه الانمه، بیروت، دار الکتب الاسلامی، ج ۲، ص ۸۸.
^{۱۰۸} طبری، حب الدین احمد بن عبدالله، ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، بیروت، دار المعرفه، ۱۹۷۴م، ص ۳۷.
^{۱۰۹} ابن شهر آشوب، محمد، مناقب آل ابی طالب، قم، انتشارات المطبعه العلمیه، ج ۳، ص ۱۱۲.

پیامبر بارها دست دختر خود را می‌بوسید و در برابرش برمی‌خاست و دخترش را در جای خود می‌نشاند و با این کارها برای شخصیت دخترش به طور خاص و زنان به طور عام ارزش و احترام قائل می‌شدند.

رسول الله صلی الله علیه وآله

لَيْلَةَ عُرْجِ بِي إِلَى السَّمَاءِ رَأَيْتُ عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ مَكْتُوبًا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ حَبِيبُ اللَّهِ، وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ صَفْوَةُ اللَّهِ، فَاطِمَةُ خَيْرَةُ اللَّهِ، عَلَى بَاغِضِهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ ۝

شبى که مرا به معراج بردند، دیدم که بر در بهشت نوشته شده است: معبودى جز الله نیست، محمد رسول خداست، على حبيب خداست، حسن و حسين برگزیده خدايند، فاطمه منتخب خداست، لعنت خدا بر دشمن آنان باد.

عبادت بی ولایت؟

پیامبر اکرم (ص) فرمود: هنگامیکه به معراج رفتم، خدا بمن وحی کرد که:

ای محمد! من نظری بسوی زمین کردم و تورا از آن اختیار کردم و پیغمبر ساختم و اسم تو را از نام خود بر گرفتم که من محمودم و تو محمدی! دوباره بر زمین نظری افکندم و علی را از آن برگزیدم و او را جانشین و داماد تو قرار دادم و نام او را از نام خودم برگرفتم که من علی اعلی هستم و او علی است.

سپس فاطمه و حسن و حسین را از نور شما خلق کردم. آنگاه ولایت شما را بر فرشتگان عرضه کردم، تا هر که پذیرفت در پیشگاه من از مقررین شود.

ای محمد! اگر بنده‌ای آنقدر عبادتم کند تا خسته شود و بدنش مانند مَشکِ پو سیده گردد ولی در حالی از دنیا برود که منکر ولایت شما باشد، او را در بهشتم جای نخواهم داد و در زیر عرشم سایه نخواهم بخشید.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«من تمسک بعترتی من بعدی کان من الفائزین».^(۱۹)

هر کس پس از من به خاندانم چنگ بزند و تمسک جوید، از رستگاران خواهد بود.

«حبی و حب اهل بیتی نافع فی سبعة مواطن اهلین عظیمه: عند الوفاة و فی القبر و عند النشور و عند الکتاب و عند الحساب و عند المیزان و عند الصراط».^(۷۷)

حب من و محبت اهل بیت من در هفت جا سود می‌بخشد، هفت جایی که هول و هراس آنها عظیم است: هنگام مرگ، در قبر، هنگام برخاستن از قبر، هنگام تحویل نامه اعمال، هنگام حساب و بررسی اعمال، هنگام سنجش عملها و هنگام عبور از صراط.

"من مات بغیر امام مات میتة جاهلیة"^{۱۱۱}

"هر کس بمیرد در حالی که امامی نداشته باشد به مرگ جاهلیت مرده است"

«روزی پیغمبر (ص) پیش فاطمه (س) رفت و دید که بچه را شیر می‌دهد و با دستش آسیاب را می‌چرخاند و لباس تن او از جل شتر است. پیغمبر فرمود: ای دختر گرامی! امروز تلخیهای دنیا را برای شیرینیهای آخرت بجوشان! فاطمه فرمود: من خدا را بخاطر نعمتهایش حمد می‌کنم و بر کرامتهایش شکر می‌گذارم. در این موقع آیه

«ولسوف یعطیک ربک فترضی»^۵ ضحیٰ

«بزودی خدا آنقدر بتو بدهد تا راضی شوی.»

عیسی بن عبدالله بن مالک از عمر بن خطاب روایت می کند که از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : ای مردم ! من جلودار شما هستم و شما کنار حوض بر من وارد خواهید شد ، حوضی که گستردگی اش از صنعا تا بصری است و به عدد ستارگان ، جام زرین در آن است ؛ هنگامی که بر من وارد می شوید من درباره ثقلین از شما سؤال خواهم کرد پس با تأمل و دقت بنگرید که در این دو چگونه جانشینم خواهید بود ، ریسمان بزرگ تر کتاب خداست که یک سویش به دست خدا و سوی دیگرش به دست شماست ، پس به آن چنگ زنید و دگرگون نگردید و ریسمان کوچکتر عترتم اهل بیتم . هر آینه و خدای لطیف آگاه به من خبر داده که این دو هرگز از هم جدا نشوند تا کنار حوض بر من وارد شوند . عمر بن خطاب می گوید : به پیامبر گفتم : یا رسول الله ! عترت تو چه کسانی هستند ؟ فرمود : اهل بیتم از فرزندان علی و فاطمه و حسن و حسین نه تن از صلب حسین که امامانی نیکوکارند و اینان عترت من از گوشت و خون من هستند .

رسول خدا (ص) فرمود: **الا وَمَنْ مات علی 'حُبّ آل محمد مات شهيداً. الا وَمَنْ مات علی 'حُبّ آل محمد مات مغفوراً. الا وَمَنْ مات علی 'حُبّ آل محمد مات تائباً. الا وَمَنْ مات علی 'حُبّ آل محمد مات مؤمناً مستكمل الايمان. الا وَمَنْ مات علی 'حُبّ آل محمد مات بشّره ملك الموت بالجنة. الا وَمَنْ مات علی 'حُبّ آل محمد مات فتح له من قبره بابان الى الجنة. الا وَمَنْ مات علی 'حُبّ آل محمد مات جعل الله قبره مزار الملائكة الرحمة.**

آگاه باشید! هر که بر محبت اهل بیت (ع) بمیرد، شهید مرده است.

آگاه باشید! هر که بر محبت اهل بیت (ع) بمیرد، آمرزیده مرده است.

آگاه باشید! هر که بر محبت اهل بیت (ع) بمیرد، توبه کننده بمیرد.

آگاه باشید! هر که بر محبت اهل بیت (ع) بمیرد، عزرائیل به او بشارت بهشت

می دهد.

آگاه باشید! هر که بر محبت اهل بیت (ع) بمیرد، از قبرش دو در به بهشت باز

می شود.

آگاه باشید! هر که بر محبت اهل بیت (ع) بمیرد، خداوند قبرش

را زیارتگاه ملائکه رحمت قرار می دهد.

امیرمؤمنان (ع) فرمود: وقتی پیامبر از دنیا رفت از همه امتش ناراحت بود بغیر از شما شیعیان!

نگاه عمیقانه یهودی به پیامبر اسلام

یکروز یک نفر یهودی نزد پیامبراسلام آمد و نگاه خیره‌ای به حضرت نمود.

حضرت فرمود: کاری داری؟

یهودی گفت: موسی(ع) برتر است یا تو؟ موسایی که خدا با او حرف زد و معجزاتی چون اژدها شدن عصا و تاییدن نور از جبینش را به او داد و تورات را براو نازل کرد و دریارا برای او شکافت!

پیامبراسلام(ص) فرمود: برای انسان خوب نیست که از خودش تعریف کند ولی بر تو واجب است که پیامبر آخرالزمان را بشناسی!

بدانکه وقتی آدم(ع) از بهشت اخراج شد، صدا زد: خدایا! تورا بحق محمد و آل محمد مرا بیا مرز!

خدا هم او را آمرزید.

وقتی که نوح سوار کشتی شد، می‌خواست غرق شود، صدا زد: خدایا! بحق محمد و آل محمد مرا نجات بده! خدا هم او را نجات داد.

وقتی ابراهیم(ع) در آتش گرفتار شد، صدا زد: خدایا! بحق محمد و آل محمد مرا نجات بده! خدا هم او را نجات داد.

هنگامیکه موسی(ع) به دریا رسید و پشت سرش فرعونیان بودند، صدا زد: خدایا! بحق محمد و آل محمد مرا نجات بده! خدا هم او را نجات داد....

اگر موسی(ع) زمان من بود و بمن ایمان نمی‌آورد، ایمانش بخدا سودی برایش نداشت!...

و بدانکه از نسل من، مهدی ظاهر می‌شود که عیسی(ع) پشت سر او نماز می‌خواند و او را یاری می‌کند.

-پیامبر خدا: «هر که اهل بیت (ع) مرا دوست ندارد، یکی از این سه خلل را داد: یا منافق است. یا حرام زاده است. یا نطفه‌اش در حال حیض بسته شده است.»

ارزش دعای امیرالمومنین (علیه السلام)

امام زین العابدین (علیه السلام) فرمود: هنگامی که جنازه براء بن معرور را آوردند تا حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) بر او نماز بخواند. فرمود علی بن ابیطالب (علیه السلام): کجاست؟ عرض کردند برای انجام درخواست یکی از مسلمین به قبا رفته، فرمود خداوند مرا امر کرده که نماز خواندن بر جنازه براء را تاخیر بیندازم تا علی (علیه السلام) بیاید و از سخنی که براء در حضور پیغمبر خدا به او گفته در گذرد و او را ببخشد و مرگ با، سم را خداوند کفاره همان سخن قرار دهد.

عرض کردند براء مردی شوخ بود، آن سخن را از روی مزاح گفت نه جدا تا خداوند بر گفته اش او را مواخذه نماید.

فرمود اگر جدی گفته بود خداوند تمام اعمالش را تباه می کرد اگر چه به مقدار فاصله بین زمین و عرش طلا و نقره صدقه داده باشد ولی چون مردی شوخ بود و آن سخن را به شوخی گفت من میل دارم همه بدانید که علی (علیه السلام) از او در خشم نیست و در حضور شما دو مرتبه او را حلال نماید و از برایش طلب آمرزش کند تا باعث قرب و بلندی درجه او در نزد خدا گردد. چیزی نگذشت علی (علیه السلام) حاضر شد. جنازه براء را در پیش گرفته گفت خدا رحمت کند براء! مردی بسیار با نماز و پیوسته روزه بودی و در راه خدا از دنیا رفتی.

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود اگر شخصی از مرده گان شما از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بی نیاز باشد همانا آن مرد براء بن معرور است که به واسطه دعای علی (علیه السلام) از نماز پیغمبر بی نیاز است سپس حضرت از جای حرکت نموده بر او نماز خواند و دفنش کرد.

:وقتی حضرت برای تعزیه نشست رو به بستگان براء نموده و فرمود

شما ای بستگان براء به تهنیت سزاوارترید تا تسلیت زیرا روح او که به آسمانها صعود کرد از آسمان اول تا هفتم و از حجب تا کرسی و عرش برایش قبه هائی افراشتند. آنگاه به سوی بهشت رفت، تمام خزان بهشت او را استقبال نمودند و همه حوریه ها او را مشاهده کردند

همگی گفتند طوباک طوباک یا روح البراء! انتظار علیک رسول الله علیا صلوات الله علیهما و آلهما

. الکرام حتی ترحم علیک و استغفرلک

خوشا به حالت ، خوشا به حالت ، روح براء! پیغمبر انتظار کشید تا علی (علیه السلام) بیاید و
برایت طلب آمرزش و رحمت کند. حاملین عرش پروردگار به ما از طرف خداوند خبر دادند
که فرمود ای بنده ای که در راه من جان دادی هر آینه اگر گناهانت به اندازه ریگها و شنها و
دانه های باران و برگ درختان و به عدد مویهای حیوانات و چشم برهم زدن و نفسها و حرکات
و سکنات آنها می بود، به واسطه دعای علی بن ابیطالب (علیه السلام) بخشیده می شد

قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فتعرضوا عبادالله لدعاء علی لکم و لا تتعرضوا لدعاء
علیکم فان من دعا علیه اهلکه الله و لو کانت حسناته بعدد ما خلق الله کما ان من دعا له اسعده
. الله و لو کانت سیئاته بعدد ما خلق الله

:پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود

بندگان خدا! خویشتن را در معرض دعای علی (علیه السلام) قرار دهید مباد مورد نفرین او واقع
شوید زیرا، بر هر که نفرین کند خداوند او را هلاک خواهد نمود اگر چه کارهای نیکش برابر با
شماره تمام مخلوقات کند همانطور که برای هر کس دعا کند سعادتمند می شود اگر چه
گناهانش به اندازه تمام مخلوقات باشد

لازم به ذکر است: هنگامی که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از فتح خیبر بازگشت و وارد
مدینه شد زنی یهودی ران مسمومی را بریان کرده به هدیه خدمت آنجناب آورد. حضرت
فرمود نان بیاورید

هنوز آنجناب دست به غذا نبرده بود براء بن معرور شروع به خوردن کرد. علی (علیه السلام)
فرمود براء بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سبقت مگیر. گفت مثل اینکه تو پیغمبر (صلی
الله علیه و آله و سلم) را نسبت به بخل می دهی. فرمود نه من از نظر احترام و عظمت پیغمبر می

گویم برای من و تو و احدی جایز نیست که در کار یا سخن یا خوراک یا آب بر پیغمبر پیشی بگیرد.

براء گفت من که آنجناب را بخیل نمی دانم . علی (علیه السلام) فرمود چون این غذا را زنی یهودی آورده وضعش معلوم نیست اگر به دستور پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بخوری ترا آسیبی نمی رساند ولی بدون اجازه اگر خوردی چنانچه زبانی دیدی از جانب خودت می باشد.

براء این سخنان را می شنید و لقمه را در دهان گذاشته می خورد. به واسطه همان لقمه مسموم از دنیا رفت . این گفتگو همان مزاحی بود که حضرت اشاره فرمود^{۱۱۲}

و فرمود: «اهل بیتی یفرقون بین الحق والباطل و هم الائمة الذین یقتدی بهم» .^(۲۲)

اهل بیت من میان حق و باطل را جدا می کنند و آنان پیشوایانی هستند که باید به آنان اقتدا کرد.

از چهار دسته شفاعت می کنم: احترام کننده به ذریه ام را، برآورنده حاجت آنها را، تلاش کننده در راه آنها را و دوستدار آنها را.

رسول خدا (ص): طوبی درختی در بهشت است که خداوند آنرا بادست خویش، غرس نموده است و از روح خود در آن دمیده است. از این درخت زینتها و میوه های خوشگوار می روید که بر دهان اهل بهشت، بسیار نزدیک و شاخه هایش از پشت دیوارهای بهشت پیداست!

اصل وریشه این درخت در خانه بهشتی - علی بن ابی طالب (ع) است و دوستانش از آن بهره مند و دشمنانش ناکامند.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود :

^{۱۱۲} بحار الانوار چاپ آخوندی، ج ۱۷، ص ۳۱۰ و ۳۲۰

مَثَلُكُمْ يَا عَلِيُّ مَثَلُ بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ ، مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا فَمَنْ أَحَبَّكُمْ وَوَالَاكُمْ كَانَ آمِنًا مِنْ عَذَابِ النَّارِ ، وَمَنْ أَبْغَضَكُمْ أُلْقِيَ فِي النَّارِ . يَا عَلِيُّ (. . . وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا . . .) وَمَنْ كَانَ لَهُ عَذْرٌ فَلَهُ عَذْرُهُ ، وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلَهُ عَذْرُهُ ، وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا فَلَهُ عَذْرُهُ ، إِنْ اللَّهُ لَا يَعْذُرُ غَنِيًّا وَلَا فَقِيرًا ، وَلَا مَرِيضًا وَلَا صَحِيحًا ، وَلَا أَعْمَى وَلَا بَصِيرًا ، فِي تَفْرِيطِهِ فِي مُوَالَاتِكُمْ وَمَحَبَّتِكُمْ .

ای علی ! مثل شما اهل بیت همانند بیت الله الحرام است که هر کس بر آن درآید ایمن گردد پس هر که شما را دوست بدارد و شما را یاری رساند از عذاب آتش در امان خواهد بود و هر که به شما کینه ورزد به آتش در افکنده می شود . ای علی ! بر اساس کتاب خدا هر کس استطاعت دارد حج بر او واجب است پس آنکه عذری دارد معذور از رفتن است و آن که تهیدست است عذر او تهیدستی اوست و آنکه بیمار است عذرش بیماری اوست ، ولی خدا در کوتاهی نسبت به طرفداری و دوستی شما اهل بیت نه عذر توانگر ، نه تهیدست ، نه بیمار ، نه تندرست و نه کور و نه بینا را می پذیرد !

جابر بن عبدالله انصاری از امام باقر (ع) نقل می کند که رسول خدا (ص) فرمود:

روز قیامت، منبرهائی از نور برای پیامبران نصب می کنند. منبری که برای من می گذارند، از همه با عظمت تر است. آنگاه خداوند عزّ وجلّ می فرماید:

ای محمد! خطبه بخوان! من سخنانی می کنم که هیچ یک از پیامبران نشنیده باشند.

سپس برای جانشینان پیامبران هم منبرهائی نصب می نمایند. منبر جانشین من علی (ع) از همه بلندتر است. آنگاه خداوند عزّ وجلّ می فرماید:

ای علی! خطبه بخوان! علی (ع) خطبه ای بخواند که هیچ یک از اوصیاء نشنیده باشند.

آنگاه برای فرزندان پیامبران و فرزندان من ، حسن و حسین هم منبرهائی قرار می دهند.

در این موقع، جبرئیل ندا می کند:

فاطمه کجاست؟ خدیجه و آسیه و مریم کجاستند؟

آنها بلند می‌شوند. پس خداوند می‌فرماید:

لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ؟ امروز پادشاهی مال کیست؟

محمد و علی و حسن و حسین می‌فرمایند: لله الواحد القهار. پادشاهی برای خداوند یگانه و پر قدرت است.

خداوند می‌فرماید:

امروز! من محمد و علی و حسن و حسین و فاطمه را بزرگواری دادم.

هان! ای اهل محشر! سرها به گریبان کشید و چشمهای خود را ببندید که فاطمه می‌خواهد بطرف بهشت برود.

در این هنگام، جبرئیل، ناقه‌ای از بهشت که مهار آن از مروارید

وزین آن از مرجان است در مقابل فاطمه می‌خواباند و آن حضرت بر آن سوار می‌شود. آنگاه صد هزار فرشته از طرف راست و صد هزار از طرف چپ، حضرت را بر بالهای خود حمل می‌کنند و بر در بهشت فرود می‌آورند.

فاطمه داخل بهشت نمی‌شود. و بطرف اهل محشر نگاه می‌کند.

خطاب می‌رسد که: ای دختر حبیب من! این نگرانی تو از چیست؟ در حالیکه تورا فرمان بهشت دادم؟

فاطمه می‌فرماید: ای پروردگارم! دوست دارم که مقام در پیشگاه تو معلوم گردد.

خطاب رسد: ای فاطمه! بنگر و در دل هر که چیزی از محبت خود و فرزندانت یافتی، دست او را بگیر و در بهشت جای بده!

امام باقر(ع) فرمود: ای جابر! بخدا سوگند! در آن روز، فاطمه، شیعیان خود را جدا می‌کند، همانطور که مرغ دانه‌های خوب را از دانه‌های بد جدا می‌نماید. «فاطمه سرور زنان عالم ص ۱۱»

گویند روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله نشست و به ماری نگاه می‌کرد. امیرالمؤمنین (ع) خواست با عصا مار را دور کند، رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود این ابلیس است که من با او شرطهائی کرده‌ام از جمله ای علی! هر که دشمن تو باشد، ابلیس در رحم مادرش شریک گردد که خدا فرمود: وشارکهم فی الاموال والاولاد.

خدا می‌فرماید: اِنَّمَا یُرِیدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلِ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَ کُم تَطْهِیرًا همانا خدا اراده کرده است که هر پلیدی را از شما اهل بیت ببرد و شمارا پاک کند پاک کردنی.

عده‌ای از اصحاب از جمله سعد بن ابی وقاص، عایشه، انس بن مالک، ابوهریره، ام سلمه و حتی عده‌ای از دشمنان اهل بیت (ع) این آیه را مخصوص پنج تن آل عبا می‌دانند. وقتی این آیه نازل شد، رسول خدا (ص) تا نه ماه رسول خدا (ص) در خانه امیرالمؤمنین (ع) می‌رفت و این آیه تلاوت می‌فرمود. و در روایت دیگر آمده که رسول خدا (ص) تا ۱۲ ماه در خانه امیرالمؤمنین (ع) می‌رفت و می‌فرمود: السلام علیکم با اهل بیت النبوة اِنَّمَا یُرِیدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلِ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَ کُم تَطْهِیرًا

رسول خدا (ص) فرمود: اَنَا وَاهِل بَیْتِی مُطَهَّرُونَ مِنَ الذُّنُوبِ. من و اهل بیتم از

گناهان پاک هستیم

آیه تلقی'

«فتلقى 'آدم من ربّه کلمات فتاب علیه.» آدم(ع) از خدا کلماتی را فرا گرفت. و با آنها توبه کرد و توبه‌اش پذیرفته شد.

از رسول خدا(ص) راجع به کلمات فوق سؤال شد. فرمود: آدم(ع) خدا را بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین قسم داد و خدا توبه او را پذیرفت.

در حدیثی از رسول اکرم(ص) که فرمود من مانند خورشید هستم و علی مانند ماه و زهر او حسن و حسین مانند ستارگان هستند

رسول خدا(ص) فرمود: «مثل اهل بیتی مثل سفینه نوح، من ركبها نجا ومن تخلف عنها غرق» یعنی مثل اهل بیتم مانند کشتی است که هر که بر او سوار شود نجات می‌یابد و هر که تخلف بورزد غرق می‌شود.

رسول خدا(ص) فرمود: «والذی نفسی بیده لا یبغضنا اهل بیت احد الا ادخله الله النار» یعنی قسم به کسی که جانم به دست اوست، شخصی که دشمن اهل بیتم باشد حتما خدا او را به جهنم می‌برد.

رسول خدا(ص) فرمود: «ایّها الناس من ابغضنا اهل البیت حشره الله يوم القيامة یهودیاً» یعنی ای مردم! هر که دشمن ما اهل بیت باشد، خدا او را در قیامت یهودی محشور می‌کند.

در تفسیر البرهان جلد ۴ ص ۷ از ابن عباس روایت شده که فرمود: وقتی که آیه ۱۴ سوره یس «وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» نازل شد دو نفر از جای برخاسته و گفتند: یا رسول الله آیا منظور از امام مبین تورات است؟ فرمود: نه گفتند قرآن است؟ فرمود: نه.

در این هنگام علی(علیه السلام) از در وارد شد، پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله وسلم) با اشاره به آن حضرت، فرمود: امام مبین این شخص است که خداوند علم هر چیزی را به او مرحمت فرموده.

رسول خدا(ص) اشاره به علی و فاطمه و حسن و حسین کرد و فرمود: خدایا! اینها اهل بیت من هستند پس پلیدی را از آنها ببر و آنها را پاقرار بده.

امام باقر علیه السلام : به نقل از پدرش به نقل از حسین علیهم السلام : من و برادرم خدمت جدّم رسول الله صلی الله علیه و آله رسیدیم. پیامبر صلی الله علیه و آله مرا بر ران خود و حسن را بر دیگر ران خود نشاند، سپس ما را بوسید و گفت: پدرم فدای شما دو امام نیکو گردد، خداوند شما دو تن را از من و پدر و مادران برگزیده است و از پشت تو ای حسین نه امام برگزیده که نهمین آنها قائم ایشان است و همه شما در فضیلت و منزلت نزد پروردگار متعال یکسانید.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : بهترین مردان شما علی بن ابی طالب و بهترین جوانان حسن و حسین و بهترین زنان فاطمه، دختر محمد - صلی الله علیهما - است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : ستارگان، موجب امان آسمانیان هستند و هر گاه ستارگان ناپدید شوند، آسمانیان نیز بروند و اهل بیت من، موجب امان زمینیان هستند و هر گاه اهل بیت من بروند، زمینیان نیز خواهند رفت.

رسول خدا فرمود که من درختم و حضرت فاطمه (ع) فرع (شاخه) آن است.^{۱۱۳}

رسول خدا فرمود کسانی که اخوان بر سرر متقابلین است، نام پنج تن (ع) می باشد.^{۱۱۴}

رسول خدا(ص) فرمود: منظور از کسانی که دچار سختی قیامت نمی شوند، حضرت فاطمه(س) و فرزندان و دوستانش است. همچنین مراد از کسانی که برایشان نعمتهای بهشتی است از آنچه که میل دارند، حضرت فاطمه(س) و اولاد و دوستانش است.^{۱۱۵}

^{۱۱۳} مستدرک علی الصحیحین، ۳/ ۱۶۰

^{۱۱۴} کشف الیقین علامه حلی، ص ۴۰۷

^{۱۱۵} بحار، ۴۳/ ۶۲

«والذین یقولون ربّنا هب لنا من ازواجنا و ذریّاتنا قُرّةً اعیُن واجعلنا للمتّقین اماماً»^{۱۱۶} و آنان که می گویند خدایا

همسر و فرزندان ما را نور چشمانمان بخش و مارا پیشوای متقین قرار بده

رسول خدا(ص) فرمود از جبرئیل پرسیدم: ازواج ما کیستند؟ گفت حضرت خدیجه.

ذریات ما کیستند؟ گفت حضرت فاطمه(س).

قرّة اعیُن کیستند؟ گفت حسن و حسین.

واجعلنا للمتّقین اماماً کیست؟ گفت حضرت علی(ع).^{۱۱۷}

«انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهّرکم تطهیراً»^{۱۱۸} بدرستی که خداوند اراده می کند تا رجس

و پلیدی را از شما اهل بیت بردارد و شما را پاک و مطهر قرار دهد.

:- از ام سلمه چنین نقل شده است

پیامبر در خانه من بود که فاطمه(س) با ظرف حریره وارد شد و نزد آن حضرت رفت «

پیامبر به او فرمود: شوهر و فرزندان را بخوان. علی و حسن و حسین نزد ایشان آمدند و حریره خوردند. آن حضرت در بستر خویش

«: و بر روی کسا نشسته بود و من در اتاق خود نماز می خواندم که خدای عزوجل آیه

انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت

«و یطهّرکم تطهیراً»

را نازل فرمود. آن حضرت دنباله کسا را برگرفت و بر آنها پوشانید و بعد دست خود را بیرون آورد و به سوی آسمان

اشاره کرد و گفت:

« خداوند، اینها اهل بیت و خواص من هستند؛ پلیدی را از آنان دور کن و پاک و پاکیزه شان گردان »

من سر خود را داخل اتاق کردم و گفتم: یا رسول الله، من هم با شمایم؟

فرمود: تو عاقبت به خیری

^{۱۱۶} فرقان ۷۴

^{۱۱۷} شواهد التنزیل نیشابوری، ۵۳۹/۱

^{۱۱۸} احزاب ۳۳

ابی سعید خدری گفت: رسول خدا(ص) چهل صبح در خانه فاطمه آمد و گفت: السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته. نماز! خدا شما را رحمت کند. «أَتَمَّا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»^{۱۱۹} من دشمن کسی هستم که دشمن شماست و دوست کسی هستم که دوست شماست.

«قُلْ لَا اسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ»^{۱۲۰} بگو ای نبی که من از شما مزدی نمی خواهم جز اینکه محبت به قربی داشته باشید.

این عباس گوید که وقتی آیه مذکور نازل شد، از رسول خدا(ص) سؤال شد که اینهایی که دستور به محبت به آنان داده شده کیانند؟ فرمود: علی و فاطمه و فرزندان ایشان.^{۱۲۱}

در کتاب (محاسن) آمده است :

زنی از طایفه جن نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسیده و به آن حضرت ایمان آورد و اسلام نیکویی پیدا کرد در هفته یکبار خدمت حضرت شرفیاب میشد مدت چهل روز گذشت در آنجا دیده نشد و سپس حضور یافت. حضرت از علت تأخیر او سؤال فرمودند عرض کرد : ای رسول خدا؛ به دریایی که احاطه بر این دنیا دارد برای انجام کاری رفته بودم بر ساحل آن دریا سنگ.

سبز بزرگی دیدم که بر روی آن شخصی نشسته بود و دو دستش را برای دعا بالا برده بود و میگفت : خداوند! تو را به حق محمد صلی الله علیه و آله علی، فاطمه، حسن و حسین علیه السلام قسم میدهم که مرا بیامیزی. از او سؤال کردم تو کیستی؟

گفت : من ابلیس ام.

گفتم : اینها را که نام بردی از کجا میشناسی؟

گفت : پروردگارم را بر روی زمین فلان مقدار سال در آسمان فلان مقدار سال عبادت کردم در آسمان ستون و پایه ای را ندیدم مگر اینکه بر آن نوشته شده بود :

خدایی جز خدای یگانه نیست محمد صلی الله علیه و آله فرستاده پروردگار است علی علیه السلام امیر و فرمانروای مؤمنان است پیغمبرم را به او تأیید و یاری نمودم.

المحاسن : ۲۷۳ ح ۹۸

بحار الانوار : ۳۹/۱۶۶ ح ۶ و ۶۳/۲۱۶ ح ۵۱

القطره ج ۱ ح

^{۱۱۹} تفسیر ابن کثیر، ۴۵۵/۵

^{۱۲۰} شوری ۲۳

^{۱۲۱} شواهد التنزیل فی تفسیر سوره شوری، ص ۲۳

:پیامبر اسلام (ص) خطاب به امیر المؤمنین علی علیه السلام

یا ابا الحسن! ان الله تعالى جعل قبرک و قبر ولدک بقاعاً من بقاع الجنة و عرصه من عرصاتها و ان الله جعل قلوب نجباء من خلقه و صفوة من عباده تحن اليکم و تحتمل المذلة و الأذى فيعمرون قبورکم و يكثررون زيارتها

ای ابا الحسن! خدای متعال، قبر تو و فرزندان را بقعه ای از بقعه های بهشت و آستانه ای از آستانه های آن قرار داده است و همانا خداوند، دل‌های بندگان نجیب و برگزیده خویش را شیفته شما قرار داده است که در راه زیارت شما خواری و اذیت‌ها را به جان می‌خورند و قبرهای شما را آباد می‌کنند و بسیار به زیارت آنها می‌آیند.^{۱۲۲}

:یاری اهل بیت علیهم السلام بالعن دشمنان اهل بیت

:امام صادق "علیه السلام" فرمودند: پدرم از پدرش و او از جدش از پیامبر "صلی الله علیه و آله و سلم" نقل نمود که فرمودند هر کس توانائی به یاری ما اهل بیت ندارد و در تنهایی خود دشمنان ما را لعن می‌کند، خداوند صدایش را به آنچه مادون العرش «است می‌رساند

هر دفعه ای که او دشمنان ما را لعن نماید، لعن او را به آسمان می‌برند و آنها نیز آن کس را که او لعن نموده، لعن می‌کنند؛ سپس تعریف از آن شخص لعن کننده می‌کنند و می‌گویند: خداوند، بر این عبد خود که آنچه در توان داشته انجام داده درود فرست که اگر بیش از این می‌توانست انجام می‌داد

از سوی خداوند ندا می‌رسد: دعای شما را مستجاب نمودم و ندای شما را شنیدم. من بر روح او در میان ارواح درود فرستادم و او را نزد خودم از برگزیدگان و خوبان قرار دادم

:سند:

.بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۲۲۳، ش ۱۱، و ج ۵۰، ص ۳۱۷، و البرهان، ج ۱، ص ۵۶۶، ح ۱۴

رسول خدا صلی الله علیه و آله در تفسیر این آیه فرمود: بدرستی که بالای صراط، گردنه‌ای صعب العبور است که طول آن سه هزار سال است. هزار سال باید سرازیری برود و باید هزار سال در میان خار و خاشاک و عقرب و مارها برود! سپس هزار سال سربالایی است. من اولین شخص هستم که از این گردنه می‌روم. و دومین نفری که از این گردنه عبور می‌کند، علی بن ابی طالب علیهم السلام است. سپس فرمود: همه افراد در هنگام رفتن از

بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۱۲۱^{۱۲۲}

این گردنه، با سختی عبور می‌کنند، مگر محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله واهل بیتش علیهم‌السلام.^{۱۲۳}

پیامبر خدا فرمود: - بنده در روز قیامت قدم از قدم بر نمی‌دارد تا از چهار چیز از او سؤال می‌کنند: از عمرش که در چه چیزی صرف شد! جوانی را در چه راهی گذراند! ثروتش را از کجا بدست آورد و در کجا صرف نمود! از محبت ما اهل بیت!^{۱۲۴}

^{۱۲۳}. بحار الانوار، ج ۷.

^{۱۲۴} میزان الحکمة.

جوانان

رسول خدا(ص) فرمودند: «به راستی که خداوند، مرا بشارت‌دهنده و هشداردهنده برانگیخت؛ پس جوانان، با من پیمان بستند و پیران، با من به مخالفت برخاستند.» و آن‌گاه، این آیه را خواند: «و عمر آنان به درازا کشید و دل‌هایشان سخت گردید»^{۱۲۵، ۱۲۶}

در سال سوم هجرت، که قریش با سه هزار مرد جنگی آهنگ جنگ با مسلمانان رانواخت و زمینه نبرد «احد» را فراهم آورد

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از آگاهی از تصمیم قریش، مقابله با هجوم مشرکان را تدارک دید. او خوش نداشت که جنگجویان مسلمان در بیرون شهر مدینه با دشمن رو به رو شوند و برخورد با مشرکان قریش را در مدینه ترجیح می‌داد. از این رو، نظر خود را با اصحاب در میان گذارد و آنان را به مشورت فرا خواند. بزرگان مهاجر و انصار نیز دیدگاه پیامبر را پسندید و با ایشان هم عقیده شدند. اما جوانان (فتیان احداث) که بسیاری از آنان به دلیل کوچکی در نبرد «بدر» شرکت نکرده بودند، به شوق شهادت با این رای مخالفت کرده و گفتند: ای رسول خدا! ما را بر سر دشمن ببر تا گمان نکنند که ترسیده ایم و از ناتوانی و زبونی در «شهر مانده ایم»^{۱۲۷}

عبد الله بن ابی در اعتراض به نظر جوانان، گفت:

ای رسول خدا! در مدینه بمان و بر سر دشمن مرو، چه به خدا قسم ما تاکنون از مدینه بر سر دشمن نرفته ایم جز این که شکست خورده ایم و برعکس، دشمن تاکنون بر سر ما به مدینه

^{۱۲۵} محمد محمدی ری‌شهری، حکمت‌نامه پیامبر اعظم(ص)، ج ۷، ص ۳۶۹.

^{۱۲۶} سوره ص، آیه ۴.

^{۱۲۷} السیره النبویه، ابن هشام، ج ۳، ص ۶۳.

نیامده است جزاین که پیروز شده ایم. پس دست از ایشان بدار، تا اگر بمانند، در بدترین زندان مانده باشند و اگر بر سرما بتازند، مردان ما رو به رویشان بجنگند و زنان و کودکان از بالای بامها سنگباران شان کنند و اگر هم باز گردند، چنان که آمده اند، ناامید برگردند.^{۱۲۸}

در نتیجه اصرار جوانان، رسول خدا صلی الله علیه و آله نظر آنان را مقدم داشت و تصمیم بر حرکت گرفت و داخل خانه شد و سلاح پوشید آماده حرکت بیرون آمد و در پاسخ یاران جوان که بر اثر توییخ صحابی بزرگ، سعد بن معاذ و اسید بن حضیر از اصرار خویش معذرت خواستند، چنین فرمود:

پیامبری را سزاوار نیست که لباس جنگ بپوشد و بی آن که جنگ کند، آن را از تن در آورد. « اکنون بنگرید که آنچه دستور می دهم، انجام دهید و به نام خدا رهسپار شوید که اگر شیکبا باشید، پیروز خواهید شد.^{۱۲۹}

نیکویی مشاوره و پسندیدگی آن در هنگامه جنگ احد، بخصوص شخصیت دادن به جوانان و درنگ و توجه به نظرات آنان، نزول این آیات را در پی داشت.^{۱۳۰}

به (برکت) رحمت الهی در برابر آنان نرم و (مهربان) شدی؛ و اگر خشن و سنگدل بودی، از « اطراف تو، پراکنده می شدند. پس آن ها را ببخش و برای آن ها آمرزش بطلب؛ و در کارها، با آنان مشورت کن، اما هنگامی که تصمیم گرفتی، (قاطع باش و) بر خدا توکل کن، زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد.^{۱۳۱}

به ترغیب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سال پنجم بعثت، به منظور در امان ماندن از آزار و فشار قریش کاروان یکصد و یک نفره مهاجران به حبشه عزیمت کرد و از سوی حضرت، سرپرستی آن به جوان رشید اسلام، جعفر بن ابی طالب علیه السلام سپرده شد.

عملکرد و نقش جعفر در محفل بزرگ نجاشی، و معرفی زیبای دین اسلام و قرائت آیاتی از سوره مریم، در اقامت مسلمانان در حبشه بسیار مؤثر بود و ایشان را از بازگشت نجات داد.^{۱۳۲}

^{۱۲۸} المصنف، عبدالرزاق، ج ۵، ص ۳۶۴.

^{۱۲۹} ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۴۰۶؛ تاریخ تحلیلی پیامبر اسلام، ص ۳۰۹.

^{۱۳۰} الصحيح من سيرة النبي الاعظم، جعفر مرتضى عاملی، ج ۶، ص ۸۷-۱۱۱.

^{۱۳۱} سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

^{۱۳۲} اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۱۶.

در سال دوازدهم بعثت گروهی از یثربیان بارسول خداصلی الله علیه وآله دیدار کرده و به دین اسلام گرویدند. در پی بازگشت این گروه، پیامبر صلی الله علیه وآله، جوان خوش سیمای مسلمان، مصعب بن عمیر را همراهشان ساخت تا در ابلاغ پیام دین در میان یثربیان تلاش کند و به آنان قرآن بیاموزد.

کارکرد مصعب در یثرب بسیار مثبت بود، او با قرائت قرآن و تبیین دیدگاههای خاتم الانبیاء، دل مردم بخصوص جوانان را به سمت اسلام کشاند و بر تعداد مسلمانان افزود. مصعب پیشنماز یثربیان بود و نخستین نماز جمعه را در آن شهر اقامه کرد و زمینه هجرت رسول خداصلی الله علیه وآله را به این شهر فراهم ساخت.^{۱۳۳}

حضرت محمد صلی الله علیه وآله در راستای نشر و تبلیغ دین، افرادی را در مناطق می گماشت، از جمله پس از نبرد حنین و انجام عمره، معاذ بن جبل به عنوان مامور تعلیم قرآن، بیان احکام و تبلیغ آیین اسلام در شهر مکه منصوب کرد.^{۱۳۴}

معاذ بن جبل « که در سن هیجده سالگی مسلمان شده بود، در نخستین نبرد مسلمانان با « مشرکان (جنگ بدر) - که بیست بهار از عمرش می گذشت. - شرکت کرد. او همراه در کنار پیامبر صلی الله علیه وآله حضوری چشمگیر داشت. معاذ در هنگام تصدی ترویج دین در شهر مکه حدوداً ۲۶ ساله بود^{۱۳۵}

همچنین رسول خداصلی الله علیه وآله در سال دهم هجرت، یار هفده ساله خود، عمرو بن حزم را به نجران فرستاد تا بنو حارث بن کعب را بآیین اسلام آشنا کند و آنان را قرآن بیاموزد.^{۱۳۶} پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در تمام غزوات، پرچم را به دست سردار جوان سپاه، علی علیه السلام می سپرد^{۱۳۷}

و این نکته در میان تمام نخبگان زبانزد بود و مورخان از آن یاد کرده اند^{۱۳۸}

ابن عباس، علی علیه السلام را صاحب لواء و پرچم سپاه محمد صلی الله علیه وآله می دانست^{۱۳۹}

^{۱۳۳} اسد الغابه، ج ۴، ص ۱۴۳؛ بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۱۰.

^{۱۳۴} سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۴۳.

^{۱۳۵} تهذیب الکمال، مزی، ج ۲۸، ص ۱۱۲-۱۰۷.

^{۱۳۶} الاستیعاب، قرطبی، ج ۲، ص ۲۵۷.

^{۱۳۷} الصحيح فی سیره النبی، ج ۶، ص ۱۱۶.

^{۱۳۸} « ان علیا کان صاحب لواء رسول الله (ص) یوم بدر و فی کل مشهد؛ علی پرچمدار رسول خدا(ص) در بدر و تمام نبردها

بود. (سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۶۱۷).

^{۱۳۹} الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۹۷.

مالک بن دینار از سعید بن جبیر و برخی از قاریان قرآن پیرامون پرچمدار رسول اکرم سؤال کرد و ایشان در پاسخ، علی علیه السلام را صاحب رایت و پرچم حضرت معرفی کردند^{۱۴۰}

گویند: در جنگ احد دست راست علی علیه السلام آسیب می بیند و پرچم از دست او می افتد، پیامبر صلی الله علیه وآله دستور می دهد که پرچم را به دست چپ علی بسپارند و سپس این جمله را فرمود

علی علمدار من در دنیا و آخرت است^{۱۴۱}

گویا به جز منصب علمداری سپاه محمد صلی الله علیه وآله، مهاجر و انصار و هریک از قبایل نیز پرچم و پرچمداری داشته اند که می توان از علمداری مصعب بن عمیر در بدر و احداشاره کرد^{۱۴۲}

همچنین در نبرد تبوک، پرچم «بنی مالک بن نجار» به دست عماره بن حزم بود که رسول اکرم صلی الله علیه وآله آن را از او ستاند و به یکی از جوانان آن قبیله، یعنی زید بن ثابت^{۱۴۳} سپرد و در پاسخ به شکوه عماره، چنین فرمود

چون زید قرآن بیشتری از تو می داند، او را مقدم داشتم^{۱۴۴}

رسول اکرم صلی الله علیه وآله در سال هشتم هجرت، سریه موته را برای نبرد با رومیان فراهم آورد و دو جوان دلیر، جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه را فرمانده اول و دوم سپاه قرار

همچنین زید، از سال سوم هجرت تا پیش از جنگ موته، هشت سریه را فرماندهی کرد،^{۱۴۵} که این انتصاب ها از سوی برخی یاران مورد اعتراض قرار گرفت. لیکن پیامبر خدا صلی الله علیه وآله شایستگی و فضیلت زید را دلیل این انتصاب بر شمرد^{۱۴۶}

^{۱۴۰} المستدرک للصحیحین، حاکم، ج ۳، ص ۱۳۷.

^{۱۴۱} تاریخ الخمیسن، ج ۱، ص ۴۳۴.

^{۱۴۲} طبقات الکبری، ج ۳، ص ۸۶.

^{۱۴۳} زید بن ثابت در این جنگ حدود بیست ساله بود. او پیش از این به دلیل خردی سن از شرکت در جنگ بدر منع شد، چون سیزده سال بیش نداشت. گویند: اولین حضور او در نبرد خندق بود، زید ۱۶ ساله در این جنگ در حفر خندق تلاش کرد و به انتقال خاک می پرداخت. (الاستیعاب، ج ۲، ص ۱۱۱)

^{۱۴۴} همان

^{۱۴۵} اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۱۲.

^{۱۴۶} تاریخ پیامبر اسلام، ص ۲۴۴-۲۴۱.

^{۱۴۷} صحیح البخاری، ص ۷۳۶.

در اقدامی دیگر، حضرت محمدصلی الله علیه وآله در سال دهم هجرت، فرماندهی سپاه اسلام را به: «اسامه بن زید» سپرد و با دست مبارک خویش پرچمی برای اسامه بست و به او چنین فرمود

به نام خدا و در راه خدا نبرد کن، با دشمنان خدا پیکار بنما، سحرگاهان براهالی «انبا»^{۱۴۸}

حمله ببر و این مسافت را آن چنان سریع طی کن که پیش از آن که خبر حرکت توبه آن جا برسد، خود و سربازانت به آن جارسیده باشید^{۱۴۹}

قیس بن سعد» جوان شجاع یثرب و فرزندصحابی نامی سعد بن عبادہ نیز در عصرشکوفایی «اسلام، خوش درخشید، او گاه ازسوی رسول اکرم صلی الله علیه وآله مامور گرفتن صدقات ازقبایل می گشت^{۱۵۰}

همچنین در سال هشتم هجرت، پیامبر خداصلی الله علیه وآله، او را به ناحیه یمن فرستاد و دستور داد که بر «صداء»^{۱۵۱}

حمله برد. قیس با چهارصد نفر ازمسلمانان درناحیه «قنات»^{۱۵۲}

اردوزد. پیش از حمله قیس،جمعی از صداء نزد حضرت محمدصلی الله علیه وآله آمده وتعهد کردند که قوم خود را به اطاعت ازمسلمانان وادارند. رسول خداصلی الله علیه وآله نیز سپاه قیس را به مدینه بازگردانید و پس از آن،اسلام بین اهل صداء رواج یافت.^{۱۵۳. ۱۵۴}

امام صادق (علیه السلام) فرمود: روزی پیامبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه وآله) از برخی

جوانان انصار ستایش کرد و فرمود می خواهم بر شما آیاتی از قرآن مجید تلاوت کنم؛ پس هر

که گریه کرد، بهشت بر او واجب می شود. آن گاه آخر سوره زمر را بر آنان تلاوت فرمود

وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا ۚ حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُوهَا فَتَحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ «

^{۱۴۸} «انباء» جزئی از خاک «تلقاء» است که در نزدیک موته در سوریه واقع است.

^{۱۴۹} -فروغ ابدیت، جعفر سبحانی، ج ۲، ص ۴۸۵.

^{۱۵۰} سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۲۷۳.

^{۱۵۱} «صداء» نام قبیله ای از عرب است که سرزمین آنها نیز به همین نام نامیده می شود. (معجم البلدان، ج ۳، ص ۳۹۷).

^{۱۵۲} «قنات»، نام دو وادی و صحرا در مدینه وطائف است. (همان، ج ۴، ص ۴۰۱).

^{۱۵۳} <https://hawzah.net/fa/Magazine/View/4180/4753/38582>

^{۱۵۴} السيرة الحلیة، ج ۳، ص ۳۳۷.

رُسُلٌ مِّنكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ

الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ^{۱۵۵}

کسانی که کافر شدند، گروه گروه به سوی جهنم رانده می‌شوند وقتی به دوزخ می‌رسند، درهای

آن گشوده می‌شود و نگهبانان دوزخ به آن‌ها می‌گویند: آیا رسولانی از میان شما به سویتان

نیامدند که آیات پروردگارتان را برای شما بخوانند و از ملاقات این روز شما را بر حذر دارند؟

می‌گویند: آری ولی فرمان عذاب الهی بر کافران مسلم شده است.

تمام جوانان حاضر در مجلس گریستند، جز یک جوان که گفت: یا رسول الله من خود را به حال

.گریه در آوردم، اما اشکی از چشمانم جاری نشد

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: من بار دیگر این آیه را بر شما تلاوت می‌کنم و هر که خود

را به حالت گریه درآورد، بهشت بر او است و آن گاه آیه را بر آن‌ها تکرار فرمود این بار تمام

جوانان گریه کردند مگر همان جوان که فقط تباهی کرد و به فرموده پیامبر (صلی الله علیه و

آله) همه از اهل بهشت شدند.^{۱۵۶}

^{۱۵۵} سوره زمر، آیه ۷۱

^{۱۵۶} سفینة البحار، ج ۲، ص ۹۴.

امام زین العابدین (علیه السلام) فرمود: هنگام برگشتن نیروهای رزمنده از جنگ تبوک پیامبر

(صلی الله علیه و آله) دستور داد تا مسابقه شتر دوانی برگزار گردد در این مسابقه، شتر پیامبر

(صلی الله علیه و آله) که اسامه بن زید بر آن سوار بود، برنده شد اسامه، آن روز جوانی ۱۷ ساله

بود.

همه می گفتند: پیامبر (صلی الله علیه و آله) برنده شده است؛ اما پیامبر (صلی الله علیه و آله)

می فرمود: اسامه برنده است.^{۱۵۷}

رسول گرامی اسلام در طول سالیان نبوت خود، چه در مکه و چه در مدینه، بلکه در تمام دوران

عمر پر برکت خویش، با این قشر رابطه‌ی خوبی داشت؛ حتی نسبت به برخی جوانان غیر

مسلمان نیز عنایت ویژه داشت؛ به گونه‌ای که آن‌ها را متمایل به اسلام می نمود. گاه که برخی از

آنان را نمی دید تفقد کرده، به سراغشان می رفت.

آورده اند: نوجوانی یهودی در مدینه همواره به حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می آمد؛

به حدی که رابطه‌اش با آن حضرت خصوصی شده بود و پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را برای

...پیام رسانی به اطراف می فرستاد و

^{۱۵۷} وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۳۵۱.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) چند روز او را ندید. از اصحاب احوال او را پرسید. یکی گفت: او در

بستر مرگ است و گویی امروز آخرین روز او در دنیا و نخستین روز او در آخرت است. پیامبر

(صلی الله علیه و آله) همراه چند نفر از اصحاب به خانه او رفت و او را بیهوش دید. وجود مقدس

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) مایه برکت بود وقتی شخصی را صدا می زد هر چند او بیهوش

باشد، پاسخ آن حضرت را می داد

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) او را صدا زد نوجوان یهودی، چشم هایش را گشود و عرض

کرد لبیک یا ابالقاسم حضرت به او فرمود: به یکتایی خدا و رسالت من از جانب خدا گواهی بده

نوجوان به پدرش که در کنارش بود، نگاه کرد و به خاطر رعایت پدرش که یهودی بود، چیزی

نگفت.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای بار دوم او را به یکتایی خدا و رسالت خود دعوت کرد او باز

پدر خود را دید و چیزی نگفت

برای بار سوم نیز این کار تکرار شد

پدرش به زبان آمد و گفت: فرزندم ملاحظه مرا نکن؛ اختیار با خودت است، هر چه می خواهی

بگو.

سپس جان به «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد انك رسول الله»: در این هنگام نوجوان گفت

.آفرین تسلیم کرد

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از پدرش خواست که خود به مسائل کفن و دفن آن نوجوان

بپردازد سپس به یاران فرمود: بدن آن نوجوان تازه مسلمان را غسل داده، کفن کنید. آنان نیز

.پس از غسل و کفن، جنازه او را به حضور رسول خدا آوردند

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر پیکر جوان تازه مسلمان نماز خواند و پس از پایان مراسم

الحمد لله الذی «دفن، پیامبر (صلی الله علیه و آله) به خانه خود بازگشت؛ در حالی که می فرمود:

سپاس خدای را که امروز به وسیله من انسانی را از آتش جهنم «انجا بی الیوم نسمة من النار

نجات داد. ۱۵۸

جوانی از جوانان تازه مسلمان، عادت زشت زمان جاهلیت را ترک نکرده بود و همچنان با زنهای ناپاک در خارج از شهر مکه ارتباط داشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله از قضیه باخبر شد و تصمیم گرفت به نحوی که شده این عادت بد را از سر او بیندازد. یک بار که از خارج شهر می آمد سر راهش قرار گرفتند و به او فرمودند: جوان کجا بودی؟ عرض کرد ای رسول خدا، شترم گم شده بود رفتم پیدا کنم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: امیدوارم دیگر در بیابان شتر گم نکنی. مدتی از این قضیه گذشت. بار دیگر به رسول خدا صلی الله علیه و آله اطلاع دادند که فلان جوان را در همان محله های بد نام مشاهده کرده اند. بار دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله سر راهش قرار گرفت، او

۱۵۸ داستان دوستان ج ۳، ص ۳۲۳، مشکاة الانوار، ص ۳۹۲

تا از دور چشمش به پیامبر افتاد به خود گفت: در گذشته گفتم شترم گم شده بود، این بار جواب آن گرامی را چه بگویم. چاره‌ای اندیشید و آن ایستادن به نماز بود تا شاید پیامبر رهایش کند. ولی هر چه نماز خواند نتیجه‌ای نگرفت تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی فرمودند: ای جوان من مصمم هستم که تو دیگر در بیابان شتر گم نکنی^{۱۵۹}

حنظله غسیل الملائکه فرزند ابوعامر جوانی از قبیله خزرج بود که در شب پیش از جنگ احد با دختر عبدالله بن ابی سلول ازدواج کرد. او از پیامبر(ص) برای ماندن در شهر و رفتن نزد همسرش اجازه خواست. پیک وحی با آیه‌ای برای اجازه دادن نازل شد؛ پیامبر(ص) نیز اجازه داد، صبح زود حنظله برای اینکه فرصت جهاد را از دست ندهد، با حالت جنابت در نبرد حاضر شد و هنگامی که قصد کشتن ابوسفیان را داشت، یکی از مشرکان به سویش آمد و او را با نیزه به شهادت رساند، بعد از جنگ، بدن او را شسته دیدند و علت را جویان شدند. پیامبر(ص) فرمود: «دیدم فرشتگان میان زمین و آسمان حنظله را با آب باران در برگ‌هایی از طلا غسل می‌دادند»، بدین سبب وی «غسیل الملائکه» یعنی غسل داده شده توسط فرشتگان نام گرفت.

یار پیامبر(ص)*

عمار بن یاسر که مادرش سمیه نخستین زن شهید در راه خدا بود، از جوانان پیشتاز در ایمان و هجرت است. در آغازین روزهای جلوه اسلام، همراه پدر و مادرش شکنجه‌های مشرکان را تحمل کرد و بعد از پیامبر(ص) همراه حضرت علی(ع) بود و در جنگ صفین شهد شهادت نوشید. بدین سان، پیشگویی شگفت‌انگیز پیامبر(ص) به واقعیت پیوست که فرموده بود: «تو را گروه متجاوز می‌کشند»، همچنین شهادتش، گواهی بر حقانیت امیرالمؤمنین(ع) و ستمگری معاویه شد.

بها دادن به جوانان لایق

در سال سیزدهم بعثت بود که وقتی نخبگان مدینه خدمت رسول گرامی اسلام می‌رسند و از او می‌خواهند که سفیری را معرفی کند که این سفیر به مدینه برود و زمینه حضور پیامبر اکرم(ص) را برای سال بعدی فراهم کند پیغمبر اکرم یک جوان حدود ۱۸ یا ۲۰ ساله‌ایی را (بر اساس اختلافی که از نظر سن در کتب تاریخ است) به نام مصعب بن عمیر را به عنوان سفیر خود

در نخستین گام سیاسی برمی دارد. پیغمبر اکرم (ص) با بها دادن به جوان، مصعب بن عمیر را به مدینه می فرستد و این جوان هم مؤثر واقع می شود و زمینه حضور پیامبر اکرم (ص) را در مدینه فراهم می کند. در سال هشتم از سال هجرت وقتی که پیامبر اکرم (ص) مکه را فتح می کند و از مکه خارج می شود جوانی را که برای نخستین بار به عنوان یک جریان سیاسی یعنی مسأله ایی بزرگ که عبارت است از فرمانداری مکه و آن هم مکه ایی که از شخصیت های بزرگی در آنجا وجود دارد پیغمبر اکرم، جوان ۲۱ ساله ایی با نام عتاب بن اسید را به عنوان فرماندار مکه معرفی می کند. زمانی که پیامبر اکرم این جوان را به عنوان فرماندار معرفی می کند مردمان مکه را جمع می کند و می فرماید به هیچ وجه حق ندارید به دلیل کم سن بودن او با او مخالفت کنید؛ بزرگی هرگز به سن نیست بلکه بزرگی به شایستگی طرف است و این جوان ۲۱ ساله از نگاه من شایسته فرماندار شدن است. در سال یازدهم هجرت هم که خود رسول گرامی اسلام بیمار هستند و شاید چند روز بیشتر از عمر آن بزرگوار باقی نمانده است، در آن شرایط سخت بیماری، جوانی به نام اسامه بن زید را به عنوان فرمانده یک جنگ بزرگ معرفی می کند و اصحاب بزرگ خود را تحت فرماندهی وی قرار می دهد و وقتی که از فرماندهی وی تخلف می کنند پیامبر به شدت با آنها برخورد می کند.^{۱۶۰}

روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر مرکبی سوار بود و «فضل بن عباس» را که جوانی زیبارو بود، پشت سر خود سوار کرد و از راهی گذشت. در این هنگام زن جوانی جلو آمد و سلام کرد و از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اجازه خواست تا مطلبی دربار مسائل دینی پیرسد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مرکب را نگه داشت و به پرسش او گوش فرا داد. آن گاه پاسخ نسبتاً مفصلی به او داد. در حین پاسخ حضرت متوجه شد، حواس زن جوان به گفته های او نیست و به پشت سرش، یعنی به فضل نگاه می کند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به عقب نگاه کرد و دید که فضل نیز به آن زن جوان چشم دوخته است. پیامبر برای اینکه جلوی این کار را بگیرد، سر فضل را به طرف دیگر برگرداند و به او فرمود: «زنی جوان و مردی جوان، می ترسم شیطان .» «در میان ایشان پا بنهد».^{۱۶۱}

^{۱۶۰} <https://www.balagh.ir/content/11466>

^{۱۶۱} صحیح بخاری، ج ۸، ص ۶۳.

ابن اسحاق می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با وجود این که که از بیماری رنج می برد، لشکر اُسامه را به سوی «بلقاء» و «داروم» در سرزمین فلسطین فرستاد؛ در این میان، عده ای می گفتند: چگونه او را که جوانی بیش نیست بر تمام مهاجرین و انصار برتری داده و او را فرمانده کرده است؟

به دنبال اعتراض عده ای از صحابه، آن حضرت در حالی که سرش را با پارچه ای بسته بود، از حجره بیرون آمد و بر منبر نشست و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: «ای مردم، دستورات اسامه را اطاعت کنید و همراه لشکر او خارج شوید، به خدا سوگند اگر امروز درباره فرماندهی او ایراد می گیرید، در گذشته نیز در مورد پدرش هم ایراد می گرفتید؛ او شایستگی فرماندهی را دارد، چنان که پدرش نیز شایستگی فرماندهی را داشت.^{۱۶۲}

مخالفت با فرماندار مکه

در سال هشتم هجری، مکه بدون خونریزی توسط سپاهیان اسلام سقوط کرد. پس از فتح مکه زمانی نگذشت که جنگ حنین پیش آمد. رسول خدا (ص) و یارانش ناچار بودند که مکه را ترک کنند و به جبهه نبرد بروند. سوی دیگر می بایست برای اداره کردن شهر مکه که به تازگی از دست کفار و مشرکان خارج شده بود، فرمانداری لایق و شایسته، و مدیر باکفایتی برگزیده شود، تا بتواند به کارهای مردم رسیدگی کند و اگر از سوی دشمنان حرکاتی انجام شد، مانع شود. از پیامبر اسلام (ص) از میان تمام مسلمانان، جوان بیست و یک ساله ای به نام عتاب ابن اسید را برای این کار مهم برگزید و به نام وی فرمانی صادر کرد و دستور داد با مردم نماز گزارد. وی نخستین امیری بود که پس از فتح مکه، در آن مکان نماز جماعت برپا کرد. رسول خدا (ص) به عتاب فرماندار برگزیده خود فرمود: آیا می دانی تو را به چه مقامی برگزیده ام و بر چه قومی فرمانروا کرده ام؟ تو را به امیری اهل حرم خدا و ساکنان مکه معظمه برگزیدم. اگر میان مسلمانان کسی را از تو شایسته تر می دانستم، حتماً این مقام را به وی واگذار می کردم. انتخاب آن جوان از سوی پیامبر (ص) به چنین مقام بزرگی باعث رنجش خاطر و آزرده گی شدید بزرگان عرب و سران مکه شد. در نتیجه زبان به اعتراض و شکایت گشودند و گفتند: رسول خدا (ص) دوست دارد که ما همواره حقیر و پست باشیم. بدین جهت جوان نوری را بر ما پیران عرب و بزرگان مکه، امیر و فرمانروا کرده است این سخنان به گوش رسول خدا (ص) رسید. از

^{۱۶۲} دمشقی، ابن کثیر؛ البدایه والنهایه، بیروت، دارالفکر، ج ۵، ص ۳۱۲

این رو نامه مفصلی خطاب به مردم مکه نوشت و در آن مراتب شایستگی و لیاقت عتاب را یادآور شد و تأکید کرد مردم موظفند از دستورات وی پیروی کنند و فرمان او را به کار برند. در بخش پایانی نامه، با جمله کوتاهی اعتراض نابجای مردم را چنین پاسخ داد: هیچ یک از شما نباید جوانی عتاب را اساس اعتراض خود قرار دهد زیرا ملاک برتری و ارزش انسان، بزرگی سن نیست، بلکه برعکس، میزان ارزش انسان، فضیلت و کمال معنوی او می باشد. عتاب پس از پیامبر(ص) از سوی ابوبکر نیز فرماندار مکه بود تا این که در آغاز سال ۲۳ هجری درگذشت^{۱۶۳}.

از حضرت امام صادق علیه السلام نقل است که روزی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مسجد نماز صبح می گذارد. پس نظر کردند بسوی جوانی که او را حارثه بن مالک نام داشت. دیدند که سرش از کثرت بی خوابی به زیر می آید و رنگ رویش زرد شده و بدنش نحیف ...گشته است

حضرت از او پرسیدند: به چه حال صبح کردی و چه حال داری ای حارثه؟! عرض کرد صبح کردم یا رسول الله... با یقین. حضرت فرمود: بر هر چیزی که ادعا کنند حقیقتی و علامتی هست، حقیقت و علامت یقین تو چیست؟ عرض کرد: حقیقت یقین من یا رسول الله... این است که پیوسته مرا محزون و غمگین دارد و شبها مرا بیدار و روزهای گرم مرا به روزه می دارد و دل من از دنیا روی گردانیده و آنچه در دنیاست مکروه دل من گردیده است و یقین من به مرتبه ای رسیده که گویا عرش خداوندم را که برای حساب در محشر نصب کرده اند و خلایق همه محشور شده اند و گویا من در میان ایشانم و می بینم اهل بهشت را که در بهشت تنعم می نمایند. و می بینم اهل جهنم را که در میان آتش معذبند. حضرت به اصحاب فرمود: این بنده ایست که خدا دل او را به ایمان منور گردانیده است. پس فرمود: ای جوان بر این حال که داری ثابت باش. عرض کرد یا رسول الله... دعا کن که حق تعالی شهادت را روزی من گرداند. حضرت دعا کرد و او در یکی از جنگها به فیض شهادت نائل آمد.** منازل الاخره، ص ۱۳۴

^{۱۶۳} ابن اثیر، اسد الغابه، تهران، الاسلامیه، ج ۳، ص ۳۵۸

روزی جوانی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و با کمال گستاخی گفت: ای پیامبر خدا آیا به من اجازه می دهی زنا کنم؟ با گفتن این سخن فریاد مردم بلند شد و از گوشه کنار به او اعتراض کردند، ولی پیامبر با کمال ملایمت و اخلاق نیک به جوان فرمود: نزدیک بیا، جوان نزدیک آمد و در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشست

پیامبر از او پرسید: آیا دوست داری کسی با مادر تو چنین کند؟ گفت: نه فدایت شوم. 😞
فرمود: همینطور مردم راضی نیستند با مادرشان چنین شود

بگو ببینم آیا دوست داری با دختر تو چنین کنند؟ گفت: نه فدایت شوم. فرمود: همینطور 😊
مردم درباره دخترانشان راضی نیستند

بگو ببینم آیا برای خواهرت می پسندی؟ جوان مجدداً انکار کرد (و از سوال خود پشیمان 😊 شد). پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دست بر سینه او گذاشت و در حق او دعا کرد و فرمود: (خدایا قلب او را پاک گردان و گناه او را ببخش و دامن او را از آلودگی بی عفتی حفظ کن) از آن به بعد، زشت ترین کار در نزد این جوان، زنا بود

منبع: یکصد موضوع پانصد داستان ❏

رسول الله صلی الله علیه و آله ﷺ:

لَيْسَ مِمَّا مَن تَشَبَّهَ بِالرِّجَالِ مِنَ النِّسَاءِ، وَلَا مَن تَشَبَّهَ بِالنِّسَاءِ مِنَ الرِّجَالِ

زنانی که شبیه مردان شوند، و مردانی که شبیه زنان شوند، از ما نیستند

کنز العمال، جلد ۱۵ ﷺ

إرشاد القلوب: حکایت شدہ است کہ نوجوانی کہ هنوز بہ سنّ بلوغ نرسیدہ بود، بہ پیامبر صلی

اللہ علیہ و آلہ سلام کرد و از خوش حالی دیدن ایشان، چہرہ اش گشادہ گشت و لبخند زد.

پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ بہ او فرمود: "ای جوان! مرا دوست داری؟".

گفت: ای پیامبر خدا! بہ خدا سوگند، آری! فرمود: "ہمچون چشمانت؟".

گفت: بیشتر.

فرمود: "ہمچون پدرت؟".

گفت: بیشتر.

فرمود: "ہمچون مادرت؟".

گفت: بیشتر.

فرمود: "ہمچون خودت؟".

گفت: ای پیامبر خدا! بہ خدا سوگند، بیشتر.

فرمود: "ہمچون پروردگارت؟".

گفت: خدا را، خدا را، خدا را، ای پیامبر خدا! که این مقام، نه برای توست و نه دیگری. در حقیقت، تو را برای

دوستی خدا، دوست می دارم.

در این هنگام، پیامبر صلی الله علیه و آله به همراهان خود روی کرد و فرمود:

"این گونه باشید. خدا را به سبب احسان و نیکی اش به شما، دوست بدارید و مرا برای دوستی خدا، دوست

بدارید."

منبع: حکمت نامه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم، محمدی ری شهری و همکاران، دارالحديث، قم: ۱۳۸۶،

صص ۳۱۹-۳۲۰.

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله): با جمعی از اصحاب خود از جایی عبور میکردند که مردی از کنار ایشان عبور نمود بعضی که او را میشناختند گفتند دیوانه است. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: این مرد دیوانه نیست بلکه مبتلا به مرضی است دیوانه حقیقی آن زن و مردی است که جوانی خود را در غیر طاعت الهی صرف کرده باشد. مشکوٰۃ الانوار صفحه ۱۵۳

به پیامبر (ص) گفته شد: فلان جوان روزها نماز میخواند اما شبها در پی دزدی و چپاول اموال مردم است، حضرت فرمود: "لعلّ صلاته تنهاه؛ امید است که نمازش او را از این کار زشت باز بدارد.^{۱۶۴}

به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) گفتند: فلان جوان که در نماز جماعت شما حاضر می شود چشم چران است و به نامحرم نگاه می کند. حضرت فرمود: او را به حال خود واگذارید که این نماز جماعت سبب ترک این عادت زشتش می شود. بعد از مدتی به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) خبر دادند که آن جوان موفق به توبه از آن عادت زشت شده است.^{۱۶۵}

^{۱۶۴} جصاص، احکام القرآن، ج ۳، ص ۴۵۴.

^{۱۶۵} <http://www.arums.ac.ir/namaz/fa/page/2329>

ابن عباس می گوید: هر گاه پیامبر(ص) کسی را می دید و وی توجه حضرت را به خود جلب می کرد، می پرسید: آیا او شغل و حرفه ای دارد؟ اگر می گفتند: نه، می فرمود: از چشم من افتاد. وقتی از ایشان سؤال می کردند: چرا؟ حضرت می فرمود:

«به خاطر اینکه اگر انسان خدا شناس، شغلی نداشته باشد، دین خدا را وسیله دنیای خود قرار می دهد و از دین خود می خورد»^{۱۶۶}

خوش زبانی

پیامبر ما که الگوی حسنه هستند خوش زبان بودند و هرگز از حضرتش حرف نامناسبی نشنیدند. حتی نسبت به دشمنانشان نیز حضرت با نرمی سخن می گفتند.

پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود

أَخْبَرَنِي جَبْرِئِيلُ وَ لَمْ يَزَلْ يوصيني بالنساء حَتَّى ظَنَنْتُ أَن لا يَحِلُّ لزوجها أن يقول لها أَفٍّ يا محمد

اتقوا الله في النساء فانهنَّ عوانٍ بين ايدىكم^{۱۶۷}

جبرئیل به من خبر داد و همواره مرا به رعایت زنان توصیه کرد تا آن جا که به نظرم رسید برای شوهر روا نباشد که به زن خود اف بگوید. جبرئیل گفت: ای محمد! درباره ی زنان تقوای خدا را

پیشه سازید؛ زیرا آنان نیمی از شما هستند

«رسول خدا صلی الله علیه و آله در بدرقه افراد می فرمود: زَوَدَكَ اللَّهُ التَّقْوَى وَغَفَرَ ذَنْبَكَ وَلَقَاكَ الْخَيْرَ حَيْثُ كُنْتَ. یعنی: خداوند سبحان توشه تورا

^{۱۶۶} داستان های بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۴.

^{۱۶۷} میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۵۲

تقوی قرار دهد و گناهت را بیامرزد و هر کجا هستی تورا به خیر بدارد

«۱۶۸»

پیامبر اکرم "صلی الله علیه و آله" همواره به پیروان خود می‌آموخت که خشونت گفتاری را به طور کامل ترک کنند و نه تنها تندی زبان و پرخاشگری و دشنام‌گویی را زیر پا بگذارند؛ بلکه حتی از فریاد زدن و بلند سخن گفتن هم پرهیزند و به هیچ صورتی از صورت‌های خشونت گفتاری آلوده نباشند؛ چنانچه می‌فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَكْرِهُ مِنَ الرِّجَالِ الرَّفِيعِ الصَّوْتِ وَ يَحِبُّ الْخَفِيفُ مِنَ الصَّوْتِ»^[۱۶۹] بی‌گمان خداوند از مردانی که با صدای بلند سخن می‌گویند بیزار است و صدای آهسته را دوست می‌دارد.

عده‌ای از یهودیان توطئه کردند که پیغمبر اکرم "صلی الله علیه و آله" را مورد تمسخر و استهزا قرار دهند. یکی از آنها از کنار رسول الله "صلی الله علیه و آله" عبور کرد و به جای اینکه بگوید: «سلام علیکم» گفت: «سام علیکم». [سام به معنای شمشیر است و سام علیکم در اصطلاح به معنی «مرگ بر تو باد» است] پیامبر "صلی الله علیه و آله" در جواب فرمود: «علیکم» یعنی بر تو باد. دومی آمد و او نیز به ایشان گفت: «سام علیکم» و حضرت نیز در جواب فرمود: «علیکم»؛ یعنی آنچه گفתי بر خودت باد. نفر سوم آمد و او هم مانند آن دو نفر گفت: «سام علیکم». حضرت هم «در جواب فرمود: «علیکم».

«عایشه خدمت حضرت بود. از مشاهده این وضعیت ناراحت شد و به آنها گفت

یا ابناء القردة و الخنازیر» :

یعنی ای فرزندان بوزینه‌ها و خوک‌ها! چرا با پیامبر "صلی الله علیه و آله" این چنین حرف می‌زنید؟ نسبتی را که عایشه به آنها داد، از نظر قرآن کریم نیز درست بود اما عایشه می‌گوید: پیغمبر اکرم "صلی الله علیه و آله" رنگش تغییر کرد، رو به من کرده و گفت: ای عایشه! چرا فحش دادی؟ عایشه می‌گوید گفتم: یا رسول الله! اینها توطئه کرده‌اند و یکی پس از دیگری می‌آیند و به شما توهین می‌کنند. حضرت فرمود: من که جواب ایشان را دادم؛ آنچه به من

^{۱۶۸} حلیه المتقین

۱۶۹ کنز العمال: ج ۳، ص ۵۶۹

گفتند: گفتیم «علیکم» یعنی بر شما باد. سپس فرمود: ای عایشه! مگر نمی‌دانی گفتار و کردار ما مجسم می‌شود؛ این فحش‌ها به صورت‌های زشتی مجسم می‌شوند و در روز قیامت با انسان محشور می‌گردند. حرف بد، در روز قیامت به صورت سگ، خوک و حیوانات وحشتناک در می‌آید و اطراف انسان را می‌گیرد.^{۱۷۰}

ان من اشر عبادالله من تکره مجالسته لفحشه^{۱۷۱}

از نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم): کسی که مردم به خاطر زشتگوئیش از همنشینی و معاشرت با او بدشان بیاید مسلماً از بدترین بندگان خداست.

از نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم): همانا خداوند زشتگوی بد زبان را دشمن می‌دارد.

ان الله یبغض الفاحش البذی^{۱۷۲}

از نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم): کسی که از زبان او مردم می‌ترسند، اهل آتش است. بدترین مردم کسی است که مردم او را، از ترس شر او و اذیت زشتگویی اش، اکرام کنند. بدترین مردم نزد خداوند در روز قیامت کسانی هستند که از ترس شرشان (در دنیا) اکرام و احترام شوند.

من خاف الناس لسانه فهو من اهل النار شر الناس من اكرمه الناس اتقاء شره واذی فحشه شر الناس عندالله يوم القيمة الذين یكرمون اتقاء شرهم^{۱۷۳}.

170. جهاد با نفس: ج ۱، ص ۱۶۹

(وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۴۷۶)

171

(وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۴۷۶)

172

وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۴۷۶

173

ناسزا گرفتن حتی به موجودات بی جان نیز بد است؛ چرا که زندگی خودمان را تهدید می کند.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید:

لا تسبوا الرياح فانها مأموره و لا الجبال و لا الساعات و لا الأيام و لا الليالي فتأثموا و يرجع

اليكم^{۱۷۴}

به بادهای ناسزا نگوئید؛ چرا که آنها مأموریت خود را انجام می دهند. به کوهها، ساعتها، روزها

و شبها ناسزا نگوئید که مرتکب گناه می شوید و ناسزا به خودتان بر می گردد

این جا، موجودات بی جان، هدف تیر ناسزا قرار می گیرند؛ اما نتیجه منفی آن گریبانگیر

جاندارانی می شود که ناسزا می گویند.

در روایت دیگری آمده است:

لا تسبوا الاموات فتؤذوا الاحياء^{۱۷۵}

به مرده ها ناسزا نگوئید؛ چرا که شما با این کار خود زنده ها را اذیت می کنید

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: مردی از بنی تمیم خدمت پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و

سلم) رسید و گفت: ای پیامبر خدا! به من توصیه ای ارزانی فرما. حضرت در میان سفارش هایی به

او فرمود:

لا تسبوا الناس فتكسبوا العداوه بينهم^{۱۷۶}

به مردم ناسزا نگو که دشمنی آنان را به دست می آوری

در جای دیگری به افراد بدزبان هشدار داده شده که عاقبت به خیر نمی شوند!

^{۱۷۴} محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۷۸

^{۱۷۵} محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۷۸

^{۱۷۶} محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۶۱

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «خداوند بهشت را حرام کرده بر هر دشنام دهنده بی ابروی بی حیایی که از آن چه می گوید و از آن چه به او گفته می شود باکی ندارد و متاثر و ناراحت نمی شود»^{۱۷۷}

و نیز فرمود: «هرگاه شخصی را دیدید که نسبت به آنچه می گوید یا درباره او گفته می شود بی مبالا و بی تفاوت است پس همانا او یا زنازاده است و یا شیطان شریک او بوده است»^{۱۷۸}

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «مردگان را دشنام ندهید، زیرا آن ها به آنچه پیش فرستاده اند می رسند پس اگر مؤمن باشند که مثل زندگان دشنام به آنها جایز نیست و اگر فاسق باشند با اعمال بدی که انجام داده اند خود را گرفتار و محروم از رحمت الهی ساخته اند، بنابراین، شما به آنان دشنام ندهید»^{۱۷۹}

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «دو نفر که به یکدیگر فحش و دشنام می دهند پس گناه هر دو بر عهده آغاز کننده است مگر این که جواب دهنده از حد تجاوز کند در این صورت گناه هر یک بر عهده خود او می باشد»^{۱۸۰}

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «کسی که به پدر و مادرش دشنام بدهد ملعون و دور از رحمت الهی است از حضرت سؤال شد، چگونه انسان به پدر و مادرش دشنام می دهد؟ فرمود: شخص به پدر دیگری فحش می دهد او هم پدر او را دشنام می گوید»^{۱۸۱}

و در جای دیگر از حضرت سؤال می شود آیا کسی پدر و مادرش را دشنام می دهد؟ فرمود: «آری انسان پدر و مادر دیگران را دشنام می دهد و دیگری هم در مقام پاسخگویی به پدر و مادر او دشنام می دهد»^{۱۸۲}

^{۱۷۷} کافی، ج ۲، ص ۳۲۳

همان ^{۱۷۸}

^{۱۷۹} المحجه البیضاء، ج ۵، ص ۲۲۴

^{۱۸۰} همان ص ۲۱۷

همان ص ۲۱۸ ^{۱۸۱}

^{۱۸۲} همان ص ۳۷۷

رسول خدا "صلی الله علیه و آله" فرمود: «خدا حرام کرده است بهشت را بر هر فحاش بی آبرویی که از آنچه گوید و آنچه به او گفته شود باکی ندارد؛ زیرا اگر احوالاتش را مورد بررسی قرار دهی یا از زنا است یا از شرکت شیطان. به ایشان عرض شد: ای رسول خدا! در میان مردمان شرکت شیطان هم هست؟ فرمود: آیا گفتار خدای عزوجل را نخوانده‌ای که [به شیطان] فرمود: (وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ):^[۱۸۳] و شرکت کن با ایشان در مال‌ها و فرزندان». ^{۱۸۴}

رسول خدا "صلی الله علیه و آله" فرمود: «أ لا أخبرکم بشرار رجالکم؟ قلنا: بلی یا رسول الله! فقال: إن من شرار رجالکم البهّات، الجریء الفحّاش...»^[۱۸۵] آیا شما را از بدترین مردانتان آگاه نسازم؟ گفتیم: چرا، ای رسول خدا! فرمود: بدترین مردان شما کسی است که تهمت زن، بداخلاق، بدزبان و دشنام گو باشد».

در روایت دیگری حضرت فرمود: «از دشنام دادن پرهیزید؛ چرا که خدا گفتار و کردار زشت و دشنام دادن را دوست نمی‌دارد». ^[۱۸۶] فحش و بد زبانی از ایمان و اسلام به دور است و مؤمن واقعی هیچگاه زبانش را به فحش و ناسزا آلوده نمی‌سازد؛ از این رو پیامبر اکرم "صلی الله علیه و آله" در روایت دیگری فرمود: «إنّ الفحش و التّفحّش لیسا من الإسلام فی شیء»^[۱۸۷] بدگوئی و بدزبانی از صفات اسلام نیست».

پیامبر اکرم "صلی الله علیه و آله" فرمود:

أَيُّمَا امْرَأَةً آذَتْ زَوْجَهَا بِلِسَانِهَا لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ مِنْهَا صِرْفًا وَ لَا عَدْلًا وَ لَا حَسَنَةً مِنْ عَمَلِهَا حَتَّى تَرْضِيَهُ، وَ إِن صَامَتْ نَهَارَهَا وَ قَامَتْ لَيْلَهَا وَ اعْتَقَتْ الرِّقَابَ وَ حَمَلَتْ عَلَى جِيَادِ الْخَيْلِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَ كَانَتْ أَوَّلَ مَنْ يَرِدُ النَّارَ؛ وَ كَذَلِكَ الرَّجُلُ إِذَا كَانَ لَهَا ظَالِمًا؛^[۱۸۸] هر زنی که شوهرش را با زبان بیازارد، اگر روزها را روزه بگیرد و شب‌ها به عبادت پردازد و بنده‌ها آزاد کند و مال‌ها در راه خدا انفاق

183. سورة اسراء: آیه ۶۴

184. اصول کافی، ترجمه مصطفوی: ج ۴، ص ۱۴

185. اصول کافی: ج ۲، ص ۲۹۲

186. مستدرک الوسائل: ج ۱، ص ۱۲

187. نهج الفصاحه: ص ۲۸۶

188. بحار الانوار: ج ۷۶، ص ۳۳۴

نماید، خداوند هیچ چیزی را در إزای بدزبانی اش نمی پذیرد و هیچ کار نیکی را از او قبول نمی کند تا زمانی که شوهرش را از خود خشنود سازد، در غیر این صورت آن زن نخستین کسی است که به دوزخ می رود؛ مرد نیز اگر درباره همسر خود بدزبانی و ستم روا دارد، چنین گناه و عذابی خواهد داشت.

پیامبر گرامی اسلام "صلی الله علیه و آله" فرمود: «مَنْ فَحَشَ عَلَى أَخِيهِ الْمُسْلِمِ نَزَعَ اللَّهُ مِنْهُ بَرَكَةً رِزْقَهُ وَ وَكَّلَهُ إِلَى نَفْسِهِ وَ أَفْسَدَ عَلَيْهِ مَعِيشَتَهُ»^[۱۸۹] کسی که به برادر مسلمان خویش فحش بدهد خداوند برکت را از زندگی و از روزی او بر می دارد، او را به خودش واگذار می کند و معیشت او را تباہ می سازد.

در ماجرای تدفین سعد بن معاذ که فرمانده سپاه پیامبر "صلی الله علیه و آله" بود، آمده که او گرفتار خشونت گفتاری و بدزبانی بوده است. از امام صادق "علیه السلام" در این باره چنین روایت شده است که فرمود: «إِنَّ سَعْدًا لَمَّا مَاتَ شِيعَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلِكٍ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ "صلی الله علیه و آله" عَلَى قَبْرِه فَقَالَ: وَ مِثْلَ سَعْدٍ يَضُمُّ. فَقَالَتْ أُمُّهُ. هَنِيئًا لَكَ يَا سَعْدُ وَ كَرَامَةً. فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ "صلی الله علیه و آله": يَا أُمَّ سَعْدٍ، لَا تَحْتَمِي عَلَى اللَّهِ. فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَدْ سَمِعْنَاكَ وَ مَا تَقُولُ فِي سَعْدٍ. فَقَالَ: إِنَّ سَعْدًا كَانَ فِي لِسَانِهِ غُلْظٌ عَلَى أَهْلِهِ»^{۱۹۰} وقتی سعد بن معاذ فوت کرد هفتاد هزار فرشته او را تشییع کردند. رسول خدا "صلی الله علیه و آله" بر قبر او ایستاد و فرمود: دوستی مانند سعد از دنیا رفت. مادر سعد گفت: بهشت بر تو گوارا و گرامی باد. پیامبر "صلی الله علیه و آله" به او فرمود: ای مادر سعد! در کار خدا به طور جزم سخن مگو. مادر سعد گفت: ای رسول خدا! آنچه درباره سعد گفתי شنیدیم. حضرت فرمود: سعد نسبت به خانواده اش درشتی در زبان داشت. و در ادامه روایت حضرت فرمود: قبر چنان فشاری به سعد داد که استخوان - هایش شکست!

189. وسائل الشیعه: ج ۶ و ۱۱، ص ۳۲۸

190. بحار الانوار: ج ۶، ص ۲۱۷

پیامبر گرامی اسلام "صلی الله علیه و آله" فرمود: «ورود به بهشت بر هر دشنام‌دهنده‌ای حرام است.»^{۱۹۱}

پیامبر اکرم "صلی الله علیه و آله" درباره عذاب این افراد فرمود: «چهار گروهند که دوزخیان از رنج آنها رنج می‌برند. آنها در میان دوزخ و آب جوش جهنم تقلا می‌کنند و فریاد می‌زنند؛ مردی است که از دهانش چرک و خون سرازیر است و به او گفته می‌شود: این شخص دور از رحمت خدا را چه شده که علاوه بر رنجی که خود داریم ما را می‌آزارد، وی می‌گوید: این شخص دور از رحمت خدا به هر سخن پلید و دردآوری توجه می‌کرده و از آن لذت می‌برده چنان که از دشنام لذت می‌برده است»^{۱۹۲}

191. ترجمه محجة البیضاء: ج ۵، ص ۲۹۴

192. ترجمه محجة البیضاء: ج ۵، ص ۲۹۵

ریاست

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس دوست دارد که مردمان در پیش او ایستاده باشند پس نشستنگاهش از آتش پر خواهد شد. و فرمود: هر کس از روی تکبر بر زمین راه رود (ملائکه) از زیر و رویش او را لعنت کنند.^{۱۹۳}

«هر گاه کسی مسئولیتی بر مسلمانان را به عهده بگیرد، در حالیکه می داند در میان مسلمین، برای پذیرش آن مسئولیت، شخصی نزدیک تر (بهتر و شایسته تر) و به کتاب خدا و سنت من داناتر است، به خدا و رسول و امتش، خیانت کرده است.»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند: **أَوَّلُ مَا عُصِيَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِسِتِّ خِصَالٍ حُبِّ الدُّنْيَا وَ حُبِّ الرَّئَاسَةِ وَ حُبِّ الطَّعَامِ وَ حُبِّ النِّسَاءِ وَ حُبِّ النَّوْمِ وَ حُبِّ الرَّاحَةِ؛** اولین چیزهایی که خداوند، به وسیله آن معصیت شد؛ شش خصلت است: دنیا دوستی، ریاست طلبی، دوستی غذا، حب زن، خواب دوستی، راحت طلبی.^{۱۹۴}

^{۱۹۳} ثواب الاعمال، ص ۲۷۵.

^{۱۹۴} بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۵۳.

و باز می فرماید: مَلْعُونٌ مَنْ تَرَأَسَ مَلْعُونٌ مَنْ هَمَّ بِهَا مَلْعُونٌ كُلُّ مَنْ حَدَّثَ بِهَا نَفْسَهُ؛ ملعون است کسی که ریاست طلبی کند و کسی که به ریاست همت گمارد و کسی که در فکر آن باشد.

۱۹۵

عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي خَبَرِ الْمِعْرَاجِ قَالَ: قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَا أَحْمَدُ لَوْ صَلَّى الْعَبْدُ صَلَاةَ أَهْلِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَيَصُومُ صِيَامَ أَهْلِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَيَطُوعِي عَنِ الطَّعَامِ مِثْلَ الْمَلَائِكَةِ وَلَبَسَ لِبَاسَ الْعَابِدِينَ ثُمَّ أَرَى فِي قَلْبِهِ مِنْ حُبِّ الدُّنْيَا ذَرَّةً أَوْ سُمْعَتَهَا أَوْ رِئَاسَتَهَا أَوْ صِيَّتَهَا أَوْ زِينَتَهَا لَا يُجَاوِرُنِي فِي دَارِي وَلَا نَزَعَنِي مِنْ قَلْبِهِ مَحَبَّتِي وَلَا ظَلَمَنِي قَلْبُهُ حَتَّى يَنْسَانِي وَلَا أَذِيقُهُ حَلَاوَةَ مَحَبَّتِي.

در حدیث معراج آمده است: که اگر بنده نماز و روزه اهل آسمان ها و زمین را بجای آورد و هم چون ملائکه از طعام روی گرداند، و به کمترین حد لباس قناعت کند، ولی در دلش ذره ای از محبت دنیا و یا نام آوری و ریاست آن و مشهور شدن، و یا زینت های آن باشد، در سرای من همسایه من نخواهد بود، و محبت خود را از قلب او بر گیرم و قلبش را تاریک گردانم، بگونه ای که مرا فراموش گرداند و حلاوت معرفتم را به او نچشانم.^{۱۹۶}

حضرت پیامبر گرامی (ص) می فرماید: علاقه شدید به مقام و مال، نفاق را در قلب انسان می رویانند همان گونه که آب سبزه را می رویاند^{۱۹۷}

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مَا ذُتُّبَانَ ضَارِيَانِ ارْسِلَا فِي زُرِّيَّةٍ غَنَمٍ أَكْثَرَ فُسَاداً فِيهَا مِنْ حُبِّ الْمَالِ وَالْجَاهِ فِي دِينِ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ؛ دو گرگ درنده که در آغل گوسفندان رها شوند فساد و خرابی آنها بیشتر از حب مال و مقام در دین انسان مسلمان نیست.^{۱۹۸}

^{۱۹۵} بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۵۱

^{۱۹۶} مستدرک، ج ۱۲، ص ۳۶

^{۱۹۷} المحجة البيضاء، ج ۶، ص ۱۱۲

^{۱۹۸} ری شهری، محمد، میزان الحکمه، جلد ۱، صفحه ۴۹۲ (حدیث ۳۰۳۴).

عن النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: لَا يَوْمَرُ رَجُلٌ عَلَى عَشْرَةٍ فَمَا فَوْقَهُمْ إِلَّا جِيَءَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَغْلُولَةً يَدُهُ إِلَى عُنُقِهِ فَإِنْ كَانَ مُحْسِنًا فُكَّ عَنْهُ وَإِنْ كَانَ مُسِيئًا زِيدَ غَلًّا إِلَى غَلِّهِ. ١٩٩

«پیامبر اکرم (ص) می فرماید: هیچ کس نیست که بر ده نفر یا بیشتر، ریاست و امارت داشته باشد مگر اینکه او را روز قیامت در حالی می آورند که دستش به گردنش بسته است؛ پس اگر چنانچه آدم درستکاری بود و تقصیری متوجه او نبود، او را رها می کنند و اگر چنانچه بدکار و گناهکار بود، غل و زنجیرش افزایش پیدا میکند.»

قال رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) : إِنْ شِئْتُمْ أَنْبَأْتُكُمْ عَنِ الْإِمَارَةِ وَ مَا هِيَ، أَوَّلُهَا مَلَامَةٌ وَ ثَانِيهَا نِدَامَةٌ وَ ثَالِثُهَا عَذَابٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. ٢٠٠
رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) : اگر بخواهید ، شما را از ریاست خبر می دهم که چیست، اولین آن ملامت و دومین آن ندامت و سومین آن عذاب روز قیامت.

پیامبر اکرم (ص) می فرماید:

ایاکم وأبواب السلطان وحواشيها فان أقربكم من ابواب السلطان وحواشيها أبعدكم من الله تعالى ومن أثر السلطان على الله عز وجل أذهب الله عنه الورع وجعله حيراناً ٢٠١
از نزدیک شدن به دربار پادشاهان و درباریان و حاشیه نشینان وی پرهیزید؛ زیرا نزدیک ترین شما به سلطان و درباریانش دورترین شما از خدای تعالی است. و هر که سلطان را بر خدا برگزیند خداوند پاکدامنی را از وی باز دارد و او را سرگردان و حیران قرار دهد.

قال رسول الله: إذا رأيتم العلماء على باب الملوك فقولوا بئس العلماء و بئس الملوك وإذا رأيتم الملوك على باب العلماء فقولوا نعم الملوك... ٢٠٢

اگر علما را بر سرای پادشاهان یافتید بگویید: اینان بدترین علمایند و بدترین پادشاهان و اگر پادشاهان را بر سرای علما دیدید بگویید: اینان بهترین علما و پادشاهانند.

ابوذر درخواست منصب کرد ولی رد شد

١٩٩ امالي طوسي، مجلس دهم، ص ٢٤٦

٢٠٠ نهج الفصاحة ، ص: ٢٦٥

٢٠١ (الحياة) حکیمی ج ٢/ ٢٩٦

٢٠٢ (میرزای شیرازی) شیخ آقا بزرگ تهرانی ترجمه هدیه الرازی شیخ آقا بزرگ تهرانی / ٣٩ چاپ ارشاد.

روزی ابوذر، صحابی بزرگ و وفادار رسول خدا - صلی الله علیه و آله - از ایشان درخواست کرد تا منصبی به وی واگذارند. رسول خدا - صلی الله علیه و آله - ضمن دلجویی از او فرمود: ای ابوذرا! تو را دوست می‌دارم و هر آنچه برای خود می‌پسندم برای تو نیز می‌خواهم لکن من تو را در مدیریت ضعیف می‌بینم پس هیچ گاه مسئولیت و حکومت حتی دو نفر را نیز قبول نکن.^{۲۰۳}

ایرانیان

در آیه سوم از سوره جمعه می‌خوانیم: «پیامبر(ص) نیز رسول، بر گروه دیگری از امیین است که «هنوز به عرب نپیوسته اند، و خداوند، توانا و آگاه است

در حدیثی آمده است که پیامبر(ص) این ایه را تلاوت کرد. حاضران پرسیدند: منظور از این «گروه دیگر» کیست؟ پیامبر(ص) در پاسخ آنها، دست بر شانه «سلمان» گذاشت (و به نقلی دست بر سر سلمان گذاشت) و فرمود: «اگر ایمان در ستاره ثریا قرار گیرد، مردانی از این گروه^{۲۰۴} (ایرانیان) به آن دست می‌یابند».

همچنین روایت مهمی است که: روزی پیامبر خدا در جمع اصحابش فرمود: در طرف راست عرش خدا، قومی از ما بر منابری از نور قرار دارند که چهره های آنان از نور است و لباسهایشان از نور است بگونه ای که

^{۲۰۳} بحار الانوار، جامعه ۷۲، ص ۳۴۲.

^{۲۰۴} تفاسیر مجمع البیان، المیزان، الدر المنثور، الکشاف، قرطبی، مراغی و فی ظلال القرآن، ذیل ایه مذکور.

چهره های نورانی آنان، چشم ناظران را فرو می پوشاند. یکنفر گفت: ای رسول خدا اینان چه کسانی هستند؟ پیامبر ساکت ماند. آنگاه زیر همان سؤال را کرد و پیامبر خدا سکوت کرد. سپس عبدالرحمن سؤال را تکرار کرد و بازهم آن حضرت سخنی نگفت. پس علی (علیه السلام) پرسید ای رسول خدا آنها کیستند؟ پیغمبر اکرم(ص) فرمود:

آنها قومی هستند که به وسیله «روح الله» بین آنها پیوند محبت برقرار می شود بدون آن که نسبت های خانوادگی و منافع مادی و امور دنیوی در این محبت و پیوند نقشی داشته باشد. اینان شیعیان تواند و تو امام آنها هستی ای علی(ع)». (بحار الانوار علامه مجلسی ج ۵ ص ۱۳۹ چاپ مؤسسه الوفاء بیروت)

پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله - می*فرمایند «ایرانیان خویشاوندان ما اهل بیت اند (کنز الاعمال،*ج ۲، ص ۳۰) .

در ایه ۳۸ از سوره محمد(ص) می خوانیم: «ای مسلمانان! اگر به نعمت اسلام ارج ننهید و از - آن روی گردان شوید، خداوند، این مأموریت (پاسداری از اسلام) را به گروهی دیگر می سپارد؛ «آنان که همانند شما نخواهند بود

اکثر مفسران شیعه و اهل سنت، در ذیل این ایه نقل کرده اند که پس از نزول این ایه، جمعی - از اصحاب از پیامبر(ص) پرسیدند: «این جمعیتی که خداوند در ایه به آنها اشاره می کند، چه کسانی هستند؟». پیامبر(ص) به سلمان، که در نزدیکیش بود، نگاه کرد و دست به زانو (یا شانه) او زد و فرمود: «منظور خداوند، این مرد و قوم اوست. سوگند به آن که جانم در اختیار اوست، ۲۰۵ اگر ایمان به ستاره ثریا بسته باشد، گروهی از مردان فارس، آن را به چنگ می آورند».

در ایه ۵۴ از سوره مائده آمده است: «ای کسانی که ایمان آورده اید، هر کس از شما از این - خود بازگردد (به خدا زبانی نمی رساند) خداوند، در آینده، جمعیتی را می آورد که (دارای این ویژگی ها هستند)

خدا آنها را دوست دارد؛ ۲. و آنها (نیز) خدا را دوست دارند؛ ۳. در برابر مؤمنان، متواضع و ۱. در برابر کافران، سخت و نیرومندند؛ ۴. در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنش ملامتگران، «هراسی ندارند».

روایت شده است که شخصی درباره این ایه و مصداق آن، از پیامبر (ص) پرسید. پیامبر (ص) دست بر شانه (یا گردن) سلمان گذاشت و فرمود: «منظور از این ایه، این شخص و قوم او هستند». آن گاه فرمود: «اگر دین در ستاره ثریا باشد و در آسمان ها قرار گیرد، مردانی از ۲۰۷ فارس، آن را به دست خواهند آورد» ۲۰۶.

در روایت آمده است: جمعی از ایرانیان به قصد انجام دادن مراسم حج، به حجاز رفتند. در مدینه، به حضور امام باقر (ع) رسیدند و پرسش هایی از مسائل مهم دینی نمودند و امام باقر (ع) پاسخ آنها را داد. یکی از سؤالات آنها این بود: «شنیده ایم که سلمان، تمایل پیدا کرده بود که با دختر عمر، خواهر حفصه، ازدواج کند و از او خواستگاری کرد. لطفاً چگونگی آن را برای ما بیان فرماید».

امام باقر (ع) فرمود: عمر [که مایل به دادن دخترش به مردی غیر عرب نبود]، از خواستگاری ناراحت شد و جریان را به رسول خدا (ص) عرض کرد و گله نمود. رسول خدا (ص) به عمر فرمود: «وای بر تو! ایا خرسند نیستی که سلمان، به تو مشتاق شود و تو به او نزدیک گردی؟ سلمانی که بهشت، مشتاق دیدار اوست، و خداوند درباره سلمان و شما جمعیت قریش، این ایه را نازل کرد (آن گاه ایه ۸۹ از سوره انعام را خواند **أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَ ۚ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ**) آنها کسانی بودند که ما به آنها کتاب و فرمان و مقام نبوت عطا کردیم، پس اگر این قوم به اینها کافر شوند ما قومی را که هرگز کافر نشوند بدینها برگمارده ایم).

عمر گفت: «ای رسول خدا! منظور از گروه نگهبان دین (در ایه مذکور) کیست؟». پیامبر (ص) فرمود: «سوگند به خدا، این گروه نگهبان، سلمان و قوم او هستند». سپس فرمود: «سوگند به خدا این ایه (ایه ۳۸ از سوره محمد **وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ**) و اگر از فرمان

۲۰۶ بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۱۷۶.

۲۰۷ بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۱۳۷.

های او] روی بگردانید به جای شما گروه دیگری را می آورد که مانند شما [روی گردان، سست عقیده و بخیل] نخواهند بود.^{۲۰۸}

نیز در شأن سلمان و قوم او نازل شده است. در پایان فرمود: «ای گروه قریش! شما مردم فارس (ایرانیان) را با شمشیر (در فتح ایران) می زنید، تا به سوی اسلام بیایند. سوگند به خدا، روزی خواهد آمد که آنها شما را برای کشاندنتان به سوی اسلام، با شمشیر می زنند». حذیفه بن یمان که در آن جا بود، گفت: «گوارا باد برای سلمان و ایرانیانی که راه ایمان و تقوا را می پیمایند». رسول خدا(ص) فرمود: «اگر اسلام در لا به لای زمین گم شود، ایرانیان آن را می یابند، و اگر اسلام در آسمان قرار گیرد، جز مردم ایران، کسی به آن دست نمی یابد».

^{۲۰۸} عمر با شنیدن این سخنان، غمگین شد و برخاست و رفت!

در ایه ۱۳۳ از سوره نساء نیز آمده است: «ای مردم! اگر خدا بخواهد، شما را از میان می برد و افراد دیگری را (به جای شما) می آورد».

در روایت آمده است که هنگامی که این ایه نازل شد، پیامبر(ص) دست خود را بر پشت «سلمان» زد و فرمود: «آن افراد، از قوم این شخص (سلمان) هستند؛ یعنی مردم غیر عرب از فارس».

پیامبر(ص) فرمود: «خداوند، در میان بندگان، دارای دو برگزیده است

۱- برگزیده او در میان عرب، در قریش است؛

۲- نیکی او در میان عجم (غیر عرب) در جمعیت ایرانی است».

نقل شده است که رسول خدا(ص) فرمود: «نام ایرانیان را به زشتی یاد نکنید؛ زیرا آنها از یاران ما هستند و از ما حمایت می کنند».

همچنین نقل شده است که پیامبر(ص) گاهی به فارسی نیز سخن می گفت و حتی در برهان -

قاطع در شرح کلمه «دری» آمده است که: «بعضی گویند دری، زبان اهل بهشت است که

^{۲۱۲} رسول(ص) فرموده اند: زبان اهل بهشت، عربی یا دری است».

^{۲۰۸} تفسیر روح البیان، ج ۹، ص ۹۰؛ تفسیر القرطبی، ج ۹، ص ۶۱۶۱.

^{۲۰۹} تفسیر القرطبی، ج ۹، ص ۶۱۶۱.

^{۲۱۰} ربع الأبرار، زمخشری (مطابق نقل نفس الرحمن، ص ۳۱).

^{۲۱۱} صحیح البخاری و صحیح مسلم و صحیح الترمذی (مطابق نقل جامع الأصول، ج ۱۰، ص ۱۴۹).

^{۲۱۲} برهان قاطع، تصحیح محمد معین، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷، ص ۸۴۷.

از جمله روایاتی که در مورد فارسی صحبت کردن پیامبر(ص) در دست است، این روایت است که:

وقتی سلمان بر پیامبر، وارد شد. پیامبر فرمود: «درسته و ساوته» یعنی «اهلاً و مرحباً» و صحیح این^{۲۱۳} دو کلمه: «درستید و شادید» است؛ یعنی «سالم و خوش باشی»!

پیامبر(ص) دربارهٔ سلمان می فرمود: «من پیشگام همهٔ فرزندان آدم هستم و سلمان، پیشگام پارسیان است».^{۲۱۴}

در جایی دیگر فرمودند: «خداوند، به من فرمان داد که چهار نفر را دوست بدارم، و به من^{۲۱۵} خبر داد که او نیز آنها را دوست دارد، و آنها عبارت اند از: علی، سلمان، ابوذر و مقداد».

همچنین فرمود: «سلمان، از من است. اگر کسی به او جفا کند، به من جفا کرده است، و کسی^{۲۱۶} که به او آزار برساند، به من آزار رسانده است».

در ماجرای معروف جنگ خندق که در سال پنجم هجرت رخ داد، طبق پیشنهاد سلمان، قرار شد در برابر دشمن، خندق(کانال بزرگی به عنوان محافظ شهر) حفر کنند. رسول خدا(ص)، حفر آن

را بین مسلمانان تقسیم کرد و برای هر ده نفر، کندن چهل ذراع (حدود بیست متر) را تعیین نمود. از آن جا که سلمان، فردی نیرومند و کارآمد بود، مهاجران گفتند: سلمان از ماست. (یعنی

نام او را در لیست مهاجران قرار دهید) و انصار گفتند: سلمان از ماست. رسول خدا(ص) فرمود:

«سلمان، از ما اهل بیت است».^{۲۱۷}

جابر بن عبد الله انصاری می گوید: از رسول خدا(ص) دربارهٔ مقام سلمان پرسیدم. فرمود: - «سلمان، دارای علم گذشته و آینده است. خداوند، دشمن او را دشمن می دارد، و دوستش را^{۲۱۸} دوست می دارد».

و عایشه می گوید: «سلمان، جلسات خصوصی شبانه با رسول خدا(ص) داشت که اکثر اوقات^{۲۱۹} آن حضرت را پر می کرد».

^{۲۱۳} صبح الأعشى، ج ۱، ص ۱۶۶ (نقل از: ایرانیان در قرآن و روایات، ص ۴۷).

^{۲۱۴} الاحتجاج، طبرسی، ج ۱، پاورقی ص ۱۵۰.

^{۲۱۵} الخصال، صدوق، ج ۱، ص ۲۵۵.

^{۲۱۶} ایرانیان در قرآن و روایات، ص ۹۰.

^{۲۱۷} اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۳۸۶؛ مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۲۷.

^{۲۱۸} اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۳۸۶؛ مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۲۷.

^{۲۱۹} شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۳۶.

سلمان فارسی می گوید: «وقتی که وارد مدینه شدم، زنی اصفهانی (به نام اُمّ الفارسیه) را دیدم - که قبل از من به حضور پیامبر(ص) رفته و مسلمان شده بود. او مرا به سوی آن حضرت^{۲۲۰} راهنمایی کرد».

ابن حجر می نویسد: «مردی از ایرانیان به نام ابوشاه، پای منبر رسول خدا(ص) بود و خطبهٔ - بلیغ و سودمند آن حضرت را می شنید. پس از پایان خطبه، به حضور رسول خدا(ص) آمد و گفت: دستور بدهید این سخنان را برای من بنویسند. آن حضرت به آنهایی که سواد نوشتن داشتند، فرمود: این سخنان را برای ابوشاه بنویسید»^{۲۲۱}.

جوانی ایرانی در جنگ اُحد، در صف سپاه اسلام، ضربتی سخت بر دشمن کوبید و فریاد - برآورد: «بگیر این ضربت را از من، که من جوانی پارسی هستم». رسول خدا(ص) دریافت که سخن او ممکن است شعلهٔ تعصب نژادی دیگران را برافروزد، به آن جوان فرمود: « بگو: بگیر از یک جوان انصاری!»^{۲۲۲}.

^{۲۲۰} گلزار اکبری، ص ۸۵؛ الاوائل، ص ۱۶۱.

^{۲۲۱} نفس المهموم، ترجمه شعرانی، پاورقی ص ۳۵۶.

^{۲۲۲} سنن ابی داوود، ج ۲، ص ۶۲۵.

یاد مرگ و قیامت

پیامبر عزیز ما فرمود: آدمی از دو چیز متنفر است: یکی مردن! در حالیکه باعث نجات مؤمن از گرفتاری است. دیگری کمی مال! در صورتی که حسابش آسانتر میشود.»

و فرمود: کسیکه صبح و شب، فکرش در باره آخرت باشد، خداوند بی نیازی را در دلش قرار می دهد و کارش را جمع و جور می نماید و تا رزقش تکمیل نشود، از دنیا نمی رود. کسیکه صبح و شب به فکر دنیا باشد، خداوند فقر را در مقابل چشمش قرار می دهد و کارهایش را از هم می پاشاند و از دنیا فقط رزق تقسیم شده گیرش می آید.»

جبرئیل از ترس خود را به پیامبر چسبانده!

علی بن ابراهیم قمی (رحمه الله) از حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) روایت کرده که در زمانی، حضرت رسول صلی الله علیه و آله نشسته بود و جبرئیل نزد آن حضرت بود که ناگاه نظر جبرئیل به جانب آسمان افتاد و ترسی بر وجودش مستولی شد؛ پس خود را به رسول خدا چسبانید و به حضرت پناه برد... یا رسول الله مرا ملامت مفرما. آیا دانستید که این فرشته که بود؟ این اسرافیل "حاجب الرب" بود و از زمانی که حق تعالی آسمانها و زمین را خلق

فرموده از مکان خود پائین نیامده.

من او را دیدم که به سوی زمین می آید، گمان کردم که برای بر پا کردن قیامت آمده است پس از ترس قیامت، رنگم چنان تغییر کرد که مشاهده فرمودید

چرا جبرئیل از ترس بیهوش شد؟

قطب راوندی از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده که حضرت عیسی (علیه السلام) از جبرئیل پرسید: کی قیامت بر پا خواهد شد؟ جبرئیل چون اسم قیامت شنید به لرزه افتاد و از هوش رفت...

پیامبر با شنیدن نام قیامت رنگ به رنگ می شد

و روایت شده که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله قیامت را یاد می نمود، صدای آن حضرت شدید و رخسار آن حضرت سرخ می شد..

ترس حضرت فاطمه(س) از قیامت

روزی رسول خدا(ص) به خانه دخترش آمد و دید او

غمگین است. علت را پرسید. حضرت فاطمه(س) فرمود از روز

قیامت می ترسم. رسول خدا(ص) فرمود دخترم! آن روز، روز بزرگی

است. اول کسی که بامن وارد محشر می شود، امیرالمؤمنین

علی (ع) است. آنگاه جدم ابراهیم (ع) آنگاه تو محشر

می شوی و فرشتگان اطراف تورامی گیرند و زنان بهشتی باستقبال تو

می آیند. تو در محشر وارد می شوی و عرض می کنی خدایا! شیعیان را

به من ببخش. ندا می رسد ای فاطمه! ازهر که دوستدار تو و فرزندان

تو است، شفاعت نما. آنوقت تو از شیعیان شفاعت می کنی

پیامبر اکرم "صلی الله علیه و آله" می فرماید: «لو تعلم البهائم من الموت ما يعلم ابن آدم ما أكلتم منها سمیناً؛ {همان ص ۴۸۶} اگر چهارپایان به آنچه فرزند آدم درباره مردن آگاهی دارد، آگاه می شدند، دیگر شما نمی توانستید گوشت حیوان فربهی را بخورید». پیامبر گرامی اسلام "صلی الله علیه و آله" در این باره می فرماید: «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ ذِكْرُ الْمَوْتِ وَأَفْضَلُ التَّفَكُّرِ ذِكْرُ الْمَوْتِ؛ {بحار ج ۶ ص ۱۳۷} برترین عبادت و برترین تفکر یاد مرگ است».... از پیامبر خدا "صلی الله علیه و آله" پرسیدند: «أَيُّ الْمُؤْمِنِينَ أَكْبَسُ؟ فَقَالَ: أَكْثَرُهُمْ ذِكْرًا لِلْمَوْتِ وَأَشَدُّهُمْ لَهُ اسْتِعْدَادًا؛ {ترجمه محبة البيضاء: ج ۸، ص ۲۹۱} کدام یک از مؤمنان زیرک تر است؟ فرمود: آنکه بیشتر از همه «مرگ را یاد کند و آمادگی اش برای آن شدیدتر باشد

در خدمت پیامبر "صلی الله علیه و آله" از مردی یاد کردند و او را ستودند، ایشان فرمود: «کیف

كان ذكر صاحبكم للموت قالوا: ما كنا نكاد نسمع يذكر الموت قال: فإن صاحبكم ليس

هناك؛ [مجموعه ورام، آداب و اخلاق در اسلام: ص ۴۸۷]. این رفیق شما نسبت به یاد مرگ

چگونه بود؟ گفتند: ما به خاطر نداریم که او را به یاد مرگ دیده باشیم. فرمود: پس رفیق شما

شایسته این ستایش ها نیست

پیامبر گرامی اسلام "صلی الله علیه و آله" در این رابطه فرمود: «افضل الزهد في الدنيا ذكر الموت

و افضل العبادة ذكر الموت و افضل التفكير ذكر الموت، فمن اثقله ذكر الموت وجد قبره روضة

من رياض الجنة؛ [بحار الانوار: ج ۶، ص ۱۳۷، ح ۴۱]. برترین زهد در دنیا، یاد مرگ است و برترین عبادت، یاد مرگ است و برترین تفکر نیز، یاد مرگ است. کسی که زیاد به یاد مرگ باشد، قبر خود را باغی از باغ‌های بهشت می‌یابد

یاد مرگ و قیامت، نقشی بسیار سازنده در زندگی انسان دارد؛ به گونه‌ای که پیامبر اکرم "صلی الله علیه و آله" به یاد آورندگان آن را، هم درجه شهدا معرفی می‌کند؛ چنانچه وقتی یکی از اصحاب از ایشان پرسید: یا رسول الله! آیا کسی با شهدا محشور می‌شود؟ حضرت در جواب فرمود: «نعم من يذكر الموت في اليوم و الليلة عشرین مرة؛ [مجموعه ورام، آداب و اخلاق در اسلام: ص ۴۸۶]. آری، آن کسی که در شبانه روز بیست مرتبه مرگ را یاد کند با شهدا محشور خواهد شد»

من شيعَ جنازةً فله بكل خطوةٍ حتى يرجع، مائة الف الف حسنة و يمحي عنه مائة الف الف سيئة و يرفع له مائة الف الف درجة، فان صلى عليها يُشيعَ في جنازته مائة الف الف ملك، كلهم يستغفرون له حتى يرجع، فان شهد دفنها وكل الله به الف ملك كلهم يستغفرون له: حتى يبعث من قبره؛ [وسائل الشيعه: ج ۳، ص ۱۴۳]. کسی که جنازه‌ای را تشییع کند، هر قدمی که برمی‌دارد تا زمانی که برگردد، صد هزار هزار حسنه خواهد داشت و صد هزار هزار گناه از او محو می‌شود و صد هزار هزار درجه نزد خدا بدست می‌آورد و اگر بر میت نماز هم بخواند، موقع مرگش صد هزار هزار ملائکه او را تشییع می‌کنند در حالی که همه آنها برای او استغفار می‌کنند و اگر در دفن میت حاضر شود، خداوند صد هزار هزار ملائک را مأمور می‌کند تا روز قیامت برای او طلب مغفرت کنند... رسول خدا "صلی الله علیه و آله" نیز در این راستا می‌فرماید: «زُرِ الْقُبُورَ تُدَكَّرُ بِهَا الْآخِرَةُ؛ [نهج الفصاحة: ص ۵۱۰]. به زیارت [اهل] قبور بروید تا یاد آخرت در شما زنده شود». و در حدیث دیگری فرمود: «زُورُوا قُبُورَ مَوْتَاكُمْ وَ سَلِّمُوا عَلَيْهِمْ فَإِنَّ لَكُمْ فِيهِمْ عِبْرَةً؛ [بحار الانوار: ج ۷۹، ص ۶۴]. به زیارت مردگان بروید و بر آنان درود و سلام بفرستید؛ زیرا این کار درس عبرتی برای شما می‌شود»... پیامبر اکرم "صلی الله علیه و آله" وقتی بهار را می‌دید، می‌فرمود: «إذا رأيتم الربيع فأكثرُوا ذكر النشور؛ [التفسير الكبير: ج ۱۷، ص ۱۹۴]. بهار را که دیدید، زیاد به یاد قیامت بیافتید»... ایشان وقتی از خواب بیدار می‌شد می‌فرمود: «الحمد لله الذي أحياني بعد موتي؛ [مكارم الاخلاق: ص ۳۹]. خدا را شکر که ما را زنده کرد پس از مردن»..

....پیامبر دیدند دارند قبری می کنند....پیامبر دیدند عده ای برای میتشان گریه می کنند

حالات مجرمین و گناهکاران در قیامت

«شخصی از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آیه: «فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا»

یعنی: فوج فوج می آید . سؤال کرد . حضرت گریست و فرمود: سؤال مهمی کردی ! در قیامت، عده ای از مردم، بصورت های مختلف، محشور می شوند .

۱ - شایعه سازان، بصورت میمون !

۲ - حرام خواران، بصورت خوک !

۳ - ربا خواران، بصورت واژگون !

۴ - قاضی ناحق، بصورت کور !

۵ - خود خواهان مغرور، بصورت کر و لال !

۶ - عالم بی عمل، در حال جویدن زبان خود !

۷ - همسایه آزار، بصورت دست و پا بریده !

۸ - خبرچین، بصورت آویخته به شاخه ای آتش !

۹ - عیّاشان، بدبوتر از مردار !

۱۰ - متکبران، در پوششی از آتش! ۲۲۳

روزی جبرئیل در حالی که آثار ناراحتی در چهره‌اش ظاهر بود نزد رسول خدا علیه‌السلام آمد. در حالی که او قبلاً خوشحال و متبسم می‌آمد.

حضرت فرمود: ای جبرئیل! امروز چرا ناراحتی؟

جواب داد: امروز از دَم‌هایی که بر آتش جهنم می‌دمیدند، دست کشیدند. فرمود: دَم‌های جهنم چیست؟

گفت: ای رسول خدا! خداوند سبحان امر فرمود تا هزار سال بر آتش جهنم دَم‌دند تا سفید شد! و هزار سال دیگر دَم‌دند تا سرخ شد! و هزار سال دیگر دَم‌دند تا سیاه شد و الان سیاه و تاریک است! اگر قطره‌ای از ضریع که عرق اهل جهنم و چرک فرجه‌های زناکار است، را که در دیگ‌های جهنم جوشیده شده و بعوض آب به جهنمیان می‌خورانند، در آب‌های دنیا بریزند، همه مردم از گندش بمیرند! و اگر یک حلقه از زنجیری که هفتاد ذرع - ۳۵ متر - است و بر گردن جهنمیان می‌گذارند، بر دنیا قرار دهند، از گرمی آن تمام مردم بگدازند! و اگر پیراهنی از پیراهن‌های اهل جهنم را میان آسمان و زمین بیاویزند، اهل دنیا از بوی بد آن هلاک شوند! در این موقع رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و جبرئیل هر دو به گریه افتادند.

خداوند سبحان ملکی را فرستاد که پروردگارتان سلام می‌رساند و می‌فرماید: من شما را از اینکه گناه نمائید، مصون نمودم.

عمرو بن معدی کرب و فزع اکبر!

هنگامی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از غزوه تبوک به مدینه برگشت، عمرو بن معدی کرب (از پهلوانان عرب)، نزد او رفت. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به او فرمود: ای عمرو! اسلام بیاور تا خداوند سبحان تو را از فزع اکبر، ایمن گرداند! عمرو جواب داد: ای محمد! من از چیزی نمی‌ترسم! فزع اکبر چیست؟ رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود ای عمرو! اینطور نیست که تو خیال می‌کنی! وقتی روز قیامت شود، صیحه‌ای بگوش خلائق برسد که هر مرده‌ای زنده شده و هر زنده‌ای بغیر از کسی که خداوند سبحان بخواهد، می‌میرد! سپس صیحه‌ای دیگر بگوش می‌رسد که همه مردگان، زنده شده و در صف می‌ایستند و آسمان شکاف برمی‌دارد و زمین پهن می‌شود و کوهها از هم می‌پاشند و آتش مانند کوه زبانه می‌کشد و دل هر صاحب روحی مگر کسی که خدا بخواهد، از افکار خالی شده و فقط بفکر خودش می‌افتد. آنوقت تو ای عمرو! در آنروز چه می‌کنی؟ جواب داد: من امر بزرگی را از تو شنیدم! سپس ایمان آورد و قومش نیز ایمان آوردند! ۲۲۴

عزت نفس

پیامبران و امامان برای عزت دادن به مومنین به خداوند مبعوث و فرستاده شده اند که در این مورد پیامبر اسلام ص موفق ترین پیامبر بوده اند و توانستند عزت بزرگی به مسلمانان یعنی کسانی که بندگی خدا را پذیرفتند بدهند و قبایل عربی که هیچ جایگاهی در آن زمان نداشتند و کشورهای دیگر به آنها اهمیتی نمی دادند و زیر سلطه ایران بودند به برکت اسلام و پیروی از پیامبر اسلام، عزیز شدند و توانستند قدرتهای ایران و روم را شکست بدهند و خود یک ابرقدرت بشوند.

در زمان ما اکثر مسلمانان یکی بخاطر عدم پیروی از قرآن و عترت و یکی هم بخاطر حاکمان نالایق و خائن، دچار ذلت شده و قدرت تصمیم گیری برای سرنوشت سیاسی خود نداشته و کشور آنها تحت تسلط اجانب قرار دارد و هیچگونه استقلالی از خود ندارند.

در حالی که ملت ایران با عمل به قرآن و عترت توانست استقلال خود را بدست بیاورد و به عزت بزرگی دست پیدا نماید.

پیامبر خدا ص فرموده است

من اراد ان یكون ان اعز الناس فلیتق الله ^{۲۲۵}

^{۲۲۵} بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۸۵

هر که می خواهد که با عزت ترین مردمان باشد ، پس تقوای الهی پیشه کند .
رسول اکرم (ص) می فرماید: « شما را سفارش به عفو می کنم، عفو کردن موجب عزت می شود،
» پس یکدیگر را عفو کنید تا خداوند شما را عزیز کند^{۲۲۶}

:جبرئیل امین خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید و چنین گفت
یا محمد! عش ما شئت فانک میت و احب من شئت فانک مفارقه ، و اعمل ما شئت^{۲۲۷}
فانک مجزی به ، و اعلم ان شرک الرجل قیامه باللیل ، و عزه استغناوه عن الناس
ای محمد! هر چه می خواهی زندگی کن ، اما مردم است ، هر که را می خواهی
دوست بدار، اما جدایی است ، هر چه می خواهی بکن ، اما جزای آن را خواهی دید،
و بدان که شرافت انسان در شب زنده داری است و عزت او در بی نیازی از مردم

سخن پیامبر (ص) درباره عزت نفس:

عده ای از انصار خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمدند و عرض کردند یا رسول الله
آیا بهشت را برای ما ضمانت می کنید حضرت فرمود:
شما قول می دهید که از کسی چیزی طلب نکنید.
گفتند: بله یا رسول الله. پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بهشت را برای آنها تضمین کرد
بعد از این جریان اگر مردی تازیانه اش می افتاد و او سواره بود پیاده می شد و آنرا برمی داشت
و خوش نداشت که سؤال کند از شخصی.^{۲۲۸}

این حدیث نبوی معروف است که: من سئل ذلّل. هر که درخواست کرد ذلیل شد.

پیامبر خدا فرمودند: از دیگران چیزی نخواهید گرچه یک چوب مسواک باشد.

پیامبر (ص) اصحاب را تعلیم می داد که اهل درخواستی نباشند، منت پذیر نباشند حتی درخواست های فردی و مباح را
واگذارند. صورت به سیلی سرخ کنند و دست نزد غیر دراز نکنند. این با عزت و سربلندی سازگار است. درخواست با
شرافت انسان و آزادی منافات دارد. در روایات فرموده اند: «التقلل و لا التوسل» قناعت به کم آری ولی دست نیاز به سوی

^{۲۲۶} الکافی، ج ۲، ص ۱۰۸.

^{۲۲۷} امالی الصدوق، ص ۱۹۴

^{۲۲۸} الکافی، ۲/۴

دیگری هرگز. «المنیة و لا الدنیة» مرگ آری، اما تن دادن به پستی هرگز.^{۲۲۹}

و از آن حضرت است که در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شخصی وضع مالیش سخت شد و همسرش به او گفت ای کاش نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می رفتی و از او چیزی طلب می کردی آن مرد نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمد وقتی که حضرت او را دیدند قبل از اینکه او صحبتی کند حضرت فرمود: هر کس از ما سؤال کند به او عطا می کنیم و هر کس از ما نخواهد خدا او را بی نیاز می کند.

آن مرد با خود گفت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) غیر مرا قصد نکرده پس بهانه برگشت و جریان را به زنش گفت. زنش گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هم بشر است او از کجا خبر دارد ما گر سینه هستیم. برو و او را از وضع زندگی ما آگاه کن آن مرد پیش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رفت و پیامبر همان جمله را فرمودند و تا سه بار این رفت و برگشت پیش آمد تا اینکه آن مرد عزم خود را جزم کرد تا سخن پیامبر را بکار ببندد پس رفت و یک تبری عاریه کرد و بالای کوهی رفت و هیزم تهیه کرد و فروخت و به جای آن آرد گرفت و آن شب غذا تهیه کردند و فردا هیزم بیشتری تهیه کرد و فروخت و روز به روز وضعش بهتر شده پس تبری خرید و بعد دو شتر بارکش و سپس غلام خرید و توانگر شد آنگاه نزد پیامبر آمد و شرح حالش را گفت رسول خدا فرمود من که به تو گفتم هر کس از ما بخواهد می دهیم و هر کس نخواهد خدا او را بی نیاز می کند.^{۲۳۰}

در روایت است که پیامبر اسلام فرمود: خاک به دهان افراد متملق پاشید!

–ای علی! هشت عده هستند که اگر مورد اهانت واقع شوند، باید فقط خود را سرزنش کنند: ۱- کسیکه بر سر سفره‌ای که او را دعوت نکرده‌اند بنشیند! ۲- مهمانیکه به صاحبخانه دستور می‌دهد! ۳- کسیکه از دشمنش تقاضای کار خوب و خیر بکند! ۴- کسیکه از آدم لئیم انتظار بخشش داشته باشد. ۵- کسیکه در صحبت درگوشی دونفر، دخالت کند! ۶- کسیکه فرمانروا را تحقیر نماید! ۷- کسیکه در محلی که جای

^{۲۲۹} <https://article.tebyan.net/44480>

^{۲۳۰} خوبیها و بدیها

اونیست، بنشینند! ۸- کسیکه با مخاطب خود که به او گوش نمی‌دهد، صحبت نماید! ۲۳۱

رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): «اطلبوا الحوائج بعزّة الانفس» [سیوطی، جلال‌الدین، الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۲۸۲۶]. حوائج و خواسته‌های خود را با عزت نفس طلب کنید.////

رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمود: «ان الله يقول كل يوم: انا ربکم العزیز فمن اراد عز الدارين فليطع العزیز» [طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۱۱۵]. خداوند هر روز ندا می‌دهد: من پروردگار عزیز شمایم و هر کس که خواهان عزت دو جهان است، از خدای عزیز اطاعت کند ////

حضرت علی (علیه‌السلام) درباره فلسفه بعثت رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) می‌فرماید: فان الله تعالى بعث محمدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) ليخرج عباده من عبادة عبادة الى عبادة و من عهود عبادة الى عهوده و من طاعة عبادة الى طاعته و من ولاية عبادة الى ولايته. [فیض کاشانی، محمد محسن، الوافی، ج ۲۶، ص ۸۳]. خدای تعالی محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را مبعوث کرد تا بندگانش را از بندگی بندگانش به بندگی الله خارج کند و از تعهد به بندگانش به تعهد به الله بکشاند و از اطاعت بندگانش به اطاعت الله خارج نماید و از ولایت بندگانش به ولایت الله بکشاند.

پیامبر گرامی هیچ گاه از خود ذلت نشان نداد و از مؤمنان نیز خواست به ذلت تن درنهند.
ایشان می فرماید:

هیچ مؤمنی نباید نفس خود را خوار بشمارد^{۲۳۲}

هنگامی که از حضرت امام حسین(علیه السلام) درخواست شد سخنی را که خود از پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله وسلم) شنیده است، بازگوید، ایشان این گفته را فرمود:
خداوند کارهای بزرگ و با شرافت را دوست دارد و کارهای پست و ذلیل را خوش نمی دارد^{۲۳۳}

پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله وسلم) می فرماید:
اگر به دیگران نیاز دارید، با عزت نفس از آنان بخواهید^{۲۳۴}

^{۲۳۲} وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، قم مؤسسه ی آل البیت(علیه السلام)، ج ۱۶، ص ۱۵۸.

^{۲۳۳} غوالی اللئالی، ابن ابی جمهور احسائی، قم، سیدالشهداء، ج ۱، ص ۶۷.

^{۲۳۴} شرح نهج البلاغه، عبدالحمید، ابن ابی الحدید، قم، کتاب خانه ی آیت الله مرعشی نجفی، ج ۲۰، ص ۳۱۷.

ساده زیستی

در حدیث معتبر است که زن بیابان گردی بر آنحضرت گذشت دید که پیامبر صلی الله علیه و آله بر روی زمین غذا تناول می فرماید:

گفتای محمد صلی الله علیه و آله تو به روش بندگان غذا می خوری و به روش بندگان می نشینی؟

حضرت فرمود: که کدام بنده از من بنده تر است نزد حق تعالی؟! پس آن زن گفت: که لقمه ای از غذا خود را بمن بده! حضرت لقمه ای به او داد، اما زن گفت: نه همان لقمه را می خواهم که در دهان گذاشته ای! حضرت لقمه را از دهان بیرون آورد و به او داد و ببرکت آن لقمه، آن زن را دردی نرسید تا از دنیا مفارقت کرد

چرا پیامبر ناراحت شد؟

پیامبر (ص) هرگاه به مسافرت می رفت، هنگام بازگشت، نخست نزد فاطمه (س) می آمد، و چند ساعت در آنجا بود، بعد به خانه خود می رفت یکبار پیامبر (ص) به مسافرت رفت، فاطمه (س) در غیاب رسول خدا (ص) چهار چیز بر زندگی خود افزوده بود:

۱ - دو دستبند نقره ای ۲ - یک گردنبند ۳ - دو گوشواره ۴ - و یک عدد پرده در خانه

و این امور یکنوع آمادگی بود تا شوهر و پدرش از سفر باز گردند.

پیامبر (ص) از سفر بازگشت، و طبق معمول، اول به خانه فاطمه (س) بزودی از خانه بیرون می‌آید و یا مانند قبل، توقف پیامبر (ص) در خانه فاطمه به طول می‌انجامید.

اما دیدند که پیامبر در حالی که خشمگین بود، زود از خانه بیرون آمد و به مسجد رفت و در کنار منبر نشست.

فاطمه (س) دریافت که این برخورد پیامبر (ص) به خاطر آن پرده و دستبند و گردنبند و گوشواره است، بی‌درنگ آنها را برای پیامبر (ص) فرستاد، و به پیام رسان گفت، به رسول خدا (ص) سلام مرا برسان و بگو: این چهار متاع را، در راه خدا به مصرف برسان.

هنگامی که آن شخص، آن‌ها را نزد رسول خدا (ص) آورد، و پیام فاطمه (س) را به آن حضرت رسانید، پیامبر (ص) سه بار فرمود:

فاطمه (س) وظیفه خود را انجام داد، پدرش فدایش گردد)

سپس فرمود: (دنیا برای محمد (ص) و آل محمد (ص) قرار داده نشده است، اگر دنیا در پیشگاه خدا به اندازه پر پشه‌ای ارزش داشت، کافرانی در دنیا، یک شربت آب نمی‌نوشیدند)

آنگاه پیامبر (ص) برخاست و به خانه فاطمه (س) آمد ^{۲۳۵}

».

امیرمؤمنان علی علیه السلام در تشریح سیره نبوی صلی الله علیه و آله به این ویژگی آن حضرت می‌پردازد و توضیح می‌دهد که: «پیامبر از دنیا چندان نخورد که دهان را پر کند و به دنیا با گوشه چشمش نگریست. دو پهلوی از تمام مردم فرو رفته تر و شکمش از همه خالی تر بود. دنیا را به آن حضرت عرضه کردند، اما نپذیرفت و هر چه را که احساس می‌کرد خدا دشمن می‌دارد، آن را دشمن می‌دانست» ^{۲۳۶}

امام در ادامه گفتار خویش به ساده زیستی و بی‌تکلف بودن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرداخته، می‌فرماید: «ولقد کان صلی الله علیه و آله یا کل علی الارض ویجلس جلسة العبد ویخفف بیده نعله ویرقع بیده ثوبه ویرکب الحمار العاری ویردف خلفه ویکون الستر علی باب بینه فتکون فیه التصاویر فیقول: یا فلانة لاحدی ازواجه غیبیه عنی فانی اذا نظرت الیه ذکرت الدنیا

۲۳۵ امالی صدوق، (ره) بحار، ج ۴۳ ص ۲۰

۲۳۶ نهج البلاغه، خطبه ۱۶۰.

وزخارفها؛^{۲۳۷} (رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله همواره بر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و با دست خود کفشش را وصله می زد و لباس خود را می دوخت و بر الاغ برهنه و بی تجهیزات سوار می شد و شخص دیگری را نیز به همراه خود سوار می کرد. (روزی متوجه شد که) پرده ای بر در خانه اش آویخته شده که نقش و نگار و تصویر داشت، به یکی از همسرانش فرمود: این پرده را از برابر چشمانم دور کن که هر گاه نگاهم به آن می افتد، به یاد دنیا و زینتهای آن می افتم

فما اعظم منه الله عندنا حين انعم علينا به سلفا تتبعه وقائدا نطا عقبه! والله لقد رقت مدرعتي « هذه حتى استحييت من راقعها؛^{۲۳۸} چقدر بزرگ است منتی که خداوند متعال با فرستادن چنین پیامبری بر ما گذاشته است؛ بزرگ رهبری که باید پشت سر او حرکت کنیم و راهش را ادامه دهیم. به خدا سوگند! من نیز آن قدر این پیراهن پشیمین را وصله زده ام که از پینه کننده آن » شرمسار شده ام

آن حضرت در سخن دیگری، زندگی زاهدانه و بی تجمل رسول بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله را چنین بیان می کند: «قد حقر الدنيا وصغرها واهونها وعلم ان الله زواها عنه اختيارا وبسطها لغيره احتقارا، فاعرض عن الدنيا بقلبه وامات ذكرها عن نفسه؛^{۲۳۹} (پیامبر صلی الله علیه و آله) دنیا را کوچک شمرد و به دیگران نیز کوچک جلوه داد و آن را بی ارزش محسوب کرد و به دیگران نیز خوار و بی مقدار بودن آن را فهمانید. می دانست که خداوند برای (تعظیم و قدرشناسی از شخصیت) و برگزیدن او دنیا را از وی دور ساخت و آن را به خاطر ناچیز و بی ارزش بودنش به دیگران بخشید. به همین جهت، از دل و جان از دنیا گرایی اعراض کرد و یاد و » خاطره دنیا را از وجودش پاک نمود

مولای عارفان، اخلاق نبوی را در دوری از تجملات و تشریفات دنیوی تشریح کرده، گفتارش را چنین ادامه می دهد: «خرج من الدنيا خميصا وورد الآخرة سليما لم يضع حجرا على حجر حتى مضى لسبيله؛^{۲۴۰} پیامبر صلی الله علیه و آله با شکمی گرسنه از دنیا رفت و با سلامت وارد آخرت » گردید. او سنگ روی سنگی نگذاشت تا اینکه از دنیا رحلت کرد

در اینجا نقل روایتی در مورد زندگی زاهدانه پیامبر صلی الله علیه و آله مناسب می نماید

^{۲۳۷} همان

^{۲۳۸} همان

^{۲۳۹} همان خطبه ۱۰۹

^{۲۴۰} همان، خطبه ۱۶۰

زید بن حارث روایت کرده است که در یکی از روزها رسول خدا صلی الله علیه و آله روی حصیری خوابیده بود و نشانه های زبری حصیر بر بدن مبارکش اثر گذاشته بود. عایشه از روی دلسوزی به حضرتش عرضه داشت: یا رسول الله! «کسری» و «قیصر» (پادشاهان ایران و روم) کشورهای پهناوری را در سلطه خود دارند و از همه گونه نعمت دنیوی برخوردارند، ولی شما که رسول خدا و پیامبر الهی هستید از همه چیز تهی دست می باشید تا آنجا که روی حصیر استراحت می کنید و لباس ارزان قیمت می پوشید! حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه! چه خیال می کنی! هر گاه من بخواهم، کوهها طلا می شوند و با من به حرکت در می آیند. روزی جبرئیل علیه السلام بر من نازل شد و کلید خزینه و گنجینه های جهان را در اختیار من گذاشت، اما من نپذیرفتم

سپس حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای اینکه این حقیقت را آشکارا به عایشه نشان دهد، به او فرمود: «ای عایشه! حصیر را بلند کن!» او نیز دستور حضرت را اجرا کرد و در هر گوشه آن مقدار زیادی طلا را مشاهده کرد که یک مرد به تنهایی توان حمل آن را نداشت. سپس به عایشه فرمود: «نگاه کن! و طلاها را از نزدیک مشاهده کن، اما بدان که دنیا و تمام زیباییهای فریبنده و ظاهری آن از نظر خدای تعالی به اندازه بال پشه ای ارزش و اعتبار ندارد.» بعد از آن، قطعه های طلا از نظرها پوشیده شد.^{۲۴۱}

هیچ کس کم خوراک تر از پیغمبر نبود!

وَأَخْمَصُهُمْ مِنَ الدُّنْيَا بَطْنًا؛ کسی که شکمش از همه گرسنه تر بود. هیچ کس کم خوراک تر از پیغمبر نبود. شکم ایشان همیشه خالی بود و به اندازه قوت لایموتی برای این که زنده بماند، لقمه ای می خورد. عُرِضَتْ عَلَيْهِ الدُّنْيَا فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَهَا؛ در روایات آمده است که جبرئیل خدمت پیغمبر اکرم آمد و عرض کرد که خدای متعال به شما مقام نبوت را داده است و به من فرموده که اگر شما مایل هستید، سلطنت دنیا را در اختیار شما بگذاریم. حضرت فرمودند: من دوست دارم که یک روز شکم سیر باشد و شکر خدا را بکنم و یک روز شکم گرسنه باشد و از خدا طلب روزی کنم. من با سلطنت دنیا کاری ندارم. وَعَلِمَ أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَبْغَضَ شَيْئًا فَأَبْغَضَهُ؛ ایشان دانست که خدا چیزی (تعلقات دنیوی) را دشمن می دارد، او هم آن را دشمن داشت. وَحَقَّرَ شَيْئًا فَحَقَّرَهُ؛ دانست

که خدا دنیا را حقیر شمرده است، او هم دنیا را حقیر شمرد. وَصَغَرَ شَيْئًا فَصَغَرَهُ؛ خدا دنیا را کوچک شمرده بود، او نیز دنیا را کوچک شمرد.

چیزی که ما را به رویارویی با خدا می‌کشاند!

در ادامه حضرت به نکته‌ای اشاره می‌فرماید که این از نکته‌های ابتکاری است و کم‌تر در روایات دیگر آمده است. می‌فرماید: اگر عیب ما فقط همین بود که چیزی را که پیغمبر دشمن می‌داشت، دوست می‌داریم و چیزی که ایشان کوچک می‌شمرد، بزرگ می‌شماریم، کافی بود که ما از در خانه خدا رانده بشویم. انسان‌ها با کسی که دشمن‌شان را دوست بدارد، چگونه معامله می‌کنند؟ خداوند دنیا را کوچک شمرده، ولی ما آن را بزرگ می‌شماریم و به آن اهمیت می‌دهیم. خداوند آن را دشمن دانسته است، ولی ما آن را دوست می‌داریم. آیا این برای رویارویی با خدا کافی نیست؟! وَلَوْ لَمْ يَكُنْ فِينَا إِلَّا حُبُّنَا مَا أَبْغَضَ اللَّهُ وَتَعَظِيمُنَا مَا صَغَرَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ لَكَفَى بِهِ شِقَاقًا لِلَّهِ وَمُحَادَّةً عَنْ أَمْرِ اللَّهِ؛ تعبیر کوبنده‌ای است. قرآن درباره کسانی که با خدا و پیغمبرش مخالفت می‌کنند، دو تعبیر را به کار می‌برد. یک تعبیر، تعبیر شقاق است؛ می‌فرماید: وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ. [1] شقاق یعنی چیزی را دو بخش کنند؛ یکی این طرف و یکی آن طرف. به اصطلاح می‌گوییم: تو آن طرف جو، من این طرف جو! این تعبیر در هنگامی به کار می‌رود که دو چیز با هم هیچ ارتباطی ندارند و رو در روی هم هستند. تعبیر دیگر، تعبیر «محاده» است؛ می‌فرماید: مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ. [2] محاده نیز به معنای مرزبندی بین دو چیز است. امیرالمؤمنین می‌فرماید: برای این که جزو کسانی باشیم که اهل شقاق با خدا هستند و روی در روی خدا ایستاده و با او می‌ستیزند، همین کفایت می‌کند که ما چیزی را دوست می‌داریم که خدا و پیغمبرش دشمن می‌داشتند، و چیزی را بزرگ می‌شماریم که آن‌ها کوچک می‌شمردند.

پیامبر بی‌آلایش

سپس دوباره به سیره رسول خدا ﷺ می‌پردازند و می‌گویند: وَلَقَدْ كَانَ يَأْكُلُ عَلَى الْأَرْضِ وَيَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبْدِ؛ روی زمین می‌نشست و غذا می‌خورد؛ یعنی حتی روی فرش نمی‌نشست. کیفیت نشستن ایشان، همانند نشستن بردگان در مقابل موالی بود. مستحب است هنگام نشستن بر سر سفره یک پا را بلند کرده و متواضعانه روی یک پا بنشینند. این روشی است که پیغمبر اکرم برای نشستن بر سر سفره داشتند. وَيَخْصِفُ يَدَهُ نَعْلَهُ وَيَرْقَعُ بِيَدِهِ ثَوْبَهُ؛ وقتی کفش یا لباس‌شان پاره می‌شد، خودشان به آن وصله می‌زدند. وَيَرْكَبُ الْحِمَارَ الْعَارِيَّ وَيُرْدِفُ خَلْفَهُ؛ بر الاغ

برهنه سوار می شدند و یکی را هم پشت سرشان سوار می کردند. این طور نبود که بگویند چرا این الاغ پالان یا تجهیزات دیگر ندارد.

﴿يَكُونُ السِّتْرُ عَلَى بَابِ بَيْتِهِ فَتَكُونُ فِيهِ التَّصَاوِيرُ فَيَقُولُ يَا قُلَانَهُ لِحَدَىٰ أَرْوَاحِهِ غَيْبِهِ عَنِّي؛ روزی یکی از همسران پیغمبر، پرده ای تهیه کرده بود که روی آن تصاویری کشیده شده بود، و آن را در خانه آویزان کرده بود. پیغمبر اکرم وقتی نگاه شان به این پرده افتاد، فرمودند: این پرده را از جلوی چشم من دور کن! این تصاویر مرا متوجه دنیا می کند. به جای این که توجه من به آخرت باشد، این ها توجه من را به دنیا می کشد. فَإِنِّي إِذَا نَظَرْتُ إِلَيْهِ ذَكَرْتُ الدُّنْيَا وَزَخَرَفَهَا؛ وقتی به این پرده نقش دار نگاه می کنم، توجه ام به دنیا جلب می شود^{۲۴۲}

زهد پیامبر اکرم (ص)

- ۱- پیامبر (ص) از دنیا به اندازه ی نیاز خود استفاده می نمود
- ۲- هرگز شیفته و شیدای دنیا نبود
- ۳- خزینه ها و گنج های دنیا بر او عرضه شد ولی نپذیرفت
- ۴- با قلب خویش از دنیا اعراض فرمود و یاد دنیا را در قلب خویش نابود ساخت
- ۵- هیچ چیز را در دنیا از گرسنگی و خوف خدا خوش تر نداشت
- ۶- سخاوتمندترین مردم بود
- ۷- از آنچه که خداوند نصیب او می کرد ، جز به اندازه نیاز یکسال آنهم از خرما و جو بر نمی داشت و باقیمانده را در راه خدا صرف می نمود
- ۸- حق را اجرا می نمود ، هرچند که به ضرر خود و یا یارانش تمام می شد
- ۹- از همه پیامبران زاهدتر بود
- ۱۰- اگر داشت ، می بخشید و اگر نداشت ، می فرمود: « ان شاء الله... ، خدا می رساند

۱۱- هرگز دونوع غذا در سفره آن حضرت نبود مگر اینکه از یک غذا می خورد و غذا ی دیگر را صدقه می داد

۱۲ هرگز درهم و دیناری نزد خود پس انداز نکرد

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ پولدار و فقیری نیست جز اینکه فردای قیامت آرزو کند ای کاش در عالم دنیا بقدر قوت روزانه اکتفا کرده بودم!^{۲۴۳}

پیامبر اسلام کلیدها را پس داد!

فرشته ای از طرف خدا برای پیامبر کلیدهایی آورد و گفت اینها کلید گنجهای زمین هستند. خدا فرمود می خواهی در دنیا پادشاه باش و در آخرت هم بهشت می روی. پیامبر کلیدها را برگرداند و فرمود می خواهم در دنیا یک روز سیر باشم خدا را شکر گویم و یک روز گرسنه باشم و از خدا درخواست کنم^{۲۴۴}.

دوازده درهم با برکت

پیامبر دوازده درهم بیش تر نداشت. پیراهنش خیلی کهنه بود. کمی به پیراهن کهنه اش نگاه کرد و به علی علیه السلام گفت: یا علی این دوازده درهم را بگیر و برایم پیراهنی بخر. حضرت علی علیه السلام گفت: چشم

به بازار رفت و پیراهنی قشنگ خرید که جنس خوبی داشت. پیامبر وقتی پیراهن را دید و قیمتش را فهمید، به علی علیه السلام گفت: دلم می خواست پیراهنی ارزان تر بخری. فکر می کنی فروشنده این را پس بگیرد؟

^{۲۴۳} خوبی ها و بدی ها

معارف قران و اهل بیت ع^{۲۴۴}

حضرت علی علیه السلام گفت: نمی دانم

پیامبر گفت: پس برو بین می توانی این را پس بدهی. حضرت علی علیه السلام دوباره به بازار رفت. پیراهن را پس داد و پولش را برای پیامبر آورد

پیامبر این بار همراه دامادش به سوی بازار رفت. ناگاه در بین راه کنیزی را دید. کنیزک بیچاره، کنار راه نشسته بود و زار زار گریه می کرد. پیامبر دلش به حال او سوخت

جلو رفت. سلام کرد و پرسید: (دخترم) چرا گریه می کنی؟! کنیزک چشم های اشک آلودش را به پیامبر دوخت و گفت: ای رسول خدا اربابم چهار درهم به من داد تا برای خانه خرید کن، متأسفانه وقتی به اینجا رسیدم، فهمیدم پول هایم نیست

نمی دانم کجا گم کردم. حالا می ترسم به خانه برگردم

پیامبر گفت: (ناراحت نباش) آن وقت چهار درهم به کنیزک داد و گفت: برو خانه

بعد همراه علی به بازار رفت و یک پیراهن چهار درهمی خرید. وقتی به خانه برگشتند، اتفاق دیگری افتاد. در بین راه مردی نشسته بود و پیراهن به تن نداشت. او دم به دم می گفت: ای مسلمانان، کمک کنید، هرکس مرا بپوشاند خداوند او را با لباس های بهشتی می پوشاند

ولی عابرها بی اعتنا از کنارش رد می شدند. پیامبر ایستاد. کمی به مرد لخت نگاه کرد، غمگین شد و پیراهن تازه اش را به مرد بخشید

مرد وقتی پیراهن نو را دید، خیلی خوشحال شد و پیامبر را دعا کرد

پیامبر بار دیگر به بازار رفت. حالا فقط چهار درهم پول داشت. او پیراهنی دیگر خرید

بعد از خرید پیراهن، همراه حضرت علی علیه السلام به سوی خانه رفت. این بار در بین راه، کنیزک را دید. کنیزک جلوی مغازه ای نشسته بود. وقتی پیامبر را دید، از جا برخاست و سلام کرد

پیامبر پرسید: پس چرا خانه نرفتی؟

او گفت: خیلی دیر کردم می ترسم به خانه برگردم و اربابم کتکم بزند

پیامبر گفت: تو جلو حرکت کن و راه خانه را به ما نشان بده. پیامبر و حضرت علی علیه السلام به دنبال کنیزک تا در خانه اربابش رفتند. پیامبر در زد و با صدای بلند گفت: سلام علیکم ای اهل خانه.

اما صدایی از خانه نیامد. دوباره گفت: سلام علیکم ای اهل خانه. باز جوابی نشنید. پیامبر برای بار سوم گفت: سلام علیکم ای اهل خانه، صدای صاحب خانه پیچید: سلام علیک ای رسول خدا و در راه به رویش باز کرد.

ارباب و زن ارباب کنار یکدیگر ایستاده بودند. آنها از دیدن پیامبر خوشحال شدند. پیامبر پرسید: دوبار سلام را جواب ندادید (جریان چه بود؟) آنها گفتند: ما صدای شمار شنیدیم اما دوست داشتیم صدای شما را چند بار بشنویم که برای سلامتی ما دعا می کنید. پیامبر گفت: این کنیزک دیر کرده است او را تنبیه نکنید.

زن و مرد گفتند: ای رسول خدا! به خاطر قدم مبارک شما این کنیزک را در راه خدا آزاد می کنیم. او از این پس کنیز کسی نیست. پیامبر با خوشحالی از آنها خدا حافظی کرد. در راه خانه، پیامبر دست مهربانش را بر دوش علی علیه السلام گذاشت و خندید: خدا را شکر. تا حالا دوازده درهم به این پربهرکتی ندیده بودم. دو نفر عریان را پوشانید و کنیزی را نیز آزاد کرد.^{۲۴۵}

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

آدم حریص بین چند آفت گرفتار است: فکری که به بدنش ضرر زده و نفعی برای او ندارد و اندوهی که پایان ندارد و سختی و رنجی که از آن راحت نمی شود مگر هنگام مرگ و ترس که عاقبت از آنچه که می ترسد در او می افتد و غمی که زندگی

را بر او تلخ می‌کند و برای او فایده‌ای ندارد و حساب الهی که از عذابش خلاص نمی‌شود مگر با عفو الهی و عقابی که هیچ راه فرار و گریزی از او ندارد.^{۲۴۶}

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: اگر برای بنی آدم دو رودخانه از طلا باشد باز هم قرار نگرفته در طلب رودخانه سوم است.^{۲۴۷}

^{۲۴۶} مستدرک ۶۰/۱۲

^{۲۴۷} مجموعه ورام ۱۶۳/۱

مواسات و رفع گرفتاری مومنین

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: «خداوند بندگان دارد که آنان را برای رفع نیاز مردمان آفریده است. مردم به آنها پناه می آورند و آنان در روز رستخیز درامانند.» خداوند در دین اسلام هشدار می دهد: «کسی که بشنود مردی فریاد می زند ای مسلمانان ما را دریابید، ولی.» پاسخش را ندهد، مسلمان نیست.

باز از آن حضرت نقل است: «کسی که سنگی را از سر راه بردارد، برایش پاداش در نظر گرفته.» می شود.

همچنین می فرماید:

شخصی که برای رفع نیاز دنیایی آسیب دیده ای با وی همراه شود، پروردگار ضمانت می دهد که او را از دورویی و آتش دوزخ برهاند و نیز هفتاد نیاز این جهان او را تأمین می کند و همچنان غوطه ور در لطف خداوند والاست تا برگردد.

ایشان در حدیثی دیگر می فرماید: «اینکه دوست دین باور خویش را برای انجام دادن کاری.» «یاری کنم، برایم از یک ماه روزه و اعتکاف در مسجدالحرام محبوب تر است»^{۲۴۸}

حضرت فرمودند: خیرالناس من ینفع الناس. بهترین شما کسی است به مردم نفع برساند.

قال رسول الله (ص): خصلتان لیس فوقهما من البر شیء: الایمان بالله، و النفع لعباد الله، و خصلتان

لیس فوقهما من الشر شیء. الشرک بالله، و الضر لعباد الله.

پیغمبر گرامی اسلامی(ص) در حدیثی فرمودند دو ویژگی و خصلت است که از آن بالاتر نداریم و دو بدبختی است که از آن بدتر نداریم. آن دو نیکی، یکی ایمان به خدا و دیگری نفع رساندن به مردم است و دو بدی که بدتر از آن دو نداریم یکی شرک است(که خدا در قرآن می فرماید: خدا همه چیز را می بخشد غیر از شرک و شرک از رحمت خدا دور است.) دومی که کنار شرک قرار گرفته است ضرر رساندن به بندگان خداست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«بنده‌ای در قیامت، ایستاده است . ناگاه شعله‌ای از آتش جهنم که از همه کوهها بزرگتر است، به سوی او شعله می کشد ! او متحیر می شود که چه کند ! در این موقع گرده نانی و یا دانه خوراکی که در دنیا در مهمانی به مؤمنی داده است، در هوا پیدا می شود و به اندازه کوهی شده و مانع از رسیدن آتش به او می شود»^{۲۴۹}

! با انبیاء محشور شوید

رسول گرامی اسلام در حدیثی می فرماید هشت ویژگی اگر در کسی باشد خدا این آدم را با انبیاء و صدیقین و شهدا و صالحین محشور می کند.

«ثمان خصالٍ مَنْ عَمِلَ بِهَا مِنْ أُمَّتِي حَشَرَهُ اللَّهُ مَعَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشَّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ، قِيلَ

مَا هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ مِنْ زَوْدٍ حَاجًّا وَ زَوْجٍ اعْزَبَا وَ آغَاثٌ مَلْهُوفاً وَ رَبٌّ يَتِيماً وَ هَدًى ضَالًّا وَ

أَطْعَمَ جَائِعاً وَ أَرَوَى عَطْشَاناً وَ صَامَ فِي يَوْمٍ حَرٍّ شَدِيدٍ.»

۱ - کسی که حاجی و زائر خانه خدا را تجهیز کند

۲ - کسی که درد و غم و اندوه کسی را بردارد (مانند ایجاد شغل، یا اصلاح بین دیگران، ازدواج

جوانان)

۳ - سرپرستی یتیم

۴ - امر به معروف و نهی از منکر

۵ - اطعام

۶ - سیراب کردن

۷ - انفاق لباس، بی لباسی را بپوشاند

۸ - روزه داری در روز گرم (مجموعه ورام ج ۲)

پیامبر گرامی اسلام (ص) می فرماید: «مؤمنان برادران یکدیگرند که بعضی از آنان نیازهای بعضی

دیگر را رفع می کند و خداوند هم نیازهای او را برآورده می کند. از بهترین اعمال این است که

انسان مؤمنی را شاد، یا گرسنگی را از او دفع کند و از غصه برهاند یا قرض او را ادا کند یا به او لباس بدهد.»

محبوب ترین فرد

پیامبر اکرم (ص) فرمود: «الْخَلْقُ عِيَالُ اللَّهِ فَأَحَبُّ الْخَلْقِ عَلَى اللَّهِ مَنْ أَدْخَلَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِ مُؤْمِنٍ
«سُرُورًا» ۲۵۰

مردم عائله و جیره خواران خداوندند. محبوب ترین مخلوقات نزد خدا کسی است که سودش به عائله خدا برسد و خانواده ای را خوشحال کند

پیامبر اکرم (ص) فرموده است: «دَخَلَ عَبْدُ الْجَنَّةِ بَغْضَنٍ مِنْ شَوْكٍ كَانَ عَلَى طَرِيقِ الْمُسْلِمِينَ فَأَمَّاطَهُ

عَنْهُ؛ [۲۵۱] بنده ای از بندگان خدا در اثر اینکه شاخه خاری را از سر راه مسلمانان برداشت، اهل

بهشت شد.»

نبی مکرم اسلام (ص) فرمود: «خدا بندگان دارد که در بهشت فرمانروایی می کنند، پرسیده شد

چه کسانی در بهشت فرمانروایی می کنند؟ فرمود: «کسانی که نیاز مؤمنی را برطرف می کنند و این

کار را در بین خودشان مخفی نگه می دارند.»

^{۲۵۰} بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۳۹

^{۲۵۱} بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۰۷

پیامبر فرمود: اگر می خواهید خدا به شما کمک کند شما هم کمک مردم باشید. «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ

فِي عَوْنِ الْمُؤْمِنِ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُ فِي عَوْنِ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ» خداوند عز و جل در کمک به مومن است

تا زمانی که مومن در کمک به برادر مومنش است.^{۲۵۲}

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ: «مَنْ قَضَى لِأَخِيهِ الْمُؤْمِنِ حَاجَةً كَانَ كَمَنْ عَبْدَ اللَّهَ دَهْرًا»^{۲۵۳} کسی به دیگری خدمت کند

مثل کسی است که عمری خدا را بندگی نماید.

حدیث دیگری «إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا فِي الْأَرْضِ يَسْعَوْنَ فِي حَوَائِجِ النَّاسِ هُمْ الْأَمْنُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^{۲۵۴} یعنی اگر کسی به

مسلمانان خدمت کند در روز قیامت در امان است.

حدیث دیگر داریم که (کالمجاهد فی سبیل الله) یعنی کسی که به مردم خدمت کند مثل مجاهد فی سبیل الله است.

حدیث دیگر داریم «مَنْ مَشَى فِي حَاجَةِ لِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ حَتَّى يُتِمَّهَا أَثْبَتَ اللَّهُ قَدَمَيْهِ يَوْمَ تَزِلُّ الْأَقْدَامُ»^{۲۵۵} خداوند در پل

صراط قدم های او را بر روی پل صراط ثابت می کند.

حدیث دیگر داریم قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ: «مَنْ قَضَى لِمُؤْمِنٍ حَاجَةً قَضَى اللَّهُ لَهُ حَوَائِجَ كَثِيرَةً»^{۲۵۶} یعنی تو که

مشکلات دیگران را حل کردی خداوند مشکل تو را حل خواهد کرد و خوشا به حال این افراد.

پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمودند: «کسی که هر روز به امور مسلمانان همت نگمارد، مسلمان

نیست.»^{۲۵۷}

^{۲۵۲} ثواب الأعمال، ص ۱۳۵
^{۲۵۳} بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۳۰۲
^{۲۵۴} (کافی، ج ۲، ص ۱۹۷)
^{۲۵۵} (المؤمن، ص ۵۴)
^{۲۵۶} (قرب الإنسان، ص ۵۶)
^{۲۵۷} (اصول کافی، ج ۳، ص ۲۳۸)

در روایتی پیامبر اکرم (ص) فرمود: «بنده ای از بندگان خدا در اثر اینکه شاخه خاری را از سر راه مسلمین برداشت،

اهل بهشت شد.»^{۲۵۸}

از رسول خدا (ص) پرسیدند: محبوب ترین مردم کیست؟ فرمود: آنکس که وجودش برای مردم سودمندتر باشد.

۲۵۹

باز پیامبر فرمود: «عابدترین مردم آن کسی است که نسبت به مردم خیرخواه تر از دیگران و نسبت به تمام مسلمین

سلیم القلب و با صفا باشد.»^{۲۶۰}

سی حق مومن به گردن مومن در بیان رسول خدا(ص):

يَغْفِرُ زَلَّتَهُ، لغزش های او را ببخشد و يَرْحَمُ عَبْرَتَهُ، در ناراحتی ها نسبت به او مهربان باشد و يَسْتُرُ عَوْرَتَهُ، اسرار او را پنهان دارد و يَقِيلُ عَثْرَتَهُ، اشتباهات او را جبران کند و يَقْبَلُ مَعْذَرَتَهُ، عذر او را بپذیرد و يَرُدُّ غِيْبَتَهُ، در برابر بدگویان از او دفاع کند و يَدِيْمُ نَصِيْحَتَهُ، همواره خیر خواه او باشد و يَحْفَظُ خُلَّتَهُ، دوستی او را پاسداری کند و يَرْعَى ذِمَّتَهُ، پیمان او را رعایت کند و يَعُوْدُ مَرَضَتَهُ، در حال مرض از او عیادت کند

و يَشْهَدُ مِيَّتَهُ، در حال مرگ به تشییع او حاضر شود و يَجِيبُ دَعْوَتَهُ، دعوت او را اجابت کند و يَقْبَلُ هَدِيَّتَهُ، هدیه او را بپذیرد و يَكْفِي صِلَتَهُ، عطای او را جزا دهد و يَشْكُرُ نِعْمَتَهُ، نعمت او را شکر گوید و يَحْسِنُ نَصْرَتَهُ، در یاری او بکوشد، و يَحْفَظُ حَلِيَّتَهُ، ناموس او را حفظ کند، و يَقْضِي حَاجَتَهُ، حاجت او را بر آورد، و يَشْفَعُ مَسْأَلَتَهُ، برای خواسته اش شفاعت کند، و يَسْمَتُ عَطْسَتَهُ، و عطسه اش را تحیت گوید و يَرْشِدُ ضَالَّتَهُ، گم شده اش را راهنمایی کند و يَرُدُّ سَلَامَهُ، سلامش را جواب دهد و يَطِيْبُ كَلَامَهُ، گفته او را

نیکو شمرد و يَبْرِئُ اِنْعَامَهُ، انعام او را خوب قرار دهد و يَصَدِّقُ اَقْسَامَهُ، سوگندهایش را تصدیق کند و

^{۲۵۸} سفینه البحار، شیخ عباس قمی، جلد ۲، ص ۸۲

^{۲۵۹} (اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۶۴)

^{۲۶۰} (اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶۳)

يُؤَالِي وَلِيَّهُ وَلاَ يَعَادُ بِهِ، وَ يَنْصُرُهُ ظَالِمًا وَ مَظْلُومًا: فَأَمَّا نَصْرَتُهُ ظَالِمًا فَيَرُدُّهُ عَن ظُلْمِهِ، وَ أَمَّا نَصْرَتُهُ مَظْلُومًا

فَيُعِينُهُ عَلَى أَخْذِ حَقِّهِ، دوستش را دوست دارد و با او دشمنی نکند، در یاری او بکوشد، خواه ظالم باشد

یا مظلوم: اما یاری او در حالی که ظالم باشد به این است که، او را از ظلمش باز دارد، و در حالی که

مظلوم است به این است که، او را در گرفتن حقش کمک کند و لایسّلمه و لایخذله، او را در برابر حوادث

تنها نگذارد، وَ يُحِبُّ لَهُ مِنَ الْخَيْرِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ، آنچه را از نیکی‌ها برای خود دوست دارد، برای او هم

دوست بدارد وَ يَكْرَهُ لَهُ مِنَ الشَّرِّ مَا يَكْرَهُ لِنَفْسِهِ و آنچه از بدی‌ها برای خود نمی‌خواهد، برای او نیز

نخواهد ۲۶۱

پیامبر خدا: مسلمان، برادر مسلمان است، هرگز به او ستم نمی‌کند، دست

از یاریش بر نمی‌دارد و او را در برابر حوادث تنها نمی‌گذارد.»

و فرمود:» دو برادر دینی، همانند دو دست هستند که هر کدام دیگری را

می‌شوید!» با یکدیگر کمال همکاری را دارند و عیوب هم را پاک می‌کنند.

شود.

: رسول اکرم صلی الله علیه و آله

خَيْرُ بَيْتٍ فِي الْمُسْلِمِينَ بَيْتٌ فِيهِ يَتِيمٌ يُحْسَنُ إِلَيْهِ وَ شَرُّ بَيْتٍ فِي الْمُسْلِمِينَ بَيْتٌ فِيهِ يَتِيمٌ يُسَاءُ إِلَيْهِ أَنَا وَكَافِلُ الْيَتِيمِ فِي الْجَنَّةِ هَكَذَا؛

بهترین خانه‌های مسلمانان ای است که در آن یتیمی باشد و به او نیکی کنند و بدترین خانه‌های مسلمانان خانه

(۱). ای است که در آن یتیمی باشد و با او بدی کنند، من و سرپرست یتیم در بهشت مانند دو انگشت همراهیم

یتیم نوازی

رسول خدا (ص) فرمود: خدا بر نیکی به یتیمان به سبب جدایی آنان از پدرانشان ترغیب فرمود، پس هر کس از آنان حفاظت کند خدا از وی حفاظت می‌کند. امیر مومنان (ع) هم فرمود: خدا را، خدا را درباره یتیمان در نظر داشته باشید تا مبادا دهانشان از غذایتان محروم شود و در حضور شما تباه شوند.

یتیم نوازی پیامبر (ص)

عبدالله بن جعفر می‌گوید: به یاد دارم هنگامی که رسول خدا (ص) بر مادرم وارد شد تا خبر شهادت پدرم را به وی

بدهد در حالی که به او می‌نگریستم او بر سر من و برادرم دست می‌کشید و اشک‌ها به گونه‌ای از چشمانش جاری

بود که ازمحاسنش می‌چکید. سپس گفت: خدایا! جعفر به پاداشی نیکو رسیده است. تو در میان فرزندان جانشین

او باش؛ نیکوتر از جانشینی تو در میان فرزندان هر یک از بندگان. سپس فرمود: ای اسماء! آیا به تو بشارت ندهم؟

گفت: آری، پدر و مادرم فدایت. فرمود: خدای عزیز برای جعفر دو بال قرار داد تا با آن‌ها، در بهشت پرواز کند

رسول خدا(ص) می‌فرماید

من و اسی الفقیر و النصف الناس من نفسه فذلک المؤمن حقاً²⁶²»

کسی که با فقیر مواسات کند و با مردم از جانب خود انصاف نماید، او مؤمن حقیقی است

حضرتش خطاب به اهل مدینه می‌فرمود: «مؤمنان دوستان و سرپرستان یکدیگرند. مؤمنان نباید شخص

عیالمند و قرض دار را به حال خویش رها سازند، بلکه باید به او کمک کنند، مسلمانان باید افراد از پای

درآمده را یاری کنند. همسایه مانند خود انسان است نباید به او ضرری برسد²⁶³

پیامبر(ص) در این مورد می‌فرماید

«من أصبح ولايتهم بأمور المسلمين فليس منهم»²⁶⁴

.هرکس شب را به روز برساند و به امور مسلمانان اهتمام نداشته باشد از آنان نیست

^{۲۶۲} شیخ صدوق، الخصال، تحقیق علی اکبر غفاری، جماعة المدرسين فی الحوزة العلمية، ج۱، ص ۴۷.

^{۲۶۳} محمد بن اسحاق، سیره ابن هشام، تحقیق محی الدین عبدالحمید، مکتبه محمد علی صبیح و اولاده،

۱۳۸۳ق، ج ۲، ص ۳۵۱

^{۲۶۴} محمد یعقوب کلینی، الکافی، قم، دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۶۵ه، ج ۲، ص ۱۶۴.

:همچنین می‌فرماید

«[ومن سمع رجلاً ینادی: یا لِّلْمُسْلِمِینَ فَلَمْ یَجِبْه فلیس بمسلم²⁶⁵»

هرکس صدای کمک خواهی مردی را بشنود که فریاد می‌زند، مسلمانان به دادم برسید جوابش ندهد و به او کمک نکند، مسلمان نیست

:در ارتباط با مواسات و احساس همدردی و رفع مشکلات یکدیگر فرمودند

مَثَلُ الْمُؤْمِنِینَ فِی تَوَادُّهِمْ وَ تَرَاحُمِهِمْ وَ تَعَاطُفِهِمْ مَثَلُ الْجَسَدِ إِذَا اشْتَكَی مِنْهُ عَضْوٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ «
؛«الجسد بالسَّهَرِ وَالْحَمَى²⁶⁶»

مثل مومنان در پیوند و دوستی و محبت و رحمت به هم [واهمیت دادن به سرنوشت یکدیگر] مثل یک پیکر زنده است که اگر عضوی از آن به درد آید، سایر اجزای پیکر با آن اظهار همدردی می‌کنند

مواسات انصار با مهاجران

مسلمانانی که برای پیوستن به رسول خدا(ص) خانه و کاشانه و تمام دارایی خود را ترک، و گروه گروه به مدینه هجرت کرده بودند چون مسکن و مأوایی نداشتند و انصار آنان را در خانه‌های پناه داده و با ایشان مواسات می‌کردند، آنان را در خانه و کاشانه و مال و دارایی خود شریک کردند²⁶⁷

خانه‌هایی زیادی بودند که مهاجران در آن به صورت مشترک زندگی می‌کردند که در اینجا فقط به دو نمونه اشاره می‌شود

۱- منزل سعد بن خثیمة أخی بنی النجار، این خانه به «بیت العزاب» معروف شده بود؛ زیرا افراد مجرد از مهاجرین در آنجا زندگی می‌کردند²⁶⁸

²⁶⁵ همان

²⁶⁶ علی‌نمازی، مستدرک سفینه البحار، قم، موسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۹ق، ج۱، ص ۶۷؛ صحیح بخاری، ج۷، ص ۷۷.

²⁶⁷ محمد بن سعد، طبقات کبری، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، انتشارات فرهنگ و اندیشه، ج۱، ص ۲۱۱.

²⁶⁸ ابن کثیر، السیرة النبویة، بیروت، دارالمعرفه، چاپ اول، ۱۳۹۶، ج۲، ص ۲۲۵.

۲- منزل بنی جَحْجَبی که در اختیار منذر بن محمد بن عقبه، بود. زبیر بن عوام، با همسرش أسماء بنت اُبی بکر، و اُبو سبرة بن اُبی وهب با همسرش اُم کلثوم بنت سهیل، در این خانه زندگی می‌کردند²⁶⁹

از دیگر نمونه‌های مهم ایثار، فداکاری و مواسات انصار، داستان «سعد بن ربیع» انصاری است. وقتی پیامبر(ص) بین او و «عبدالرحمن بن عوف» که از مهاجرین مکه بود پیمان برادری بست، بعد از مراسم اخوت، سعد خطاب به عبدالرحمن گفت: «برادر! من ثروت مندترین فرد انصار هستم آماده‌ام مال خود را با تو نصف نمایم و دو همسر دارم که حاضر هرکدام را که تو بپسندی طلاق دهم، تا پس از پایان عده «طلاق، او را به همسری خویش انتخاب نمایی²⁷⁰

عبدالرحمن در حق او دعا نمود و گفت: «خداوند به مال و خاندانت برکت دهد، مرا بدانها نیازی نیست، تو « فقط راه کسب و کار در بازار را به من یاد بده، تا از طریق کسب و کار برای خود روزی فراهم کنم²⁷¹

آنان چون محصول خرماي خود را برداشت می‌کردند، آن را به دو بخش تقسیم کرده و نصف بیشتر آن را به برادران مهاجر خود می‌دادند و از این کار جز رضای خدا و بهشت او به چیز دیگری چشم نداشتند²⁷²

مهاجران از رفتار انصار و مواسات شان در شگفت بودند که چگونه می‌شود انسان به این اندازه از کمال انسانی دست یابد آنان خدمت پیامبر(ص) عرضه داشتند:

يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا رَأَيْنَا مِثْلَ قَوْمٍ قَدِمْنَا عَلَيْهِمْ حُسْنٌ مُّوَاَسَاةٍ فِي قَلِيلٍ ، وَلَا حُسْنٌ بَدَلٍ فِي كَثِيرٍ ، لَقَدْ كَفَوْنَا «
یا رسول الله²⁷³» الْمَوُوتَةَ ، وَأَشْرَكُونَا فِي الْمَهْنَةِ

!

²⁶⁹ همان، ص ۲۲۴.

²⁷⁰ محمد بن اسماعیل بخاری، صحیح بخاری، بیروت، دارالفکر، ج ۳، ص ۳؛ احمد حنبل، مسند احمد، بیروت، دارصادر، ج ۳، ص ۱۹۰؛ ابن کثیر، السیرة النبویه، ج ۲، ص ۳۲۷.

²⁷¹ همان

²⁷² مجمع الزوائد و منبع الفوائد، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸، ج ۱۰، ص ۴۰.

²⁷³ ابن سید الناس، عیون الاثر، مؤسسه عزالدین، ۱۴۰۶، ص ۲۶۵

ما هرگز مانند این قوم که بر آنان وارد شده‌ایم ندیدیم که در مال کم‌شان به خوبی مواسات نمودند، و در مال زیادشان هم بهترین بذل را نمایند، به گونه‌ی که مؤنه زندگی ما را کفایت می‌کند و در هزینه زندگی و مسکن با ما شریک شدند^{۲۷۴}

: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

إِنصَافُكَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ ، وَ مُوَاسَاةُ الْآخِ فِي : سَيِّدُ الْأَعْمَالِ ثَلَاثُ خِصَالٍ
 . اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ، وَ ذِكْرُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَى كُلِّ حَالٍ

سرآمد کارها، سه چیز است: انصاف داشتن با مردم، مواسات نسبت به برادر [دینی]، و هماره
 . به یاد خداوند متعال بودن

: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

لِلْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ سَبْعَةٌ حُقُوقٍ وَاجِبَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِ : الْإِجْلَالُ لَهُ فِي عَيْنِهِ ، وَ الْوُدُّ لَهُ فِي
 . صَدْرِهِ ، وَ الْمُوَاسَاةُ لَهُ فِي مَالِهِ

مؤمن را بر مؤمن، هفت حق است که از جانب خداوند عزّ و جلّ بر او واجب گشته اند: او را در
 . چشم خویش بزرگ بدارد، در سینه خود، دوستش بدارد، در مال خود، شریکش بگرداند

: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

. مَنْ وَاسَى الْفَقِيرَ مِنْ مَالِهِ ، وَ أَنْصَفَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ ، فَذَلِكَ الْمُؤْمِنُ حَقًّا

هر کس فقیر را در مال خود شریک گرداند و با مردم به انصاف رفتار کند، او مؤمن حقیقی
 . است

مصادقة الإخوان - به نقل از خلّاد سندی، در حدیثی که سندش را به معصوم علیه السلام می‌رسد
 :

أَبْطَأَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَجُلٌ، فَقَالَ: مَا أَبْطَأَ بِكَ؟ فَقَالَ: الْعُرَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ: أَمَا كَانَ لَكَ جَارٌ لَهُ ثَوْبَانِ يُعِيرُكَ أَحَدَهُمَا؟ فَقَالَ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَا هَذَا لَكَ بِأَخٍ.

مردی دیرتر به نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «چرا دیر کردی؟». گفت: برهنگی باعث شد، ای پیامبر خدا! فرمود: «آیا همسایه ای نداشتی که دو جامه داشته باشد و یکی را به تو عاریه دهد؟». گفت: چرا، ای پیامبر خدا! فرمود: «او برادر تو نیست».

سفانه دختر حاتم

هنگامی که اسیران بنی طی (قبیله حاتم طائی) را به مدینه آوردند و آنها را وارد خدمت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) کردند از جمله آنها سفانه دختر حاتم بود. مردم از زیبایی او در شگفت شدند؛ وقتی که شروع به سخن گفتن کرد در ملاحظت گفتار و شیرینی بیانش حیران

گشتند به طوری که زیبائی او را فراموش کردند. گفت ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) پدرم از دنیا رفت و برادرم پنهان شد اگر مرا آزاد کنی تا دشمنان سرزنش نکرده و قبائل عرب طعنه نزنند بسیار بجا و به مورد است زیرا پدرم مردی طرفدار اخلاق پسندیده بود. گرسنگان را سیر می کرد و برهنگان را پوشاک می داد. هیچ آرزومندی پیش او نیامد مگر اینکه به آرزوی خود رسید.

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود دخترک این صفات که شمردی از اخلاق مومن است اگر پدرت زنده می بود ما از خداوند برایش طلب بخشایش و رحمت می کردیم . پس از آن فرمود: او را آزاد کنید به واسطه شرافت پدرش .

عرض کرد تقاضا دارم اینهائی که با منند نیز دستور دهید آزاد کنند. حضرت فرمود: همراهان او را به واسطه شرافت خودش آزاد کنند. آنگاه فرمود: سه دسته را ترحم و رسیدگی نمائید: ۱. عزیزی که بعد از عزت خوار شود. ۲. ثروتمندی که بینوا گردد. ۳. دانشمندی که در میان نادانان ضایع شده باشد.

سفانه عرض کرد اجازه می دهید برای شما دعا کنم ؟ فرمود: بکن . گفت: خداوند کمکها و نیکوکاریهای شما را شامل مستمندان و بیچارگان نماید و هیچ نعمتی را از قوم و دسته ای نگیرد مگر آنکه شما را وسیله بازگشت آن نعمت قرار دهد. حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: آمین . بعد دستور داد مقداری شتر و گوسفند به او دادند که میان دره را فرا گرفت . دختر حاتم از این بخشش در شگفت شد، عرض کرد این نوع جود و سخاوت مخصوص کسانی است که از فقر و پریشانی نترسند. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: مرا پروردگارم اینطور تربیت کرده . عرض کرد اجازه می فرمائید بسوی خانه خود برگردم ؟ فرمود: تو مهمان ما هستی تا از خویشاوندانت شخص مورد اعتمادی بیاید و به همراهی او بروی. بعد از چند روز که در ضیافت آن حضرت بود از بستگانش آمدند خدمت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید و اجازه رفتن خواست . پیغمبر دستور داد محلی برای او تهیه کردند

که روپوش آن از خز بود و با پسر عموهایش او را بازگرداند. در تمام راه هرگاه سفانه سر از محمل بیرون می کرد می دید عده ای با شمشیرهای برهنه به حفظ و حراست او مأمورند. وقتی به وطن رسید به برادر خود عدی بن حاتم گفت برو ملحق به این مرد شو اگر او را بینی خواهی دانست به راستی پیغمبری بزرگوار و با عظمت است. عدی آماده رفتن گردید و به مدینه آمد. هنگامی که حضرت در مسجد بود وارد خدمت ایشان گردید. همین که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) او را دید فرمود: تو کیستی؟ عرض کرد من عدی بن حاتم. حضرت از جای بلند شد و عبای خود را زیر او پهن کرد و او را بر روی او نشانید، (و جلس بین یدیه) و خود آنجناب به جهت احترام او روبروی او نشست از مشاهده این اخلاق پسندیده عدی اسلام آورد^{۲۷۵}

انس بن مالک گفت مستمندان مردی را به عنوان پیک خدمت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) فرستادند. وقتی که شرفیاب شد عرض کرد من از طرف بینوایان پیامی دارم. حضرت فرمود مرحبا به تو و دسته ای که از طرف آنها نمایندگی داری. ایشان طایفه ای هستند که من آنها را دوست دارم.

عرض کرد فقرا می گویند یا رسول الله ثروتمندان تمام حسنات را برده اند به حج می روند که ما قادر نیستیم. اگر مریض شوند زیادی اموال خود را می فرستند تا بر ایشان ذخیره باشد. فرمودند به بینوایان بگو هر فقیری که صابر و شکیب باشد سه امتیاز دارد که ثروتمندان ندارند. ۱- در بهشت غرفه هایی است که بهشتیان چشم به آنها می اندازند همانطوری که مردم ستارگان را تماشا می کنند وارد آن قصرها نمی شود مگر پیغمبر، مستمند یا شهید بینوا و یا مومن فقیر. ۲- نصف روز قبل از اغنیاء داخل بهشت می شوند که طول آن نصف پانصد سال است.

۳- هرگاه ثروتمندی بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و فقیری هم همین ذکر را بگوید ثواب غنی معادل فقیر نمی شود اگر چه ده هزار درهم هم انفاق کند. این سبقت

در سایر کارهای نیک و عبادات محفوظ است. پیک بازگشته به آنها خبر داد همه گفتند به این وضع راضی شدیم^{۲۷۶}

صدقه دادن سلمان و ابوذر

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) روزی به سلمان و اباذر هر کدام درهمی داد. سلمان درهم خود را انفاق کرد و به بینوائی بخشید ولی اباذر صرف در مخارج خانواده خود کرد. روز بعد حضرت دستور داد آتشی افروختند و سنگی را بر روی آن گذاردند. همین که سنگ گرم شد و حرارت شعله های آتش در دل آن اثر کرد سلمان و اباذر را پیش خواند و فرمود:

هر کدام باید بالای این سنگ بروید و حساب درهم دیروز را بدهید.

سلمان بدون درنگ و ترس پای بر سنگ گذاشت و گفت (انفقت فی سبیل الله) در راه خدا دادم وقتی که نوبت اباذر رسید ترس او را فرا گرفت. از اینکه پای برهنه روی سنگ بگذارد و تفصیل:

مصرف یک درهم را بدهد از این رو در تحیر بود. پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

از تو گذشتم زیرا تاب گرمای این سنگ را نداری و حسابت به طول می انجامد ولی بدان صحرای محشر از این سنگ گرمتر است و تابش آفتاب قیامت شعله های فروزان آتش سوزان تر سعی کن با حساب پاک و دامنی نیالوده به معصیت وارد محشر شوی^{۲۷۷}

فقیرو بینوا کیست؟

روزی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به اصحاب خود فرمودند فقیرو بینوا کیست؟ اصحاب جواب دادند کسی که درهم و دیناری نداشته و دستش از مال دنیا تهی باشد. فرمود:

آنکه شما می گوئید فقیرو بینوا کسی است که در عرصات قیامت بیاید و حق اشخاصی به گردن او باشد. به این طریق که یک نفر را زده و دیگری را ناسزا گفته حق شخص ثانی را ضایع

نموده و یا غصب کرده، اگر حسنات و کار خوبی داشته باشد در قبال حقوق مردم از او می گیرند و می دهند به صاحبان حقوق و چنانچه حسناتی نداشته باشد از گناهان کسانی که بر این شخص حقی دارند برداشته می شود و آن گناهان را بر او بار می کنند و بینوا چنین کس است. همین موضوع منظور خداوند تبارک و تعالی در این آیه شریفه است و لیحملن اثقالهم و اثقالا مع اثقالهم؛ بارهای سنگین خود را برمی دارند و بارهای سنگین دیگری را بر دوش آنها می گذارند^{۲۷۸}

اصحاب

راوی می گوید: نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نشسته بودم، آن حضرت فرمود: "اکنون شخصی بر شما وارد می شود که از اهل بهشت است." پس مردی از انصار درحالی که آب وضو از محاسنش می چکید وارد شد و سلام کرد و مشغول نماز شد. فردای آن روز نیز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن سخن را تکرار فرمود. باز همان مرد انصاری وارد شد و روز سوم نیز همین داستان تکرار شد. بعد از خارج شدن آن حضرت از مجلس، یکی از یاران به دنبال آن مرد انصاری رفت و سه شب در نزد او به سر برد؛ ولی از شب بیداری و عبادت [فراوان] چیزی ندید، جز اینکه هنگام رفتن به رخت خواب ذکر خدا را می گفت و بعد می خوابید و برای نماز

صبح بیدار می شد.

بعد از سه شب آن صحابی گفت: من از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله درباره تو چنین سخنی شنیدم، خواستم بفهمم که چه اعمال و عباداتی انجام می دهی که باعث شده پیامبر صلی الله علیه و آله تو را بهشتی بخواند؟ مرد انصاری در جواب گفت: غیر از آنچه دیدی از من بندگی [بیش تری] سرنمی زند، جز آنکه بر احدی از مسلمانان در خود غش و خیانتی نمی بینم و بر خیر و خوبی که خدای تعالی به او عنایت کرده، حسدی نمی ورزم [و در یک کلام خیرخواه مردم هستم]. آن صحابی گفت: این حالت است که تو را به این مرتبه [عالی] رسانده و این صفتی است که تحصیل آن از ما [و از هر کسی] بر نمی آید.^{۲۷۹}

شرکت رسول خدا در مسابقه شتردوانی

مسلمانان به مسابقات اسب دوانی و شتردوانی و تیراندازی و امثال اینها خیلی علاقه نشان می دادند، زیرا اسلام تمرین کارهایی را که دانستن و مهارت در آنها برای سربازان ضرورت دارد سنت کرده است. بعلاوه خود رسول اکرم که رهبر جامعه ی اسلامی بود، عملاً در این گونه مسابقات شرکت می کرد و این بهترین تشویق مسلمانان خصوصاً جوانان برای یاد گرفتن فنون سربازی بود. تا وقتی که این سنت معمول بود و پیشوایان اسلام عملاً مسلمانان را در این امور تشویق می کردند، روح شهامت و شجاعت و سربازی در جامعه اسلام محفوظ بود. رسول اکرم . گاهی اسب و گاهی شتر سوار می شد و شخصا با مسابقه دهندگان مسابقه می داد . رسول اکرم شتری داشت که به دوندگی معروف بود، با هر شتری که مسابقه داده بود برنده شده بود. کم کم این فکر در برخی ساده لوحان پیدا شد که شاید این شتر از آن جهت که به رسول اکرم تعلق دارد از همه جلو می زند. بنابراین ممکن نیست در دنیا شتری پیدا شود که با این شتر برابری کند.

تا آنکه روزی یک اعرابی بادیه نشین با شترش به مدینه آمد و مدعی شد حاضرم با شتر پیغمبر مسابقه بدهم. اصحاب پیغمبر با اطمینان کامل برای تماشای این مسابقه ی جالب، مخصوصاً از آن جهت که رسول اکرم شخصا متعهد سواری شتر خویش شد، از شهر بیرون دویدند. رسول اکرم و اعرابی روانه شدند و از نقطه ای که قرار بود مسابقه از آنجا شروع شود شتران را به طرف تماشاچیان به حرکت درآوردند.

هیجان عجیبی در تماشاچیان پیدا شده بود. اما برخلاف انتظار مردم شتر اعرابی شتر پیغمبر را پشت سر گذاشت.

آن دسته از مسلمانان که درباره ی شتر پیغمبر عقاید خاصی پیدا کرده بودند، از این پیشامد بسیار ناراحت شدند؛ خیلی خلاف انتظارشان بود. قیافه هاشان درهم شد رسول اکرم به آنها فرمود:

اینکه ناراحتی ندارد، شتر من از همه ی شتران جلو می افتاد، به خود بالید و مغرور شد، پیش خود گفت من بالا دست ندارم. اما سنت الهی است که روی هر دستی دستی دیگر پیدا شود، و «پس از هر فرازی نشیبی برسد، و هر غروری درهم شکسته شود».

به این ترتیب رسول اکرم، ضمن بیان حکمتی آموزنده، آنها را به اشتباهشان واقف ساخت.^{۲۸۰}

مومن نمی تواند خود را صد درصد بهشتی بداند

مسلمانان در مدینه مجموعاً دو گروه بودند: گروه ساکنین اصلی، و گروه کسانی که به مناسبت هجرت رسول اکرم به مدینه، از خارج به مدینه آمده بودند. آنها که از خارج آمده بودند «مهاجرین»، و ساکنین اصلی «انصار» خوانده می شدند. مهاجرین چون از وطن و خانه و مال و ثروت و احیاناً از زن و فرزند دست شسته و عاشقانی پاکبخته بودند، سروسامان و زندگی و خانمانی از خود نداشتند. از این رو انصار با نهایت جوانمردی، برادران دینی خود را در خانه های خود پذیرایی می کردند.

حساب مهمان و میزبان در کار نبود، حساب یگانگی و یکرنگی بود. آنها را شریک مال و زندگی خود محسوب می کردند و احياناً آنها را بر خویشتن مقدم می داشتند [۲۸۱] عثمان بن مظعون یکی از مهاجرین بود که از مکه آمده بود و در خانه ی یکی از انصار می زیست. عثمان در آن خانه مریض شد. افراد خانه، مخصوصاً «ام علاء انصاری» که از زنان باایمان بود و از کسانی بود که از ابتدا با رسول خدا بیعت کرده بود، صمیمانه از او پرستاری می کردند. اما بیماری اش روز به روز شدیدتر شد و عاقبت به همان بیماری از دنیا رفت.

افراد خانه کاملاً به قدرت ایمان و پایه ی عمل عثمان بن مظعون پی برده و دانسته بودند که او به راستی یک مسلمان واقعی بود. میزان علاقه و محبت رسول اکرم را نسبت به او نیز به دست آورده بودند. برای هر فرد عادی کافی بود که به موجب این دو سند، شهادت بدهند که عثمان اهل بهشت است.

در حالی که مشغول تهیه ی مقدمات دفن بودند رسول اکرم وارد شد. ام علاء همان وقت رو کرد به جنازه ی عثمان و گفت:

رحمت خدا شامل حال تو بادای عثمان! من اکنون شهادت می دهم که خداوند تو را به جوار «رحمت خود برد».

تا این کلمه از دهان ام علاء خارج شد، رسول اکرم فرمود:

«!تو از کجا فهمیدی که خداوند عثمان را در جوار رحمت خود برد؟»

یا رسول الله! من همین طوری گفتم و گرنه من چه می دانم -

عثمان رفت به دنیایی که در آنجا همه ی پرده ها از جلو چشم برداشته می شود. و البته من -
درباره ی او امید خیر و سعادت دارم. اما به تو بگویم، من که پیغمبرم درباره ی خودم یا درباره ی یکی از شما اینچنین اظهارنظر قطعی نمی کنم

ام علاء از آن پس درباره ی احدی اینچنین اظهارنظر نکرد. درباره ی هرکس که می مرد، اگر از او می پرسیدند، می گفت:

^{۲۸۱} وَ يُؤْتِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ: قرآن کریم، سوره ی حشر، آیه ی ۹

«فقط خداوند می داند که او فعلاً در چه حالی است»

پس از مدتی که از مردن عثمان گذشت، ام علاء او را در خواب دید در حالی که نهری از آب

جاری به او تعلق داشت. خواب خود را برای رسول اکرم نقل کرد

«:رسول اکرم فرمود

«آن نهر، عمل اوست که همچنان جریان دارد.^{۲۸۲}

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ

وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا^{۶۹}نساء

و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، با کسانی خواهند بود که خداوند آنان را از نعمت ولایت خویش برخوردار ساخته است. آنان پیامبران و راستی

پیشگان و گواهان اعمال و شایستگان مقام ولایت الهی اند و نیکو رفیقانی خواهند بود.

شان نزول آن این است که روزی شخصی به نام ثوبان خدمت پیغمبر گرامی اسلام (ص) آمد. او پیغمبر را خیلی

دوست داشت و به آن حضرت ارادت و محبت می ورزید. روزی به رسول اکرم عرض کرد یا رسول الله من شما

را خیلی دوست دارم اما موضوعی مرا نگران کرده و فکر مرا به خود مشغول نموده است. پیامبر اکرم (ص)

فرمودند چه موضوعی؟

ثوبان گفت: شما فرمودید دنیا محدود است ما به محضر شما می رسیم و می رویم و اگر دلتنگ شویم دوباره می

آئیم و شما را می بینیم. چیزی که فکر مرا مشغول کرده این است که اگر قیامت ما را بهشت ببرند و در یک مرتبه

ای ببرند که شما را نبینیم چون بهشت هم درجات و متفاضلات، درجات مختلف دارد. چه باید بکنیم. یا رسول الله

فکری که مرا مشغول کرده این است. مفسرین نوشته اند که این آیه نازل شد.

اویس قرن

درباره چنین شخصی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید **یفوح روائح الجنة من قبل**

القرن و اشواقه الیک یا اویس القرن^{۲۸۳}،

نسیم بهشت از جانب یمن و قرن می وزد چه بسیار مشتاقم به دیدارت ای اویس قرنی

نتیجه محبت به پیامبر اسلام

ماجرای علاقه مندی و عشق سوزان مردی که کارش فروختن روغن زیتون بود نسبت به رسول اکرم، معروف خاص و عام بود. همه می دانستند که او صادقانه رسول خدا را دوست می دارد و اگر یک روز آن حضرت را نبیند بیتاب می شود. او به دنبال هر کاری که بیرون می رفت، اول راه خود را به طرف مسجد (یا خانه ی رسول خدا یا هر نقطه ی دیگری که پیغمبر در آنجا بود) کج می کرد و به هر بهانه بود خود را به پیغمبر می رساند و از دیدن پیغمبر توشه برمی گرفت و نیرو می یافت، سپس به دنبال کار خود می رفت.

گاهی که مردم دور پیغمبر بودند و او پشت سر جمعیت قرار می گرفت و پیغمبر دیده نمی شد، از پشت سر جمعیت گردن می کشید تا شاید یک بار هم شده چشمش به جمال پیغمبر اکرم بیفتد.

یک روز پیغمبر اکرم متوجه او شد که از پشت سر جمعیت سعی می کند پیغمبر را ببیند. پیغمبر هم متقابلاً خود را کشید تا آن مرد بتواند به سهولت او را ببیند. آن مرد در آن روز پس از دیدن پیغمبر دنبال کار خود رفت اما طولی نکشید که برگشت

^{۲۸۳} منتهی الامال، ج ۱، ص ۱۴۲.

همینکه چشم رسول خدا برای دومین بار در آن روز به او افتاد، با اشاره ی دست او را نزدیک طلبید. آمد جلو پیغمبر اکرم و نشست. پیغمبر فرمود

امروز تو با روزهای دیگر فرق داشت. روزهای دیگر یک بار می آمدی و بعددنبال کارت می « رفتی، اما امروز پس از آنکه رفتی، دومرتبه برگشتی، چرا؟

گفت:

یا رسول الله! حقیقت این است که امروز آن قدر مهر تو دلم را گرفت که نتوانستم دنبال کارم « بروم، ناچار برگشتم

پیغمبر اکرم درباره ی او دعای خیر کرد. او آن روز به خانه ی خود رفت اما دیگر دیده نشد. چند روز گذشت و از آن مرد خبر و اثری نبود. رسول خدا از اصحاب خود سراغ او را گرفت، همه گفتند: «مدتی است او را نمی بینیم» رسول خدا عازم شد برود از آن مرد خبری بگیرد و ببیند چه بر سرش آمده. به اتفاق گروهی از اصحاب و یارانش به طرف «سوق الزیت» (یعنی بازاری که در آنجا روغن زیتون می فروختند) راه افتاد. همینکه به دکان آن مرد رسید دید تعطیل است و کسی نیست. از همسایگان احوال او را پرسید، گفتند: «یا رسول الله! چند روز «است که وفات کرده است

«همانها گفتند: «یا رسول الله! او بسیار مرد امین و راستگویی بود، اما یک خصلت بد در او بود . چه خصلت بدی؟ -

از بعضی کارهای زشت پرهیز نداشت، مثلاً دنبال زنان را می گرفت -

خدا او را بیامرزد و مشمول رحمت خود قرار دهد. او مرا آنچنان زیاد دوست می داشت که - اگر برده فروش هم می بود خداوند او را می آمرزید.^{۲۸۴}

سوال رسول خدا از اصحابش

آخر، هیچ یک از شاگردان نتوانست به سؤالی که معلم عالیقدر طرح کرده بود جواب درستی بدهد. هرکس جوابی داد و هیچ کدام مورد پسند واقع نشد. سؤالی که رسول اکرم در میان اصحاب خود طرح کرد این بود:

«در میان دستگیره های ایمان کدام یک از همه محکمتر است؟»

یکی از اصحاب: نماز

رسول اکرم: نه

دیگری: زکات

رسول اکرم: نه

سومی: روزه

رسول اکرم: نه

چهارمی: حج و عمره

رسول اکرم: نه

پنجمی: جهاد

رسول اکرم: نه

:عاقبت جوابی که مورد قبول واقع شود از میان جمع حاضر داده نشد، خود حضرت فرمود

تمام اینهایی که نام بردید کارهای بزرگ و بافضیلتی است، ولی هیچ کدام از اینها آنکه من «

پرسیدم نیست. محکمترین دستگیره های ایمان دوست داشتن به خاطر خدا و دشمن داشتن به

» «خاطر خداست»^{۲۸۵}

جمع شدن گناهان چگونه است؟

رسول اکرم صلی الله علیه و آله در یکی از مسافرتها با اصحابش در سرزمینی خالی و بی علف

فرود آمدند. به هیزم و آتش احتیاج داشتند، فرمود: «هیزم جمع کنید»

عرض کردند: «یا رسول الله! ببینید این سرزمین چقدر خالی است! هیزمی دیده نمی شود».

«فرمود: «در عین حال هرکس هر اندازه می تواند جمع کند

اصحاب روانه ی صحرا شدند، با دقت به روی زمین نگاه می کردند و اگر شاخه ی کوچکی می دیدند برمی داشتند. هرکس هر اندازه توانست ذره ذره جمع کرد و با خود آورد. همینکه همه ی افراد هرچه جمع کرده بودند روی هم ریختند، مقدار زیادی هیزم جمع شد

در این وقت رسول اکرم فرمود:

گناهان کوچک هم مثل همین هیزمهای کوچک است، ابتدا به نظر نمی آید، ولی هر چیزی «
جوینده و تعقیب کننده ای دارد؛ همان طور که شما جستید و تعقیب کردید این قدر هیزم جمع
شد، گناهان شما هم جمع و احصا می شود و یک روز می بینید از همان گناهان خرد که به چشم
نمی آمد، انبوه عظیمی جمع شده است»^{۲۸۶}

چه راهی برای خداشناسی است؟

مردی بنام مجاشع نزد پیامبر آمد و پرسید: چه راهی برای خداشناسی است؟

فرمود: خودشناسی. پرسید: چه راهی برای موافقت با خدا است؟ فرمود: مخالفت بانفس.

پرسید: چه راهی برای رضایت خدا است؟ فرمود: عصبانی کردن نفس. پرسید: چه راهی برای

وصل به خدا است؟ فرمود: دور کردن نفس. پرسید: چه راهی برای اطاعت خدا است؟

فرمود: معصیت نفس. پرسید: چه راهی برای یاد خدا است؟ فرمود: فراموش کردن نفس.

پرسید: چه راهی برای نزدیکی به خدا است؟ فرمود: دوری از نفس. پرسید: چه راهی برای

مانوس شدن با خدا است؟ فرمود: وحشت از نفس. پرسید: چه راهی برای رسیدن به اینها است؟

فرمود: کمک گرفتن از خدا برای مخالفت بانفس. {بحار ج ۷۷ ص ۲۷

همواره از اصحابش دل جویی می کرد

امام حسین (ع) گوید از امام علی (ع) درباره سیره پیامبر (ص) در خارج از منزل پرسیدم، فرمود: «کان رسول الله (ص) یتفقّد اصحابه و یسأل الناس عما فی الناس، پیامبر (ص) همواره از اصحابش دل جوئی می کرد و از مردم درباره مشکلاتشان و کارهایشان پرس و جو می کرد.»^{۲۸۷}

نگو او از شیعیان ما است

مردی به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: یا رسول الله! فلانی در منزل همسایه اش نگاه حرام می کند و اگر بتواند بدنبال آن کار حرامی انجام دهد انجام می دهد. رسول خدا صلی الله علیه و آله خشمگین شد و فرمود: او را نزد من بیاورید. مرد دیگری که در آنجا حضور داشت عرض کرد: یا رسول الله! او از شیعیان شماس است که به ولایت شما و علی علیه السلام اعتقاد دارد و از دشمنان شما بیزار است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نگو او از شیعیان ما است، این یک دروغ است. شیعه ما کسی است که دنباله روی ما باشد و از اعمال ما پیروی کند و این کارهای او که نام بردی از اعمال ما نیست. (بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۵۵).

سه نفر متخلف

هنگامی که پیامبر (ص) برای جنگ با رومیان به تبوک می رفتند، سه نفر از مسلمانان از روی تنبلی و سستی و دنیا طلبی از شرکت در جنگ سر باز زدند و به هنگام بازگشت پیامبر (ص) از جنگ، برای عذرخواهی خدمت آن حضرت رسیدند؛ اما برخلاف انتظار، مورد غضب و بی مهری پیامبر (ص) قرار گرفتند و پیامبر (ص)، حتی یک کلمه با آنان سخن نگفت و به مسلمانان دستور فرمود هیچ کس با آنان سخن نگوید، به گونه ای که حتی زنان و فرزندان آنان به محضر پیامبر (ص) آمدند و اجازه جدایی از آنها را خواستار شدند. متخلفان در محاصره شدید اجتماعی، قرار گرفته بودند و فضای شهر مدینه با آن وسعت برای آنان تنگ شده بود به گونه ای که مجبور شدند برای نجات از این خواری و رسوایی، مدینه را ترک گویند و به کوههای اطراف پناه برند و مدتی طولانی در کوهها به سر بردند و به دعا و نیایش و توبه به درگاه خدا روی آوردند تا اینکه سرانجام آیه شریفه ای نازل گردید: و توبه آنان پذیرفته شد. پیامبر اکرم (ص) در مقابل متخلفان، هیچ نرمشی نشان نداد و با کمال قاطعیت با آنان برخورد نمود. یعنی چنان بر آن سه

تن تنگ گرفتند که تمام زمین با همه وسعتش، جایی برای آنان نداشت و جانشان به لب رسید^{۲۸۸}.

پیامبر این دشمن را عفو کرد

صفوان از جمله سران مشرکان مکه و آتش افروزان جنگهای متعدد علیه پیامبر(ص) بوده است. او مسلمانی را در مکه در برابر دیدگان مردم به دار آویخته بود و از این روی پیامبر(ص)، خون او را حلال شمرده بود؛ اما از ترس مجازات به جده گریخت زیرا اطلاع یافته بود که نامش در فهرست ده نفری که پیامبر(ص) آنان را از عفو عمومی استثنأ نموده، وجود دارد. عمر و بن وهب، پسرعموی صفوان از پیامبر(ص) درخواست عفو و گذشت از او را کرد و پیامبر(ص)، صفوان را عفو نمود. صفوان باور نمی کرد که عفو شده است مگر اینکه از رسول خدا(ص) نشانه ای دال بر عفویش بیاورند، و پیامبر(ص)، عمامه، یا پیراهن خویش را به عنوان نشانه دادند و او برگشت. وقتی صفوان، چشمش به پیامبر "ص" افتاد، عرض کرد: به من دو ماه مهلت دهید تا درباره اسلام تحقیق کنم.

پیامبر(ص) فرمود: "به تو چهار ماه مهلت می دهم که درباره اسلام تحقیق کنی و مسلمان شوی".

صفوان بعدها می گفت: "هیچ کس به این نیک نفسی نمی تواند باشد مگر اینکه پیامبر باشد و بعد مسلمان شد".^{۲۸۹}

پیامبر (ص) فرمود: درست نگفتی

پیامبر مهربان (ص) که همواره جویای احوال مسلمین می شد، شنید یکی از یاران، بیمار شده است، به عیادت او ❀❀ رفت و کنار بستر او نشست و احوالپرسی کرد، بیمار گفت: در نماز مغرب که با شما (به جماعت) خواندم، شما سوره «قارعه» (سوره صدویکم قرآن) را خواندی، (تحت تأثیر قرار گرفتم) و عرض کردم خدایا اگر من در پیشگاه تو گنهکار هستم، و می خواهی مرا عذاب کنی، در همین دنیا مرا عذاب کن، اینک می بینی که گرفتار بیماری هستم!

پیامبر (ص) فرمود: درست نگفتی، می بایست بگوئی ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب ❀❀ النار: «پروردگار هم در دنیا و هم در آخرت به من پاداش بده و مرا از عذاب دوزخ حفظ کن، آنگاه پیامبر (ص) برای او ادعا کرد و او خوب شد. داستانها و پندها جلد ۴

سابقون چه کسانی هستند؟

رسول خدا (صلی الله علیه و آله): در تفسیر قول خدای عزوجل سوره واقعه آیه ۱۰ و ۱۱ ((السابقون السابقون اولئک المقربون)) ((سبقت گیرندگان در انجام اوامر الهی همان مقربان درگاه الهی هستند)) فرمودند: جبرئیل به من خبر داده سابقون علی (علیه السلام) و شیعیانش میباشند آنها هستند که به بهشت سبقت گیرند و به جهت کرامتی که خداوند به آنها نموده مقربان درگاه الهی می باشند. امالی شیخ مفید صفحه ۳۳۹

ابوذر

پیامبر درباره اش فرمود:

آسمان بر سر هیچکس سایه نیفکند و زمین کسی را در بر نداشته است که راستگوتر از ابوذر باشد.»

یک روز هنگامی که پیک وحی الهی (جبرئیل) بصورت «دحیة کلبی»، در حضور پیامبر (ص) بود، ابوذر وارد شد، جبرئیل پرسید: این شخص کیست؟ حضرت فرمود: ابوذر است. امین وحی گفت: او در آسمان از زمین معروفتر است، از او بپرس که بامدادان چه دعائی میخواند؟ ابوذر در پاسخ پیامبر (ص)، دعائی را که گذشت، خواند²⁹⁰

پیامبر (ص) فرمود: «هر کس میخواهد زهد عیسی بن مریم را به بیند، به زهد ابوذر نگاه کند²⁹¹

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل است که فرمود: خداوند عزوجل مرا به دوستی چهار نفر دستور فرمود و . به من خبر داد که آنان مرا دوست دارند. آن چهار تن عبارت اند از: علی، مقداد، ابوذر و سلمان

²⁹⁰ محمدتقی تستری، قاموس الرجال، ج ۲، ص ۴۴۶.

²⁹¹ ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۲۲۸.

در روز قیامت منادی پروردگار ندا در می‌دهد: کجایند حواریون محمد بن عبدالله رسول الله. آنان که پیمان برخاسته خود را خود نشکستند و بر صراط مستقیم راه خود را ادامه دادند؟ سلمان و مقداد و ابوذر . معرفی می‌کنند^{۲۹۲}

همسایه داری

رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود

کسی که از پی مال مشروع و حلال برود برای آن که خود را از ذلت دست دراز کردن پیشاین « و آن مصون دارد و عائله خویش را اداره نماید و به همسایه خود کمک کند، در پیشگاه خداوند سربلند و روسفید بوده و هنگام ملاقات با پروردگارش، سیمایش چون ماه شب چهارده می درخشد^{۲۹۳}

^{۲۹۲} رجال کشی. صفحه ۹
^{۲۹۳} بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۸.

همچنین فرموده است: «ما آمَنَ بِي مَنْ بَاتَ شَبْعَانٌ وَ جَارُهُ جَائِعٌ»^{۲۹۴}؛ به من ایمان نیاورده است کسی که خود را سیر کند، ولی همسایه اش در گرسنگی به سر برد

و نیز می فرماید

لَا يَشْبَعُ الْمُؤْمِنُ دُونَ جَارِهِ^{۲۹۵}؛ مؤمن اجازه ندارد خود را سیر کند در حالی که همسایه اش با «حال گرسنگی به سر می برد

سوره «واللیل» از سوره مکی است، تمامی مفسران شیعه و اهل سنت و نیز کتب «اسباب النزول» در شأن نزول آیاتی از این سوره، نوشته اند

مردی درخت خرمایی داشت که برخی شاخه های آن به سوی خانه همسایه اش، که مرد فقیری بود و فرزندان خردسال داشت، خمیده شده بود. آنگاه که این مرد بر فراز درخت خرمایش می رفت تا خوشه های آن را بچیند، گاهی چند دانه خرما در خانه مرد فقیر می افتاد. چون کودکان این مرد بینوا آن دانه ها را بر می داشتند، او از بالای درخت فرومی آمد و از شدت بخل و سنگدلی، آن خرماها را از دست کودکان می گرفت و حتی اگر می دید در دهانشان می باشد، انگشتان خود را در دهان اطفال می کرد تا خرماها را بیرون آورد

شخص تهی دست از رفتار این مرد بخیل نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم شکایت نمود. پیامبر فرمود: برو تا به کارت رسیدگی کنم. سپس آن حضرت با صاحب درخت خرما دیدار کرد و به وی فرمود:

آیا حاضری درخت خرمایت را که به سوی خانه همسایه فقیرت خم شده، به من بدهی تا در «برابر آن برایت نخلی در بهشت ضمانت کنم.» آن مرد که مسلمان هم بود، عرض کرد: در میان درختانم این نخل بارورتر و بهتر می باشد و حاضر به چنین معامله ای نخواهم شد. و از نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رفت. فرد دیگری که از یاران پیامبر بود، این سخن را شنید و خطاب به حضرت عرض کرد: آیا اگر من این درخت را از صاحبش بستانم و به شما اهدا

^{۲۹۴} وافی، ج ۱، جزء سوم، ص ۹۶
^{۲۹۵} نهج الفصاحه، ص ۵۲۹.

نمایم، همان درخت خرماى بهشتى نصیبم می شود؟ پیامبر فرمود: آری. سپس به سوى صاحب درخت خرما رفت تا آن را از او بخرد و پس از اصرار زیاد و پافشارى فراوان، موفق گردید آن را در ازای چهل درخت خرما مالک شود. آنگاه نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم آمد و عرض کرد: درخت خرما را خریدم و اکنون به شما تقدیم می کنم. حضرت به سوى خانه آن مرد فقیر رفت و به وی فرمود: «از این پس درختی که به سوى منزلت آویخته است، از آن تو و اهل خانه ات می باشد.» مرد فقیر بسیار شادمان گردید. در این حال، نود و دومین سوره قرآن کریم؛ یعنی سوره «واللیل» نازل گردید که آیات ۵ تا ۷ آن ناظر به ستایش مردی است که درخت را به پیامبر اهدا کرد:

فَمَا مِنْ آعْطَى وَاتَّقَى وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى فَسَنِيسِرُهُ لِلْيُسْرَى؛ پس آن کس که در راه خدا اتفاق کند و تقوا پیشه نماید و سزای نیک (وعده پیامبر) را تصدیق کند، او را در مسیر آسانی قرار می دهیم.

آیات ۸ تا ۱۱ این سوره در مذمت مرد بخیل است که حاضر نگردید درخت را به رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بفروشد:

وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى فَسَنِيسِرُهُ لِلْعُسْرَى وَ مَا يَغْنَى عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى؛ اما آن کس که بخل ورزید و طلب بی نیازی کرد و سزای نیک (وعده پیامبر) را تکذیب کرد، برای دوزخ آماده اش می کنیم و چون زمان هلاکتش فرا رسد (و در جهنم یا قبر سقوط کند)، اموالش به حال او سودی ندارد^{۲۹۶}

همسایگان بد رفتار

آخرین فرستاده الهی یکی از موارد شومی خانه را «همسایه بد» دانسته و در فرمایش دیگری «جار سوء» را مصداق شقاوت تلقی نموده است.^{۲۹۷} آن حضرت همچنین «دو کس را خداوند روز قیامت به نظر رحمت نمی نگرد؛ آن که با خویشان قطع رابطه کند و آن فردی که با همسایگان

^{۲۹۶} مجمع البیان، طبرسی، ج ۱۰، ص ۵۰۲
^{۲۹۷} حلیۃ المتقین، ص ۴۴۵.

«بدی نماید

می فرماید

سه چیز کمرشکن است

۱- قدرتمندی که اگر به او نیکی کنی، سپاسگزاری نمی کند و اگر به وی بدی کردی، هرگز تو را عفو نمی کند

۲- همسایه ای که چشم او مراقب توست و دل او چشم به راه خبر مرگ تو؛ اگر از تو رفتار خوب و عمل نیکی بیند، آن را مستور نماید و کسی را به آن آگاه نکند، ولی اگر عمل ناگواری از تو سرزد، آن را آشکار ساخته و منتشر نماید

۳- همسری که اگر نزد او باشی، چشم تو را روشن نکند و اگر غایب شوی، از او مطمئن نباشی^{۲۹۸}

آن حضرت تأکید نموده است

بنده خدا ایمان ندارد مگر آن که همسایه اش از مزاحمت او امنیت داشته و مصون باشد^{۲۹۹}»

آن برگزیده الهی در فرمایشی دیگر، گوشزد نموده است

هرکس به همسایه آزاری برساند، خداوند بوی بهشت را بر وی حرام می گرداند و جهنم که «بد جایگاهی است، مکانش خواهد بود و کسی که حق همسایه را تباه کند، از ما نیست»^{۳۰۰}

در فرازی از سخنان رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم آمده است

از نشانه ها و خصوصیات مؤمن این است که همسایه را نمی آزارد و نیز همسایگان به دلیل «مجاورت با منزل وی، اذیت نمی شوند»^{۳۰۱}

روزی اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به آن حضرت عرض کردند: زنی روزها

صائم و شب ها اهل تهجد است، صدقه هم می دهد ولی همسایه را به زبان آزار می رساند؟

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «خیری در آن نیست.» آنان افزودند: زن دیگری تنها

^{۲۹۸} بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۵۱.

^{۲۹۹} مستدرک سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۴۹.

^{۳۰۰} بحارالانوار، ج ۵۶، ص ۳۳۳.

^{۳۰۱} کتاب جهاد النفس، «وسائل الشیعه»، (متن ترجمه) ص ۳۹.

واجبات خود را اعمّ از نماز، روزه و... به جای می آورد، ولی به همسایه اش آزاری نمی رساند؟
فرمود: «این زن، اهل بهشت است»^{۳۰۲}

اذیت کنندگان به همسایگان، در سرای دیگر وضع ناگواری دارند؛ لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم سرنوشت آشفته آنان را چنین ترسیم می فرماید

کسی که به اندازه یک وجب زمین به همسایه اش خیانت ورزد، خداوند آن یک وجب زمین را «از پوسته هفتم زمین به گردنش حلقه کند. و بدین حالت، خداوند را در روز جزا ملاقات کند، مگر این که توبه کند و دست از ظلم به همسایه بردارد»^{۳۰۳}

یکی از اصحاب، همسایه ای تندخو و مردم آزار داشت. آن مرد از اذیت های بی شمار وی به ستوه آمد و تصمیم گرفت شرح این شوکران را در محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم باز گوید. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به او توصیه نمود با رفق و مدارا در اصلاح اخلاق و رفتار ناپسند این همسایه بکوشد. مرد صحابی به سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم عمل کرد، ولی آن مرد مغرور همچنان بر تعدّی خود افزود و رفتار ناستوده خویش را شدّت بخشید. صحابی بار دیگر به محضر پیامبر رفت و نتیجه معکوس تلاش خود را برای آن حضرت باز گفت و توضیح داد که زندگی اش در آن خانه قابل تحمّل نمی باشد و کوچ کردن به منزلی دیگر و دور ماندن از جوار مسجد و محروم شدن از شنیدن بانگ اذان بلال، برای او دشوار است. این بار چون حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم شکوه این مرد مسلمان را بشنید و پیریشان حالی او را بدید، فرمود تا لوازم منزل را از خانه بیرون ببرد و در رهگذر مردم بگذارد.

شاکی آشفته حال چنین کرد و اثاث خانه خود را در کوچه قرار داد! رهگذران، گرد او اجتماع کردند و از ماجرای که موجب این برنامه شده بود، سؤال کردند، او نیز از اذیت و فشارهای روحی ناشی از آزار همسایه لب به سخن گشود و زبان به شکوه باز کرد. مسلمانان چون به قصّه پر غصّه او گوش دادند، سیل نفرین، توبیخ و ملامت برای آن همسایه مردم آزار روانه کردند و

^{۳۰۲} مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۹۷.

^{۳۰۳} لئالی الاخبار، ج ۳، ص ۴۶.

بانگ بر آوردند که: خدایا! بر او لعنت فرست. پروردگارا! او را از منزلش آواره کن
 همسایه متجاوز که دانست فریاد مردم به لعن و سرزنش بلند شده و همسایه اش از شر او در
 رهگذر مردم مسکن گزیده، سراسیمه به سوی محل استقرار شاکی خویش شتافت و سر و
 رویش را بوسه داد و زبان به عذرخواهی گشود. در آغاز، همسایه رنج دیده به التماس او اعتنایی
 نکرد تا آن که مرد سخت بگریست و چون تضرع او با سیلابی اشک توأم گردید، بر وی رحم و
 شفقت آورد و اثاث خویش را به منزل برد و از آن زمان، صلح و صفا میان این دو همسایه حاکم
 گردید. مهر و محبت، قلوبشان را به هم پیوند داد و هیچ گاه کسی شکایتی از این دو همسایه
 ندید و کدورتی در میان آنان مشاهده نشد^{۳۰۴}

در روایتی آمده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرموده است
 سه کس هستند که خداوند آنان را دوست می دارد و سه فردند که پروردگار با آنان دشمن
 است؛ ... سوم مردی که همسایه اش او را آزار می دهد، ولی او اذیت وی را تحمل می کند تا
 مرگ یا سفر بین آنان جدایی افکند^{۳۰۵}

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم روایت شده است: «دنیا، زندان مؤمن است و بهشت کافر
 و مؤمن اگر در سوراخ موش باشد، خداوند کسی را برپا دارد تا او را آزار رساند و نیز نباشد در
 دنیا مؤمنی جز آن که همسایه اش آزارش دهد^{۳۰۶}

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در مکه به سر می بردند، همسایگان بد رفتاری
 مدام اسباب آزار و اذیت آن وجود با کرامت را فراهم می نمودند. حضرت علی علیه السلام در
 خطبه دوم نهج البلاغه به دوران جاهلیت اشاره کرده و می فرماید

فتنه مانند حیوان پیروزمندی که طعمه خود را زیر دست و پای خود له کرده بود، گردن بر می
 افراشت؛ مردم در فتنه ها گم گشته بودند؛ در بهترین خانه ها بابتترین همسایگان زندگی می
 کردند.

^{۳۰۴} بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۳۸۴

^{۳۰۵} نهج الفصاحه، ص ۲۵۸ و ۲۵۹.

^{۳۰۶} بحار الانوار، ج ۷۱، کتاب العشرة باب حق الجار.

با بعثت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و پایداری آن حضرت و پیوستن روز افزون مردم به او، اشراف مکه، که در همسایگی آن حضرت اقامت داشتند، به وحشت افتادند. ابوجهل که در زمره همسایگان بد رفتار پیامبر بود، خطاب به مخالفان پیامبر گفت: به نظر من این سر و دست شکستن همسایه، دیگر فایده ای ندارد و باید چنان او را اذیت کنیم که خسته شده و همسایگی با ما را ترک گوید. آنان گفتند: چه کنیم؟ او گفت: وقتی محمد از کوچه عبور می کند، از بالای پشت بام بر سرش خاکستر می ریزیم.

مجری این نقشه، فردی به نام عامر - از افراد شرور محله - بود. او یک روز که خاتم رسولان از کوچه ای عبور می نمود، طشتی از خاکستر بر سر مبارک آن حضرت ریخت؛ در این حال، دشمنان پیامبر خندیدند و فریاد زدند و اشعار بدی را خواندند و منتظر عکس العمل پیامبر گردیدند؛ ولی با شگفتی مشاهده کردند آن حضرت به آرامی خاکسترها را از خود دور نمود و!

ضمن پاک کردن جامه خویش با مهربانی به مردم نگریست روزهای بعد، این عمل تکرار شد و هر بار آنان با شکیبایی، بردباری و ملایمت پیامبر مواجه شدند. یک روز که پیامبر از کوچه عبور می نمود، مشاهده کرد چیزی بر سرش ریخته نشد، از جوانی پرسید: این فردی که هر روز بر سرم خاکستر می ریخت، کجاست و چه وضعی دارد؟ او جواب داد: اگر منظورتان عامر است، او اکنون در بستر بیماری به سر می برد. رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم به عیادت وی رفت و از حالش جويا گردید و برای شفایش دعا کرد.

بارسنگین خجالت و شرمساری بیش از بیماری، عامر را اذیت می کرد؛ ولی حال تازه ای به وی دست داد، احساس کرد دیگر نسبت به همسایه اش کینه ندارد و به او علاقه مند گردیده است. در حالی که به شدت می گریست و ابوجهل را به عنوان محرک رفتار بد خویش معرفی می کرد، لحاف را از روی خود کنار زد و خطاب به پیامبر عرض کرد: می خواهم مسلمان شوم؛ آیا لیاقت آن را دارم؟

رحمت عالمیان با مهربانی فرمود: آری! در این حال، همسایه ای که به بهترین انسان روی زمین اذیت می رساند، اسلام آورد و عهد کرد تا آخر عمر در کنار پیامبر باشد و با دشمنان اسلام و

قرآن مبارزه کند

ابولهب - عموی پیامبر - جزو همسایگانی بود که حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم از آزارش مصون نبود. حضرت خدیجه علیها السلام هنگامی که دست نوازش بر سر دخترانش - که در آن زمان، عروس ابولهب بودند - می کشید، گفت: فرزندانم! ما گرفتار بد همسایگانی هستیم، اکنون چاره ای جز صبر نداریم. آیا سزاوار است این مردم، پیامبر را که جز صلاح و نیکی سخن نگفته، این قدر اذیت کنند؟

امّ جمیل - زن ابولهب - بوته های خار را از بیابان جمع می کرد و بر سر راه پیامبر می ریخت و به شوهرش می گفت: ما برای کسب رضایت تو، این همسایه را آزار می دهیم. در این میان، آنان صدای رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را شنیدند که آهسته می فرمود: «آیا همسایگان باید این گونه رفتار کنند؟»

اما امّ جمیل از این که توانسته است همسایه خود را بیازارد، شادمان به نظر می رسید اذیت این مخالفان در حدّی بود که قرآن درباره ابولهب فرمود: «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ...»؛ ...! شکسته باد دو دست ابولهب

امّ جمیل نیز به سزای خود رسید و ابولهب بعد از پیروزی مسلمانان در «جنگ بدر» از شدّت ناراحتی دق کرد و مُرد

در این جنگ، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بر دهانه چاهی که کشتگان مشرکان را در آن افکنده بودند، ایستاد و فرمود

شما چه بد همسایگانی برای رسول خدا بودید! او را از منزلش که در مکه بود، بیرون نمودید، «سپس با وی جنگیدید! آنچه را که خدا به من وعده داده است، دیدم که حق است»^{۳۰۷}

پس از فتح مکه، رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در حالی به دشمنان خود امان داد که آنان همسایگانی نامناسب بودند؛ رسالتش را تکذیب کردند و با فشار، اذیت، تبلیغات منفی و تهدیدات روزافزون، آن فرستاده الهی را از خانمانش جدا کردند و چون به مدینه هجرت نمود،

^{۳۰۷} معادشناسی، علامه تهرانی، ج ۲، ص ۲۴۲

با وی و همراهانش به نبرد پرداختند

حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم پس از مهاجرت به مدینه، به خانه ابویوب انصاری - که از نیکان مدینه و در زمره فقیران این دیار بود - وارد شد و در منزل دو طبقه او با صاحب خانه همسایه گردید. ابویوب در حفظ حرمت پیامبر نهایت تلاش را داشت و به عنوان میزبانی علاقه مند، با همسایه خویش رفتار نیکویی داشت و از این که پیامبر او را شایسته چنین امری دانسته، مباحثات می کرد^{۳۰۸}

عبدالله بن مسعود نیز افتخار همسایگی با رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم را داشت و از برکت این هم جواری، دارای مقامی بس ارجمند در «تفسیر قرآن» گردید^{۳۰۹} اما در مدینه نیز همسایگانی بودند که پیامبر را آزار می دادند، که قرآن بدین موضوع اشاره می کند:

لئن لم ينته المنافقون والذين في قلوبهم مرض والمرجفون في المدينة لنغرينك بهم ثم «
لایجاورونک فیها الا قليلاً»^{۳۱۰}؛ اگر منافقان و آنان که در دلهایشان مرضی است و آنها که در مدینه به شایعه افکنی می پردازند، و از کار خود دست بر ندارند، تو را بر آنها مسلط می گردانیم تا از آن پس جز اندکی با تو در شهر همسایه نباشند

به همین دلیل است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می فرمود

من و پیامبران قبل از من، پیوسته گرفتار کسانی بودیم که ما را اذیت می کردند^{۳۱۱}»
و نیز می فرمود: «ما گروه پیامبران، بلاکش ترین مردمان هستیم»^{۳۱۲}

^{۳۰۸} سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۱.

^{۳۰۹} همان؛ مقدمه تفسیر مجمع البیان.

^{۳۱۰} احزاب / ۶۰.

^{۳۱۱} علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۶.

^{۳۱۲} همان، ج ۲، ب ۴۰، ص ۱۶۹.

مرد انصاری خانه ی جدیدی در یکی از محلات مدینه خرید و به آنجا منتقل شد. تازه متوجه شد که همسایه ی ناهمواری نصیب وی شده

به حضور رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) آمد و عرض کرد: «در فلان محله، میان فلان قبیله خانه ای خریده ام و به آنجا منتقل شده ام، متأسفانه نزدیکترین همسایگان من شخصی است که نه تنها وجودش برای من خیر و سعادت نیست، از شرش نیز در امان نیستم. اطمینان ندارم که»
«موجبات زیان و آزار مرا فراهم نسازد

رسول اکرم چهار نفر: علی، سلمان، ابوذر و شخصی دیگر را- که گفته اند مقدار بوده است-

«مأمر کرد با صدای بلند در مسجد به عموم مردم از زن و از مرد ابلاغ کنند که

«هرکس همسایگانش از آزار او در امان نباشند ایمان ندارد

این اعلام در سه نوبت تکرار شد. بعد رسول اکرم با دست خود به چهار طرف اشاره کرد و

فرمود:

هر طرف تا چهل خانه همسایه محسوب می شوند^{۳۱۳}

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: هرکس همسایه اش را اذیت کند خداوند بوی بهشت را بر او حرام میفرماید و جایگاهش دوزخ است و بد سرمنزلی است.

و هرکس حق همسایه اش را ضایع و تباه سازد از ما نیست و جبرئیل آنقدر در مورد همسایه به من سفارش کرد که گمان کردم برای همسایه ارث قرار میدهد و آنقدر در مسواک کردن سفارش کرد که پنداشتم آن را واجب میسازد و آنقدر به عبادت در دل شبها و نماز شب سفارش کرد که گمان بردم که خوبان امت من هرگز (شب) نخواهند خفت.

و از آنکه کسی وسائل خانه را از همسایه اش دریغ کند نهی کرد و فرمود کسی که وسائل خانه

را از همسایه دریغ نماید خداوند روز قیامت خیر خود را از او باز میدارد.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) : موقعی که برای خانواده ات میوه خریداری میکنی مقداری از آن را به همسایه ات اهداء کن و اگر نمی توانی هدیه بدهی میوه را سری و مخفیانه یا پوشیده به منزل ببر مراقب باش فرزندت میوه را به خارج از منزل نبرد تا کودک همسایه از دیدن آن ناراحت و آزرده خاطر نشود. بحار الانوار جلد ۱۸ صفحه ۲۲۲

جایگاه شهید و شهادت

پیغمبر اکرم (ص) فرمود: «اشرف الموت قتل الشهادة»^{۳۱۴} شهادت برترین مرگ ها است.»

و نیز از آن حضرت نقل شده که فرمود: «لَوَدِدْتُ أَنِّي أُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، ثُمَّ أَحْيَا ثُمَّ أُقْتَلُ ثُمَّ أَحْيَا ثُمَّ أُقْتَلُ ثُمَّ أُقْتَلُ»^{۳۱۵} دوست دارم در راه خدا کشته شوم (نه یک بار و دو بار که) بارها کشته شوم و زنده شوم و باز هم کشته شوم

رسول خدا صلی الله علیه و آله خود از آرزوی شهادت این چنین خبر داد: سوگند به آنکه جانم در دست اوست که دوست می دارم در راه خدا کشته

بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۸، حدیث ۳۱۴

صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۱، باب تمنی الشهادة^{۳۱۵}

(کشف الاسرار وعده الابرار، ج ۲، ص ۳۴۷)

وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۰، حدیث ۲۱

شوم بعد زنده شوم و دوباره کشته شوم بعد زنده شوم و دگر بار کشته شوم
۳۱۶.

روزی بعد از نماز، رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحاب فرمود: در اینجا
از قبیله بنی نجار احدی هست؟ زیرا دوست آنها با آنکه شهید شده است،
ولی بخاطر سه درهم که به فلان شخص یهودی بدهکار بوده است، به او
اجازه ورود به بهشت را نداده اند! ۳۱۷

قال رسول الله صلی الله علیه و آله

.فوق كل ذي بر بر حتى يقتل في سبيل الله فاذا قتل في سبيل الله فليس فوقه بر

:رسول خدا(ص) می فرماید

بالا تر از هر کار خیری، خیر و نیکی دیگری است تا آنکه فردی در راه خدا کشته شود، و بالاتر
از کشته شدن در راه خدا خیر و نیکی نیست ۳۱۸

قال النبی(ص):

فاذا ودّعهم اهلهم بكت عليهم الحيتان و البيوت، تخرجون من ذنوبهم كما تخرج الحية من
سلخها ۳۱۹

یعنی چون رزمندگان با اهل و خانواده خود خداحافظی کنند، ماهی ها و خانه ها، بر آنها می
گریند و از گناهان خود خارج می شوند، همانگونه که مار، از پوست خود خارج می شود

:آله

.من طلب الشَّهادة صادقا اعطيها و لولم تصبه

:پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود

هر کس از روی صدق شهادت را طلب کند، خداوند به او ((ثواب)) آن را عطا خواهد کرد، هر چند به شهادت نرسد

کنز العمال، ج ۴، ص ۴۲۱، حدیث ۱۱۲۱۰

:قال رسول الله صلی الله علیه و آله

.الشَّهيد لا يجد الم القتل الا كما يجد احدكم مسَّ القرصه

:پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود

شهید درد کشته شدن را احساس نمی کند، مگر در حدی که یکی از شما پوست دست خود را بین دو انگشت فشار دهد

کنز العمال، ج ۴، ص ۳۹۸، حدیث ۱۱۱۰۳

:قال رسول الله صلی الله علیه و آله

.للشَّهيد سبع خصال من الله أوّل قطره من دمه مغفور له كلّ ذنب

:حضرت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود

به شهید هفت امتیاز از طرف خداوند عطا می شود، اولین آنها بخشیدن تمام گناهان اوست بواسطه اولین قطره خورش

وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۹، حدیث ۲۰

قال رسول الله صلى الله عليه و آله

من لقي العدو فصبر حتى يقتل او يغلب لم يفتن في قبره

: پیامبر خدا صلى الله عليه و آله فرمود

هر کس رو در روی دشمن قرار گرفت ((با دشمن درگیر شد)) و استقامت کرد تا کشته و یا ((پیروز شد، در قبر مورد آزمایش قرار نمی گیرد)) (از او سوال نمی شود

کنز العمال، ج ۴، ص ۳۱۳، حدیث ۱۰۶۶۲

قال رسول الله صلى الله عليه و آله :

يعطى الشهيد ستّ خصال عند اول قطره من دمه :

يكفر عنه كلّ خطيئه ويرى مقعده من الجنة و يزوّج من حور العين و يؤمّن من الفزع الاكبر و من عذاب القبر و يحلّي حله الايمان.

رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود :

۱- با اولین قطره خون او تمام گناهانش بخشیده می شود.

۲- جایگاه خود را در بهشت می بیند.

۳- از حوریان با او ازدواج می کنند.

۴- از وحشت بزرگ روز قیامت در امان می باشد.

۵- از عذاب قبر ایمن است.

۶- به زیور ایمان آراسته می گردد. ۳۲۰

و در بعضی روایات آمده هفت جایزه به شهید می دهند که جایزه هفتم آنست که شهید نظر می کند به وجه الله. ۳۲۱

کنز العمال، ج ۴، ص ۴۱۰، حدیث ۱۱۵۲ ۳۲۰

وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۹، حدیث ۳۲۱

((حضرت امام درباره مقام شهدا می فرمایند

درباره ی شهید آنقدر از اسلام و اولیاء اسلام روایات وارد شده است بر فضل شهید که انسان متحیر می شود. در روایتی از رسول اکرم (ص) نقل شده است که برای شهید هفت خصلت است که اولی آن عبارتست از اینکه اولین قطره ای که از خون او بر زمین بریزد، تمام گناهی که کرده است آمرزیده می شود و مهم این آخرین خصلتی است که می فرماید که بر حسب این روایت که شهید نظر می کند به وجه الله و این نظر به وجه الله راحت است برای هر نبی و هر شهید این آخر چیزی است برای انسان، آخرین کمالی است که برای انسان است. در این روایتی که در کافی نقل شده است، در این روایت انبیاء را مقارن شهدا قرار داده است که در جلوه ای که حق تعالی می کند بر انبیاء، همان جلوه را بر شهدا می کند. شهید هم ینظر الی وجه الله حجاب را شکسته است همانطور که انبیاء حجاب را شکسته بودند و آخر منزلی است که برای انسان ممکن است باشد. مژده داده اند که برای شهدا، این آخر منزلی که برای انبیاء هست، شهدا هم بر حسب حدود وجودی خودشان به این آخر منزل می رسند. اینطور مطلبی که برای شهید گفته شده است برای کم کسی هست. آنها را قرینه ی انبیاء قرار داده اند.))

:سُئِلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

.مَا بَالُ الْمُؤْمِنِينَ يَفْتَنُونَ فِي قُبُورِهِمْ إِلَّا الشَّهِيدَ؟ فَقَالَ : كَفَى بِبَارِقَةِ السَّيْفِ عَلَي رَاسِهِ فَتْنَةً

:از پیامبر اکرم سوال شد

چگونه است که همه مومنین در قبر مورد سوال و امتحان قرار می گیرند مگر شهید؟

حضرت فرمود : امتحانی که در زیر برق شمشیر داده است، برای او کافی است^{۳۲۲}

:قال رسول الله صلى الله عليه و آله

.يشفع الشهيد في سبعين من اهله

:پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود

.شهید هفتاد نفر از بستگان خود را شفاعت می کند^{۳۲۳}

:عن الصادق عليه السلام عن آبائه عليه السلام ان رسول الله قال

.ثلاثة يشفعون الى الله يوم القيامة فيشفّعهم : الانبياء ثمّ العلماء ثمّ الشهداء

:امام صادق علیه السلام از پدران خود از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل فرمود

سه گروهند که روز قیامت شفاعت می کنند و شفاعت آنها مورد پذیرش خداوند قرار می گیرد،

.انبياء و علما و شهداء^{۳۲۴}

:عن الرّضاء عليه السلام عن آبائه عليه السلام، قال، قال رسول الله صلى الله عليه و آله

افضل الاعمال عند الله ايمان لا شكّ فيه و غزو لاغلول فيه و حجّ مبرور و اوّل من يدخل الجنّه
شهيد.

کنز العمال، ج ۴، ص ۴۰۷، حدیث ۱۱۱۳۸ و ص ۵۹۵، حدیث ۱۱۷۴۱^{۳۲۲}

کنز العمال، ج ۴، ص ۴۰۱، حدیث ۱۱۱۱۹^{۳۲۳}

بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۱۴، حدیث ۲۴^{۳۲۴}

امام رضا علیه السلام از پدران خود علیه السلام از قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده
:که آن حضرت فرمود

برترین اعمال نزد خداوند، ایمانی است که در آن تردیدی نباشد و رزم و پیکاری که در آن
خیانت در ((غنیمت)) نباشد و حج مقبول . و اولین کسی که وارد بهشت می شود شهید است^{۳۲۵}

:قال رسول الله صلی الله علیه و آله

ما من احدٍ يدخل الجنة يحبّ ان يرجع الى الدنيا و له ما على الارض من شيءٍ الا الشهيد. فانّه
.يتمنى ان يرجع الى الدنيا فيقتل عشر مرّاتٍ لما يرى من الكرامه

:پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود

از افرادی که وارد بهشت می شوند هیچکس آرزوی بازگشت به دنیا را ندارد گر چه تمام آنچه
در زمین است از آن وی شود، مگر شهید که او به سبب کرامتی که در شهادت می بیند آرزو می
کند به دنیا برگردد و دهها مرتبه در راه خدا کشته شود^{۳۲۶}

:قال رسول الله صلی الله علیه و آله

افضل الشهداء الذین یقاتلون فی الصف الاول فلا یلفتون وجوههم حتّی یقتلوا، اولئک یتلبّطون فی
.الغرف العلی من الجنة یضحک الیهم ربّک فاذا ضحک ربّک الی عبدٍ فی موطن فلا حساب علیه

:پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود

بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۳۹۳، حدیث ۷۵^{۳۲۵}

صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۶^{۳۲۶}

برترین شهیدان کسانی هستند که در صف اول ((خط مقدم)) پیکار می کنند و روی بر نمی گردانند تا کشته شود، اینها هستند که جایگاه آنان غرفه های عالی بهشت است، و خداوند بر آنها متبسم است و اگر خداوند بر بنده ای تبسم کند ((خشنود شود)) هیچ حسابی بر او نیست.^{۳۲۷}

قال رسول الله صلى الله عليه و آله

شهيد البحر مثل شهيد البر و ان الله عزوجل وكل ملك الموت بقبض الارواح الا شهيد البحر فانه يتولى قبض ارواحهم

:پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود

شهید در جنگ دریایی مثل شهید در جنگ و جهاد در خشکی اجر دارد و خداوند ملک الموت را برای قبض روح همه افراد مامور ساخته است، مگر شهیدان جنگ دریایی که آنقدر مقام و فضیلت دارند که خداوند، خودش ارواح آنها را قبضه می کند

سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹۲۸، حدیث ۲۷۷۸

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ
* فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ
خَلْفِهِمْ أَلَّا □ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ وَفَضْلِ
وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ».^{۳۲۸}

کنز العمال، ج ۴، ص ۴۰۱، حدیث ۱۱۱۲۰³²⁷

کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده نپندارید. حقیقتاً آنان زنده‌اند

و در نزد پروردگارشان روزی می‌خورند. دلشاد از نعمتهای خدا و زبان‌گشوده به مژده کسانی که هنوز شهید نشده‌اند که ترسی بر اینان و اندوهی بر آنها نخواهد بود.

در تفسیر ایه مذکور:

ابن مسعود از پیامبر اکرم ص نقل می‌کند که خداوند به ارواح شهیدان احد خطاب کرد و از آنها پرسید: چه آرزوئی دارید؟ آنها گفتند: پروردگارا! ما بالاتر از این چه آرزوئی می‌توانیم داشته باشیم، که غرق نعمتهای جاویدان توایم و در سایه عرش تو مسکن داریم، تنها تقاضای ما این است که بار دیگر به جهان برگردیم و مجدداً در راه تو شهید شویم، خداوند فرمود: فرمان تخلف‌ناپذیر من این است که کسی دوباره به دنیا برنگردد، عرض کردند: حالا که چنین است تقاضای ما این است که سلام ما را به پیامبر ص برسانی و به بازماندگانمان، حال ما را بگوئی و از وضع ما به آنها بشارت دهی که هیچگونه گران نباشند در این هنگام آیات فوق نازل شد . رسول اکرم (ص) در روز احد بالای سر ((مصعب بن عمیر)) ایستاد و برای او دعا کرد و سپس گفت:

ان رسول الله يشهد ان هولا شهداء عند الله يوم القيام فاتوهم زورهم
وسلمو عليهم فوالذي نفسى بيده ، لا يسلم عليهم احد الى يوم القيامه ، الا
. ردوا عليه ، يرزقون من ثار الجن ووتج. ۳۲۹

یعنی رسول خدا گواهی می دهد که شهدا شاهدان من نزد خدا در روز
قیامت هستند. بیاوید و ایشان را زیارت کنید ، بر اینان سلام کنید ، که
سوگند به آن که جانم در دست اوست ، هیچ کس نباشد که بر آنها سلام
کند الا اینکه جوابش را می دهند. و آنها از میوه های بهشتی و هدایای آن
روزی داده می شوند.

:قال على عليه السلام عن قول رسول الله صلى الله عليه و آله

. و يقول الله عزوجل انا خليفة في اهله و من ارضاهم فقد ارضاني و من اسخطهم فقد اسخطني

:حضرت امیر علیه السلام در ادامه حدیثی مفصل که در باب مقام شهید از قول رسول خدا بیان داشته اند می فرماید:

خداوند می فرماید من جانشین شهید در خانواده او هستم، هر کس رضایت آنها را جلب کند رضایت مرا جلب کرده و هر کس آنها را
به خشم آورد مرا به خشم آورده است

امام علی بن موسی الرضا از امیر مومنان علی ع چنین نقل می کند که
هنگامی که حضرت ، مشغول خطبه بود و مردم را تشویق به جهاد می کرد،
جوانی برخاست و عرض کرد: ای امیر مومنان! فضیلت جنگجویان در راه

خدا را برای من تشریح کن □! امام در پاسخ فرمود: من بر مرکب پیغمبر ص و پشت سر آن حضرت سوار بودم و از غزوه ذات السلاسل برمی گشتیم همین سؤالی را که تو از من نمودی من از پیامبر ص کردم □.

پیامبر ص فرمود: هنگامی که جنگجویان، تصمیم بر شرکت در میدان جهاد می گیرند □. خداند آزادی از آتش دوزخ را برای آنها مقرر می دارد. و هنگامی که سلاح بر می دارند و آماده میدان می شوند فرشتگان بوجود آنها افتخار می کنند.

و هنگامی که همسر و فرزند و بستگان آنها با آنها خداحافظی می کنند، از گناهان خود خارج می شوند... از این موقع آنها هیچ کاری نمیکنند مگر اینکه پاداش آن، مضاعف می گردد و در برابر هر روز پاداش عبادت هزار عابد برای آنها نوشته می شود...

و هنگامی که با دشمنان روبرو می شوند، مردم جهان، نمیتوانند میزان ثواب آنها را درک کنند.

و هنگامی که گام به میدان برای نبرد بگذارند و نیزه ها و تیرها رد و بدل شود، و جنگ تن بتن شروع گردد، فرشتگان با پر و بال خود اطراف آنها را می گیرند و از خدا تقاضا می کنند که در میدان، ثابت قدم باشند، در این هنگام منادی صدا می زند الجنه تحت ظلال السيوف: بهشت در سایه

شمشیرها است، در این هنگام ضربات دشمن بر پیکر شهید، ساده تر و گوارا تر از نوشیدن آب خنک در روز گرم تابستان است.

و هنگامی که شهید از مرکب فرو می غلطد □، هنوز به زمین نرسیده □، حوریان بهشتی به استقبال او می شتابند و نعمتهای بزرگ معنوی و مادی که خدا برای او فراهم ساخته است، برای او شرح می دهند.

و هنگامی که شهید بروی زمین قرار می گیرد، زمین می گوید: آفرین بر روح پاکیزه ای که از بدن پاکیزه پرواز می کند، بشارت باد بر تو، نعمتهائی در انتظار تو است که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر قلب هیچ انسانی خطور نکرده است و خداوند می فرماید: من سرپرست بازماندگان اویم، هر کس آنها را خشنود کند مرا خشنود کرده است و هر کس آنها را بخشم آورد مرا بخشم آورده است...^{۳۳۰}

دست نوازش بر سر فرزند شهید

ابن هشام می نویسد: اسماء دختر عمیس، همسر عبدالله بن جعفر گفته است: روزی که جعفر در جنگ موته به شهادت رسید، پیامبر صلی الله علیه و آله به خانه ما آمد. من تازه از کار خانه، شست و شو و نظافت بچه ها فارغ شده بودم، به من فرمود: فرزندان جعفر را پیش من آور. آنان را پیش آن حضرت بردم، بچه ها را در آغوش گرفت و شروع به نوازش آنان کرد، در حالی که اشک از دیدگان آن بزرگوار سرازیر بود.

³³⁰ تفسیر نمونه ذیل ایة ۱۶۹ ال عمران

من پرسیدم: ای رسول خدا، پدر و مادرم فدایت باد. چرا گریه می کنی؟ مگر درباره جعفر و همراهانش به شما خبری رسیده است؟ فرمود: آری، آنها امروز به شهادت رسیدند^{۳۳۱}

^{۳۳۱}. (سیره ابن هشام ۲ / ۲۵۲، مترجم .)

مزاح و شوخی

پیامبر اهل مزاح بودند.

پیامبر اکرم(ص) درباره شوخی می فرمایند: «خداوند، انسان شوخ طبعی را که در شوخی خود راستگو باشد، مؤاخذه نمی کند».^{۳۳۲}

مرا به هشت گردو فروختند

روزی پیامبر، به همراه بلال، از کوچه ای می گذشتند. بچه ها مشغول بازی بودند. بچه ها تا پیامبر را دیدند، دور او حلقه زدند و دامنش را گرفتند و گفتند: همان طور که حسن و حسین را. بر شانه تان سوار می کنید، ما را هم بر شانه خود سوار کنید

بچه ها هر یک گوشه ای از دامن پیامبر را گرفته بودند و با شور و اشتیاق، همین جمله را تکرار می کردند. پیامبر با دیدن این همه شور و شوق، به بلال فرمودند: «ای بلال! به منزل برو و هر «چه پیدا کردی، بیاور تا خود را از این بچه ها بخرم

بلال، با عجله رفت و با هشت گردو برگشت. پیامبر، هشت گردو را بین بچه ها تقسیم کردند و بدین ترتیب، خود را از دست بچه ها رها کردند و به همراه بلال، به راهشان ادامه دادند. در راه، پیامبر، رو به بلال کردند و به مزاح گفتند: «خدا برادرم، یوسف صدیق را رحمت کند. او را به مقداری پول بی ارزش فروختند و مرا نیز به هشت گردو معامله کردند».^{۳۳۳}

... هر که خرما را با هسته خورده

روزی پیامبر و حضرت علی(ع) کنار هم خرما می خوردند. پیامبر(ص) هر خرمایی را که می خورد، به آرامی، هسته اش را نزد هسته های علی(ع) می گذاشتند. هنگامی که از خوردن خرما دست کشیدند، همه هسته ها جلوی حضرت علی(ع) بود. پیامبر در این موقع، رو به حضرت

^{۳۳۲} نهج الفصاحه، حدیث ۱۶۰.

^{۳۳۳} وقایع الایام، ج ۳ ص ۶۹.

علی(ع) کردند و فرمودند: «ای علی! بسیار می خوری». حضرت علی(ع) در جواب پیامبر^{۳۳۴} فرمودند: «آن که خرما را با هسته خورده است، پرخورتر است».

می دانستم عسل دوست دارید

نُعیمان، یکی از یاران با وفای پیامبر بود. او مردی شوخ طبع و بسیار خنده رو بود. روزی نُعیمان از بازار می گذشت که چشمش به بادیه نشینی افتاد که عسل می فروخت. نُعیمان، آن مرد را با عسلش به خانه پیامبر برد و عسل را از آن مرد گرفت و به یکی از خادمان پیامبر داد تا آن را به پیامبر برسانند و به مرد نیز گفت که منتظر باشد تا پولش را بگیرد.

پیامبر(ص) چنان اندیشید که نُعیمان، عسل را به عنوان هدیه آورده است. بعد از مدتی که گذشت، بادیه نشین، در خانه پیامبر را زد و گفت: «اگر پول آن را ندارید، عسل مرا بدهید». همین که پیامبر، متوجه شدند که ظرف عسل هدیه نبوده است، فوراً پول آن را به مرد دادند. بعد که نُعیمان، خدمت پیامبر رسید، پیامبر به او فرمودند: «چه چیز باعث انجام دادن این کار شد؟».

نُعیمان در جواب گفت: «می دانستم که عسل دوست دارید، به همین خاطر، آن مرد را با عسلش به خانه شما راهنمایی کردم». سپس حضرت به او خندیدند و چیزی به او نگفتند و بعدها گهگاه نُعیمان را که می دیدند، به شوخی می گفتند: «آن بادیه نشین کجاست تا پول هدیه اش را از ما بگیرد؟»، یا می فرمودند: «نُعیمان! کاش بادیه نشینی می آمد و ما را با سخنش شاد می کرد!»^{۳۳۵}.

پیرها به بهشت نمی روند

پیامبر(ص) به پیرزنی که درباره بهشت از آن حضرت می پرسید، فرمود: «پیرزنان به بهشت نمی روند». بلال، آن پیرزن را گریان دید و به پیامبر، خبر داد. پیامبر فرمود: «بلال! سیاهان هم به بهشت نمی روند». بلال هم در بیرون مجلس پیامبر و در کنار آن پیرزن، به گریه نشست. عباس عموی پیامبر، خبر داد. پیامبر فرمود: «عمو جان! پیر مردها هم به بهشت نمی روند؛ اما بمان تا بشارتت بدهم». سپس آن دو را هم فرا خواند و فرمود: «خداوند، پیر زنان و

^{۳۳۴} الخرائن، ملا احمد نراقی (نقل از: ۱۰۰۱ داستان از زندگانی امام علی(ع)، محمد رضا رمزی اوحدی، انتشارات سعید نوین).

^{۳۳۵} بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۹۴.

پیرمردان و سیاهان را به زیباترین شکل، برمی انگیزد و اینان جوان و نورانی می شوند و آن^{۳۳۶} گاه، به بهشت، وارد می گردند».

... همان که کله ای در چشمش هست

بانویی به خدمت پیامبر خدا رسید . پیامبر از او سؤال کرد که همسر کدام یک از مسلمانان است . زن، پاسخ داد که : فلان کس . پیامبر پرسید : «همان که سفیدی ای در چشمش هست؟». زن، برافروخته پاسخ داد : نه، ای پیامبر خدا ! چشم همسر من سالم است . پیامبر خندید و فرمود : «^{۳۳۸} چرا رنجیده شدی؟ مگر کسی هست که در چشمش سفیدی نباشد؟»^{۳۳۷}.

جوان گفت خب قصاص کند!

یک روایت یا شاید داستانی از پیامبر(ص) است؛ مردی به نام «خالد» زن جوانی را در کوچه‌های مدینه دید و از سر هوس و شهوت، به زور او را گرفت و بوسید. زن، ناراحت و خشمگین خدمت پیامبر(ص) رسید و به خاطر این ماجرا، از خالد شکایت کرد. رسول خدا(ص) کسی را به دنبال خالد فرستاد. وقتی آمد، پیامبر حقیقت را از وی جویا شد. خالد به گناه خود اعتراف کرد و سپس گفت: «اگر زن می خواهد قصاص کند حرفی نیست، بیاید قصاص کند(و او هم مرا ببوسد)» از حرف خنده دار خالد، پیامبر و یارانش به خنده افتادند. آن گاه حضرت رو به خالد کرد و فرمود: «آیا دیگر این کار را نمی کنی؟» خالد عرض کرد: «نه، به خدا قسم دیگر این کار را نمی کنم ای رسول خدا» و به این تعهد، پیامبر خالد را بخشید^{۳۳۹}.

^{۳۳۶} همان، ص ۲۹۷.

^{۳۳۷} <https://hawzah.net/fa/Magazine/View/3881/5522/52582>

^{۳۳۸} همان، ص ۲۹۶

^{۳۳۹} ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل اُبی طالب علیهم السلام، ج ۱، ص ۱۴۹، انتشارات علامه، قم، چاپ اول، ۱۳۷۹ق.

آداب مجالست با هم نشینان و رعایت حقوق آنان

در روایات و احادیث بسیاری که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به دست ما رسیده است بر توجه و رعایت حقوق هم نشینان بسیار تاکید شده است. حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) از جدایی افکندن میان دو نفر که در مجلسی کنار هم نشسته اند، بدون اجازه آن دو بر حذر داشتند.^{۳۴۰} ایشان هم چنین از بلند کردن دیگران از جایگاه شان و نشستن در جای آنان منع کردند؛^{۳۴۱} اما به حاضرین در مجلس هم سفارش می فرمودند: که «برای نشستن تازه وارد جا باز کنید»^{۳۴۲} می فرمودند: «هر گاه افراد مجلسی در جای خود نشستند (و کسی وارد شد)، اگر در آن میان، فردی، برادر تازه وارد خود را فرا خواند و برای او در کنار خود، جا باز کند، (این تازه وارد) باید دعوتش را بپذیرد و پهلوی او برود؛ زیرا وی با این کار، به او احترام گذاشته است. ولی اگر کسی برایش جایی باز نکرد، نگاه کند تا هر کجا جا بود، همان جا بنشیند.»^{۳۴۳}

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) تکلف ورزیدن و برخاستن در پیش پای برادران دینی را روا نمی شمردند و می فرمودند: «آن سان که ایرانیان برای بزرگ داشت یکدیگر در جلوی پای هم برمی خیزند برنخیزید.»^{۳۴۴} ایشان جایگاه کسی را که دوست بدارد و خشنود شود که دیگران به احترام او در پیش پای وی بر خیزند، را آتش دانستند.^{۳۴۵}

قال الصادق عليه السلام: كان رسول الله صلى الله عليه وآله أكثر ما يجلس تجاه القبلة. حديث
امام صادق عليه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بیشتر اوقات، رو به طرف قبله می نشست.^{۳۴۶}

قال الصادق عليه السلام: كان رسول الله صلى الله عليه وآله يحمد الله في كل يوم ثلاث مائة وستين مرة. حديث
امام صادق عليه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله هر روز سیصد و شصت بار خدا را حمد می کرد^{۳۴۷}

^{۳۴۰} احمد بن حنبل، مسند احمد، ج ۲، ص ۲۱۳، بیروت، دار صادر، بی تا.

^{۳۴۱} مشکاة الانوار، ص ۲۰۴، نجف، کتابخانه حیدریه، ۱۳۸۵ ق.

^{۳۴۲} صحیح بخاری، ج ۸، ص ۶۱.

^{۳۴۳} شیخ طوسی، الامالی، ص ۳۹۳، قم، دار الثقافة، ۱۴۱۴.

^{۳۴۴} متقی الهندی، علاء الدین علی، کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، ج ۹، ص ۱۵۲، تصحیح صفوة السقا، بیروت،

الرسالة، ۱۹۸۹.

^{۳۴۵} شیخ طوسی، الامالی، ص ۵۳۸، قم، دار الثقافة، ۱۴۱۴ و ورام، ابن ابی فراس مجموعه ورام، ج ۲، ص ۶۵، قم، مکتبة

الفقيه، بی تا.

^{۳۴۶} <http://adinehbardaskan.ir/250>

^{۳۴۷} همان

عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا مَشَى، مَشَى مَشْيًا يُعْرِفُ أَنَّهُ لَيْسَ بِمَشْيٍ عَاجِزٍ وَلَا بَكْسَلَانٍ. حَدِيثٌ

ابن عباس نقل کرده است: پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام راه رفتن، چنان با نشاط راه می رفت که معلوم می شد راه رفتن انسان ناتوان و خسته نیست. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۳۶

ذکر و یاد خدا در مجالس

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) یاد نکردن از خداوند و نیز صلوات نفرستادن بر پیامبر و آلش را مایه وزر و وبال دانستند و فرمودند: «ما من قوم اجتمعوا فی مجلس فلم یذکروا اسم الله - عز و جل - و لم یصلّوا علی نبیهم الا کان ذلک المجلس حسرۃ و وبالا علیهم.»^{۳۴۸}

ایشان کمال هر مجلسی را ذکر خداوند و نیز صلوات بر پیامبر و آلش برشمردند و فرمودند: «اگر گروهی در مجلسی بنشینند (و برخیزند) و خداوند متعال را در آن مجلس یاد نکنند و بر پیامبرش درود نفرستند، در کارشان نقصان خواهد بود که اگر خداوند بخواهد آنان را عذاب می کند و اگر بخواهد می آمرزد.»^{۳۴۹}

حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) مجلسی را که بدون یاد خدا به پایان آورده شود را حضور در بالای نعش دراز گوش دانستند و آن را مایه دریغ و افسوس اهل آن مجلس برشمردند.^{۳۵۰}

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به اصحاب و یاران خود نیز توصیه می فرمود فقیران را دوست بدارند و با آنان هم نشین شوند.^{۳۵۱}

از سلمان فارسی روایت شده که می گفت: «اوصانی خلیلی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بسبع لا ادعهنّ علی کلّ حال: ان انظر الی من هو دونی و لا انظر الی من هو فوقی، و ان احبّ الفقراء و ادنو منهم...؛ حبیبم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مرا به هفت خصلت سفارش

^{۳۴۸} کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۹۷، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ ش.
^{۳۴۹} صالحی دمشقی، محمد بن یوسف، سبل الهدی و الرشاد فی سیرة خیر العباد، ج ۱۲، ص ۴۲۰، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۴.

^{۳۵۰} کنز العمال، ج ۹، ص ۱۳۶.

^{۳۵۱} حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۴، ص ۳۶۸.

فرمود و این که در هیچ حالی آن‌ها را ترک نکنم: این که به پایین‌تر از خود بنگرم و به آن که برتر از من است ننگرم و این که مستمندان را دوست بدارم و به آنان نزدیک شوم.....»^{۳۵۲}

هم‌نشینی رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) با فقرا تاندازه‌ای بود که عده‌ای از سران و اشراف قریش نزد حضرت (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) آمده خواستار طرد مستضعفان و فقرا از کنار رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) شدند آنان شرط ایمان خود را دور کردن «پشمینه‌پوشان بدبوی و کثیف» از رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) عنوان کردند.^{۳۵۳}

اما خداوند رسول خود را مورد خطاب قرار داده، فرمود: «و اصبر نفسک مع الذین يدعون ربهم بالغداة والعشي يريدون وجهه ولا تعد عيناك عنهم تريد زينة الحياة الدنيا ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذكرنا و اتبع هواه و كان امره فرطا؛ با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و عصر می‌خوانند، و تنها رضای او را می‌طلبند و هرگز بخاطر زیورهای دنیا، چشمان خود را از آن‌ها بر مگیر و از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم اطاعت مکن همان‌ها که از هوای نفس پیروی کردند و کارهایشان افراطی است.»^{۳۵۴}

هم‌چنین فرمود:

«و لَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاوَةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَ مَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ؛ و کسانی را که خدا را می‌خوانند، و جز ذات پاک او نظری ندارند، از خود دور مکن نه چیزی از حساب آن‌ها بر توست، و نه چیزی از حساب تو بر آن‌ها اگر آن‌ها را طرد کنی، از ستمگران خواهی بود.»^{۳۵۵}

پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، پس از نزول این آیه به پا خاست و در جستجوی مستضعفان و بینوایان شتافت. آنان را در انتهای مسجد دید که به ذکر الهی مشغولند. رو به آنان کرد و فرمود: «الحمد لله الذي لم يمتني حتى امرني ان اصبر نفسي مع رجال من امتي، معكم المحيا و

^{۳۵۲} حلی، ابن‌ادریس، مستطرفات السرائر، ص ۶۵۱، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۱.

^{۳۵۳} آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۸، ص ۲۵۰، تحقیق علی عبدالباری عطیه، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۵.

^{۳۵۴} کهف/سوره ۱۸، آیه ۲۸.

^{۳۵۵} انعام/سوره ۶، آیه ۵۲.

معکم الممات؛ خدای را سپاس که زندگیم را به پایان نرساند تا دستور داد که من در کنار گروهی از امتم با آن‌ها باشم؛ من در زندگی و مرگ با شما هستم.^{۳۵۶}

از عبدالله بن عمر نیز نقل شده که می‌گفت: «کم اتفاق می‌افتاد که رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) از مجلسی بر خیزد و این دعای را بر زبان جاری نسازد: اللَّهُمَّ اقْسَمْ لَنَا مِنْ خَشْيَتِكَ مَا تَحُولُ بِهِ بَيْنَنَا وَبَيْنَ مَعْصِيَتِكَ، وَ مِنْ طَاعَتِكَ مَا تَبَلِّغُنَا بِهِ جَنَّاتِكَ، وَ مِنْ الْيَقِينِ مَا تَهْوُونَ بِهِ عَلَيْنَا مَصَائِبَ الدُّنْيَا. اللَّهُمَّ مَتَّعْنَا بِاسْمَاعِنَا، وَ ابْصَارِنَا، وَ قُوَّتِنَا مَا أَحْيَيْتَنَا، وَ اجْعَلْهُ الْوَارِثَ مِنَّا، وَ اجْعَلْ ثَارَنَا عَلَى مَنْ ظَلَمْنَا، وَ انصُرْنَا عَلَى مَنْ عَادَانَا، وَ لَا تَجْعَلْ مَصِيبَتَنَا فِي دِينِنَا، وَ لَا تَجْعَلِ الدُّنْيَا أَكْبَرَ هَمًّا وَ لَا مَبْلَغَ عِلْمِنَا، وَ لَا تَسْلُطْ عَلَيْنَا مَنْ لَا يَرْحَمُنَا؛ خداوندا، از خشیت خود به اندازه‌ای به ما ببخش که آن را بین ما و سرپیچی از فرمان خود حایل گردانی، و مقداری از طاعت خود به ما ارزانی دار که با آن ما را به بهشت خود برسانی و یقینی به ما بده که با آن سختیهای دنیا را بر ما آسان گردانی. خداوندا ما را از شنوایی و بینایی و توانمان که به آن‌ها زنده‌مان داشته‌ای، بهره‌مند گردان و آن را برای ما پایدار بدار و انتقام ما را از کسانی که به ما ستم کرده‌اند، بگیر، و ما را بر کسانی که با ما دشمنی ورزیده‌اند، پیروز گردان. مصیبت ما را در دین ما قرار مده و دنیا را بزرگترین اندیشه و منتهای علم ما قرار مده، و کسانی را که به ما رحم نمی‌کنند بر ما چیره مگردان»^{۳۵۷}

در روایتی دیگر آمده که رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) هرگاه، در مجلسی می‌نشستند می‌فرمودند: «ان تکلم بخیر کان طابعاً علیهن الی یوم القیامه و ان تکلم بشر کان کفاره له، سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا الله انت استغفرک و اتوب الیک؛ اگر در این مجلس به خیر و نیکی سخن گفته شد این عمل را خوبی آن قرارده تا روز قیامت و اگر به بدی سخن گفته شد کفاره گناهانش را این ذکر قرار ده سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا الله انت استغفرک و اتوب الیک.»

و چون اراده می‌فرمودند که برخیزند، می‌فرمودند:

«سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا الله انت استغفرک و اتوب الیک.»^{۳۵۸}

^{۳۵۶} شیخ طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۶۲.
^{۳۵۷} نهج الفصاحه، تحقیق و ترجمه ابوالقاسم یابنده، ج ۱، ص ۲۵۱، تهران، دنیای دانش، چاپ چهارم، ۱۳۸۲ ش.
^{۳۵۸} عامری، عماد الدین یحیی، بهجة المحافل و بغیة الامثال، ج ۲، ص ۳۹۲، بیروت، دارصادر.

حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) حسن ختام مجالس خود را نیز به دعا و استغفار اختصاص می دادند و می فرمودند: «کفّاره نشستن، این است که بگویی: سبحانک اللهم و بحمدک لا اله الا انت. ربّ تَبَّ عَلَیَّ وَاغْفِرْ لِي؛ خدایا! منزهی تو و ستایش، از آنِ توست! خدایی جز تو نیست. پروردگار من! مرا ببخش و بیامرز.»^{۳۵۹}

بنا به فرموده پیامبر رحمت، حضرت محمد صلی الله علیه و آله: «ذِكْرُ اللَّهِ مَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ أَبْلَغُ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ مِنَ الضَّرْبِ فِي الْأَرْضِ؛ ذکر خداوند در کسب روزی از هنگام طلوع فجر تا طلوع خورشید، از سفر تجاری مؤثرتر است

از امام حسین (علیه السلام) روایت شده که فرمودند: از پدرم -علی (علیه السلام)- درباره چگونگی مجالست رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسیدم، فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هیچ گاه بدون ذکر نام خدا نه در جایی می نشست و نه از جایی بر می خاست، در مجالس جایگاه معینی نداشت و از این کار منع می فرمود، چون به گروهی می رسید همانجا که رسیده بود - پایین مجلس - می نشست و به این کار دیگران را هم دستور فرموده بود، در مجالس رعایت حال همه را می کرد و حق همگان را ملحوظ می داشت، هرگز طوری رفتار نمی کرد که کسی تصور کند دیگری بر او مقدم است، هر کس برای بیان حاجتی پیش پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می آمد، تا هنگامی که نمی رفت حوصله و شکیبائی می فرمود، تلاش می فرمود حوائج و خواسته های مشروع را بر آورد و اگر نمی توانست با گفتاری کوتاه و پسندیده معذرت خواهی می کرد، اخلاق خوش و گشاده رویی او چنان بود که همه اصحاب او را چون پدر خویش می دانستند، همه اصحاب در برابر حق در نظر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) یکسان بودند، مجلس او سرا پا حکمت و بردباری و صبر و شکیبائی بود، صداها در حضورش بلند نمی شد و هیچ کس مطلبی را رد یا تصدیق نمی کرد، هیچ گاه در سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) زلت و لغزشی دیده نشد، برتری اصحاب حتی در مجلس پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم فقط به تقوای ایشان بستگی داشت، همه در محضر او فروتن

^{۳۵۹} محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۹۰، قم، آل البيت (علیه السلام)، ۱۴۰۸ هـ.

بودند، سالخوردگان را محترم می‌داشتند و به خردسالان مهر می‌ورزیدند، و نسبت به نیازمندان ایثار می‌کردند و در حفظ یک دیگر کوشا بودند.

گفتم: رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) با هم نشینان خود چگونه بود؟ گفت:

همیشه خنده‌رو، خوش خلق و ملایم بود نه ترش‌رو و سخت گیر، هیچ‌گاه فریاد نمی‌زد و دشنام نمی‌داد، عیب کسی را آشکار نمی‌ساخت و بیهوده از کسی ستایش نمی‌فرمود، از آن چه که به آن میل نداشت یاد نمی‌کرد، هرگز تاسف و اندوهی برای امور عادی اظهار نمی‌فرمود، از سه چیز بشدت پرهیز می‌فرمود، کبر و پر حرفی و کارهای بی‌معنی، سه چیز را در حق مردم بسیار رعایت می‌فرمود، هیچ‌کس را سرزنش نمی‌کرد و بر کسی خرده نمی‌گرفت و در جستجوی معایب کسی نبود، فقط در مواردی که امید ثواب و اجر بود تذکر می‌داد و صحبت می‌کرد. و چون پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) صحبت می‌کرد همنشینان او چنان سکوت می‌کردند که گوئی مرغ بر سر ایشان نشسته است، چون سکوت می‌فرمود: اصحاب صحبت می‌داشتند و هرگز در حضور پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) ستیزه و نزاع در بحث نداشتند، اگر اصحاب می‌خندیدند او نیز تبسم می‌فرمود و اگر از چیزی تعجب می‌کردند او هم اظهار تعجب می‌کرد، افراد غریب و بیگانه را خوب تحمل می‌کرد و سخن ایشان را به تمام می‌شنید و به خواسته‌های آن‌ها گوش فرا می‌داد. گاهی اصحاب آن اشخاص را متوجه طول گفتارشان می‌کردند، پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به اصحاب می‌گفت هر گاه نیازمندی را می‌بینید نیاز او را بر آورید، هرگز از کسی ستایش نمی‌خواست، مگر این که کار نیک را با نیک جبران کنند، سخن هیچ‌کس را بدون ضرورت قطع نمی‌کرد و در آن صورت معمولاً بر می‌خاست و یا او را از سخن گفتن نهی می‌فرمود^{۳۶۰}.^{۳۶۱}

مصادیق تکریم

الف. مشورت

یکی از مهم‌ترین مصادیق تکریم شهروندان در سیره رسول خدا، «مشورت» حضرت با اصحاب در جنگ‌هاست. یکی از نمونه‌های مشورت حضرت با اصحاب، در جنگ بدر است. مسلمانان به قصد مصادره اموال کاروان تجاری قریش، که از شام برمی‌گشت، از مدینه بیرون آمدند، اما در

^{۳۶۰} <http://wikifeqh.ir>

^{۳۶۱} شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا (علیه‌السلام)، ج ۲، ص ۲۸۴.

حال حرکت به سمت بدر، خبر رسید که سپاه قریش عازم آن منطقه است. با این خبر، اوضاع بکلی دگرگون شد و مسلمانان، که برای حمله به کاروان خود را آماده کرده بودند، در مقابل یک لشکر مسلح، که در تعداد افراد نیز سه برابر بودند، روبه‌ور شدند.

رسول خدا(ص) از همراهان پرسید که آیا حاضرند در این شرایط در برابر قریش بایستند یا نه؟ ابوبکر و عمر هر کدام برخاستند و سخنانی گفتند که بوی تهدید و ترس می‌داد و پیامبر به حرف آن‌ها اعتنایی کرد. سپس مقداد بن عمرو سخنانی در اطاعت از حضرت بیان کرد، اما باز پیامبر از مردم مشورت خواست؛ مخاطب حضرت در اصل انصار بودند؛ چرا که آن‌ها در بیرون مدینه نسبت به پیامبر تعهدی نداشتند. در نهایت، با اعلام حمایت انصار، پیامبر دستور حرکت صادر فرمود و پرچم جنگ برافراشته شد.^{۳۶۲}

مورد دیگر نیز در همین جنگ است، در مکانی که پیامبر برای جنگ توقف کردند: حباب بن منذر از رسول خدا(ص) سؤال کرد: آیا در جایی که توقف کرده‌اند به دستور خدا منزل کرده‌اند، یا نه؟ رسول خدا فرمود: دستوری از طرف خدا نیامده است. آن‌گاه حباب گفت: بهتر است نزدیک چاهی که آب گوارایی داشته باشد توقف کنیم تا در هنگام جنگ، به راحتی از آب استفاده نماییم. رأی او پذیرفته شد و در نزدیکی چاه آب توقف کردند.^{۳۶۳}

مشورت دیگر در جنگ بدر مربوط به پایان جنگ و کیفیت برخورد با اسیران است. از جمع آن‌ها دو نفر یعنی عقبه بن معیط و نضربن حارث، که از عناصر فعال بر ضد پیامبر و مسلمانان بودند، به دستور پیامبر، و به دست حضرت علی ۷ کشته شدند، اما درباره سایر اسرا نظر برخی از اصحاب آن بود که همه آن‌ها را به قتل برسانند، ولی شماری دیگر از مهاجر و انصار بر فدیة گرفتن اصرار داشتند.^{۳۶۴}

دیگر مشورت پیامبر با اصحاب در جنگ احد است: وقتی خبر لشکرکشی قریش در مدینه به پیامبر و مسلمانان رسید، حضرت با مسلمانان مشورت کرد. عده‌ای، که تعدادشان اندک بود و در میان آن‌ها عبدالله بن اُبی حضور داشت، معتقد بودند که در مدینه بمانند و از شهر دفاع کنند و گفته‌اند که نظر پیامبر نیز همین بوده است. اما عده‌ای از جوانان و کسانی که در بدر نبودند و برخی بزرگسالان مانند حضرت حمزه و سعد بن عبادۀ اصرار داشتند که در بیرون مدینه با دشمن روبه‌رو گردند تا مبادا متهم به ترس شوند. پیامبر نظر اکثریت را قبول کرد و زره جنگ پوشید. در این هنگام، صحابه که احساس کردند با خواست رسول خدا(ص) مخالفت کرده‌اند،

^{۳۶۲} ابن هشام، سیره النبویه، مصر، ۱۳۵۵ق، ج ۱، ص ۶۱۵.

^{۳۶۳} صالحی شامی، سبل الهدی و الرشاد، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۴ق، ص ۳۰.

^{۳۶۴} ابن هشام، پیشین، ج ۱، ص ۶۴۴.

پشیمان شدند و نزد حضرت رفتند و اظهار ندامت کردند، ولی پیامبر فرمود: اکنون که زره به تن کرده، سزاوار نیست آن را بیرون آورد. ۱۵ پس از اتمام جنگ و شکست مسلمانان، شبهه‌ای مطرح شد که در این امر، جای مشورت نبوده است. آیه (و شاورهم فی الامر) (آل عمران: ۱۵۹) نازل شد تا این شبهه را دفع کند؛ زیرا در هر صورت، فایده مشورت بالا بردن شخصیت مردم و تکریم آن‌هاست و این مهم‌تر است.^{۳۶۵}

ب. تفقّد و احوال‌پرسی

بزرگواری و عنایت حضرت به افراد و شهروندان را نباید فقط منحصر به مسائل سیاسی و اجتماعی، که در آن تعاون و همکاری در پیشبرد امور مطرح است، دانست، بلکه تمام اقشار جامعه به نوعی از محبت و بزرگواری حضرت برخوردار بودند و در این میان، تکریم حضرت نسبت به اصحاب از همه چشمگیرتر است. سیره کریمانه ایشان با اصحاب باعث ایجاد ارتباط عاشقانه و وحدت فکری و اجتماعی فکری و اجتماعی می‌شد که همه خود را وابسته به این کانون عشق و ایثار و کرامت می‌دیدند و هیچ‌گاه پیامبر را از خود جدا نمی‌دانستند. انس بن مالک نقل می‌کند: هرگاه پیامبر یکی از اصحاب را سه روز نمی‌دید، درباره او سؤال می‌کرد؛ اگر آن فرد در شهر نبود برایش دعا می‌کرد، اگر حضور داشت به دیدن او می‌رفت و اگر مریض بود از او عیادت می‌نمود.^{۳۶۶}

ج. ادب در خطاب

در مخاطب قراردادن افراد، از سخن و عباراتی که باعث تضعیف شخصیت او شود، پرهیز می‌نمود. علاوه بر اینکه اصحاب را با کنیه صدا می‌زد، اگر کسی کنیه نداشت برای او کنیه قرار می‌داد و گاهی اسامی برخی افراد را به خاطر منافات با کرامت انسانی‌شان عوض می‌نمود.^{۳۶۷}

بنابر نقل طبرسی، روزی رسول خدا به تنهایی در مسجد نشسته بود. شخصی به حضور حضرت رسید. حضرت تکانی خورد و جایی برای او باز نمود. آن شخص عرض کرد: یا رسول‌الله! مکان وسیع و جا زیاد است. در حقیقت، می‌خواست علت جابه جاشدن حضرت را بداند؛ زیرا لزومی در این کار نمی‌دید. حضرت فرمود: حق برادر مسلمان بر برادرش این است که وقتی می‌بیند او

^{۳۶۵} ناصر مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۳، ص ۱۴۲.

^{۳۶۶} محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۱۶، ص ۲۳۲.

^{۳۶۷} مولی محسن فیض کاشانی، محجّه البیضاء فی تهذیب الاحیاء، تصحیح علی‌اکبر غفاری، چ سوم، قم، انتشارات اسلامی، ج ۴، ص ۱۳۱.

می‌خواهد در کنارش بنشیند، جایی برایش باز کند^{۳۶۸}.

و. برخورد گرم و صمیمی

امیرالمؤمنین علی(ع) می‌فرماید: وقتی حضرت با کسی مصافحه می‌کرد، هیچ‌گاه اتفاق نیفتاد که حضرت دستش را از دست او جدا کند تا اینکه آن شخص دستش را برمی‌داشت و اگر کسی برای بیان حاجتی با او صحبت می‌کرد، حضرت هیچ‌گاه سخن او را قطع نمی‌کرد و از او جدا نمی‌شد تا آن شخص سخن را به پایان برد و از حضرت جدا شود^{۳۶۹}.

در روایت دیگری با همین مضمون با اندکی تفاوت، انس بن مالک می‌گوید: ده سال با رسول خدا(ص) بودم، عطری از او استشمام می‌کردم که بهتر از آن را سراغ ندارم. هرگاه کسی با حضرت ملاقات می‌کرد، وقت جدا شدن، حضرت همراه او بلند می‌شد. و کسی نزد رسول خدا(ص) نشست مگر اینکه حضرت وقت برخاستن با او برخاست، و در وقت دست دادن، تا وقتی فرد دستش را جدا نمی‌کرد، حضرت در این کار پیش قدم نمی‌شد^{۳۷۰}.

اگر کسی از حضرت دعوت به عمل می‌آورد، در مهمانی او شرکت می‌نمود و برایش تفاوتی نمی‌کرد که دعوت‌کننده عبد باشد یا آزاد. هدیه افراد را هرچند اندک بود، می‌پذیرفت. به چهره افراد خیره نمی‌شد. اگر کسی از اشتباه خود عذر می‌خواست، حضرت عذر او را می‌پذیرفت. اگر کسی مریض می‌شد، حتی در دورترین نقطه شهر، به عیادتش می‌رفت و تکریم مسلمان پس از حیات او نیز از سیره حضرت بود. از این‌رو، در تشییع جنازه افراد حضور پیدا می‌کرد^{۳۷۱}.

ح. تکریم مهمان

تکریم مهمان بخش دیگری از سیره رسول خدا(ص) است. همراهی با مهمان در خوردن طعام، به خاطر آنکه مهمان احساس تنهایی نکند و شرم‌نده نشود، از کارهای آن حضرت بود.

از امام موسی بن جعفر(ع) روایت شده است: هنگامی که برای رسول خدا(ص)، مهمان می‌رسید، حضرت با او غذا می‌خورد و تا وقتی مهمان از غذا خوردن دست نمی‌کشید، پیامبر همچنان به خوردن غذا ادامه می‌داد^{۳۷۲}.

^{۳۶۸} رضی‌الدین طبرسی، پیشین، ص ۲۶.

^{۳۶۹} محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۱۶، ص ۲۳۶.

^{۳۷۰} همان، ص ۲۳۰.

^{۳۷۱} محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۱۶، ص ۲۲۸-۲۲۷.

^{۳۷۲} سید محمدحسین طباطبائی، سنن‌النبی، ترجمه و تحقیق محمدهادی فقیهی، چ دوم، اسلامیه، ۱۳۶۲، ص ۶۷.

در این امر، تفاوتی بین برده و آزاد نبود. به همین دلیل از جمله مسائلی که حضرت فرمود تا وقت مرگ ترک نخواهم کرد، نشستن روی زمین و هم غذا شدن با بردگان است.^{۳۷۳}

ط. تکریم بیشتر نسبت به بزرگان قوم

آوازه اخلاق حسنه و برخورد های کریمانه حضرت گاهی قلوب بزرگان عرب را متوجه خود می نمود و در اولین برخوردها، حتی زمانی که آن ها هنوز اسلام اختیار نکرده بودند، مشمول الطاف کریمانه پیامبر قرار می گرفتند. جریر بن عبدالله می گوید: وقتی پیامبر مبعوث شد، به محضرشان شرفیاب شدم تا اسلام آورده، با ایشان بیعت کنم. حضرت به من فرمود: برای چه کاری آمده ای؟ عرض کردم: آمده ام تا به دست شما مسلمان شوم. حضرت عبايش را برای نشستن من پهن نمود و سپس رو به اصحاب فرمود: هرگاه بزرگ قومی نزد شما می آید او را احترام نمایید.^{۳۷۴}

درباره نبی گرامی نقل شده است: حتی در حین اقامه نماز، اگر کسی برای حاجتی در کنارش می نشست، حضرت نمازش را سریع تر تمام می کرد و مشکل و حاجتش را می پرسید. وقتی مشکل او حل می شد، دوباره به نماز می ایستاد.^{۳۷۵، ۳۷۶}

^{۳۷۳} محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۱۶، ص ۲۱۵.

^{۳۷۴} همان، ج ۱۶، ص ۲۲۸-۲۲۷.

^{۳۷۵} <http://ensani.ir/fa/article/68781>

^{۳۷۶} مولی محسن فیض کاشانی، پیشین، ج ۴، ص ۱۳۰.

خنده ها و گریه های پیامبر خدا

خنده پیامبر(صلی الله علیه وآله) در صحنه جنگ احد:

در غزوه احد، درگیری شدت گرفت و مردان جنگی مشرکان با تیراندازی، تعدادی از لشکر اسلام را مجروح کردند پیامبر(صلی الله علیه وآله) مسلمانان را به جنگیدن و دفاع ترغیب و تشویق می کرد و به «سعد» فرمود: پدر و مادرم به فدایت باد! تیر بینداز. در این هنگام «حیان بن العرقه از سپاه دشمن تیری انداخت که به دامن «ام آیمن» که کارش در آن روز آب رسانی به مجروحان و مداوای آنها بود، اصابت کرد و او را به زمین انداخت و لباسش کنار رفت. «حیان بن العرقه» از این صحنه شاد شد و خندید و این امر بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) گران آمد، در این حال تیری به سعد وقاص داد و فرمود: این تیر را به سوی «حیان» بینداز. سعد تیر را انداخت و آن به گودی گلوی «حیان» خورد و او به پشت افتاد و عورتش نمایان شد. سعد گفت: دیدم پیامبر(صلی الله علیه وآله) خندید؛ آن گونه که دندان های کنارش آشکار شد^{۳۷۷}

خنده و تعجب پیامبر(صلی الله علیه وآله) از زودملا و خسته شدن بنی آدم

نقل شده که مردم مدینه از خشکسالی و کمی باران، در نزد پیامبر(صلی الله علیه وآله) شکوه کردند و از حضرتش خواستند که برای نزول باران دعا کند. حضرت به آنان فرمود: در فلان روز بیرون بیاوید و صدقه بدهید. در موعد مقرر حضرت به اتفاق مردم از خانه هایشان بیرون آمدند و به مصلا رفتند و نماز خواندند و پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) دعا کردند بلافاصله باران فراوانی نازل شد تا حدی که سیل راه افتاد و مردم آمدند خدمت حضرت و عرض کردند: از خدا بخواه باران را برگرداند. در این لحظه پیامبر(صلی الله علیه وآله) که بالای منبر بود، به شدت خندید، به خاطر تعجب از زودرنجی فرزند آدم. سپس دستانش را بلند کرد و گفت: «اللَّهُمَّ حَوَالَيْنَا وَلَا عَلَيْنَا...»؛ «خدایا! باران را، بر اطراف و پیرامون ما بباران، نه بر سر ما

پس از آن بود که ابرها از بارش بر شهر مدینه دریغ کردند، گویی خیمه ای بر بالای شهر زده شد؛ به طوری که باران بر اطراف شهر و مراتع می بارید اما قطره ای از آن بر شهر نازل نمی شد.

در برخی از روایات آمده است: وقتی مدینه به صورت خیمه درآمد، پیامبر(صلی الله علیه وآله) به شدت خندید و فرمود: خداوند ابوطالب را خیر دهد! اگر زنده بود چشمش روشن می شد. چه

^{۳۷۷} ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۲۴۸

کسی کلام او را برای ما می خواند؟ علی (علیه السلام) از جا برخاست و گفت: یا رسول الله، گویا منظور شما این شعر است

...وَ أَيْبُضُ يُسْتَسْقَى الْغَمَامُ بِوَجْهِهِ *** ثَمَالُ الْيَتَامَى عِصْمَةٌ لِلْأَرَامِلِ^{۳۷۸}

گریه پیامبر (صلی الله علیه و آله) هنگام جدایی اش از ابوطالب

واحدی گوید: در حالی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) دوازده سال سن داشت، قریش تصمیم گرفتند کاروانی تجاری، با سرمایه و اموالی زیاد روانه شام کنند و ابوطالب هم تصمیم گرفت آن کاروان را همراهی کند. حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) نیز میل داشت همراه عمویش به این سفر برود. وقتی ابوطالب به چهره او نگریست، حالش منقلب شد اما عموها و عمه های او، که از این مسافرت خشنود نبودند، با او صحبت کردند و گفتند: نوجوانی چون او را نباید در معرض مشکلات سفر و امراض قرار داد. همان گونه که خود ابوطالب هم چنین فکر می کرد و تصمیم داشت برادرزاده اش در مکه بماند، ناگهان ابوطالب دید، محمد (صلی الله علیه و آله)، برادر زاده اش گریه می کند. به او گفت: فرزند برادرم! شاید گریه ات از این جهت باشد که احساس کرده ای من تو را در مکه تنها می گذارم و خودم به مسافرت می روم؟ حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) گفت: آری، چنین است. ابوطالب گفت: نه هرگز از تو جدا نمی شوم. همراهم حرکت کن و پیامبر در آن سفر با ابوطالب همراه شد^{۳۷۹}

خنده پیامبر (صلی الله علیه و آله) از جزع شیطان

حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) غروب روز عرفه (در عرفات) برای امت خود دعا کرد که بخشیده شوند، حتی از مظلوم و خون های ریخته شده (حق الناس)، این دعایش اجابت نشد. صبح مزدلفه (صبح عید قربان در مشعر الحرام) همان دعا را کردند که اجابت شد، حتی در مورد مظلوم و خون. (شیطان بی تاب شد) و پیامبر (صلی الله علیه و آله) از بی تابی شیطان خندید^{۳۸۰}

: گریه پیامبر (صلی الله علیه و آله) به یاد همسر باوفایش خدیجه (علیها السلام)

ام سلمه (از همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله)) گوید: وقتی که نزد پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) ... و آله از خدیجه یاد کردیم، حضرت گریه کردند و فرمودند: خدیجه! و مانند خدیجه کجاست؟ او زمانی مرا تصدیق

^{۳۷۸} بحار الأنوار، ج ۲۰، ص ۳۰۰

^{۳۷۹} دلائل النبوه، ص ۲۳۰

^{۳۸۰} اعانة الطالبین، ج ۲، ص ۳۱۵

که همه مردم تکذیب کردند و در راه دین خدا مرا قوّت بخشید و با مال خود، اسلام را یاری کرد. خدای عزّ وجلّ مرا فرمان داد که خدیجه را به خانه ای از زمرد در بهشت، که در آن رنج و مشکلی وجود ندارد، بشارت دهم^{۳۸۱}

: خنده پیامبر(صلی الله علیه وآله) از پیروزی امّ هانی بر برادرش علی(علیه السلام)

پیامبر(صلی الله علیه وآله) بعد از فتح مکه اعلان کردند که خون چند نفر هدر است، آنان را هر جا یافتید بکشید؛ از جمله آنها دو مرد از (قبیله) بنی مخزوم بودند که به امّ هانی پناهنده شدند و علی(علیه السلام)وقتی آن دو را دید، شمشیر کشید تا بکشد، امّ هانی میان حضرت و آن دو مرد حایل شد و شمشیر را از علی گرفت و بر او غالب شد و در خانه اش را بر روی وی بست و علی(علیه السلام) اصرار کرد اما او اجازه نداد و گفت: (حاکم) میان من و تو پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله)! پیش از آن که نزد پیامبر(صلی الله علیه وآله)بیایند، خبر به حضرت رسید. پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) وقتی علی و امّ هانی را دید، خندید و به علی(علیه السلام)فرمود: ای ابو الحسن، امّ هانی بر تو پیروز شد؟! علی(علیه السلام) گفت: ای پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) به خدا سوگند او نمی توانست کاری انجام دهد تا این که شمشیر را از دستم گرفت پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: اگر همه مردم از ابوطالب بودند، همه شان این گونه شدید و قوی بودند.

سپس پیامبر(صلی الله علیه وآله) در حالی که خنده بر لب داشتند، به ام هانی فرمودند: ما آن دو نفر را مهدور الدم دانستیم

امّ هانی گفت: ای فرستاده خداوند، من آن دو را پناه داده ام، ایشان را بر من ببخش. پیامبر فرمود: ای امّ هانی، هر که را تو پناه دادی ما پناهش دادیم و به علی(علیه السلام) فرمود: از آن دو صرف نظر کن و ایشان را به خاطر امّ هانی آزاد بگذار^{۳۸۲}

گریه پیامبر(صلی الله علیه وآله) در کنار قبر مادرش در ابواء

^{۳۸۱} بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۳۱

^{۳۸۲} شرح الأخبار، ج ۳، ص ۲۱۷

از ابن عباس و غیر ایشان نقل شده است: ...هنگامی که پیامبر(صلی الله علیه وآله) در جریان عمره حدیبیه به سرزمین ابواء رسید، فرمود: خداوند به من اجازه داد که قبر مادرم را زیارت کنم، سپس کنار قبر مادر رفت و آن را مرتب کرد و بر آن گریست. مسلمانان نیز به خاطر گریه پیامبر(صلی الله علیه وآله) گریه کردند^{۳۸۳}

گریه پیامبر(صلی الله علیه وآله) در مرگ فاطمه بنت اسد

امام صادق(علیه السلام) فرمود: هنگامی که فاطمه بنت اسد، مادر امیر مؤمنان(علیه السلام) درگذشت، علی(علیه السلام) نزد پیامبر رفت. پیامبر از او پرسید: ابوالحسن! کاری داری؟ عرض کرد: مادرم از دنیا رفت. پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: به خدا سوگند او مادر من هم بود و در این هنگام بر مرگ فاطمه بنت اسد گریست و گفت: ای وای مادرم!^{۳۸۴}

گریه پیامبر(صلی الله علیه وآله) در مرگ ابوطالب

ابن سعد با واسطه نقل کرده که علی(علیه السلام) فرمود: وقتی پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) را از رحلت ابوطالب خبر دادم، حضرت گریست و فرمود: او را غسل بده و کفن کن و من هم چنین کردم^{۳۸۵}

خنده پیامبر(صلی الله علیه وآله) از قضای خدا درباره بنده مؤمن

امام صادق(علیه السلام) از پدرانش نقل کرده که: روزی پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) خندید، آن گونه که دندان های آخرش نمایان شد، و در این هنگام فرمود: از من نمی پرسید به خاطر چه چیزی خندیدم؟ گفتند: چرا ای پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله)! فرمود: تعجبم برای فرد مسلمان است که خدای سبحان هیچ قضایی درباره او ندارد، جز این که در عاقبت امر به خیر و صلاحش خواهد بود^{۳۸۶}

پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) روزی با یاران خود نشسته بودند که حضرت لحظه ای خندید و آنگاه فرمود: از من نمی پرسید که چرا و برای چه چیزی خندیدم؟ گفتند: ای فرستاده خداوند، از چه رو خندیدی؟ فرمود: تعجب کردم از کار شخص مؤمن که همه اش خیر است. اگر چیزی

^{۳۸۳} بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۱۶۲

^{۳۸۴} کافی، ج ۱، ص ۴۳

^{۳۸۵} تلخیص الحییر، ج ۵، ص ۱۵۰

^{۳۸۶} شیخ صدوق، توحید، ص ۴۰۱؛

که مورد علاقه اوست به او برسد، حمد خدا را می گوید و این به خیر اوست و اگر چیز ناخوشایندی به او رسد، صبر می کند که این هم به خیر اوست و هیچ کس نیست که تمام امورش خیر باشد جز بنده مؤمن.^{۳۸۷}

گریه پیامبر(صلی الله علیه وآله) به هنگام استلام حجرالأسود

عبدالله بن عمر گوید: پیامبر(صلی الله علیه وآله) به طرف حجرالأسود رفت و لب های خود را بر آن نهاد و زمانی طولانی گریست، سپس متوجه شد که عمر بن خطاب هم می گرید. فرمود: ای^{۳۸۸} عمر، این جاست که اشک ها ریخته می شود

گریه پیامبر(صلی الله علیه وآله) هنگام خروج از مکه

پیامبر(صلی الله علیه وآله) پس از حجۃ الوداع، هنگام خروج از مکه، پیوسته نگاه به کعبه می کرد و می گریست

نقل شده که پیامبر(صلی الله علیه وآله) هنگام هجرت و خروج از مکه به سوی مدینه، پیوسته نگاه به خانه خدا می کرد و می گریست و این گریه به خاطر اندوهی که بود از جدایی خانه خدا برای حضرت پدید می آمد^{۳۸۹}

و قرطبی در تفسیرش از ابن عباس و قتاده نقل کرده که: پیامبر(صلی الله علیه وآله) پس از حجۃ الوداع، هنگام خروج از مکه، پیوسته نگاه به کعبه می کرد و می گریست و آیه ۱۳ سوره محمد(صلی الله علیه وآله) به دنبال آن، نازل شده است^{۳۹۰}

خنده و شگفتی پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) از مجادله بنده با خدا در قیامت

انس بن مالک گفت: روزی پیامبر(صلی الله علیه وآله) خنده یا تبسم کرد و فرمود: از من نمی پرسید که از چه رو خندیدم؟! و سپس افزود: در شگفتم از مجادله بنده با پروردگارش در روز قیامت، که می گوید: پروردگارا! آیا وعده ندادی که بر من ظلم نکنی؟

خداوند می فرماید: آری، وعده دادم

بنده می گوید: من شهادت هیچ کس را علیه خودم نمی پذیرم جز این که از خودم باشد

^{۳۸۷} مسند احمد، ج ۶، ص ۱۶

^{۳۸۸} المستدرک، ج ۱، ص ۴۵۴

^{۳۸۹} التبیان، ج ۹، ص ۲۸۸

^{۳۹۰} تفسیر قرطبی، ج ۱۶، ص ۲۲۳

پروردگار می فرماید: آیا کافی نیست که من و فرشتگان کرام الکاتبین شاهد باشیم؟ پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمود: این سخن چند بار رد و بدل می شود، پس از این، دهان بنده را مهر می کنند و می بندند و اعضای بدن او سخن می گویند و شرح می دهند که او چه کرده است.

پروردگار خطاب به ایشان می فرماید: دور باشید، آیا با من مجادله می کنید؟^{۳۹۱}

گریه پیامبر(صلی الله علیه و آله) در مرگ نجاشی پادشاه حبشه

امام حسن عسکری(علیه السلام) از پدران نقل کرده، هنگامی که پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) خبر مرگ نجاشی را از جبرئیل شنید، به شدت گریست (بَكَى بُكَاءَ حَزِينٍ عَلَيْهِ) و فرمود: برادر شما «أَصْحَمَه»،^{۳۹۲} مرد. حضرت آنگاه به صحرا رفت و از راه دور بر او نماز خواند و هفت تکبیر گفت و خداوند زمین را برای او هموار ساخت؛ به طوری که جنازه نجاشی را دید، در حالی که او در حبشه بود^{۳۹۳}

خنده و شگفتی پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) از یک رؤیای شگفت انگیز

عایشه گوید: پیامبر(صلی الله علیه و آله) از رؤیایی که مردی برای وی نقل کرد، آنقدر خندید که! هرگز ندیده بودم از چیزی آن گونه بخندد

محمد بن سیرین گوید: دانستم که آن رؤیا و تأویلش چیست. خواب این بود که آن مرد دید سرش جدا شده و او به دنبال حرکت می کند (و تأویل آن این است که) سر، پیامبر(صلی الله علیه و آله) بود و آن مرد می خواست با عمل خود به عمل پیامبر(صلی الله علیه و آله) برسد ولی نمی توانست.^{۳۹۴}

گریه پیامبر(صلی الله علیه و آله) بر شهید فخر

امام باقر(علیه السلام) فرمود: وقتی پیامبر(صلی الله علیه و آله) به سرزمین فخر رسید، نمازی را آغاز کرد، در رکعت دوم نماز گریست و مردم چون گریه آن حضرت را دیدند، گریستند. در پایان نماز پرسید: چرا گریه می کنید؟ عرض کردند: از گریه تو می گرییم. حضرت فرمود:

^{۳۹۱} نیشابوری، مستدرک الحاکم، ج ۴، ص ۶۰۱

^{۳۹۲} نام نجاشی است.

^{۳۹۳} عیون اخبار الرضا(علیه السلام)، ج ۲، ص ۲۵۲؛

^{۳۹۴} المصنف، ج ۷، ص ۲۴۴

وقتی رکعت اول نماز خواندم، جبرئیل بر من نازل شد و گفت: ای محمد (صلی الله علیه وآله) مردی از فرزندان تو در این مکان کشته خواهد شد و شهید همراه او پاداش دو شهید دارد.^{۳۹۵}

خنده پیامبر (صلی الله علیه وآله) از برخی استغفارها

از علی بن ربیعہ نقل شده که گفت: مرکبی را آوردند که علی بن ابی طالب سوار شود، وقتی آن حضرت پای خود را در رکاب گذاشت، گفت: «بسم الله...» و آنگاه که بر مرکب نشست، گفت: «الحمد لله...» و سپس سه بار حمد خدا و سه تکبیر گفت و این کلمات را خواند: «سُبْحَانَكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، وَظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ».

سپس خندید. گفتم: ای امیر مؤمنان، از چه رو خندیدی؟ فرمود: پیامبر خدا را دیدم، همین کار را که من انجام دادم او نیز انجام داد و خندید. پرسیدم: ای پیامبر خدا! برای چه خندیدی؟ فرمود: پروردگار از بنده اش تعجب می کند هنگامی که می گوید: «رَبِّ اغْفِرْ لِي» و می فرماید: «بنده من دانست که گناهان را جز من، کسی نمی بخشد».^{۳۹۶}

:گریه پیامبر (صلی الله علیه وآله) در مرگ فرزندش ابراهیم

عایشه گوید: وقتی ابراهیم از دنیا رفت، پیامبر (صلی الله علیه وآله) در مرگ وی گریست، تا حدی که اشک های دیدگانش بر محاسنش جاری شد. به او گفتند: ای پیامبر خدا، دیگران را از گریه کردن باز می داری، در حالی که خود اینگونه اشک می ریزی؟! فرمود: این گریه نیست، همانا رحمت است و هر کس که رحم و مهربانی نکند، به او رحم و مهربانی نخواهد شد.^{۳۹۷} و در نقل دیگر آمده است: وقتی اشک های حضرت در مرگ فرزندش ابراهیم جاری شد، فرمود: اشک ها از چشم جاری و قلب اندوهناک می شود ولی ما چیزی نمی گوئیم که موجب خشم پروردگار شود و ما به خاطر تو محزونیم، ای ابراهیم!^{۳۹۸}

این ماجرا در مورد مرگ فرزند دیگر پیامبر (صلی الله علیه وآله) (طاهر) و یکی از دخترانش هم نقل شده است.^{۳۹۹}

شادی و خنده پیامبر (صلی الله علیه وآله) از بخشیده شدن گناهکاران در قیامت

^{۳۹۵} بحار الأنوار، ج ۴۸، ص ۱۷۰

^{۳۹۶} مسند احمد، ج ۱، ص ۹۷

^{۳۹۷} وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۸۲

^{۳۹۸} وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۸۰

^{۳۹۹} مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۱۸

از ابوذر (رحمه الله) نقل شده که گفت: پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: در قیامت شخصی را می آورند و (به

فرشتگان) گفته می شود که گناهان کوچک وی را بر او عرضه کنید، فرشتگان چنین می کنند، اما گناهان کبیره را از او پنهان می دارند (او با دیدن گناهان خود) می گوید: در چنین روزی چنین عملی را انجام دادم و به گناهان کوچک خود اعتراف می کند، در حالی که از گناهان بزرگش ترس دارد. (به فرشتگان) گفته می شود به جای هر سیئه و بدی، حسنه ای به او بدهید. او می گوید: من گناهانی دارم که اکنون آنها را نمی بینم

ابوذر گوید: دیدم پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به گونه ای خندید که دندان های کناری او هم آشکار شد^{۴۰۰}

گریه پیامبر (صلی الله علیه و آله) هنگام تلاوت قرآن

پیامبر (صلی الله علیه و آله) هنگام شنیدن قرآن گریه می کرد. ^{۴۰۱} آن حضرت به ابن مسعود فرمود: قرآن را بر من قرائت کن. ابن مسعود گوید: شروع به خواندن سوره نساء کردم تا این که به آیه: فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً^{۴۰۲} رسیدم، دیدم اشک از چشمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) سرازیر شد و فرمود: دیگر بس است

ابوالفتوح رازی در تفسیر خود این روایت را نقل کرده و افزوده است

ابن مسعود گوید: چون به آیه یاد شده رسیدم، حضرت گریه کرد و فرمود: بار دیگر، از اول تلاوت کن. باز شروع کردم تا این که به آیه یاد شده رسیدم، پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیشتر از بار اول گریه کرد و فرمود: بس است^{۴۰۳}

نقل کرده اند که هرگاه آیه وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً را نزد پیامبر می خواندند، اشک های حضرت جاری می شد^{۴۰۴}

^{۴۰۰} مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۱۳

^{۴۰۱} سبل السلام، ج ۳، ص ۱۳۱

^{۴۰۲} نساء : ۴۱، «حال آن ها چگونه است در آن روز که از هر امتی شاهد و گواهی می آوریم و تو را نیز بر آنان گواه خواهیم گرفت؟»!

^{۴۰۳} مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۲۷۷

^{۴۰۴} المیزان، ج ۱۲، ص ۳۲۶

خنده و شگفتی پیامبر(صلی الله علیه وآله) از شدت نزول باران به دنبال نماز باران و دعای آن حضرت

عایشه نقل کرده است که: مردم از قحطی و خشک سالی نزد پیامبر(صلی الله علیه وآله) شکایت کردند. حضرت خطبه خواندند و دعا کردند و دو رکعت نماز گزاردند. در پی آن، خداوند قطعه ابری پدید آورد که رعد و برقی زد و سپس باران نازل شد. هنوز پیامبر(صلی الله علیه وآله) به مسجدش (مسجدالنبی) نرسیده بود که سیل ها به راه افتاد! وقتی حضرت دیدند مردم با سرعت و شتاب

به خانه هایشان می روند، به شدت خندیدند و گفتند: «أَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّي عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ»^{۴۰۵}

گریه پیامبر(صلی الله علیه وآله) هنگام غروب آفتاب

از امام باقر(علیه السلام) نقل شده که فرمود: هرگاه (هنگام غروب)، سرخی خورشید بر قله کوه ها آشکار می شد، اشگ از دیدگان پیامبر می ریخت و می گفت

خدایا! روز را به پایان می برم در حالی که از ظلم هایم به عفو تو، از گناهانم به مغفرت تو، از ترسم به امان تو، از ذلتم به عزت تو، از فقرم به غنای تو، از صورت فرسوده و فانی شونده ام به چهره و وجه باقی و کریمانه تو پناه می آورم

خدایا! عافیتم ده و از کرامتت شکوهم ببخش و در رحمتت قرارم ده و از شر آفریدگانت؛ از جنّ و انس حفظم کن، ای رحمان و ای رحیم^{۴۰۶}

خنده و شادمانی پیامبر(صلی الله علیه وآله) از ثواب زیارت امام حسین(علیه السلام)

پیامبر(صلی الله علیه وآله) روزی بر فاطمه(علیها السلام) وارد شد و او غذایی از خرما و نان و روغن آماده کرد. پیامبر(صلی الله علیه وآله) همراه علی، فاطمه، حسن و حسین(علیهم السلام) غذا را میل کردند. پس از آن، به سجده رفتند و در سجده گریه کردند، بعد از آن، خندیده و سپس سر از سجده برداشتند. در میان حاضران، علی(علیه السلام) که در سخن گفتن با پیامبر(صلی الله علیه وآله) جرأت بیشتری داشت، گفت

^{۴۰۵} سنن ابی داود، ج ۱، ص ۲۶۱

^{۴۰۶} بحار الأنوار، ج ۸۳، ص ۲۶۷؛

ای پیامبر خدا، امروز از شما چیزی دیدیم که پیش از این ندیده بودیم؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: وقتی با شما غذا خوردم از سلامت و اجتماع شما خوشحال و مسرور شدم. جهت شکر (این نعمت) بر خدای تعالی سجده کردم و جبرئیل نازل شد و گفت

به خاطر سرور و شادمانی که از اهل تو، به تو رسیده سجده شکر می گزاری؟

گفتم: آری

گفت: آیا از چیزی که پس از تو بر ایشان می گذرد، خبر دهم؟

گفتم: آری، آگاهم کن ای برادرم، جبرئیل

گفت: دخترت نخستین کسی است که به تو ملحق می شود، پس از آن که به او ستم می شود و حقش را می گیرند و از ارثش منع می گردد و شوهرش مورد ستم واقع می شود و پهلوی او شکسته می شود

پسر عمویت (علی بن ابی طالب) نیز مورد ستم قرار می گیرد و از حقش محروم می گردد و کشته می شود

در حق حسن نیز ستم می شود و از حقش محروم می کنند و او را با سم به شهادت می رسانند به حسین هم ستم می کنند و از حقش منع می شود. عترتش را می کشند و بر پیکرش اسب ها می دوانند و دارایی اش را به سرقت و زنان و فرزندان او را به اسارت می برند و در حالی که به خون خود آغشته است، دفن می شود و گروهی غریب و نا آشنا او را به خاک می سپارند

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: (با شنیدن این خبر) گریستم و گفتم: آیا کسی حسین را زیارت می کند؟ گفت: او را غریبه ها زیارت خواهند کرد. گفتم: کسی که او را زیارت کند ثواب او چیست؟ گفت: برای او ثواب هزار حج و هزار عمره است؛ حج و عمره ای که همه را با تو انجام داده باشد و من (با شنیدن این خبر) خندیدم^{۴۰۷}

گریه های پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای فرزندش حسین (علیه السلام)

^{۴۰۷} بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۴۴

عائشه گوید: حسین، فرزند پیامبر بر آن حضرت وارد شد و با سرعت به سوی او رفت و بر شانه اش قرار گرفت. جبرئیل به پیامبر گفت: ای محمد، آیا او را دوست داری؟ فرمود: ای جبرئیل! چرا دوست نداشته باشم؟

جبرئیل گفت: «پس از تو امتت او را خواهند کشت». آنگاه تربتی سفید به آن حضرت داد و گفت: ای محمد، فرزندت در این زمین کشته خواهد شد و نام آن «طف» است. پس از آن که جبرئیل از حضور پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) رفت، همچنان تربت در دست او بود و گریه می کرد. پس از آن، خطاب به من فرمود: ای عائشه، جبرئیل به من خبر داد که فرزندم حسین در سرزمین «طف» کشته خواهد شد و اتمم پس از من، دچار فتنه خواهند شد. سپس به سوی یارانش که علی (علیه السلام)، ابوبکر، عمر، حذیفه، عمار و ابوذر در میانشان بودند، بیرون رفت در حالی که می گریست. گفتند: ای فرستاده خداوند، از چه رو گریه می کنی؟

فرمود: جبرئیل خبر داد که فرزندم حسین پس از من در زمین طف کشته خواهد شد و این تربت را برایم آورد و آگاهم کرد که مرقدش در آن زمین خواهد بود.^{۴۰۸}

!خنده پیامبر (صلی الله علیه و آله) در برابر رفتار خشن اعرابی با حضرت

انس بن مالک گوید: در حال راه رفتن با پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) بودیم و بر دوش حضرت بُرد نجرانی، دارای حاشیه خشن و زبر بود. عربی بیابانی از راه رسید و با سرعت، ردای حضرت را کشید؛ به طوری که وقتی به گردن پیامبر (صلی الله علیه و آله) نگاه کردم اثر حاشیه برد را دیدم. اعرابی در حال گفت: ای محمد، فرما به مقداری از مال خدا، که نزد تو است به من بدهند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) نگاهی به اعرابی کرد و خندید و آنگاه دستور داد چیزی به او بدهند.^{۴۰۹}

گریه پیامبر (صلی الله علیه و آله) هنگام رحلت

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) هنگام احتضار، که در بستر بود، خطاب به علی (علیه السلام) فرمود: «...وقت جدایی

^{۴۰۸} معالم المدرستین، ج ۳، ص ۳۴

^{۴۰۹} حلیۃ الأبرار، ج ۱، ص ۳۰۷

من و تو است، تو را به خدا می سپارم، ای برادر. همانا پروردگار، آنچه نزد اوست برایم برگزیده و گریه و اندوه من برای تو و این (اشاره به دخترش فاطمه(علیها السلام)) است، که بعد از من (حق شما را) ضایع خواهند کرد. مردم تصمیم بر ستم شما گرفته اند و شما را به خدا می سپارم... چیزهایی به دخترم فاطمه سفارش کرده و او را مأمور کرده ام که به تو برساند. آنها را عملی کن.» که او (فاطمه) بسیار راستگو است

خدایا! روز را به پایان می برم در حالی که از ظلم هایم به عفو تو، از گناهانم به مغفرت تو، از ترسم به امان تو، از ذلّتم به عزّت تو، از فقرم به غنای تو، از صورت فرسوده و فانی شونده ام به چهره و وجه باقی و کریمانه تو پناه می آورم

!سپس فاطمه را در آغوش گرفت و سرش را بوسید و فرمود: پدرت فدای تو باد، فاطمه در این هنگام صدای گریه فاطمه(علیها السلام) بلند شد. پیامبر بار دیگر او را در آغوش گرفت و فرمود: «به خدا سوگند خداوند انتقام تو را خواهد گرفت و به خاطر غضب تو غضبناک می شود، پس وای بر ستمگران

باز هم اشگ از دیدگان پیامبر جاری شد. علی(علیه السلام) فرمود: به خدا سوگند گمان کردم که پاره ای از تنم جدا شد و رفت! به خاطر این که (دیدم) پیامبر(صلی الله علیه و آله) آن قدر گریه کرد که اشگ هایش مانند قطرات باران سرازیر شد، تا حدّی که محاسن او و پارچه ای که بر او بود، تر شد و او همچنان به فاطمه(علیها السلام) چسبیده بود و جدا نمی شد و این در حالی بود که سر او بر سینه ام بود^{۴۱۰}

طبق نقلی دیگر، پیامبر(صلی الله علیه و آله) در لحظات آخر عمرش، حوادث پس از خود و رفتار ظالمانه امتش نسبت به علی(علیه السلام) را یاد آورد و فاطمه آن را شنید و به شدّت گریست و پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) از گریه فاطمه(علیها السلام) گریه کرد و اشگ ریخت. آنگاه فرمود: دخترکم! گریه نکن و فرشتگانی را که همنشین تو هستند آزار نده. این جبرئیل است که به خاطر گریه تو می گرید و میکائیل و صاحب سرّ خدا اسرافیل (هم به خاطر گریه تو می گرید)، دخترکم گریه نکن که آسمان ها و زمین به خاطر گریه تو به گریه افتادند.^{۴۱۱}

خنده و شگفتی پیامبر(صلی الله علیه و آله) از سخن دانشمند یهودی

^{۴۱۰} بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۴۹۱

^{۴۱۱} همان، ص ۴۹۳

دانشمندی از یهود نزد پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) آمد و گفت: ای ابو القاسم، وقتی که روز قیامت به پا شود، خدا آسمان ها را بر یک انگشت و زمین ها را بر انگشت دیگر و آب و خاک را نیز بر انگشت سوم و درختان را بر انگشتی و همه خلایق را بر انگشتی دیگر می نهد، سپس تکان می دهد و می گوید: حاکم تنها من هستم

پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) از این سخن در شگفت شد و به شدت خندید، تا آنجا که دندان های کناری حضرت آشکار شد و این آیه را قرائت کردند! وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ...^{۴۱۲} «آنها خدا را درست نشناختند»^{۴۱۳}

گریه های طولانی و شدید پیامبر (صلی الله علیه وآله)

امام کاظم (علیه السلام) از پدرش و او از پدرانش، از امام حسین، از پدرش علی (علیه السلام) در بیان حالات پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل کرده است

پیامبر (صلی الله علیه وآله) به قدری گریه می کرد که محل نمازش (از اشک) تر می شد. این گریه تنها به علت ترس از خدا، آن هم بدون داشتن هیچ جرم و گناه بوده است.^{۴۱۴}

امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمود: ...پیامبر (صلی الله علیه وآله) آن قدر گریه می کرد که از حال می رفت و بی هوش می شد. به او گفته شد: ای پیامبر خدا، آیا خدای عزّ وجلّ گناهان گذشته و آینده ات را نبخشیده است؟ فرمود: آری (اما) آیا من نباید بنده سپاسگزار باشم؟^{۴۱۵}

چگونگی خنده پیامبر (صلی الله علیه وآله)

امام صادق (علیه السلام) از پدرانش، از علی (علیه السلام) نقل کرد که: «كَانَ ضَحْكُ النَّبِيِّ (صلی الله علیه وآله) التَّبَسُّمَ...»؛ «خنده پیامبر (صلی الله علیه وآله) لبخند بوده است».^{۴۱۶}

همچنین نقل شده است که تبسم و لبخند پیامبر (صلی الله علیه وآله) از همه بیشتر بوده است^{۴۱۷}

^{۴۱۲} انعام : ۹۱

^{۴۱۳} السنن الکبری، ج ۶، ص ۴۴۶

^{۴۱۴} بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۴۵

^{۴۱۵} تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۳۱۷،

^{۴۱۶} وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۱۹

^{۴۱۷} الشرائع المحمدیه، ص ۱۸۷

سیره نویسان نقل کرده اند: پیامبر (صلی الله علیه و آله) هرگاه می خندید، دستش را بر دهان قرار می داد^{۴۱۸}

و نیز روایت شده که بیشتر خنده های پیامبر (صلی الله علیه و آله) به گونه ای بود که دندانهای جلوی حضرت نمایان و دیده می شد.^{۴۱۹}

چگونگی گریه پیامبر (صلی الله علیه و آله)

سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) در گریه کردن این گونه بود که اشگ از چشمانش جاری می شد و آن را از صورتش پاک می کرد ولی صدایش (در گریه) شنیده نمی شد.^{۴۲۰}

اصبغ بن نباته روایت کرده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) یک هفته علی را ندیده بود. دیدند که آن حضرت گریه می کند و می گوید: خدایا! علی نور چشم، قوّت بازو، پسر عمویم و برطرف کننده غم و غصه از چهره من است، او را به من برگردان! و فرمود: برای کسی که از علی (علیه السلام) برایم خبری بیاورد، بهشت را برایش ضمانت می کنم. مردم (برای پیدا کردن علی (علیه السلام)) به راه افتادند. فضل بن عباس او را یافت و پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را به بهشت بشارت داد^{۴۲۱}

ابن عباس می گوید: روزی من، پیامبر (صلی الله علیه و آله) و علی بن ابی طالب (علیه السلام) به بیرون رفتیم، پیامبر (صلی الله علیه و آله) سر خود را بر سینه علی (علیه السلام) نهاد و اشگ می ریخت. علی (علیه السلام) گفت: ای پیامبر خدا، گریه ات برای چیست؟ خداوند چشمان تو را گریان نکند. فرمود: گریه ام (به خاطر) کینه هایی است که در دل برخی، نسبت به تو وجود دارد، که آن ها را برای تو آشکار نمی کنند تا این که ما از همدیگر جدا شویم^{۴۲۲}

از امیرمؤمنان (علیه السلام) نقل است که فرمود: در واقعه خیبر بدنم بیست و پنج زخم برداشت

^{۴۱۸} الاعلام، ج ۶، ص ۲۱۹

^{۴۱۹} سبل الهدی والرشاد، ج ۷، ص ۱۲۴

^{۴۲۰} مسکن الفؤاد، ص ۹۷

^{۴۲۱} مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۷۶؛ بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۱۰۰

^{۴۲۲} مناقب امیرالمؤمنین (علیه السلام)، ج ۱، ص ۲۳۱

با این زخم ها خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) رسیدم. وقتی جراحات های مرا دید، گریه کرد و از

اشک های دیدگانش گرفت و بر جراحاتم کشید. در همان لحظه از درد و رنج زخم ها راحت

شدم^{۴۲۳}

وقتی علی (علیه السلام) از غزوه احد برگشت، هشتاد زخم بر بدنش وارد شده بود. در حالی که زخم های خود را مداوا می کرد و همانند یک قطعه گوشت خُرد شده بر روی فرش افتاده بود. پیامبر (صلی الله علیه وآله) برای عیادت از او وارد شد. وقتی وی را در آن وضع دید، گریه کرد و فرمود:

مردی که این گونه در راه خدا مصیبت ببیند، بر خداست که (آنچه حق اوست) در موردش انجام دهد و انجام خواهد داد (الاختصاص، ص ۱۵۸؛ بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۱۱۴)

علی (علیه السلام) در غزوه اُحد، دشمنان را از چپ و راست پیامبر (صلی الله علیه وآله) دور می کرد. آن حضرت آنقدر جنگید که شمشیرش شکست و سه تکه شد! آن را نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله) برد و عرض کرد: این شمشیر من است که قطعه قطعه شده، آیا من به بیعتم وفا کردم؟

حضرت فرمود: آری، و آنگاه ذوالفقار (شمشیر مخصوص) را به او داد و چون پیامبر (صلی الله علیه وآله) دید از شدت جنگ و خستگی ناشی از آن، پاهای علی (علیه السلام) توهّم می رود سرش را به سوی آسمان گرفت و در حالی که گریه می کرد، گفت: خدایا! وعده ام دادی که دینت را یاری کنی و اگر بخواهی ناتوان نیستی.^{۴۲۵۴۲۴}

^{۴۲۳} کمال الدین و تمام النعمه، ص ۵۴۲

^{۴۲۴} بحار الأنوار، ج ۲۹، ص ۱۸۲

^{۴۲۵} <https://hawzah.net/fa/Magazine/View/4789/6250/68086>

حجاب و عفاف

در روایت ها آمده است که مردی نابینا پس از اجازه گرفتن، وارد منزل امام علی(ع) شد. پیامبر(ص) مشاهده کردند که حضرت زهرا(س) برخاست، فرمودند: «دخترم! این مرد نابیناست.» قالت فاطمه(س): ان لم یکن یرانی فانی أرآه و هو یشم الریح؛ پدر، اگر او مرا نمی بیند، من او را می نگرم! اگر چه او نمی بیند؛ اما بو را استشمام می کند! ۷

رسول خدا پس از شنیدن سخنان دخترش فرمود: «شهادت می دهم که تو پاره تن من هستی.» ۸

داستان شأن نزول آیه حجاب

در کتاب «کافی» به نقل از امام باقر (علیه السلام) آمده است: روزی جوانی از انصار، در یکی از کوچه های مدینه می گذشت که با زن جوانی روبه رو شد که مقنعه خود را پشت گوش ها قرار داده و گردن، گوش ها و قرص صورت او به طور کامل آشکار بود. جوان چشم به زن جوان دوخت و چون از مقابل یکدیگر گذشتند، به دنبالش حرکت کرد، درحالی که از همه چیز غافل شده بود و به زن خیره خیره نگاه می کرد تا اینکه به کوچه ای وارد شد و از فرط غفلت، صورتش به استخوان یا شیشه ای که در دیوار بود، برخورد کرد و خون جاری شد. وقتی آن زن از جلوی چشمش دور شد و دیگر او را ندید، مرد دریافت که خون بسیاری بر سر و سینه اش ریخته است. با خود گفت به خدا سوگند، نزد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می روم و ماجرا را برای ایشان تعریف می کنم. وقتی نزد پیامبر (صلی الله

علیه و آله) رفت و چشم حضرت به او افتاد، پرسید چه شده است؟ جوان ماجرای زن بدحجاب را برای ایشان نقل کرد. در این هنگام جبرئیل، فرشته وحی، بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نازل شد و آیات ۳۰ و ۳۱ سوره نور را نازل کرد که هم مردان را از نگاه به نامحرم بازداشت و هم به زنان دستور داد، زیبایی‌های خود را بپوشانند.

در «تفسیر علی بن ابراهیم قمی» آمده است: زنان مسلمان، مانند مردان، در پنج وقت نماز به مسجد می‌رفتند و نمازهای‌شان را با پیامبر به جماعت می‌خواندند. هنگامی که آنها برای خواندن نماز صبح یا مغرب و عشا از خانه بیرون می‌رفتند، جوان‌های لاابالی و هرزه که در حال پرسه زدن در کوچه‌ها بودند، در مسیر مسجد می‌نشستند و برای زنان مزاحمت ایجاد می‌کردند. زنان از این ناامنی، به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شکایت کردند. در این هنگام آیه ۵۹ سوره احزاب نازل شد. در این آیه بر پوشش کامل زنان (استفاده از چادر بلند) به عنوان حفاظ در برابر آزار و اذیت افراد فرصت طلب، سفارش و تأکید شده است

در تاریخ و روایات آمده: حکم بن ابی العاص پدر مروان در عین آن که مسلمان شده بود، و به مدینه هجرت نموده بود، شخصی هوسباز و منحرف بود، روزی پیامبر(ص) در حجره یکی از همسرانش بود، او از درز در به داخل آن حجره نگاه کرد، پیامبر(ص) از این چشم چرانی او به قدری ناراحت شد که عصای سرکچی که نوک تیز داشت برداشت، و او را تعقیب کرد، او پابه فرار گذاشت و از دست پیامبر(ص) گریخت. پیامبر(ص) به او نرسید و فرمود: «اگر او را می‌گرفتم، چشمش را بیرون می‌آوردم»، سپس دستور داد او و فرزندش مروان را از مدینه به طائف تبعید نمودند. آنها در عصر پیامبر(ص) همچنان در تبعید به سر می‌بردند، بعد از رحلت پیامبر(ص) در عصر خلیفه اول و دوم نیز در تبعید بودند، تا این که آن‌ها در عصر خلافت عثمان

به مدینه بازگشتند، و همین یکی از اعتراض های شدید مسلمانان به عثمان بود، که چرا اجازه بازگشت تبعید شدگان پیامبر(ص) به مدینه را داده است.

امام علی (علیه السلام) فرموده‌اند: من و پیامبر در یک روز ابری و بارانی در بقیع نشسته بودیم که زنی سوار بر الاغ از آن جا گذشت و دست الاغش در گودالی فرو رفت و زن به زمین افتاد. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رویش را برگرداند. حاضران عرض کردند: ای رسول خدا، آن زن شلوار به پا دارد. پیامبر سه بار فرمود: خدایا، زنان شلوار پوش را بیامرز. ای مردم، شلوار بپوشید که شلوار، پوشاترین جامه‌های شماس است و زنان خود را در موقعی که بیرون می‌آیند با شلوار حفظ کنید. (تنبيه الخواطر: ۲ / ۷۸، منتخب میزان الحکمه: ۱۳۰)

رسول اکرم (ص) در حالی که به زنی که جامه‌های نازک و بدن‌نما پوشیده بود، برخورد و روی خویش را از وی برگرداند و فرمودند: همین که زن به حد بلوغ رسید، سزاوار نیست چیزی از بدن او دیده شود، مگر از مچ دست به پایین و صورتش (الدرالمنثور ج ۵)

حدیث ابن امّ مکتوم – که مطابق آن پیامبر اکرم به همسران خود دستور دادند در برابر مرد نابینا خود را پشت حائل پوشیده دارند

ام سلمه، «همسر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌گوید: وقتی آیه «حجاب (نور: ۳۱) نازل شد، من و «میمونه»، همسر دیگر پیامبر، نزد ایشان بودیم. در این هنگام «ابن ام مکتوم» که نابینا بود اجازه خواست به منزل پیامبر وارد شود. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به ما فرمود: «در حجاب شوید و خود را از او پنهان کنید». گفتیم: «او نابیناست و ما را نمی‌بیند». ایشان [از این سخن ما ناراحت شدند و] فرمودند: «آیا شما هم نابینا هستید و او را

(محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۵، ص ۵۳۴).

پیامبر در جریان بیعت با زنان مکه از آنان پیمان گرفت که پاسدار پاکدامنی و عفاف باشند^(۴۲۶) و فرمودند: « لا یقعدن مع الرجال فی الخلا: زنان با مردان نامحرم نباید در خلوت بنشینند^(۴۲۷) »

به پیامبر خبر رسید که در مدینه دو نفر با نامهای « هبت » و « ماع » که از افراد هرزه هستند نزد مردان نشسته، از اوصاف زنان و لباسهای آنان حرف می زنند و با سخنان شهوت انگیز هوسهای آلوده را تحریک کرده، به حریم عفاف تجاوز میکنند. پیامبر آنها را احضار کرد و از مدینه به محلی به نام « العوایا » تبعید نمود. آنها فقط روزهای جمعه برای خرید غذا و لوازم ضروری به مدینه می آمدند و سپس به تبعیدگاهشان بازمی گشتند^{۴۲۸}

رسول خدا(ص) از حضرت جبرئیل(ع) سوال نمود که آیا فرشتگان خنده و گریه دارند؟ جبرئیل فرمود: بله. (یکی از آنجایی که فرشتگان می خندند) زمانی است که زن بی حجابی و بدحجابی می میرد، و بستگان او را در قبر می گذارند و روی آن زن را با خشت و خاک می پوشانند تا بدنش دیده نشود. فرشتگان می خندند و می گویند: تا وقتی که جوان بود و با دیدنش هر کسی را تحریک می کرد و به گناه می انداخت(پدر و برادر و شوهرش و...از خود غیرت نشان ندادند) و او را نپوشانند، ولی اکنون که مرده و همه از دیدنش نفرت دارند او را می پوشانند

پیامبر فرموده اند: خدا مردانی را که شبیه زن می شوند و زنانی را که خود را شبیه مرد قرار می دهند ، نفرین کرده است.

رسول خدا(ص) فرمودند: یک گروهی که ، هرگز داخل بهشت نمی شوند : زنی که خود را در لباس و حرکات و امور دیگر شبیه مرد سازد ...

در روایت است که برای پیامبر چند قواره پارچه آوردند پیامبر قواره ای را به یکی از یاران خود داد و به او فرمود که این را دو قسمت کن: قسمتی را برای خود جامه کن و قسمت دیگر آن را به همسرت بده تا برای خود روسری کند. بعد به وی فرمود: به همسرت بگو برای این پارچه آستری فراهم کند تا بدن وی از زیر آن نمایان نباشد. (سنن أبی داود، ج ۲)

^{۴۲۶} ممتحنه، ۱۲.

^{۴۲۷} وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۹۹.

^{۴۲۸} بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۸۸.

اسماء دختر ابوبکر و خواهر عایشه به خانه پیغمبر اکرم (ص) آمد در حالی که جامه‌های نازک و بدن نما پوشیده بود. رسول اکرم (ص) روی خویش را از وی برگرداند و فرمود: ای اسماء همین که زن به حد بلوغ رسید سزاوار نیست چیزی از بدن او دیده شود مگر از مچ دست به پایین و صورتش (الدر المنثور ج ۵)

رسول خدا (ص) وضعیت دوران ما را از قبل پیش بینی می‌کنند: در آخر امت من، مرد نماهایی هستند که سوار بر وسایل نقلیه خود، بر در مساجد پیاده می‌شوند. زنان اینان، پوشیده‌هایی برهنه‌اند که موهایشان برآمده است. این‌ها زنان نفرین شده‌اند. (المحاسن، ج ۱)

رسول خدا (ص) می‌فرماید: برای زن جایز نیست مچ پایش را برای مرد نامحرم آشکار سازد و اگر مرتکب چنین عملی شد اول اینکه: خداوند سبحان همیشه او را لعنت می‌کند. دوم اینکه: دچار خشم و غضب خداوند بزرگ می‌شود. سوم اینکه: فرشتگان الهی هم او را لعنت می‌کنند. چهارم: عذاب دردناکی برای او در روز قیامت آماده شده است. هر زنی که به خداوند سبحان و روز قیامت ایمان دارد زینتش را برای غیر شوهرش آشکار نمی‌کند و همچنین موی سر و مچ پای خود را نمایان نمی‌سازد و هر زنی که این کارها را برای غیر شوهرش انجام دهد دین خود را فاسد کرده و خداوند را نسیت به خود خشمگین کرده است.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: ۱- زر و زیور خود را در منظر و دیدگاه غیر شوهر مگذار و در غیاب شوهر خود را خوشبو مکن و مچ پا را نشان مده اگر چنین کنید دینتان را تباه و خدا را به خشم آورده اید.

پیامبر اکرم (ص) زنان را از پوشیدن لباس‌های توجه برانگیز بر حذر می‌داشتند.

رسول حق (ص) به حولا فرمود: روسری خود را که جلب نظر می‌کند نشان مده اگر چنین کنی دینتان را تباه و خدا را به خشم آورده ای.

عایشه می‌گوید: دختر عبدالله بن طفیل که برادر مادری من بود در حالی که زینت کرده بود به خانه ام آمد. در همان هنگام پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز وارد شد و هنگامی که او را دید از او روی برگرداند. عایشه گفت یا رسول الله این دختر، بردار زاده من و خردسال است! پس پیامبر

فرمود: هنگامی که زن به دوران عادت ماهانه رسید بر او جایز نیست که جز روی خود موضع

دیگری را نمایان کند. (جامع البیان، ج ۹)

دعای پیامبر نور و رحمت (ص): پروردگارا، زنانی که خود را پوشیده نگه می‌دارند، مشمول

رحمت و غفران خود بگردان. (مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۲۴۴)

پیامبر اکرم (ص) فرموده‌اند: آن هنگام که پوشش، سر زنی باشد، ارزش آن از دنیا و آنچه در

آن است، بیشتر است. (نورالشافی فی الفقه الشافعی)

پیامبر اکرم (ص) فرموده‌اند: زنان خود را با پوشش اندام و جسم، از دیدار نامحرم باز دارید،

که زنان هرچه پوشیده‌تر باشند، سعادتمندتر هستند. (سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۹۸)

پیامبر اکرم (ص) فرموده‌اند: برای زن، سزاوار نیست که هنگام بیرون رفتن از خانه‌اش، لباسش

را جمع و فشرده کند. (محمد محمدی اشتهاردی، پوشش زن در اسلام، ص ۱۹)

رسول خدا (ص) فرموده‌اند: هر زنی که به خداوند سبحان و روز قیامت ایمان دارد، زینتش را

برای غیر شوهرش آشکار نمی‌کند و همچنین موی سر و مچ خود را نمایان نمی‌سازد و هر زنی

که این کارها را برای غیر شوهرش انجام دهد، دین خود را فاسد کرده و خداوند را نسبت به

خود خشمگین کرده است؛ و همچنین زر و زیور خود را در منظر و دیدگاه غیر شوهر نمی‌گذارد

و در غیاب شوهر، خود را خوشبو نمی‌کند که اگر چنین کند، دینش را تباه و خدا را به خشم

آورده است. برای زن، جایز نیست مچ پا را برای مرد نامحرم آشکار سازد و اگر مرتکب چنین

عملی شد، اول اینکه: خداوند سبحان همیشه او را لعنت می‌کند. دوم اینکه: دچار خشم و غضب

خداوند بزرگ می‌شود. سوم اینکه: فرشتگان الهی هم او را لعنت می‌کنند. چهارم: عذاب

دردناکی برای او در روز قیامت آماده شده است. (مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۵۴۹)

پیامبر اکرم (ص) فرموده‌اند: بهترین زنان شما، زنی است که برای شوهرش، آرایش و

خودنمایی کند، اما خود را از نامحرم پپوشاند. (بحارالانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۳۵)

رسول خدا (ص) فرموده‌اند: بین مردان و زنان نامحرم، جدایی ایجاد کنید (تا با هم برخورد و

تماس نداشته باشند) زیرا هنگامی که آنان رو در روی یکدیگر قرار گرفتند و با هم رفت و آمد

داشتند، جامعه به دردی مبتلا خواهد شد که درمان نخواهد داشت. (بهشت جوانان صفحه ۴۶۸)

همچنین امام صادق (علیه السلام) از امام باقر نقل فرموده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به هنگام رفتن به سوی عرفات اسامه را سوار کرده بود و همین که از عرفات افاضه کرد، فضل بن عباس را که جوانی خوش سیما بود در پشت سر خود سوار کرد.

در آن هنگام مرد عربی که همراه خواهرش بود و او نیز زیباروی بود، با پیامبر (صلی الله علیه و آله) روبرو گردیده و از پیامبر (صلی الله علیه و آله) سؤالاتی کرد و فضل بن عباس به خواهر او چشم دوخته بود.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) چون چنین دید دست خود را روی چشم فضل گذارده بود تا چشمش را از نگاه به نامحرم بپوشاند، اما او از سوی دیگر به آن زن نگاه می کرد. تا اینکه آن مرد عرب پاسخ سؤالات خود را از پیامبر (صلی الله علیه و آله) دریافت کرد و به راه خود ادامه داد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) نگاهی به فضل کرد و در حالیکه شانه اش را گرفته بود فرمود: آیا نمی دانی که این روزها از ایام المعدودات و ایام المعلومات است، که هر کس در مثل چنین روزهایی چشم و زبان و دستش را نگه دارد خداوند برای او مثل ثواب حج آینده می نویسد.^{۴۲۹}

حضرت محمد (ص) فرموده اند: هر خانمی که خود را معطر و خوشبو کند (عطر بزند) و سپس از خانه خارج شود، همواره مورد لعنت خدا و ملائکه فرار خواهد گرفت، تا وقتی که به خانه برگردد، هرچند برگشتنش به خانه طول بکشد. (فروع کافی جلد ۵ صفحه ۱۶۳، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال صفحه ۵۵۹)

رسول خدا (ص) فرموده اند: زن در نزد نامحرم، باید چهار لباس داشته باشد: ۱- چادر ۲- مقنعه ۳- پیراهن ۴- شلوار. (تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۶۲۴)

حضرت محمد (ص) فرموده اند: کسی که با زن نامحرمی دست بدهد، در روز قیامت در حالی می آید که دست هایش به گردنش بسته شده است. آن گاه دستور می رسد او را به جهنم ببرید. (در صورتی که توبه نکرده باشد) (ثواب الاعمال و عقاب الاعمال صفحه ۶۰۷)

^{۴۲۹} بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۳۵۱.

حضرت محمد (ص) فرموده‌اند: کسی که با زن نامحرمی شوخی کند، در مقابل هر کلمه‌ای که در دنیا به او گفته است، هزار سال حبس می‌شود. (ثواب الاعمال و عقاب الاعمال صفحه ۶۰۷)

حضرت رسول اکرم (ص) فرموده‌اند: یکی از گروهی که وارد جهنم می‌شوند، زنان بدحجابی هستند که برای فتنه و فریب مردان، خود را آرایش و زینت می‌کنند. (کنز العمال، ج ۱۶، ص ۳۸۳)

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیز می‌فرماید:

مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يَبْتَ فِي مَوْضِعٍ يَسْمَعُ نَفْسَ امْرَأَةٍ لَيْسَتْ لَهُ بِمَحْرَمٍ^{۴۳۰}

هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد، شب را در جایی به صبح نمی‌رساند که صدای تنفس زن نامحرم به گوشش برسد.

«رسول خدا (ص): کسیکه با زن شوهردار زنا کند، در قیامت از عورت هردو، چرکی به مسیر پانصد سال خارج می‌شود که تمام اهل جهنم از بوی بد آن اذیت می‌شوند و عذابشان از همه بیشتر است.»^{۴۳۱}

«رسول خدا (ص): کسیکه با زنی نامحرم، ازدبر نزدیکی نماید یا با مردی یا نوجوانی لواط کند، روز قیامت، بدبو تر از مردار، محشور می‌شود، و اهل محشر از بوی او ناراحتند و از او معذرتی قبول نمی‌گردد، سپس به جهنم می‌رود و همه اعمالش باطل می‌شود. در جهنم او را در تابوتی که میخ‌های آن از آهن است، گذاشته می‌شود و بر تابوت فرو می‌کنند، تا میخها در بدنش فرو می‌رود و اگر عرق او را بر چهارصد امت قرار دهند، همه می‌میرند و او از کسانی است که عذابش از همه بیشتر است!

^{۴۳۰} وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۸۵.

^{۴۳۱} بحار ج ۷۶ ص ۳۶۶

کسیکه با زن نامحرمی دست بدهد، با غل و زنجیر محشور شده و به جهنم برده می شود!

کسیکه با زن نامحرمی، شوخی کند، با هر کلمه ای که با او سخن

بگوید، هزار سال زندانی می شود و زن اگر راضی باشد و مرد را وادار به

بوسیدن یا مباشرت حرام یا شوخی با او کند، و مرد به این سبب، دچار

فحشاء شود، همین عذاب برای زن هم می باشد!

کسیکه چشمش را خیره بر زن نامحرم نماید، در قیامت در حالیکه میخهای آتشین بر چشمش فرو شده، محشور می شود و تا پایان حساب، به همین حالت است تا به دوزخ برده شود!»^{۴۳۲}

بازدید از جهنم در سفر معراج!

«رسول خدا(ص): در معراج از جهنم دیدار کردم و گروهی از زنهارا دیدم که به پستانشان آویزان کرده بودند! جبرئیل گفت: اینها زناکار بوده اند. عده ای را دیدم که با نخ و سوزن آتشین، بدنهایشان را می دوختند! جبرئیل گفت: اینها نیز زناکار بوده اند... زنی را دیدم که بموی سرش آویزان کرده بودند! و مغز سرش را می جوید! جبرئیل گفت: این زن موی خود را از نامحرم نمی پوشانده است!... زنی را به پاهایش آویخته بودند! جبرئیل گفت: این زن بدون اجازه شوهر از خانه بیرون می رفته است. زنی را دیدم که گوشت بدن خود را می خورد! جبرئیل گفت: این زن بدن خود را برای دیگران آرایش می کرده است! زنی را دیدم که پاهایش را بدستهایش بسته بودند و مار و عقرب بر او مسلط بودند! جبرئیل گفت: این زن غسلهای خود را نمی کرده است! زنی را دیدم که گوشت بدنش را مقراض می کردند! جبرئیل

گفت: این زن خود را به مردان عرضه می کرده است! شخصی را دیدم که صورت و بدنش را می سوزانیدند و روده های خود را می خورد! جبرئیل گفت: این شخص واسطه زنا بوده است!...»

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به مردان می فرماید:
 اَيَّاكُمْ وَ مُحَادَثَةَ النِّسَاءِ فَإِنَّهُ لَا يَخْلُو رَجُلٌ بِامْرَأَةٍ لَيْسَ لَهَا مَحْرَمٌ إِلَّا هُمَّ بِهَا^{۴۳۳}
 از گفت و گو و خندیدن با زنان پرهیزید که هرگاه مردی بیگانه با

زنی خلوت کند، قصد [سوء استفاده از] او را می کند
 رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در سخن دیگری به امیر مؤمنان علی
 (علیه السلام) فرمود

يَا عَلِيُّ مَنْ أَطَاعَ امْرَأَتَهُ أَكَبَّهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِهِ فِي النَّارِ. فَقَالَ عَلِيٌّ (عليه السلام)
 :

وَمَا تِلْكَ الطَّاعَةُ؟ قَالَ: يَأْذَنُ لَهُ فِي الذَّهَابِ إِلَى الْحَمَّامَاتِ وَالْعُرْسَاتِ
 وَالنَّائِحَاتِ وَلُبْسِ ثِيَابِ الرِّقَاقِ^{۴۳۴}

ای علی! هر مردی از زنش اطاعت کند، خداوند او را به صورت، به دوزخ
 می اندازد. امام علی (علیه السلام) عرض کرد: «در چه چیزی از زنش
 اطاعت کند؟» فرمود: «به او اجازه دهد به جاهای نامناسب [که سبب کم
 رنگ شدن حجاب او می شود] مانند حمام های بیرون از خانه و مجالس
 عروسی و سوگواری برود یا اجازه دهد [در حضور نامحرمان] لباس های
 . «نازک و بدن نما بپوشد»

^{۴۳۳} نهج الفصاحه، ابوالقاسم پاینده، ص ۲۰۲.

^{۴۳۴} بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۴۹.

ام رعله، زنی سخنور و خوش صحبت بود. روزی خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رسید و عرض کرد: «یا رسول الله! ما زنان چه کاری انجام دهیم که به خدا نزدیک شویم؟» حضرت فرمود: «هر روز و هر شب، خدا را به یاد داشته باشید و از نامحرم دوری کنید و صدایتان را از حد»! معمول بلندتر نبرید

ام رعله به پیامبر (صلی الله علیه و آله) عرض کرد: «ای رسول خدا! من آرایشگر زنان هستم و آنها را برای شوهرانشان آرایش می‌کنم». پیامبر فرمود: «بر هر زنی لازم است خود را برای شوهرش بیاراید و زینت کند. چنین کاری را ادامه بده که بر اثر آراستگی زن شوهردار، مردان به همسران خود دل خوش می‌کنند و فساد و خرابی در جامعه رواج پیدا نمی‌کند»^{۴۳۵}

ابن عباس می‌گوید: پس از نزول آیه ۵۳ احزاب که به مردان دستور می‌داد با زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) از پشت پرده صحبت کنید، علی (علیه السلام) برای دیدار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به منزل ام سلمه رفت و در زد. پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) کوبنده در را شناخت، ولی ام سلمه او را نشناخت. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به همسرش فرمود برو و در را برای او باز کن. ام سلمه پرسید: «مگر چه کسی پشت در است که من باید در را برای او باز کنم؟! مگر دیروز آیه نازل نشد که با زنان پیامبر از پشت پرده صحبت کنید؟! آیا من باید با محاسن و زیبایی‌هایم جلوی او ظاهر شوم؟! رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از این سخن ام سلمه ناراحت شد و فرمود: «هر کس دستور پیامبر را اطاعت کند،

دستور خدا را اطاعت کرده است. بلند شو و در را باز کن. همانا پشت در، مردی است که نه نادان است و نه سبک مغز و نه عجول؛ خدا و پیامبر را دوست دارد و خدا و پیامبر نیز او را دوست دارند. هرگز وارد خانه نمی‌شود، مگر آنکه زن خانه چنان از او دور شود که صدای پایش شنیده نشود». ام سلمه به طرف در رفت، در حالی که نمی‌دانست چه کسی پشت در است و سخنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) را درباره کوبند در تکرار می‌کرد. وقتی در را گشود، امام علی (علیه السلام) آن قدر جلوی در ایستاد تا ام سلمه از کنار در دور و وارد اتاقش شد. سپس امام وارد شد و به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سلام کرد.

آن گاه ام سلمه او را شناخت.^{۴۳۶}

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عادت داشت به زنان سلام کند و آنان نیز پاسخ سلام او را می‌دادند. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نیز مانند پیامبر (صلی الله علیه و آله) به زنان سلام می‌کرد. ولی دوست نداشت به زنان جوان سلام کند و می‌فرمود: «می‌ترسم از صدای جواب سلام آنان خوشم بیاید و در این صورت، زانی که بر من وارد می‌شود، بیش از ثوابی باشد که از سلام کردن به آنان» می‌طلبم.^{۴۳۷}

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می‌فرماید: «من و عده‌ای از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نزد ایشان بودیم که آن حضرت پرسید: «بهترین

^{۴۳۶} تفسیر البرهان، سیدهاشم بحرانی، ج ۶، ص ۲۹۹.

^{۴۳۷} کافی، ج ۲، ص ۶۴۸.

ویژگی زنان چیست؟» هیچ یک از ما نتوانستیم پاسخ دهیم تا اینکه جلسه به پایان رسید و از یکدیگر جدا شدیم. من به سوی فاطمه رفتم و او را از آنچه پیامبر (صلی الله علیه و آله) از ما پرسیده بود، آگاه کردم و گفتم: کسی از ما نتوانست به آن پاسخ دهد. فاطمه (علیها السلام) فرمود: «ولی من پاسخ آن را می‌دانم. بهترین ویژگی زنان این است که به مردها نگاه نکنند و مردها نیز آنان را نبینند».

نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رفتم و عرض کردم: ای رسول خدا! شما پرسیدی چه چیز برای زنان بهتر است. من اکنون پاسخ آن را می‌گویم و همان

پاسخی را که فاطمه (علیها السلام) داده بود، بازگو کردم. آن حضرت فرمود: «تو وقتی نزد من بودی پاسخ این پرسش را نمی‌دانستی. چه کسی این پاسخ را به تو آموخت؟» عرض کردم: فاطمه. پیامبر (صلی الله علیه و آله) شگفت‌زده شد و فرمود: «به راستی که فاطمه پاره تن من است»^{۴۳۸}

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمود: من و فاطمه (علیها السلام) محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رسیدیم، در حالی که حضرت به شدت می‌گریست. گفتم: «پدر و مادرم فدای شما، ای رسول خدا! چه چیزی شما را گریانده است؟» پیامبر فرمود: «ای علی! در شبی که به سفر آسمانی معراج رفتم، زنانی از امت خود را دیدم که در عذاب سختی بودند. پس

^{۴۳۸} کشف الغمه، عیسی اربلی، ج ۲، ص ۹۴.

برای شدت عذابی که [زنان امتم] در آن گرفتار بودند، گریستم. آنجا زنی را دیدم که با موهایش در دوزخ آویزان شده بود، درحالی که مغز سرش می جوشید... و زنی را دیدم که گوشت خود را با قیچی هایی از آتش قطعه قطعه می کرد

فاطمه (علیها السلام) گفت: «ای حبیب من و ای نور چشمم! به من بگو عمل و رفتار آن زن ها چه بوده که خداوند این عذاب را بر آنها قرار داده «است؟»

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «ای دخترم! آن زنی که با موهایش آویزان شده بود، زنی بود که موی سرش را از مردان نامحرم نمی پوشاند. . و آن زنی که گوشت خود را با قیچی ها پاره پاره می کرد، زنی بود که خود «را در معرض مردان نامحرم قرار داده بود.^{۴۳۹}

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و تذکر به عفاف

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به «حولا»، همسر «عطاره» فرمود: «ای حولا! زینت و زیبایی خود را برای غیر شوهرت آشکار نکن. برای زن جایز نیست مچ و پایش را برای مرد نامحرم آشکار سازد و اگر مرتکب چنین عملی شود [و به طور کامل بدنش را نپوشاند]، خداوند سبحان همیشه او را لعنت می کند؛ به خشم و غضب خداوند بزرگ گرفتار می شود؛ فرشتگان الهی او را لعنت می کنند و به عذاب دردناکی در روز قیامت دچار . «می شود

آن‌گاه حضرت افزود: «ای حواء! هر زنی که به خداوند سبحان و روز قیامت ایمان دارد، زینتش را برای غیر شوهرش آشکار نمی‌کند و همچنین موی سر و بدن خود را نمایان نمی‌سازد و هر زنی که این کارها را برای غیر شوهرش انجام دهد، دین خود را فاسد کرده و خداوند را نسبت به خود خشمگین کرده است»^{۴۴۰}

امام رضا (علیه السلام) در این باره فرمود: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هفت نفر را لعنت کرد که یکی از آنها مردی است که به پوشش و «حیای همسرش بی‌توجه است»^{۴۴۱}

در زمان رسول خدا (ص) رویه پیامبر اسلام (ص) این بود که هر گاه می‌خواستند عازم جهاد شوند میان هر دو نفر از یاران خود پیمان اخوت و برادری می‌بستند تا یکی به جهاد برود و دیگری در شهر بماند و کارهای لازم او را انجام دهد.

حضرت در جنگ تبوک میان سعید بن عبدالرحمن و ثعلبه بن انصاری پیمان برادری بست. سعید در ملازمت پیامبر (ص) به جهد رفت. ثعلبه هم در مدینه مانده و عهده دار امورات خانواده او گردید. ثعلبه هر روز می‌آمد و ما یحتاج خانواده سعید را مهیا میکرد. در یکی از روزها زن سعید راجع به کار لازم خانه طبق معمول از پس پرده با او حرف می‌زد و سوسه نفس هوس خفته ثعلبه را بیدا نمود و با خود گفت مدتی است که این زن از پس پرده با تو سخن می‌گوید آخر نظری بینداز و بین در پشت پرده چیست و گوینده این سخنان کیست. خیالات شیطانی و هوس‌های نفسانی چنان او را تحریک نمود که قادر بر حفظ خویشتن نبود. به همین جهت به خود جرئت داده و پرده را کنار زد دید زنی است زیبا که حجب و حیا رخسار او را احاطه کرده است. ثعلبه با همین یک نگاه چنان دل از دست داد وی بی‌قرار شد که قدم پیش نهاد و به زن نزدیک شد. آنگاه دست دراز کرد که با وی در آویزد. ولی همان لحظه حساس و خطرناک زن

^{۴۴۰} مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۹۱.

^{۴۴۱} مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۹۱.

فریاد زد و گفت ای ثعلبه آیا سزاوار است که پرده ناموس برادر مجاهد خود را بدری . آیا رواست که او در راه خدا پیکار کند و تو در خانه وی نسبت به همسرش قصد سوء کنی .

این کلام مانند صاعقه ای بر مغز ثعلبه فرود آمد نعره زد و از خانه بیرون رفت و سربکوه و صحرا نهاد. در پای کوهی شب و روز با پریشانی و بیقراری و گریه و زاری سر آورد و پیوسته می گفت: خدایا تو معروف به آمرزش و من موصوف به گناهم.

مدت ها گذشت و او همچنان در بیابان ناله و بی قراری می نمود و عذر تقصیر به پیشگاه خدا می برد و طلب عفو و آمرزش می کرد تا اینکه پیغمبر اکرم(ص) از سفر جهاد مراجعت فرمود وقتی سعید به خانه آمد قبل از هر چیز احوال ثعلبه را پرسید همسر وی ماجرا را برای او شرح داد و گفت هم اکنون در کوه و بیابان با غم و اندوه و ندامت دست به گریبان است. سعید با شنیدن این سخن از خاه بیرون آمد و برای جستجوی ثعلبه به هر طرف روی آورد. سرانجام او را یافت که در پشت سنگی نشسته و دست بسر گرفته و با صدایی بلند میگوید:

ای وای بر پریشانی و پشیمانی. وای بر شرمساری وای بر رسوائی روز قیامت. پس سعید نزدیک آمده او را در کنار گرفت و دلداری داد و گفت ای برادر برخیز و با هم نزد پیامبر رحمت برویم این درد را دوائی این رنج را شفائی باید. ثعلبه گفت اگر لازم است حتما به حضور پیغمبر شرفیاب شوم باید دست ها و گردن مرا با بند بسته و مانند بردگان گریز پای به خدمت پیغمبر ببری .

وقتی که با همان وضع آمد درب خانه پیغمبر(ص) ایستاد و با صدای بلند گفت المذنب یعنی گناهکار. حضرت اجازه دادند وارد شود و پس از ورود پرسید ای ثعلبه این چه وضعی است. ثعلبه خلاصه ماجرا را عرض کرد. حضرت فرمود: گناهی بزرگ و خطایی عظیم از تو سرزده ، از اینجا برو و با خدا راز و نیاز کن تا چه خدا فرماید.

ثعلبه از خانه پیغمبر(ص) بیرون آمد و روی به صحرا نهاد دخترش جلو آمد و گفت ای پدر دلم سخت به حالت می سوزد می خواهم هر جا می روی همراهت باشم ولی چون پیغمبر(ص) تو را از نزد خود رانده است من هم دیگر بتو نمی پیوندم. ثعلبه چند روزی بدین حال در سوز و گداز بسر برد و شبی چند را بگریه وی نیاز پایان آورد. سرانجام هنگام نماز عصر پیک حق آمد و این آیه را بر حضرت حتمی مرتبت خواند:

((والذین اذا فعلوا فاحشه او ظلموا انفسهم ذکر والله فاستغفروا الذنوبهم و من یغفر الذنوب الا الله و لم یصرو علی ما فعلو و هم یعلمون))

پرهیز کاران کسانی هستند که هر گاه کار ناشایستی از آنها سر زد خدا را بیاد آورند و اگناه خود توبه کنند و کیست جز خداوند که گناهان را بیامرزد و آنها کسانی هستند که بر کارهای زشت اصرار نورزند زیرا بزشتی گناهان آگاهند.

پس پیامبر(ص)، علی(ع) و سلمان را بطلب ثعلبه فرستادند و در میان راه شبانی به آنها رسید حضرت سراغ ثعلبه را از او گرفت چوپان گفت شبها شخصی اینجا می آید و در زیر این درخت می نالد. پس حضرت با سلمان صبر کردند تا شب شد ثعلبه آمد و در زیر آن درخت دست نیاز بسوی خالق بی نیاز دراز کرد و عرض کرد خداوند از همه جا محروم اگر تو نیز مرا بانی بکه روی اورم و چاره کار را از کجا بخواهم.

در این هنگام مولای متقیان گریست آنگاه نزدیک آمده و فرمود ای ثعلبه مژده باد که خدا تو را آمرزید و اکنون پیغمبر(ص) تو را می خواند آنگاه آیه شریفه یاد شده را که راجع به توبه او نازل شده بود قرائت فرمودند.

ثعلبه برخاست و همراه حضرت به مدینه آمده و یگراست وارد مسجد پیغمبر(ص) شدند حضرت مشغول نماز عشاء بود حضرت امیر و سلمان و ثعلبه نیز اقتدا کردند. بعد از حمد پیغمبر(ص) شروع به خواند یکاثر نمودند همینکه آیه اول را تلاوت فرمود:

((الهاکم التکاثر))

یعنی مشغول داشته شما را ثروت اندوزی .

ثعلبه نعره ای زد و چون آیه دوم را قرائت فرمود:

((حتی زرتم المقابر))

تا زمانی که شما قبرها را زیارت کنید.

بیشتر ناله کرد.

و چون آیه سوم را شنید:

((کلا سوف تعلمون))

یعنی آن چنین است که بزودی خواهید داشت .

نعره ای کشیده و جان به جان آفرین تسلیم کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که زمینه انجام عمل حرام با نامحرمی را پیدا کند اما از ترس خدا او را ترک کند، خداوند سبحان آتش را بر او حرام می کند و او را از قیامت ایمن کرده وارد بهشت می نماید و اگر حرام مرتکب شود خدا بهشت را برای او حرام کرده و او را وارد جهنم می نماید.

و در جای دیگر حضرت فرمود: بیشترین چیزی که باعث جهنمی شدن امت من می گردد دو چیز است شکم پرستی و شهوترانی. ۴۴۲

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چهار چیز است که وارد خانه ای نمی شود الا این که آن خانه را خراب کرده و عمر را بی برکت می کند . خیانت، شراب خواری، زنا و دزدی. ۴۴۳

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر روزی که خورشید سر از دریچه مشرق برآورد و هر شبی که آفتاب چهره پیرده مغرب فرو کشد دو فرشته به امر خدای تعالی چهار جمله را میان خود رد و بدل می نمایند یکی می گوید: ای کاش این مردم آفریده نشده بودند . دیگری می گوید: اکنون که آفریده شده اند ای کاش می دانستند برای چه آفریده شده اند . دیگری می گوید: اکنون که نمی دانند برای چه

۴۴۲ الکافی ۷۹/۲

۴۴۳ ثواب الاعمال ۲۴۲/

منظوری آفریده شده‌اند ای کاش بدانچه عالمند عمل کنند . آن دیگر می‌گوید:
اینک که بدانچه می‌دانند عمل نمی‌کنند ای کاش از گذشته خود توبه کنند .^{۴۴۴}

«رسول خدا(ص): بوی بهشت از مسیر پانصدسال به مشام می‌رسد ولی عاق والدین و دیوث این بورا احساس نمی‌کنند! سؤال شد: یا رسول الله! شخص دیوث کیست؟ فرمود: کسیکه می‌بیند زنش زنا می‌کند ولی بی تفاوت است! ۵۱
«رسول خدا(ص): پدرم ابراهیم(ع) غیور بود و من از او غیورترم. و خدا بینی بی غیرت را بر خاک می‌مالد!»^{۴۴۵}

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«هر مردی که زنش زینت کرده بیرون رود، دیوث است! همچنین اگر زن با زینت و عطر زده بیرون برود و شوهرش راضی باشد، هر قدمی که زن برمی‌دارد، برای شوهرش یک خانه در جهنم ساخته می‌شود.»^{۴۴۶}

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ مردی با زن نامحرمی تنها نمی‌شود جز آن

که سومی آنها شیطان است .^{۴۴۷}

روزی جوانی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و با کمال گستاخی گفت: ای پیامبر خدا آیا به من اجازه می‌دهی زنا کنم؟ با گفتن این سخن فریاد مردم بلند شد و از گوشه کنار به او

^{۴۴۴} میزان الحکمه

^{۴۴۵} بحار الانوار

^{۴۴۶} بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۴۹.

^{۴۴۷} مستدرک الوسائل ۲۶۶/۱۴

اعتراض کردند، ولی پیامبر با کمال ملایمت و اخلاق نیک به جوان فرمود: نزدیک بیا، جوان نزدیک آمد و در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشست.

😊 پیامبر از او پرسید: آیا دوست داری کسی با مادر تو چنین کند؟ گفت: نه فدایت شوم. فرمود: همینطور مردم راضی نیستند با مادرشان چنین شود.

😊 بگو ببینم آیا دوست داری با دختر تو چنین کنند؟ گفت: نه فدایت شوم. فرمود: همینطور مردم درباره دخترانشان راضی نیستند.

😊 بگو ببینم آیا برای خواهرت می پسندی؟ جوان مجدداً انکار کرد (و از سوال خود پشیمان شد). پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دست بر سینه او گذاشت و در حق او دعا کرد و فرمود: (خدایا قلب او را پاک گردان و گناه او را ببخش و دامن او را از آلودگی بی عفتی حفظ کن) از آن به بعد، زشت ترین کار در نزد این جوان، زنا بود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«هیچ وسیله برای پاکی به اندازه پاک بودن چشم و بستن آن بر روی حرام نیست . که هر که چشم خود را بر حرام بست، خدا به دلش توفیق مشاهده عظمت الهی را می دهد»^{۴۴۸}

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«سخت است غضب خدا بر زن شوهرداری که چشمش را از حرام پر کند»^{۴۴۹}

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«کسی که به عورت دیگری نگاه کند، ملعون است.»^{۴۵۰}

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«اگر از آسمان بیافتم و دو نیم شوم برایم بهتر است که به عورت کسی نگاه کنم و یا

کسی به عورت من نگاه نماید»^{۴۵۱}

^{۴۴۹} - بحار الانوار ۳۶۶/۷۳

^{۴۵۰} بحار الانوار ۶۸/۷۴

^{۴۵۱} بحار الانوار ۶۸/۷۴

سخاوت و بخشندگی

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به عنوان بخشنده ترین مردم و گشاده دست ترین افراد بشر^{۴۵۲} الگویی بی بدیل، در انفاق مال در راه خدا بود. می فرمود: «من تربیت شده خدایم. خدایم امر کرده به سخاوت و نیکی و نهی کرده مرا از بخل و ستم؛ آنچه مبعوض خداست بخل است.»^{۴۵۳}

هرگز شبی نمی گذشت که درهم و دیناری نزد او بماند و اگر چیزی زیاد می آمد و تا شب کسی را نمی یافت که به او ببخشد، به خانه نمی رفت تا آن را به مستحقش برساند؛ از آنچه خدا روزیش کرده بود، بیش از آذوقه همان سال، بر نمی داشت، آن هم از میسورترین چیزی که می یافت از خرما و جو و بقیه را در راه خدا انفاق می کرد، هر چه از او می خواستند، عطا می کرد، آنگاه سراغ آذوقه سال خود می رفت و از آن هم ایثار می کرد چه بسا پیش از تمام شدن سال، اگر چیزی به دستش نمی رسید، خود، نیازمند آذوقه می شد^{۴۵۴}

ملک و املاکی ذخیره نداشت و آنچه را که از سهم غنائم به او می رسید به همراه آنچه که از غذایش اضافه می آمد، ملک و املاک می خرید و صدقه می داد.^{۴۵۵} او باغ هایی خرید و صدقه داد

^{۴۵۲} نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح، بیروت، دار احیاء التراث عربی، ۱۹۹۵، ج ۴، ص ۱۸۰۳.

^{۴۵۳} طبرسی، حسن بن فضل، مکارم الاخلاق، قم، شریف رضی، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۱۷.

^{۴۵۴} مقریزی، احمد بن علی، امتاع الاسماع، تحقیق محمد عبدالحمید النمسی، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۹۹۹، ج ۲، ص ۱۸۷.

^{۴۵۵} رازی ابوحاتم، اعلام النبوه، تهران، مؤسسه پژوهش حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۸۱، چاپ دوم، ص ۷۷.

که تا به امروز، معروفند.^{۴۵۶} عطا و دهش او به گونه‌ای بود که هر گز از تنگدستی، نمی‌هراسید و آن چنان به نیازمندان کمک می‌کرد که سابقه نداشت. ابن عباس می‌گوید: «پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) از همه کس بخشنده‌تر بود و در ماه رمضان، از نسیم وزان هم بخشنده‌تر می‌شد.» همچون باد تند و سریع، هر چه که داشت، انفاق می‌کرد تا اینکه ماه تمام می‌شد.^{۴۵۷}

هر گز در جواب کسی که از او چیزی می‌خواست، نه نمی‌گفت؛^{۴۵۸} هر که با او همنشین می‌شد، خواسته‌ای نداشت؛ مگر اینکه برآورده می‌شد و در خواستی نداشت مگر اینکه انجام می‌شد. انس بن مالک (خادم حضرت) می‌گفت: «حضرت (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) چیزی از اموال را ذخیره نمی‌کرد و همه را به دیگران انفاق می‌کرد.»^{۴۵۹} بذل و بخشش‌هایش را پایانی نبود، مسلمان و غیر مسلمان، همه از مرحمت‌هایش بهره‌مند بودند؛ حماد بن سلمه از انس بن مالک (خادم حضرت) نقل کرد که مردی از حضرت، گوسفندانش را طلب کرد، حضرت هم، همه آن‌ها را به او بخشید، پس او میان قومش رفت و گفت: «ای مردم اسلام بیاورید، بخدا که محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، عطا می‌کند به حدی که از فقر نمی‌ترسد.»^{۴۶۰}

نقل شده زنی بدست خود لباس یا عبایی دوخته بود و بر آن حاشیه‌زده تزیین کرده بود و آن را تقدیم حضرت کرده بود، حضرت عبا را گرفت در حالی که برای پوشش خود به شدت بدان نیاز داشت، در این هنگام مردی از اصحاب جلو آمد و گفت: «چه لباس زیبایی؛ آن را به من می‌دهید تا بپوشم؟ رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند: بله؛ حضرت لباس را تا کرده، مرتب کردند و آن را به آن مرد بخشیدند.»^{۴۶۱}

ابن شهاب نیز نقل کرده که حضرت بعد فتح از مکه، به همراه تازه مسلمان شدگان مکه، برای جنگ، به حنین رفتند. در این جنگ، قوای اسلام پیروز شد؛ پس حضرت به صفوان بن امیه،

^{۴۵۶} رازی ابوحاتم، اعلام النبوه، تهران، مؤسسه پژوهش حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۸۱، چاپ دوم، ص ۷۷.

^{۴۵۷} ابن عساکر، تاریخ دمشق، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵، چاپ اول، ج ۴، ص ۲۴.

^{۴۵۸} کاشانی، ملاحسن، المحجة البيضاء فی تهذيب الاحياء، تحقيق علی اکبر غفاری، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ج ۴، ص ۱۶۱.

^{۴۵۹} ابن عساکر، تاریخ دمشق، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵، چاپ اول، ج ۴، ص ۲۹.

^{۴۶۰} نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحيح، بیروت، دار احیاء التراث عربی، ۱۹۹۵، ج ۴، ص ۱۸۰۶.

^{۴۶۱} بخاری، صحيح، تحقيق عبدالعزيز عبدالله بن بساز، بیروت، دارالفکر، ج ۷، ص ۱۰۸.

دشمن سرسخت و به ظاهر مسلمان خود، صد راس دام بخشید، سپس صد تایی دیگر هم، به او عطا کرد؛^{۴۶۲}

ابن شهاب از سعید بن مسیب و او از صفوان نقل کرد که می گفت: «به خدا، پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به من عطا کرد در حالی که او منفورترین مردم نزد من بود، پس آن قدر به من عطا کرد تا اینکه او محبوب ترین مردم نزد من شد.»^{۴۶۳}

از امام صادق (علیه السلام) درباره انفاق حضرت سؤال شد فرمودند: «نزد حضرت یک اوقیه (= هفت مثقال) طلا بود. حضرت دوست نداشتند که آن، در نزدش بماند پس شبانه همه آنها را صدقه دادند و چون صبح شد چیزی نداشت تا به سائلی که نزدش آمد، بدهد.»^{۴۶۴}

در روایت دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده که «سائلی نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نمی آمد؛ مگر اینکه چیزی به او می بخشید.»^{۴۶۵} پس، زنی پسرش را نزد حضرت فرستاد و گفت: نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برو و از او درخواست کمک کن، اگر گفت چیزی نزد من نیست بگو پیراهن تنت را به من بده، پسر آمد و چنین کرد؛ پس حضرت، لباس از تن در آورد و به او داد و چون لباس نداشتند، نتوانستند برای نماز به مسجد بروند، پس آیه نازل شد که «ولا تجعل يدك مغلولة الى عنقك ولا تبسطها كل البسط فتقعد ملوماً محسوراً»^{۴۶۶} نه هرگز دست خود محکم بسته دار نه بسیار باز و گشاده دار که به نکوهش و حسرت خواهی نشست.»^{۴۶۷}

حضرت هر آنچه داشت، می بخشید و اگر چیزی نداشت، به سائل می گفت: «خدا به تو برساند.»

۴۶۸

^{۴۶۲} نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح، بیروت، دار احیاء التراث عربی، ۱۹۹۵، ج ۴، ص ۱۸۰۶.
^{۴۶۳} مقریزی، احمد بن علی، امتاع الاسماع، تحقیق محمد عبدالحمید النمیس، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۹۹۹، ج ۲، ص ۲۱۱.
^{۴۶۴} کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۵، ج ۵، ص ۶۷-۶۸.
^{۴۶۵} کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۵، ج ۴، ص ۵۵.
^{۴۶۶} اسراء/سوره ۱۷، آیه ۲۹.
^{۴۶۷} طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲، ج ۱۴، ص ۱۲۷.
^{۴۶۸} طباطبائی، محمدحسین، سنن النبی، تهران، اسلامیه، ۱۳۷۸، چاپ هفتم، ص ۴۷.

ایشان، تنها در غزوه هوازن، از عطایا، چیزی در حدود پنج میلیون، بخشید؛ غنائمی که ۶ هزار اسیر، ۲۴ هزار راس شتر، ۴۰۰ هزار راس گوسفند، ۴ هزار اوقیه نقره، از جمله آن بود که جمیع آن را بخشید.^{۴۶۹} سپس فرمودند: «آنقدر شتر و گوسفند به شما دادم که چیزی از آن برای من نماند آیا چیزی از من خواستید و من بخل ورزیدم؟ به خدا قسم من بخیل و ترسو و کذاب نیستم.»^{۴۷۰}

ایشان بخشنده و بزرگ هر قوم و طایفه‌ای را بزرگ می‌شمردند و دیگران را نیز بدین کار سفارش می‌کردند، می‌فرمودند: «اکرموا کریم قوم» همچنین فرمودند: «اذا اتاکم کریم فاکرموه.» و ان خالفکم^{۴۷۱} هر گاه بخشنده‌ای نزدتان آمد احترامش کنید اگرچه مخالفتان باشد و می‌فرمود: مردم چهار دسته اند. یا کریم هستند یا سخی. یا بخیل هستند یا لئیم. اما کریم انست که خود نخورد و به دیگران ببخشد. اما سخی انست که خود بخورد و به دیگران ببخشد. اما بخیل خود بخورد و به دیگران نبخشد اما لئیم خود نخورد و به دیگران هم نبخشد.^{۴۷۲}

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«اللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِكَ مِنَ الْبُخْلِ».^{۴۷۳}

خدایا از بخل به تو پناه می‌برم .

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«در دل مؤمن دو خصلت جمع نشود: بخل، بدخلقی».^{۴۷۴}

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

^{۴۶۹} ماوردی، اعلام النبوه، بیروت، دار مکتبه الهلال، ۱۴۰۹، چاپ اول، ص ۲۳۱ .

^{۴۷۰} ابن عساکر، تاریخ دمشق، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵، چاپ اول، ج ۴، ص ۳۱

^{۴۷۱} محدث نوری، مستدرک الوسيله، قم، آل البيت، ۱۴۰۸، ج ۱۱، ص ۱۳۲

^{۴۷۲} خوییها و بدیها

^{۴۷۳} میزان الحکمه ۲/۲۲۰۰

^{۴۷۴} الخصال ۷۵/۱

«نزد خداوند، بخیل از ظالم بدتر بود و خدا قسم خورده که به عظمت و جلالم، بخیل را وارد بهشت ننمایم». ۴۷۵

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«اتقوا الشح فانه اهلك من كان قبلکم» ۴۷۶

از بخل پرهیزید زیرا بخل اقوام گذشته را نابود نمود

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«بخیل از خدا مردم و بهشت دور بوده و به جهنم نزدیک است و بدترین دردها بخل است» ۴۷۷.

بدترین مرگها:

روزی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله گرد خانه کعبه طواف می نمود . مردی را دید دست بر پرده آویخته می گوید: خدایا تو را به عظمت این خانه سوگند می دهم که گناهم را بیامری .

آنجناب فرمود گناهت چیست؟

و عرض کرد بزرگتر از آن است که شرح دهم پرسید گناه تو بزرگتر است یا زمینها؟

جواب داد گناه من بزرگتر است .

سؤال کرد گناه تو بزرگتر از کوهها است؟

۴۷۵ مکارم الاخلاق ۶۳/۲

۴۷۶ مجموعه ورام ۵۶/۱

۴۷۷ ارشادالقلوب ۱۳۶/۱

پاسخ داد آری ، فرمود از دنیا ها بزرگتر است؟

گفت بلی ، پرسید گناهت بزرگتر است یا آسمانها؟

عرض کرد گناه من ، فرمود از عرش نیز بزرگتر است؟ جواب داد آری ، پرسید گناه تو بزرگتر است یا خدا؟

عرض کرد خدا، از تفصیل گناهش جويا شد گفت : يا رسول الله من مردی ثروتمندم هر گاه مستمندی به من مراجعه می کند به اندازه ای ناراحت می شوم مثل اینکه کسی با آتش گداخته به من روی آورده .

پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود دور شو از من که با آتش خود مرا نسوزانی .

به آن خداییکه مرا برای هدایت بر انگيخته اگر بین رکن و مقام دو هزار سال نماز بخوانی و آنقدر گریه کنی که از اشک چشمت جویها جاری شود و درختها آبیاری گردد در صورتیکه با بخل بمیری خداوند تو را با سر در آتش خواهد انداخت . و ای بر تو مگر نمی دانی خدا در قرآن فرمود: «وَمَنْ يَخْلُقْ فَإِنَّمَا يَخْلُقُ عَنْ نَفْسِهِ».

هر کس بخل ورزد از استفاده مالش نسبت به خود جلو گیری کرده است .^{۴۷۸}

پیامبر علیه السلام بارها فرمود: (اللهم انی اعوذ بک من البخل) خدا/یا از بخل به تو پناه می برم.^{۴۷۹}

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:

«جوان سخاوتمند آلوده به گناه در نزد خدا محبوب تر است از پیر عابد بخیل!»^{۴۸۰}

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من ادب کرده خدا بوده و علی علیه السلام ادب کرده من است . خداوند سبحان مرا امر نمود به سخاوت و نیکی و نهی کرد مرا از بخل و ستم و مبعوض ترین چیز نزد خدا بخل و بداخلاقی است .^{۴۸۱}

^{۴۷۸} خوبی ها و بدی ها .

^{۴۷۹} میزان الحکمه ۲/۲۲۰۰

^{۴۸۰} من لایحضره الفقیه ۶۲/۲

^{۴۸۱} مکارم الاخلاق ۱۷/

شخصی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده سؤال کرد: چه کسی از نظر ایمان فضیلت بیشتری بر مردم دارد حضرت فرمود: کسی که از همه مردم گشاده دست تر باشد. ۴۸۲

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که به چیزی اشتها و تمایل داشته باشد و دست رد به سینه اشتهای خود زند و دیگری را بر خود مقدم دارد و آنچه محبوب نزد خدا می داند در اختیار او نهد خدای متعال از اعمال ناپسند او درگذرد و او را به ببخشاید. ۴۸۳

«مردم چهار صنفند: سخی، کریم، بخیل و لئیم. اما سخی آن است که بخورد و به دیگران ببخشد و کریم آنست که خود نخورد و ببخشد و بخیل آنست که بخورد و نبخشد و لئیم آنست که نخورد و نبخشد» ۴۸۴

«رسول خدا (ص) از میهمانی که مخصوص ثروتمندان باشد و فقرا را به آنجا دعوت نکنند، نهی فرمود.» ۳۸۲

«رسول خدا (ص): حدّ میهمانی سه روز است و بعد از سه روز، تصدّق و احسان است که نسبت به مهمان می شود!» ۳۸۳

«رسول خدا (ص): آنقدر نزد صاحبخانه، میهمان نشوید که او را درهم شکنید! که دیگر چیزی نداشته باشد خرج کند.» ۳۸۴

«رسول خدا (ص): هر خانه ای که مهمان به آنجا داخل نمی شود، ملائکه نیز به آنجا نمی روند.» ۳۸۷

«رسول خدا (ص): از جمله حقوق مهمان بر میزبان آنست که تا حریم خانه ات او را بدرقه نمائی!» ۳۹۰

«رسول خدا (ص): هرگاه خداوند برای عده ای خیر بخواهد، به آنان هدیه ای می دهد. سؤال کردند: این هدیه چیست؟ فرمود: مهمان! که با خود رزقش را می آورد و هنگام رفتن، گناهان اهل خانه را با خود می برد!» ۴۰۰

۴۸۲ الکافی ۴/۴۰

۴۸۳ پند تاریخ

۴۸۴ بحار الانوار ۶۸/۳۵۶

«رسول خدا(ص): هرگاه شخصی به محلی وارد شد، مهمان مؤمنین آنجا است و باید تا زمانی که آنجا است، او را ضیافت

نمایند.» (۴۰)

آورده‌اند که در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مردی از اصحاب هیچوقت مهمان قبول نمی‌کرد لذا رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به او عتاب فرمود . او عرضکرد یا رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله زنی دارم که اگر مهمان به منزل ببرم تا یکسال با من دعوا کند فرمود: برو و غذایی مهیا گردان که امشب من مهمان شما هستم مرد بخانه رفته و به زن گفت که امشب رسول خدا مهمان ما است زن گفت چون غذایی که لایق رسول خدا باشد نداریم به حضرت بگو وقت دیگر بیاید مرد گفت نمی‌توانیم زیرا خود حضرت فرمود امشب می‌آیم پس زن قبول ننمود لذا مرد خود غذایی درست کرد پس چون شب شد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تشریف آورده و غذا خوردند و رفتند .

زن گفت : ای مرد به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شکایت مرا کردی؟ گفت : نه از کجا می‌گویی؟ گفت از آنجا که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از غذای ما هیچ نخورد مرد گفت غذا خورد . زن گفت عجب دیدم که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وقتی وارد منزل ما شد نان در دامنش بود و چون بیرون رفت ماران و عقربها بدامنش آویخته بیرون برد ! مرد گفت: من اینها را ندیدم پس برخواسته به خدمت حضرت رفتند و داستان را گفتند حضرت فرمود زنت راست می‌گوید آن نان را که همراه من بود روزی من بود که با من می‌آمد و آن ماران که با خود بردم، گناهان شما بودند که بیرون بردم و شما را پاک کردم .^(۱)

یکی از سرمایه داران مدینه وصیت کرد که انبار خرماى او را پیامبر اسلام(ص) به بینوایان انفاق کند.

پس از مرگ او، رسول خدا تمام خرماها را به فقرا داد، آن گاه یک عدد خرماى خشکیده و کم مغز برداشت و

به مسلمانان فرمود: سوگند به خدا که اگر خود این مرد،

این یک دانه خرما را به بدبخت و گرسنه ای می داد،

﴿پاداش آن نزد پروردگار بیش از همه این انبار خرماست که من به دست خود که پیامبر خدا هستم، به فقرا و بینوایان دادم﴾^{۴۸۵}.

در روایت است: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله با جابر بن عبدالله سوار بر شتر جابر به جایی می رفتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به جابر فرمود: این شتر را به من بفروش، جابر گفت: پدر و مادرم فدایت شتر از شما، حضرت فرمود: نه، بفروش! جابر گفت: فروختم، رسول خدا صلی الله علیه و آله به بلال فرمود: بهای شتر را به جابر بپرداز، جابر گفت: یا رسول الله! شتر را به که بسپارم؟ حضرت فرمود: شتر و بهایش هر دو ارزانی تو باد و خدا این داد و ستد را . بر تو مبارک گرداند^{۴۸۶}

^{۴۸۵} التالی الاخبار، ج ۳، ص ۱۰۱

^{۴۸۶} شرف النبى: ۶۸.

عدالت و قضاوت

پیامبر اعظم (ص) به عنوان خاتم الانبیاء و برترین پیامبران الهی از سوی خداوند متعال مأمور شد که عدالت را در جامعه بر پا دارد. خداوند متعال در مورد این مأموریت می فرماید: «و قل ءامنت بما انزل الله من کتاب و امرت لا عدل بینکم»^(۴۸۷) ای پیامبر بگو: به هر کتابی که خداوند نازل کرده است ایمان آورده ام، و مأمور هستم که در میان شما به عدالت رفتار کنم

۱۰ پیامبر صلی الله علیه و آله : إِنَّ الْعَدْلَ مِيزَانُ اللَّهِ تَعَالَى فِي الْأَرْضِ ، فَمَنْ أَخَذَهُ قَاذَهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَ مَنْتَرَكَهُ سَاقَهُ إِلَى النَّارِ ؛

عدالت، ترازوی خدای متعال در زمین است. هر کس آن را به کار گیرد، به خاطر آن، به بهشت می‌رود و هر کس آن را رها کند، به جهنم رانده می‌شود.

مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۱۷، ح ۱۳۱۴۵

پیامبر اعظم (ص) می فرماید: ساعتی عدالت از هفتاد سال عبادتی که شبهایش، نماز شب و روزهایش به روزه بگذرد، بهتر است.^{۴۸۸}

پیامبر اعظم (ص) وقتی لشکر اسلام را بسیج می کرد سپاه را با تمام افراد لشکر احضار نموده و به ایشان می فرمود: «بروید بنام خدای تعالی و استقامت جوئید به خدای و در راه خدا و بر ملت پیغمبر خدا جهاد کنید. مکر نکنید، از غنائم سرقت نکنید و کفار را بعد از قتل مثله نکنید و پیران و اطفال و زنان را نکشید و رهبانان را که در غارها و بیغوله ها جای دارند بقتل نرسانید، حیوانات حلال گوشت را نکشید مگر اینکه برای تغذیه به آنها نیاز داشته باشید. هرگز آب

^{۴۸۷} سوره شوری، آیه ۱۵

^{۴۸۸} نهج الفصاحه، ترجمه.

مشرکان را زهر آلود نکنید. شیخون بر دشمن نزنید. درختان را از بیخ قطع نکنید مگر اینکه مضطر باشید و درختان میوه را برنیاورید و حرث و زرع و نخلستان را نسوزانید و می فرمود: من بیشتر دوست دارم که شما را در موقع مراجعت (از جهاد) همراه با مردمی ببینم که به اسلام گرویده اند نه با عده ای کودکان و زنانی که پدران و شوهران آنها را کشته باشید.^{۴۸۹}

هنگامی که پیامبر اعظم (ص) نزد قبیله یهودی بنی نضیر رفت تا در پرداخت دیه دو مقتول از طایفه بنی عامر که به دست «عمرو بن امیه» (یکی از مسلمانان) کشته شده بود، از آنها یاری و کمک بگیرد (بر اساس پیمانی که با رسول خدا بسته بودند بنی نضیر متعهد شده بود کمک کند) آنان در نهان توطئه کردند که رسول خدا (ص) را به قتل برسانند. خداوند رسول اعظم (ص) را آگاه کرد. و پیامبر (ص) دستور آماده باش برای جنگ به مسلمانان داد و این آیه درباره یهودیان توطئه گر و پیمان شکن که مسلمانان از آنان کینه به دل داشتند نازل شد. «... و لا یجرمنکم شأن قوم علی الا تعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوی...»؛^(۴۹۰) هرگز دشمنی با قومی شما را «به بی عدالتی وادار نکنند، به عدالت رفتار کنید که به تقوا نزدیکتر است

به مسلمانان تذکر داد تا مبادا به خاطر دشمنی که با یهود دارند به بی عدالتی با آنها رفتار کنند. این در حالی بود که بنی النضیر با پیامبر (ص) پیمان بسته بودند که هرگز بر ضرر رسول خدا (ص) و یاران او قدمی بر ندارند و به وسیله زبان و دست ضرری به او نرسانند... هرگاه بر خلاف متن پیمان رفتار کنند، دست پیامبر در ریختن خون و ضبط اموال و اسیر کردن زنان و فرزندان آنها باز خواهد بود.^(۴۹۱) با این حال پیامبر اعظم (ص) با عدالت و مهربانی و گذشت با آنها رفتار نمود و به کمتر از آن چیزی که به آنها قرار گذاشته بود مجازات نمود.

هنگامی که پیامبر اعظم (ص) «خالد بن ولید» را برای تبلیغ و شکستن بت «عزی» به سرزمین قبیله «جدیمه بن عامر» رهسپار کرد و به او دستور داد که خونی نریزد و از در جنگ وارد نشود، اما وی به دستور پیامبر عمل نکرد و عده ای از بنی جدیمه را به قتل رساند. وقتی خبر جنایت خالد به گوش پیامبر رسید. سخت ناراحت شد. فوراً به علی (ع) مأموریت داد که به میان قبیله مزبور برود و خسارت جنگ و خونبهای افراد را به طور دقیق بپردازد. علی (ع) در اجرای دستور پیامبر به قدری دقت به خرج داد که حتی قیمت ظرف چوبی که سگان قبیله در آن آب می خوردند و در برخورد خالد شکسته شده بود، پرداخت

^{۴۸۹} سیر الکبیر، ج ۱، ص ۴۶-۴۷.

^{۴۹۰} سوره مائده، آیه ۸.

^{۴۹۱} علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۱۱۰ و ۱۱۱.

علی(ع) این دست پرورده پیامبر اعظم(ص) کار عدالت را به فرمان پیامبر(ص) به چنان صحنه ای زیبا و به یادماندنی تبدیل کرد تا صحنه جنایات خالد از ذهن مردمان کمی زدوده شود. علی(ع) حتی مبلغی به کسانی که از حملات خالد ترسیده بودند پرداخت و کاملاً از آنان دلجوئی کرد. پیامبر اعظم(ص) روش عادلانه علی(ع) را تحسین کرد و سپس رو به قبله ایستاد و به حالت استغاثه گفت: «خدا یا تو آگاهی که من از جنایت خالد بیزارم و من هرگز به او دستور جنگ نداده بودم»^(۴۹۲).

پیامبر اعظم(ص) سفارش می نمایند که اگر دوست دارید فرزندانان در هنگام نیاز در نیکی کردن و محبت کردن به شما با عدالت رفتار کنند و از خط و مدار عدل خارج نشوند شما هم در کار بخشش بین آنها با عدالت رفتار کنید: «اعدلو بین اولادکم بالنحل کما تحبون أن یعدلوا بینکم فی البر و الطف»^(۴۹۳) شما که می خواهید فرزندانان در نیکی و محبت با شما به عدالت رفتار کنند در کار بخشش با آنها با عدالت رفتار کنید

پیامبر اعظم(ص) حتی در بوسیدن کودکان، امت و پیروان خود را به عدالت سفارش می کردند. علی(ع) می فرماید: پیامبر اعظم(ص) مردی را دید که دو کودک داشت یکی را بوسید و دیگری را نبوسید. آن حضرت فرمود: چرا بین آنان با عدالت رفتار نمی کنی؟^{۴۹۴}

انس گوید: مردی نزد پیامبر اعظم(ص) نشسته بود. پسر او آمد. پدر، او را بوسید روی زانوی خود نشاند. سپس دختر آن مرد آمد (بدون اینکه او را ببوسد) وی را کنار خود نشانید. پیامبر(ص) فرمود: چرا بین آنها با عدالت رفتار نکردی؟^{۴۹۵}

پیامبر رحمت و پیامبر اعظم(ص) مؤمنان و پیروان خویش را دعوت می کرد که از خدا بترسند و میان فرزندان خود به عدالت رفتار کنند: «اتقوا الله و اعدلوا بین اولادکم کما تحبون ان یروکم»^(۴۹۶) از خدا بترسید و میان فرزندان خود به عدالت رفتار کنید همانطور که می خواهید با شما به نیکی رفتار کنند

پیامبر اعظم(ص) مأمور برپایی قسط و عدل بود. «قل امر ربی بالقسط»^(۴۹۷) بگو پروردگارم به

قسط فرمان داد.

^{۴۹۲} سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۳۰.

^{۴۹۳} نهج الفصاحه، مرتضی فرید تنکابنی، ص ۱۹۳۶.

^{۴۹۴} مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۳۴.

^{۴۹۵} مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۵۸.

^{۴۹۶} نهج الفصاحه، ص ۱۹۳۶.

^{۴۹۷} سوره اعراف، آیه ۲۹.

در غزوه حنین، پس از آنکه به دستور آن حضرت زنان و کودکان «هوازن» باز گردانده شدند، مردم گرد پیامبر را احاطه کرده، خواهان تقسیم غنایم شدند. آن حضرت به درختی تکیه دادند، ردای ایشان را از دوششان کشیدند و بردند. پیامبر رو به آنان کرد و فرمود: «ای مردم! ردای مرا پس دهید. به خدا سوگند، اگر شما را به عدد درختان تهامه گوسفند و شتر باشد همه را بر شما قسمت می‌کنم و در من بخلی، برسی و دروغی نخواهید یافت.» آن گاه کنار شتری ایستاد و قدری کرک از کوهان شتر میان دو انگشت خود گرفت و گفت: «ای مردم، به خدا سوگند که از غنایم شما و از این پاره کرک جز خمس آن حقی ندارم. آن خمس هم به شما داده می‌شود. حال هر که از غنایم، حتی نخ و سوزنی برداشته است، باز گرداند؛ زیرا خیانت در غنایم در روز قیامت برای خیانت کار ننگ و آتش و بدنامی خواهد بود.»^{۴۹۸}

مردی از انصار دسته‌ای نخ مویین آورد و گفت: یا رسول‌الله، این نخ‌های مویی را برداشته‌ام تا پالان شتر خود را با آن بدوزم. حضرت فرمود: «آنچه سهم من است از آن تو باشد.» مرد انصاری گفت: اگر کار به این سختی است نیازی به آن ندارم، و آن را میان غنایم انداخت.»^{۴۹۹}

مردی دیگر آمد و گفت: ای رسول خدا، این ریسمان را موقعی که دشمن به هزیمت رفته بود یافته‌ام. آیا می‌توانم با آن بارهای خود را ببندم؟ حضرت فرمود: «سهم من از آن تو باشد، ولی با سهام مردم چه می‌کنی؟»^{۵۰۰}

آن حضرت در حجه الوداع هنگامی که خواستند رباخواری را در میان مردم باطل اعلام نمایند، برای اینکه عملاً به تبعیض در اجرای قانون خط بطلان بکشند، ابتدا از عمویشان عباس شروع کردند و هر چه عباس از بهره پول در ذمه مردم داشت، باطل ساخت و فرمود: «إِنَّ رَبَّ الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعٌ وَإِنَّ أَوَّلَ رَبِّ أَبَدٍ بِه رَبَّ الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ»؛^{۲۴} ربای دوران جاهلیت برداشته شد و اولین ربایی را که از دربرداشتن آن آغاز می‌کنم ربای عباس بن عبدالمطلب است.

و آن گاه که خواستند به خون‌های ریخته شده در دوران جاهلیت پایان دهند، از خون عامربن ربیع، که از نزدیکان ایشان بود شروع کردند و فرمودند: «وَإِنَّ دِمَاءَ الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعٌ وَإِنَّ أَوَّلَ دِمِّ أَبَدٍ بِه دِمُّ عَامِرِ بْنِ رَبِيعَةَ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ.»^{۵۰۱}

^{۴۹۸} بن هشام، السیره النبویه، تحقیق سهیل ذکار، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۰، ص ۹۲۸.

^{۴۹۹} همان، ص ۹۲۸.

^{۵۰۰} محمدبن عمر واقدی، مغازی، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۶ش، ج ۳، ص ۷۰۰.

^{۵۰۱} ابن شعبه حرّانی، پیشین، ص ۲۹.

در فتح مکه، زنی از قبیله بنی مخزوم مرتکب سرقت شد و از نظر قضایی جرمش محرز گردید. خویشاوندان آن زن، که هنوز رسوبات نظام طبقاتی دوران جاهلیت در مغزشان مانده بود، اجرای مجازات - یعنی حدّ سرقت - را نسبت به آن زن ننگ خانواده اشرافی خود می‌دانستند. به همین دلیل، برای متوقف ساختن اجرای حدّ سرقت، به تلاش افتادند و به همین منظور، اسامه بن زید را، که مانند پدرش زید نزد پیامبر محبوبیت داشت، وادار به شفاعت نمودند. اما همین که اسامه زبان به شفاعت گشود، پیامبر(ص) خشمگین شدند و با عتاب فرمودند: «چه جای شفاعت است؟ مگر می‌توان حدود و قانون خدا را بلا اجرا گذاشت؟» و فوراً دستور مجازات صادر نمودند. اسامه متوجه لغزش خود شد و عذرخواهی نمود.

پیامبر(ص) برای اینکه فکر تبعیض در اجرای قانون را از ذهن مردم بیرون نمایند، عصر همان روز به ایراد خطبه پرداختند و به مسئله عدالت در اجرای قانون اشاره نموده، فرمودند: «اقوام و ملل پیشین دچار سقوط و انقراض شدند؛ بدین سبب که در قانون تبعیض روا می‌داشتند؛ هرگاه یکی از طبقات بالا مرتکب جرم می‌شد او را از مجازات معاف می‌کردند، و اگر کسی از زیردستان به جرم مشابه آن مبادرت می‌ورزید او را مجازات می‌کردند. قسم به خدایی که جانم در قبضه اوست! در اجرای عدل درباره هیچ کس فروگذاری و سستی نمی‌کنم، اگرچه مجرم از نزدیکان من باشد.»^{۵۰۲}

مسئله تساوی انسان‌ها، هم در سخنان پیامبر و هم در سیره عملی آن حضرت تجلّی یافته است. آن حضرت در خطبه‌ای که پس از فتح مکه ایراد نمودند فرمودند: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اإِنِّ رَّبَّكُمْ وَاحِدٌ وَ اِنِّ اَبَاكُمْ وَاحِدٌ، اَلَا، لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلٰى عَجْمِيٍّ وَ لَا اَعَجْمِيٍّ عَلٰى عَرَبِيٍّ وَ لَا لاسودَّ عَلٰى اَحْمَرَ وَ لَا لاحمرَّ عَلٰى اسودَّ اِلَّا بِالتَّقْوٰى. اَلَا هَلْ بَلَّغْتُ؟ - لِيُبَلِّغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ»؛^{۵۰۳} ای مردم! آگاه باشید که پروردگارتان یکی است و پدرتان یکی است. بدانید که نه عرب بر عجم و نه عجم بر عرب، و نه سیاه بر سفید و نه سفید بر سیاه برتری دارد، مگر به تقوا. آیا پیام را رساندم؟ حاضران به غایبان برسانند.

از امام صادق(ع) روایت شده است که وقتی آیه زکات نازل شد، چون یکی از مصارف زکات (عاملین علیها) (یعنی کسانی که به امر جمع‌آوری زکات می‌پردازند) می‌باشد، عده‌ای از

^{۵۰۲} محمدبن اسماعیل بخاری، صحیح بخاری، بیروت، دارالقلم، ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۲۶۹.

^{۵۰۳} محمدبن احمد قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ج ۱۶، ص ۳۴۲.

بنی‌هاشم خدمت پیامبر آمدند و تقاضا نمودند که به خاطر خویشاوندی جمع‌آوری زکات را به آنان واگذار نماید تا در نتیجه، سهمی از زکات از آن آنان باشد. پیامبر فرمودند: «صدقه و زکات بر من و بر بنی‌هاشم حرام است.» در ادامه فرمودند: «آیا گمان می‌کنید من شما را بر دیگران ترجیح می‌دهم؟»^{۵۰۴}

آن حضرت از شفاعت کردن در برداشتن حدود الهی (قوانین جزایی و کیفری اسلام) به شدت نهی می‌کرد و این کار را موجب عذاب و عقاب خداوند در جهان آخرت می‌دانست:

«أَنَّهُ نَهَى عَنِ الشَّفَاعَةِ فِي الْحُدُودِ وَقَالَ: مَنْ شَفَعَ فِي حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ لِيُبْطِلَهُ وَ سَعَى فِي إِبْطَالِ حُدُودِهِ عَذَّبَهُ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^{۵۰۵}

نظارت بر بازار

امام باقر علیه السلام می‌فرمودند: پیامبر صلی الله علیه و آله در بازار مدینه، بر بساط فروشنده خوراکی گذشت و به صاحب آن گفت: "خوراکی، یکسره خوب است؟" و او جواب مثبت داد، سپس از وی درباره قیمتش سؤال کرد. آن گاه خداوند عزّ و جلّ به وی وحی فرمود که دستانش را در آن خوراک فرو برد. و او چنین کرد و خوراکی پست و نامرغوب بیرون کشید و به فروشنده خوراکی فرمود:

مَا أَرَاكَ إِلَّا وَقَدْ جَمَعْتَ خِيَانَةً وَغِشًا لِلْمُسْلِمِينَ.

جز خیانت و فریب برای مسلمانان، چیزی فراهم نیاورده‌ای!^{۵۰۶}

به کار گماشتن برترین‌ها

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در انتخاب حاکمان و والیان بهترین اصحاب را که توانایی انجام مأموریت را داشتند برمی‌گزید و می‌فرمود:

مَنْ اسْتَعْمَلَ رَجُلًا مِنْ عَصَابَةٍ، وَفِي تِلْكَ الْعَصَابَةِ مَنْ هُوَ أَرْضَى لِلَّهِ مِنْهُ؛ فَقَدْ خَانَ اللَّهَ، وَخَانَ رَسُولَهُ، وَخَانَ الْمُؤْمِنِينَ

^{۵۰۴} محمدبن یعقوب کلینی، فروع کافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۵۰، ج ۴، ص ۵۸.

^{۵۰۵} محمدبن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۷، ص ۱۹۱.

^{۵۰۶} بحار الأنوار ج ۳۲ ص ۸۶ ح ۳۷

هر کس از میان گروهی، مردی را به کار گمارد و در میان آن گروه، شخص خدا پسندتر از او وجود داشته باشد، به خدا خیانت کرده، به پیامبر او خیانت کرده و به مؤمنان، خیانت کرده است.^{۵۰۷}

آن حضرت هیچ گاه افراد تشنه ریاست را به کار نگماشت ابو موسی می گوید من و دو نفر دیگر از قوم خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدیم. یکی از آن دو گفت: ای پیامبر خدا! مرا امیر قرار ده.

آن دیگری نیز چنین درخواستی کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: إِنَّا لَا نُؤَلِّي هَذَا مَنْ سَأَلَهُ، وَلَا مَنْ حَرَصَ عَلَيْهِ.

" ما این کار را به کسی که آن را درخواست یا آزمند بر آن باشد، نمی سپاریم " ^{۵۰۸}.

تدبیر و عدالت آن حضرت

تدبیر قوی و حکمت آمیز و همه جانبه ای که در خلال تاریخ حکومت پیامبر صلی الله علیه و آله مشاهده می شود، حیرت آور است. پیامبر صلی الله علیه و آله حافظ قانون بود؛ نمی گذاشت قانون نقض بشود، چه توسط خودش و چه توسط دیگران. خودش هم محکوم قوانین بود، آیات قرآن هم بر این نکته ناطق است. بر طبق همان قوانینی که مردم باید عمل می کردند، خود آن بزرگوار هم دقیقاً و به شدت بر طبق آن قوانین عمل می کرد و اجازه نمی داد تخلفی صورت پذیرد.

وقتی که در جنگ بنی قریظه، مردهای خائن آن قبیله به قتل رسیدند و بقیه اسیر شدند و اموال و ثروت بنی قریظه را آوردند، چند نفر از امهات مومنین - همانند زینب بنت جحش، عایشه و حفصه - به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردند که: یا رسول الله! این همه طلا و این همه ثروت از یهود به دست آمده است، انتظار داریم که مقداری از آن را در اختیار ما بگذاری!

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با این که به آن ها محبت داشت و نسبت به آن ها بسیار خوش رفتار بود، ولی حاضر نشد به خواسته آن ها عمل کند.

پیامبر فرمود: اگر می خواهید با من زندگی کنید، زندگی زاهدانه است. تخطی از قانون ممکن نیست.

^{۵۰۷} مستدرک علی الصحیحین ج ۴ ص ۱۰۴ ح ۷۰۲۳

^{۵۰۸} محمد راز آفرینش ص ۳۲۳

اگر پیامبر می‌خواست از آن ثروت‌ها به همسران خود بدهد، مسلمانان هم حرفی نداشتند، لیکن او حاضر نشد. بعد که زیاد اصرار کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله با آن‌ها حالت کناره‌گیری به خود گرفت؛ یک ماه از زنان خودش دوری کرد که از او چنان توقعی کردند.^{۵۰۹}

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود:

سَاعَةٌ مِنْ إِمَامٍ عَدْلٍ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةٍ سَبْعِينَ سَنَةً، وَحَدٌّ يُقَامُ لِلَّهِ فِي الْأَرْضِ أَفْضَلُ مِنْ مَطَرٍ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا.

یک ساعت حکمرانی پیشوای عدالت پیشه، از عبادت هفتاد سال، برتر است، و حدّی که برای خدا در زمین جاری می‌گردد، [برکتش] از بارندگیِ چهل روز، افزون‌تر است.^{۵۱۰}

پیامبر در اجرای عدالت و احکام اسلام، هرگز مماشات و سهل‌انگاری نفرمود. امام علی علیه السلام طی مأموریتی از ناحیه پیامبر صلی الله علیه و آله جهت دعوت مردم یمن به اسلام، به آن سرزمین سفر نمود و هنگام مراجعت، از مردم نجران، پارچه‌های حریر را به عنوان جزیه و مالیات که طبق پیمان روز مباحله مشخص شده بود، گرفت و سوی مدینه حرکت نمود، در بین راه از حرکت پیامبر صلی الله علیه و آله برای شرکت در مراسم حج، اطلاع یافت و بدین جهت فرماندهی سربازان را به یکی از افسران سپرد و خود به سرعت حرکت کرد تا نزدیکی مکه به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید. پس از گفتگو با آن حضرت، مأموریت یافت به سوی نیروهای خود بازگردد و آن‌ها را به مکه بیاورد.

وقتی امام علی علیه السلام به میان سربازان خویش بازگشت، ملاحظه فرمود که پارچه‌های حریر را میان خویش تقسیم کرده و به عنوان لباس احرام، مورد استفاده قرار داده‌اند.

علی علیه السلام از این تصمیم جانشین خویش سخت ناراحت شد و او را مورد بازخواست قرار داد. او در پاسخ گفت که با اصرار سربازان مواجه شدم و این پارچه‌ها را به عنوان امانت به آنان سپردم تا پس از مراسم حج از آنان پس بگیرم.

علی علیه السلام فرمود: تو چنین اختیاری نداشتی. آنگاه دستور داد که تمام پارچه‌ها را پس گرفته و بسته بندی نمایند، از این فرمان قاطع و سخت علی علیه السلام، گروهی که از عدالت، رنج

^{۵۰۹} کافی ج ۷ ص ۱۷۵ ح ۸

^{۵۱۰} کافی ج ۷ ص ۱۷۵ ح ۸

می بردند، به پیامبر صلی الله علیه و آله شکایت جستند و از رفتار علی علیه السلام ابراز ناراحتی نمودند. پیامبر صلی الله علیه و آله این پیام را به شاکیان رساند:

ارفعوا ألسنتکم عن علی فانه خشنٌ فی ذات الله عزوجل، غیر مُداهنٍ فی دینه

زبان از بدگویی علی علیه السلام بردارید که او در اجرای دستور خدا، بی پروا و سخت گیر است و اهل سازش و مداهنه در دین خدا نیست.^{۵۱۱}

قال الصادق علیه السلام: کان رسولُ الله صلی الله علیه و آله یقسم لحظاته بین أصحابه فینظرُ الی ذا و ینظرُ الی ذا بالسَّویة. حدیث

امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله، نگاههایش را بین اصحابش تقسیم می کرد و به این و آن یکسان نگاه می کرد.^{۵۱۲}

عدی بن عدی از پدرش نقل می کند که امرؤ القیس با مردی از حضرموت باهم، سر زمینی، اختلاف داشتند، جهت حل اختلاف خدمت حضرت پیامبر آمدند. حضرت از امرؤ القیس پرسید آیا شاهد داری! جواب داد نه، حضرت فرمود پس طرف تو باید قسم بخورد. گفت: بنابراین زمینم از دست می رود. حضرت فرمود: اگر زمین تو به واسطه قسم او از دستت برود، طرف تو از کسانی خواهد بود که خداوند در روز قیامت به او نظر نموده و او را تزکیه نخواهد کرد و براو عذاب درد ناک می باشد. وقتی کلام حضرت به اینجا رسید مرد حضرموتی، فریادی کشید و زمین را به صاحبش برگرداند.^{۵۱۳}

ماعز بن مالک اسلمی در نزد رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) اقرار به زنا نمود. در ابتدا پیامبر (صلی الله علیه و آله) به طور غیر مستقیم وی را بر کتمان امر هدایت نمود و سعی کرد او را در اقرار مردد نماید، اما ماعز اصرار به اقرار نمود و سرانجام به زنا اقرار کرد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «بهتر بود که تو این موضوع را کتمان می کردی.» (محمد باقر مجلسی، بحار الانوار ج ۷۹، ص ۴۲)

سمره بن جندب در جوار خانه مردی از انصار، درخت خرمائی داشت که راه عبور آن، از داخل ملک مرد انصاری می گذشت. سمره برای سرکشی به آن درخت وانجام امور آن به کرات، سرزده

^{۵۱۱} بحار الانوار ج ۲۱ ص ۳۷۵

^{۵۱۲} <http://adinehbardaskan.ir/250>

^{۵۱۳} ابو داود، سنن، ج ۱، ۵۰۸- سنن نسائی، ج ۶، ۱۳۸ - سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۶۶۳.

وارد ملک مرد انصاری می شد و بدین ترتیب باعث مزاحمت خانواده آن مرد می شد. مرد انصاری به سمره گفت: که توسرزده وارد ملک من می شوی و ممکن است خانواده من در وضعیت بی‌اشد که تو نباید آنها را ببینی ، من خواهش اینست که هر وقت آمدی اعلام واستیذان نما، تا اهل خانه من مطلع باشند. سمره گفت: من از میان خانه تو به سوی باغ خود می روم و چون حق عبور دارم، لزومی به اجازه نمی بینم. مرد انصاری مجبور شد به محضر پیامبر اسلام(ص) شکایت نماید. حضرت سمره را خواست و گفت: بعد از این، هنگام عبور، اجازه بگیر و اعلام کن! سمره گفت: این کار را نخواهم کرد. حضرت فرمود: از این درخت دست بردار و به ازای آن درخت دیگری با همان اوصاف به تو می دهم، سمره قبول نکرد؛ تا حضرت تعداد را بالا برد و تا ده درخت رساند باز سمره نپذیرفت و در پایان به او وعده معنوی هم داد؛ ولی قبول نکرد. حضرت فرمود: « انک رجل ضالاً مضالاً ولا ضرر ولا ضرار علی مؤمن » [۲۶] یعنی تو مرد ضرر زننده ای هستی و کسی نباید به مؤمن ضرر بزند. بعد حضرت به آن مرد انصاری دستور داد برو آن درخت را بکن و دور بینداز.

روایتی دیگری است از رسول اکرم که به عقبه بن عامر دستور می دهد که بین دو نفر که دعوا داشتند و خدمت حضرت رسیده بودند ، قضاوت نماید .عقبه عرض کرد یا رسول الله به چه قضاوت کنم ؟ فرمود اجتهاد کن! و اگر حکم تو با واقع اصابت کرد، ده تا حسنه در نامه اعمالت برایت نوشته می شود و اگر کوشش کردی؛ ولی حکم تو به خطا رفت یک حسنه در نامه عملت نوشته می شود.

حضرت رسول اکرم(ص) وقتی خواست حضرت علی علیه السلام را بین مردم یمن بفرستد، تا احکام خدا و حلال و حرام را به مردم معرفی نماید و در بین شان طبق قرآن قضاوت نماید، حضرت علی به پیامبر اکرم عرض کرد یا رسول الله مرا به امر قضاوت می گماری ! در حالی که من جوان هستم و به همه امور قضا علم ندارم . حضرت پیامبر به او فرمود: نزدیک من بیا! وقتی نزدیک شد، حضرت پیامبر دستش را به سینه ی علی زد و گفت : خدایا قلبش را هدایت و زبانش را ثابت و استوار نگهدار! حضرت علی علیه السلام می فرماید: بعد از آن هرگز در امر قضاوت دچار شک و تردید نشدم^{۵۱۴}

^{۵۱۴} سنن ابن ماجه ، ج ۲ ، ص ۷۸۵ – مسند امام احمد ، ج ۴ ، ص ۲۰۵.

حضرت علی علیه السلام فرمودند: هنگامی که از طرف رسول خدا مأموریت یافتم جهت کار قضایی به یمن بروم ، حضرت به من سفارش کردند که وقتی بین مردم قضاوت می کنی هیچ وقت قبل از اینکه از دو طرف پیرسی حکم صادر نکن . حضرت فرمود : من این گفته را نصب العین خود قرار داد م و دچار تردید نشدم^{۵۱۵}

از علی علیه السلام روایت شده است: سیره پیامبر در هنگام دادرسی این بود که وقتی طرفین دعوا محضر ایشان می رسیدند، نخست از مدعی می پرسید آیا بینه بر مدعی خود داری، اگر بینه اقامه می شد و مورد قبول قرار می گرفت حکم را بر محکوم علیه اجرا می کرد و اگر بینه نداشت « مدعی علیه » را قسم می داد. اگر بینه اقامه می شد و خوب و بد آنها معلوم نبود از شهود سوال می کرد که از کدام قبیله هستید؟ و بازار شما کجاست و خانه شما کجا واقع شده است؟ بعد از آن از طرفین دعوا و شهود می خواست که مشخصات شان را بنویسند. وقتی مشخصات آنها را می نوشت دو نفر از اصحاب را به طور جدا گانه بدون اینکه از یکدیگر اطلاع داشته باشند، در بین قبیله آنها می فرستاد تا تحقیق کند که آیا شهود، افراد مورد اطمینان می باشند یا نه ؟ اگر فرستادگان خبر خوب می آوردند، آن وقت افراد قبیله را حاضر می کرد، که آیا شما گزارش دو نفر فرستاده را تایید می نمایید؟

چنانچه مورد تایید قرار می گرفت بر اساس شهادت شهود، بر مدعی علیه حکم می کرد . اگر فرستادگان گزارش بد می آوردند در این فرض نیز آن مراحل طی می شد و افراد قبیله را احضار می کردند که در حضور شهود نظر شان را بیان کنند، اما کاری به شهود نداشت در این صورت طرفین را دعوت به مصالحه می نمود^{۵۱۶}

در سیره حضرت رسول اکرم (ص) قضاوت و اجرای آن رایگان بوده و هیچ یک از طرفین دعوا هزینه ای پرداخت نمی کردند.^{۵۱۷}

از ام سلمه روایت شده که سرو صدای دو نفر (مدعی و مدعی علیه) درب منزل شنیده شد و حضرت پیامبر (ص) از منزل خارج شد (بعد از اطلاع از موضوع دعوا) و به آنها فرمود : من مانند شما انسان هستم و شما جهت رفع خصومت به من مراجعه می کنید و بعضی از شما به خوبی می

^{۵۱۵} وسائل الشیعه (آل البیت) ج ۲۷ ، ۲۱۳ - صحیح بخاری ، ج ۸ ، ص ۱۰۹ - صحیح مسلم ، ج ۱۲ ، ۵ / - سنن .

^{۵۱۶} وسائل الشیعه ، ج ۲۷ / ۲۳۲ - صحیح مسلم ، ج ۱۲ ، ص ۴ .

^{۵۱۷} <https://hawzah.net/fa/Magazine/View/5980/5983/62059/>

تواند مطلب و مقصود خود را بیان سازد و من براساس آنچه از شما می شنوم قضاوت می نمایم. پس اگر بر قرضیه ای حکم کردم که برخلاف واقع باشد، آن قطعه ای از آتش است برای کسی که به نفعش حکم شده و می داند که ذی حق نیست، نباید آن چیزی را بگیرد.

وقتی طرفین این سخنان را از حضرت شنیدند به گریه افتادند، هر یکی به دیگری گفت: که حق من مال تو باشد. حضرت فرمود: حال که چنین است آن را بین خود تقسیم نمائید و آنها مال را [۵۱۸] تقسیم کرده و از یکدیگر حلالیت طلبیدند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مردی که دو پسر داشت و یکی را بوسید و دیگری را نبوسید نگاه کرده فرمود: چرا میان آندو به تساوی رفتار نکردی ^{۵۱۹}

دقیق نسبت به بیت المال

در سیره نبی اکرم صلی الله علیه و آله نیز به خوبی مشهود است که آن حضرت در مورد اموال عمومی و حق الناس سخت گیر و قاطع و با صلابت بوده اند و هیچ گاه در آن باره، مداهنه و سستی به خرج نداده اند. روز حرکت از سرزمین خیبر، به رزمنده ای که مأمور بستن کجاوه ها بود، تیری اصابت کرد و جان سپرد. تحقیقات مأموران اطلاعاتی درباره علت قتل به جایی نرسید. همگی گفتند بهشت بر او گوارا باد. اما پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: با شما هم عقیده نیستم، زیرا عبایی که او بر تن دارد از غنایم و بیت المال است و او آن عبا را به خیانت برده است و روز رستاخیز به صورت آتش او را احاطه خواهد کرد، از این روی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر جنازه او نماز نخواند. ^{۵۲۰}

حرام دانستن هدیه به کارگزاران حکومت

رسول الله صلی الله علیه و آله پیرامون هدیه می فرمایند:

الْهَدِيَّةُ عَلَى ثَلَاثَةِ أَوْجُهٍ: هَدِيَّةٌ مُكَافَأَةٌ، وَهَدِيَّةٌ مُصَانَعَةٌ، وَهَدِيَّةٌ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

هدیه بر سه گونه است: هدیه جبرانی، هدیه رشوه ای [و تملق آمیز]، و هدیه به خاطر خداوند عزَّ و جلَّ. ^{۵۲۱}

^{۵۱۸} حر عاملی، وسائل الشیعه (آل البيت)، ج ۲۷، ص ۲۳۵، ح ۳۳۶۷۲، دار احیاء تراث العربی، بیروت.

وسائل ج ۱۵ ص ۲۰۴ ^{۵۱۹}

^{۵۲۰} محمد راز آفرینش ص ۲۳۵

^{۵۲۱} کافی ج ۵ ص ۱۴۱ ح ۱

آن حضرت هدیه به کارگزاران حکومت را خیانت به حکومت دانسته می فرمودند:
 هَدَايَا الْعُمَّالِ غُلُولٌ.

هدایایی که به کارگزاران پیشکش می شود، خیانت است. ۵۲۲

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قبح این عمل را آنچنان فراوان می داند که آن را حرام بر می شمرد:
 هَدَايَا الْعُمَّالِ حَرَامٌ كُلُّهَا.

هدایایی که به کارگزاران داده می شود، همگی حرام است. ۵۲۳

ابو حمید ساعدی می گوید پیامبر صلی الله علیه و آله مردی از بنی اسد به نام ابن اتبیّه را مأمور جمع آوری زکات کرد. چون اموال زکات را آورد، گفت: این برای شماست و این هم به خود من، هدیه شده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله بر منبر ایستاد ... و پس از حمد و ثنای خداوند، فرمود:

مَا بَالُ الْعَامِلِ نَبَعْتُهُ، فَيَأْتِي فَيَقُولُ: هَذَا لَكَ وَ هَذَا لِي؟! فَهَلَّا جَلَسَ فِي بَيْتِ أَبِيهِ وَامَّةٍ فَيَنْظُرَ أَيُّهُدَى لَهُ أَمْ لَا؟ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يَأْتِي بِشَيْءٍ إِلَّا جَاءَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَحْمِلُهُ عَلَى رَقَبَتِهِ

"چه شده است که کارگزار را می فرستیم و وقتی می آید، می گوید: این، از آنِ توست و این، از آنِ من؟! چرا در خانه پدر و مادرش نمی نشیند تا ببیند آیا باز هم برای او هدیه می آورند یا نه؟! سوگند به آن که جان من در دست اوست، [آن کارگزار] هیچ چیز بر نمی دارد، مگر این که روز قیامت، آن را بر دوش خود خواهد کشید. ۵۲۴

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هدیه به حاکم و کارگزار را از مصادیق رشوه دانسته به امام علی علیه السلام می گفتند: يَا عَلِيُّ، إِنَّ الْقَوْمَ سَيَفْتَنُونَ بِأَمْوَالِهِمْ، وَيَمْنُونَ بِدِينِهِمْ عَلَى رَبِّهِمْ، وَيَتَمَنَّوْنَ رَحْمَتَهُ، وَيَأْمَنُونَ سَطَوَتَهُ، وَيَسْتَحِلُّونَ حَرَامَهُ بِالشُّبُهَاتِ الْكَاذِبَةِ، وَالْأَهْوَاءِ السَّاهِيَةِ، فَيَسْتَحِلُّونَ الْخَمْرَ بِالنَّبِيذِ، وَالسُّحْتَ بِالْهَدِيَّةِ، وَالرِّبَا بِالْبَيْعِ.

ای علی! به زودی، مسلمانان به اموالشان آزمایش می شوند و به خاطر دینداری شان، بر خدا منت می نهند و آرزوی رحمت او را می کنند و از خشم او آسوده خاطر می شوند و با شبه های دروغین و

۵۲۲ کنز العمال ج ۶ ص ۱۱۱ ح ۱۵۰۶۷

۵۲۳ کنز العمال ج ۶ ص ۱۱۲ ح ۱۵۰۶۸

۵۲۴ صحیح البخاری ج ۶ ص ۲۶۲۴ ح ۶۷۵۳

هوس‌های غفلت‌زا، حرام او را حلال می‌شمارند. پس شراب را به نام نییذ، و رشوه را به نام هدیه و ربا را به نام خرید و فروش، حلال می‌کنند^{۵۲۵}.^{۵۲۶}

و در نبوی است کسی که شلاق دست سلطان ظالم بدهد خدا ان را مار هفتاد ذراع قرار داده بجانش می‌اندازد.

^{۵۲۵} <http://shiraze.ir/fa/news/81728/>

^{۵۲۶} نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶

سیره نبوی در مواجهه با حرمت شکنان و مرتدان و یهود و نصاری

مورخان مسلمان نام کسانی که در عصر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از دین اسلام بازگشته، مرتد شدند را ثبت و ضبط نموده اند. برخی از اینان به صراحت، از دین اسلام باز می گشتند و برخی با استهزای پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مسلمانان و سرودن اشعار هجوآمیز، دشمنی خود را با اسلام علنی می کردند. در میان این افراد، کسانی وجود دارند که سابقه مسلمانی نداشتند و مرتد محسوب نمی شدند، اما جریشان در هجو و سب پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مسخره کردن او با سرودن اشعار هجوآمیز ثابت است.

در ذیل، ابتدا به معرفی «حرمت شکنان عصر نبوی» پرداخته و سپس سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله) در برخورد با آنان ذکر شده است.

۱- عبدالله بن سعد بن ابی سرح: وی از مسلمانان اولیه و از کاتبان وحی بود که همراه مهاجران مکه به مدینه هجرت کرد. او در مدینه فریفته شد و با گریختن به مکه به قریش پناه برد و در تحقیر مسلمانان و پیامبر (صلی الله علیه و آله) و قرآن کریم تلاش نمود. عبدالله در مکه ادعا می کرد که همانند محمد (صلی الله علیه و آله) قرآن نازل می کند.^{۵۲۷} برخی مفسران شأن نزول آیه «وَمَنْ قَالَ سَأُنْزِلَ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ» (انعام: ۹۳) یعنی کسی که می گفت بر من نازل میشود مانند آنچه خدا نازل می کند، را درباره عبدالله بن سعد مرتد دانسته اند.^{۵۲۸} هر یک از مورخان که نام او را برده اند، به ارتداد نیز تصریح دارند.^{۵۲۹}

عبدالله بن سعد از جمله افرادی است که پس از ارتداد و بازگشت از دین، به مکه و به سوی مشرکان آن دیار گریخت و در تحقیر مسلمانان تلاش نمود.

۲- عبدالله بن خطل: بنابر نوشته ابن هشام، عبدالله بن خطل مسلمانی بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را به عنوان کارگزار زکات (مصدق) به همراه مردی از انصار اعزام نمود. او

^{۵۲۷} احمد بن ابی یعقوب (المعروف بالیعقوبی)، تاریخ الیعقوبی، بیروت، دار صادر، د. ت، ج ۲، ص ۵۹ - ۶۰

^{۵۲۸} علی بن ابراهیم قمی، تفسیر قمی، تصحیح سید طیب جزائری، چاپ سوم، قم، مؤسسه دارالکتاب، ۱۳۶۷، ص ۲۱۰ - ۲۱۱

^{۵۲۹} عبدالملک بن هشام، السیرة النبویة، تحقیق مصطفی السقا و غیره، بیروت، دار احیاء التراث، ۱۴۱۳ ق، ج ۴، ص ۵۱ - ۵۲

همچنین غلام مسلمانی داشت که در خدمتش بود. در منزلگاهی به غلام دستور داد حیوانی ذبح کند و غذا تهیه نماید و خودش به خواب رفت. وقتی بیدار شد، غلام دستور او را اجرا نکرده بود. او غلام مسلمان را کشت و سپس مرتد گردید. واقدی می گوید: ابن خطل پس از ارتداد به مکه گریخت و وقتی مکیان پرسیدند چرا به مکه آمده است گفت: من دینی بهتر از دین شما^{۵۳۰} نیافتم.

یعقوبی می نویسد: او مرد انصاری را که همراهش بود، کشت و گفت اطاعت تو و محمد(صلی الله علیه وآله) واجب نیست.^{۵۳۱}

بنابراین، این فرد دو جرم مرتکب شد: یکی کشتن مسلمانی و دیگری ارتداد از دین ۳و۴- قَرْتَنَّا و قَرِيبَه: این دو زن از کنیزان عبدالله بن خطل بودند که با آوازخوانی، به هجو پیامبر و سب و دشنام آن حضرت می پرداختند.^{۵۳۲}

۵- مقیس بن حبابه: وی مسلمانی بود که برادرش توسط یکی از انصار به خطا کشته شده بود. او با این که دیه برادر مقتول خود را دریافت کرد، قاتل را کشت. مقیس پس از ارتکاب این جنایت، با حالت شرک به سوی قریش بازگشت و مرتد گردید.^{۵۳۳}

۶- حویرث بن نقیذ بن وهب: وی از استهزاکنندگان و آزاردهندگان رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در مکه بود. او از جمله افرادی است که هنگام مهاجرت دختران پیامبر(صلی الله علیه وآله) از مکه به مدینه به آنان حمله کرد و به زمینشان انداخت. یعقوبی علاوه بر آزار دادن پیامبر(صلی الله علیه وآله) توسط حویرث می نویسد: او به پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) سخنان زشت می گفت.^{۵۳۴}

۷. ساره کنیز عمرو بن هاشم: این زن از آزاردهندگان پیامبر(صلی الله علیه وآله) بود و علاوه بر آن، به رسول خدا(صلی الله علیه وآله) دشنام می داد. ۲۴ ساره پیش از فتح مکه هم نامه حاطب بن ابی بلتعنه را، برای رساندن خبر حرکت پیامبر(صلی الله علیه وآله) به سوی قریش می برد که توسط حضرت علی(علیه السلام) دستگیر شد. ۲۵ بنابراین، او هم پیامبر را سب می نمود

^{۵۳۰} ابن هشام، همان، ج ۴، ص ۵۲

^{۵۳۱} یعقوبی، همان، ج ۲، ص ۵۹-۶۰

^{۵۳۲} محمد بن سعد، همان، ج ۲، ص ۱۰۳

^{۵۳۳} محمدابراهیم آیتی، تاریخ پیامبر اسلام، چاپ پنجم، تهران، دانشگاه تهران، ص ۵۶۳

^{۵۳۴} یعقوبی، همان

و هم برای دشمنان مسلمانان جاسوسی می کرد.

۸- هند بنت عتبه معروف به هند جگر خوار: این زن همسر ابوسفیان و از دشمنان سرسخت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود. او در جنگ اُحُد به همراه همسرش شرکت کرد و هرگاه به وحشی غلام جبیر بن مطعم، می رسید او را به انتقام جویی تحریک می کرد. او به همراه دیگر زنان قریش، شهدای اسلام را در جنگ احد مثله نمود، به طوری که از گوش و بینی آنان برای خود خلخال و گردنبند ساخته بود. هم اوست که کبد حمزه عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله) را ^{۵۳۵} به دندان گرفت. بنا بر نوشته مرحوم آیتی، این زن گستاخی و هرزگی را از حد گذراند.

۹- هبار بن اسود: وی نخستین کسی است که به زینب، دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، در ^{۵۳۶} حال هجرت از مکه به مدینه، حمله نمود و باعث سقط جنین او گردید.

۱۰- عصماء امّ المنذر بنت مروان: او از زنان تیره بنی خُطمه بود که در مجالس اوس و خزرج، با سرودن اشعار، مردم را علیه پیامبر (صلی الله علیه و آله) تحریک می کرد. علاوه بر این، او آن ^{۵۳۷} حضرت را سبّ می نمود.

۱۱- کعب بن اشرف: او شاعری یهودی بود که با شنیدن خبر پیروزی مسلمانان در جنگ بدر، به مکه رفت و به قریش تسلیت گفت. وی با سرودن اشعار درباره کشته شدگان بدر، قریش را به انتقام از مسلمانان تحریک می کرد. او پس از بازگشت به مدینه، شروع به سرودن اشعار ^{۵۳۸} عشقی و جنسی درباره زنان مسلمان نمود و این کار موجب آزرده گی خاطر مسلمانان گردید.

سیره پیامبر رحمت در برخورد با حرمت شکنان

شیوه برخورد پیامبر (صلی الله علیه و آله) با مرتدان، مستهزئان و دیگر حرمت شکنان، به خصوص در فتح مکه، قابل توجه است. رفتار ایشان با اهل مکه - شهری که در آن بیست سال ایشان را به انواع گوناگون، آزار و تحقیر کرده بودند - نجیبانه و در خور یک پیغمبر رحمت بود؛ بسیاری از بدخواهان و دشمنان را عفو کردند، اما ده تا دوازده نفر را استثنا نمودند. ^{۵۳۹} آن حضرت روز پیروزی مکه را روز «مرحمت» نامیدند و برخی اصحاب را که آن روز را روز انتقام و «ملحمه» می نامیدند، نهی فرمودند. ایشان سه گروه را امان دادند: هر کس وارد مسجد گردد؛ هر

^{۵۳۵} محمدابراهیم آیتی، همان، ص ۶۵۴

^{۵۳۶} طبری، ج ۲، ص ۴۷۰

^{۵۳۷} محمد بن عمر واقدی، ج ۱، ص ۱۷۲، ۱۷۴

^{۵۳۸} طبری، همان، ج ۲، ص ۴۸۸ - ۴۸۹

^{۵۳۹} عبدالحسین زرین کوب، بامداد اسلام، تهران، امیرکبیر، چاپ ششم، ۱۳۶۹، ص ۳۷

کس به خانه ابوسفیان وارد شود؛ یا هر که در خانه خود بماند و در را به روی خود ببندد.^{۵۴۰} با این حال، آن پیامبر الهی و الگوی مؤمنان از این قاعده عمومی رحمت، عده ای را با اسم معین، استثنا نمودند و فرمودند: هر کجا اینان را یافتید، بکشید، گرچه به پرده کعبه چنگ زده باشند.^{۵۴۱} از یازده نفر افراد یادشده، نه نفرشان از کسانی اند که در فتح مکه از قاعده رحمت استثنا شدند و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آنان را مهدورالدم اعلان کردند.^{۵۴۲} این استثنا از قاعده رحمت، نشانگر آن است که گاهی رفتار مخالفان اسلام پیامدهایی به دنبال دارد که نمی توان به سادگی از آن اغماض نمود و با تسامح گذشت. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هر ستمی را، تا آن جا که متوجه شخص ایشان بود عفو و اغماض می کردند و به انتقام بر نمی خاستند و تنها در آن جا خشم می گرفتند که حرمتی از حرمت و حقی از حقوق الهی و اجتماعی مورد تجاوز واقع می شد.^{۵۴۳}

بر همین اساس، محمد بن مسلم از امام باقر (علیه السلام) نقل کرده است که مردی از قبیله هذیل، به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دشنام می گفت. خبر به پیامبر رسید. حضرت فرمودند: چه کسی او را کفایت می کند؟ دو نفر از انصار اعلان آمادگی کردند و به ناحیه «عربه» در نزدیکی مدینه رفتند. آنان مرد دشنام دهنده را یافتند و گردن زدند و نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) باز گشتند. محمد بن مسلم می گوید از امام باقر (علیه السلام) پرسیدم: اگر الان هم کسی سبّ پیامبر (صلی الله علیه و آله) کند، باید کشته شود؟ امام باقر (علیه السلام) فرمودند: اگر بر خودت نمی ترسی، او را بکش.^{۵۴۴}

سرنوشت حرمت شکنان

از حرمت شکنانی که نام آن ها برده شد، برخی کشته شدند و برخی امان گرفتند.

^{۵۴۰} طبری، همان، ج ۳، ص ۱۱۶

^{۵۴۱} ابن هشام، همان، ج ۴، ص ۵۱-۵۲

^{۵۴۲} ابن سعد، همان، ج ۲، ص ۱۰۳

^{۵۴۳} همان، ج ۱، ص ۲۷۵

^{۵۴۴} محمد بن یعقوب الكلینی، الفروع من الکافی، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، چاپ دوم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۲، ج ۷، ص ۲۶۷ /

عبدالله بن سعد بن ابی سرح، که پیامبر(صلی الله علیه وآله) او را مهدور الدّم معرفی کرده بود، فرار کرد و به عثمان، برادر رضاعی اش پناه برد. عثمان از پیامبر(صلی الله علیه وآله) در جمع اصحاب برای او امان خواست. حضرت سکوتی طولانی نمودند و سپس فرمودند: بله. رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به اصحابشان فرمودند: «چرا او را نکشتید؟ من سکوت کردم تا یکی از شما گردن او را بزنید.» مردی از انصار گفت: چرا اشاره نکردید؟ فرمودند: «پیامبر با اشاره کسی را نمی کشد.» ابن ابی سرح به بزرگی جرم خود اعتراف داشت و با این که امان یافته بود، اما بر جان خود هراس داشت.^{۵۴۵}

عبدالله بن خطل، که به دلیل ارتداد و کشتن مسلمانی بی گناه، توسط پیامبر(صلی الله علیه وآله) خونش مباح گردیده بود، در حالی که خود را به پرده کعبه آویخته بود، به وسیله ابوبرزه^{۵۴۶} اسلمی و سعید بن حرث کشته شد.

مقیس بن حبابه نیز در همان روز فتح مکه، در حال ارتداد به دست نمیلۀ بن عبدالله کشته شد. او علاوه بر ارتداد، مسلمانی را هم کشته بود.

دو کنیز عبدالله بن خطل، که با آواز خوانی، پیامبر(صلی الله علیه وآله) را هجو می کردند و به دستور پیامبر خونشان مباح شده بود، یکی از آن ها کشته شد و دیگری فرار کرد و بعدها از^{۵۴۷} پیامبر(صلی الله علیه وآله) امان خواست و حضرت او را امان دادند.

حویرث بن نقیذ، که از استهزاکنندگان پیامبر(صلی الله علیه وآله) و دشنام دهنده به آن حضرت بود و علاوه بر آن، به دختران پیامبر(صلی الله علیه وآله) در هجرت از مکه به مدینه حمله کرده بود، توسط پیامبر(صلی الله علیه وآله) خونش مباح گردید، و به دست علی(علیه السلام) کشته شد.^{۵۴۸}

ساره که علاوه بر دشنام به پیامبر(صلی الله علیه وآله)، برای مشرکان مکه جاسوسی نموده و در فتح مکه مهدور الدّم شده بود، به روایت مقریزی، در همان روز کشته شد؛ اما به روایت ابن اسحاق، رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به او امان دادند تا بعدها زیردست و پای اسبی کشته شد.^{۵۴۹}

هند دختر عتبه، یکی از چهار زنی که روز فتح مکه دستور کشتن آن ها داده شد، با تمام گستاخی ها و هرزگی هایی که انجام داده بود، در فتح مکه، در میان زنان قریش، ناشناس نزد رسول خدا(صلی الله علیه وآله) آمد و درخواست عفو و گذشت نمود. پیامبر(صلی الله علیه

۵۵۰ و آله) از وی در گذشتند و اسلام و بیعت او را پذیرفتند.

هَبَّار بن اسود، که به زینب، دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله)، حمله کرده و باعث سقط جنین او شد و آن حضرت دستور داده بودند هر کجا او را یافتند، بکشند، فرار کرد و پنهان گردید و پس از فتح مکه و در بازگشت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از «جعرانه» ناگهان بر ایشان درآمد و بر پیامبر سلام داد و شهادتین بر زبان جاری ساخت و گفت: ای پیامبر خدا، من از تو گریختم و خواستم به کشور عجمان روم، اما بزرگواری و بخشندگی تو را به یاد آوردم و به گذشت تو از کسانی که با تو نادانی کرده اند، امیدوار شدم. ای پیامبر خدا، ما مردمانی مشرک بودیم و خدا ما را به وسیله تو به راه آورد و ما را نجات بخشید. اکنون از نادانی من در گذر و از بدی های من چشم پیوش که من به گناه خود اعتراف دارم و به بدکاری خویش اقرار می کنم. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در پاسخ وی گفتند: تو را بخشیدم. خدا درباره ات نیکی نمود و تو

۵۵۱ را به اسلام هدایت کرد و اسلام، گذشته را از میان می برد.

در این جا، باید توجه داشت که میان برخورد تسامحی در مسائل اصولی با حرمت شکنان و برخورد کریمانه همراه با عفو و گذشت پس از اظهار ندامت خاطی، فرق است

علاوه بر افرادی که در فتح مکه به دستور پیامبر (صلی الله علیه و آله) مورد تعقیب قرار گرفتند و برخی کشته شدند و برخی دیگر امان یافتند، کعب بن اشرف و عصماء بنت مروان نیز به فرمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به قتل رسیدند. همان گونه که گفته شد، عصماء در مجالس اوس و خزرج با سرودن اشعار پیامبر (صلی الله علیه و آله) را دشنام می داد و مردم را علیه ایشان تحریک می کرد. در میان قبیله «بنی خطمه» تنها یک نفر به نام عمیر بن عدی مسلمان بود. عمیر

با شنیدن دشنام پیامبر (صلی الله علیه و آله) توسط آن زن، او را کشت و خبر کشتن را به

پیامبر (صلی الله علیه و آله) رساند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کار او را یاری خدا و رسولش

نامیدند. ۵۵۲

کعب بن اشرف، شاعر یهودی، نیز که با سرودن اشعار عشقی و جنسی درباره زنان مسلمانان موجب آزردهی خاطر آنان گردیده بود و علاوه بر آن، مشرکان مکه را پس از جنگ بدر، علیه مسلمانان تحریک می کرد، به دستور پیامبر (صلی الله علیه و آله) کشته شد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) با شنیدن تحریکات و سروده های کعب فرمودند: چه کسی شرّ او را از مسلمانان باز می دارد؟ محمد بن مسلمة اعلام آمادگی کرد و با تلاش فراوانی که کرد، در نهایت او را کشت.

وقتی خبر کشته شدن آن شاعر یهودی به پیامبر(صلی الله علیه وآله) رسید، فرمودند: الحمد لله

^{۵۵۴} رب العالمین که حق تعالی شر دشمن خود را از ما کفایت کرد. ^{۵۵۳}

رفتار مسالمت آمیز پیامبر صلی الله علیه و آله با یهود

قوم یهود در ابتدا، در کنار یکدیگر زندگی می کردند ولی بر اثر عوامل مختلف مثل اختلاف ها، خیانت ها و... این یکپارچگی از بین رفت. عده زیادی سرزمین اصلی خود را ترک کردند و برخی از آنان به سرزمین یثرب مهاجرت نمودند. این عده در این شهر و اطراف آن به ساختن ساختمان ها و قلعه های محکم اقدام نمودند و در آن جا مسکن گزیدند. قبایل معروف یهود عبارت بودند از: «بنی قریظه»، «بنی قینقاع» و «بنی نضیر». این قبایل برای حفظ موجودیت خود، با قبایل عرب، پیمان عدم تعرض بسته و با دادن باج ها، مالیات ها و هدایا رضایت خاطر آنان را جلب می نمودند. پیامبر(ص) پس از مهاجرت به مدینه، برای برقراری امنیت و آرامش یک پیمان دفاعی مشترک منعقد ساخت که در آن «اوس» و «خزرج» و «یهود مدینه» شرکت داشتند و حتی پیامبر(ص) با یهودیان خارج مدینه پیمان دفاعی جداگانه ای منعقد ساخت. براساس این پیمان، یهود متعهد شدند که علیه مسلمانان اقدام خرابکارانه انجام ندهند و در صورت لزوم از مدینه و مسلمانان دفاع نمایند و در مقابل، پیامبر(ص) متعهد شد که از حقوق آنان حفاظت نماید و با آنان مانند افراد یک ملت واحد رفتار شود. بدین وسیله، همگان مسؤول حفظ و حراست حقوق یکدیگر گردیدند.^(۵۵۵) یهودیان آزادانه به داد و ستد پرداخته و کالاهای خود را در بازار مسلمین به فروش می رساندند. گسترش اسلام در میان انصار و قبایل اطراف، حسادت یهود و برخی از منافقان را بر ضدّ پیامبر(ص) برانگیخت؛ زیرا آنان هرگز فکر نمی کردند که کار محمد تا این حد بالا گیرد و تمام قدرت های محلی را تحت الشعاع قرار دهد. «عبدالله بن سلام» از دانشمندان یهود پس از مذاکره با پیامبر(ص) به آیین اسلام گروید و خبر اسلام آوردن او موجی از خشم در طوایف یهود پدید آورد. پس از مدتی «مُخیریق» یکی دیگر از دانشمندان یهود به جمع مسلمانان پیوست و حتی پیامبر(ص) را وصی و صاحب اختیار اموال خود قرار داد.^(۵۵۶)

^{۵۵۳} <http://ensani.ir/fa/article/67266>

^{۵۵۴} رفیع الدّین اسحاق بن محمد همدانی، سیرت رسول الله(صلی الله علیه وآله) با تصحیح اصغر مهدوی، چاپ دوم، تهران، انتشارات خوارزمی، ج ۲، ص ۶۳۸ - ۶۴۲

^{۵۵۵} اسلام و همزیستی مسالمت آمیز، صص ۵۸ - ۵۴

۱. سبجانی، جعفر، تاریخ اسلام(قم: لوح محفوظ و امام عصر(ع)، ۱۳۷۷)، ص ۱۳۷^{۵۵۶}

یهود به علل مختلفی در ابتدا به پیامبر(ص) و مسلمانان روی خوش نشان دادند و در پیمان دفاعی مدینه شرکت جستند. آنان می خواستند از تشکیلات مسلمین به نفع خود و در مقابل رقبایی که همواره در هراس بودند، سود جویند. از پیامبران یهود در قرآن به نیکی یاد شده بود. در ابتدا «بیت المقدس» قبله اول مسلمین بود. گسترش روزافزون اسلام، موجب شد که این همکاری و همراهی یهود با مسلمانان ادامه نیابد و به روش های مختلفی در تضعیف روحیه مسلمانان کوشش نمایند. پیمان منعقدۀ با مسلمانان را نقض نمودند و پنهان و آشکار با دشمنان اسلام همکاری کردند. مسلمانان در برابر اقدامات خرابکارانه و شایعه سازی یهود، هیچ گونه تعرضی نسبت به آنان نداشتند و همواره در حفظ صلح و امنیت مدینه می کوشیدند و اعمال و رفتار تحریک آمیز یهودیان را نادیده گرفته و با عفو و اغماض پاسخ می دادند! پیامبر(ص) شخصاً در مراسم اجتماعی آنان شرکت می کرد و از آنان قرض می گرفت و به عیادت بیماران شان می رفت و در مراسم تشییع جنازه یهودیان شرکت و با آنان ابراز همدردی می نمود و مانند یک فرد عادی با آنان معامله می کرد و سایر مسلمانان نیز یهودیان مدینه را هم پیمان و جزو ملت خود می دانستند و رفتارشان براساس همین اصل محکم و استوار بود.^(۵۵۷) یهودیان علاوه بر این که در تجارت، داد و ستد و فعالیت های اجتماعی آزاد بودند، در مراسم عبادی و فعالیت های مذهبی آزادی کامل داشتند. رسول الله(ص) دعوت اسلامی و پیام الهی را به همه و از جمله یهودیان ابلاغ می کرد ولی هیچ گاه آنان به ترک دین و عقاید خود مجبور نبودند. پیامبر(ص) خواهان ابلاغ رسالت جهانی خود بود. طبیعی است که چنین امری در محیط آرام و بدون جنگ و خونریزی ممکن است. آن حضرت در اولین فرصتی که برایش پیش آمد و با انعقاد پیمان صلح حدیبیه - که باید آن را شاهکار و نقطه عطف سیاست جهانی و به اصطلاح امروزی ها، دیپلماسی پیامبر، به حساب آورد - کار دعوت و ابلاغ رسالت جهانی خود را آغاز کرد و بعد از بسته شدن «پیمان صلح حدیبیه» با کفار مکه و تحکیم پایه های داخلی قدرت، در سال هفتم هجرت، کار دعوت و ابلاغ رسالت جهانی خود را آغاز کرد. پیامبر با اعزام سفرا و مبلغین تعلیم دیده، مجرب، دنیا دیده و مؤمن و مجاهد همراه با ارسال نامه هایی سرشار از نکته های دقیق سیاسی و تبلیغی، در عرض مدت کوتاهی توانست قلب میلیون ها انسان جاهل، ظالم و بت پرست و ماده پرست و کافر را متوجه خدا کند و این موفقیت در دنیا از بسیاری جهات بی

(۵۵۸). نظیر است

^{۵۵۷} : اسلام و همزیستی مسالمت آمیز، صص ۹۵ و ۹۶

^{۵۵۸} نجفی، موسی، تأملات سیاسی در تاریخ تفکر اسلامی(تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۷)، ج ۴، ص ۲۷۴

توصیه پیامبر(ص) در مورد یهود و نصاری یمن

پیامبر اکرم(ص) در یک دستورالعمل ارشادی و حکومتی به «عمرو بن حزم» که او را به یمن فرستاد تا مردم را به تعالیم اسلام فراخواند، نوشت که نسبت به همه اقشار مردم یمن حتی یهود و نصاری، دستورات اسلام را پیاده کند. در فقره ۲۱ این عهد نامه آمده است: «وَإِنَّهُ مِنْ أَسْلَمَ مِنْ يَهُودِيٍّ أَوْ نَصْرَانِيٍّ خَالِصًا مِنْ نَفْسِهِ وَدَانَ بِدِينِ الْإِسْلَامِ فَإِنَّهُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَهُ مِثْلُ مَا لَهُمْ وَ عَلَيْهِ مِثْلُ مَا عَلَيْهِمْ؛ وَ مِنْ كَانَ عَلَى نَصْرَانِيَّةٍ أَوْ يَهُودِيَّةٍ فَإِنَّهُ لَا يَرِدُ عَنْهَا». «هر یهودی و یا نصرانی(مسیحی) که مسلمان شود و اسلام پاک و خالصی اظهار نماید از جمله گروه مومنان و مسلمانان است هر آن چه مسلمانان دارند شامل او نیز می شود و در نفع و ضرر با آن ها شریک است و هر که در یهودیت یا نصرانیت خود باقی بماند هرگز مجبور به ترک دین خود نمی شود» (۵۵۹).

صبر و مدارای پیامبر اکرم(ص) بر بدرفتاری یهود

پیامبر(ص) در مقابل بدرفتاری یهودیان صبور بود و از نفاقشان چشم می پوشید و آن ها را با مسلمانان برابر می گرفت و به آداب و رسوم دینی آنان احترام می گذاشت. بر پیمان هایی که با یهودیان بسته بود، استوار بود و اگر یکی از یهودیان بر خلاف پیمان رفتار می کرد تنها به مجازات او اکتفا می کرد و دیگران را به گناه او نمی گرفت، چنان که ده بار «کعب ابن اشرف» و «سلام بن ابی حقیق» که به مسلمانان خیانت کرده بودند، همین روش را به کار بست و متعرض یهودیان دیگر نشد. پیامبر(ص) با یهودیان مدارا می کرد و وقتی پیمان خود را می شکستند و بر آن ها دست می یافت، در مجازات شان حداعتدال را نگه می داشت و یا به حکم کسی که یهودیان او را به داوری انتخاب کرده بودند، رضایت می داد. در واقع رفتار پیامبر(ص) با یهودیان (۵۶۰). یهودیان خیلی ملایم تر از رفتار وی با مردم قریش و دیگر قبایل عرب بود

نمونه های دیگر از رفتار مسالمت آمیز پیامبر(ص) با یهودیان

گروهی، زن یکی از اشراف یهود، به نام «زینب» را فریب دادند که پیامبر را از طریق غذا - مسموم سازد. زینب گوسفندی را بریان کرد و همه آن را مسموم ساخت و به عنوان هدیه خدمت پیامبر فرستاد. پیامبر وقتی نخستین لقمه را به دهان گذاشت احساس کرد که مسموم است، بی درنگ آن را از دهان در آورد. هم غذایش «بشر بن براء بن معرور» که از روی غفلت

^{۵۵۹} ساختار اجتماعی و سیاسی نخستین حکومت اسلامی، ص ۲۶۹؛ محمد حمید الله، مجموعة الوثائق، ص ۱۷۲

^{۵۶۰} دکتر ابراهیم حسن، حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده، (تهران: جاویدان، ۱۳۶۲، چاپ پنجم)، ص ۱۴۸

چند لقمه ای از آن خورده بود، پس از مدتی بر اثر سم در گذشت. پیامبر دستور داد زینب را احضار کردند. از وی پرسید چرا چنین جفایی را بر من روا داشتی؟! وی در پاسخ به عذر کودکانه ای متمسک شد و گفت: تو اوضاع قبیله ما را به هم زدی، من با خود فکر کردم که اگر فرمانروا باشی؛ با خوردن این سم از بین خواهی رفت و اگر پیامبر خدا باشی قطعاً از آن اطلاع یافته و از خوردنش خودداری خواهی کرد. پیامبر از سر تقصیر او گذشت و گروهی را که آن زن را به این کار وادار کرده بودند، تعقیب نمود. اگر چنین حادثه ای برای غیر پیامبر از فرمانروایان دیگر رخ داده بود، روی زمین را با ریختن خون آنان رنگین می ساخت و دسته ای را به حبس های طولانی محکوم می نمود. معروف این است که پیامبر در کسالت وفات خود می فرمود: این بیماری از آثار غذای مسمومی است که آن زن یهودی پس از فتح برای من آورد.^(۵۶۱)

در یکی از سال ها «عبدالله بن سهل» از سوی پیامبر (ص) مأموریت یافت که محصول خیبر را به مدینه انتقال دهد. او هنگامی که انجام وظیفه می کرد، مورد حمله دسته ناشناسی از یهود قرار گرفت و جان سپرد. پیامبر دستور داد نامه ای به سران یهود نوشته شود که جسد کشته مسلمانانی در سرزمین شما پیدا شده است، باید دیه آن راپردازید؛ آنان در پاسخ نامه پیامبر، سوگند یاد کردند که هرگز دست ما به خون وی آلوده نیست و از قاتل وی آگاهی نداریم. پیامبر برای این که خونریزی مجدد راه نیفتد، خودش شخصاً دیه مقتول را پرداخت.^(۵۶۲) بدین وسیله به ملت یهود اعلام نمود که او یک مرد ماجراجو و جنگجو نیست بلکه پیامبر رحمت و مظهر لطف خدا است.

روزی در اثنای جنگ، چوپانی از یهود به اردوگاه مسلمانان ملحق می شود و گله گوسفندی را - با خود به همراه می آورد. ولی از آن جا که این کار خیانت به صاحبان گوسفندان محسوب می شد، پیامبر (ص) چوپان تازه مسلمان را وادار کرد که گوسفندان را به صاحبش برگرداند و به وی متذکر شد که گوسفندان نزد وی امانت بوده و در اسلام خیانت به امانت، اگر چه درباره دشمنان، جایز نیست^{۵۶۳}

هنگام مراجعت مسلمانان به مدینه، بلال مأمور شد «صفیه» دختر «حُی بن أخطب» رئیس یکی از حصارهای خیبر را با یک کنیز دیگر به مدینه برساند. بلال آن دو زن را بر شتری سوار کرد و

^{۵۶۱} مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۶ - ۷

^{۵۶۲} سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۶۶۵؛ از سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۵۶

^{۵۶۳} عمید زنجانی، عباسعلی، اسلام و همزیستی مسالمت آمیز، ص ۱۰۴

به سوی مدینه رهسپار شد و در اثنای راه به حسب اتفاق آن دو زن یهودی را از کنار کشتگان عبور داد. کنیزک از مشاهده کشتگان به ناله افتاد. پیامبر(ص) چون ناله کنیز یهودی را شنید، ناگهان فریاد زد: بلال! مگر رحمت و عطوفت از دلت رخت بر بسته است که این دو زن را بر کشتگان شان عبور می دهی؟^{۵۶۴}

هنگامی که «عبدالله بن اُبی» دوست و همکار دائمی یهود و دشمن سرسخت اسلام، از دنیا رفت، - یهودیان در مرگ وی عزا گرفته و می گریستند. از طرف پیامبر(ص) نه تنها مورد تعرض واقع نشدند، بلکه پیامبر خود در عزای شان شرکت جست و به یهودیان و فرزند «عبدالله بن اُبی» تسلیت گفت^{۵۶۵}

روزی یکی از یهودیان مدینه متاعی می فروخت و یکی از انصار از وی تقاضای خرید کرد. - یهودی که حاضر نبود کالای خود را مقابل قیمتی که مرد انصاری تقاضا نموده بود بفروشد، گفت: سوگند به آن کسی که موسی را برگزیده، به این قیمت نمی فروشم. مرد انصاری به گمان این که وی با این جمله قصد تعریض به پیامبر اسلام را دارد، تحریک شده و سیلی محکمی بر صورت یهودی نواخت و فریاد زد: تو چنین می گویی در حالتی که هنوز محمد در میان ما است؟! یهودی نزد پیامبر آمد و از رفتار انصاری شکایت کرد و گفت که وی از اهل پیمان است. پیامبر(ص) هنگامی که از جریان آگاهی یافت، آن چنان خشمگین شد که آثار خشم بر صورتش ظاهر گردید و فریاد زد: در میان پیامبران خدا، امتیازی قائل نشوید. آن گاه موسی کلیم الله را به خیر یاد نمود و آن حضرت را با آن چه که شایسته مقامش بود، مدح و ستایش کرد^{۵۶۶}

عایشه، همسر پیامبر(ص) نزد آن حضرت نشسته بود که مردی یهودی وارد شد. هنگام ورود - به جای «سلام علیکم» گفت: «السام علیکم»؛ یعنی «مرگ بر شما». طولی نکشید که یهودی دیگری وارد شد، او هم به جای «سلام» گفت: «السام علیکم» معلوم بود که این ماجرا بر حسب تصادف نیست، بلکه نقشه ای است که با زبان، پیامبر را آزار دهند. عایشه سخت خشمگین شد و فریاد برآورد: «مرگ بر خود شما و...» پیامبر فرمود: عایشه! ناسزا مگو، ناسزا اگر مجسم گردد بدترین و زشت ترین صورت ها را دارد. نرمی و ملایمت و بردباری روی هر چه گذاشته شود، آن را زیبا می کند و زینت می دهد و از روی هر چیزی برداشته شود از زیبایی آن می کاهد؛ چرا عصبی و خشمگین شدی؟ عایشه گفت: ای فرستاده خدا، مگر نمی بینی که این ها با کمال

^{۵۶۴} عمید زنجانی، عباسعلی، اسلام و همزیستی مسالمت آمیز، ص ۱۰۴

^{۵۶۵} همان، ص ۱۰۵

^{۵۶۶} همان، ص ۱۰۶

وقاحت و بی شرمی به جای سلام چه می گویند؟ پیامبر(ص) فرمود: چرا، من هم گفتم: «علیکم»؛ (برخود شما)، همین قدر کافی بود^{۵۶۷}

رفتار مسالمت آمیز پیامبر(ص) با مسیحیان

قرآن کریم، موضع مسیحیان را نرم و ملایم توصیف می کند، در حالی که موضع مشرکان و یهود نسبت به مسلمانان خشن بود. آن جا که می فرماید: «یهود و مشرکان را دشمن ترین مردم نسبت به مؤمنان، و مسیحیان را مهربان ترین آن ها می یابی. این به خاطر آن است که در میان مسیحیان، کشیشان و راهب هایی هستند که در برابر حق، کبر نمی ورزند. وقتی آن چه را که بر پیامبر نازل گردیده بشنوند، می بینی که اشک(شوق) می ریزند، به خاطر حقی که شناخته اند. می گویند: خدایا! ما را با شاهدان و گواهان بنویسید.»^(۵۶۸) مسیحیان جزیره العرب و مناطق دیگر؛ مانند شام، شیفته اسلام شدند و آن را از دل پذیرفتند و آنان که هم چنان مسیحی باقی ماندند، هیچ گاه از سوی پیامبر(ص) و مسلمانان به تغییر عقیده و پذیرش آیین اسلام مجبور نشدند. همزیستی مسالمت آمیز مسلمانان و مسیحیان به گونه ای بسیار روشن و آشکار بود. لحن خطاب قرآن و نامه های پیامبر(ص) با مخاطبان مسیحی همراه با عطف و ملایمت بود. تعالیم حضرت مسیح(ع) در دعوت یاران خود به محبت و بردباری تأثیر فراوانی در برخورد مسیحیان بر جای گذاشته است. مسیحیان حبشه عده ای از مسلمانان را پناه دادند و از آنان در مقابل آزار و اذیت کفار قریش، حمایت کردند. وقتی پیامبر(ص) گروه مهاجرین نخستین را به حبشه گسیل می داشتند، از نجاشی به نیکی یاد کردند و فرمودند: «وَلَوْ خَرَجْتُمْ إِلَى أَرْضِ الْحَبَشَةِ فَإِنَّ بِهَا مَلِكًا لَا يَظْلُمُ عِنْدَهُ أَحَدٌ وَ هِيَ أَرْضٌ صِدْقٌ حَتَّى يَجْعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قَرَجًا مِمَّا أَنْتُمْ فِيهِ».^{۵۶۹} اگر به سرزمین حبشه سفر کنید، در آن جا زمام داری وجود دارد که نزد او کسی ستم نمی کند و آن جا خاک درستی و پاکی است و شما می توانید در آن جا به سر برید تا خدا برای

۱. شهید مطهری، مرتضی، داستان راستان(تهران و قم: صدرا، ۱۳۶۶، چاپ نهم)، ج ۱، ص ۱۴۱^{۵۶۷}

۲. مائده(۵): ۸۲ - ۵۶۸

۳. ثقفی، سید محمد، ساختار اجتماعی و سیاسی نخستین حکومت اسلامی در مدینه، ص ۲۵۵؛ از سیره ابن هشام، ج ۱، ۵۶۹. ص ۳۲۱ و تاریخ الامم و الملوك، ج ۲، ص ۷۰

شما فرجی پیش آورد.» در نامه پیامبر(ص) به سران مسیحی؛ از جمله نجاشی، از حضرت مسیح(ع) و مادرش حضرت مریم(س) به نیکی یاد شده است. پیامبر(ص) در آخر نامه به عنوان خیرخواهی نسبت به او تأکید می‌کند که: «...وَإِنِّي أَدْعُوكَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ قَدْ بَلَغْتُ وَ»؛ «نَصَحْتُ فَأَقْبَلُوا نَصْحِي؛ وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى».^{۵۷۰}

همانا من تو را به سوی خدای بزرگ می‌خوانم و من ابلاغ رسالت نموده و تو را نصیحت کردم، پس اندرز مرا بپذیر؛ درود بر پیروان هدایت باد!» قبایل و دسته‌های مختلف مسیحیان در زمان حیات پیامبر اسلام(ص) و بعد از آن، پیوسته از حمایت فرستاده خدا و مسلمانان برخوردار بودند و مسلمانان براساس پیمان صلحی که با مسیحیان بسته بودند، از منافع و حقوق آنان حمایت می‌کردند. تنها در زمان خلیفه دوم، عمر، در سرزمین‌های اسلامی بجز زنان، اطفال و پیرمردان مسیحی، تعداد پانصد هزار نفر مسیحی زندگی می‌کردند و در مصر، پانزده میلیون مسیحی در کمال آرامش و امنیت تحت حکومت مسلمانان بودند.^(۵۷۱) پس از آن که مسیحیان نجران، از مباحله با پیامبر(ص) به دلیل عظمت شأن و مقام رسول الله و همراهانش مأیوس شدند و گفتند که محمد و فرزندان او و علی، شخصیت‌های وارسته‌ای هستند، صلح نامه‌ای با پیامبر(ص) امضا کردند. طبق این صلح نامه، در برابر پرداخت مالیات و خراج مسیحیان نجران در انجام دستورات آیین خود، از آزادی برخوردار بودند. در فرازی از این صلح نامه آمده است: «... وَ لِنَجْرَانَ وَ حَاشِيَتَهَا جَوَارُ اللَّهِ وَ ذِمَّةُ مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ، رَسُولِ اللَّهِ عَلَى أَمْوَالِهِمْ، وَ أَنْفُسِهِمْ وَ مِلَّتِهِمْ، وَ غَائِبِهِمْ وَ شَاهِدِهِمْ، وَ عَشِيرَتِهِمْ، وَ يَبْعِهِمْ وَ كُلِّ مَا تَحْتَ أَيْدِيهِمْ مِنْ قَلِيلٍ أَوْ كَثِيرٍ، لَا يَغِيرُ أَسْقَفٍ مِنْ أَسْقَفِيَّتِهِ، وَ لَا رَاهِبٍ مِنْ رُهْبَانِيَّتِهِ، وَ لَا كَاهِنٍ مِنْ كَهَانَتِهِ...»^(۵۷۲) «مردم مسیحی نجران و حاشیه آن، در سایه خداوند و ذمه محمد، پیامبر خدا هستند؛ که دارایی، جان، دین، افراد غایب و حاضر، خانواده آنان و تجارت و آن چه از کم یا زیاد در اختیار دارند، همه محفوظ و در امان است؛ هیچ اسقف یا راهب یا کاهنی از آنان، از مقام خود عزل نمی‌شود و به آنان اهانتی نخواهد شد. بر اساس این صلح نامه روشن می‌شود که حکومت اسلامی مانند قدرت‌های زورگو نیست که از

^{۵۷۰}؛ مکاتیب الرسول(ص)، ج ۱، ص ۱۲۱

^{۵۷۱} عمید زنجانی، عباسعلی، اسلام و همزیستی مسالمت آمیز، ص ۱۱۱

فاروق حمادة، التشريع الدولي في الاسلام(رباط مراكش، كلية الاداب و العلوم الانسانية بالرباط، ۱۹۹۷)، ص ۱۴۷؛ 572. 1. از مجموعه الوثائق السياسية، ص ۱۷۶

ضعف و بیچارگی مخالفان سوء استفاده کند، بلکه در تمام لحظات، روح مسالمت آمیز، دادگری
 «و اصول انسانی را در نظر می گیرد»^{۵۷۳}

جنگ با دشمنان اسلام

اساس کار رسول خدا بر صلح بود، هیچ گاه دیده نشده که آن بزرگوار به دنبال جنگ، نزاع و تنش باشد به جز یک مورد، اینکه کسانی مانع ابلاغ کلمه الله و تبلیغ دین اسلام شوند. برخی اسلام را نمی پذیرفتند، از نظر پیامبر این مانعی نبود و اگر سد راه نمی شدند، کاری به آنها نداشت ولی اگر کسانی می آمدند و می گفتند که ما نمی پذیریم و اجازه هم نمی دهیم به کسی تبلیغ کنید و در واقع مقابل ابلاغ کلمه الله می ایستادند و مانع تبلیغ پیام اسلام می شدند، در اینجا جنگ اتفاق می افتاد؛ حتی جنگ بدر هم به خاطر اموالی بود که از مسلمانان گرفته بودند و مسلمانان برای تلافی می خواستند کاروان قریش را مصادره کنند؛ در این جنگ هم دشمنان پیامبر سر به شورش گذاشتند و رسول خدا آغاز کننده این جنگ نبود. پیامبر پیش از صلح حدیبیه و در سال دوم هجرت، پیمان مدینه را داشتند یعنی صلح با یهودیان و مشرکان مدینه. در آنجا حتی کسانی که اعتقاد به اسلام نداشتند، همه با هم صلح می کنند و با یکدیگر برای یک اصول و مبانی، معاهده ای می بندند بنابراین مشخص است که رسول خدا نه تنها با مسلمانان و مشرکان بلکه با اهل کتاب صلح بستند. بعد از صلح حدیبیه، صلح دیگری اتفاق نیفتاد و فتح مکه را داشتند. فتح مکه هم بهترین نمونه صلح خواهی رسول خدا بود. رسول خدا خطاب به سران قریش و همه کسانی که ایشان را آزار می دادند، فرمودند: «اذهبوا انتم الطلقاء؛ بروید، شما آزاد هستید به منت اسلام» پیامبر حتی خانه ابوسفیان را محل امن قرار داد. از این بهتر دیگر نمی شود، نمونه ای از صلح خواهی، آرامش و پرهیز از جنگ را مطرح کرد. در فتح مکه کسانی بودند که می خواستند آشوب، جنگ و کشتار راه بیندازند؛ رسول خدا از آنها اعلام برائت کرد و امام علی(ع) را برای دلجویی کسانی که تحت فشار قرار گرفته بودند یا به آنها حمله شده بود، فرستاد.^{۵۷۴}

بدون شک تمامی جنگ‌های رسول خدا با مشرکان، یهودیان و... به این دلیل بوده است که آنها یا به محدوده اسلام تجاوز کرده بودند و یا عهد و پیمانی را که میان رسول خدا و آنها بسته شده بود، نقض می کردند.

به عبارت دیگر: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برای مسلمان کردن دیگران هیچ گاه با آنها نجنگید و خون کسی را نریخت. هیچ گاه پیامبر اسلام شروع کننده جنگ نبوده است. منطق پیامبر، منطق دعوت به مهربانی و گفتگو بود. او وظیفه داشت دین اسلام و قوانین آن را به مردم ابلاغ کند؛ اما وظیفه نداشت که مردم را به زور شمشیر و سر نیزه مسلمان کند. خداوند در آیات فراوانی از قرآن کریم این مطلب را بیان کرده است؛ از جمله

[نحل/سوره ۱۶، آیه ۸۲]. فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا [نور/سوره ۲۴، آیه ۵۴]. عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ

عنكبوت/سوره ۲۹، آیه ۱۸]. وَإِنْ تَكْذِبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ]

[یس/سوره ۳۶، آیه ۱۷]. وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ

[شوری/سوره ۴۲، آیه ۴۸]. فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ

[مائده/سوره ۵، آیه ۹۹]. مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ

[نحل/سوره ۱۶، آیه ۳۵]. فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ

و....

اما جهاد گاه برای حفظ اسلام لازم و ضروری است و یکی از عوامل حفظ اسلام، جهاد است. لذا دشمنان در امریکا، قرانی را چاپ کردند بنام قران قرن ۲۱ که در آن آیات جهاد را از قران حذف نموده اند! ^{۵۷۵} آری آنان با جهاد مخالفند و می خواهند اسلام مانند مسیحیت باشد تا هر کار زشتی خواستند انجام بدهند ولی دینداران ساکت بمانند و در مقابل تجاوز و غارت، سکوت کنند.

جهاد در بیان پیامبر

در بیان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) جهاد در راه خدا، برترین و محبوب‌ترین اعمال پس از اقامه نماز و نیکی به پدر و مادر، برشمرده شده.^{۵۷۶} و آن را با ارزش‌ترین عمل مؤمن، دانستند.^{۵۷۷} عملی که غیر از یک مسلمان برجسته، کسی به آن دست نمی‌یابد.^{۵۷۸}

در کلام پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بهترین مردم، مردی دانسته شده است که خود را وقف راه خدا کرده و با دشمنان او می‌جنگد و خواستار مرگ یا کشته شدن در میدان کارزار است.^{۵۷۹} ایشان جهاد را بیعت رزمندگان با خدا،^{۵۸۰} و مایه سلامت و بی‌نیازی آنان^{۵۸۱} و موجب بزرگی و شرافت فرزندانشان بیان کردند.^{۵۸۲}

حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) یک روز پایداری ورزیدن در میدان جهاد، را از چهل سال عبادت بهتر دانستند.^{۵۸۳}

و اجر و پاداش هر رنج و سختی‌ای را که رزمندگان در راه جهاد متحمل می‌شوند را پاداشی به اندازه پاداش شهادت در راه خدا دانستند.^{۵۸۴} می‌فرمودند: «بر عمل کرد هر مرده‌ای مهر پایان زده می‌شود، مگر جهادگر پیشتاز در راه خدا، زیرا عملش تا روز قیامت برای او رشد داده می‌شود و از عذاب قبر ایمن می‌گردد.»^{۵۸۵}

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) وجود مجاهدان در راه حق را، مایه مباهات خداوند عزوجل بر فرشتگان و باعث درود و سلام فرشتگان بر او دانستند.^{۵۸۶} و فرمودند: «بهشت، دروازه‌ای

شیخ صدوق، محمد بن علی، الخصال، ج ۱، ص ۱۸۵. 576.

^{۵۷۷} متقی هندی، علاء الدین علی، کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، تصحیح سیوطی، جلال الدین، الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۶۶۳. 578.
محدث نوری، حسین، مستدرک الوسائل، قم، آل البیت علیه السلام، ۱۴۰۸،
^{۵۷۹}

متقی هندی، علاء الدین علی، کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، تصحیح صفوه السقا، بیروت، الرساله،
۱۹۸۹، ج ۴، ص ۲۸۰. 580.

^{۵۸۱} کنز العمال، ج ۴، ص ۲۸۵.
شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، قم، آل البیت علیه السلام، ج ۱۵، ص ۱۵. 582.

ابن ابی جمهور، محمد بن علی، عوالی اللالی، ج ۱، ص ۲۸۲. 583.

شیخ طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۲۱. 584.

حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک، ج ۲، ص ۷۹. 585.

ابن جوزی، عبد الرحمن بن علی، الموضوعات، ج ۲، ص ۲۲۶. 586.

دارد به نام «دروازه مجاهدان». مجاهدان، با شمشیرهای حمایل شده خود، به سوی این دروازه که به رویشان باز است، پیش می‌روند، در حالی که خلائق و فرشتگان، به آنان خوشامد می‌گویند.^{۵۸۷}

رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) مرگ کسانی را که جهاد نکرده یا آرزوی جهاد نداشته باشند را نوعی مرگ منافقانه برشمردند، و فرمودند: «هر کس جهاد را وا گذارد، خداوند، جامه خواری بر جان او می‌پوشاند و زندگی‌اش را دست خوش فقر می‌سازد و دینش را از بین می‌برد. خداوند تبارک و تعالی عزت و اقتدار امت مرا در سم‌های اسبان (جنگی) شان و نوک نیزه هایشان قرار داده است.»^{۵۸۸}

پیامبر در راس مجاهدان

در منابع روایی و تاریخی مسلمانان آمده، از زمانی که جهاد بر مسلمانان واجب گردید رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) خود در راس مجاهدان راه حق قرار گرفت و جهاد در راه خدا را در همه جبهه‌ها و در همه مناطق و در همه اشکال و گونه‌های آن رهبری کرد. او در سخت‌ترین میدان‌ها حضور می‌یافت، و با کمال ثبات و استواری در آن مستقر می‌شد و در این راه از بذل جان و مال هیچ دریغ نداشت.^{۵۸۹}

ایشان تا روزی که رحلت فرمود بالغ بر بیست و هفت غزوه و سی و هشت سریه علیه دشمنان انجام داده بود؛^{۵۹۰}

اما در هیچ یک از این جنگ‌ها پشت به دشمن نکرد و هرگز دچار تزلزل نگشت. در «احد» زمانی که صف‌های مسلمانان در هم ریخته بود و مشرکان از هر سو حمله‌ور شده بودند رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) با بدنی مجروح در حالی که خون از سرتاسر زخم‌هایش جاری بود، هم چنان پا بر جا و استوار رویاروی دشمن ایستاده بود و تا زمانی که دو گروه از یکدیگر جدا

کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ش، ج ۵، ص ۲.
شیخ صدوق، محمد بن علی، ثواب الاعمال، ص ۱۸۹ - ۱۹۰. ۵۸۷

۵۸۸

۵۸۹ ابوزهره، محمد، خاتم النبیین (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، قاهره، دار الفکر

العربی، ۱۴۲۵، ج ۱، ص ۲۳۲.

ابن کثیر، البدایه و النهایه، بیروت، دار الفکر، بی تا، ج ۵، ص ۲۱۷. ۵۹۰

نشدند، همراه با گروهی اندک از یاران خود، که چهارده نفر بر شمرده شده بودند، مقاومت و پایداری فرمود. ۵۹۱

ایشان در این جنگ آن قدر تیر انداخته بودند که زه کمانش پاره شد پس شروع به سنگ انداختن کردند. ۵۹۲

در «حنین» هنگامی که مسلمین پا به فرار گذاشتند، رسول خدا ((صلی الله علیه و آله وسلم)) در حالی که سوار بر قاطرش بود، به سرعت به سوی کفار پیش می‌تاخت! تا حدی که عباس -عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) - افسار قاطر را در دست گرفته بود و آن را می‌کشید تا از سرعت او بکاهد با این حال پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) که سوار بر استر خود همچنان برای ۵۹۳ جنگ با کافران خود را به هر سو می‌کشاند.

شیوه حضرت در انتخاب فرمانده جنگ

در میان پیامبران الهی، رسول خدا (ص) بیشتر در راه خدا جهاد کرده است. آن حضرت پس از تحمل ستم و آزار بسیار از قریش در سیزده سال پس از بعثت در مکه، ناگزیر به ترک دیار خویش و هجرت به مدینه شد. با نزول آیه ((الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بَاءَهُمْ ظَلَمُوا...)) (حج / ۳۹) در سال دوم پس از هجرت، خدای متعال به پیامبر (ص) و مسلمانان اذن می‌دهد که برای دفع ستم و تجاوز دشمنان اسلام، به نبرد و دفاع مسلحانه روی آورند. از این زمان تا سال نهم، پیامبر اکرم در ۲۷ جنگ شرکت فرمود و خود فرماندهی مجاهدان مسلمان را برعهده داشت. از این تعداد، جنگهای بدر، احد، خندق، بنی قریظه، بنی مصطلق، خیبر، فتح مکه، حنین، و طائف به نبرد با دشمن منجر شد. آن حضرت همچنین گروه‌های نظامی بسیاری را به فرماندهی برخی از صحابه با دو هدف

واقفی، محمد بن عمر، المغازی، ج ۱، ص ۲۴۰. ۵۹۱

ابن سعد، محمد، الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۲. ۵۹۲
ابن سعد، محمد، الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۱۷ - ۱۱۸.

مهم شناسایی دشمن یا نبرد محدود با خصم اعزام فرمود. از این جنگها و گروههای اعزامی به ترتیب با عناوین ((غزوه)) و ((سریه)) یاد می شود

پژوهشگرانی که غزوات و سرایا را به لحاظ نظامی تجزیه و تحلیل کرده اند، جملگی بر آن اند که پیامبر اکرم از نبوغ، خلاقیت و مهارت فوق العاده ای در فرماندهی برخوردار، و همه صفات و ویژگی های فرماندهی را به کمال دارا بوده است. اینان به درستی فرماندهی آن حضرت را از عوامل مهم پیروزی خیره کننده مسلمانان در نبرد با دشمنانشان برشمرده اند. در مقابل، از علل انکارناپذیر ناکامی مسلمانان در برخی غزوات، نادیده گرفتن فرامین و تدابیر رسول خدا(ص) بوده است؛ چنان که قرآن کریم به صراحت نافرمانی برخی از مسلمانان از آن حضرت را علت ناکامی آنان در جنگ احد می داند

رسول خدا معمولاً چند فرمانده برای جگ هایی که خود حضرت در آن نبودند انتخاب می کردند. مثلاً در جنگ موته فرمودند جعفر بن ابیطالب فرمانده باشد. اگر او شهید شد زید بن حارثه فرماندهی را بعهده بگیرد اگر او هم شهید شد عبدالله بن رواحه فرمانده شود... گاه لشگری را که برای جنگی می فرستادند نه فرمانده و نه لشکریان نمی دانستند به جنگ چه کسانی می روند بلکه نامه ای مهر و موم شده به همراه داشتند تا وقتی به منطقه ای که پیامبر فرموده بود رسیدند انجا فرمانده نامه را باز کند و ببیند چه ماموریتی دارد.

1. اخلاق فرماندهی

- 1. توجه به خدای متعال 1

پیامبر اکرم (ص) در مقام فرماندهی همواره به خدای متعال توجه داشت. به هنگام اعزام سریه ها به فرماندهان و نیروها توصیه می کرد که به نام خدا، با استعانت از خدا، در راه خدا، و بر آیین رسول خدا حرکت کنند در غزوه ها نیز مجاهدان را به

اخلاص و توکل به خدای متعال فرامی خواند. رسول خدا(ص) نصرت و پیروزی را از خدا می دانست و از همین رو متضرعانه از او پیروزی می خواست. پیش از آغاز غزوه بدر با خدای خود چنین سخن گفت: ((خدایا، این قبیله قریش است که با ناز و تبختر خویش روی آورده است و با تو دشمنی می کند و پیغمبرت را دروغگو می شمارد. خدایا، خواستار نصرتی هستم که خود وعده کرده ای. خدایا، در همین صبح امروز، نابودشان ساز!)) پس از صف آرایی مسلمانان در برابر مشرکان قریش، به محل استقرار خود رفت و این گونه دعا کرد: ((خدایا، اگر امروز این گروه کشته شوند، دیگر پرستش نخواهی شد.))

در پایان کارزار نیز که شاهد پیروزی را در آغوش می کشید، همچون آغاز نبرد، خدای متعال را یاد می کرد و او را بر نصرتی که به مسلمانان ارزانی داشته، سپاس می گزارد. پس از فتح مکه، بر در کعبه ایستاد و فرمود: ((معبودی جز خدای یگانه بی شریک نیست، وعده خود را انجام داد و بنده خود را یاری کرد و دسته ها را به تنهایی شکست داد، پس ستایش و جهانداری از آن خداست و شریکی برای او نیست.))

به هنگام اعزام سریه ای چون به او خبر رسید که رزمنده ای از رزمنده دیگر می خواهد که با او در این سریه شرکت کند تا خادمی یا چارپایی یا مالی به دست آورد، فرمود: ((اعمال در گرو نیات هستند، و برای هر کس آنچه نیت کرده می ماند، پس هر کس برای کسب آنچه نزد خداست بجنگد، پاداشش بر خدای متعال است، و هر کس دنبال دنیا باشد یا زانوبند شتری را بخواهد، پاداشش همان است که نیت کرده است.)) رسول خدا(ص) با این سخنان، مجاهدان را به اخلاص ترغیب می کرد.

۱- رعایت حقوق انسانی در جنگ ۲

رسول خدا(ص) مجاهدان را به رعایت حقوق انسانی در جنگ - که امروزه به ((حقوق بشردوستانه بین المللی)) شهره است - سفارش می کرد. هرگاه قصد اعزام سریه ای داشت، فرمانده و نیروها را نزد خود می نشاند و می فرمود: ((خیانت نورزید، مثله نکنید، پیمانی را نشکنید، کهنسالان، کودکان و زنان را نکشید.)) در روایت دیگری، از کشتن دیرنشینان و صومعه نشینان نهی می کند. رسول خدا(ص) همچنین افکندن سم در شهرهای مشرکان را ممنوع اعلام کرد. به خوش رفتاری با اسیران سفارش می نمود و از کشتن و شکنجه آنان باز می داشت. همچنین از کشتن فرستاده دشمن نهی می کرد. این روایات و

ادله دیگر دستمایه فقیهان برای حرام دانستن کشتن غیر نظامیان ، مثله کردن ، کشتن فرستاده دشمن ، کاربرد سلاحهای کشتار جمعی ، خیانت ورزی و پیمان شکنی ، قتل و شکنجه اسیران . جنگی شده است .

- ۱. گذشت و بزرگواری ۳

رسول خدا(ص) با دشمن در نهایت بزرگواری رفتار می کرد. در فتح مکه به قریش امان داد؛ در حالی که او را بسیار آزار دادند، از دیارش بیرون کردند، آتش چندین جنگ را علیه او برافروختند، بهترین خویشان و اصحابش را کشتند، و خودش را مجروح کردند. به هنگام فتح مکه ، سعد بن عباده سخنی مشعر بر انتقام جویی بر زبان آورد و چون سخن او را به رسول خدا(ص) باز گفتند، به علی (ع) فرمود: ((خود را به او برسان و پرچم را از وی بگیر و خود آن را به مکه در آر)). دشمن هم به کرامت و بزرگواری پیامبر اعتراف می کرد و از او انتظار گذشت داشت . پیامبر(ص) انتظار قریشیان را این گونه پاسخ داد: ((راستی چه زشت همسایگانی بودید برای پیامبر، بروید که شما آزاد شدگانید!)) در جنگ حنین در پاسخ به درخواست بزرگان هوازن برای آزاد کردن اسیرانشان فرمود: ((آنچه را حق من و بنی عبدالمطلب است به شما بخشیدم و هرگاه نماز ظهر را خواندم ، برخیزید و بگویید: ما رسول خدا را نزد مسلمانان ، و مسلمانان را نزد رسول خدا در آزادی زنان و فرزندانمان شفیع قرار می دهیم ، تا هم به شما ببخشم و هم برای شما شفاعت کنم)). فرستادگان هوازن چنین کردند و مهاجران و انصار پس از بخشش پیامبر گفتند: ((حق ما هم متعلق به رسول خدا است)). بدین ترتیب ، شش هزار اسیر جنگ حنین بدون دریافت فدیة و سربها آزاد شدند

- ۱. پرهیز از امتیازطلبی ۴

پیامبر اکرم (ص) در سمت فرماندهی هم عدالت می ورزید و امتیازی برای خود نمی طلبید. برای رفتن به جنگ بدر، هفتاد شتر موجود را میان اصحاب تقسیم کرد که به نوبت سوار شوند. خود نیز به همراه علی (ع) و مَرْتَد یک شتر داشتند که به نوبت سوار می شدند، و چون دو همراه او خواستند که به جای وی پیاده بروند و او همه راه را سواره طی کند، فرمود: ((شما دو نفر از من قوی تر نیستید و من بی نیاز از پاداشی که به شما می رسد، نیستم)). رسول خدا(ص) در جنگ احزاب پا به پای اصحاب خندق حفر می کرد،

بیل و کلنگ می زد و گاه توبره های خاک را به دوش می کشید، و گاه که مسلمانان از خرد کردن صخره ای ناتوان می شدند، به یاری آنان می شتافت .

- ۱. مهرورزی با زیردستان 5

قرآن کریم پیامبر(ص) را به مهرورزی با مؤمنان ستوده است ؛ آنجا که می فرماید: ((پس به برکت رحمت الهی با آنان نرمخو و پرمهر شدی ، و اگر تندخو و سختدل بودی ، قطعاً از پیرامون تو پراکنده می شدند. پس از آنان درگذر...)) این آیه از جمله آیاتی است که درباره جنگ احد نازل شده است . از این رو، این آیه به طور خاص به مهرورزی پیامبر(ص) در سمت فرماندهی نسبت به مجاهدان اشاره دارد، هرچند به طور عام نیز بر مهرورزی آن حضرت با مؤمنان دلالت می کند. در برخی تفاسیر آمده است که ((نرمخویی پیامبر(ص)، فراریان جنگ احد را دوباره پیرامون ایشان گرد آورد)). در جنگ احزاب ، رسول خدا در شبی سرد حذیفه بن یمان را برای آگاهی از وضعیت قریش به میان آنان فرستاد. حذیفه می گوید: ((هنگامی نزد رسول خدا بازگشتم که خود را به قطیفه یمنی یکی از همسران خود پیچیده و به نماز ایستاده بود، چون مرا دید مرا هم نزدیک خود در زیر قطیفه جای داد، و آنگاه که به سجده می رفت من همچنان زیر قطیفه بودم تا سلام نماز بداد و من به او گزارش کار خویش دادم))

پس از جنگ حنین ، رسول خدا(ص) عبدالله بن ابی حذر را خواست و فرمود: ((دیشب با عصای خود تو را به درد آوردم ، این گوسفندان را عوض آن از من قبول کن)). چون گوسفندان را شمرد، هشتاد گوسفند میشینه بود. بار دیگر، تازیانه رسول خدا به هنگام سوار شدن به ابو رّوعه برخورد کرد. پیامبر به او نگریست و فرمود: ((تازیانه به تو خورد؟)). گفت : آری ، پدر و مادرم فدای تو باد. چون رسول خدا به جِعْرانه رسید، ابو رّوعه را خواست و برای تلافی آن تازیانه ، صد و بیست گوسفند به او داد

- ۱. شجاعت در برابر دشمن 6

رسول خدا(ص) در شجاعت و دلیری بی مانند بود و هیچ کس به پای نترسی او نمی رسید. جنگاوران شجاع نیز به هنگام سختی و شدت نبرد به او پناه می بردند، چنان که حضرت علی (ع) در این باره می فرماید: ((هنگامی که آتش کارزار تفته می شد، ما خود را در پناه فرستاده خدا(ص) حفظ می کردیم و از میان ما کسی نزدیک تر از او به دشمن قدرت روحی و شجاعت پیامبر(ص) آن چنان بود که به تنهایی نیز از رویارویی با دشمن پروا نداشت . در ماجرای بدر

الموعِد، نُعَيم بن مسعود اشجعی از سوی ابوسفیان با شتاب به مدینه آمد تا رسول خدا را از جنگ با ابوسفیان و سپاه قریش بترساند، اما آن حضرت فرمود: ((اگر کسی هم با من همراهی نکند، تنها می روم)). برخی مفسران گفته اند که آیه ((فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا لَانَفْسِكَ وَ حَرَضِ الْمُؤْمِنِينَ...)) (نساء / ۸۴) در این باره نازل شده، و برخی از آن استفاده کرده اند که پیامبر(ص) شجاع ترین مردم بوده است.

- ۱. استقامت در میدان نبرد 7

شجاعت و نترسی بی مانند رسول خدا(ص) موجب می شد که آن حضرت در هنگامه کارزار، محکم و استوار در برابر دشمن استقامت ورزد و ذره ای متزلزل نشود. در جنگ احد پس از نافرمانی برخی در محافظت از تنگه و دور خوردن مسلمانان از سوی گروه سواره نظام قریش به فرماندهی خالد بن ولید، کار بر مسلمانان سخت شد و تعداد زیادی از جمله حضرت حمزه به شهادت رسیدند. دشمن این فرصت را غنیمت شمرد و در صدد کشتن پیامبر برآمد، اما آن حضرت و تعداد اندکی از اصحاب از جمله حضرت علی (ع) استقامت ورزیدند و سخت جنگیدند تا اینکه در کوه پناه گرفتند. در این جنگ، پیامبر چندین زخم برد

در جنگ حنین نیز پس از هجوم ناگهانی هوازن به فرماندهی مالک بن عوف، مسلمانان غافلگیر شدند و جز پیامبر و تعدادی انگشت شمار، همگی فرار کردند. با فرار مسلمانان رسول خدا(ص) ثابت قدم ایستاد و فرمود: ((مردم، کجا می گریزید؟ بیاید و بازگردید که منم پیامبر خدا و منم محمد بن عبدالله)). آنگاه به عمومی خود، عباس، فرمان داد که مسلمانان را فرا بخواند. با پایداری رسول خدا و فریادهای بلند عباس، مسلمانان یکی پس از دیگری بازگشتند تا شمار آنان به صد نفر رسید و جنگ دوباره به سختی در گرفت و سرانجام پیامبر و مجاهدان به پیروزی رسیدند.

- ۱. تقویت روحی مجاهدان 8

رسول خدا(ص) معمولاً پیش از نبرد با دشمن برای مجاهدان خطبه می خواند و انگیزه و توان روحی آنان را افزایش می داد. در جنگ بدر فرمود: ((اینک شما در منزلی از منازل حق قرار گرفته اید، و خداوند چیزی را در این منزل از هیچ کس نمی پذیرد، مگر اینکه فقط برای رضای او باشد)) در همین جنگ پیامبر(ص) از سایبان بیرون آمد و فرمود:

((سوگند به کسی که جان محمد در دست اوست ، امروز هر که با این گروه پایداری و شکیبایی و جنگ کند و پیش رود و پشت به جنگ ندهد، کشته نخواهد شد، مگر اینکه خداوند او را به بهشت وارد خواهد کرد)). عُمیر بن حُمام گفت : به به ، برای ورود به بهشت چیزی جز اینکه اینان مرا بکشند نیست . آنگاه شمشیرش را به دست گرفت و جنگ کرد تا کشته شد. در جنگ احد نیز چنین فرمود: ((امروز شما در منزل مزد گرفتن هستید، البته آنانی که وظیفه خویش را به یاد آرند و جان بر شکیبایی و باور و کوشش و اندوه زدایی گمارند که جهاد با دشمن سخت است و کسانی که بر آن شکیبایی ورزند اندک هستند، مگر آنان که برای هدایت خویش مصمم باشند... کردار خود را با صبر و شکیبایی در جهاد آغاز کنید... اختلاف و ستیزه گری و پراکندگی مایه سستی و ناتوانی و از چیزهایی است که خداوند دوست نمی دارد و در آن صورت یاری و پیروزی ارزانی نمی فرماید)). رسول خدا(ص) همچنین با بیان فضیلت و ارزش جهاد در راه خدا و منزلت مجاهدان و شهیدان در نزد خدای متعال ، بر انگیزه مؤمنان برای جهاد در راه خدا می افزود

- ۱. تکریم خانواده شهیدان ۹

پس از شهادت جعفر بن ابی طالب در سریه موته ، رسول خدا(ص) به خانه او رفت و از همسرش ، اسماء، پرسید: ((فرزندان من کجا هستند؟)). اسماء فرزندان جعفر به نامهای عبدالله ، عون و محمد را به حضور پیامبر آورد. اسماء از محبت شدید پیامبر به فرزندانش دریافت که جعفر شهید شده است . از این رو، پرسید: گویا فرزندان من یتیم شده اند؟ رسول خدا(ص) به شدت گریست ، آنگاه به دخترش ، فاطمه (س)، فرمود که غذایی تهیه و سه روز از همسر و فرزندان جعفر پذیرایی فرزند بزرگ جعفر از محبت پیامبر چنین سخن گفته است : هنگامی که پیامبر به خانه ما آمد و خبر شهادت پدرم را داد، فراموش نمی کنم که آن حضرت چگونه بر سر من و برادرم دست نوازش و مهربانی می کشید و در حالی که از چشمان مبارکش اشک جاری می شد، می فرمود: ((خدایا، جعفر برای رسیدن به بهترین ثوابها پیشگام شد، تو نیز جانشین او برای فرزندان باش)). رسول خدا(ص) همچنین برای دلجویی از خانواده زید بن حارثه - که او نیز در سریه موته به شهادت رسیده بود - به منزل وی رفت

سیره نظامی 2.

۲- جمع آوری و تجزیه و تحلیل اطلاعات 1

رسول خدا(ص) به کسب اطلاعات از دشمن اهمیت بسیار می داد و هیچ نبردی را بدون جمع آوری و تجزیه و تحلیل اطلاعات آغاز نمی کرد. در جنگ بدر، مسلمانان در شب اولی که نزدیک بدر فرود آمدند، دو غلام از قریش را دستگیر کردند و به حضور پیامبر آوردند. حضرت از آن دو شمار قریش را جویا شد و چون اظهار بی اطلاعی کردند، پرسید: ((روزانه چند شتر می کشند؟))، گفتند: روزی نه شتر و روزی ده شتر. پیامبر تخمین زد که شمار قریش باید میان نهصد و هزار باشد.

در جنگ احد، رسول خدا(ص) حُباب بن مُنذر را برای کسب خبر از دشمن اعزام کرد و به او فرمود: ((چون برگشتی، در حضور هیچ یک از مسلمانان به من گزارش مده، مگر دشمن را اندک یافته باشی)). در پایان همین جنگ نیز علی (ع) را مأموریت داد تا در پی مشرکان برود و ببیند چه می کنند. حضرت فرمود: ((اگر شتران خود را سوار شدند و اسبها را یدک کشیدند، آهنگ مکه دارند، و اگر بر اسبها سوار شدند و شترها را پیش راندند، آهنگ مدینه کرده اند، اما به خدا سوگند که در این صورت، در همان مدینه با ایشان خواهم جنگید)).

پیامبر(ص) پیش از جنگ بنی قریظه، چند نفر را فرستاد و فرمود: ((بروید و تحقیق کنید که آیا آنچه از بنی قریظه - مبنی بر پیمان شکنی و همدستی با قریش و احزاب در جنگ خندق - خبر یافته ام راست است یا دروغ؟ اگر راست بود سخن با اشاره و کنایه بگویید که من بفهمم و مردم را سست نکنید، و اگر به پیمان خود وفادار باشند، آشکارا و در حضور مردم بگویید)).

در جنگ خندق، رسول خدا(ص) پس از خبر یافتن از اختلاف نظر و تفرقه ای که میان احزاب روی داد، حُذِیْفَه را برای بررسی وضعیت دشمن به میان آنان فرستاد.

پیامبر(ص) همچنین با اطلاع از آمادگی هوازن برای جنگ با مسلمانان، عبدالله بن ابی حَدرَد اسلمی را فرستاد تا ناشناس به میان آنان رود و گفت و گوی آنان را بشنود و پس از بررسی کامل بازگردد.

۲- حفظ اسرار نظامی 2

رسول خدا(ص) همچنان که بر کسب اطلاعات از دشمن سعی بلیغ داشت، بر حفظ اسرار نظامی تأکید می ورزید تا دشمن به مقاصد سپاه اسلام دست نیابد. در سربۀ عبدالله بن جَحْش، رسول خدا فرمانی برای او نوشت و فرمود که تا دو روز راه نیماید، آن را نخواند، آنگاه در آن بنگرد و به مضمونش عمل کند. عبدالله پس از دو روز راه پیمایی، نامه را گشود، متن آن چنین بود: ((هرگاه در نامه ام نگریستی، همچنان رهسپار شو تا در نخله میان مکه و طائف فرود آیی، آنجا در کمین قریش باش و اخبارشان را برای ما جست و جو کن))

پیامبر در ماجرای فتح مکه به عائشه فرمود: ((وسائل سفر ما را آماده کن و این خبر را پوشیده بدار)). سپس عرض کرد: ((خدایا، اخبار و جاسوسان ما را بر قریش پوشیده بدار تا غافلگیرانه بر سرشان فرود آییم)). همچنین فرمان داد که راههای اصلی مدینه را کنترل کنند تا اخبار مدینه به بیرون درز نکند. هنگامی که رسول خدا خواست برای فتح مکه عازم نبرد شود، رؤسا و سران قبائل را احضار کرد و اخبار و اسرار لازم را به آنان گفت و دستور داد تا زمانی که به محلی که حضرت برای آنها تعیین کرده نرسیده اند، اخبار و اسرار را برای هیچ یک از نیروها و دیگران فاش نکنند.

۲- مشورت با مجاهدان و استقبال از نظر کارشناسان 3

پیامبر اکرم (ص) در غزوات متعدد درباره چگونگی نبرد با دشمن با مجاهدان مشورت کرده است. در جنگ بدر، پس از آگاهی از حرکت قریش برای دفاع از کاروان تجاری قریش، اصحاب خود را با خبر ساخت و با آنان مشورت کرد. پیامبر مجدداً از مردم نظر خواست. سعد بن معاذ دریافت که پیامبر خواستار شنیدن نظر انصار است. سعد جملاتی در اطاعت انصار از آن حضرت بر زبان راند که آثار شادمانی را در چهره مبارک وی پدیدار کرد.

پیامبر در جنگ احد نیز در این باره که در داخل مدینه با دشمن بجنگد یا بیرون، نظر اصحاب را جویا شد و با آنکه خود و بزرگان مهاجر و انصار جنگیدن در داخل مدینه را ترجیح می دادند، اصرار جوانان - که در جنگ بدر شرکت نکرده بودند - حضرت را به پذیرش نظر آنان مبنی بر جنگیدن در بیرون مدینه مجاب کرد.

رسول خدا(ص) در غزوه احزاب نیز درباره بیرون رفتن از مدینه یا ماندن در آن با اصحاب مشورت کرد که پیشنهاد سلمان فارسی برای ماندن در مدینه و حفر خندق

پیرامون آن را پذیرفت. در همین جنگ، آن حضرت با سعد بن مُعَاذ و سعد بن عُبَادَه، سروران اوس و خزرج، درباره دادن یک سوم میوه های مدینه به عِیْنَه بن حِصْن فزاری و حارثه بن عوف مُرّی، سروران غطفان، برای دست برداشتن از جنگ با مسلمانان مشورت کرد. و راءِی آنان را که مخالف این پیشنهاد بودند، پذیرفت.

رسول خدا(ص) افزون بر مشورت با اصحاب، از پیشنهاد های مفید برخی که دارای شم نظامی بودند، استقبال می کرد. در جنگ بدر، حُبَاب بن مُنْذِر در باره محل استقرار سپاه اسلام پرسید: ای رسول خدا، آیا خدا فرموده که در این جا منزل کنیم و پیش و پس نرویم یا از نظر تدبیر و جنگ هر جا که شایسته است، می توان فرود آمد؟ رسول خدا فرمود: ((نه، امری در کار نیست، باید طبق تدبیر و سیاست جنگ رفتار کرد)). حُبَاب گفت: اگر چنین است، این جا جای مناسبی نیست، بفرمای تا سپاه اسلام پیش روند و در کنار نزدیک ترین چاه به دشمن فرود آییم و آنگاه چاه های دیگر را از بین ببریم و بر سر چاهی که فرود آمده ایم، حوضی بسازیم و پر از آب کنیم و سپس با دشمن بجنگیم و دستشان را از آب کوتاه کنیم. رسول خدا پیشنهاد وی را پذیرفت و دستور داد تا سپاه اسلام چنین کنند.

در جنگ خیبر نیز حُبَاب پیشنهاد کرد که محل استقرار سپاه اسلام - که زمینی نمناک در نزدیکی قلعه های خیبر بود - تغییر کند تا از تیررس دشمن خارج شوند و از بیماری مصون بمانند. حضرت این پیشنهاد را پذیرفت و محمد بن مسلمه را مأمور یافتن مکانی مناسب کرد و شب هنگام دستور داد که سپاه اسلام به آن مکان منتقل شود.

۲- تصمیم گیری قاطع 4

رسول خدا(ص) پس از مشورت با اصحاب یا ارائه نظر کارشناسی از سوی آنها، خود تصمیم می گرفت و قاطعانه بر اجرای آن پای می فشرد. در جنگ احد پس از پذیرفتن راءِی جوانان برای جنگ با قریش در بیرون مدینه، لباس رزم پوشید و فرمان حرکت داد. حضرت در پاسخ اصحاب - که به دنبال توییح سَعْد بن مُعَاذ و اُسَید بن حُضَیر، از اصرار خویش معذرت خواستند و گفتند: نمی بایست رسول خدا را به کاری که بدان رغبتی نداشت وادار کنیم و اکنون اگر می خواهی در مدینه بمان - فرمود: ((پیامبری را سزاوار نیست که لباس جنگ بپوشد و بی آنکه جنگ کند، آن را از تن درآورد، اکنون بنگرید که آنچه می فرمایم انجام دهید و به نام خدا رهسپار شوید که اگر شکبیا باشید، پیروز خواهید شد)).

۲- سازماندهی و استقرار سپاه در مواضع نبرد 5

پیامبر اکرم (ص) به هنگام اعزام سربه ها، متناسب با ماءموریتی که برای آنان در نظر می گرفت، نفرات را مشخص می کرد و بر آنان فرماندهی می گمارد. در غزوه ها نیز پیش از آغاز حرکت، پرچمداران را - که وظیفه مهمی بر دوش داشتند - تعیین می کرد. در جنگ بدر، پرچم بزرگ را به مُصعب بن عُمیر و دو درفش را به علی بن ابی طالب (ع) و سعد بن معاذ داد. در جنگ احد نیز سه نیزه خواست و سه پرچم بست؛ پرچمی برای اوس، پرچمی برای خزرج و پرچمی برای مهاجران که به ترتیب به اُسید بن حُضیر، حُبَاب بن مُنذر و علی بن ابی طالب داد.

رسول خدا پس از رسیدن به منطقه نبرد به صف آرای سپاه می پرداخت و سپاهیان را در مواضع مناسب برای رزم مستقر می کرد. در جنگ بدر، با چوبی که به دست داشت، صفوف سپاه اسلام را منظم کرد. در جنگ احد، به صف آرای سپاه پرداخت و کوه احد را پشت سر و مدینه را پیش رو قرار داد و کوه عینین در طرف چپ مسلمانان قرار گرفت. عبدالله بن جُبیر را با پنجاه تیرانداز بر شکاف کوه عینین گماشت و فرمود: ((چه پیروز باشیم و چه با شکست مواجه شویم، شما همین جا بمانید و سواران دشمن را با تیراندازی از ما دفع کنید که از پشت سر به ما هجوم نیاورند، اگر کشته شدیم ما را یاری ندهید و اگر غنیمت بردیم با ما شرکت نکنید)).

در جنگ احزاب، رسول خدا برای خندق درهایی قرار داد و از هر قبیله ای مردی به پاسبانی درها گماشت و زُبیر بن عَوّام را به فرماندهی آنان منصوب کرد و به او فرمود: ((اگر نبردی پیش آمد، نبرد کنید)). در این جنگ، رسول خدا و مسلمانان در دامن کوه سَلْع، پشت به کوه، اردوگاه ساختند و زنان و کودکان را در برجها جای دادند. در این جنگ، لوای مهاجران را زید بن حارثه و لوای انصار را سعد بن عباد به دست داشتند.

۲- انتخاب تاکتیکهای رزمی مناسب 6

رسول خدا(ص) متناسب با زمین منطقه نبرد و هدف و استعداد دشمن و نیز استعداد نیروهای خودی، تاکتیکهای رزمی مناسب را انتخاب می کرد که برای نمونه به چند مورد اشاره می شود:

۶- ۲. انجام عملیات پیشگیرانه: هرگاه رسول خدا اطلاع می یافت که 1 دشمن در حال آماده شدن برای هجوم به مدینه و نبرد با مسلمانان است، بیدرنگ سپاه اسلام

را برای انجام عملیات پیشگیرانه فرامی خواند و با هجومی سریع و غافلگیر کننده بر سر دشمن فرود می آمد. در غزوه بنی سلیم شنید که جمعی از بنی سلیم و غطفان بر ضد مسلمانان گرد آمده اند. در غزوه ذی امر نیز خبر یافت که جمعی از بنی ثعلبه و محارب در ذی امر فراهم گشته اند تا در پیرامون مدینه دست به چپاول بزنند. همچنین در غزوه بحران خبر یافت که گروه زیادی از بنی سلیم در ناحیه بحران فراهم شده اند. در این سه غزوه ، دشمن پیش از رسیدن مسلمانان گریخته بود و از همین رو، جنگی رخ نداد. در غزوه بنی المصطلق ، رسول خدا(ص) با اطلاع از تصمیم رئیس بنی المصطلق برای جنگ با آن حضرت ، مردم را فراخواند و به سرعت بر سر دشمن فرود آمد و آنان را شکست داد.

۶- ۲. تعقیب دشمن : رسول خدا(ص) همچنان که به عملیات پیشگیرانه دست می زد، 2 گاه برای دفع تهدید به تعقیب دشمن نیز می پرداخت . پس از پایان جنگ احد، عبدالله بن عمرو بن عوف در مدینه به پیامبر گزارش داد که به هنگام آمدن به مدینه ، در منزل مکمل قریش را دیده است که آنجا فرود آمده اند و شنیده است که ابوسفیان و همراهان وی مشورت می کردند که بازگردند و هر که را از مسلمانان باقی مانده است ، از بین ببرند، اما صفوان بن امیه این پیشنهاد را رد کرده است . رسول خدا(ص) پس از شنیدن این گزارش و مشورت با برخی اصحاب تصمیم گرفت که به تعقیب دشمن بپردازد. از این رو، به بلال فرمود تا مردم را به تعقیب دشمن فراخواند و جز آنان که دیروز - در جنگ احد - همراه بوده اند، کسی همراهی نکند. رسول خدا لباس رزم پوشید و پرچم را به دست علی (ع) داد. مسلمانان تا حمراءالاسد پیش رفتند و چند شب ماندند و بدون درگیری به مدینه بازگشتند. ابوسفیان خبر بیرون آمدن مسلمانان از مدینه برای تعقیب آنان را از معبد بن ابی معبد خُزاعی شنید و بیمناک گشت و از بازگشتن منصرف و عازم مکه شد.

۶- ۲. فریب دشمن : در غزوه بنی لحيان ، رسول خدا(ص) برای آگاه نشدن بنی 3 لحيان از سمت واقعی حرکت مسلمانان نیروهایش را در شمال به سمت شام حرکت داد. پس از انتشار خبر حرکت مسلمانان ، رسول خدا ناگهان نیروهایش را به سوی بنی لحيان بازگرداند. در غزوه خیبر نیز رسول خدا به سوی رجیع ، نزدیک سرزمین غطفان ، به حرکت درآمد و پس از فرستادن دسته کوچکی از نیروهایش به لشکرگاه غطفان ، با نیروی اصلی خود به خیبر بازگشت . با این حرکت ، یهودیان و غطفان هر دو پنداشتند که رسول

خدا قصد آنها را دارد و در نتیجه ، از همکاری با یکدیگر محروم ماندند. رسول خدا(ص) . آنچنان به فریب دادن دشمن اهمیت می داد که جنگ را فریب و خدعه می دانست

استفاده از موانع طبیعی و ایجاد موانع مصنوعی - که در جنگ احزاب منجر به ناکامی دشمن شد - و محاصره قلعه های دشمن - که در جنگهای بنی نضیر، بنی قریظه و خیبر کارایی خود را نشان داد - نیز از دیگر تاکتیکهای مناسب رزمی اند که رسول خدا در نبردهای خود با دشمنان به کار بست

- ۲. بهره گیری از جنگ روانی 7

رسول خدا(ص) در تکمیل عملیات نظامی ، گاه از جنگ روانی برای ناکام گذاشتن دشمن بهره می جست . در جنگ احزاب ، نَعِیم بن مسعود اشجعی که تازه مسلمان شده بود، نزد رسول خدا آمد و گفت : ای رسول خدا، من اسلام آورده ام ، اما قبیله ام هنوز از اسلام من بی خبرند، به هر چه مصلحت می دانی ، مرا دستور ده . پیامبر(ص) فرمود: ((تو در میان ما یک مرد بیش نیستی ، پس تا می توانی دشمنان را از سر ما دور ساز، زیرا جنگ نیرنگ و فریب است)). نَعِیم پس از این فرمان ، جداگانه با سران بنی قریظه ، قریش و غطفان - که در جنگ احزاب علیه مسلمانان متحد شده بودند - ملاقات کرد و با آنان به گونه ای سخن گفت که اعتمادشان به یکدیگر سلب شد و از یاری یکدیگر دست شستند

در غزوه حمراء الاسد، رسول خدا(ص) برای افکندن رعب در دل قریش ، فرمان داد که شبها در پانصد محل آتش برافروزند تا شعله آتشها از مسافتهای دور دیده شود. در فتح مکه نیز در مَرَّ الظَّهْرَن فرمود تا شبانه ده هزار آتش افروختند

در ماجرای فتح مکه ، رسول خدا(ص) برای اینکه فکر هر گونه مقاومت را از ذهن ابوسفیان بیرون کند، به عباس ، عموی خود، فرمود: ((ابوسفیان را در تنگنای دره نکه دار تا سپاهیان خدا بر وی بگذرند و او آنان را ببیند)). ابوسفیان پس از دیدن انبوه سپاهیان ، با شتاب به سوی مکه رفت و دستور امان را ابلاغ کرد و مردم را از مخالفت و ایستادگی و سرسختی بر حذر داشت

نتیجه گیری

به فرموده قرآن کریم ، رسول خدا(ص) برای آنان که به خدا و روز بازپسین امید دارند و خدا را فراوان یاد می کنند، اسوه حسنه است . از قضا این آیه در میان آیات مربوط به

جنگ احزاب جای گرفته است و این ، تاءکید می کند که یکی ابعاد شخصیت رسول خدا که مؤمنان باید به آن تاءسی جویند، سیره و روش آن حضرت در جهاد با دشمن است ، هر چند این آیه مطلق است و بر لزوم اقتدا به آن حضرت در تمامی رفتارهایی که قابل تاءسی است ، دلالت دارد. از این رو، فرماندهان مسلمان در هر سطحی که هستند باید در جایگاه فرماندهی به فراخور وظایف و اختیارات خود، رسول خدا(ص) را الگوی خویش قرار دهند و به آن حضرت به ویژه در بُعد اخلاق فرماندهی اقتدا کنند

جهاد اکبر

در روایت است که چون عده‌ای از مسلمین از جنگ سختی با پیروزی برگشتند پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله به استقبال آنان بیرون رفته بود پس زمانی که حضرت با آنان ملاقات نمود فرمود:

مرحبا به قومی که از جهاد اصغر و کوچک برگشتند .

آنان که متعجب شده بودند سؤال کردند یا رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله اگر این جنگ با این شدت و سختی جهاد کوچکتر بوده جهاد بزرگتر کدام است فرمود:

جهاد اکبر مبارزه با نفس اماره و وسوسه‌های شیطان است که اگر در این وادی پیروز شود جهاد بزرگتر را انجام داده است .^۱ میزان الحکمه

۵۹۴/۱۴۵۳

آسان گیری

خدای حکیم مهربان شریعت خود را و راه تربیت به سوی خود را سهل و آسان قرار داده است.
تا همگان بتوانند به کمالات الهی متصف شوند،

:پیامبر اکرم (ص) خود فرموده است

بَعَثَنِي بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّهْلَةِ السَّمَحَةِ»^{۵۹۵}

خداوند مرا بر شریعت و دین حنیف و آسان و ملایم مبعوث کرده است

:از رسول خدا (ص) روایت شده است که می فرمود

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ دِينَ اللَّهِ يَسِرُ»^{۵۹۶}

ای مردم، همانا دین و آیین خدا آسان است

. پیامبر اکرم (ص) پیوسته به پیروان خود می آموخت که نگاهشان را به نظام تربیتی دین

تصحیح نمایند و رفتارهای خود را بر اصل تسهیل و تیسیر بنا کنند و به درستی در تربیت میل

:نمایند. آن حضرت می فرمود

إِنَّ خَيْرَ الدِّينِ عِنْدَ اللَّهِ الْحَنِيفِيَّةُ السَّمَحَةُ»^{۵۹۷}

.بی گمان بهترین دین و آیین نزد خدا، شریعت حنیف و ملایم است

آنان که آیین تربیتی خود را بر امور شاق و رفتارهای درشت و روابط خشن بنا می کنند و سبب

می گردند که مردم از دین و دینداری گریزان شوند، از راه و رسم پیامبر اکرم (ص) به دورند

:که آن حضرت فرموده است

«بُعِثْتُ بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّمَحَةِ - أَوْ السَّهْلَةِ - وَ مَنْ خَالَفَ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي»

من بر دین حنیف ملایم - یا آسان - مبعوث شده ام و هر کس با راه و رسم من مخالفت ورزد از

من نیست.

رسول خدا (ص) چنان رفتار می کرد که مسلمانان اصل تسهیل و تیسیر را در عمل ببینند و به

:آن حضرت تأسی کنند. از عایشه چنین روایت شده است

مَا خَيْرَ رَسُولٍ اللَّهُ (ص) فِي [بَيْنَ] أَمْرَيْنِ [قَطْ] إِلَّا أَخَذَ أَيْسَرَهُمَا مَا لَمْ يَكُنْ إِثْمًا، فَإِنْ كَانَ إِثْمًا»^{۵۹۸}

«كَانَ أَبْعَدَ النَّاسِ مِنْهُ [عَنْهُ]

^{۵۹۵} الکافی، ج ۵، ص ۴۹۴.

^{۵۹۶} هندی، کنز العمال، ج ۳، ص ۴۷.

^{۵۹۷} همان

^{۵۹۸} الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۳۶۶

هیچ گاه رسول خدا (ص) میان دو کار مخیر نشد جز این آسان تر را برگزید، مگر آن که کاری گناه بود که در این صورت دورترین مردمان از آن بود

رسول خدا (ص) با تأکید اصحاب و پیروان خود را با راه و رسمی ملایم و به دور از تندى فرا مى خواند و مى فرمود:

«يَسِّرُوا وَلَا تَعْسِرُوا، وَبَشِّرُوا وَلَا تُنْفِرُوا».

بر مردم آسان بگیرید و سخت مگیرید و نوید دهنده باشید و مردم را فراری مدهید و در آنان نفرت ایجاد مکنید.

رسول خدا (ص) فرمود:

رَحِمَ اللَّهُ مَنْ أَعَانَ وَلَدَهُ عَلَى بَرٍّ. [قال: كَيْفَ يَعِينُهُ عَلَى بَرٍّ؟ قال: يَقْبَلُ مَيْسُورَهُ، وَ يَتَجَاوَزُ] ۵۹۹ خداوند رحمت کند کسی را که فرزند خود را در نیکی «عَنْ مَعْسُورِهِ، وَ لَا يُرْهَقُهُ، وَ لَا يَخْرِقُ بِهِ وَ نِيكُوكَارِي يَارِي كُنْد. [راوی حدیث گوید: پرسیدم: چگونه فرزند خود را در نیکی و نیکوکاری یاری کند؟ حضرت فرمود]: آن چه را که در توان اوست از او بپذیرد، و آن چه را که برایش طاقت فرساست از او نخواهد و او را به تکلیف ما فوق طاقتش و ندارد و با او تندى و خشونت ننماید. ۶۰۰

گویند وقتی صاحب جواهر خواستند رحلت کنند شیخ انصاری را

خواستند و دست ایشان را روی قلب خود گذاشتند و فرمودند الان با خیال راحت از دنیا می روم اما ای شیخ: قلل فی احتیاطک **فان شریعتک** سمحه سهله! ای شیخ احتیاطت را کمتر بکن که اسلام دین اسان گیری است. ۶۰۱

اعتدال و میانه روی

پیامبر خدا صلی الله علیه و اله و اهل بیت گرامیش در زندگی میانه رو بودند و از هر گونه افراط و تفریط به دور بودند. و مرتب مردم را به میانه روی توصیه می

۵۹۹ الکافی، ج ۶، ص ۵۰.

۶۰۰ <http://www.emamzadegan.ir/articles/view-24317.aspx>

۶۰۱ <http://ijtihadnet.ir/>

سه بار تکرار فرمودند. کردند که پیامبر خدا فرمودند ایها الناس علیکم بالقصد^{۶۰۲}
ای مردم بر شما باد به میانه روی

از امام باقر (ع) روایت شده است که رسول خدا (ص) فرمود .

إِنْ هَذَا الدِّينَ مَتِينٍ فَأَوْغِلُوا فِيهِ بِرَفَقٍ وَ لَا تُكْرَهُوا عِبَادَةَ اللَّهِ إِلَى عِبَادِ اللَّهِ فَتَكُونُوا كَالرَّاءِ كَسْبٍ «
». «الْمَنْبِتِ الَّذِي لَا سَفْرًا قَطَعَ وَ لَا ظَهْرًا أَبْقَى

همانا این دین، دینی محکم و متین است، پس با ملایمت در آن درآیید (تندروی نکنید) و
عبادت خدا را به بندگان خدا با کراهت تحمیل نکنید تا مانند سوار درمانده ای باشید که نه
مسافتی را پیموده و نه مرکبی به جا گذاشته است (به سبب زیادی سرعت، مرکبش در میان راه
از رفتن بازمانده و خودش هم به مقصد نرسیده است).^{۶۰۳}

ابی سعید خدری از پیامبر خدا نقل کرده که فرمود: وسط عدل است و این ایه را تلاوت فرمود:
{جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا} ^{۶۰۴}

از پیامبر (ص) روایت شده است، بهترین هر چیز و هر کار، حدّ میانه آن است: «خیر الأمور
أَوْسَاطُهَا»^{۶۰۵}

رسول الله (ص):

بهترین امور، حد وسط و میانه و حالت اعتدال آنها است و باید دوست
داشتنی ترین امور در نزد تو، حد وسط و معتدل آنها در حق باشد^{۶۰۶}

رسول خدا (ص) که الگوی به تمام معنای اهل ایمان است، در رفتار فردی، در خانواده و اجتماع،
در اداره ی امور و سیاست و حتی در رویارویی با دشمنان و در میدان نبرد اعتدال را پاس می

^{۶۰۲} سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۴۱۷

^{۶۰۳} وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۸۳

^{۶۰۴} [البقره، ۱۴۳]

صافی، محمود بن عبد الرحیم، الجدول فی اعراب القرآن، ج ۱۵، ص ۴۹، دمشق، بیروت، دار الرشید،
مؤسسه الایمان، چاپ چهارم، ۱۴۱۸ ق^{۶۰۵}

(مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۲۵۵)^{۶۰۶}

داشت و از افراط و تفریط در هر کاری پرهیز می کرد، در خبر مشهور و متفق شیعه و سنی آمده است که حسین (ع) گفت: از پدرم امیرمؤمنان (ع) درباره ی سیره رسول خدا (ص) در خارج از منزل پرسیدم، فرمود: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) مُعْتَدِلَ الْأَمْرِ غَيْرَ مُخْتَلَفٍ»^{۶۰۷}

رسول خدا (ص) در همه ی امور معتدل و میانه رو بود، گاهی افراط و گاهی تفریط نمی کرد. راه و رسم پیامبر، راه و رسمی معتدل بود و آن را به عنوان بهترین روش زندگی به مسلمانان توصیه می نمود و می فرمود:

«خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا»

بهترین کارها حدّ وسط آن هاست^{۶۰۸}.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

از علامت های اسراف آنست که آنچه در شان او نیست می خورد و آنچه در شأن او نیست می پوشد و آنچه در شأن او نیست می خرد^{۶۰۹}.

رسول اکرم (ص) در مسیر راهشان به سعد در حالی که وضو می گرفت برخورد کردند و فرمودند: ای سعد اسراف نکن. سعد گفت: یا رسول الله آیا در وضوء هم اسراف است؟ حضرت فرمودند: آری اگر چه در کنار نهر جاری باشی.^{۶۱۰}

^{۶۰۷} ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۴۲۴،

^{۶۰۸} هروی، غریب الحدیث، ج ۲، ص ۲۸

^{۶۰۹} مستدرک الوسائل ۲۷۰/۱۵

^{۶۱۰} وسایل ج ۱ ص ۳۴۰

علم و دانش اندوزی

بنا به شواهد قطعی تاریخ و مطابق آیات قرآن کریم، ضمیر باطنی رسول اکرم (ص)، از تعلیم و فراگیری دانش بشری، پاک بوده است. او انسانی است که مکتبی، جز مکتب تعلیم الهی ندیده و جز از حق، دانش نیاموخته است. با این حال او معلم بشر و پدید آورنده دارالعلم‌ها و دانشگاه‌ها است (مطهری، ۱۳۷۳، صص ۱۰۳ و ۱۰۴).

ابن خلدون می‌گوید: «پیغمبر امی بوده است، لیکن امی بودن برای او کمال بود، زیرا؛ علم خویش را از عالم بالا فراگرفته بود؛ بر خلاف ما که امی بودن برای ما نقص است، زیرا مساوی با جاهل بودن ماست» (ابن خلدون، ۱۴۲۲ق، ص ۴۱۹).

پیامبر خدا فرمودند: «اگر کسانی باشند که در پی جنازه روان شوند و آن را به خاک سپارند حاضر شدن در مجلس عالمی که علوم و احادیث و آیات الهی را بیان می‌نماید از حضور در تشییع هزار جنازه و عیادت نمودن از هزار بیمار و برپا ایستادن برای عبادت خدا در هزار شب و روزه داشتن در هزار روز و صدقه دادن هزار دینار به فقیر و گزاراندن هزار حج و حضور در هزار جنگ در راه خدا فضیلت بیشتری دارد. این‌ها کجا به پای حضور در مجلس علم الهی می‌رسد؟! آیا ندانسته‌ای که حیات و زنده بودن قلب به آموختن علم الهی است و مرگ و نابودی قلب آدمی به جهل و نادانی است؟!» (فتال نیشابوری، ۱۴۲۰ق، ص ۱۲).

پیامبر اعظم (ص) ارزش و جایگاه طالبان علوم دینی و الهی را چنین وصف می‌کند: «کسی که به دنبال یادگیری علوم الهی و مسائل دینی اش اقدام کند مانند کسی است که روزها را روزه و شب‌ها را به شب زنده داری تا صبح پراخته و آموختن یک مساله شرعی برای شخص بهتر از این است که به اندازه کوه ابوقییس در راه خدا طلا انفاق نماید» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۱۸۴).

پیامبر اعظم (ص)، وجود فرد دانا و عالم را در میان مردم نادان چنین توصیف می‌فرماید: «شخص دانا و فهمیده نسبت به مسائل و احکام دینی در میان مردم نادان همچون زنده‌ای است در میان مردگان و هر چیزی حتی ماهیان دریا و گزندگان و درندگان و چهار پایان برای دانشجوی علوم الهی طلب آمرزش می‌کنند، پس دانش دینی را بجوئید که آن و سیله پیوند میان شما و خدای عزوجل است و همانا طلب دانش دینی بر هر مسلمانی واجب است» (مفید، ۱۴۰۳ق، ص ۴۱).

آن حضرت حسرت خورندگان به علم در قیامت را دو دسته معرفی کرده و می‌فرماید: «دو کس در قیامت از همه مردم بیشتر حسرت می‌خورند؛ ۱- مردی که در دنیا برای طلب علم دین فرصت داشته ولی به خاطر تنبلی به جستجوی آن نرفته، دیگری مردی است که دانش دین را به دیگران آموخته و آنها به آن عمل نموده و به بهشت رفته‌اند، ولی خود عمل به آن دانش نکرده و باید به جهنم برود» (پاینده، ۱۳۷۵، ص ۶۰).

همچنین آن حضرت ارزش دانش مؤمن را با تعبیری زیبا چنین وصف می‌کند: «هر مومنی بمیرد و یک ورق کاغذ از او بماند که دانشی بر آن باشد آن ورقه روز قیامت میان او و دوزخ حائل و مانع شود و خدای تبارک و تعالی به هر حرفی که در آن کاغذ نوشته شهری در بهشت به او دهد که هفت برابر دنیا باشد» (صدوق، ۱۴۰۸ق، ص ۳۷).

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز در بیانی به قیمت یافتن آدمی به واسطه علم اشاره می کند و می فرماید: «أَكْثَرُ النَّاسِ قِيَمَهُ أَكْثَرُهُمْ عِلْمًا وَأَقْلُ النَّاسِ قِيَمَهُ أَقْلُهُمْ عِلْمًا» (۷)؛ (آن کس که علمش از همه افزون تر باشد قیمتش از همه بیشتر است و آن کس که علمش از همه کمتر باشد قیمتش از همه کمتر)

طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ

می فرماید: «اطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصَّيْنِ» (۶۱۱) و در بیانی دیگر به همگان این نکته را گوش زد می کند که زمان نیز نباید برای هیچ کس محدودیتی برای کسب علم ایجاد کند؛ لذا فرموده اند: «اطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ»

و نیز آن حضرت فرموده که: خواب کردن با علم بهتر است از نماز کردن با جهل.

و روایت دیگر این که فرمود: ساعتی از عالم که تکیه کرده باشد بر فراش خود و نظر می کرده باشد در علم خود، بهتر است از عبادت هفتاد ساله جاهل

رسول خدا (ص): کسیکه یک مسئله یاد بگیرد، روز قیامت، هزار گردنبند از نور بر گردنش می گذارند. «بحار، ج ۱»

کسیکه ۴۰ حدیث دینی برای اُمّت حفظ کند، روز قیامت در زمره فقهاء و علماء خواهد بود.

^{۶۱۱} بحار الانوار، همان، ص ۱۷۷.

تشویق پیامبر(ص) به علم آموزی

در احادیث مأثور از رسول اکرم(ص) موارد بسیاری در تجلیل از علم و فضیلت علماء یافت می‌شود که ذیلاً به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود:

طلب علم 2/1

رسول خدا(ص) فرمودند: «طلب علم در نزد خدا از نماز و روزه و حج در راه خدا برتر است.»^{۶۱۲} ایشان همچنین فرمودند: «یک ساعت علم‌اندوزی بهتر از عبادت در دل شب است و یک روز علم‌اندوزی بهتر از سه ماه روزه داری است»^{۶۱۳} پیامبر خدا(ص) طلب علم را بر هر زن و مرد مسلمانی واجب دانسته^{۶۱۴} آن را کفاره گناهان گذشته شخص معرفی کرده‌اند،^{۶۱۵} ایشان می‌فرمودند: «ملائکه بال‌های خود را برای طالب علم پهن می‌کنند»^{۶۱۶}

۲/۲ فضیلت علما

رسول خدا(ص) علماء را امینان خدا،^{۶۱۷} وارثان انبیاء^{۶۱۸} و نزدیکترین افراد به پیامبران معرفی کرده‌اند^{۶۱۹} و مسلمانان را به تعظیم و تکریم علماء توصیه می‌کردند و می‌فرمودند: «دانشمندان را گرامی بدارید؛ چرا که آنان وارثان انبیانند؛ پس هر که آنان را گرامی بدارد، خدا و پیامبرش را گرامی داشته است.»^{۶۲۰} ایشان نگرستن به چهره عالم را عبادت عنوان کرده، [۱۲] مدادشان را افضل از خون شهدا دانستند.^{۶۲۱}

—دانشمندان امت من همچون پیامبران بنی اسرائیلند.

—برتری عالم بر عابد، مانند برتری خورشید بر دیگر ستارگان است.

^{۶۱۲} المتقی الهندی؛ کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، تحقیق شیخ بکری حیانی، تصحیح شیخ صفوة

السقا، بیروت، مؤسسه الرسالة، ۱۹۸۹، ج ۱۰، ص ۱۳۴.

^{۶۱۳} کنز العمال، پیشین، ج ۱۰، ص ۱۳۱.

^{۶۱۴} کلینی؛ اصول کافی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۲۸.

^{۶۱۵} عوالی اللئالی، قم، انتشارات سیدالشهداء(ع)، ۱۴۰۵، ج ۴، ص ۷۴.

^{۶۱۶} عوالی اللئالی، پیشین، ج ۴، ص ۷۴.

^{۶۱۷} کنز العمال، پیشین، ج ۱۰، ص ۱۳۴.

^{۶۱۸} شیخ صدوق؛ امالی، قم، کتابخانه اسلامیه، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۶۰.

^{۶۱۹} کنز العمال، پیشین، ج ۱۰، ص ۱۳۴.

^{۶۲۰} الجامع الصغیر، پیشین، ج ۱، ص ۲۱۲.

^{۶۲۱} عوالی اللئالی، پیشین، ج ۴، ص ۷۳.

حقیقت علم از نظر رسول خدا(ص)

حقیقت علم و معرفت نوری است که انواع علوم و معارف رسمی بشر را که پوخته دانش محسوب می‌شوند، در جهت به‌روزی و تکامل انسان قرار می‌دهد. خطر بزرگی که امروز جامعه بشر را تهدید می‌کند، این است که پوخته علم و معرفت رشد کرده؛ اما با جدا شدن از مغز و حقیقت آن جهت و فلسفه واقعی خود را از دست می‌دهند و از این‌رو در مسیر انحطاط انسان به کار گرفته می‌شوند. رسول خدا(ص) با توجه به این حقیقت علمی را شایسته فراگیری و آموختن

می‌دانستند که آموختنش موجب تقرب به خدا و بی‌رغبتی به دنیا گردد، ایشان می‌فرمودند: «من ازداداً علماً و لم تزد فی الدنیا زهداً لم یزد من الله الا بعداً؛ هر کس بر دانشش افزوده شود و بی‌رغبتی او به دنیا افزایش نیابد، دوری‌اش از خدا بیشتر خواهد شد.^{۶۲۲} این چنین علمی از نظر رسول خدا(ص) از حضور در تشییع جنازه مؤمن بهتر و از قرائت کل قرآن والاتر است.^{۶۲۳}

در نظر ایشان علمی نافع و سودمند است که موجبات کمال فرد را فراهم آورد، نه علمی که دانستن یا ندانستنش سود و زیانی برای فرد نداشته باشد، چنانچه که نقل شده، روزی پیامبر(ص) وارد مسجد شد، دیدند عده‌ای دور مردی جمع شده‌اند، فرمود: «چه خبر است؟»، گفتند: «مردی است بسیار دانا» فرمودند: «به چه چیز؟» گفتند: «به نسب‌های مردم و ایام جاهلیت و اشعار آنها»، رسول خدا(ص) فرمودند: «دانشی است که سودی نمی‌بخشد و ندانستنش زیانی نمی‌رساند.^{۶۲۴}

از نظر نبی اکرم(ص) علم باید در راه سعادت و به‌روزی شخص به کار گرفته شود، ایشان آن علمی که به منظور بدست آوردن منافع مادی حاصل شود، آن علمی نمی‌داند که در آخرت دستگیر فرد شود و سعادت او را تضمین کند: «من طلب العلم یرید به حرث الدنیا لم ینل حرث [19]»[الاخره

:رسول خدا(ص) ضمن خطبه‌ای قراء هدف از علم و علم‌آموزی را چنین بیان فرمودند

^{۶۲۲} -اعلام الدین، پیشین، ص ۸۱

^{۶۲۳} شعیری، تاج الدین؛ جامع الاخبار، قم، انتشارات رضی، ۱۳۶۳ش، ص ۳۷

^{۶۲۴} اصول کافی، پیشین، ج ۱، ص ۳۲

طلب علم بر هر مسلمانی واجب است، پس آن را در جایگاهش طلب کنید و از اهلش بگیرید، «
 بدرستی که علم تعلیم دادنش در راه خدا نیکی است و طلبش عبادت است و مباحثه در آن
 تسبیح است و عمل به آن جهاد و آموزشش به کسی که آن را نمی‌داند، صدقه است و بذل آن به
 اهلش مایه نزدیکی به خداست؛ چرا که دانش نشان دهنده حلال و حرام است و به جوینده‌اش
 راه بهشت را می‌نماید و در وحشت مونس است و در تنهایی همراه و در خوشی و ناخوشی
 راهنماست و سلاحی بر ضد دشمنان است و زیوری برای همدلان خداوند کسانی را با آن
 برمی‌افروزد و پیشوایان خیر و نیکی قرارشان می‌دهد که دیگران به ایشان اقتدای کنند و بر
 اعمالشان می‌نگرند و از آثارشان اقتباس می‌شود و فرشتگان به دوستی با آنها رغبت می‌ورزند و
 با بال‌هایشان آنها را در نماز لمس می‌کنند و هر چیزی حتی ماهیان و جانوران دریاها و درندگان
 و چهارپایان خشکی برای آنها آمرزش می‌طلبند؛ چرا که دانش حیات دل‌ها و روشنایی دیدگان
 در برابر نابینایی و توانایی پیکرها در برابر ناتوانی است، خدا حاملان دانش را به جایگاه‌های
 برگزیدگان می‌رساند و مجالس نیکان را در دنیا و آخرت ارزانی‌شان می‌دارد، با دانش خداوند
 اطاعت و پرستیده می‌شود و با دانش است که خدا شناخته می‌گردد و یگانه دانسته می‌شود و با
 دانش است که پیوند میان خویشاوندان انجام می‌گیرد و حلال و حرام شناخته می‌شود، دانش
 پیشوای عمل است و عمل پیرو آن خداوند آن را به نیک‌بختان الهام می‌کند و تیره‌بختان را از
 آن محروم می‌دارد»^{۶۲۵}

تشویق به آموزش علم

رسول خدا(ص) آموزش علم را امری پسندیده معرفی نموده و از کتمان علم بر حذر می‌داشتند،
 ایشان نشر و آموزش علوم را بهترین صدقات بیان کردند و فرمودند: «مردم صدقه‌ای همچون
 نشر دانش نداده‌اند.»^{۶۲۶} همچنین فرمودند: «هر که علمی بیاموزد و دیگران از علم او استفاده
 کنند، همپای ثواب آن شخص به این عالم ثواب می‌دهند و هر کس علم را از اهلش مخفی نگه
 دارد، این علم روز قیامت افساری از آتش می‌شود و بر صورت آن عالم می‌نشیند.»^{۶۲۷} ایشان
 سپردن دانش به نااهل را عامل تباهی آن علم معرفی فرمودند.^{۶۲۸} و مسلمانان را به نوشتن علوم
 و دانسته‌هایشان تشویق می‌کردند و می‌فرمودند: «مؤمن هر گاه بمیرد و یک ورق از او به جای

^{۶۲۵} ارشاد القلوب، پیشین، ج۱، ص ۱۶۵

^{۶۲۶} منیة المرید، پیشین، ص ۱۰۵.

^{۶۲۷} علامه حلی؛ نهج الحق و کشف الصدق، مؤسسه دارالهجرة، ۱۴۰۷، ص ۳۷.

^{۶۲۸} کنز العمال، پیشین، ج۱، ص ۱۸۴.

ماند که علمی بر آن نوشته شده باشد، آن ورقه در روز قیامت بین او و بین آتش حائل می‌شود و خدا برای هر حرفی که بر آن کاغذ نوشته، شهری که هفت برابر زمین است، وسیع‌تر از دنیاست به او عطا می‌کند^{۶۲۹}

نهضت علمی پیامبر اکرم(ص) و نقش آن در پیشرفت علمی مسلمانان

در نهضت علمی‌ای که رسول خدا(ص) در مدینه به پا نموده بود، حتی زنان مدینه هم بی‌بهره نبودند، از شفا ام‌سلمیان بن ابی‌حتمه نقل شده که پس از آن که به عده‌ای از زنان مدینه خواندن و نوشتن آموخته بود، پیامبر(ص) به وی دستور فرمود که به برخی از زنان از جمله حفصه قرآن بیاموزد^{۶۳۰}.

به فرمان پیامبر(ص) عبدالله بن سعید بن عاص در مدینه به مردم خواندن و نوشتن می‌آموخت^{۶۳۱} از عبادۀ بن صامت نیز نقل شده که می‌گفت: «من به جمعی از اصحاب صغه خواندن و نوشتن و قرآن می‌آموختم»^{۶۳۲}

شور و اشتیاق علم‌آموزی به مرتبه‌ای رسیده بود که ابوسعید خدری می‌گوید: رسول خدا(ص) وقتی می‌نشستند، موضوع صحبت شان فقه؛ یا یکی از آنان سوره‌ای می‌خواند یا به کسی می‌گفتند، سوره‌ای بخوان.^{۶۳۳}

اهتمام رسول خدا(ص) به امر آموزش و پرورش به حدی بود که به مشرکانی که در جنگ بدر، به اسارت سپاه اسلام در آمده بودند و توان پرداخت فدیۀ آزادی خود را نداشتند، اعلام کردند که می‌توانند با تعلیم خواندن و نوشتن به ده نفر از کودکان انصار آزاد شوند.^{۶۳۴} این عمل موجب شد که بسیاری از کودکان مسلمان خواندن و نوشتن بیاموزند که زید بن ثابت در زمره آنان خواندن و نوشتن آموخت^{۶۳۵}

^{۶۲۹} امالی صدوق، پیشین، ص ۳۷.

^{۶۳۰} بلاذری؛ فتوح البلدان، بیروت، دار مکتبة الهلال، ۱۹۸۸، ص ۴۵۴.

^{۶۳۱} ابن اثیر؛ اسدالغابه، بیروت، دارالفکر، ۱۹۸۹، ج ۳، ص ۱۵۸.

^{۶۳۲} اسد الغابه، پیشین، ج ۳، ص ۵۶.

^{۶۳۳} ابن سعد؛ طبقات الکبری، تحقیق محمد عبد القادر عطاء، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۹۹۰.

^{۶۳۴} ج ۲، ص ۲۸۵.

^{۶۳۵} ابن سعد؛ طبقات الکبری، پیشین، ج ۲، ص ۱۶.

همان

اشاعه علم و دانش تنها محدود و مختص به مدینه نبود، توجه و تلاش رسول خدا(ص) بر این بود که علم و دانش را در همه مناطق و سرزمین‌ها بسط و نشر دهند؛ از این رو به فرستادگانی که به مناطق مختلف گسیل می‌داشتند، توصیه و تأکید می‌کردند که در نشر و بسط دانش، بخصوص علوم دینی بکوشند. ایشان به معاذ بن جبل هنگامی که او را به سوی یمن می‌فرستاد فرمود: «ای معاذ به آنان کتاب خدا بیاموز و آنها را به اخلاق نیکو تربیت کن... پس آموزگاران را در میان آنها پیراکن^{۶۳۶، ۶۳۷}

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله): یکی از انصار نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد و گفت اگر بنا باشد جنازه ای را تشییع کنم یا در مجلس مرد دانشمندی حاضر شوم حضور مرا در کدامیک از این دو دوست تر می‌دارید. حضرت فرمودند: اگر کسانی باشند که در پی جنازه روان شوند و آن را به خاک سپارند حاضر شدن در مجلس عالمی که علوم و احادیث و آیات الهی را بیان مینماید از حضور در تشییع هزار جنازه و عیادت نمودن از هزار بیمار و برپا ایستادن برای عبادت خدا در هزار شب و روزه داشتن در هزار روز و صدقه دادن هزار دینار به فقیر و گزاراندن هزار حج و حضور در هزار جنگ در راه خدا فضیلت بیشتری دارد و اینها کجا به پای حضور در مجلس علم الهی میرسد آیا ندانسته ای که حیات و زنده بودن قلب به آموختن علم الهی است و مرگ و نابودی قلب آدمی به جهل و نادانی است. روضه الواعظین صفحه ۱۲

امام صادق علیه السلام فرمود:

«مراد از علمی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود که طلب آن علم بر هر مرد و زنی واجب است، علم تقوی و یقین است.»^{۶۳۸}

علامه مجلسی در توضیح علم تقوی و یقین می‌نویسد: مراد از علم تقوی، علم به واجبات و محرمات و تکالیف است و مراد از علم یقین، علم به اصول دین و اعتقادات می‌باشد.^{۶۳۹}

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: هر گاه عالمی فاسد شود، عالمی فاسد شود.

کار و تلاش

روزی به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله خبر رسید که یکی از مسلمانان انصار (اهل مدینه)، «نیازمند و فقیر شده است. پیامبر به خانه او رفت و فرمود: در خانه چه داری؟ هرچه داری، بیاور و آن را کوچک شمار. او یک فرش کم ارزش و یک کاسه آورد. پیامبر به مردم فرمود: چه کسی اینها را می‌خرد؟ شخصی گفت: من آنها را به یک درهم خریدارم. پیامبر فرمود: چه کسی بیشتر می‌خرد؟ شخصی آنها را به دو درهم خرید. پیامبر دو درهم را گرفت و به آن مسلمان فقیر داد و فرمود: با یک درهم آن زندگی روزانه ات را تأمین کن و با درهم دیگر، یک تیشه بخر. او رفت و تیشه ای خرید و نزد پیامبر آورد. پیامبر آن را محکم کرد و به او داد و فرمود: این تیشه را بگیر و به بیابان برای خارکنی برو. هیچ گاه کار را کوچک و ناچیز شمار و در بیابان هرگونه تیغ و خار و هیزم دیدی، جمع آوری کن و به فروش برسان. او پانزده روز به همین کار

^{۶۳۹} بحارالانوار، ج ۲، ص ۳۲.

ادامه داد و هیزم جمع می کرد و به شهر می آورد و می فروخت. پس از آن، زندگی اش از همین راه سامان گرفت و خرج زندگی خود و خانواده اش را تأمین کرد. پس پیامبر به او فرمود: این کار برای تو بهتر از آن است که (صدقه بگیر شوی و در نتیجه) در روز قیامت وارد محشر شوی، «در حالی که در چهره ات خراش صدقه باشد».

رسول بزرگوار اسلام در سخنی دیگر همگان را برای رهایی از فقر و نداری، به کار و فعالیت فرامی خواند و پی آمدهای فقر را چنین یادآور می شود: «الْفَقْرُ سَوَادُ الْوَجْهِ فِي الدَّارَيْنِ؛ فقر و ناداری، روسیاهی دو جهان است».

مردی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و گفت: دو روز است غذا نخورده ام. حضرت فرمود: برو از بازار برای خودت روزی طلب کن. روز دیگر آمد و گفت: «یا رسول الله! دیروز به بازار رفتم، ولی چیزی پیدا نکردم و دیشب بدون غذا خوابیدم. حضرت باز هم فرمود: «عَلَيْكَ بِالسُّوقِ؛ به بازار برو.» روز سوم نیز که همان پاسخ را شنید، حرکت کرد و به سوی بازار روانه شد. کاروانی آمده بود. او در فروش اجناس، به افراد آن کاروان یاری داد و در پایان، سهمی از سود متاع خویش به او دادند. بار دیگر نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: چیزی پیدا نکردم. حضرت فرمود: چرا، من آگاهم به تو چیزی دادند. گفت: بلی. پیامبر فرمود: چرا دروغ گفتی؟ آن مرد گفت: البته شما راستگو هستید. می خواستم بینم آیا شما از عمل مردم باخبرید! همچنین خواستم از شما هم چیزی بگیرم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود

راست گفتی، هر کس بی نیازی بورزد، خدا او را بی نیاز کند و هر کس دری از درخواست به روی خود باز کند، خداوند هفتاد در از فقر را به روی او بگشاید که امکان بسته شدن بر آن نیست. صدقه بر کسی که بی نیاز است و کسی که با سلامتی اعضا می تواند نیاز خود را برطرف کند، حلال نیست.

«همچنین آن حضرت بارها می فرمود: «كُلُوا مِنْ كَدِّ أَيْدِيكُمْ؛ از دست رنج خود بخوری».

منزلت کارگر در نگاه پیامبر

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله احترام و جایگاه ویژه ای برای کارگران در نظر می گرفت. ایشان معتقد بود که هر کسی بنا به موقعیت خود، می تواند در کار خاصی توفیق بیشتر بیابد. رسول مهربانی و رحمت در این باره می فرماید: «همه شما کار و کوشش کنید، ولی متوجه باشید».

«که هر کس برای کاری آفریده شده است و آن را به سهولت انجام می دهد

هرگاه کسی در کاری که مهارت داشت، فعالیت می کرد، حضرت به نیکی، او را احترام می گذاشت. در بیان شرافت و عزت کارگران همین بس که رسول اکرم صلی الله علیه و آله با افتخار، بر دستشان بوسه زد. می گویند پس از آنکه پیامبر از جنگ «تبوک» بازگشت، سعد انصاری به پیشواز آن حضرت شتافت و با حضرت دست داد. پیامبر به او فرمود: دستت چه شده که چنین زبر و خشن است؟ سعد گفت: ای رسول خدا! با طناب و بیل کار می کنم و در آمدی برای خرج زندگی خود و خانواده ام کسب می کنم. از این رو، دستم خشن شده است. حضرت دستان سعد را در دست های مهربان خویش گرفت و آنها را بوسید و فرمود: «این دستی است.» که آتش دوزخ به آن نمی رسد.

تنبلی و تن پروری، مسئله ای بود که پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله همواره مردم را از آن برحذر می داشت و درباره پرهیز از این کار و روی آوری به کار و تلاش می فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ الشَّابَّ الْفَارِغَ؛ خداوند، جوان بی کار را دوست نمی دارد»^{۶۴۰}

«مردی از کنار رسول خدا(ص) عبور می کرد. اصحاب او را شخصی با نشاط و فعال یافتند، به حضرت عرض کردند: چه خوب بود این فرد، نیرو و نشاطش را در راه خدا مصرف می کرد.

حضرت رسول(ص) فرمودند: اگر سعی و عمل او برای کودکان صغیرش باشد، کار او در راه خداست. و اگر تلاش او برای پدر و مادر پیرش باشد، کار او در راه خداست. اگر تلاش او برای زندگی شرافتمندانه خودش باشد، کارش در راه خداست. اما اگر کار و تلاشش برای ریاکاری و فخر فروشی به دیگران باشد، کارش در راه شیطان است.»

عزت کار و ذلت صدقه

مردی از انصار نیازمند گردید و از بر آوردن نیاز خود درمانده شد. نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و حاجت خود را بیان کرد.

حضرت فرمود: آنچه را در منزل داری بیاور و چیزی را در این باره کوچک نشمار.

مرد انصاری به منزل رفت و یک قدح و یک قطعه پوست یا پارچه که زیر زین اسب یا شتر می گذارند را با خود آورد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چه کسی این دو را می خرد؟

مردی گفت: من آنها را به یک درهم خریدارم.

حضرت فرمود: چه کسی بیشتر می خرد؟

مرد دیگری عرض کرد: من به دو درهم می خرم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: برای تو باشد و خریدار، دودرهم به مرد انصاری داد. آنگاه حضرت فرمود: با یک درهم آن خوراکی برای خانواده خود تهیه کن و با درهم دیگر تیشه ای خریداری کن.

مرد انصاری تیشه ای خریداری کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله دسته ای دیگران برای آن گرفت و تیشه ای را به دسته ای مجهز کرد و فرمود: برو با این تیشه هیزم بیابان را بکن و چیزی را از چوب و خار بیابان، تر یا خشک بی ارزش ندان.

مرد انصاری بدنبال کار رفت و پس از پانزده شب به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله مشرف گردید و وضع اقتصادی او خوب شد.

حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: این کار بهتر از این بود که در روز قیامت بیائی در حالی که در چهره تو ذلت صدقه باشد. (بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۱۰)

پیامبر خدا در گفتاری حکیمانه، افراد تنبل و بی حال را که تن به کار نمی دهند و می کوشند که از دست رنج دیگران بهره مند شوند، مورد نکوهش و سرزنش شدید قرار داده، می فرماید: "ملعون ملعون من القی کله علی الناس، ملعون ملعون من ضیع من یعول؛ از رحمت خدا دور است، از رحمت خدا دور است کسی که بار زندگی خود را به گردن مردم بیندازد. ملعون است، ملعون است کسی که اعضای خانواده اش را (در اثر ندادن نفقه) تباه کند".^{۶۴۱}

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر این باور بود که: "العبادة سبعون جزءا افضلها طلب الحلال"^(۶۴۲)؛

"عبادت خداوند هفتاد جزء است و بهترین آنها طلب روزی حلال است"

^{۶۴۱} حف العقول، ص ۳۷

^{۶۴۲} بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۰۹.

آن حضرت اشتغال به کارهای حلال را مانند سایر عبادات، بر زن و مرد مسلمان ضروری دانسته و می‌فرماید: "طلب الحلال فریضة علی کل مسلم و مسلمة (۷)؛ به سراغ درآمد حلال رفتن، بر هر مرد و زن مسلمان لازم است"

مردی از اصحاب در تنگنای زندگی قرار گرفت. وی که دارای شغل مناسبی نبود و بسیاری اوقات از بیکاری رنج می‌برد، خانه نشین شد. روزی همسرش به وی گفت: ای کاش به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله می‌رفتی و از او درخواست کمک می‌نمودی! مرد با پیشنهاد همسرش به حضور رسول الله صلی الله علیه و آله رفت. هنگامی که چشم حضرت به او افتاد، فرمود: "من سالنا اعطیناه و من استغنی اغناه الله؛ هر کس از ما کمک بخواهد، ما به او یاری می‌کنیم ولی اگر بی‌نیازی بورزد و دست حاجت پیش مخلوقی دراز نکند، خداوند او را بی‌نیاز می‌کند"

او پیش خود فکر کرد که مقصود پیامبر، من هستم و بدون این که سخنی بگوید، به خانه برگشت و ماجرا را برای همسرش بازگو کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله هم بشر است. (و از حال تو خبر ندارد.) او را به وضع زندگی نکبت بار و پر مشقت خود آگاه کن. مرد ناچار برای بار دوم به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله رفت اما قبل از این که حرفی بزند، پیامبر همان سخن قبلی را تکرار کرده و فرمود: "من سالنا اعطیناه و من استغنی اغناه الله." باز هم

بدون اظهار حاجت، به خانه برگشت ولی چون خود را همچنان در چنگال فقر و بیکاری، ضعیف و ناتوان می‌دید، برای سومین بار با همان نیت به مجلس رسول اکرم صلی الله علیه و آله رفت.

باز هم لب‌های رسول الله صلی الله علیه و آله به حرکت درآمد و با همان آهنگ - که به دل، قوت و به روح، اطمینان می‌بخشید - همان جمله را تکرار کرد. این بار اطمینان بیشتری در قلب خود احساس نمود؛ حس کرد که کلید مشکل خویش را در همین جمله یافته است. وقتی که خارج شد، با قدم‌های مطمئن‌تری راه می‌رفت. با خود فکر می‌کرد که دیگر به دنبال کمک خواستن از بندگان نخواهم رفت. به خدا تکیه می‌کنم و از نیرو و استعدادی که در وجودم به ودیعت نهاده شده است، بهره می‌گیرم و از او می‌خواهم که مرا در کارهایم موفق گردانیده و از دیگران بی‌نیاز سازد. با این نیت، تیشه‌ای عاریه گرفت و به جانب صحرا رفت. آن روز مقداری هیزم جمع کرد و فروخت و لذت حاصل دست رنج خویش را چشید. روزهای دیگر به این کار ادامه داد تا به تدریج توانست از حاصل درآمد خویش، ابزار کار را فراهم نماید. باز هم به کار خود ادامه داد تا صاحب سرمایه و شتر و غلامانی شد. وی در اثر تلاش و کوشش شبانه روزی، یکی از افراد ثروتمند گردید. روزی به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله آمده و وضعیت خود را به آن حضرت گزارش داد که چگونه در آن روز فلاکت بار به محضر حضرت آمده و چگونه سخن

پیامبر صلی الله علیه و آله وی را به تحرک و کار واداشت. پیامبر فرمود: من که به تو گفتم؛

هر کس از ما کمکی بخواهد، ما به او کمک می کنیم ولی اگر بی نیازی بورزد، خدایش او را کمک

خواهد نمود. ۶۴۳

امام صادق علیه السلام به فردی که در اثر جهل و غرور، تن به کار نمی داد و خود را نیازمند

دیگران نموده بود، فرمود: برو کار کن! و در بالای سرت بار حمل کن. (و هر چه می توانی تلاش

کن.) و از مردم بی نیاز باش

سپس به وی فرمود: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله سنگ ها را به دوش خود حمل می کرد و

دیوار خانه اش را می ساخت. ۶۴۴

گویند روزی پیامبر ما از کوچه ای رد می شد و بر خلاف روششان که به همه سلام می کردند به جوانی که بیکار نشسته بود سلام نکردند. اما حضرت در موقع بازگشت وقتی به این جوان رسیدند به او سلام کردند. اصحاب پرسیدند که شما موقع رفتن به ایشان سلام نکردید ولی موقع بازگشت به او سلام کردید؟ فرمود موقع رفتن دیدم بیکار نشسته است و خدا آدم بیکار را دشمن دارد! ولی موقع برگشتن دیدم سنگی به دست گرفته و خطوطی بر زمین رسم می کند و این هم خود یک نوع کار است و از بیکاری بهتراست لذا بر او سلام کردم! (۱)

۱. میزان الحکمة .

روزی رسول گرامی اسلام (ص) گروهی را که کشت و کار نمی کردند، دیدند و فرمودند: «مَا أَنْتُمْ؟»؛ شما چه کاره اید؟ «قَالُوا: نَحْنُ الْمُتَوَكِّلُونَ»؛ عرض

کردند ما توکل کنندگانیم. قَالَ: لَا، بَلْ أَنْتُمْ الْمُتَكِلُونَ؛ حضرت فرمودند: نه، شما سر بارید (نوری، ۱۴۰۸ق، ج ۱۱، ص ۲۱۷)

۶۴۳ اصول کافی، باب القناعة، حدیث ۷

۶۴۴ وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۳۸.

نجات یک دسته در میان پنج دسته

پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیثی فرمود: مردم بر پنج مرتبه هستند: عده‌ای از آنها روزی را از کسب می‌بینند نه از خدا که این دسته کافرنده و عده‌ای روزی را از کسب و از خدا می‌بینند و این دسته مشرکند و عده‌ای روزی را از خدا دیده و کسب را سببی برای روزی می‌دانند ولی امید ندارند که خدا به آنها عطا می‌کند یا نه! اینها منافقند زیرا در رازقیت خدا شک دارند و عده‌ای از مردم اعتقاد دارند که روزی رسان خداست و کسب، سبب روزی است ولی حق خدا را از اموالشان ادانمی نمایند که اینها فاسقند و عده‌ای از مردم اعتقاد دارند که روزی رسان خداست و کسب، سبب روزی است و حق خدا را از اموالشان ادانموده و در راه طلب روزی، معصیت خدا را نمی‌نمایند که اینها مؤمن و مخلص واقعی هستند. ۶۴۵

باغداری

علی علیه السلام روزی به سلمان فرمود: ای [ابا] عبدالله! باغی را که پیامبر صلی الله علیه و آله با دستان خویش آن را ساخته و درخت‌هایش را کاشته است، برای فروش به مشتریان عرضه کن.

سلمان باغ پیامبر را به معرض فروش گذاشت و به دوازده هزار درهم فروخت ۶۴۶

روزی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ما بعث الله نبیا الا راعی غنم؛ تمام پیامبران الهی پیش از آن که به مقام نبوت برسند، مدتی چوپانی کرده‌اند. قالوا: و انت یا رسول الله؟ از

۶۴۵ میزان الحکمه

۶۴۶ حلیة الأبرار، ج ۱، ص ۳۳۱.

پیامبر سوال شد: آیا شما نیز چوپانی کرده‌اید؟ قال: و انا رعیتها لاهل مکه بالقراریط؛ فرمود: بله، من مدتی گوسفندان اهل مکه را در سرزمین «قراریط» به چراگاه برده ام^{۶۴۷}

امام صادق علیه السلام در مورد کارهای تجارتی پیامبر صلی الله علیه و آله سخنان ارزنده‌ای دارد.

اسباط بن سالم می‌گوید:

روزی به حضور امام صادق علیه السلام شرفیاب شدم، آن حضرت پرسید: عمر بن مسلم چه می‌

کند؟ گفتم: حالش خوب است اما دیگر تجارت، نمی‌کند. امام صادق علیه السلام فرمود: ترک

تجارت، کار شیطانی است. - این جمله را سه بار تکرار کرد- آنگاه امام ادامه داد: رسول خدا با

کاروانی که از شام می‌آمد معامله می‌کرد و با بخشی از درآمد آن معامله قرض‌های خود را ادا

نموده و بخشی دیگر را در میان نیازمندان فامیل تقسیم می‌نمود. خداوند در مورد تاجران

خداجو و باتقوا می‌فرماید: "رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله" (۶۴۸)؛ مردانی که تجارت و

داد و ستد، آنان را از یاد خدا غافل نمی‌کند.^{۶۴۹}

هنگامی که مسجد قبا - اولین مسجد در تاریخ اسلام - ساخته می‌شد، حضرت خاتم الانبیاء صلی الله

علیه و آله همدوش سایر مسلمانان کار می‌کرد. آن حضرت سنگ‌های کوچک و بزرگ را

برمی‌داشت و آنها را بغل می‌نمود و حمل می‌کرد. به طوری که سفیدی گرد و خاک سنگ‌ها

^{۶۴۷} میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۲۹۳.

^{۶۴۸} نور / ۳۷.

^{۶۴۹} وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۱۴ و ۱۵.

کاملاً در بدن آن حضرت نمایان بوده و حکایت از سخت کوشی آن حضرت داشت. گاهی مردی

از اصحاب به نزدش می‌آمد و التماس می‌کرد که: یا رسول الله! پدر و مادرم فدای تو باد! اجازه

بده سنگ و خاک را من ببرم و به جای شما کار کنم. رسول خدا می‌فرمود: نه، تو هم سنگ

دیگری بردار. بالاخره آن حضرت در اثر کوشش‌های شبانه روزی، ساختمان مسجد قبا را به

پایان برد^{۶۵۰}

همچنین در تاسیس ساختمان مسجدالنبی صلی الله علیه و آله آن حضرت علاوه بر راهنمایی

مسلمانان در طرح ریزی بنای مسجد، خود نیز در کنار آنان کار می‌کرد و آن چنان از جان و دل

کارهای ساختمانی را انجام می‌داد که مسلمانان تحت تاثیر قرار می‌گرفتند. اسید بن حضیر یکی

از آنان بود که جلو آمده و گفت: یا رسول الله! اجازه بفرمایید تا من به جای شما سنگ‌های

سنگین را حمل کنم. فرمود: نه، تو یکی دیگر ببر

:یکی از مسلمانان نیز این شعر را قرائت می‌کرد

لئن قعدنا والنبی يعمل فذاک منا العمل المضلل^{۶۵۱}

اگر ما بنشینیم در حالی که پیامبر کار می‌کند، رفتار بسیار زشت و ناپسند انجام داده‌ایم

^{۶۵۰} معجم الکبیر، طبرانی، ج ۲۴، ص ۳۱۸.

^{۶۵۱} مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۶۱

امام صادق علیه السلام به نقل از پدر بزرگوارش حضرت باقر علیه السلام فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یکی از راه‌های عمومی را - که آب خراب کرده بود- با چیدن سنگ تعمیر نمود. به خدا سوگند! انسان‌ها و چهار پایان تا این لحظه از آن استفاده می‌کنند).^{۶۵۲}

امام صادق علیه السلام فرمود: "کان رسول الله صلی الله علیه و آله یحلب عنز اهله.^{۶۵۳} رسول خدا صلی الله علیه و آله پیوسته بز خانواده‌اش می‌دوشید".

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله: « : خداوند کسی را که [هرگاه] کاری بر عهده اش می‌نهند به درستی انجام می‌دهد، دوست می‌دارد.^{۶۵۴}

در زمان پیامبر اعظم شخصی مشکل مالی سختی پیدا کرد . نزد حضرت آمد تا کمک مالی بگیرد اما هنوز سخنی نگفته بود که پیامبر فرمود هر که از ما بخواهد به او می‌بخشیم ولی اگر از خداوند سبحان بخواهد خدا او را بی‌نیاز می‌کند . این مسئله چندبار تکرار شد تا اینکه مرد تبری از همسایه قرض کرد و به صحرا رفت و هیزم جمع نمود و فروخت و پولی بدست آورد . روز بعد بیشتر کار کرد و پول بیشتری بدست آورد و با تلاش زیاد کم‌کم وضعش خوب شد و مشکلش برطرف گردید . روزی با همسرش نزد پیامبر ۹ آمد و داستانش را گفت . پیامبر فرمود نگفتم هر که از ما بخواهد به او می‌بخشیم ولی اگر از خدا بخواهد خدا او را بی‌نیاز می‌کند .^{۶۵۵}

انس بن مالک گفت : موقعی که رسول اکرم از جنگ تبوک مراجعت می‌کرد، سعد انصاری به استقبال آمد حضرت با او مصافحه کرد . حضرت دست سعد را زبر و خشن دید.

^{۶۵۲} حلیۃ الأبرار، ج ۱، ص ۳۲۹.

^{۶۵۳} الکافی، ۵، ص ۸۶.

^{۶۵۴} میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۹.

^{۶۵۵} الکافی ۱۳۹/۲

فرمود: چه صدمه ای و آسیبی به دستت رسیده است ؟

عرض کرد: یا رسول الله، من با طناب و بیل کار میکنم و درآمد را خرج معاش خانواده ام می نمایم. رسول اکرم دست او را بوسید و فرمود: این دستی است که آتش با آن تماس پیدا نمی کند.

روایت شده رسم پیغمبر اکرم این بود که وقتی با مردی برخورد می کرد که نیرو و قوتش مایه شگفتی آن حضرت می شد، سوء ال می کرد آیا حرفه ای دارد و به کاری مشغول است اگر جواب منفی بود، می فرمود از چشم من افتاد.

کودکان

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمایند: «همان گونه که کودک به غذا و آب و هوا نیاز دارد، به محبت و نوازش نیز نیازمند است، زیرا محبت بهترین غذای روحی کودک می باشد، از این جهت کودک از تبسم، بوییدن و در آغوش گرفتن خشنود می شود و لذت می برد»^۳ (احمدی، رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) الگوی زندگی، ص ۱۷۴)

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: «هر کس فرزندش را ببوسد، خداوند عزوجل برای او ثواب می نویسد و هر کسی که او را شاد کند، خداوند روز قیامت او را شاد خواهد کرد.» (واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، بانک احادیث اهل بیت (علیهم السلام))
مردی خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و گفت: من تا به حال هیچ یک از

فرزندانم را نبوسیده ام. هنگامی که از نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رفت، حضرت فرمود: «این مرد نزد من اهل دوزخ است»^۴». ر.ک: کلینی، الکافی، ج ۶، ص ۵۰)

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) کودکان انصار را که می دید، بر سر آنان دست می کشید و به آنان سلام می کرد و دعا می نمود. انس بن مالک گوید: «من هیچ کس را ندیدم که نسبت به خانواده خود از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مهربان تر باشد». (چنارانی، رفتار پیامبر (صلی الله و علیه و آله و سلم) با کودکان و جوانان، ص ۱۵)

امام علی (علیه السلام) می فرماید: «کودک کوچکی بودم، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مرا در دامن خود می نشاند و در آغوش می گرفت و به سینه خود می چسبانید، و گاهی مرا در بستر خواب خود می خوابانید و از مهربانی صورت بر صورت من می نهاد، و مرا به استشمام بوی لطیف خود موفق می داشت.» (نهج البلاغه، خطبه قاصعه، ص ۱۲)

پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «کودکان را دوست بدارید و با آنان دلسوز و مهربان باشید و هنگامی که به آنها وعده دادید، به وعده خویش عمل کنید.» (حرعاملی، وسائل الشیعه، ص ۶۸۱۴)

پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: «کسی که دخترش را خوشحال کند، پاداش کسی را دارد که بنده ای از فرزندان حضرت اسماعیل (صلی الله علیه و آله و سلم) را آزاد کرده است و کسی که پسرش را خوشحال نماید، مانند کسی است که از خوف خداوند گریه کرده است و کسی که از خوف خدا گریه کند، خداوند او را داخل بهشت می نماید.» (واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، احادیث اهل بیت (علیه السلام)، ج ۸، ص ۴۰۲)

یک بار پیامبر به سجده رفت و سجده ی خود را چندان به درازا کشانید که بر نمازگزاران دشوار آمد، چون سلام نماز گفت و نماز را به پایان برد، برخی از مردم، شگفت زده به او گفتند: ای پیامبر خدا سجده را چندان دراز گردانیدی که گمان بردیم کاری پیش آمده یا بر تو وحی نازل شده است پیامبر پاسخ داد: «هیچ یک از اینها نبود، پسر من بر پشت من سوار شد، دوست نداشتم او را برای فرود آمدن به شتاب وادارم» سخنی فشرده و کوتاه با معنایی روشن و بیانی رسا که بینشی پدران و پیامبران را برای بزرگداشت نوه ای گرامی به نمایش می گذارد. با وجود این

سخن و کار پیامبر کاری خصوصی را به آموزشی عمومی تبدیل می کند. (عبدالمقصود، فاطمه زهرا (سلام الله علیها) در پرتو خورشید محمدی، ص ۲۰۹)

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در خطبه شعبانیه در ضمن بیان وظایف مردم فرمود: «به بزرگسالان خود احترام کنید و نسبت به کودکان خود ترحم و عطف نشان دهید.» (احمدی، رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) الگوی زندگی، ص ۱۷۴؛ ر.ک: مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۹۷)

سول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت به کودکان بسیار عطف و مهربان بود و به آنان بسیار محبت می کرد. در رفتار آن حضرت نوشته اند موقعی که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از سفری مراجعت می کرد و در راه با کودکان مردم برخورد می کرد به احترام آنها می ایستاد، سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند، رسول خدا بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود: «کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید.» (دلشاد تهرانی، کرامت و تکریم، ص ۱۴؛ ر.ک، المحججه البیضاء، ج ۳، صص ۳۶۶ - ۳۶۷)

روزی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همراه یارانش از راهی عبور می کردند، در آن مسیر کودکان مشغول بازی بودند یکی از آنان نشست و پیشانی او را بوسید و با وی مهربانی کرد. علت آن را از وی پرسیدند. حضرت پاسخ داد: من روزی دیدم این کودک با فرزندم حسین (علیه السلام) بازی می کرد و خاکه ی زیر پای حسین را برمی داشت و به صورت خود می مالید. بنابراین چون او از دوستان حسین است من هم او را دوست دارم. جبرئیل مرا خبر داد این کودک از یاران حسین (علیه السلام) در کربلا خواهد بود. (چنارانی، همان، ص ۱۵)

فرزندان

كَانَ النَّبِيُّ ص إِذَا أَصْبَحَ مَسَحَ عَلَى رُءُوسِ وَلَدِهِ وَوَلَدِ وَلَدِهِ (عدة الداعی، ص ۸۹) پیغمبر ما صبح به صبح دست روی سر بچه اش می کشید و دست روی سر نوه هایش می کشید.

پیامبر گرامی اسلام (ص) دختران را حتی در دادن هدایا بر پسران مقدم دانسته و می فرماید: هر کسی به بازار رود و تحفه ای بخرد و آن را برای خانواده اش ببرد همانند حمل کننده صدقه به سوی نیازمندان است و باید دختران را در دادن هدایا بر پسران مقدم بدارد، زیرا هر کس دخترش را خوشحال کند مانند آن است که برده ای از نسل حضرت اسماعیل را آزاد ساخته است.^{۶۵۶}

قیس وقتی دید که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برخی دختران خود را روی زانوی خود نشانده و نوازش می دهد با تعجب می گوید: «من هیچگاه چنین کاری نکردم و در گذشته دختران زیادی نصیب شده که همه را زنده به گور کرده ام». آنگاه داستان زنده به گور کردن یکی از دختران خود را شرح می دهد. ماجرا آن چنان رقت آور بود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از شنیدن آن متأثر شد و اشک از دیدگانش جاری گشت. سپس فرمود: «کسی که به دیگران ترحم نکند، به او ترحم نمی شود».

در سخن پیامبر ۶ است که فرمود: «فرزند، هفت سال آقا است. هفت سال بنده است و هفت سال هم وزیر است».

همچنین آن حضرت فرمود

میان اولاد خود در دادن هدیه به مساوات عمل کنید و اگر خواستی کسی را بیشتر هدیه دهی به دختران بیشتر بده.^{۶۵۷}

رسول حق (ص) فرمود:

خداوند به دختر مهربان تر از پسر است، کسی که باعث خوشحالی دخترش شود، خداوند روز قیامت او را خوشحال می کند.

مردی نزد پیامبر بود، به او خبر دادند که فرزندی برایش متولد شده، رنگ صورتش پرید پیامبر فرمود چه شده؟ گفت: خیر است حضرت فرمود: بگو، گفت: وقتی من می آمدم زنم در حال زایمان بود به من خبر دادند که دختر زائیده است.

(الامالی، صدوق، ص ۵۷۷) ^{۶۵۶}

خلاف، طوسی، ج ۳، ص ۵۶۴ ^{۶۵۷}

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: زمین او را بر می دارد و آسمان سایه می اندازد و خدا روزیش می دهد و برای تو هم گلی است که می بوئی^{۶۵۸} (چرا ناراحتی)

«رسول خدا (ص): فرزند صالح گلی از گلهای بهشت است.»

«رسول خدا (ص): کسیکه خدا به او دختری بدهد و او را اذیت نکند و او را کوچک نشمارد و فرزندان پسر را بر او ترجیح ندهد، خدا بخاطر همین دختر، او را به

بهشت می برد.»

«پیامبر (ص): بچه هارا دوست بدارید و بر آنها ترحم داشته باشید.»

حضرت چرا از این حرف اقرع خشمگین شد

روزی رسول خدا (ص) حسن و حسین (ع) را می بوسید. شخصی به نام اقرع بن حابس گفت: من ده فرزند دارم و هرگز هیچ یک را از آن ها را نبوسیده ام. آن حضرت فرمود: هر کس رحم نکند بر او رحم نمی شود. برپایه روایتی آن حضرت به قدری از این گفتار وی خشمگین شد که چهره اش برافروخت و به او فرمود: اگر خدا عاطفه را از دلت کنده است با تو چه کنم؟ هر کس بر خردسالان ما مهر نوزد و بزرگان ما را احترام نکند از ما نیست^{۶۵۹}.

«وَ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله إِذَا أَصْبَحَ مَسَحَ عَلَى رُؤْسِ وَلَدِهِ »

روش رسول اکرم (ص) در خانواده این بود که همه روزه صبح دست محبت به سر فرزندان خود می کشید^{۶۶۰}

پیامبر گرامی اسلام (ص) فرمود:

وسائل ج ۱۵ ص ۱۰۱ ۶۵۸

(بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۸۲-۲۸۳) ۶۵۹

(محمد باقر مجلسی، بحار، ج ۲۳، ص ۱۱۴) ۶۶۰

فرزندان خود را بسیار ببوسید زیرا برای شما در هر بوسیدن درجه ای است^{۶۶۱}.

محبت به اسامه پسر زید

اسامه بن زید گوید: کان نبی الله (صلی الله علیه و آله و سلم) لیأخذنی و یقعدنی علی فخذہ و یقعد الحسن علی الأخری ثم یضمنا ثم یقول اللهم ارحمهما فانی أرحمهما^{۶۶۲}

گاه می شد که رسول خدا مرا بر یک زانوی خود می نشانید و بر دیگری امام حسن را و هر دوی ما را در آغوش می کشید، سپس می فرمود: خدایا به این دو رحم کن، که من هر دو را دوست دارم.

امام صادق علیه السلام: وقتی رقیه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، پیامبر بر سر قبر او رفت و دستها را بسوی آسمان بلند کرد و اشک از چشمانش سرازیر شد! بعدها اصحاب گفتند: ای رسول خدا! ما می دیدیم که شما دستها را به آسمان بلند کرده و می گریستید! فرمود: از خداوند سبحان خواستم تا عذاب قبر را از رقیه بردارد.^{۶۶۳}

محبت به فرزندان

فیض کاشانی می نویسد: از خلیقات پیامبر اسلام چنین بود که وقتی از سفر مراجعت می کرد و در گذرگاه با کودکان مردم روبرو می شد به احترام آنها می ایستاد سپس امر می فرمود کودکان را می آورند و از زمین برمی داشتند و به آن حضرت می دادند رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود سوار می کرد و به یاران خویش می فرمود: کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید.

اطفال از این صحنه مسرت آمیز بی اندازه خوشحال می شدند و از شادی و نشاط در پوست نمی گنجیدند. این خاطرات شیرین را هرگز از یاد نمی بردند. چه بسا پس از مدتی دور هم جمع می شدند و ماجرا را برای یکدیگر

محمد باقر مجلسی، بحار، ج ۲۳، ص ۱۱۳)

۶۶۱

همان ص ۶۸۳۹۲

۶۶۳ بحار الانوار، ج ۶/۲۱۷

بازگو می کردند و در مقام افتخار و مباحثات یکی می گفت: پیامبر مرا در بغل گرفت و تو را بر پشت خود سوار کرد. دیگری می گفت: پیامبر به یاران خود امر کرد تو را بر پشت او بگذارند^{۶۶۴}

برخورد پدرانه با فرزند رفاعه:

در تفسیر کشف الأسرار میبیدی آمده که روزی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همراه عده ای از اصحاب از کوچه های مدینه عبور می کردند، در یکی از کوچه ها چند کودک مشغول بازی بودند و در کنار آنها کودکی خود را روی زمین می کشید و گریه می کرد.

حضرت متوجه آن کودک شده و پهلوی او روی زمین نشستند، سپس آن طفل را از زمین بلند کرده و علت گریه او را جویا شدند، کودک گفت: من پسر رفاعه انصاری هستم پدرم در جنگ احد کشته شد. خواهری داشتم که ازدواج کرد و مادرم نیز شوهر کرد و مرا از خود راند، اکنون من بی کس و تنها مانده ام، بچه ها مرا سرزنش می کنند و به بازی نمی گیرند.

حضرت بسیار ناراحت شده و اشک از چشمانش جاری گردید و بعد او را روی زانوی خود نشانید و فرمود ناراحت مباش، من از امروز پدر تو و دخترم فاطمه (سلام الله علیها) خواهر تو است. کودک شادمان شد و برخاست و فریاد زد: ای بچه ها، دیگر مرا سرزنش نکنید که پدرم از پدرهای شما بهتر است. آن گاه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دست او را گرفتند و به خانه دخترشان فاطمه (سلام الله علیها) بردند و گفتند دخترم: این کودک، فرزند ما و برادر تو است، از او نگهداری کن. فاطمه (سلام الله علیها) نیز جامه ای پاکیزه بر او پوشاند، سرش را روغن زد و ظرف خرمایی پیش روی او گذاشت و فرمود: حسن و حسینم بیاید و با هم غذا بخورید.

بعد از رحلت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) او بر سر خود خاک می ریخت و فریاد می زد: وا ابتاه امروز من یتیم شدم و همه مردم از سوز او می گریستند^{۶۶۵}

آثار اخروی بوسیدن فرزندان:

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: قبلوا أولادکم فان لکم بكل قبله درجه فی الجنه ما بین کل درجتین خمسائیه عام^{۶۶۶}

فرزندان خود را ببوسید زیرا به هر بوسه ای رتبه ای است در بهشت و فاصله دو رتبه از یکدیگر پانصد سال است.

مهر پیامبر به فرزندان خود:

محجة البیضاء، ج ۳، ص ۳۶۶.^{۶۶۴}

سید مهدی شمس الدین، اخلاق اسلامی، ص ۳۰.^{۶۶۵}

مکارم الاخلاق، ص ۲۲۰.^{۶۶۶}

علاقه و محبت پیامبر نسبت به فرزندان آن چنان زیاد بود که هیچ گاه پوشیده نمی ماند و گاه در حال سخن گفتن با مردم به فرزندان خود ابراز محبت و علاقه می کرد و آنها را مکرر می بوسید.

پیامبر پسرش ابراهیم را می بوسید:

انس بن مالک گوید: ما رأیت أحداً كان أرحم بالعیال من رسول الله - صلی الله علیه و آله -، كان ابراهیم مسترضعاً له فی عوالی المدینه و كان ظئره قیناً فکان یأتیه وان البیت لیدخن فیأخذہ فیقبله^{۶۶۷} هیچ کس را نسبت به اهل و عیال خود مهربان تر از پیامبر ندیدم، پیامبر در دوران شیر خواری فرزندش ابراهیم، برای او دایه ای در اطراف مدینه گرفته بود و با اینکه خانه دایه در اثر شغل آهنگری همسرش پر از دوده بود، اما پیامبر به نزد فرزند خود می رفت و وی را می بوسید.

رسول خدا(ص) فرمود: بدترین مردم، فرد سختگیر بر خانواده است. شخصی پرسید: مراد از سختگیری بر خانواده چیست؟ فرمود: هرگاه مرد وارد خانه شد همسرش بترسد و فرزندش بهراسد و بگریزد و هرگاه از خانه بیرون رفت همسرش شاد شود^{۶۶۸}.

تعییل در امر ازدواج دختر

رسول خدا فرمود: حق الولد علی والده... اذا کان انثی... یعجل سراحهالی بیت زوجها اگر فرزند دختر باشد، حق او بر پدر آن است که هر چه زودتر او را به خانه شوهرش بفرستد^{۶۶۹}.

و فرمود دختران مانند میوه هستند....

و فرمود که دختران باکره به منزله ی میوه ی درخت باشند پس هرگاه میوه ی درخت رسید دواپی از برای آن نیست مگر چیدن آن و اگر نچیند آفتاب آن را فاسد می کند و بار آن را می ریزد و ضایع می کند، دختران باکره نیز هرگاه به مرتبه ی زنان رسیدند دواپی از برای آنها نیست مگر شوهر والاّ از فتنه کردن ایمن نباشی^{۶۷۰}

تاب العیال، ج ۱، ص ۳۳۸.^{۶۶۷}

مفاتیح الحیات-۳۶^{۶۶۸}

وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۹۹.^{۶۶۹}

حیوه القلوب^{۶۷۰}

و از پیامبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت شده که فرمود: أدب صغار أهل بیتک بلسانک علی الصلاه والطهور فاذا بلغوا عشر سنین فاضرب ولا تجاوز ثلاثاً^{۶۷۱}

فرزندان خود را با زبان بر نماز و وضو عادت دهید، و اگر به سن ده سالگی رسیدند آنها را برای واداشتن به نماز بزیند ولی از سه ضربه تجاوز نکنید.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: اذا عرف الغلام یمینه من شماله فمروه بالصلاه^{۶۷۲}

اگر پسر دست راست و چپ خود را از هم تشخیص داد، به او دستور دهید (و او را وادارید) تا نماز بخواند.

رسول اکرم-صلی الله علیه و آله و سلم- نقل شده که فرمود

"فرزند سه حق بر پدر دارد: اول انتخاب نام نیکو، دوم کتابت، نوشتن و سواد آموزی، سوم ازدواج، زمانی که فرزند بالغ شد.^{۶۷۳}

پیامبر اسلام می فرمودند: هر کس چهار پسر داشته باشد و نام یکی از آنها را به نام من، "محمد"، نامگذاری نکند، به من جفا کرده است. اگر اسم فرزندان را محمد گذاشتید او را گرامی بدارید و به او احترام کنید^{۶۷۴})

«رسول خدا(ص): کسیکه خداوند به او چهار پسر بدهد و نام برابر یکی از آنها نگذارد، بر من ظلم کرده است.»^{۶۷۵}

«رسول خدا(ص): فرزند بر پدر حقوقی دارد و پدر نیز بر فرزند حقوقی دارد. اما حق پدر بر فرزند آنستکه در هر چیزی بجز معصیت، مطیع پدر باشد. و حقوق فرزند بر پدر

مجموعه ورام، ص ۳۵۸.^{۶۷۱}

کنز العمال، ج ۱۶، ص ۴۴۰.^{۶۷۲}

تربیت کودک از دیدگاه اسلام، مجید رشید پور، تهران، انجمن اولیا و مربیان، ۱۳۷۴.^{۶۷۳}

بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۱۳۱.^{۶۷۴}

^{۶۷۵} بحار الأنوار

آنستکه برای فرزندش نام نیکو بگذارد و ادب نیکو به او بیاموزد و قرآن را به او تعلیم نماید.»^{۶۷۶}

«رسول خدا(ص): اگر فرزند خواستار ازدواج باشد و پدر توانائی مخارج ازدواج او را دارد ولی امتناع کند و فرزند مجردش به معصیت و گناه آلوده شود، معصیت او را در نامه پدرش می نویسند.»^{۶۷۷}

«رسول خدا(ص): در هفت سالگی فرزند را به خواندن نماز تمرین دهید و در ده سالگی در صورت نماز نخواندن، بر آنان سخت گرفته شود و حتی آنان را با زدن هم شده به نماز وادار کنید.»^{۶۷۸}

«رسول خدا(ص): کسیکه فرزندش را ببوسد یک حسنه دارد و اگر او را خوشحال کند، روز قیامت خدا او را خوشحال می کند و کسیکه به فرزندش قرآن بیاموزد، روز قیامت پدر و مادر کودک را ندا نموده و دو حله بهشتی از نور، بر تن آنان می نمایند که از نورش صورت اهل محشر روشن می شود.»^{۶۷۹}

«رسول خدا(ص): فرزند صالح گلی از گلهای بهشت است.»^{۶۸۰}

«رسول خدا(ص): کسیکه خدا به او دختری بدهد و او را اذیت نکند و او را کوچک نشمارد و فرزند آن پسر را بر او ترجیح ندهد، خدا بخاطر همین دختر، او را به بهشت می برد.»^{۶۸۱}

«رسول خدا(ص): دختران حسناوند و پسران نعمتند و بر حسنات ثواب داده می شود. ولی از نعمتها سؤال می شود.»^{۶۸۲}

«رسول خدا(ص): خداوند دوست دارد که آنچنان بین فرزندان با عدالت رفتار نماید که حتی در بوسیدن آنها نیز مساوات باشد.»^{۶۸۳}

«رسول خدا(ص): اگر فرزندان را در روز هفتم ختنه کنید، پاکیزه تر است و زودتر زخم آن بهبود می یابد و گوشت می روید.

و فرمود: زمین از بول شخص ختنه نشده تا چهل روز آلوده است.»^{۶۸۴}

^{۶۷۶} میزان الحکمه

^{۶۷۷} همان

^{۶۷۸} همان

^{۶۷۹} همان

^{۶۸۰} میزان الحکمه

^{۶۸۱} همان

^{۶۸۲} همان

^{۶۸۳} همان

^{۶۸۴} مکارم الاخلاق

ازدواج

پیامبر اسلام در ۲۵ سالگی از دواج کردند و ازدواج را سنت و روش خود می دانستند و کسانی را که عمدا و بدون علت خاصی، ازدواج نمی کردند جزو امت خود نمی دانستند^{۶۸۵}

و پیامبر اسلام فرمود:

مَا بُنِيَ فِي الْإِسْلَامِ بِنَاءٌ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَأَعَزَّ مِنَ التَّزْوِيجِ^{۶۸۶}؛

هیچ بنایی در اسلام در نزد خداوند عز و جل همانند ازدواج محبوب و عزیز نیست.

۳. مستدرک الوسائل، ابواب مقدمات نکاح، باب ۱، حدیث ۱۵.

«رسول خدا(ص): کسیکه ازدواج کرده و خواب است در نزد خدا از مجردیکه روزه بوده و شبها به عبادت مشغول است، برتر است.»^{۶۸۷}

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله : بدترین مردان شما، عزبانند(مجردان) !^{۶۸۸}

رسول خدا صلی الله علیه و آله : دور رکعت نماز ازدواج کرده برتر است از هفتاد رکعت نماز فرد مجرد !^{۶۸۹}

رسول خدا صلی الله علیه و آله : کسیکه ازدواج کرده و خواب است در نزد خدا از مجردیکه روزه بوده و شبها به عبادت مشغول است، برتر است .^{۶۹۰}

«إِذَا جَاءَكُمْ مَنْ تَرْضَوْنَ دِينَهُ وَآمَانَتَهُ يَخْطُبُ (إِلَيْكُمْ) فَزَوِّجُوهُ، إِنْ لَا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ»^{۶۹۱}

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: اگر خواستگار مومن و امین بود به او دختر بدهید و اگر ندهید باعث بوجود آمدن فتنه و فساد بزرگ در زمین می شود

«پیامبر(ص): کسیکه دخترش را به بی دین شوهر بدهد، روزی هزار بار لعنت بر او نازل می شود.»

«إِيَّاكُمْ وَخَضِرَاءَ الدَّمَنِ، قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا خَضِرَاءُ الدَّمَنِ؟ قَالَ: الْمَرْأَةُ الْحَسَنَاءُ فِي مَنَبَتِ السُّوءِ»^{۶۹۲}

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: از گلهای لجنزار دوری کنید! سوال شد گلهای لجنزار کیا هستند؟ فرمود زن زیبا در خانواده فاسد.

مکارم الاخلاق^{۶۸۷}

همان^{۶۸۸}

همان^{۶۸۹}

همان^{۶۹۰}

بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۳۷۲، ح ۳^{۶۹۱}.

اصول کافی، ج ۵، ص ۳۳۲، ح ۴^{۶۹۲}

«إِنَّ مِنْ يَمَنِ الْمَرْأَةُ تَيْسِيرَ خُطْبَتِهَا وَتَيْسِيرَ صَدَاقِهَا و...»^{۶۹۳}

رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره ازدواج آسان می فرماید:

میمنت [و خجستگی] زن این است که راحت خواستگاری شود و کابینش (مهریه اش) سبک باشد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله : زنیکه قبل از عروسی، مهرش را ببخشد، خداوند برای هر دیناری، ثواب آزاد کردن یک بنده را به او می دهد^{۶۹۴}

«أَيُّمَا شَابٌ تَزَوَّجَ فِي حَدَائِهِ سَنَّهُ عَجَّ شَيْطَانُهُ: يَا وَيْلَهُ! عَصِمَ مِنِّي دِينُهُ»^{۶۹۵}

رسول خدا ص: وقتی جوانی در اول جوانیش ازدواج کند، شیطان فریاد می زند: وای بر من. دینش را از من حفظ کرد.

«مَنْ بَلَغَ وَلَدُهُ النِّكَاحَ وَعِنْدَهُ مَا يَنْكِحُهُ، فَلَمْ يَنْكِحْهُ ثُمَّ أَحْدَثَ حَدَثًا فَلَا تُمْ عَلَيْهِ»^{۶۹۶}

هر که فرزندش به سن ازدواج برسد و پدر می توانند برای او همسر بگیرند ولی این کار را نکنند و فرزند گناه کند گناه به گردن پدر است.

. فرمود: هر کس زنی را به جهت ثروتش ازدواج کند خداوند او را به همان واگذار می نماید، و هر که با زنی به جهت زیبایی و جمالش ازدواج کند خوشی نخواهد دید، و کسی که با زنی به جهت دین و ایمانش تزویج نماید خداوند خواسته های او را تاءمین می گرداند.^{۶۹۷}

«زَوِّجُوا أَيَّامَكُمْ، فَإِنَّ اللَّهَ يُحْسِنُ لَهُمْ فِي أَخْلَاقِهِمْ وَيُوسِّعُ لَهُمْ فِي أَرْزَاقِهِمْ وَيَزِيدُهُمْ فِي مَرْوَاتِهِمْ»^{۶۹۸}

کنز العمال، ح ۴۴۷۲۱، ۶۹۳

بحار الانوار، ج ۱۰۳، ۶۹۴

کنز العمال، ح ۴۴۴۴۱، ۶۹۵

کنز العمال، ج ۱۶، ص ۴۴۲، ح ۴۵۳۳۷، ۶۹۶

۶۹۷ - تهذيب الاحكام : ج ۷، ص ۳۹۹، ح ۵.

کنز العمال، ج ۱۶، ص ۲۷۹، ح ۴۴۴۶۰، ۶۹۸.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله در بیان فواید ازدواج می فرماید:

جوانهای خود را همسر بدهید که باعث می شوند خداوند اخلاق آنها را خوب کند و روزی آنها را توسعه دهد و جوانمردی آنها را زیاد نماید.

هر که ازدواج کند نیمی از ایمان را بدست آورده و باید دنبال نیم دوم باشد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

مَنْ تَزَوَّجَ فَقَدْ أَحْرَزَ شَطْرَ دِينِهِ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ فِي شَطْرِ الثَّانِي^{۶۹۹}

ترجمه: کسی که ازدواج می کند، نیمی از دینش را حفظ کرده است. پس برای احراز نیم دیگر باید تقوای الهی را پیشه کند

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: نسل خود را زیاد کنید که من به آن افتخار می کنم ، و یا فرمودند زنی بگیرید که بچه دار می شود و مانند آن ، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: فرزند بخواهید، و از آن روگردان نباشید، همانا فرزند روشنی چشم و (همچون) گل (صفای) دل است ، و پرهیزد از ناتوانی و نازائی^{۷۰۰}

از پیامبر خدا (ص) روایت است که فرمود: «با غریبه ازدواج کنید تا فرزند ضعیف نیاورید». (النهاية، ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۰۶ - المَجَازَاتِ النَّبَوِيَّةُ، شریف رضی، ص ۹۲).

((نهی النبی (ص) عن وطی الحبالی حتی یضعن))

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نهی فرمود از آمیزش با زن باردار تا وقتی که زایمان کند.^{۷۰۱} و در روایت دیگری پیامبر اکرم به علی علیه السلام فرمود: اگر همسر تو باردار است با وی آمیزش مکن مگر اینکه با وضو باشی.^{۷۰۲}

میزان الحکمة، ج ۲، ص ۱۱۷۹^{۶۹۹}

بحار. ^{۷۰۰}

بحار ج ۱۰۰ ص ۲۸۹^{۷۰۱}

وسائل ج ۱۴ ص ۱۸۸^{۷۰۲}

«رسول خدا(ص): هرگاه زن وشوهر مسلمانی قصد آمیزش داشتند، مانند الاغ کاملاً برهنه نشوند! که اگر کاملاً برهنه شدند، ملائکة الهی از بین آندو می روند.»^{۷۰۳}

رسول خدا صلی الله علیه و آله : جهاد زن، خوب شوهرداری کردن است.^{۷۰۴}

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: زنی که خود را خوشبو کند و از منزل خود خارج شود، به چنین زنی لعنت می شود - از رحمت خدا دور می گردد - تا هر زمان که به منزلش بازگردد
۷۰۵

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: هر مردی که همسرش با زینت و خودآرایی از منزلش خارج می شود دیوث است و هر کس چنین مردی را دیوث بنامد گناه نکرده است و اگر مردی راضی باشد که زنش با زینت و خوشبو از منزلش خارج شود با هر گامی که آن زن برمی دارد خانه ای در آتش - جهنم - برای آن مرد ساخته می شود^{۷۰۶}
فرماید: خداوند نماز سه گروه را نمی پذیرد؛ یکی از آنها دیوث است ، و آن مردی است که شاهد ناپاکی و آلودگی جنسی همسرش است^{۷۰۷}

«امام صادق علیه السلام فرمود: در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله ، مردی از انصار قصد مسافرت داشت، هنگام خارج شدن از خانه به همسرش گفت: تا من برنگشته ام از خانه بیرون نرو، چندی بعد، پدر زن بیمار شد . این زن شخصی را خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله فرستاد که شوهرم گفته از خانه خارج نشو ولی اکنون پدرم بیمار شده است . می توانم به عیادت او بروم؟ حضرت جواب فرمود که در خانه بمان و از شویت اطاعت کن ! چند روز بعد خبر رحلت پدرش را به او دادند . باز به پیامبر صلی الله علیه و آله

بحار ج ۹۹^{۷۰۳}

همان^{۷۰۴}

بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۴۷، ح ۲۷^{۷۰۵}

بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۴۹، ح ۳۸^{۷۰۶}

وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۲۴۸، ح ۹^{۷۰۷}

پیغام داد که آیا می‌توانم بر جنازه پدرم حاضر شوم؟ حضرت جواب داد که در خانه بمان و از شویت اطاعت کن! تا اینکه پدرش را بخاک سپردند. وقتی شوهر از سفر آمد با زنش نزد پیامبر رفت. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به زن بشارت داد که در مقابل اطاعت تو از شوهرت، خداوند سبحان تو و پدرت را آمرزید. ۷۰۸

ام سلمه از پیامبر دربارهٔ ثواب خدمت زن به شوهرش پرسید. حضرت فرمود: «وقتی زن در خانه کار می‌کند و مثلاً وسیله‌ای را از جایی برمی‌دارد و در جای دیگر می‌گذارد، در این حال خداوند به او نظر می‌کند. و هر که خدا به او نظر کند، او را عذاب نمی‌کند.»

و فرمود:

«در نزد خداوند، نشستن زن در کنار شوهرش، از اعتکاف در مسجد من بالاتر است.»

و فرمود:

«هر زنی که در خانه شوهر، طوری شوهرداری کند که صلاح شوهر او باشد، خدا همه گناهان او را محو می‌کند و حسناتش را مضاعف می‌نماید. و چون از شوهر حامله شود، آنقدر برایش ثواب بنویسند، و مانند کسی است در تمام عمر روزه‌دار و دائم الصلوة بوده باشد. و هر بار که کودکش را شیر می‌دهد، مثل این است که بنده‌ای در راه خدا آزاد کرده، و چون کودک را از شیر بگیرد، منادی از آسمان ندا کند: ای زن! تمام گناهان گذشته‌ات آمرزیده شد.»

پیامبر خطاب به امیرمومنان درباره آمیزش فرمود :

«آمیزش در مواقع وحالات زیر چنانچه منجر به انعقاد نطفه شود مکروه بوده و آثار زیانباری را در پی

دارد:

روبه قبله و پشت به قبله، هنگام هلال و بدر و محاق ماه (شب چهارده) - در برابر آفتاب - عریان - ایستاده - در اول و وسط و آخر ماه که باعث جنون و جذام و صرع در مادر بچه می شود - بعد از ظهر که موجب قیچی می شود - صحبت کردن موقع آمیزش که موجب لال بودن بچه می شود - نگاه کردن به عورت زن که موجب کوری فرزند می شود - قرآن خواندن با حال جنابت - با یک دستمال تمیز کردن زن و شوهر خود را که باعث جدایی زن و شوهر می شود - نزدیکی در شب عید فطر که باعث شرور شدن بچه می شود - نزدیکی شب عید قربان که باعث نقصان در انگشتان بچه می شود - در زیر درخت که کودک قاتل می شود - بین اذان و اقامه - شب نیمه شعبان که کودک زشت می شود - دوروزمانده به آخر ماه - بالای پشت بام - در کشتی - بعد از جنب شدن - در حال حیض - شب چهارشنبه - در موقعی که کودکی در خانه باشد،

آمده است که سه نفر زن نزد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آمدند . یکی از آنها گفت: شوهرم گوشت نمی خورد ! دیگری گفت: شوهرم بوی خوش استعمال نمی کند ! سومی گفت: شوهرم نزدیکی با من راترک کرده است .

رسول خدا صلی الله علیه و آله از خانه بیرون رفت و از روی غضب عباى خود را بر زمین می کشید . وقتی وارد مسجد شد، بر منبر بالا رفت و پس از حمد و ثنای الهی، فرمود: چرا عده‌ای از اصحاب من گوشت نمی خورند و بوی خوش استعمال نمی کنند و نزدیک زنان نمی روند؟ من گوشت می خورم . بوی خوش استعمال می کنم و بنزد زنان می روم و هر که سنت مرا عمل نکند از من نیست .

نماینده زنان در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله

«روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در جمع اصحاب و یاران نشسته بودند که اسماء بنت یزید انصاری، به حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: من نماینده زنان هستم تا از شما سؤالی بپرسم، و این فقط سؤال زنان انصار و مدینه نیست بلکه هیچ زنی در شرق و غرب عالم نیست مگر اینکه وقتی سؤال مرا بشنود، آن را می پذیرد. پس من در حقیقت نماینده همه زنان عالم هستم! پدر و مادرم و خودم فدای شما ای رسول خدا.

حقیقتاً خداوند سبحان شمارا به پیامبری بسوی زنان و مردان مبعوث نمود، ما هم به تو و خدایت، ایمان آوردیم، و بدرستی که ما زنان، خانه نشینین و در حجاب و محدود هستیم. غرائز جنسی شما مردها را برطرف می کنیم و فرزندان شما را بزرگ می نمائیم! آن وقت شما مردها چند امتیاز بر ما زنها دارید: شما در نماز جمعه و جماعت و عیادت مریضها و تشییع جنازه و حج پیایی و از همه بالاتر در جهاد شرکت می کنید! وقتی یکی از شما برای حج و عمره و جهاد، خارج می شوید، ما اموال شما را حفظ می کنیم، لباسهای شما را می بافیم، بچه های شما را بزرگ می کنیم در حالی که در اجر و ثواب کارهای شما شریک نیستیم!

در این موقع حضرت با تمام صورت به اصحابش متوجه شد و فرمود: آیا شما تاکنون زنی این چنین دیده اید که به این خوبی مسائل دینش را بپرسد؟

اصحاب گفتند: ما فکر نمی کردیم زنی به این مرتبه برسد!

سپس پیغمبر به طرف آن زن توجه کرد و فرمود: ای خانم! خوب بفهم و به همه زنان اعلام کن! بدرستی که خوب شوهرداری کردن زن و جلب رضایت شوهر و موافق او عمل نمودن، مساوی و معادل همه این کارهای خیری است که مردان انجام می‌دهند!

آن زن در حالی که زبان را به لا اله الا الله بلند کرده بود نزد زنان برگشت
 ۷۰۹»

رسول خدا (ص) شب زفاف فاطمه (س)، شترش بنام شهباء را آورد و فاطمه را بر آن سوار کرد و به سلمان فرمود که دهنه شتر را بگیر و خود، شتر را حرکت دادند. در راه صدای همهمه ای را شنیدند و مشاهده کردند که جبرئیل با هفتاد هزار فرشته و میکائیل با هفتاد هزار فرشته نازل شدند. پیغمبر (ص) سؤال کرد: چه شده که به زمین نازل شده اید؟ گفتند: ما آمده ایم در عروسی فاطمه (س) و علی (ع) شرکت کنیم. در این موقع جبرئیل تکبیر گفت و ملائکه هم تکبیر گفتند و رسول خدا (ص) هم تکبیر گفت. و از این تاریخ بود که تکبیر گفتن در عروسی مسلمین رسم شد.^{۷۱۰}

فردای شب زفاف فاطمه (س)، صبح هنگام رسول خدا (ص) با ظرفی شیر به حجله رفت و ظرف شیر را به فاطمه (س) داد و فرمود: بخور! پدرت به

^{۷۰۹} میزان الحکمة ۴/۲۸۶۹

^{۷۱۰} فاطمه سرور زنان عالم

فدایت. سپس ظرف شیر را به دست علی(ع) داد و فرمود: بخور! پسر عمویت
بفدایت. ۷۱۱

هدیه پیامبر به زهرا(س) و علی(ع)

«وقتی صبح عروسی حضرت زهرا، رسول خدا به دیدار او آمدند. فرمودند
هدیه من به شما این است که کارهای خانه را تقسیم می‌کنم. کارهای داخل
خانه برای زهرا که نامحرم‌اوست نبیند و کارهای خارج از خانه برای
امیرالمؤمنین.

در این موقع حضرت زهرا فرمود: وقتی رسول خدا این مسئولیت کار خارج
از خانه را از من برداشت فقط خدا می‌داند چقدر من خوشحال شدم. ۷۱۲

همچنین زن باید هر زمان شوهر به او نیاز داشت، تمکین کند. لباس و ظاهر خود را با بهترین وجه
پیاراید. اسرار خانه را برای زنان فامیل و همسایگان نقل نکند.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله: بیشترین کسیکه بر زن حق دارد، شوهرش است و بیشترین کسیکه
بر مرد حق دارد، مادرش است. ۷۱۳

پیامبر عظیم‌الشان اسلام در این مورد می‌فرماید: «من دخل السوق فاشترى تحفة
فحملها على عياله كان كحامل صدقة الى قوم محاويج؛ ۷۱۴ مردی که وارد بازار شود و
تحفه‌ای برای خانواده‌اش بخرد، اجر و پاداش او برابر با کسی است که نیازهای

۷۱۱ بحار ۴۳/۱۴۰

۷۱۲ فاطمه سرور زنان عالم

معارف قرآن و اهل بیت ع ۷۱۳

امالی صدوق، ص ۶۷۲؛ وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۵۱۴ ۷۱۴

نیاز من را بدان را ب_____ آورد.»
 «رسول خدا(ص): حق مرد بر زن آنست که زن برای شویش چراغ روشن کند و غذای خوب تهیه نماید و تادرب حیاط، به استقبالش شتابد و به او خوش آمد گوید و طشت و حوله آورد و دست او را بشوید و جز بخاطر علتی و عذری، خود را از شویش منع ننماید.»^{۷۱۵}

روایت شده که: زنی خدمت حضرت رسول(ص) آمد و از حق شوهر بر زن سؤال کرد.

حضرت فرمود: آنقدر زیاد است که نمی‌توان همه آنها را گفت! ولی از جمله حقها آن است که زن بدون اجازه شوهر روزه مستحبی نگیرد و از خانه بیرون نرود و به نیکوترین بوهای خوش، خود را خوشبو کند و بهترین لباسهای خود را بپوشد و به بهترین زینت، آرایش کند و هر صبح و شب خود را بر شویش عرضه کند و اگر شویش قصد مقاربت داشت، ممانعت ننماید.»^{۷۱۶}

مردی که به زنش نیکی می‌کند کریم است و هر که به زنش اهانت کند لئیم است^{۷۱۷}

هر چقدر ایمان مرد بیشتر شود علاقه‌اش به همسرش بیشتر می‌گردد^{۷۱۸}

اگر مرد به زنش کمک کند پاداش پیامبرانی چون داود و یعقوب و عیسی را به او

می‌دهند. و یکساعت کار در خانه مساوی عبادت فراوانی است.^{۷۱۹}

. پیامبر اعظم فرمود: از ما نیست کسی که از جهت مال و ثروت در وسعت باشد لیکن بر اهل و عیالش سختگیری کند.

و باز فرمود: عیال مرد اسیران او هستند. پس هر که خدا به او نعمتی داده باید مخارج اسیرانش را توسعه دهد والا ممکن است نعمتهایش گرفته شود.. امام کاظم ع فرمود: اسراف و سخت‌گیری در

مکارم الاخلاق^{۷۱۵}

حلیۃ المتقین^{۷۱۶}

. نهج الفصاحه ص ۳۱۸^{۷۱۷}

وسائل ج ۱۴ ص ۹^{۷۱۸}

بحار ج ۱۰۱ ص ۱۳۲^{۷۱۹}

خرج نسبت به خانواده هر دو مکروه هستند. و امام رضا ع فرمود: سزاوار است مرد در مخارج اهل و عیالش توسعه دهد تا منتظر مرگش نباشند^{۷۲۰}

«رسول خدا (ص): بیشترین کسیکه بر زن حق دارد، شوهرش است و بیشترین کسیکه بر مرد حق دارد، مادرش است.»^{۷۲۱}

«رسول خدا (ص): سخن مرد که به زنش بگوید: تورا دوست دارم. هیچگاه از دل زن بیرون نرود.»^{۷۲۲}

«رسول خدا (ص): مردیکه کنار همسرش بنشیند، در نزد من از اعتکاف در مسجد بالاتر است.»^{۷۲۳}

«رسول خدا (ص): بوی بهشت از مسیر پانصد سال به مشام می‌رسد ولی عاق والدین و دیوث این‌ها را احساس نمی‌کنند! سؤال شد: یا رسول الله! شخص دیوث کیست؟ فرمود: کسیکه می‌بیند زنش زنا می‌کند ولی بی تفاوت است!»^{۷۲۴}

پیامبر اکرم (ص) فرمود: هر مردی که همسر خود را به زنا نسبت دهد از کارهای نیک خود جدا می‌شود همچنانکه ما از پوست خود بیرون می‌رود (اعمالش باطل می‌شود) و به مقدار هر موئی که بر بدن اوست هزار گناه برایش می‌نویسند.^{۷۲۵}

«رسول خدا (ص): ملعونه است! ملعونه است! زنیکه شوهرش را بی‌آزارد و او را ناراحت کند. و سعادت‌مند است زنیکه شوهرش را احترام نماید و در همه حالات مطیع او باشد.»^{۷۲۶}

نظام خانواده در اسلام-محمدرضا سالاری فر^{۷۲۰}

میزان الحکمة^{۷۲۱}

همان^{۷۲۲}

همان^{۷۲۳}

وسائل الشیعة^{۷۲۴}

بحار ج ۱۰ ص ۲۴۹. ۷۲۵

میزان الحکمة^{۷۲۶}

«رسول خدا(ص): کسیکه بر بداخلاقی زنش صبر کند، برای هر دفعه صبر کردن، ثواب حضرت ایوب(ع) را به او می دهند.»^{۷۲۷}

پیامبر اکرم (ص) فرمود: هر مردی که همسر خود را به زنا نسبت دهد از کارهای نیک خود جدا می شود همچنانکه ما از پوست خود بیرون می رود (اعمالش باطل می شود) و به مقدار هر موئی که بر بدن اوست هزار گناه برایش می نویسند.^{۷۲۸}

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خیر نسائکم الطیبه الطعام»^{۷۲۹} بهترین زنان شما زنی است که غذای پاکیزه و دلپسند درست کند.
((و زوجه مؤمنه تسره اذا نظر الیها و تحفظه اذا غاب عنها فی نفسها و ماله))^{۷۳۰}

پیامبر اکرم (ص) از خداوند عزوجل نقل می کند که فرمود: وقتی بخواهم خیر دنیا و آخرت را برای مسلمانی گرد آورم (چهار چیز به او می دهم اول) دلی متواضع و با پروا (دوم) زبانی که با ذکر گوید، (سوم) بدنی که بر بلا صبر و استقامت کند (چهارم) زن با ایمانی که چون به او نگاه کند، خوشحال و شاد شود، و در نبودن شوهر غمگین و در اموال شوهرش امین باشد.
حضرت رسول راجع به زنی که شوهرش با او کار دارد اما او آنقدر معطل می کند تا شوهر به خواب رود فرمود: این زن همواره در لعنت ملائکه است تا شوهرش بیدار شود^{۷۳۱}
زن همواره باید برای شوهر آراسته باشد.

پیامبر اکرم (ص) نیز به زنی که از حقوق شوهر پرسیده بود فرمود: بر زن است که با بهترین عطر، خود را خوشبو کند، و بهترین لباس خود را بپوشد، و با بهترین زینت خویش، خود را زینت دهد و هر صبح و شب خود را بر شوهر عرضه کند.^{۷۳۲}

((انی اتعجب ممن یضرب امراته و هو بالضرب اولی منها))

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده: تعجب می کنم از مردی که همسرش را می زند در

همان^{۷۲۷}

بحار ج ۱۰۰ ص ۲۴۹. ۷۲۸

الکافی، ج ۵، ص ۳۲۵ ۷۲۹

کافی، ج ۵ ص ۳۲۷ ۷۳۰

کافی ج ۵ ص ۵۰۸ ۷۳۱

کافی، ج ۵ ص ۵۰۹ و ۵۰۸ ۷۳۲

حالی که خویش مستحق تر است به کتک خوردن.^{۷۳۳} (خود دهها خطا را انجام داده است اما تحمل یک خطا را ندارد).

((من اضر بامراء حتى تفتدى منه نفسها لم يرض الله له بعقوبة دون النار.))

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر مردی که همسرش را آزار دهد تا مهرش را ببخشد و جانش را آزار کند، خداوند به کمتر از جهنم او راضی نخواهد شد.^{۷۳۴}

زنی که در برابر همسرش، هیچ نرمش و انعطاف ندارد و پیوسته به دنبال مقاومت و پافشاری و جبهه گیری در برابر خواسته های شوهر است. چنین زنی از دیدگاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله از بدترین زنان است^{۷۳۵}

پیامبر اکرم-صلی الله علیه و آله

حُبَّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا النِّسَاءُ وَالطَّيِّبُ وَ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ^{۷۳۶}

رسول خدا(ص) فرمود: از دنیا سه چیز به نظر من خوش آیند است زنان و عطر ولی روشنی چشم من در نماز است

ما بنی بناء فی الاسلام أحب إلی الله تعالی من التزویج^{۷۳۷} «هیچ بنایی رسول خدا(ص) می فرمود: «در نزد پروردگار محبوب تر از بنای خانوادگی نیست

با پنج (نوع) زن ازدواج نکن

در حدیث معتبر از رسول گرامی اسلام محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده است که آن حضرت از زید بن ثابت پرسید: آیا ازدواج کرده و زن اختیار نموده ای؟ زید بن ثابت جواب داد: نه، هنوز یا رسول الله. حضرت فرمود: ای زید زن بگیر تا پاکدامن بمانی، ولی با پنج (نوع) زن ازدواج نکن.
زید گفت: آنها کدام زنان هستند یا رسول الله؟

داستان شگفت انگیز از حضرت آیه الله دستغیب، ص ۲۶۹^{۷۳۳}

وسائل ج ۱۵، ص ۴۹۰^{۷۳۴}

بحارالانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۳۵، ح ۲۰

۷۳۵

^{۷۳۶} شیخ صدوق، الخصال، دو جلد در يك مجلد، انتشارات جامعه مدرسین قم، ۱۴۰۳ هجری قمری، ح ۲۱۷، ج ۱ ص ۱۶۵.

^{۷۳۷} شیخ صدوق، الفقیه، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۰۴ ق، ج ۳، ص ۳۸۳.

فرمود: عبارتند از (شهبره)، (لهبره)، (نهبره)، (هیدره)، و (لفوت).
 !زید عرض کرد: یا رسول الله، اینها که فرمودید، من نمی دانم یعنی چه؟
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مگر شما عرب نیستید؟!
 (شهبره) به زنی می گویند که کبود رنگ و آبی چشم و بدزبان و بی حیا و هر چه به دهنش آید
 بگوید.

(لهبره) به زنی می گویند بلند قامت و لاغر اندام (کم عقل) باشد.
 (نهبره) به زنی می گویند که کوتاه قد و بد قیافه و زشت (سخن) باشد.
 (هیدره) به زنی می گویند که پیر سالخورده و حيله گر و مکاره باشد.
 (لفوت) به زنی می گویند که از قبل فرزند یا فرزندانی داشته باشد.
 باز هم از نبی گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که به زید بن ثابت فرمود:
 ای زید زن بگیر که ازدواج کردن و زن گرفتن مایه برکت و مزید عفت است، ولی از ازدواج با
 دوازده (نوع) زن پرهیز کن.

!زید گفت: آنها را برای من معرفی کن یا رسول الله؟

:حضرت فرمود

(هنفصه): زنی که سلیطه باشد.
 (عنفصه): زنی که پر حرف و بدبو باشد.
 (شهبره): زنی که کبود رنگ و آبی چشم و بدزبان باشد.
 (سقلیقه): زنی که از (عقب) از دبرش حیض ببیند.
 (مذبوبه): زنی که کم عقل و یا دیوانه بوده باشد.
 (مذمومه): زنی که ذم شده و نکوهیده باشد.
 (حنانه): زنی که مرتب از شوهر سابقش یاد کند.
 (منانه): زنی که با مال و ثروت خود بر شوهرش منت گذارد.
 (رفثاء): زنی که بد سخن و فحاش و بدگو باشد.
 (هیدره): زنی که پیر فرتوت و حيله گر باشد.
 (ذوقناء): زنی که به عمل جنسی و آمیزش بی رغبت باشد.
 (لفوت): زنی که از شوهر قبلی خود فرزند داشته باشد.

باز هم در حدیثی از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است فرمود: آیا
 خبر ندهم شما را به بدترین زنها، و آن زنی است که در نزد کسان خود خوار و ذلیل و نسبت به

شوهر عزیز باشد و عقیم و کینه دار باشد و از کار زشت و قبیح کناره نجوید و در غیاب شوهرش زینت کند و در حضور شوهر زینتش را از او بپوشاند و حرف او را نشنود و فرمان او را اطاعت نکند و در خلوت از شوهرش تمکین ننماید عذر شوهرش را نپذیرفته و اگر خلاقی از او صادر شد آن را نقل مجالس کند.

:و همچنین آن حضرت فرموده

بدترین زنان شما زن نازا، کثیف، لجباز، و نافرمانی است که در چشم فامیلش حقیر و در نظر خود عزیز باشد و نسبت به شوهر خود سرکش و نافرمان و با دیگران رام و تسلیم و خوش صحبت باشد! ۷۳۸

زنی که با شوهر خود پر خاشگیری می کند

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: هر زنی که با زبان خود با شوهرش پر خاشگیری نماید در روز قیامت او را با زبان آویزان نموده و دو دستش را با میخهایی از آتش میخکوب خواهند نمود! ۷۳۹

زنی که با زبان خود شوهرش را مورد آزار و اذیت قرار می دهد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: خدای متعال اعمال نیک زنی که با زبانش شوهر خود را مورد آزار و اذیت قرار می دهد قبول نمی کند مگر آن هنگامی که رضایت شوهرش را جلب نماید. ۷۴۰

زنی که به شوهر خود سخنی ناروا بگوید پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: زنی که به شوهر خود بگوید: اُف بر تو! مورد لعن و نفرین خدای متعال و ملائکه و مردم قرار دارد ۷۴۱

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: زنی که با زبانش با شوهرش حاضر جوابی کند؛ او را با زبانش آویزان می کنند و میخ هایی از آتش را به دستان او می کوبند! ۷۴۲

زنی که بر شوهرش منت می گذارد

<http://roozplus.com/fa/news/56678> 738

739 مستدرک ج ۱۴ ص ۲۴۰

740 مکارم الأخلاق ج ۱ ص ۴۶۳

741 عوالم علوم سیّدة النساء (علیها السلام) و مستدرکاتها ج ۱ ص ۵۲۴

742 مستدرک الوسائل ج ۱۴ ص ۲۴۰

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: چنانچه زنی تمام طلاها و نقره های زمین را به عنوان جهاز به منزل شوهرش ببرد، اما روزی از روزها این زن به شوهر خود سرکوفت زده و به او بگوید: تو دیگر کیستی؟! این مال، مال من است، در این صورت، ثواب اعمال چنین زنی نابود می گردد حتی اگر او از جمله ی بهترین عبادت کنندگان باشد. مگر آنکه از کرده ی خود توبه نموده و از شوهرش عذرخواهی نماید.^{۷۴۳}

اگر ناسازگاری با شوهر و آزار دادن به او نبود هیچ زن نمازگزاری به آتش قیامت نمی سوخت

رسول اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در این زمینه سخنرانی عجیبی فرمودند: ای زنان! در راه خدا صدقه دهید گرچه از زیور و زینت خود، گرچه یک دانه خرما، چه اینکه بیشتر شما هیضم جهنم هستید، لعنت می کنید، و نسبت به خدمات شوهر سپاسگزار نیستید. زنی عرضه داشت: مگر ما نیستیم که مادری می کنیم، کودک را ماه ها در شکم می پرورانیم، به او شیر می دهیم، مگر این دختران سرپرست خانه ها، و این خواهران دلسوز برادرها از جنس ما نیستند؟ فرمود: چرا، باردار هستید، فرزند می آورید، شیر می دهید، مهربان و با عاطفه اید، اگر ناسازگاری با شوهر و آزار دادن به او نبود هیچ زن نمازگزاری به آتش قیامت نمی سوخت.^{۷۴۴}

جویبر و دلفا

جویبر «مرد جوان تازه مسلمانی است که در مدینه مانده تا دینش را نزد پیغمبر درست کند و « در صفّه ای که کنار مسجد بود، در میان فقرا جا داشت. گاهی نان و گاهی خرما و گاهی هر دو از طرف پیغمبر به او می رسید.

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله او را مورد لطف بیشتری قرار داد و پرسید

«آیا میل ازدواج داری؟»

عرض کرد: «یا رسول الله! بلی اما کی به من دختر می دهد؟ من که نه مال دارم و نه شأن و نه «قیافه».

rasekhoon.net/article/show/740585/⁷⁴³

<https://www.yasa.co/blog/husbands-rights-to-women/>⁷⁴⁴

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اسلام، همه چیز را جبران می کند. مؤمن همشأن مؤمنه است المسلم کفو المسلمه

». «سیاه و سفید ندارد، عرب و عجم ندارد، همه یکنواخت است و میزان تقواست

حضرت او را نزد زیاد بن لبید، که از اشراف قبیله ای از قبایل اطراف مدینه بود - فرستاد و فرمود: «به او بگو پیغمبر مرا فرستاده که دخترت را به عقد من درآوری

جویر اطاعت کرد و رفت در مجلس زیاد بن لبید چند نفر دیگر هم حضور داشتند و گفت: «پیغمبی از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله برایت دارم، آیا در حضور دیگران بگویم یا خصوصی

زیاد گفت: «زهی شرف از پیغام رسول خدا صلی الله علیه و آله مانعی ندارد در حضور دیگران بگویی».

». گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دخترت ذلفا را به عقد من درآوری

». زیاد، یکه خورد و آنچه در دلش بود گفت: «تو همشأن ما نیستی، چگونه به تو دختر بدهم؟

جویر برخاست که برود، گفت: «به خدا سوگند! آنچه تو می گویی راه و روش اسلام نیست». آنگاه حرکت کرد

». «دختر از پدرش پرسید: «کی بود؟ و جریان چه بود؟

زیاد گفت: «جوان فقیری آمده بود و می گفت از پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده و او را فرستاده است که تو را به او تزویج نمایم

دختر گفت: «پدر! زود دنبالش برو تا رسول خدا صلی الله علیه و آله را ناراحت نکرده است او را».

زیاد به دنبال جویر رفت و گفت: «برگرد تا من خودم به مدینه بروم و ببینم آیا خود رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین فرموده است یا نه؟

:به مدینه آمد و جریان را از پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود

آری من او را فرستاده ام. برگشت و لباس مناسبی برای جویر فراهم کرد، وسایل زندگی «اش را نیز تهیه و خانه ای نیز برایش آماده کرد

جویر، شب عروسی نگاه به صورت دختر کرد و جمالش را دید گفت: «ای خدایی که تو به من نعمت دادی، شکر تو مقدّم بر هر چیزی است». و تا صبح، نماز و سجده شکر بجا آورد و فردا نیز به شکرانه این نعمت، روزه گرفت، سه شبانه روز وضعش چنین بود

روز سوّم زیاد خیلی ناراحت بود، خدمت پیغمبر آمد و گفت مثل این که این داماد اقتضای ازدواج ندارد.

«پیغمبر صلی الله علیه و آله کسی را به دنبالش فرستاد و از او پرسید: «مگر میل به زن نداری؟

»گفت: «چرا خیلی هم مایل هستم

»فرمود: «پس چرا از همسرت کناره گرفته ای؟

عرض کرد: «به خاطر شکر این نعمت بزرگ، خواستم سه شبانه روز، شبها به طاعت به سر برم و

»روزها روزه بگیرم؛ اما از امشب به سراغش می روم.^{۷۴۵}

در کافی با اسناد خود از امام صادق (ع)، به نقل از پدرانش (ع) نقل شده که آن حضرت می گوید: «رسول خدا (ص) فرمود: یک فرد مسلمان پس از اسلام هیچ بهره ای به دست نیاورده است که بالاتر از همسر مسلمانی باشد که هر گاه بر او نظر کند باعث شادمانی او گردد و هر گاه دستوری دهد اطاعت کند و در غیاب او، جان و مالش را حفظ کند.» **کافی، ج ۵، ص ۳۲۷.*** و نیز به اسناد خود از آن حضرت نقل کرده:

«رسول خدا (ص) فرمود: تزویج کنید و به همسری درآورید! بدانید که از بهره مندی و خوشبختی انسان، ازدواج کردن و دادن هزینه دامادی است، و هیچ چیزی نزد خدای عزّ و جلّ محبوبتر از خانه ای نیست که در اسلام به وسیله ازدواج آباد شود و هیچ چیزی در نزد خدای عزّ و جلّ مبغوضتر از خانه ای نیست که در اسلام به وسیله جدایی - یعنی طلاق - ویران گردد. سپس امام صادق (ع) فرمود: خدای متعال درباره طلاق تأکید فرموده و خشم خود را نسبت به جدایی زن و مرد چندین بار بیان کرده است.» ** همان مأخذ، ص ۳۲۸.***

و نیز به اسناد خود از آن بزرگوار نقل کرده است: «دو رکعت نمازی را که شخص ازدواج کرده به جا آورد بهتر از هفتاد رکعتی است که فرد مجرد به جا آورد.» ** همان مأخذ، ص ۳۲۸.***

و به اسناد خود از آن حضرت نقل کرده است: «رسول خدا (ص) فرمود: هر کس ازدواج کند نصف دینش را تأمین کرده و باید نسبت به نصف دیگر - و یا باقیمانده آن - از خدا بترسد.» ***۳۲۹ همان مأخذ، ص ۳۲۹.***

و با اسنادی از امام صادق (ع) نقل کرده است: «رسول خدا (ص) فرمود: پست ترین مردگان شما افرادی هستند که عزب بمیرند.» ***۳۲۹ همان مأخذ، ص ۳۲۹.***
و نیز به اسناد خود از آن حضرت نقل کرده است، فرمود: «وقتی که حضرت یوسف برادرش را ملاقات کرد، گفت: برادر چگونه بعد از من توانستی با زنان ازدواج کنی؟ جواب داد: پدرم - یعقوب - مرا مأمور به ازدواج کرد و گفت: اگر می توانی دارای فرزندی باشی که زمین را با تسبیح خدا سنگین کند، ازدواج کن.» ***۳۲۹ کافی، ج ۵، ص ۳۲۹.***

و با اسنادی از امام صادق (ع) نقل کرده است: «امیر المؤمنین (ع) فرمود: ازدواج کنید که رسول خدا (ص) فرمود: هر کس دوست دارد از سنت من پیروی کند، همانا ازدواج از سنت من است.» ***۳۲۹ کافی، ج ۵، ص ۳۲۹.***

و به اسناد خود، از آن حضرت نقل کرده است که فرمود: «مردی نزد پدرم آمد، پدرم پرسید: آیا شما همسر دارید؟ عرض کرد: خیر. پدرم فرمود: دو رکعت نمازی که مرد همسردار به جا آورد با فضیلت تر از آن است که مرد بدون همسری شبها مشغول عبادت و روزها روزه دار باشد. آنگاه پدرم، هفت دینار به او داد و فرمود: با این مبلغ ازدواج کن، و بعد گفت: رسول خدا (ص) فرموده: تأهل اختیار کنید که روزی تان بیشتر می شود.» ***۳۲۹ کافی، ج ۵، ص ۳۲۹.***
و نیز به اسناد خود از آن حضرت نقل کرده است: «هر که از ترس نیازمندی و فقر ازدواج را ترک کند، به خدا بدین شده است.» ***۳۳۰ همان مأخذ، ص ۳۳۰.***

و با اسناد خود از آن حضرت نقل کرده است که فرمود: «مردی خدمت پیامبر (ص) رسید و از نیازی که داشت به حضور آن بزرگوار شکوه کرد، پیامبر فرمود: ازدواج کن، آن مرد ازدواج کرد و روزی اش فراوان شد.» ***۳۳۰ همان مأخذ، ص ۳۳۰.***
و نیز به اسناد خود، نقل کرده، می گوید: «از امام صادق (ع) راجع به این حدیث پرسیدند که مردم نقل می کنند؛ مردی خدمت پیامبر (ص) آمد، و از نیازمندی خود، شکایت کرد. پیامبر او را مأمور به ازدواج کرد، و او دستور پیامبر را اجرا کرد، ... آیا چنین حدیثی درست است یا نه؟ امام صادق (ع) فرمود: آری این حدیث درست است و بعد افزود: روزی به همراه زنان و عیال است.» ***۳۳۰ کافی، ج ۵، ص ۳۳۰.***

و با اسناد خود از آن حضرت به نقل از پدرانش آورده است: «رسول خدا (ص) فرمود: هر کس

از بیم فقر و تنگدستی ازدواج را ترک کند، به خدا بد گمان شده است، زیرا خداوند عز و جل می فرماید: **إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ** *کافی، ج ۵، ص ۳۳۰.*** نور / ۳۲:

پیامبر اسلام در ۲۵ سالگی از دواج کردند و ازدواج را سنت و روش خود می دانستند و کسانی را که عمداً و بدون علت خاصی، ازدواج نمی کردند جزو امت خود نمی دانستند^{۷۴۶}

. بیان آداب، سبک رفتار و سیره پیامبر(ص) در ازدواج را اینگونه دسته بندی می کنیم:
 ۱. بی توجهی به مظاهر مادی: خواستگاران حضرت فاطمه(س)، معمولاً از افراد سرشناس و یا دارای ثروت و مکت بودند. مثلاً عبدالرحمان بن عوف نیز با پیشنهاد مهریه ای کلان به خواستگاری آمده بود^{۷۴۷} ولی پیامبر اکرم(ص) و حضرت فاطمه(س) به خواستگارها پاسخ منفی دادند.

۲. مشورت با دختر: پیامبر اکرم(ص) بر خلاف عرف جامعه آن روزگار که مشورت با دختران را ناپسند می شمرد^{۷۴۸}، در همه موارد ابتدا با حضرت فاطمه(س) مشورت کرده و قبل از آن، نظری ابراز نمی نمود. در خواستگاری امیرالمؤمنین(ع) نیز پیامبر(ص) با رویی گشاده از ایشان استقبال نمود ولی پاسخ در خواست ازدواج را منوط به نظرخواهی از حضرت فاطمه(س) کرد.^{۷۴۹}
 ۳. تبیین همسانی (کفو): همسانی زن و شوهر مورد توجه همه جوامع و افراد است، ولی تبیین مراد از همسانی در جوامع و افراد متفاوت است. پیامبر اکرم(ص) در موارد ازدواج دیگران همچون ازدواج جویبر(صحابی فقیر خود) با زلفی (دختر یکی از رؤسای قبایل عرب) تصریح کردند که مراد از همسانی، ثروت و موقعیت اجتماعی نیست، بلکه دین، خُلق و فرهنگ است. با توجه به این تعریف از کفویت، سرور زنان جهانیان قرین و همسانی نداشت. از این رو حضرتش در ازدواج حضرت فاطمه(س) فرمود: «لولا علی ما کان لها کفو».^{۷۵۰} یعنی والایی شخصیت، ایمان و فرهنگ حضرت فاطمه(س) اقتضاء می کند که تنها امیرالمؤمنین(ع) شایسته ازدواج با ایشان

۳. مستدرک الوسائل، ابواب مقدمات نکاح، باب ۱، حدیث ۱۵.

۷۴۶

۷۴۷ دلائل الامامة، ص ۸۲

۷۴۸ المفصل فی تاریخ العرب، ج ۴ ص ۶۳۶

۷۴۹ امالی طوسی، ص ۳۹ ج ۴۴.

۷۵۰ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۵۸.

باشد. دیگر افراد در هر موقعیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی که باشند صلاحیت ازدواج با او را دارا نیستند. گفتنی است، در مورد سایر دختران پیامبر(ص) نیز این اصل رعایت شده است ولی به سبب آن که آنها از والایی منحصر به فرد حضرت فاطمه(س) برخوردار نبودند، پیامبر اکرم(ص) با ازدواج آنها با اقران خویش موافقت نمود.

4. جلوه گری حیا: آن گاه که پیامبر(ص) خواسته خواستگاران را با حضرت فاطمه(س) در میان می‌نهاد حضرتش بدون کلام و تنها با رفتار خود به پیامبر(ص) پاسخ می‌داد. در مورد خواستگاهای قبلی، ایشان روی برمی گرداند و مخالفت خویش را ابراز می نمود. ولی آنگاه که خواستگاری امیرالمؤمنین(ع) را شنید سر به زیر انداخت و سکوت کرد. پیامبر(ص) با تقدیر شایستگی حیای دخترانه حضرت فاطمه(س) فرمود: «الله اکبر سکوت‌ها اقرارها؛ سکوت او نشانه پذیرفتن اوست». ^{۷۵۱} و به این گونه زیبایی سکوت و حیای زنانه را ستود.

5. ارائه مشورت به دختر: اگر چه نظرخواهی از دختر هنگام ازدواج امری لازم و ضروری است ولی مشورت دادن به او در انتخاب مسیر صحیح نیز مورد توجه پیامبر(ص) بوده است. ایشان در موارد پیشین تنها به اعلام خواستگاری فرد بسنده می نمود ولی در هنگام رساندن پیام خواستگاری امیرمؤمنان(ع) فرمود: «علی بن ابی طالب کسی است که خویشاوندی، فضایل و اسلامش را می‌شناسی، من از خداوند خواسته‌ام تو را به همسری بهترین آفریدگانش و محبوب‌ترین آنها در نزدش در آوردم، اکنون علی از تو خواستگاری کرده است. نظرت چیست؟» ^{۷۵۲}

6. تعیین مهریه اندک: مهریه یا صداق، نشانه صدق مرد در خواستگاری از زن دانسته شده است. از این رو به گمان برخی، افزونی صداق نشان دهنده ارزش گذاری بیشتر برای همسر آینده است. این باور غلط کهن، اکنون نیز در جامعه و حتی در میان اقشار تنگدست، وجود دارد. پیامبر اکرم(ص) با این رویه نیز مخالفت کرد. زیرا امیرمؤمنان(ع) همانند بیشتر مهاجران و انصار، زندگی فقیرانه‌ای داشت و برای گذران زندگی نیز دچار مشکل بود. پیامبر اکرم(ص) با تعیین مهریه‌ای اندک، عنوان مهرالسنة را به یک اصطلاح تبدیل کرد تا پیروان حضرتش بدانند که شخصیت زن و مبارکی ازدواج به فراوانی مهریه نیست.

7. تعیین مهریه مطابق با دارایی مرد: دارایی امیرمؤمنان(ع) هنگام ازدواج تنها سه چیز بود: شتر

^{۷۵۱} بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۲۷.
^{۷۵۲} همان

آبکشی، که با آن کار می‌کرد، شمشیر، که در میدان جنگ بدان نیاز داشت و زره که هنگام مبارزه حضرت را از تیررس دشمنان محافظت می‌کرد.^{۷۵۳} پیامبر(ص) به ایشان فرمود: «زره از بقیه دارایی تو، کمتر به کارت می‌آید بنابراین همان را مهر حضرت فاطمه قرار بده». مهریه تعیین شده اندک و در وسع داماد بود. امیرمؤمنان به صورت بالفعل مهریه را مالک بود و همان زمان مهریه را به پیامبر(ص) پرداخت نمود. زره خود را به قیمت ۴۸۰ درهم فروخت و پول آن را در اختیار پیامبر(ص) قرار داد. اگر چه خریدار زره، دوباره آن را به امیرمؤمنان(ع) بازگرداند زیرا بیشتر از او مورد نیاز حضرتش بود.

۸. علنی و عمومی بودن عقد: آنگاه که قرار بر ازدواج امیرمؤمنان(ع) و حضرت فاطمه(س) گذاشته شد، پیامبر اکرم(ص) قاصدانی را به اطراف مدینه فرستاد و مردم را به مسجد فراخواند. در بالای منبر خطبه خواند و ازدواج آنها را اعلان کرد. امیرمؤمنان(ع) نیز خطبه خواند و رضایت خویش را بیان نمود.

۹. جهیزیه ساده: پیامبر اکرم(ص)، یک سوم از مهریه را در اختیار ابوبکر نهاد تا با آن جهیزیه ساده‌ای تهیه کند. جهیزیه ای که بیشتر آن از اجناس سفالین و مطابق با زندگی ساده و محقرانه پیامبر(ص) و امیرمؤمنان(ع) بوده است. لیست جهیزیه حضرت فاطمه(ع) در مصادر تاریخی و حدیثی آمده است.^{۷۵۴} پیامبر(ص) پس از دیدن جهیزیه این گونه دعا نمود: «بارالها، مبارک گردان برای کسانی که بیشتر ظروف آن سفالین است.»!

۱۰. ولیمه عمومی: ولیمه دادن در عروسی مورد تأکید اسلام است^{۷۵۵} پیامبر اکرم(ص) هنگام عروسی خویش نیز ولیمه داده‌اند،^{۷۵۶} ولیمه ازدواج حضرت فاطمه(س) به گونه گسترده در متون حدیثی و تاریخی ذکر شده است.^{۷۵۷} پیامبر(ص) به امیرمؤمنان(ع) فرمود: «مراسم عروسی، ولیمه لازم دارد». جناب ایشان شخصاً دست اندرکار ولیمه بود. دعوت به ولیمه نیز عمومی بوده و اختصاص به گروه خاصی نداشت.^{۷۵۸}

ولیمه دادن فقط در پنج چیز است: عروسی، ختنه، خریدخانه، سفر حج و تولد فرزند.

۱۱. غذای ولیمه: افزون بر نانی که پخته و گوسفندی که ذبح و آماده شد، پیامبر اکرم(ص) به

^{۷۵۳} کشف الغمة، ج ۱، ص ۳۵۵.

^{۷۵۴} امالی طوسی

^{۷۵۵} محاسن برقی، ج ۲ ص ۴۱۷

^{۷۵۶} کافی، ج ۵ ص ۳۶۸

^{۷۵۷} سنن نسایی، ج ۶ ص ۷۳

^{۷۵۸} امالی طوسی، ص ۴۲.

دست خویش شیرینی با خرما و روغن آماده کرد. غذای عروسی بسیار خوش خوراک و با برکت بود به گونه‌ای که برخی میهمانان، شیرینی و ولیمه هیچ عروسی را با آن قابل مقایسه ندانستند. برخی نیز گفته‌اند: «هیچ ولیمه‌ای در آن زمان برتر از این ولیمه نبود». ۷۵۹

12. تلاش برای ساماندهی زندگی جدید: تهیه منزل برای خانواده جدید، از دغدغه‌های اصلی پس از هر ازدواج در همه زمان‌ها بوده است. امیرالمؤمنین (ع) از افراد مهاجر به مدینه بود و طبیعتاً منزل ویژه‌ای نداشت، از این رو در صدد بود منزلی در وسع خود آماده کند. حضرت فاطمه (س) نیز تمایل داشت که در نزدیکی پیامبر (ص) زندگی کند تا ملاقاتش با حضرت راحت‌تر باشد، این خواسته نیز خواسته‌ای طبیعی در آن دوره و امروز است. پیامبر اکرم (ص) خود در منزلی که در ملک حارثه بن نعمان بود، زندگی می‌کرد ولی حیا می‌کرد که برای دختر خویش نیز از او منزلی درخواست کند. آنگاه که حارثه بن نعمان از مطلب آگاه شد با افتخار منزل خود را در اختیار این زوج نهاد تا افتخار ساماندهی برترین و سرافرازترین خانواده هستی نصیب او شود. ۷۶۰

13. شراکت در مراسم عروسی: مراسم عمومی ازدواج به گونه‌ای بود که طرفین ازدواج در آن دخالت داشتند. به هنگام تهیه ولیمه، پیامبر (ص) به امیرمؤمنان فرمود: «برای این مراسم، غذای فراوانی تهیه کن، گوشت و نان از جانب ما و خرما و روغن بر عهده تو باشد». در پذیرایی نیز هر دو خانواده دخالت داشته و با هم مشارکت می‌کردند. ۷۶۱

14. حضور پیامبر (ص) در جزئیات مراسم: بیشتر امور خصوصی ازدواج حضرت فاطمه (س) بر عهده پیامبر (ص) بود. افزون بر علاقه خاص پیامبر (ص) به حضرت فاطمه (س)، به سبب رحلت حضرت خدیجه (س)، پیامبر اکرم (ص) کارهای مرتبط با مادر خانواده را نیز به عهده گرفت. آوردیم که در تهیه ولیمه، پیامبر اکرم (ص) شخصاً به تهیه شیرینی پرداخت. در مراسم کشیدن غذا نیز حضرتش شخصاً شرکت داشت و آشپزی و تقسیم غذا را به عهده داشت. پس از پایان ولیمه - که در روز انجام شده بود - پیامبر اکرم (ص) فاطمه (س) را خواست و او آکنده از آزر به حضور حضرتش رسید. پیامبر (ص) او را دعا کرد، نقاب از چهره‌اش برگرفت و دستش را در دست امیرمؤمنان (ع) نهاد. آنگاه آنها را به منزل جدید فرستاد و فرمود: «منتظر باشید تا من

۷۵۹ طبقات کبری، ج ۸ ص ۲۳

۷۶۰ اعلام الوری، ص ۸۱.

۷۶۱ امالی طوسی، ص ۴۰ - ۴۲.

بیایم». رسول خدا(ص) میان آنها نشست قدحی آب در دست گرفت و قطراتی را بر سر و سینه عروس و داماد پاشید. ^{۷۶۲} پس از زفاف نیز نزد آنها آمد و ظرفی از شیر آورد و به هر دو خورانید. ^{۷۶۳}

15. نصیحت و دعا برای خانواده جدید: در تمام مراحل ازدواج، عروسی و تشکیل خانواده جدید، محبت، همراهی، نصیحت و دعای پیامبر(ص) به چشم می‌آید. آنگاه که پیامبر(ص) دست فاطمه را در دست علی(ع) نهاد فرمود: «یا علی، خدا همسری فاطمه را بر تو مبارک گرداند. فاطمه همسر خوبی است و سپس به حضرت فاطمه فرمود: علی شوهر خوبی است». در منزل جدید هم هر دو را دعا کرد و فرمود: «اللهم هذه ابنتی و احب الخلق إلیّ و هذا اخی و احبّ الخلق إلیّ، اللهم لک ولیا و لک حفیّا و بارک له فی اهله». ^{۷۶۴} پس از زفاف نیز نزد آنها آمد و برایشان دعا کرد تا زندگی پر مهر و فرزندانی پاک و امامان هدایت داشته باشند. ^{۷۶۵}

16. تکبیر گفتن در عروسی: در مراسم عروسی حضرت فاطمه(س)، جبرئیل همراه با هفتاد هزار فرشته به زمین آمدند تا شاهد این عروسی فرخنده باشند. جبرئیل تکبیر گفت و فرشتگان نیز تکبیر گفتند. پیامبر(ص) نیز تکبیر گفت و مسلمانان از ایشان پیروی کردند. پس از آن تکبیر گفتن در مراسم عروسی به سنت تبدیل شد. ^{۷۶۶، ۷۶۷}

رسول خدا(ص): سه چیز از ستم است. اول آنکه مردی با شخص دیگری رفیق باشد ولی از مشخصاتش سؤال نکند. دوم آنکه شخصی را به غذا دعوت کنند ولی او رد کند و اگر قبول کند، عذان خورد. سوم آنکه شخص قبل از ملاعبه با همسرش، نزدیکی کند. ^{۷۶۸}

«رسول خدا(ص): هرگاه زن و شوهر مسلمانی قصد آمیزش داشتند، مانند الاغ کاملاً برهنه نشوند! که اگر کاملاً برهنه شدند، ملائکه الهی از بین آندو می‌روند». ^{۷۶۹}

رسول خدا(ص): هنگامیکه به عروسی دعوت می‌شوید با کندی بروید که در آنجا از دنیا یاد می‌شود و اگر به تشییع جنازه دعوت شدید، با سرعت بروید که در آنجا، آخرت بیاد می‌آید. ^{۷۷۰}

^{۷۶۲} امالی طوسی، ص ۴۳.

^{۷۶۳} مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳ ص ۱۳۱.

^{۷۶۴} همان

^{۷۶۵} ilhk

^{۷۶۶} <https://wrc.ir/hora/detail/3/3/1392/68/782>

^{۷۶۷} امالی طوسی، ص ۲۵۸

^{۷۶۸} بحار ج ۹۹

^{۷۶۹} همان

^{۷۷۰} میزان الحکمه

«رسول خدا(ص): ولیمه فقط در پنج چیز مستحب است: ازدواج، ولادت، ختنه، حج و خرید خانه.»^{۷۷۱} «رسول خدا(ص): زنیکه قبل از عروسی، مهرش را ببخشد، خداوند برای هر دیناری، ثواب آزاد کردن یک بنده را به او می دهد.»^{۷۷۲}

«رسول خدا(ص): بهترین زنان امت، من آنانی هستند که مهرشان کم و صورتشان زیباست.»^{۷۷۳}

«رسول خدا(ص): کسیکه مهر زنش را ندهد، در نزد خدا زناکار محسوب می شود! و خدا در قیامت به او می گوید: بنده ام! کنیزم را برایت طبق عهدهی حلال نمودم ولی تو به عهدهت عمل نکردی! در این موقع خداوند حق زن را از مرد طلب می کند و از ثوابهای مرد به زن می دهد. و اگر همه حسنات مرد را داد ولی حق زن کامل نشد، خدا امر می کند مرد را به جهنم بیاورد!»^{۷۷۴}

«رسول خدا(ص): حیا ده جزء است که نه جزء آن در زنان می باشد و یک جزء در مردان. زن چون حیض شود، یک جزء آن را از دست می دهد و چون شوهر کند، جزء دیگریش برود و چون بکارتش ازاله گردد، جزء دیگری از حیا برود و چون فرزندی بزاید، یک جزء دیگر برود و پنج جزء باقی بماند. و اگر بزنا آلوده گردد و بفساد گراید، همه حیا برود و اگر عفت خود را نگه دارد، پنج جزء بماند.»^{۷۷۵}

«رسول خدا(ص): اگر زن نمازهای پنجگانه را بخواند و روزه رمضان بگیرد و خود را از زنا نگه دارد و اطاعت شوهرش کند، از هر دری که بخواهد به بهشت می رود.»^{۷۷۶}

«رسول خدا(ص): از گلهای لجنزار پرهیزید! گفتند: گلهای لجنزار چیستند؟ فرمود: زنان زیبا که در خانواده های پست و بد تربیت شده اند.»^{۷۷۷}

«از جمله دعا های رسول خدا(ص) این بود: خدایا! بتو پناه می برم از زنیکه قبل از اینکه پیرشوم مرا پیر کند!»^{۷۷۸}

«رسول خدا(ص): حق مرد بر زن آنست که زن برای شویش چراغ روشن کند و غذای خوب تهیه نماید و تادرب حیاط، به استقبالش شتابد و به او خوش آمد گوید و طشت و حوله آورد و دست او را بشوید و جز بخاطر علّتی و عذری، خود را از شویش منع ننماید.»^{۷۷۹}

«روایت شده که: زنی خدمت حضرت رسول(ص) آمد و از حق شوهر بر زن سؤال کرد.

^{۷۷۱} بحار ج ۲۲ ص ۱۲۴

^{۷۷۲} بحار ج ۱۰۳

^{۷۷۳} میزان الحکمه

^{۷۷۴} همان

^{۷۷۵} مکارم الاخلاق

^{۷۷۶} همان

^{۷۷۷} میزان الحکمه

^{۷۷۸} همان

^{۷۷۹} مکارم الاخلاق

حضرت فرمود: آنقدر زیاد است که نمی‌توان همه آنهارا گفت! ولی از جمله حقها آن است که زن بدون اجازه شوهر روزه‌مستحبی نگیرد و از خانه بیرون نرود و به نیکوترین بوهای خوش، خود را خوشبو کند و بهترین لباسهای خود را بپوشد و به بهترین زینت، آرایش کند و هر صبح و شب خود را برشویش عرضه کند و اگر شویش قصد مقاربت داشت، ممانعت ننماید.^{۷۸۰}

«رسول خدا (ص): هر زنیکه شوهر او را برای جماع صدا بزند و او تأخیر کند تا اینکه شوهر بخواب رود، پیوسته ملائکه او را لعن کنند تا شوهر بیدار شود!»^{۷۸۱}

«زنی از رسول خدا (ص) پرسید: چه اجری در آمیزش شوهر با همسرش است؟ حضرت فرمود: چون شوهر نزد تو آید، دو ملک او را همراهی کنند و مانند کسی باشد که شمشیر خود را آماده نموده تا در راه خدا بجنگد. و چون با تو نزدیکی کند، گناهانش بریزد مثل برگ که از درخت بریزد و چون غسل کند، از گناهش بیرون آید.»^{۷۸۲}

«رسول خدا (ص): بهترین مردان امت من کسانی هستند، که به اهل خانه خود تعدی و ستم روا ندارند و بر آنها رحمت آورند و به آنها ظلم نمایند.»^{۷۸۳}

«مردی خدمت رسول خدا (ص) آمد و گفت: یا رسول الله! همسری دارم که چون بخانه می‌روم، به پیشباز می‌آید و هنگام خارج شدنم، بدرقه‌ام می‌کند و اگر مرا اندوهگین ببیند، می‌گوید: غصه نخور که اگر غم روزی را می‌خوری، خداوند روزی رسان است و اگر غم آخرت داری خداوند بر غمهایت بیافزاید!

حضرت فرمود: به او بشارت بهشت بده و به او بگو که تو یکی از عاملان خداوندی و در هر روز پاداش هفتاد شهید برایت خواهد بود.»^{۷۸۴}

«رسول خدا (ص): اگر زنی با خود به خانه شوهر، طلا و نقره و جواهر ببرد. ولی روزی به شوهرش بگوید: تو کی هستی! همه این اموال مال من است! همه اعمالش باطل می‌شود اگر چه عابدترین مردم باشد. مگر اینکه توبه کند و از شوهرش عذر بخواهد.»^{۷۸۵}

«رسول خدا (ص): جهاد زن، خوب شوهرداری کردن است.»^{۷۸۶}

^{۷۸۰} حلیۃ المتقین

^{۷۸۱} همان

^{۷۸۲} بحار ج ۲۲ ص ۱۲۴.

^{۷۸۳} مکارم الاخلاق

^{۷۸۴} همان

^{۷۸۵} همان

^{۷۸۶} میزان الحکمه

«رسول خدا(ص): بیشترین کسیکه بر زن حق دارد، شوهرش است و بیشترین کسیکه بر مرد حق دارد، مادرش است.»^{۷۸۷}

«رسول خدا(ص): سخن مرد که به زنش بگوید: تورا دوست دارم. هیچگاه از دل زن بیرون نرود.»^{۷۸۸}

«رسول خدا(ص): مردیکه کنار همسرش بنشیند، در نزد من از اعتکاف در مسجد بالاتر است.»^{۷۸۹}

«رسول خدا(ص): ملعونه است! ملعونه است! زنیکه شوهرش رایبازارد و او را ناراحت کند. و سعادت مند است زنیکه شوهرش را احترام نماید و در همه حالات مطیع او باشد.»^{۷۹۰}

«رسول خدا(ص): کسیکه بر بداخلاقی زنش صبر کند، برای هر دفعه صبر کردن، ثواب حضرت ایوب(ع) را به او می دهند.»^{۷۹۱}

طلاق

روایت شده که رسول خدا(ص) واسطه ازدواج زن و مردی شد. بعد از مدتی زن نزد حضرت آمد و از شوهرش شکایت کرد. حضرت فرمود: نکند که می خواهی طلاق بگیری؟ آنوقت نزد خداوند، از الاغ مرده، پست تر می شوی!»^{۷۹۲}

خداوند از طلاق نفرت دارد

همانا خداوند جائی که در آن عروسی واقع شود دوست می دارد و جائی که در آن طلاق واقع شود دشمن می دارد، خداوند از هیچ کاری مثل طلاق نفرت ندارد.^{۷۹۳}

زنی که شوهرش او را طلاق داده بود و شوهر می خواست پسر زن را از او بگیرد. زن مطلقه خدمت حضرت رسید عرض کرد: یا رسول الله! شکم من جایگاه پرورش این بچه و پستانهایم محل

^{۷۸۷} همان

^{۷۸۸} همان

^{۷۸۹} همان

^{۷۹۰} همان

^{۷۹۱} همان

مکارم الاخلاق^{۷۹۲}

نوشیدنی او و آغوشم بستر گرم اوست و پدرش مرا طلاق داده، الان می خواهد او را از من بگیرد؟ حضرت فرمود: تا شوهر اختیار نکرده ای تو سزاوارتر به نگهداری طفل و حضانت او هستی [۷۹۴]!

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به مردی گذر کرد و از او پرسید: زنت را چه کردی؟

گفت: یا رسول الله! طلاق دادم.

فرمود: بی آنکه بدی و بد رفتاری داشته باشد؟

گفت: آری، بدون بد رفتاری و بدی.

سپس آن مرد، زن دیگری گرفت. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) او را دید. پرسید:

چه کردی؟ گفت: ازدواج کردم.

سپس، بعد از مدتی او را دید و پرسید: با زنت چه کردی؟ گفت: طلاقش دادم.

حضرت پرسید: بی آنکه بدی و اشکالی داشته باشد؟

گفت: آری.

بار دیگر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) او را دید و او از ازدواجی دیگر و طلاقی دیگر خبر داد.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

خداوند، دشمن می دارد (یا لعنت می کند) هر زن یا مردی را که ذواق و چشنده باشندان الله

عزوجل یبغض (او یلعن) کل ذواق من الرجال و کل ذواقه من النساء. ۷۹۵

وقتی پیامبر خدا شنید که یکی از اصحاب - یعنی ابو ایوب انصاری - می خواهد همسر خود را طلاق دهد، فرمود: طلاق ام ایوب، گناه است (۷۹۶).

فاطمه بنت قیس بعد از اینکه شوهرش او را سه بار طلاق داده بود، خدمت حضرت اقامه دعوا نمود،

که شوهرش او را طلاق داده به او نفقه و مسکن نمی دهد. حضرت فرمود: که حق نفقه و مسکن

ندارد؛ زیرا نفقه و مسکن در طلاق رجعی است نه طلاق بائن [۷۹۷].

ثواب بارداری و دوران حمل

^{۷۹۴} ابو داود، ج ۱، ۵۱۳- مسند حنبل، ج ۶، ص ۴۱۲، دار صادر، بیروت - ابن فهد الحلی، المذهب البارع، ج ۳، ص ۵۰۱، جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۱.

فروع کافی، ج ۶، ص ۵۴ ^{۷۹۵}

^{۷۹۶} وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۶۶ و ۲۶۷.

^{۷۹۷} بخاری، ج ۴، ص ۱۵۱ - مسلم، ج ۵، ص ۱۱۴ - ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج ۲، ص ۱۷۲، دار احیاء تراث العربی، بیروت، ۱۴۰۸.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله : زن از روزیکه حامله شود تا زمانی که وضع حمل نماید و فرزندش را از شیر بازگیرد، مثل کسی است که درمرز با کافران جهاد می کند ! و اگر در این فاصله بمیرد، ثواب شهید را دارد.^{۷۹۸}

"لَيْسَ لِلصَّبِيِّ لَبَنٌ خَيْرٌ مِنْ لَبَنِ أُمِّهِ؛^{۷۹۹}
 برای کودک هیچ شیری بهتر از شیر مادر نیست."
 (رسول خدا(ص): اگر فرزندان را در روز هفتم ختنه کنید، پاکیزه تر است و زودتر زخم آن بهبود می یابد و گوشت می روید.

و فرمود: زمین از بول شخص ختنه نشده تا چهل روز آلوده است.^{۸۰۰}

«پیامبر اسلام(ص): زن از روزیکه حامله شود تا زمانی که وضع حمل نماید و فرزندش را از شیر بازگیرد، مثل کسی است که درمرز با کافران جهاد می کند! و اگر در این فاصله بمیرد، ثواب شهید را دارد.»^{۸۰۱}

«رسول خدا(ص): خداوند فرموده است: بعزت و جلالم سوگند که هر زن تازه زار، رطب بخورد، فرزند او را بردبار گردانم.»^{۸۰۲}

ابوسلمه گوید: زنی از انصار همسر مردی از انصار بود، شوهرش در جنگ احد به شهادت رسید و از وی فرزندی داشت. عموی بچه اش و مردی دیگر او را از پدرش خواستگاری کردند. پدرش او را به ازدواج مرد بیگانه درآورد و عموی فرزندش را کنار گذارد. دختر نزد پیامبر آمد و گفت: پدرم مرا به ازدواج مردی درآورده که او را نمی خواهم. برادر شوهرم فرزندم را از من می گیرد. پیامبر پدرش را فراخواند و فرمود: دخترت را به ازدواج فلان مرد درآوردی؟ گفت: بلی، فرمود: تو اختیاردار ازدواج دخترت نیستی [و رو کرد به دختر و فرمود: برو با برادر شوهرت ازدواج کن].^{۸۰۳}

^{۷۹۸} حلیة المتقین

^{۷۹۹} بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۷۶

^{۸۰۰} مکارم الاخلاق

^{۸۰۱} حلیة المتقین

^{۸۰۲} همان

^{۸۰۳} ابو داوود، سلیمان بن اشعث، سنن ابی داوود، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۱ ق، ۲۰۰۰ م، ج ۲، ص ۲۳۸.

دختری نزد پیامبر آمد و گفت: پدرم مرا به خاطر خصلت‌های شخصی به ازدواج پسر برادرش درآورده است. پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) اختیار را به دختر داد: آنگاه دختر گفت به این کار پدرم تن می‌دهم. خواستم زنان بدانند پدران نسبت به دختران اختیاردار نیستند.^{۸۰۴}

ابن عمر دختر دایی‌اش را به ازدواج عثمان بن مظعون درآورد. مادر دختر نزد رسول‌خدا رفت و گفت به خدا سوگند دخترم به این ازدواج راضی نیست. رسول‌خدا دستور داد، دختر جدا شود و فرمود: «زن‌ها را پیش از مشورت با آنان شوهر ندهید. اگر سکوت کردند همان نشانه رضایت است. آنگاه آن دختر با مغیره بن شعبه ازدواج کرد». ^{۸۰۵}

گل خوشبو

مردی نزد پیامبر بود، به او خبر دادند که فرزندی برایش متولد شده، رنگ صورتش پرید پیامبر فرمود چه شده؟ گفت: خیر است حضرت فرمود: بگو، گفت: وقتی من می‌آمدم زنم در حال زایمان بود به من خبر دادند که دختر زائیده است. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: زمین او را بر می‌دارد و آسمان سایه می‌اندازد و خدا روزیش می‌دهد و برای تو هم گلی است که می‌بوئی ^{۸۰۶} (چرا ناراحتی) الحدیث -.

فرزند خوب و صالح از مهمترین باقیات صالحات والدین می‌باشد.

رسول‌خدا (ص) فرمود: روزی حضرت عیسی (ع) از قبری عبور کرد و مشاهده نمود که صاحب آنرا عذاب می‌کنند. سال بعد وقتی از آنجا عبور می‌کرد، متوجه شد که از عذاب خبری نیست! سؤال کرد: خدایا! سال گذشته این شخص را عذاب می‌کردند ولی امسال از عذاب اثری نیست! خدا به او وحی کرد: ای روح‌الله! این مرد، فرزند صالحی دارد که امسال راهی را برای مردم ساخته است و یتیمی را پناه داده است! لذا این مرده را بخاطر فرزندش آمرزیدم. ^{۸۰۷}

^{۸۰۴} ابن ماجه، محمد بن یزید، سنن ابن ماجه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، الطبعة الاولى، ۱۴۲۱هـ، ج ۱، ص ۶۰۲.
^{۸۰۵} محدث نوری، میرزا حسین، المستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۱۶۷.

وسائل ج ۱۵ ص ۱۰۱ ^{۸۰۶}
همان ^{۸۰۷}

«رسول خدا(ص): در هفت سالگی فرزند را به خواندن نماز تمرین دهید و در ده سالگی در صورت نماز نخواندن، بر آنان سخت گرفته شود و حتی 'آنان را با تنبیه هم شده به نماز وادار کنید.»^{۸۰۸}

رسول خدا صلی الله علیه و آله : کسیکه خدا به او دختری بدهد و او را اذیت نکند و او را کوچک نشمارد و فرزندان پسر را بر او ترجیح ندهد، خدا بخاطر همین دختر، او را به بهشت می برد.^{۸۰۹}

و نیز آن رحمت عالمیان صلی الله علیه و آله تاکید کرده اند: "أَكْثَرُوا مِنْ قُبْلَةٍ أَوْلَادِكُمْ فَإِنَّ لَكُمْ بِكُلِّ قُبْلَةٍ دَرَجَةً فِي الْجَنَّةِ مَسِيرَةَ خَمْسِمِائَةِ عَامٍ؛"^{۸۱۰}
 فرزندان خود را زیاد ببوسید که با هر بوسه ای که شما والدین نثار فرزندان می کنید، درجه ای در بهشت به دست می آورید که طول مسیر آن پانصد سال راه است."

از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چنین روایت شده است :
 رحم الله عبداً عان ولده علی بره بالاحسان الیه ، و التالف له ، و تعلیمه ، و تاءدبیه^{۸۱۱}
 خداوند رحمت کند بنده ای را که به فرزندش کمک کند تا او نیکوکار شود، به وسیله نیکی کردن به او، الفت داشتن و گرم گرفتن با وی و با آموزش و تربیت او.
 پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: رختخواب پسر و پسر، دختر و دختر، دختر و پسر را وقتی به سن ده سالگی می رسند باید جدا کرد.^{۸۱۲} (زیرا در این سن قوای شهوانی کم کم می تواند خطرناک باشد بنابراین در سخن و اعمال و لباس پوشیدن و غیره باید رعایت عفاف را کرد).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: پدر نباید با دخترش زیر یک لحاف بخوابد، مادر هم

میزان الحکمة^{۸۰۸}

همان^{۸۰۹}

وسایل، ج ۲۱، ص ۴۸۵^{۸۱۰}

مستدرک وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۶۲۶^{۸۱۱}

وسائل ج ۱۴ ص ۱۷۱^{۸۱۲}

نباید چنین کند.^{۸۱۳}

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاهش به طفلی افتاد و فرمود: وای به حال بچه های آخرالزمان از طرف پدرهای ایشان! پرسیدند: یا رسول الله از پدرهای مشرک؟ فرمود: نه از پدرهای مؤمن که واجبات را به فرزندان خود تعلیم نمی دهند، و هر گاه دیگری بخواهد به ایشان تعلیم دهد، مانع می شوند، و خشنود هستند که فرزندانشان از مال و منال دنیا چیزی بدست آورند (ولی به دین اولادشان اهمیت نمی دهند، فقط به فکر رفاه هستند) من از این پدرها بیزارم، آنها هم از من بیزارند.^{۸۱۴}

در تاریخ زندگانی و احوالات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که: بسیار می شد که نوزادی را نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می آوردند تا او نامگذاری کند و یا برایش دعا بفرماید، حضرت برای احترام به خانواده طفل، نوزاد را در دامن خود می نهاد، بسا می شد که بچه در دامن حضرت ادرار می کرد و لباس حضرت را آلوده می نمود، برخی از کسانی آنجا فریاد برمی آوردند، (اعتراض می کردند) حضرت فرمود: ادرار بچه را قطع نکنید (او را نترسانید) و می گذاشت بچه ادرارش را تمام کند، سپس با روی باز دعا می کرد یا نامگذاری می نمود و نمی گذارد خانواده طفل ناراحت شوند، وقتی آنها می رفتند، لباس خویش را می شست.^{۸۱۵}

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مردی که دو پسر داشت و یکی را بوسید و دیگری را نبوسید نگاه کرده فرمود: چرا میان آندو به تساوی رفتار نکردی^{۸۱۶}

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ((یلزم الوالدین من العقوق لولد هما ما یلزم الولد لهما من عقوقهما اذا کان الولد صالحا.))

بحار ج ۱۰۱ ص ۴۹^{۸۱۳}

لئالی الاخبار.^{۸۱۴}

بحار ج ۱۶ ص ۲۴۰.^{۸۱۵}

وسائل ج ۱۵ ص ۲۰۴^{۸۱۶}

پدر و مادر هم عاق فرزندشان می شوند اگر فرزند صالح باشد همچنانکه فرزند عاق پدر و مادر می شود.^{۸۱۷}

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: رحمت خدا بر پدری که فرزندش را در نیکی به پدر یاری دهد، به اینکه از خطایش در گذرد و برای او میان خودش و خدا دعا کند.^{۸۱۸} و فرمود: فرزندان خود را زیاد ببوسید.^{۸۱۹}

((خیر اولادکم البنات))

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین فرزندان شما دخترانند.^{۸۲۰}

رهبر عالیقدر اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله در یک جمله زیبا مقام و منزلت حقیقی مادر را چنین بیان می کند: «الجنة تحت اقدام الامهات»^{۸۲۱}؛ بهشت زیر پای مادران است. و در جمله ای دیگر فرمود: «تحت اقدام الامهات روضة من رياض الجنة» جای قدمهای مادران باغی از باغهای بهشت است.

هنگامی که از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در مورد قدردانی از مادر سؤال شد، آن حضرت فرمود: «هیئات! هیئات! که بتوانی حق مادر را ادا کنی. هر آینه اگر به اندازه ریگهای بیابان عاج [صحرائی در عربستان] و دانه های باران به مادر خدمت کنی و از وی قدردانی کرده و بنده وار در پیش او بایستی، این همه خدمات تو به اندازه زحمات وی در هنگامی که در رحم او بودی و سنگینی تو را تحمل می کرد نخواهد بود.^{۸۲۲}»

ابوذر می گوید: از رسول گرامی اسلام شنیدم که فرمود: «النظر الى علی بن ابیطالب عبادة والنظر الى الوالدین برفاة ورحمة عبادة والنظر فی الصحیفة - یعنی صحیفة القرآن - عبادة والنظر الى

وسائل ج ۱۵ ص ۱۹۹^{۸۱۷}

بحار ج ۱۰۱ ص ۹۸^{۸۱۸}

بحار ج ۱۰۱ ص ۹۸^{۸۱۹}

بحار ج ۱۰۱ ص ۱۰۵ و ۹۱ و ۹۵ و ۹۷.^{۸۲۰}

مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۸۱^{۸۲۱}

مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۲۰۳^{۸۲۲}

الكعبة عبادة^{۸۲۳}؛ نگاه به علی بن ابیطالب عبادت است. نگاه مهرآمیز به پدر و مادر عبادت است. نگاه به صحیفه - یعنی صحیفه قرآن - عبادت است. نگاه به کعبه عبادت است.»

عن النبی (ص) قال: بروا آباءکم ببرکم أبناءکم، وعفوا عن نساء غیرکم تعف نساءکم.^{۸۲۴}

رسول خدا ص فرمود: به پدران خود خوبی کنید تا فرزندان شما به شما خوبی نمایند. و نسبت به زنان دیگران عفت بورزید تا نسبت به زنان شما عفت بورزند.

عن النبی (ص) قال:
من أسخط والديه فقد أسخط الله، ومن أغضبهما فقد أغضب الله، وإن أمراك ان تخرج من أهلك ومالك فأخرج ولا تحزنهما.^{۸۲۵}

رسول خدا ص فرمود: هر که والدین خود را ناراحت کند خدا را ناراحت کرده و هر که آنها را غضبناک کند خدا را غضبناک کرده. و اگر آنها به تو امر کردند که از اموالت و خانواده ات بگذری باید بگذری و آنها را ناراحت نکنی.

پیامبر (ص): به والدین خود احترام بگذارید تا فرزندان شما هم بشما احترام بگذارند»

«وقتی خواهر رضاعی پیامبر صلی الله علیه و آله به دیدن حضرت آمد، پیامبر برای او احترام فوق العاده ای گذاشتند ولی وقتی برادر رضاعی پیامبر آمد حضرت مانند خواهرش به او احترام نکردند. اصحاب علت را پرسیدند.

همان^{۸۲۳}

مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۱۲۷، الغرر والحکم، ص ۶۲۷^{۸۲۴}

مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۲۳۰^{۸۲۵}

حضرت فرمود علت بیشتر احترام کردن من به خواهر رضاعیم این است که او به پدر و مادرش زیاده‌تر نیکی می‌کند. ^{۸۲۶}

ان رسول الله (ص) حضر شاباً عند وفاته.

فقال له: قل: لا إله إلا الله فقال: اعتقل لسانه مراراً، فقال لامرأة عند رأسه: هل لهذا أم؟.. قالت: نعم أنا أمه.
فقال: أسأخطة انت عليه؟.. قالت: نعم، ما كلمته منذ ست حجج.
قال لها: إرض عنه. قالت: رضی الله عنه یا رسول الله برضاک عنه.
فقال له رسول الله (ص): قل: لا إله إلا الله، فقالها.. فقال له النبي: ما ترى؟..

قال: أرى رجلاً أسود اللون قبيح المنظر، وسخ الثياب، نتن الرائحة، قد وليني الساعة وأخذ بكظمي، فقال له النبي (ص):

قل: يا من يقبل اليسير ويعفو عن الكثير، أقبل مني اليسير واعف عن الكثير، انك انت الغفور الرحيم!.. فقالها الشاب فقال له: انظر ما ترى؟.. قال: أرى رجلاً أبيض اللون، حسن الوجه، طيب الريح، حسن الثياب، قد وليني وأرى الأسود قد تولى عني.. فقال له: أعد فأعاد فقال له: ما ترى؟.. قال: لست أرى الأسود وأرى الأبيض قد وليني، ثم طفئ (مات) على تلك الحال ^{۸۲۷}

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بالین جوانی که در حال احتضار بود حاضر گردید. آن حضرت کلمه شهادت را به او تلقین فرمود لکن جوان نتوانست بگوید، پرسید: آیا مادر دارد؟ زنی که نزد او بود عرض کرد:

بلی من مادر او هستم. فرمود: آیا بر او غضبناکی؟ گفت: آری شش سال است با او حرف نزده‌ام. پس آن حضرت خواهش فرمود از او راضی شود. مادر بخاطر آن حضرت از جوان در گذشت. زبان آن جوان به کلمه توحید باز شد. حضرت به او فرمود: چه می‌بینی؟ گفت مردی

سیاه و زشت روی بدبوی، مرا رها نمی کند. حضرت جمله ای یادش دادند و او خواند و عرض کرد: می بینم مردی سفید رنگ خوشروی، خوش بوی و خوش منظر، رو به من آورد و هیولای مهیب اولی از من دور شد. فرمود: همان جمله را تکرار کن. پس از آن گفت:

آن هیکل موخّشه به کلّی محو گردید. پس آن حضرت شاد شد و فرمود: خدا او را آمرزید.

[۱]. آنگاه جوان از دنیا رفت

هر بار نگاه کردن با تبسم به والدین ثواب حج و عمره دارد.^{۸۲۸}

«وقتی خواهر رضاعی پیامبر به دیدن حضرت آمد، پیامبر برای او احترام فوق العاده ای گذاشتند ولی وقتی برادر رضاعی پیامبر آمد حضرت مانند خواهرش به او احترام نکردند. اصحاب علت را پرسیدند. حضرت فرمود علت بیشتر احترام کردن من به خواهر رضاعیم این است که او به پدر و مادرش زیاده تر نیکی می کند.»^{۸۲۹}

امام صادق علیه السلام فرمود: مردی به حضور رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آمده و عرضه داشت: ای رسول خدا! به کدامیک از بستگانم نیکی کنم؟ فرمود: به مادرت. مرد پرسید: بعد از آن؟ فرمود: به مادرت. برای بار سوم پرسید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: مادرت. در نوبت چهارم حضرت فرمود: به پدرت نیکی کن!^{۸۳۰}

آورد. ^{۸۳۱}

از امام سجاد علیه السلام روایت شده است که فرمود: مردی به حضور حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله شرفیاب شده و اظهار داشت: ای رسول خدا! من مردی گنه کار و آلوده به معصیت هستم و از انجام هیچ گناهی فروگذاری نکرده ام، آیا امید آمرزش برایم هست؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: آیا پدر و مادرت زنده هستند؟ مرد گفت: فقط پدرم زنده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: برو با او خوش رفتاری کن. آن مرد رفت و پیامبر

معارف قرآن و اهل بیت ع ^{۸۲۸}

خانواده نمونه ^{۸۲۹}

الکافی، ج ۲، ص ۱۵۹ ^{۸۳۰}

اصول کافی، باب البر بالوالدین، حدیث ۱۱ ^{۸۳۱}

صلی الله علیه و آله بعد از رفتن او زیر لب زمزمه می کرد که: ای کاش مادرش زنده بود! ^{۸۳۲}

روزی شخصی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفت: ای رسول خدا! مادرم پیر شده و پیش من زندگی می کند، او را در شت خود حمل کرده، برای رفع حوائجش به این طرف و آن طرف می برم، و از درآمد خویش نیازهای وی را تامین می نمایم، با دست خود او را از آزار و اذیتها محافظت می کنم، با کمال ادب و تعظیم و احترام با او رفتار می نمایم. آیا زحمات وی را تا حدودی جبران کرده ام؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه، زیرا شکم او جایگاه تو، پستانهایش منبع تغذیه تو، قدمهایش وسیله حرکت تو، دستهایش محافظ تو، و آغوش او گهواره ات بوده است. او این همه خدمات را با رضایت خاطر برای تو انجام می داد و آرزو می کرد که تو زنده بمانی؛ ولی تو خدماتی را به وی ارائه می دهی، در حالی که انتظار مرگ او را داری ^{۸۳۳}.
احسان به پدر و مادر

از امام سجاد علیه السلام روایت شده است که فرمود: مردی به حضور حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله شرفیاب شده و اظهار داشت: ای رسول خدا! من مردی گنه کار و آلوده به معصیت هستم و از انجام هیچ گناهی فروگذاری نکرده ام، آیا امید آمرزش برایم هست؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: آیا پدر و مادرت زنده هستند؟ مرد گفت: فقط پدرم زنده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: برو با او خوشرفتاری کن. آن مرد رفت و پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از رفتن او زیر لب زمزمه می کرد که: ای کاش مادرش زنده بود! ^{۸۳۴}

روزی شخصی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفت: ای رسول خدا! مادرم پیر شده و پیش من زندگی می کند، او را در شت خود حمل کرده، برای رفع حوائجش به این طرف

^{۸۳۲} مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۸۰

^{۸۳۳} مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۸۰

^{۸۳۴} مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۸۰

و آن طرف می برم، و از درآمد خویش نیازهای وی را تامین می نمایم، با دست خود او را از آزار و اذیتها محافظت می کنم، با کمال ادب و تعظیم و احترام با او رفتار می نمایم . آیا زحمات وی را تا حدودی جبران کرده ام؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه، زیرا شکم او جایگاه تو، پستانهایش منبع تغذیه تو، قدمهایش وسیله حرکت تو، دستهایش محافظ تو، و آغوش او گهواره ات بوده است . او این همه خدمات را با رضایت خاطر برای تو انجام می داد و آرزو می کرد که تو زنده بمانی؛ ولی تو خدماتی را به وی ارائه می دهی، در حالی که انتظار مرگ او را داری^{۸۳۵}

جوان زبانش لال شد!

«روزی پیامبر بر بالین جوانی که در حال احتضار بود، حاضر شد. وقتی شهادتین را به او تلقین نمود، جوان نتوانست زبانش را به شهادتین باز کند و گویا لال شده بود. حضرت مادرش را خواستند. و از مادرش پرسیدند که آیا از پسرت راضی هستی؟ زن گفت: یا رسول الله! چهار سال است که باو حرف نزده‌ام! پیامبر از او خواستند که از فرزندش راضی شود. او هم راضی شد و جوان زبانش باز گردید و شهادتین را جاری کرد و از دنیا رفت»^{۸۳۶}

- بوسه ای بر درب بهشت و صورت حور العین

روایت است که مردی خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: من نذر کرده‌ام که درب بهشت و صورت حور العین (زنان بهشتی) را ببوسم!

حضرت فرمود: برو پای مادر (به منزله صورت حور العین) و پیشانی پدرت را (بمنزله درب بهشت) ببوس .

عرض کرد: پدر و مادرم از دنیا رفته اند، فرمود: قبر آنها را ببوس، عرض کرد: مکان قبر آنها را نمی دانم (شاید در حادثه ای از بین رفته اند که در شهر دفن نشده اند و یا در اثر مرور زمان مکان آن مخفی شده است)،

حضرت فرمود: دو خط روی زمین به صورت دو قبر بکش به نیت قبر پدر و مادر، و سپس آنها را

مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۸۰^{۸۳۵}

همان^{۸۳۶}

عاق والدین

«پیامبر(ص): بوی بهشت از مسیر پانصدسال راه بمشام می رسد ولی بمشام عاق والدین نمی رسد.»^{۸۳۸}

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیز فرموده است :

النظر الى الوالدین براءة و رحمة عبادة^{۸۳۹}

نگاه فرزند به چهره پدر و مادر از روی محبت و شفقت نسبت به آنان ، عبادت است .

بوسه ای بر درب بهشت و صورت حور العین

روایت است که مردی خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: من نذر

کرده ام که درب بهشت و صورت حور العین (زنان بهشتی) را ببوسم !

حضرت فرمود: برو پای مادر (به منزله صورت حور العین) و پیشانی پدرت را (بمنزله درب بهشت) ببوس .

عرض کرد: پدر و مادرم از دنیا رفته اند، فرمود: قبر آنها را ببوس ، عرض کرد: مکان قبر آنها را نمی دانم (شاید در حادثه ای از بین رفته اند که در شهر دفن نشده اند و یا در اثر مرور زمان مکان آن مخفی شده است)،

حضرت فرمود: دو خط روی زمین به صورت دو قبر بکش به نیت قبر پدر و مادر، و سپس آنجا را ببوس^{۸۴۰}

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «من زار قبر والديه او احدهما کل جمعة فقرا عندهما یس غفر الله له بعدد کل حرف منها^{۸۴۱}؛ هر کس قبر پدر و مادرش یا یکی از آنها را در هر جمعه

قرّة العین ص ۳۸. ۸۳۷

خانواده نمونه ۸۳۸

بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۷۳ ۸۳۹

قرّة العین ص ۳۸. ۸۴۰

بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۲۹۳ ۸۴۱

زیارت کند و در کنار مزار آنان سوره یس بخواند، در مقابل هر حرفی که از این سوره می خواند، خداوند آمرزشی نصیب او می فرماید.»

پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «سید الابرار يوم القيامة رجل بر والديه بعد موتهما^{۸۴۲}؛ سرآمد و سرور ابرار در روز قیامت کسی است که بعد از مرگ پدر و مادرش برای ایشان احسان و نیکی کند.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله : کسیکه پیر مسلمانی را احترام کند از فزع اکبر قیامت در امان خواهد بود.^{۸۴۳}

زنان

زنان در بیعت های پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با مسلمانان حضور داشته اند که بیعت عقبه از همه مشهورتر می باشد.^{۸۴۴}

بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۸۴^{۸۴۲}

همان^{۸۴۳}

^{۸۴۴} آیتی، محمدابراهیم، تاریخ پیامبر اسلام، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۲، ص ۳۲۴.

در صلح حدیبیه و فتح مکه نیز زنان با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بیعت نمودند. «ابن سعد» ۴۸۰ نفر از زنانی را که با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بیعت نمودند، نام می‌برد. [۲۹]

آیه ۱۲ سوره ممتحنه حاکی از این است که زنان مؤمن بعد از فتح مکه با پیغمبر اکرم بیعت کردند و ایشان به فرمان خداوند، رعایت مشروط را مبنای این بیعت قرار داده است: «ای پیامبر، هنگامی که زنان مؤمن نزد تو آیند و با تو بیعت کنند که چیزی را شریک خداوند قرار ندهند، دزدی نکنند، آلوده زنا نشوند و فرزند خود را نکشند و طفل حرام‌زاده خود را به دروغ و افترا به شوهرانشان نبندند و در هیچ کار شایسته‌ای، مخالفت فرمان تو را نکنند و با آنها بیعت کن و برای آنها از درگاه خداوند طلب آمرزش نما، زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است.» [۳۰]

یکی از زنان انصار به محضر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) شرفیاب شد و با لحنی شکوه‌آمیز گفت: «ای رسول خدا! گناه ما زنان چیست که باید بیشتر عمر خود را در خانه بگذاریم و به پرورش کودکان شما مردان که پیوسته در میدان کار زارید پردازیم؟» آن حضرت با دقت به سخنان اسماء گوش داد و بعد فرمود: «از جانب من به تمام زنان مسلمان بگو شوهرداری برای زن وظیفه‌ای بس گران و پر ارج است و در ثواب هم پایه اجر مردان از جان گذشته‌ای است که در راه خدا شمشیر می‌زنند.»^{۸۴۵}

توصیه‌های پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در مورد زنان به طور کلی و مادران و دختران و همسران به طور خاص بسیار زیاد است، از جمله اینکه: «مستحب است که مرد برای اهل و عیالش هدیه بخرد و هنگام تقدیم نمودن از دختران آغاز کند» و «هر کس دخترش را شاد کند، گویا بنده‌ای از اولاد اسماعیل در راه خدا آزاد نموده است.»^{۸۴۶} خداوند بر زنان مهربانتر از مردان است.»^{۸۴۷}

«اگر نماز نافله به جا می‌آوردی، پدرت تو را خواند، نماز را قطع نکن؛ اما اگر مادر فراخواند نماز را رها کن.»^{۸۴۸} «بهشت زیر پای مادران است.»

^{۸۴۵} طباطبائی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، موسسه الاعلمی للمطبوعات، الطبعة الثانی، ۱۳۹۱ هـ، ج ۴، ص ۲۵۹.

^{۸۴۶} حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، تهران، مکتبه الاسلامیه، ۱۳۸۵، چاپ دوم ج ۱۵، ص ۲۲۷.

^{۸۴۷} حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، تهران، مکتبه الاسلامیه، ۱۳۸۵، چاپ دوم ج ۱۵، ص ۲۲۷.

^{۸۴۸} نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، قم، موسسه آل البیت لاحیاء التراث، ۱۴۰۷ هـ، ج ۱۵، ص ۱۸۱.

«درباره زنان از خدا بترسید (و حقوق آنها را رعایت کنید)؛ زیرا آنها در نزد شما اسیرند».^{۸۴۹}

«ای مردم بانوان شما بر شما حقوقی دارند و شما نیز بر آنان حقوقی دارید. من به شما سفارش می‌کنم که به زنان نیکی کنید؛ زیرا آنان امانتهای الهی در دست شما هستند و با قوانین الهی بر شما حلال شده‌اند».^{۸۵۰}

«جبرئیل آنقدر درباره زن به من به سفارش کرد که گمان کردم طلاق زن سزاوار نیست».^{۸۵۱}
 «هر زنی که به منظور اصلاح امور در خانه و خانواده، چیزی را از جایی بردارد و در جای دیگر بگذارد، خدا نظر مرحمت به او خواهد کرد و هر کس که مورد نظر خدا واقع شود، به عذاب الهی گرفتار نخواهد شد».^{۸۵۲ ۸۵۳}

در گزارشی از ام‌سلیم، مادر انس بن مالک آمده است که هنگام بازگشت مسلمانان از یکی از سفرها به مدینه، انجشه برده سیاهی که شترهای حامل زنان پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را با آواز خود به جلو می‌راند، با شتاب آنها را می‌برد، پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) خود را به این برده رساند و فرمود: «ای انجشه در حرکت دادن این شیشه‌های شکننده احتیاط کن».^{۸۵۴}

رسول‌خدا فرمود: «هر مردی که بر زنش صدمه‌ای وارد کند، خداوند به نگهبان آتش دستور می‌دهد که بر گونه او هفتاد ضربه در آتش دوزخ وارد سازد. هر مرد مسلمانی که به گیسوی زن مسلمانی چنگ زند، دست او با میخ‌های آتشین کوبیده خواهد شد».^{۸۵۵}

هم‌چنین ایشان فرمود: «هر مردی که زنش را بیش از سه بار کتک بزند، خداوند او را در قیامت در حضور تمام انسانها رسوا سازد».^{۸۵۶}

^{۸۴۹} یابنده، ابوالقاسم، نهج الفصاحه (مجموعه سخنان و خطبه‌های رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، اصفهان، خاتم الانبیا، ۱۳۸۵هـ، ص ۸۳۰.

^{۸۵۰} ابن هشام حمیری، عبدالملک، سیره النبویه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۸۳هـ، ج ۴، ص ۲۵۱.

^{۸۵۱} نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، قم، موسسه آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۰۷هـ، ج ۱۴، ص ۱۳۲.

^{۸۵۲} سایت پژوه، برگرفته از مقاله «مقام زن در سیره نبوی»، تاریخ بازبینی ۱۱/۶/۹۵.

^{۸۵۳} مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت، موسسه الوفاء، ۱۴۰۳هـ، ج ۱۳، ص ۲۴۷.

^{۸۵۴} کاتب واقدی، محمد بن سعد، الطبقات الکبری، بیروت، دار صادر، ج ۸، ص ۴۳۰.

^{۸۵۵} ابن ماجه، محمد بن یزید، سنن ابن ماجه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، الطبعة الاولى، ۱۴۲۱هـ، ج ۱، ص ۶۳۸-۶۳۹.

^{۸۵۶} محدث نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۵۰.

شخصی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسید: همسرم چه حقی بر من دارد؟ رسول خدا فرمود: هر گاه غذا خوردی به او نیز غذا دهی، هر گاه که پوشاک تهیه کردی برای او نیز فراهم سازی. به صورت زن آسیب نرسانی و زشتش نخوانی.^{۸۵۷}

سلیمان بن عمرو بن الاحوص گوید: «پدرم در حجة الوداع با پیامبر بود، رسول خدا سپاس خدا را گفت و مردم را موعظه کرد، آنگاه فرمود: زنان را سفارش خیر کنید. آنان اسیر دست شما هستند، جز نیکی حق ندارید با آنان رفتار کنید. مگر آنکه مرتکب فحشایی آشکار شوند. در آن صورت از بستر آنان کناره بگیرید، آنان را ملایم کتک زنید و اگر از خلاف باز گشتند، بهانه‌ای بر آنان مجوید.»^{۸۵۸}

^{۸۵۷} عبدالرزاق، بن همام، المصنف، المکتب الاسلامی، ۱۳۹۰ هـ، ج ۷، ص ۱۴۸.

^{۸۵۸} ابن ماجه، محمد بن یزید، سنن ابن ماجه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، الطبعة الاولى، ۱۴۲۱ هـ، ج ۱، ص ۵۹۴.

مهربانی

انس بن مالک (از اطرافیان پیامبر صلی الله علیه و آله) گفته است: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ لُطْفًا بِالنَّاسِ»^{۸۵۹}؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.»

به نقل از یکی از همسران آن حضرت آمده است: کسی خوش خلق تر از پیامبر (ص) نبود. هیچ کس از اصحاب و خانواده اش او را صدا نمی کرد، مگر اینکه آن حضرت در پاسخ او لبیک می گفت (اصبهانی، ۱۹۹۸م، ج ۱، ص ۱۳۷).

در بیان دیگری، درباره سیره آن حضرت نسبت به خانواده آمده است: هنگامی که پیامبر (ص) با خانواده اش بود، شوخ ترین افراد به شمار می آمد (مناوی، ۱۴۰۵ق، ج ۵، ص ۱۸۰).

از موارد قابل توجهی که در سیره رسول اکرم (ص) مکرر نقل شده، احترام به کودکان است. در روایتی از انس بن مالک نقل شده است که پیامبر خدا از کنار کودکان که عبور می کردند به آنان سلام می کردند (بخاری، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۲۳۰۶).

پیامبر اکرم (ص) با وجود علو مقام و درجانش، در برخورد با کودکان با خوش خلقی و حتی در بسیاری از موارد، مزاح و شوخی برخورد می کرد. در روایتی از انس نقل شده است: گاهی من با برادر کوچکم به نزد پیامبر شرف یاب می شدیم. آن حضرت در برخورد با آن کودک، مزاح می کرد و می فرمود: «یا ابا عمیر ما فعل النِّغیر» (ابوطلحه انصاری کودکی به نام اباعمیر داشته که پرنده کوچکی همانند گنجشک - که در عربی نغیر نامیده می شود - داشته و این پرنده که برای او عزیز بوده می میرد و پیامبر برای مزاح با او چنین می فرمودند (اصبهانی، ۱۹۹۸م، ج ۱، ص ۱۵۴).

روزی پیامبر اکرم (ص) برای عده ای از یاران خود که به حضورشان مشرف شده بودند، این داستان را تعریف کردند: شخصی در صحرای سوزان دچار تشنگی شدیدی شد. برای رفع عطش، به درون چاهی رفت و با استفاده از آب چاه خود را سیراب نمود، در همان وقت دید سگی از شدت تشنگی بی تاب و توان شده و پوزه به خاک می مالد، برای آن مرد این اندیشه پیش آمد که حیوان بیچاره مثل او دارای احساس تشنگی است و به خاطر نیافتن آب در رنج و عذاب افتاده است. احساس ترحم و مهربانی در وجودش به جوش آمده، لذا تصمیم گرفت حیوان تشنه را با

^{۸۵۹} حلیة الاولیاء، ج ۶، ص ۲۶.

مقداری آب سیراب سازد. در پی این تصمیم دوباره آن شخص داخل چاه رفت و کفش هایش را پر از آب کرد و پیش روی حیوانی که از سوز تشنگی جانش به لب رسیده بود گذاشت، خدای بزرگ به پاداش همین کردار نیک، آن مرد را مورد عفو و بخشش و عنایت خود قرار داد. یاران آن حضرت عرض کردند، آیا ما هم می توانیم در مورد حیوانات نیز از خداوند کسب پاداش کنیم؟ حضرت فرمودند: آری و به خاطر هر حیوان زنده ای که موفق به انجام خدمتی شوید، نزد خداوند مأجور خواهید بود (موسوی لاری، ۱۳۸۵، ص ۲۴۳).

از جریر روایت شده است که وقتی کسی بر پیامبر وارد می شد، آن حضرت او را در بهترین جای منزل سکونت می داد، به گونه ای که وقتی مهمانی وارد منزل آن حضرت شد و به دلیل نبودن جا، در مکانی بدون فرش نشست، آن حضرت لباس خود را به عنوان زیرانداز او قرار داد. یحیی بن یعمر روایت کرده است: وقتی جریر به خانه پیامبر، که مملو از جمعیت بود، وارد شد و به دلیل نبود جا در بیرون خانه نشست، پیامبر به او اشاره کرد، لباس مبارکش را در حالی که پیچیده بود، به او داد تا بر روی آن بنشیند، ولی جریر نیز رعایت ادب نمود و به جای آنکه بر روی لباس پیامبر بنشیند، آن را گرفت و به صورت و قلب خودش کشید (اصبهانی، ۱۹۹۸، ج ۱، ص ۸۷).

همچنین سلمان فارسی نقل می کند: روزی بر پیامبر (ص) وارد شدم، در حالی که بر متکایی تکیه زده بود. وقتی نشستم، آن حضرت متکایش را به من داد و فرمود: ای سلمان، هیچ مسلمانی نیست که بر برادر مسلمانش وارد شود و برای احترام متکایی برایش بیاورد، جز اینکه خدا از گناهانش می گذرد (همان، ص ۲۰).

انس بن مالک می گوید: ما در مسجد در محضر پیامبر صلی الله علیه و سلم نشسته بودیم که ناگهان صحرانشینی آمد و در مسجد رسول الله شروع به ادرار کرد! اصحاب پیامبر خواستند او را از ادرار باز دارند و او را نکوهش کنند، اما رسول خدا فرمود: «ادرارش را قطع نکنید و او را به حال خود رها کنید.» مردم او را رها کردند تا این که از ادرار فارغ شد. آن گاه پیامبر اکرم او را فراخواند و فرمود: «همانا این مساجد برای دفع ادرار و مدفوع بنا نشده اند، بلکه برای ذکر و یاد الله و نماز و قرائت قرآن بنا شده اند.» سپس آن حضرت به مردی دستور داد تا یک دلو آب بیاورد و بر جایی که آن مرد ادرار کرده بود، بریزد. (بخاری)

زنی به نام ساره دو سال پس از جنگ بدر از مکه به مدینه آمده نزد پیامبر رفت، پیامبر به او فرمود: مسلمان شده ای؟

گفت: نه

- برای قبول اسلام آمده‌ای؟

گفت: نه

- پس برای چه آمده‌ای؟

ساره گفت: شما برای ما پشت و پناه بودید اکنون من پشتیبانی ندارم و به سختی نیازمند شده‌ام، آمده‌ام تا به من کمک کنید و به من جامه و مرکب بدهید.

پیامبر(ص) گفت: تو که آوازه خوان جوانان مکه بودی چه طور محتاج شدی؟

گفت: پس از جنگ بدر کسی مرا برای آوازه خوانی نمی‌برد.

پیامبر به خاندان خود دستور دادند که به آن زن کمک کنند و آنان نیز کمک کرده و به او جامه و مرکب دادند. (حکیمی، محمدرضا، حکومت اسلامی از منظر قرآن و سنت ص ۲۳۲)

در جریان جنگ احد، یکی از مشرکان دندان‌های جلوی پیامبر را شکست و صورت آن حضرت شکاف برداشت. اصحاب بسیار ناراحت شدند و از آن حضرت خواستند تا آن شخص را نفرین کند. پیامبر(ص) به آنها فرمود: «انی لم ابعث لعانا ولکنی بعثت و اعیاً و رحمه» (طباطبائی،

سید محمد حسین، سنن النبی ص ۴۱۳)

رأفت با حیوانات

عبدالرحمان بن عبدالله، اظهار می دارد: در حال مسافرت، در خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم. چشم به حمره ای (پرنده ای همانند گنجشک) افتاد که دو جوجه با خود داشت. ما جوجه هایش را برداشتیم. حمره آمده، در اطراف ما بال و پر می زد. هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله مطلع گردید فرمود: چه کسی نسبت به فرزند این پرنده، مرتکب خلاف شده، فرزندش را به وی برگردانید.

رعایت حال مردم

از معازین جبل روایت شده است که گفت: رسول اکرم صلی الله علیه و آله مرا به یمن فرستاد. و به من فرمود: ای معاذ! هرگاه فصل زمستان فرا رسد، نماز صبح را در آغاز طلوع صبح بجا آور، و قرائت را به اندازه طاقت و حوصله مردم، طول بده و آنان را خسته مکن. و در موسم تابستان، نماز صبح را در روشنایی فجر، اقامه کن. چه اینکه شب، کوتاه است. و مردم نیاز به استراحت دارند. آنان را واگذار تا نیاز خود را برطرف نمایند.

اعجاز محبت

مالک بن عوف نصری از سرسخت ترین دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله بود. او در سال هشتم هجری با تحریک قبیله های ثقیف و هوازن آتش جنگ حنین را برافروخته و دولت نوپای رسول گرامی اسلام را گرفتار جنگی دیگر نمود؛^{۸۶۰} اما به فضل الهی لشکریان اسلام در آن جنگ پیروز

^{۸۶۰} شرح الاخبار مغربی، ج ۱، ص ۳۱۱.

شدند. خداوند متعال در سوره توبه با اشاره به این پیروزی و امدادهای غیبی می فرماید: «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ * ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَكَرَ لَكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ»^{۸۶۱}؛ «خداوند شما را در جاهای زیادی یاری کرد و در روز حنین [نیز یاری نمود] در آن هنگامی که کثرت یاران شما را مغرور کرد، اما [تعداد فراوان لشکر شما] هیچ به دردتان نخورد و زمین با همه وسعتش بر شما تنگ شد، سپس پشت به دشمن کرده و فرار نمودید. در همان حال خداوند آرامش خود را بر پیامبر و مؤمنان نازل کرد و لشکرهایی فرستاد که شما نمی دیدید و کافران را مجازات کرد و این جزای کافران است.»

در این پیروزی که غنائم بسیاری به اضافه شش هزار اسیر جنگی از دشمن به دست مسلمانان افتاد، مالک بن عوف عامل اصلی این جنگ از ترس جان خود به طائف پناهنده شد. اما وقتی در مورد پیامبر و اندیشه های الهی، انسانی او قدری فکر کرد؛ به ویژه کردار نیک و محبت های رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد دشمنان و اسیران، او را شیفته پیامبر صلی الله علیه و آله نمود؛ به همین جهت امان خواسته و به مدینه آمد و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله مسلمان شد. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز خانواده او را که اسیر شده بود آزاد کرده، اموالش را نیز به وی پس داد.

مالک بن عوف در اثر این همه محبت نبوی صلی الله علیه و آله آن چنان مشتاق حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله گردید که از نفوذ خود در منطقه طائف بهره گرفته و تمام هستی اش را در راه گسترش اسلام به کار گرفت. او در مقابل عظمت و جلالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سخنانی بر زبان آورد که کمتر کسی اینگونه ابراز ارادت کرده است. او دل باختگی خود به رسول خدا صلی الله علیه و آله را اینگونه اظهار می کرد:

مَا إِن رَأَيْتُ وَلَا سَمِعْتُ بِمِثْلِهِ فِي النَّاسِ كُلِّهِمْ بِمِثْلِ مُحَمَّدٍ^{۸۶۲}
 «من هرگز در میان تمام مردم دنیا نه مانند محمد دیده ام و نه شنیده ام.»

شما آزادید!

^{۸۶۱} توبه / ۲۵ و ۲۶.

^{۸۶۲} اسد الغابة، ج ۴، ص ۲۹۰؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۶، ص ۴۸۲.

حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله که دریای رحمت و محبت بود وقتی مکه را فتح کردند تمام گذشته های تلخ و درد آور را به بوته فراموشی سپرد و با قرائت آیه ای از قرآن، سایه مهر و عطوفت خویش را بر سر آن انسانهای جاهل و نادان گسترده.

آن حضرت فرمود: شما در مورد من چگونه می اندیشید؟ مشرکان گفتند: ما جز نیکی و محبت از تو انتظاری نداریم. ما تو را برادری بزرگوار و فرزند برادر بزرگوار خود می دانیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من آنچه را برادرم یوسف در مورد برادران ستمگر خود انجام داد، همان می کنم و همانند او می گویم: «لَا تَثْرِيْبَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّحِمِينَ»^{۸۶۳} «امروز ملامت و سرزنشی بر شما نیست، خداوند گناهان شما را می بخشد و او مهربان ترین مهربانان است.»

هنگامی که آن رهبر مهربان، مردم هراسناک و نگران را آرام نمود، اضافه کرد که: امروز روز نبرد و انتقام نیست، بلکه «الْيَوْمُ يَوْمُ الْمَرْحَمَةِ» امروز روز رحمت و محبت است.» و این نکته را هم یاد آور شد که: شما همشهریان خوبی برای من نبودید، شما مرا دروغگو خوانده، از خانه ام بیرون کردید و به آن شهری که پناهنده شدم حمله نمودید، اما من از تمام جنایات و گناهان شما گذشتم. آنگاه جمله معروفش را فرمود: «اذْهَبُوا فَأَنْتُمْ الطُّلُقَاءُ» [به دنبال ادامه زندگیتان] بروید که همه شما آزاد شده گانید.^{۸۶۴}

تمامی آنان، همانند کسانی که از قبر دوباره سر برآورده باشند، نفس راحتی کشیده و به غیر از افراد معدودی محبت و عشق رسول خدا صلی الله علیه و آله در اعماق وجودشان نفوذ کرد و مسلمان شدند.

علامه حلی رحمه الله در رساله سعدیه از آن حضرت نقل کرده است «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يَضَعُ اللَّهُ الرَّحْمَةَ إِلَّا عَلَى رَحِيمٍ. قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ كُنَّا رَحِيمًا. قَالَ: لَيْسَ الَّذِي يَرْحَمُ نَفْسَهُ وَاهْلَهُ خَاصَّةً وَلَكِنْ الَّذِي يَرْحَمُ الْمُسْلِمِينَ وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: إِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ رَحْمَتِي فَارْحَمُوا؛ سوگند به آنکه جانم در دست اوست، رحمت خدا جز افراد مهربان را در بر نمی گیرد. اصحاب گفتند: ای رسول خدا! ما همه مهربانیم. فرمود: مقصود کسانی نیستند که فقط نسبت به خود و خانواده شان مهربانند؛ بلکه مقصود کسانی هستند که به همه مسلمانان مهربانند. خدای

^{۸۶۳} یوسف/ ۹۲.^{۸۶۴} شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۷، ص ۲۷۲؛ بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۱۳۲.

متعال فرمود: اگر خواهان مهربانی [و بخشایش] من هستید، پس [نسبت به هم] مهربان باشید»^{۸۶۵}.

این حرکت مهرجویانه پیامبر صلی الله علیه و آله موجب شد که آنان با آنکه از پیامبر صلی الله علیه و آله و لشکریانش ضربه دیده و شکست خورده بودند کینه به دل نگیرند و در مدت اندکی مهر پیامبر صلی الله علیه و آله در دل آنان افتاده، از پیروان راستین حضرتش گردند.^{۸۶۶}

رسول خدا(ص) نسبت به همهٔ مردمان رحمت می ورزید و با محبت رفتار می نمود، چنانکه از آنس بن مالک، خدمتکار حضرت در این باره نقل شده است که گفت: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ لُطْفًا بِالنَّاسِ»^{۸۶۷} رسول خدا(ص) بیشترین لطف [و محبت] را به مردمان داشت.

روایت شده است که وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و چهرهٔ وی خون آلود شد و پیشانی اش شکافت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب آن حضرت سخت گران آمد و برخی عرض کردند: «ای رسول خدا، نفرینشان کن تا به لعنت الهی گرفتار شوند.» اما پیامبر در پاسخ فرمود:

إِنِّي لَمْ أَبْعَثْ لَعْنًا، وَلَكِنِّي بُعِثْتُ دَاعِيًا وَرَحْمَةً. اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ^{۸۶۸} من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را نفرین کنم، بلکه من برای دعوت [به حق] و رحمت برانگیخته شده ام. خدایا قوم مرا هدایت کن، زیرا که آنها نمی فهمند.

^{۸۶۵} سیره نبوی، دلشاد تهرانی، دفتر سوم، ص ۸۰.

^{۸۶۶} <https://hawzah.net/fa/Magazine/View/2689/3850/29670>

^{۸۶۷} دلائل النبوة أبی نعیم الاصبهانی؛ ج ۱، ص ۱۸۲

^{۸۶۸} الشفا بتعريف حقوق المصطفى؛ ج ۱، ص ۱۳۷

ساده زیستی

مُعلّی بن خُنَیس "از امام صادق(ع) روایت کرده است، که فرمود: پیامبر(ص) بیزار بود، که " شباهتی به سلاطین پیدا کند.^{۸۶۹}

امام صادق(ع) درباره رفتار ساده پیامبر فرموده است: چون رسول خدا(ص) وارد مجلس می‌شد، در نزدیک‌ترین جای به محل ورود می‌نشست.^{۸۷۰}

دیلمی "درباره مشی پیامبر می‌نویسد: پیامبر(ص) جامعه خود را وصله می‌کرد، و پای افزار خویش را پینه می‌زد، و گوسفندان را خود می‌دوشید، و با غلامان هم غذا می‌شد، و بر زمین

^{۸۶۹} ابن سعد، الطبقات الکبری، بیروت، دارالکتب العلمیه، ط ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۳۷۱؛ با مختصر اختلاف.

^{۸۷۰} علامه مجلسی، بحار الانوار، تهران، ناشر اسلامی، ۱۳۶۵ش، ج ۱۶، ص ۲۶۲.

می‌نشست، و بر خر بی پالان سوار می‌شود و دیگری را بر ترک خود سوار می‌کرد، و بدون این که احساس خجالت کند، ما یحتاج خانه‌اش را از بازار تهیه و به سوی خانواده‌اش حمل می‌کرد، و با توانگر و تنگدست یکسان مصافحه می‌کرد و دست خود را نمی‌کشید، تا طرف دست خود را می‌کشید، و به هر کس می‌رسید، سلام می‌کرد چه توانگر، چه تنگدست و چه کوچک، چه بزرگ، و اگر به خوردن چیزی دعوت می‌شد، آن را کوچک نمی‌شرد، هر چند خرمایی پوسیده می‌بود، و مخارج زندگی‌اش سبک بود.^{۸۷۱}

پیامبر خدا(ص) چنان ساده می‌زیست، که هیچ مزیتی بر خدمتکارانش نداشته باشد، چنان که "ابن شهر آشوب می‌نویسد: در خوراک و پوشاک بر غلامان و کنیزانش برتری نمی‌جست چون بر سر سفره غذا حاضر می‌شد، در ساده‌ترین شکل ممکن، چون بندگان می‌نشست: "إِذَا جَلَسَ عَلَى الطَّعَامِ جَلَسَ مُحَقَّرًا"^{۸۷۲}؛ و هرگز غذای رنگارنگ تناول نکرد: "وَمَا أَكَلَ إِلَّا لَوَانَ"^{۸۷۳}.

ابن شهر آشوب "آورده است: دعوت همه کس را چه آزاد و غلام، می‌پذیرفت، هر چند برای خوردن ماهیچه دست و یا کتف گوسفندی بود؛ هدیه را می‌پذیرفت، هر چند جرعه‌ای شیر بود، از هدیه می‌خورد، ولی از غذایی که صدقه بود، نمی‌خورد. به چهره هیچ کس خیره نمی‌شد، خشمش برای خدا بود، و هرگز برای خود خشم نمی‌گرفت... تشییع جنازه می‌کرد، و در دورترین نقاط شهر از بیماران عیادت می‌کرد، با تنگدستان می‌نشست و با تهیدستان هم سفره می‌شد و با دست خود به آنان غذا می‌داد، و به کسانی که در اخلاق با فضیلت بودند احترام می‌گذاشت، و با اشخاص آبرومند الفت می‌گرفت و به آنان نیکی می‌کرد، و با خویشاوندان خود صله رحم می‌کرد، در عین این که آنان را بر دیگران برتری نمی‌داد و جز آن چه خدا فرمان داده است درباره‌شان روا نمی‌داشت^{۸۷۴}

خوراک پیامبر صلی الله علیه و آله

عمر می‌گفت: روزی به اتاق پیامبر صلی الله علیه و آله رفتم، دیدم او بر بوریا خفته بود و بوریا بر پهلوی او رد انداخته بود و اندوخته خوراک پیامبر صلی الله علیه و آله هم چیزی جز دو مشت جو و یک مشت تره نبود؛ گریه‌ام گرفت

^{۸۷۱} دیلمی، ارشادالقلوب، بی جا، دار الشریف الرضی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۱۱۵.

^{۸۷۲} ابن شهر آشوب، مناقب، قم، موسسه الغلامه النشر، ۱۳۷۹ق، ج ۱، ص ۱۴۶ - ۱۴۷.

^{۸۷۳} همان

^{۸۷۴} همان

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای پسر خطاب چرا گریه می کنی؟ گفتم: چرا گریه نکنم تو برگزیده خدایی و این اندوخته غذایی توست در حالی که خسرو و قیصر غرق در میوه و نعمت های فراوانند، فرمود: ای عمر خشنود نیستی که دنیا از آن ایشان و آخرت از آن ما باشد؟ من هم پذیرفتم.^{۸۷۵}

روایت های مختلفی در مورد خوراک ایشان نقل شده است؛ از جمله این که ایشان هیچگاه سه شب متوالی سیر غذا نخورد، تا رحلت فرمود.^{۸۷۶} گاهی سه ماه متوالی بر خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله می گذشت که آتشی برای پختن غذا روشن نمی کردند؛ زیرا بیشتر خوراک ایشان آب و خرما بود، گاه همسایه ها زیادی شیر گوسفندان خود را برای پیامبر صلی الله علیه و آله می فرستادند.^{۸۷۷} پیامبر صلی الله علیه و آله حتی دو روز پیپی از نان جو هم سیر نشد.^{۸۷۸}

از انس بن مالک نقل است، فاطمه سلام الله علیها قطعه نانی برای رسول خدا آورد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای فاطمه این چیست؟ گفت: قرص نانی پخته ام، دلم آرام نگرفت تا این قطعه را برای شما آوردم. فرمود: دخترم این اولین غذایی است که از سه روز پیش تاکنون به دهان پدرت رسیده است.^{۸۷۹} باز از انس بن مالک است، هرگز در غذای روز یا شب پیامبر صلی الله علیه و آله نان و گوشت با هم در سفره نبود؛ مگر در مهمانی ها.^{۸۸۰}

از ابوامامه نقل شده که گفته است: هیچگاه از سفره خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله حتی قطعه نان جوینی هم باقی نمی ماند.^{۸۸۱}

از علی (ع) روایت رسیده است که «غذای داغ را سرد کنید زیرا وقتی غذای داغ در برابر پیامبر (ص) نهاده شد فرمود: «بگذارید تا سرد شود. خداوند به ما آتش نمی خوراند و برکت در غذای سرد است.»^{۸۸۲}

پوشاک و خواب

^{۸۷۵} بیهقی، سنن الکبری، بیروت، دارالفکر، ج ۷، ص ۴۶
^{۸۷۶} طبرسی، الاحتجاج، نجف، دارالنعمان، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۳۳۵
^{۸۷۷} ابن سعد، طبقات الکبری، بیروت، دارصادر، بی تا، ج ۱، ص ۳۰۷
^{۸۷۸} احمد بن حنبل، مسند احمد، بیروت، دارصادر، بی تا، ج ۶، ص ۹۷
^{۸۷۹} طبقات الکبری، ج ۱، ص ۴۰۰؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵، ج ۴، ص ۱۲۲.
^{۸۸۰} طبقات الکبری، ج ۱، ص ۴۰۴؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۴، ص ۲۷۴.
^{۸۸۱} شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، قم، موسسه آل البیت، چاپ دوم، ۱۴۱۴، ج ۵، ص ۵۴؛
^{۸۸۲} منتخب میزان الحکمه، ج ۱، ص ۴۱.

پیامبر سادگی را در پوشاک هم رعایت می‌کرد. ایشان بعضی اوقات جامه خود را وصله می‌کرد.^{۸۸۳} گاهی لباس پشمینه می‌پوشید^{۸۸۴}

از انس بن مالک روایت شده، پادشاه روم ردایی از سندس به پیامبر صلی الله علیه و آله هدیه کرد، رسول خدا آن را پوشید، مردم گفتند: ای رسول خدا آیا این جامه از آسمان بر شما نازل شده است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از این تعجب می‌کنید و حال آنکه سوگند به کسی که جانم در دست اوست، دستمالی از دستمال‌های سعد بن معاذ در بهشت، بهتر از این است. آنگاه آن را نزد جعفر بن ابیطالب فرستاد که به نجاشی برگرداند.^{۸۸۵}

و در نقل دیگر قبای حریری به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه شد که نخست آن را پوشید و در آن نماز گزارد؛ سپس از پوشیدن آن منصرف شد و آن را بیرون آورد و فرمود: برای پرهیزکاران شایسته نیست.^{۸۸۶}

محل خواب حضرت نیز بسیار ساده بود. تشک پیامبر صلی الله علیه و آله چرمی از لیف از عایشه نقل است که روزی بانویی از انصار به خانه ما آمد و رختخواب پیامبر که خرما.^{۸۸۷} بود یک عبای تاشده بود، دید و تشکی انباشته از پشم فرستاد، چون رسول خدا پیش من آمد، فرمود: این چیست؟ گفتم: بانوی انصاری چون رختخواب شما را دید این را فرستاد. پیامبر فرمود: این را برگردان، ای عایشه اگر می‌خواستم خداوند کوه‌هایی از طلا و نقره در اختیارم قرار می‌داد.^{۸۸۸}

باز از عایشه نقل است که می‌گفت: معمولاً عبايي را دو لایه پهن می‌کردم؛ شبی پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و من آن عبا را چهار لایه کرده بودم، چون پیامبر صلی الله علیه و آله دراز کشید، فرمود: ای عایشه امشب رختخواب من چه تغییری کرده است که چون هر شب نیست، گفتم: آن را چهار لایه کردم. فرمود: به حال اول برگردان.^{۸۸۹}

در روایت دیگری از عبدالله بن مسعود است که می‌گفت، پیامبر صلی الله علیه و آله بر روی حصیری خوابید که روی پوست ایشان اثر و نشانه انداخته بود؛ چون بیدار شد، من شروع به دست کشیدن به محل نشان حصیر کردم و گفتم چه می‌شود؛ اگر به ما اجازه فرمایی که روی

^{۸۸۳} شیخ صدوق، امالی، قم، موسسه بعثت، ۱۴۱۷، ص ۱۳۰؛

^{۸۸۴} طبقات الکبری، ج ۱، ص ۴۵۶

^{۸۸۵} طبقات الکبری، ج ۱، ص ۴۵۷.

^{۸۸۶} طبقات الکبری، ج ۱، ص ۴۶۵.

^{۸۸۷} همان

^{۸۸۸} طبقات الکبری، ج ۱، ص ۴۶۵

^{۸۸۹} طبقات الکبری، ج ۱، ص ۴۶۷

این حصیر چیزی بگسترانیم تا از تاثیر آن محفوظ بمانی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مرا با دنیا چه کار است، مثل من و دنیا چون سواری است که زیر درختی سایه می گیرد و سپس به سرعت حرکت می کند و درخت را رها می کند.^{۸۹۰}

«رسول خدا(ص): خواب مؤمن بر پهلوی راست، خواب حکماء بر پهلوی چپ، خواب پیامبران بر پشت و خواب شیاطین بر صورت است.»

«رسول خدا(ص): خواب بر هفت وجه است: خواب غفلت که خواب در مجلس ذکر است، خواب شقاوت که خواب در وقت نماز صبح است، خواب عقوبت که خواب در وقت نمازهای پنجگانه است، خواب لعنت که خواب بعد از نماز صبح است، خواب راحت که خواب ظهر است، خواب رخصت که خواب بعد از نماز عشاء است و خواب حسرت که خواب شب جمعه است.» اثنی عشریه

خواب عجیب پیامبر ص

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دیشب عجایی را در خواب دیدم! از جمله دیدم مردی از امت مرا خواستند، عذاب کنند ولی وضو آمد و مانع عذابش شد! دیدم شیاطین، مردی از امت مرا دچار وحشت کردند ولی ذکر خداوند سبحان آمد و او را نجات داد! دیدم مردی از امتم را که مأمورین عذاب به سراغش آمدند ولی نماز آمد و مانع شد! دیدم مردی از امتم دچار تشنگی و عطش بود و هر گاه می خواست آب بنوشد، مانع می شدند ولی روزه رمضان آمد و او را سیراب کرد! دیدم مردی از امتم را که می خواست یه گروه پیامبران، که حلقه وار نشست بودند، بپیوندند، ولی نمی گذاشتند. اما غسل جنابت آمد و دست او را گرفت و در کنارم نشانند! دیدم مردی از امتم را که مقابل و پشت سر و سمت راست و چپ و پائینش، تاریک است و او در تاریکی واقع شده بود. ولی حج و عمره آمد و

^{۸۹۰} طبقات الکبری، ج ۱، ص ۳۶۳

او را از تاریکی در آورد و وارد نور کرد! دیدم مردی از امتم، با مؤمنین صحبت می کرد. ولی آنها با او حرف نمی زدند آنگاه صله رحم آمد و گفت:

ای مؤمنین! با او سخن بگویید که او صله رحم می نمود. آنها با او سخن گفتند و با او دست دادند! دیدم مردی از امتم را که دست و صورت خود را از آتش دور می کرد. تا اینکه صدقه آمد و سایه بر سرش و پرده بر صورتش شد! دیدم مردی از امتم را که زبانه آتش از هر طرف، او را گرفته بود. ولی امر بمعروف و نهی از منکر آمدند و او را خلاص کردند با ملائکه رحمت قرار دادند! دیدم مردی از امتم را که نشسته بود و بین او و رحمت الهی، مانع قرار داشت. ولی خوش اخلاقیش آمد و دست او را گرفت و وارد رحمت الهی نمود! دیدم مردی از امتم را که نامه عملش به دست چپ بود. ولی خوف او از خداوند سبحان آمد و نامه عملش را بدست راستش داد! دیدم مردی از امتم را که بر لبه جهنم ایستاده بود. ولی امیدش به خداوند سبحان آمد و او را نجات داد! دیدم مردی از امتم در آتش افتاد ولی اشکهایی که از ترس خداوند سبحان ریخته بود آمد و او را از آتش در آورد! دیدم مردی از امتم بر پل صراط می لرزید. ولی حسن ظنش به خداوند سبحان آمد و لرزشش بر طرف شد و از صراط عبور کرد! دیدم مردی از امتم بر صراط است و گاهی بر سینه اش و گاهی بر دست و پایش می رود و گاهی معلق می شود. ولی صلوات او بر من آمد و او را بر

پایش ایستاند و از صراط عبورش داد! دیدم مردی از امتم بر در بهشت است ولی در بهشت بسته بود. تا اینکه شهادت (لا اله الا الله) آمد و درها

را باز کردند و او وارد بهشت شد! (بحار الانوار، ج ۷/ ۲۹۰)

امام علی(ع) می‌فرماید: «لباس پنبه بپوشید؛ چرا که آن لباس رسول خدا(ص) بود و آن حضرت،
 «لباس پشمین و مویین نمی‌پوشید؛ مگر در حال ناچاری.^{۸۹۱}

پیامبر(ص) رنگ سبز را برای لباس می‌پسندید^{۸۹۲}

پیامبر(ص) فرمود: «لباس سفید را بر زندگانتان بپوشانید و مردگانتان را هم با پارچه سفید دفن
 کنید.^{۸۹۳}

در روایت آمده است که پیامبر(ص) از ژولیدگی و پریشانی تنفر داشت و حضرت از لباسهایش
 مراقبت می‌کرد و آن را وصله می‌نمود و کفش خود را پینه می‌زد و بیشتر کاری که در خانه انجام
 می‌داد خیاطی بود^{۸۹۴}، حضرت می‌فرماید: «لباس خود را تمیز کنید و موهای خود را کم نمائید و
 آراسته و پاکیزه باشید زیرا یهودان چنین نکردند و زنانشان زنا کار شدند»^{۸۹۵} و در نقل دیگر
 آمده است که می‌فرماید: «البس جدیداً و عش حمیداً» یعنی «لباس نو بپوش و بانام نیک زندگی
 کن».^{۸۹۶} و باز فرموده است «لباس خود را نیک کنید و لوازم خود را اصلاح نمائید»^{۸۹۷} مرحوم
 علامه طباطبائی می‌گوید: «اکثر لباسهای پیامبر سفید بود»^{۸۹۸}

امام صادق(ع) می‌فرماید: «پیامبر(ص) از پوشیدن چیزی که سیاه بود کراهت داشت»^{۸۹۹}

^{۸۹۱} مکارم الاخلاق، ص ۱۰۳

^{۸۹۲} عمر بن شاهین، الناسخ الحدیث ومنسوخه، ص ۵۶۰

^{۸۹۳} ابن قدامه، عبدالرحمن، الشرح الکبیر، بیروت، دارالکتب

^{۸۹۴} سنن النبی(ص)، ص ۱۱۷.

^{۸۹۵} سیری دیگر در نهج الفصاحه، ص ۵۶۴.

^{۸۹۶} همان

^{۸۹۷} همان

^{۸۹۸} سنن النبی(ص)، ص ۱۷۴.

^{۸۹۹} همان، ص ۱۸۲

«روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله چون به خواب می رفتند، می فرمودند: باسمک الله اَحیی و باسمک اموت و چون بیدار می شدند، می فرمودند: الحمد لله الذی احيانی بعد ما اماتنی والیه النشور.^{۹۰۰}

مرکب پیامبر صلی الله علیه و آله

تواضع و فروتنی پیامبر صلی الله علیه و آله به حدی بود که در وسایل و زندگی شخصی ایشان نمود داشت، از جمله مرکب ایشان بود، ایشان علاوه بر اسب بر شتر و قاطر نیز سوار می شدند.^{۹۰۱} و گاهی نیز کسی را هم ترک خود سوار می کرد.^{۹۰۲} در مواردی هم بر خر بی پالان سوار می شد.^{۹۰۳} در بعضی مواقع نیز با پای پیاده بدون دستار و کلاه راه می رفتند.^{۹۰۴}

خانه پیامبر صلی الله علیه و آله

واقدی از عبدالله بن زید هذلی نقل کرده که می گفته است: من خانه های همسران رسول خدا را در آن موقع که به فرمان عمر بن عبدالعزیز ویران کردند، دیدم دیوار حیاط ها از خشت خام بود و هر حیاط دارای حجره هایی از چوب و شاخ خرما بود که میان آنها را گل اندود کرده بودند، حتی در یک مورد که ام سلمه در نبود پیامبر صلی الله علیه و آله حجره خود را با خشت خام بنا کرد؛ چون رسول خدا برگشتند و متوجه شدند، فرمودند: این چیست؟ ام سلمه گفت: ای رسول خدا خواستم از دید مردم محفوظ باشم، فرمودند: ای ام سلمه بدترین چیزی که اموال مسلمانان در آن راه خرج شود، ساختمان است.^{۹۰۵}

در زمان ولید بن عبدالملک و به دستور وی حجره های همسران رسول خدا ضمیمه مسجد شد، سعید بن مسیب گفت: به خدا سوگند دوست می داشتم که آن حجره ها را به همان حال نگه می داشتند، تا آنکه مردم مدینه و هر کس به آنجا می آید، ببیند رسول خدا در زندگی خود به چه

^{۹۰۰} حلیه المتقین

^{۹۰۱} کنز العمال، بیروت، موسسه الرسالة، ۱۴۰۹، ج ۷، ص ۹۸.

^{۹۰۲} مکارم الاخلاق، ص ۱۱۵.

^{۹۰۳} ابن شهر آشوب، مناقب، نجف، مکتبه الحیدریه، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۱۲۷.

^{۹۰۴} طبقات الکبری، ج ۱، ص ۴۹۹.

^{۹۰۵} مکارم الاخلاق، ص ۱۱۵.

مقدار کفایت می‌کرد و موجب شود که مردم از مال اندوزی و فخرفروشی دست بردارند و به زهد روآورند.^{۹۰۶}

از نوفلی نقل شده که امام سجاد علیه‌السلام فرمود: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به شتربانی در بیابان رسید و مقداری شیر از او خواستند او در پاسخ گفت: آنچه در سینه شتران است اختصاص به صبحانه اهل قبیله دارد و آنچه در ظرف دوشیده ایم شامگاه از آن استفاده می‌کنیم. آنجناب دعا کردند:

خداوندا: مال و فرزندان این مرد را زیاد کن. از او گذشته درراه به ساربان دیگری برخوردن لذا از او هم درخواست شیر کردند ساربان سینه شتران را دوشیده محتوی ظرفهای خود را در میان ظرفهای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ریخت و یک گوسفند نیز اضافه بر شیر تقدیم نموده عرضکرد فعلا همین مقدار پیش من بود چنانچه اجازه بدهید بیش از این تهیه و تقدیم کنم. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دستهای خود را بلند کرده گفتند خداوندا به اندازه کفایت به این ساربان عنایت کن.

همراهان عرض کردند یا رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله آنکه درخواست شما را اجابت نکرد دعایی کردی که ما همه آن دعا را دوست داریم ولی برای این ساربان که حاجت شما را برآورد از خداوند سبحان چیزی خواستید که

ما دوست نداریم . فرمود: «ما قَلَّ و كَفَى خیر مما كَثُرَ و آلَهِی. اللهم ارزق محمد و آل محمد الكفاف».^{۹۰۷}

چیزی کم ولی کافی باشد بهتر است از چیزی که زیاد ولی انسان را از خدا مشغول کند

پرهیز از خوی استکبار

یکی از نمودهای ساده‌زیستی، پرهیز از خوی استکباری است. رسول خدا فرمود: پنج کار را ترک نمی‌کنم، تا پس از آن برای امتم سنت گردد؛ روی زمین با غلامان غذا خوردن، سوار الاغ بی‌پالان شدن بز را با دست خود دوشیدن، لباس پشمینه پوشیدن و به کودکان سلام کردن.^{۹۰۸} ایشان هنگامی که سواره بود، اجازه نمی‌داد کسی پیاده با آن حضرت حرکت کند، یا را با خود سوار می‌کرد و یا اگر فرد نمی‌پذیرفت، می‌فرمود: جلوتر برو و در فلان مکان منتظر باشد.^{۹۰۹} با توانگر و تنگدست یکسان مصافحه می‌کرد؛^{۹۱۰} اگر به خوردن چیزی دعوت می‌شد، آن را کوچک نمی‌شمرد. هر چند خرمایی پوسیده باشد^{۹۱۱}

در خوراک و پوشاک بر غلامان و کنیزانش برتری نمی‌جست.^{۹۱۲} دعوت هر کس را چه آزاد و چه غلام می‌پذیرفت. در دورترین نقاط شهر از بیماران عیادت می‌کرد.^{۹۱۳} در خانه به اهل خانه کمک می‌کرد.^{۹۱۴} هنگام نشستن تکیه نمی‌کرد.^{۹۱۵}

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من همان طور غذا می‌خورم که برده غذا می‌خورد، همانطور می‌نشینم که برده می‌نشیند که من بنده‌ای از بندگان خدایم.^{۹۱۶} پیامبر صلی الله علیه و آله حتی

۹۰۷ الکافی ۱۴۰/۲

^{۹۰۸} همان

^{۹۰۹} ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، دار احیاء الکتب العربی، ۱۹۶۱، ج ۱۱، ص ۱۹۶.

^{۹۱۰} همان

^{۹۱۱} مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۲۷.

^{۹۱۲} السیرة الحلبیه، ج ۳، ص ۴۴۸.

^{۹۱۳} امتاع الاسماع، ج ۲، ص ۱۸۹.

^{۹۱۴} همان، ص ۱۹۰.

^{۹۱۵} امتاع الاسماع، ج ۷، ص ۳۳۵.

^{۹۱۶} طبقات الکبری، ج ۱، ص ۳۹۴.

در سلام کردن به کودکان نیز سبقت می گرفت. از انس بن مالک نقل است که پیامبر صلی الله علیه و آله مرا برای انجام کاری فرستاد، گروهی از کودکان را دیدم و با ایشان نشستم که پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و به کودکان سلام کرد.^{۹۱۷}

علاوه بر این که خود پیامبر صلی الله علیه و آله خصلت ساده زیستی داشت، حتی از جانب خدا مأمور بود به همسران خود که درخواست زندگی بهتری داشتند، وحی خداوند را اعلام کند: «یا ایها النبی قل لازواجک ان کنتن تردن الحیاء الدنیا و زینتها فتعالین امتعکن و اسرحکن سراحا جمیلا و ان کنتن تردن الله و رسوله والدار الاخره اعد للمحسنات منکن اجرا عظیما».^{۹۱۸}

ای پیامبر صلی الله علیه و آله به زنان خود بگو؛ اگر شما زندگانی و زینت دنیا را می خواهید، بیایید تا من مهر شما را پرداخته و همه را به خوبی طلاق دهم و اگر طالب خدا و رسول و مشتاق آخرت هستید، همانا خدا به نیکوکاران از شما اجر عظیم عطا خواهد کرد.

ساده زیستی پیامبر صلی الله علیه و آله از زبان علی علیه السلام

علی علیه السلام پیامبر صلی الله علیه و آله و زندگی او را این گونه توصیف می کند: «پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا چندان نخورد که دهان را پر کند و به دنیا با گوشه چشم نگریست، دو پهلویش از تمام مردم فرورفته تر و شکمش از همه خالی تر بود، دنیا را به او نشان دادند؛ اما نپذیرفت... روی زمین می نشست و غذا می خورد و چون برده ساده می نشست، با دست خود کفش خود را وصله می زد و جامه خود را با دست خود می دوخت... پرده ای بر در خانه آویخته بود که نقش و نگار داشت، به یکی از همسران فرمود: این پرده را از چشمان من دور کن که هرگاه نگاهم به آن می افتد، به یاد دنیا و زینت های آن می افتم، پیامبر صلی الله علیه و آله با دل... از دنیا روی گرداند و یادش را از جان خود ریشه کن کرد».^{۹۱۹}

شهید مطهری در باب سیره عملی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می نویسد: زهد و ساده زیستی از اصول زندگی او بود. در عین سادگی طرفدار فلسفه فقر نبود. بکارگیری مال و ثروت را به سود جامعه و در راههای مشروع لازم می شمرد و می فرمود: «نعم المال الصالح للرجل الصالح»^{۹۲۰}

^{۹۱۷} مکارم اخلاق، ص ۱۶.

^{۹۱۸} سوره احزاب، آیه ۲۸-۲۹.

^{۹۱۹} حضرت علی علیه السلام، نهج البلاغه، ترجمه محمددشتی، قم، مشرقین، چاپ چهارم، ۱۳۷۹، خطبه ۱۶۰، ص ۳۰۰.

^{۹۲۰} وحی و نبوت، شهید مطهری، تهران، صدرا، ص ۱۳۶.

چه خوب است مال صالح برای مرد صالح.^{۹۲۱}

خوردن

بر سر سفره طولانی می‌نشست، و به آن اهمیت می‌داد و غذا را بسیار می‌جوید.

۵. از ظرف مقابل خودش غذا می خورد. ظاهراً ظرف شخصی داشت و هنگام خوردن به صورت دیگران، خیره نمی شد و از مقابل کسی غذا بر نمی داشت مگر سبزی، نمک و
۶. در غذا نمی دمید. شاید دمیدن در غذا عمل غیر بهداشتی تلقی شود؛ از آن جهت که میکروب و یا ذرات معلق در هوا که آلوده هستند، با دمیدن روی غذا نشسته و آن را آلوده می کنند.
۷. پرهیز از خوردن غذای داغ؛ به جهت آسیب رسانی به بافت های مخاط دهان و دندان ها کاملاً امر بهداشتی است، که در سلامتی دهان و دندان موثر است. از این روی پیامبر توصیه فراوان می کرد که از خوردن غذای داغ پرهیز کنید. هرگز غذای داغ نمی خورد و آن را منع می کرد و برای سلامتی زیان بار می دانست.^{۹۲۲}
۸. آب را یکباره به سر نمی کشید، بلکه با مکث و سه بار می نوشید و آرام می خورد و با غذای چرب آب کمتر می خورد.^{۹۲۳} دوست داشت در ظرف های تمیز و بهداشتی بلورین که از شام برایش می آوردند، آب بخورد که آن ها را تمیز ترین ظروف می دانست.^{۹۲۴} گاهی نیز با دستهایش و یا ظروفی که از چوب می ساختند؛ آب می خورد.^{۹۲۵}
۹. لقمه ها را بسیار کوچک بر می داشت.
۱۰. نان خورده و ریزه های بر سر سفره را جمع می کرد و می خورد.
۱۱. وجود نمک یا سرکه و سبزی بر سر سفره جهت بهداشتی دارد؛ چون نمک و سرکه هر دو ضد عفونی کننده هستند و قبل از شروع غذا استفاده از یکی آنها مستحب شمرده شده است؛ پیامبر (ص) اغلب نمک و سرکه و سبزی بر سر سفره اش بود.^{۹۲۶}
- قبل از هر چیز با گرسنگی کامل بر سر سفره حاضر می شد و قبل از سیر شدن دست می کشید و پرخوری نمی کرد. اصحاب خود را نیز به این روش دعوت و از پرخوری و آروغ زدن بر سر سفره و در جمع نهی می کرد.^{۹۲۷}
- رسول خدا صلی الله علیه و آله در صحنه ی اجتماع تا بدان حد مراقب حفظ بهداشت و حق مردم بودند که حتی به هنگام عطسه، دست و یا لباس شان را جلوی دهان مبارک می گرفتند

^{۹۲۲} (طبرسی، همان، ص ۷۱)^{۹۲۳} (همان، ص ۷۷ و ص ۳۱)^{۹۲۴} (کلینی، همان، ص ۷۷)^{۹۲۵} (طبرسی، همان، ص ۷۶ و ۳۲)^{۹۲۶} (عبدالله بن بهرام دارمی، ج ۲، ص ۱۰۲ و ۹۵).^{۹۲۷} (شیخ حرالعاملی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۸۱)

«كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إذا عطس غصَّ صوته واستتر بثوبه أو يده»^{۹۲۸}

کردند، صدایشان را پایین می آوردند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که عطسه می کرد با دست یا لباس می پوشانیدند.^{۹۲۹}

از امام صادق علیه السلام نقل گردیده است

[«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يُعْجِبُهُ أَنْ يَشْرَبَ فِي الْقَدَحِ الشَّامِيِّ وَيَقُولُ هُوَ مِنْ أَنْظَفِ آئِنَتِكُمْ»^{۹۳۰}

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دوست داشت از ظروف شامی، آب بنوشد و می فرمودند: این «ظروف از نظیف ترین ظرف های شماست

: و نیز این نقل که میزان دقت نبی مکرم اسلام را در هنگام خوردن غذا نشان می دهد

و كان إذا أكل الخبز واللحم خاصة غسل يديه غسلًا جيدًا ثم يمسح بفضل الماء على وجهه و كان يشرب في ثلاث دفعات، له فيها ثلاث تسميات و في أواخرها ثلاث تحميدات و كان يمس الماء مصًا و لا يعب عبًا، و ربما كان يشرب في نفس واحد حتى يفرغ و لا يتنفس في الإناء بل «ينحرف عنه»^{۹۳۱}

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخصوصاً زمان میل کردن گوشت و نان، به طور کامل دو دست خود را می شست، سپس با آبی که در دست شان مانده بود، به صورت مبارک خویش دست می کشید؛ و هنگامی که آب میل می کرد به سه نفس می آشامید و در هر نفس، در آغاز بسم الله و در پایان الحمد لله می گفت. پیامبر صلی الله علیه و آله آب را نمی بلعید، بلکه می مکید. گاهی نیز با یک نفس می نوشید، اما در ظرف آب نفس نمی کشید، بلکه هروقت می خواست نفس بکشد، آن را از دهان دور نگه می داشت

از انس نیز نقل شده است

«وَوَكَانَ ص يَغْسِلُ يَدَيْهِ مِنَ الطَّعَامِ حَتَّى يُنْقِيَهُمَا فَلَا يُوجَدُ لِمَا أَكَلَ رِيحٌ»^{۹۳۲}

^{۹۲۸} محجة البيضاء، ج ۴، ص ۳۹۵

^{۹۲۹} <http://beitolhoda.com>

^{۹۳۰} المحاسن، ج ۲، ص ۵۷۷

^{۹۳۱} المحجة البيضاء، ج ۴، ص ۱۳۹

^{۹۳۲} بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۴۶

«پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگامی که غذا می خورد، دو دست خود را به گونه ای می شست تا هیچ اثری از بوی غذا دستش نماند

«آمده است که: هنگامی که غذایی را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله می گذاشتند، می فرمود:

خدایا! برای این غذا توفیق شکر آن را عنایت کن و این نعمت را به نعمتهای بهشت، متصل فرما!

و در وقت خوردن می فرمود: به نام خدا. خدایا! روزی خود را بر ما مبارک کن و عوض آن را به عهده خود بگیر. ^(۱)

زنی کودکش را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورد تا حضرت او را از خوردن خرما که برایش مضر بود بازدارد ولی پیامبر به روز دیگر محوّل کرد و روز بعد کودک را از خوردن نهی فرمود و گفت دیروز نگفتم زیرا خود خرما خورده بودم و کسی که خود خرما خورده چگونه می خواهد دیگران را از خوردن آن نهی کند؟

«رسول خدا صلی الله علیه و آله : ماپیامبران، گوشتخوار و طرفدار گوشت می باشیم. ^{۹۳۳}»

«امام ششم علیه السلام : از زمانی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله به پیامبری مبعوث شد، احدی ندید که او تکیه کرده غذا بخورد. ^{۹۳۴}»

^{۹۳۳} مکارم الاخلاق/ ۱۵۸

^{۹۳۴} بحار الانوار/ ۳۸۶/۶۳

«رسول خدا(ص): غذا خوردن در بازار و در حال راه رفتن از پستی است!»^{۹۳۵}

«رسول خدا(ص): هر که از حلال بخورد، ملکی بر بالای سرش بایستد و برایش استغفار کند تا از غذا دست بکشد.»^{۹۳۶}

«رسول خدا(ص): کسی که تکه نانی را ببیند و آنرا بخورد، برایش هفتصد ثواب است و اگر تکه نان کثیفی را بردارد و بشوید و آنرا کناری بگذارد، هفتاد ثواب دارد

و فرمود: کسی که در حال خوردن باشد و دو چشم به او نگاه کند ولی او از غذایش به او ندهد، به درد بی درمان دچار می شود.»

«ابو جحیفه در حالی خدمت پیامبر(ص) آمد که آروغ می زد! حضرت فرمود: آروغ نزن که هر که در دنیا سیرتر است، در قیامت گرسنه تر می باشد! ابو جحیفه از آن بعد تا رحلتش غذای سیر نخورد.»^{۹۳۷}

«رسول خدا(ص): معده، خانه دردهاست و پرهیز، ریشه درمانهاست.»^{۹۳۸}

«رسول خدا(ص): روزه بگیرد تا سالم بماند و زکات بدنهار، روزه است.»^{۹۳۹}

«رسول خدا(ص): بر شما باد به روزه گرفتن! زیرا روزه خون رگهارا رقیق می کند و زواید بدن را از بین می برد.»^{۹۴۰}

«رسول خدا(ص): مؤمن در یک شکم چیزی می خورد و کافر در هفت شکم چیزی می خورد!»^{۹۴۱}

«رسول خدا(ص): با سیری غذا خوردن، موجب مرض برص و پیسی می شود.»^{۹۴۲}

«رسول خدا(ص): غذا خوردن در بازار و در حال راه رفتن از پستی است!»^{۹۴۳}

«رسول خدا(ص): هر که از حلال بخورد، ملکی بر بالای سرش بایستد و برایش استغفار کند تا از غذا دست بکشد.»^{۹۴۴}

^{۹۳۵} مکارم الاخلاق

^{۹۳۶} همان

^{۹۳۷} حلیه المتقین

^{۹۳۸} حلیه المتقین

^{۹۳۹} همان

^{۹۴۰} همان

^{۹۴۱} همان

^{۹۴۲} بحار ج ۶۶

^{۹۴۳} مکارم الاخلاق

^{۹۴۴} همان

«رسول خدا(ص):شام را ولو با خوردن خرماى اندكى، ترك نکنید. بدرستى که من مى ترسم امّتم بخاطر ترك کردن شام زودپیر شوند! زیرا شام برای پیر وجوان، قوّت آور است.»^{۹۴۵}

«رسول خدا(ص):وضو قبل از غذا، فقر را از بین مى برد. وضو بعد از غذا، غم و اندوه را زائل مى کند.»^{۹۴۶}

«رسول خدا(ص):چون سفره انداخته میشود، فرشتگان بر دور آن حلقه مى زنند. اگر بنده بسم الله گفت، فرشتگان مى گویند:خدا برکت بر شما و غذایتان بفرستد و به شیطان مى گویند:ای فاسق! بیرون برو که تو بر اینها تسلطى نداری! و هنگامیکه بعد از غذا، الحمد لله گفت، ملائکه گویند:اینان مردمی هستند که خدا به آنان نعمت داده و آنها هم شکر پروردگارشان را ادا کردند.

ولى اگر در اول غذا نام خدا را بر زبان جارى نکرد، فرشتگان به شیطان گویند:ای فاسق! بیا وبا ایشان هم غذا شو! و اگر بعد از غذا حمد الهی نگفت، گویند که اینها مردمی هستند که خدا به آنها نعمت داد ولى شکر او را فراموش نمودند!»^{۹۴۷}

«آمده است که:هنگامیکه غذایی را نـزـد رسـول خدا (ص) مى گذاشتند، مى فرمود:خدایا! برای این غذا توفیق شکر آنرا عنایت کن و این نعمت را به نعمتهای بهشت، متصل فرما!

و در وقت خوردن مى فرمود:بنام خدا. خدایا! روزی خود را بر ما مبارک کن و عوض آنرا به عهده خود بگیر.»^{۹۴۸}

«رسول خدا(ص):کسیکه تکه نانی را ببیند و آنرا بخورد، برایش هفتصد ثواب است و اگر تکه نان کثیفی را بردارد و بشوید و آنرا کناری بگذارد، هفتاد ثواب دارد.»^{۹۴۹}

«رسول خدا(ص):سه لقمه نان و نمک قبل از غذا، انسان را از هفتاد و دو مرض که از جمله آنها دیوانگی و جذام و پیسی است، نجات مى دهد.»^{۹۵۰}

^{۹۴۵} بحار ج ۶۶

^{۹۴۶} همان

^{۹۴۷} مکارم الاخلاق

^{۹۴۸} همان

^{۹۴۹} بحار ج ۶۶

^{۹۵۰} همان

رسول خدا(ص): میوه هارا در اول بیارنشستنشان بخورید که باعث صحت بدن و دور شدن غمهاست و در آخرشان نخورید که برای جسم مریضی می آورد.»^{۹۵۱}

«رسول خدا(ص): خُرفه بخورید که اگر چیزی به عقل بیافزاید، همین است.»^{۹۵۲}

«رسول خدا(ص): هر گاه به شهری و یا محلّی وارد شدید از پیاز آن منطقه بخورید، مرضهای آن منطقه از شما دور می شود.»^{۹۵۳}

«رسول خدا(ص): هر دانه ای که می روید هم دارای فایده است و هم ضرر! بغیر از برنج که در او فایده است و ضرری نیست.»^{۹۵۴} «رسول خدا(ص) در مورد کسیکه به اسهال مبتلا شده بود، عسل را تجویز فرمودند.»^{۹۵۵}

«رسول خدا(ص): کاهو بخورید که غذا را هضم می کند و خواب آور است.»^{۹۵۶}

«رسول خدا(ص): سیر بخورید که در آن شفاست.»^{۹۵۷}

«رسول خدا(ص): سیر را جز پخته خوردن صلاح نیست.»^{۹۵۸}

«رسول خدا(ص): سیب را ناشتا بخورید که رطوبت معده را می برد و در جای دیگر فرمود: یکی از عوامل سلامتی، خوردن سیب در سحر است.»^{۹۵۹}

«رسول خدا(ص): به بخورید که دل را نیرومند و ترسورا شجاع می نماید.»^{۹۶۰}

«رسول خدا(ص): خرمارا ناشتا بخورید که انگل را می کشد.»^{۹۶۱}

«رسول خدا(ص): خرمارا می خورد و بعد از آن آب می نوشید و اکثر غذای حضرت، خرما و آب بود. و گاهی شیر را با خرما می خورد و می فرمود: این دو، غذای گوارایی هستند.»^{۹۶۲}

«رسول خدا(ص): ما پیامبران، گوشت خوار و طر فدار گوشت می باشیم.»^{۹۶۳}

«رسول خدا(ص): بهترین غذای دنیا و آخرت، گوشت است.»^{۹۶۴}

۹۵۱ همان ج ۶۲
 ۹۵۲ مکارم الاخلاق
 ۹۵۳ بحار ج ۶۶
 ۹۵۴ همان
 ۹۵۵ همان
 ۹۵۶ مکارم الاخلاق
 ۹۵۷ معلم کبیر امام صادق(ع)
 ۹۵۸ مکارم الاخلاق
 ۹۵۹ مکارم الاخلاق
 ۹۶۰ مکارم الاخلاق
 ۹۶۱ همان
 ۹۶۲ بحار ج ۶۶
 ۹۶۳ مکارم الاخلاق
 ۹۶۴ اخبار و آثار امام صادق(ع)

«رسول خدا(ص): سرآمد غذاهای دنیا و آخرت، گوشت و برنج است.»^{۹۶۵}

«نقل شده که: رسول خدا(ص) دید شخصی با دست چپ غذای خورد. به او فرمود: با دست راست بخور!»

آن شخص بدروغ عرض کرد: نمی توانم با دست راستم بخورم!

از آن بعد هیچگاه نتوانست با دست راستش غذا بخورد. گاهی لقمه را با دست راست بلند می کرد که بدهان بگذارد، نمی توانست.»^{۹۶۶}

«یک روز رسول خدا صلی الله علیه و آله در سجاده خود نشسته بود که عبدالله بن تیهان آمد و گفت: یا رسول الله! من بسیار خدمت شما می نشینم و به سخن شما گوش فرا می دهم. ولی نمی دانم چرا رقت قلب پیدانی کنم و گریه ام نمی آید؟

حضرت فرمود: عدس بخور که قلب را رقت می بخشد و اشک را فرو می ریزد و هفتاد پیامبر به آن تبرک جسته اند.»^{۹۶۷}

^{۹۶۵} همان

^{۹۶۶} بحار ج ۶۶

^{۹۶۷} همان

اراستگی وبهداشت ونظافت

از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَرَجُلُ شَعْرَهُ وَأَكْثَرُ مَا كَانَ يَرَجُلُ شَعْرَهُ بِالْمَاءِ وَيَقُولُ كَفَى بِالْمَاءِ طَيِّباً لِلْمُؤْمِنِ»^{۹۶۸}

^{۹۶۸} مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱، ص ۴۰۸

حضرت رسول صلی الله علیه و آله همواره موهای خود را شانه می زدند و بیش تر اوقات آن «
»را با آب صاف می کردند و می فرمودند: آب، برای پاکیزگی مؤمن کافی است

و اگر فردی را مشاهده می کردند که ظاهری آلوده و کثیف دارد، او را سرزنش نموده و می
!فرمودند: آب که در اختیار داشتی

شستشوی دهان، استنشاق و بردن آب به داخل بینی، گرفتن ناخن ها، کوتاه کردن شارب،
زدودن موهای زائد زیر بغل و شرمگاه، شستشوی بدن، نظافت و تمیزی لباس از جمله
دستوراتی است که در روایات متعدد نسبت به آن سفارش شده است؛ چنان چه پیامبر صلوات
الله علیه و آله نسبت به از بین بردن موهای زائد و گرفتن ناخن ها در هر هفته و کوتاه کردن
موی شارب و بلند نکردن موی سر و ریش - بیش از حد معمول و متعارف - توصیه کرده و
بدان اهتمام می ورزیدند

«وَكَانَ ص يَقْلَمُ أَظْفَارَهُ وَيَقْصُّ شَارِبَهُ - يَوْمَ الْجُمُعَةِ قَبْلَ أَنْ يَخْرُجَ إِلَى الصَّلَاةِ»^{۹۶۹}

پیامبر صلی الله علیه و آله روزهای جمعه قبل از حرکت به سوی نماز جمعه، موها و ناخن های «
خویش را کوتاه می کردند.

:و شستشوی بدن در هر هفته را، حق خدا بر می شمردند

«حَقٌّ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ أَنْ يَغْتَسِلَ فِي كُلِّ سَبْعَةِ أَيَّامٍ يَوْمًا يَغْسِلُ فِيهِ رَأْسَهُ وَجَسَدَهُ»^{۹۷۰}

حق خدا بر هر مسلمانی این است که هر هفت روز یک بار غسل کند و سر و تن خود را «
»بشوید

پیامبر اکرم جهت حفظ بهداشت بدن و لباس، دست کم هر هفته یکبار شست و شو می^{۹۷۱}
کرد؛

امام باقر(ع) فرمود: رسول خدا(ص) همواره خضاب(رنگ کردن موی سر و صورت و نیز دست و پا با موادی
نظیر خنا) می کرد.^{۹۷۲}

^{۹۶۹} مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۶، ص ۴۶

^{۹۷۰} نهج الفصاحة، ص ۴۴۸

^{۹۷۱} (طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۹۴)

^{۹۷۲} حلیه المتقین، ج ۱، ۶۹

در يك حديث آمده كه خضاب هديه و سنت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم است، به ویژه خضاب موی سر و ریش برای مردان و خضاب موی سر و دست و پا برای زنان^{۹۷۳} و پرداخت یک درهم برای خضاب را بهتر از انفاق هزار درهم می دانستند^{۹۷۴}

همچنین فواید متعددی برای خضاب از آن حضرت روایت کرده اند، مثل خوشبو شدن، زینت دادن، موجب شادی مؤمنان و نیز افزایش عفاف بودن و شماری از آثار اخروی^{۹۷۵}. گفته شده است که پيامبر سیاه را نیکوترین رنگ برای خضاب می دانستند اهل بیت آن حضرت نیز همین رنگ را برگزیده بوده اند.^{۹۷۶}

گفته شده است پيامبر اکرم بانوان را به خضاب کردن ناخنها با حنا امر می کرد.^{۹۷۷}

پيامبر اکرم گاه محاسن خود را به رنگ زرد خضاب می کرد^{۹۷۸} و برای آن از دو گیاه ورس^{۹۷۹} و زعفران استفاده می نمود.^{۹۸۰}

پيامبر گرامی (ص) جهت سلامتی و بهداشت پوست بدن، همواره از روغن زیتون به عنوان پماد، جهت حفظ نرمی پوست استفاده می کرد و به بدن خود می مالید و به دیگران نیز توصیه می کرد.^{۹۸۱}

آراستگی

«روایت شده که رسول خدا (ص)، مُحاسن خود را از زیر بیلاچهل بار واز بالا به پائین، هفت بار شانه می کرد و می فرمود: اینکار، حافظه را زیاد می کند.»^{۹۸۲}

^{۹۷۳} ابن بابویه، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۱۲۲؛

^{۹۷۴} احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۶۵؛

^{۹۷۵} کلینی، ج ۵، ص ۵۶۷،

^{۹۷۶} ابن سعد، ج ۵، ص ۳۲۲

^{۹۷۷} طریحی، ذیل «حنأ».

^{۹۷۸} ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۱۹۸.

^{۹۷۹} دینوری، ج ۳، ص ۱۶۵-۱۶۷؛

^{۹۸۰} ابوداود، ج ۲، ص ۲۹۱

^{۹۸۱} . طبرسی، همان، ص ۳۵

(طبرسی، همان، ص ۳۲)

^{۹۸۲} مکارم الاخلاق

«رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به همسرش فرمود: این دو لباس را بشوی! مگر نمی دانی که لباس، هم تسبیح خدا را می گوید. ولی هرگاه چرک شد، دیگر تسبیح نمی گوید.» ۴۷۰

رسول خدا (صلی الله علیه و آله): خطاب به مردان متاهل فرمودند: لباسهای خود را تمیز کنید و موهای خود را کم و مرتب و زیبا کنید و دهانهای خود را مسواک بزنید و همیشه آراسته و پاکیزه باشید زیرا یهودیان چنان نکردند و زنانشان زناکار شدند. نهج الفصاحه صفحه ۷۲

«روایت شده که یکی از مسلمانان با لباس نامرتب و ژولیده به محضر پیامبر رفت. حضرت به او فرمود: آیا ثروتمند هستی؟ گفت: آری! خدا هرگونه ثروت بمن داده است! پیامبر (ص) فرمود: هرگاه پولدار هستی، باید اثر آن در تو دیده شود!»^{۹۸۳}

آن حضرت موهای سر خود را با برگ سدر می شست و روغن بنفشه می مالید. عادتش این بود که به آینه نگاه می کرد و موی سرش را صاف می کرده و شانه می زد و گاه این کار را در برابر آب انجام می داد (درباره شانه زدن باید توجه داشت که ایستاده شانه زدن و در حمام شانه زدن مکروه است).^{۹۸۴}

روزی مردی را مشاهده کرد که ریش بلند و در همی داشت، فرمود:

چه ضرر داشت این مرد ریش خود را اصلاح می کرد؟

آن مرد به محض شنیدن فرمایش حضرت رفت و به طور معتدل اصلاح کرد و سپس نزد رسول خدا (ص) آمد. حضرت او را مورد تشویق قرار دادند و فرمودند: این طور اصلاح کنید.

^{۹۸۳} بیست و پنج اصل اخلاقی از اصول اخلاقی امامان

^{۹۸۴} مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۱۳۵-۱۳۷

در نظافت بدن و زودودن عرق و مراقبت از موی سر نمونه بود. موی سرش را بارها شانه می زد و دوستان خود را در مراغبت از موی سر سفارش می کرد و موی سر و محاسن خود را با سدر می شست.^{۹۸۵}

۲- به نظافت لباس اهمیت فوق العاده می داد. برای حفظ بهداشت و پاکیزگی لباس بهترین روش را داشت، لباس های سفید می پوشید^{۹۸۶} و از پوشیدن لباس های سیاه به جز مواردی خود داری می کرد. سفیدی لباس سبب می شود که چرک و عرق و ... زود نمایان شده و به شستشوی سریع نیازمند باشد؛ از این روی حضرت علاوه بر استفاده از پوشش سفید، به امتش نیز توصیه می کرد که مراقبت دائمی از بهداشت اجتماعی نمایند و بیشتر لباس سفید بپوشند.^{۹۸۷}

خود آن حضرت(ص) هر روز چند بار مخصوصا شب ها پیش از خواب و پس از بیداری و هنگام وضو دندان هایش را با دقت مسواک می کرد و حتی هنگامی که در بستر بیماری و در واپسین دقایق عمر خود بود مسواک خواست و دندانهای خویش را مسواک کرد. به یاران خویش نیز می فرمود: «هرگز با دندان های زرد و نشسته در مجلس حاضر نشوید و از مسواکشان فرموده است: «آن قدر به مسواک زدن فرمان داده شدم که ترسیدم بر من واجب شود؛^{۹۸۸} اگر نبود که کار را بر امتم دشوار سازم، آنان را امر می کردم که با هر نماز مسواک بزنند.^{۹۸۹}

امام صادق(ع) می فرماید: «رسول خدا وقتی نماز عشاء را به جا آورد، آب وضو و مسواکش را بالای سرش می نهاد و می خوابید. وقتی از خواب بیدار می شد، مسواک می زد و وضو می گرفت و چهار رکعت نماز می خواند و دوباره می خوابید؛ برای بار دوم که بیدار می شد، دوباره مسواک می زد، وضو می گرفت و نماز می خواند.^{۹۹۰}

^{۹۸۵} (علامه طباطبائی، ۱۳۶۲، ص ۱۲۱)

^{۹۸۶} (علامه طباطبائی، ۱۳۶۲، ص ۱۲۱)

^{۹۸۷} (علامه طباطبائی، ۱۳۶۲، ص ۱۲۱)

^{۹۸۸} شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، قم، جامعه مدرسین

. شیخ صدوق، علل الشرایع، نجف، مکتبه الحیدریه، ۱۳۸۵ق، ج ۱، ص ۹۳-۹۸۹

^{۹۹۰} کلینی، پیشین، ج ۳، ص ۴۴۵.

ومی فرمود: نسبت به پاک کردن و پاکیزه نگاه داشتن دندان های خود کوتاهی نکنید.^{۹۹۱}

همچنین آن حضرت (ص) پیش از صرف غذا و بعد از آن دست و دهانش را می شست و از خوردن سبزی های بد بو پرهیز می کرد^{۹۹۲}

درباره مسواک می فرمود: «هیچ گاه جبرئیل نزد من نیامد، جز آن که مرا به مسواک سفارش نمود. اگر مردم از فواید مسواک آگاه بودند، آن را همیشه همراه خویش داشتند و به بستر می بردند».

«ای علی! با هر وضوئی که برای نماز می گیری مسواک بزن».

دهان های شما راهی از راه های (گفت و گو) پروردگار است پس محبوب ترین دهان نزد «

» پروردگار خوش بوترین آن است تا می توانید دهان های خود را خوشبو نمائید

» دو رکعت نماز با مسواک برتر از هفتاد رکعت نماز بی مسواک است»

در کتاب چهارده معصوم در سیره عملی پیامبر (ص) آمده است: «حضرت تمیزترین اعراب بود. در مسواک زدن اصرار عجیبی داشت، همیشه سر و رویش پاکیزه بود، موهایش را شانه می زد و (۱۷) «همواره بوی خوش از او به مشام می رسید

برای بهداشت و سلامتی بدن اهمیت فراوانی قائل بود. از پرخوری پرهیز می کرد و به مسلمانان دستور می داد قبل از آن که از غذا سیر شوند آن را ترک گویند. عایشه می گوید: «رسول خدا (ص) در طول عمرش هرگز سیر غذا نخورد و می فرمود: معده خانه بیماری است و تحمل

» گرسنگی بهترین داروی امراض است

از ماندن به مدت طولانی در معرض تابش آفتاب پرهیز می داد و می فرمود: «آفتاب چهار

ویژگی منفی دارد

- رنگ را دگرگون می کند -
- بوی خوش بدن را به بوی بد تبدیل می کند -
- پارچه و لباس را می فرساید -
- » و بیماری می آورد -

^{۹۹۱} نگین هستی، حسین سیدی، ص ۲۴.

^{۹۹۲} گین هستی، ص ۲۴.

تطهیر با دست راست را نمی پسندید و از غذا خوردن با دست چپ نهی می کرد.
 اجازه نمی داد کسی ناخن های خود را با دندان کوتاه کند.
 از لب ترک خورده و محل دسته کوزه آب نمی نوشید چون محل چرک و میکروب بود و
 دیگران را نیز از این کار بر حذر می داشت
 «می فرمود: «آفریدگار از کسی که همنشینش از بوی بد او بینی اش را می گیرد تنفر دارد
 بسیار غسل می نمود. افزون بر غسل های مستحب، تمام ده شب آخر رمضان را غسل می
 کرد.»^{۹۹۳}

در راستای تأکیدهای بهداشتی نسبت به بهداشت محیط زندگی نیز توجه خاصی داشت
 جاروب زدن و پاکیزه نمودن حیاط خانه را مستحب می دانست. دوست نداشت ظرف ها به
 صورت ناشسته رها شوند و می فرمود: شب ها پیش از خواب روی ظرف ها را بپوشانند
 اجازه نمی داد افراد کنار چاه آب آشامیدنی، زیر درخت میوه دار، میان قبرها، در جاده ها و
 حیاط خانه ها قضای حاجت کنند
 وقتی عطسه می کرد دست یا پیراهن اش را جلوی دهان می گرفت و آهسته عطسه می کرد
 می فرمود: «زباله را قبل از فرا رسیدن شب هنگام از خانه خارج نمائید زیرا جایگاه شیطان
 «(میکروب) است»
 چون خمیازه می کشید دست اش را برابر دهانش می نهاد
 می فرمود: «(جاروب که می زنید) خاک آن را پشت درب حیاط نریزید و آستانه درب را جاروب
 کنید.»^{۹۹۴}

«شیخ مفید فرموده است: پوشاندن سر در هنگام قضاء حاجت، از سنت های
 رسول خدا (ص) است

«یکی از مسلمانان پولدار با لباس ژولیده نزد پیامبر رفت . حضرت پرسید؟
 پول داری؟ گفت: آری . خداوند سبحان همه گونه به من نعمت داده است .

^{۹۹۳} نگین هستی، ص ۲۴.

^{۹۹۴} <https://www.welayatnet.com/fa/news/112815>

فرمود: خداوند سبحان وقتی به کسی نعمتی می‌دهد، دوست دارد آثار آن را ببیند.»

«مردی به دیدار پیامبر رفت. حضرت قبل از دیدار با آن مرد، ظاهر خود و محاسن را در آینه که ظرف آبی بود، مرتب کرد. بعد از برگشتن حضرت، عایشه گفت: ای رسول خدا! تو سرور فرزندان آدم علیه‌السلام هستی و رسول پروردگار عالمیانی! آن وقت برای دیدار با یک فرد عادی، می‌ایستی و محاسن خود را در ظرف آب مرتب می‌کنی؟ رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ای عایشه! خدا دوست دارد که وقتی مؤمن به دیدار مؤمن می‌رود، خود را زیبا و مرتب سازد.»

«روزی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مشاهده کرد که چند نفر از مسلمانان دندان‌شان زرد است! حضرت فرمود: چرا دندان‌های شمارا کثیف می‌بینم؟ چرا مسواک نمی‌زنید؟»^{۹۹۵}

بهداشت محیط از نگاه پیامبر(ص)

پیامبر(ص) توصیه‌هایی هم درباره بهداشت محیط زیست دارد؛ مانند: «خانه شیطان‌ها(آلودگی‌ها) در منزلتان، لانه عنکبوت است.^{۹۹۶} خاکروبه را پشت در نریزید که جایگاه شیطان است.^{۹۹۷}

^{۹۹۵} بیست و پنج اصل اخلاقی امامان علیه‌السلام.

^{۹۹۶} کلینی، پیشین، ج ۶، ص ۵۳۲

^{۹۹۷} شیخ صدوق، امالی، قم، بعثت، ۱۴۱۷ق، ص ۵۱۰

درب خانه‌ها را ببندید، روی ظرف‌ها را بپوشانید، دهانه مشک‌ها را ببندید؛ زیرا شیطان (آلودگی) نمی‌تواند، از درب بسته وارد شود.^{۹۹۸}

خانه پیامبر با همه سادگی همیشه پاکیزه بود. می‌فرمود:

فضای خانه را جارو بزنید و تمیز کنید و مانند یهودیان کثیف نباشید. از ناشسته رها کردن ظرف‌های غذا و تارهای عنکبوت را در خانه باقی گذاشتن و ظرف‌های آب را بدون سرپوش گذاردن، نهی می‌کرد و می‌فرمود:

زباله‌ها را در روز بیرون بریزید و تا شب به جای خود باقی نگذارید.

ایشان دستور فرموده بودند آب‌ها را مطلقاً آلوده نسازند و در موقع شستشوی بدن داخل نهرها نشوند، بلکه آب را در کناری به سر خود بریزند.^{۹۹۹}

آن حضرت اجازه نمی‌داد کسی در کنار چاه آب آشامیدنی، زیر درخت میوه‌دار، میان قبرها، در جاده‌ها و حیاط خانه‌ها قضای حاجت کند..^{۱۰۰۰}

«رسول خدا(ص): داخل بهشت نمی‌شود مگر افراد تمیز و نظیف!»^{۱۰۰۱}

«رسول خدا(ص): ایستاده بول کردن بدون علت، از ستم است و استنجاء (طهارت) با دست راست نیز از ستم است.»^{۱۰۰۲}

«رسول خدا(ص): هر که شارب خود را نچیند از ما نیست!»^{۱۰۰۳}

«رسول خدا(ص): نهی فرمود از اینکه زنها، موی سر خود را مثل مردان، در جلو یا وسط یا اطراف سر، گره بزنند. (جمع کنند).»^{۱۰۰۴}

۹۹۸ امام مالک، الموطأ، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۶ق، ج ۲، ص ۹۳۹.

^{۹۹۹} <http://payamha.blogfa.com/post/133>

^{۱۰۰۰} دعائم الاسلام، پیشین، ج ۱، ص ۱۰۴.

^{۱۰۰۱} مکارم الاخلاق

^{۱۰۰۲} بحار ج ۷۹

^{۱۰۰۳} همان

^{۱۰۰۴} حلیه المتقین

همچنین دستور می‌داد که هفت چیز آدمی را در زمین دفن کنند: مو، ناخن، خون، دستمال حائض، بچه‌دان، علقه و دندان.^{۱۰۵} و دستور می‌داد، کسی در چاه آب آشامیدنی، آب دهان نیندازد.^{۱۰۶}

پیامبر(ص) حتی به نظافت زیستگاه حیوانات اهلی نیز تأکید داشت و می‌فرمود: «جایگاه گوسفند خود را پاکیزه کنید و خاک و آب بینی او را بزدایید؛ زیرا آنان از حیوانات بهشتی‌اند؛ این نظافت باید به گونه‌ای باشد که بتوانید در آنجا نماز بخوانید

مسواک

أَنَّهُ لَا يَنَامُ إِلَّا وَ السَّوَاكُ عِنْدَ رَأْسِهِ فَإِذَا نَهَضَ بَدَأَ بِالسَّوَاكِ وَقَالَ ص لَقَدْ أُمِرْتُ بِالسَّوَاكِ حَتَّى «
خَشِيتُ أَنْ يُكْتَبَ عَلَيَّ.^{۱۰۸}

. شیخ صدوق، الخصال، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۰۳ق، ص ۳۴۰^{۱۰۵}

^{۱۰۶} <http://pajoohe.ir>

^{۱۰۷} من لایحضره الفقیه، پیشین، ج ۴، ص ۹
^{۱۰۸} بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۲۰۲

پیامبر صلی الله علیه و آله نمی خوابید مگر آن که مسواک را کنار سرش می گذاشت؛ هر وقت بیدار می شد ابتدا مسواک می زد و می فرمود: من به مسواک امر شدم تا جایی که ترسیدم بر «من فرض شود

نکته ی جالب این جاست که آن حضرت به شیوه و روش مسواک زدن و کیفیت آن نیز توجه دقیق داشته اند:

كَانَ النَّبِيُّ ص إِذَا اسْتَاكَ اسْتَاكَ عَرَضًا وَ كَانَ يَسْتَاكَ كُلَّ لَيْلَةٍ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مَرَّةً قَبْلَ نَوْمِهِ وَ مَرَّةً إِذَا قَامَ مِنْ نَوْمِهِ إِلَى وَرْدِهِ وَ مَرَّةً قَبْلَ خُرُوجِهِ إِلَى صَلَاةِ الصُّبْحِ وَ كَانَ يَسْتَاكَ بِالْأَرَاكِ أَمْرُهُ بِذَلِكَ «جَبْرِئِيل ۱۰۰۹»

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هر گاه مسواک می زد، از عرض می زد و شبی سه بار مسواک می زد: یک بار پیش از خواب، یک بار وقتی که از خواب برای راز و نیاز بر می خاست و یک بار پیش از آن که برای نماز صبح بیرون رود. آن حضرت به دستور جبرئیل با چوب درخت اراک، «مسواک می زد

امام صادق از امیرمومنان نقل می کند که پیامبر(ص) شب پس از نماز عشاء آب می خواست، وضوء می گرفت و مسواک می کرد و اگر آب در ظرف باقی می ماند؛ روی آن را با دستمال یا چیز تمیزی می پوشاند و هنگامی که برای نماز برمی خواست دوباره مسواک می نمود، و وضوء می گرفت؛ و قبل از اینکه از منزل خارج شده و به کارهای روزمره رسیدگی کند باز مسواک می کرد و با وضوء خارج می شد. ۱۰۱۰ در سحرها نیز که برای نماز شب بیدار می شد، مسواک می کرد. ۱۰۱۱

عطر

امام صادق علیه السلام در این خصوص می فرمایند

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يُنْفِقُ عَلَى الطِّيبِ أَكْثَرَ مِمَّا يُنْفِقُ عَلَى الطَّعَامِ» ۱۰۱۲

۱۰۰۹ بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۱۳۵

۱۰۱۰ (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۶، ص ۲۵۴)

۱۰۱۱ (علامه طباطبائی، ۱۳۶۲، ص ۲۲۳)

۱۰۱۲ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۴۸

رسول خدا صلی الله علیه و آله بیش تر از مقداری که برای خوراک خرج می کردند، برای «عطر پول می دادند

و بدان حد از عطر استفاده می کردند که در شب های تاریک، از رایحه ی خوشی که داشتند، ایشان را می شناختند؛

«و كَانَ يُعْرِفُ فِي اللَّيْلَةِ الْمُظْلِمَةِ قَبْلَ أَنْ يُرَى بِالطَّيِّبِ قِيْقَالَ هَذَا النَّبِيُّ ص»^{۱۰۱۳}

در شب تاریک، پیش از آن که مردم آن حضرت را ببینند، از بوی عطر آن حضرت، متوجه «حضور آن جناب می شدند و می گفتند این شخص، پیامبر صلی الله علیه و آله است

و عطر دل انگیزشان، به مشام رهگذران می رسید؛

«لَمْ يَمُضِ النَّبِيُّ ص فِي طَرِيقٍ فَيَتَبَّعُهُ أَحَدٌ إِلَّا عَرَفَ أَنَّهُ سَلَكَهُ مِنْ طِيبِ عَرَقِهِ»^{۱۰۱۴}

رسول خدا صلی الله علیه و آله از راهی عبور نمی کردند، مگر این که کسانی که از آن جا می «گذشتند از عطر عرق آن حضرت، متوجه می شدند که ایشان از آن محل عبور کرده است

یک روز در میان از عطر استفاده می کردند؛ به ویژه روزهای جمعه و به هنگام رفتن به سوی نماز جمعه.

در کتاب مکارم آمده: هیچ عطری عرضه به آن جناب نمی شد، مگر آن که خود را با آن خوشبو می کرد و می فرمود: بوی خوشی دارد و حملش آسان است، و اگر هم خود را با آن خوشبو نمی کرد؛ سر انگشت خود را به آن گذاشته و آن را استشمام می کرد. امام صادق (ع) فرمود: رسول خدا (ص) بیش از آن مقداری که برای خوراک خرج می کرد، برای عطر پول می داد.^{۱۰۱۵}

^{۱۰۱۳} بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۴۸

^{۱۰۱۴} بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱۷۲

^{۱۰۱۵} (کلینی، ۱۴۰۵، ج ۶، ص ۵۱۲)

پیامبر و همسرانش

روزی عایشه در محضر پیامبر (ص) نسبت به خدیجه سلام الله علیها اظهار
برتری نمود! حضرت فرمود:

«آیا نمی دانی که خدا، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران و علی و حسن و حسین و
حمزه و جعفر و فاطمه و خدیجه: را از میان انسانها برگزید؟»

«از جمله دعا‌های رسول خدا (ص) این بود: خدایا! بتو پناه می‌برم از زنیکه قبل از اینکه پیرشوم مرا پیر کند!»^{۱۰۱۶}

پیامبر خدا آنچه از امور خانه مربوط به خودش می‌شد را انجام می‌داد؛ همچنین در کارهای خانه مانند پختن غذا و دوختن لباس یا تعمیر کفش شرکت می‌کرد و گوسفندان را می‌دوشید^{۱۰۱۷}. او عادت داشت که با زنانش به گفت و شنود بنشیند؛ به توصیه زنانش گوش می‌کرد. زنانش گاهی اوقات با او به مناظره پرداخته و حتی برایش استدلال می‌کردند. اوقات رفت و آمد به حجره هر کدام از همسرانش منظم بود. حتی در ایام بیماری قبل از فوت هم، با این که کسی چنین انتظاری نداشت، طبق برنامه معین به خانه‌های همسرانش می‌رفت، تا زمانی که بیماری وی شدت یافت و همگی اجازه دادند که در منزل عایشه بماند^{۱۰۱۸}.

«کان رسول ارحم الناس بالنساء و الصبیان» [۶] رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) مهربان به بچه‌ها و زنان بود.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با خانواده خویش خوش رو بود و با آنها گفتگو و مزاح می‌نمود: «و کان رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) یمزح»^{۱۰۱۹}.

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هیچ کاری را بر همسران خویش تحمیل ننمود نه تنها «همسران بلکه بر هیچ کس کاری را تحمیل نکرد: «انا و الاتقیاء من امتی براء من التکلف من و پیروان فضیلت خواه از امتم از تحمیل کار و کلفت به دیگران بی‌زار هستیم»^{۱۰۲۰}. وی کارهای شخصی خود را خود انجام می‌داد و در کارهای منزل هم به همسران خود کمک می‌کرد: «و یصنع ما یصنع الرجل فی اهله»^{۱۰۲۱}.

یعنی هرامچه یک مرد نسبت به خانواده اش انجام می‌دهد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) انجام می‌داد.

۱۰۱۶ میزان الحکمه

^{۱۰۱۷} مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۱۵.

^{۱۰۱۸} همسران پیامبر، ص ۱۰۹.

^{۱۰۱۹} ابن عساکر، ابوالقاسم علی بن حسن، تاریخ دمشق، ج ۴، ص ۴۱، تحقیق علی شیری، بیروت دارالفکر، ۱۴۱۵ ق.

^{۱۰۲۰} شیخ کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، م ۳۲۹، تحقیق علی اکبر غفاری، ج ۶، ص ۲۷۶، قم، دارالکتب اسلامی، ۱۳۶۷ ق.

^{۱۰۲۱} طبرسی، فضل بن حسن، مکارم الاخلاق، ص ۱۶، نجف، ناشر منشورات شریف رضی، ۱۳۹۲ ق.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در حجة الوداع که زنان خود را همراه برد، در هر شبانه روزی نزد یکی از زنانش به سر می برد و می خواست بین آنها عدالت برقرار کند. پس از خواندن نماز صبح با تک تک زنان خود ملاقات می کرد (و از آنان دل جویی می نمود).^{۱۰۲۲}

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در زمان بیماری نیز عدالت را مراعات نموده و دستور می داد که او را به منزل زنی که نوبت او بود ببرند.

میمونه همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می گوید: «در ایام عادت ماهانه، رسول خدا به من دستور می داد که به خود لنگی ببندم و در بستر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بخوابم.^{۱۰۲۳}

در حدیثی آمده است که روزی "صفیه" دخترحیی ابن اخطب (همان زن یهودی که بعد از ماجرای فتح خیبر مسلمان شد و به همسری پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) درآمد) روزی خدمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمد در حالی که اشک می ریخت، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از ماجرا پرسید، گفت: عایشه مرا سرزنش می کند و می گوید:

ای یهودی زاده! پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: چرا نگفتی پدرم هارون است، و عمویم موسی، و همسرم محمد (صلی الله علیه و آله)؟ و در اینجا بود که این آیه نازل شد

وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ؛^{۱۰۲۴}

و با القاب زشت و ناپسند یکدیگر را یاد نکنید، بسیار بد است که بر کسی پس از ایمان نام کفرآمیز بگذارید؛ و آنها که توبه نکنند، ظالم و ستمگرند

^{۱۰۲۲} شیخ طوسی، رضی الدین، امالی، ص ۴۷۵، قم، دار الثقافة، ۱۴۱۴ ق.

^{۱۰۲۳} شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، تحقیق علی اکبر غفاری، ج ۱، ص ۹۹، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ ق.

^{۱۰۲۴} حجرات ایه ۱۱

روزی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شکایت عایشه را به پدرش ابوبکر نمود در حالی که او بی‌شرمانه در حضور پدرش به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت: عدالت داشته باش (در موقعیتی دیگر عایشه نسبت به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خشمگین بود و گفت: توئی که گمان می‌کنی فرستاده خدائی؟) که سیلی محکمی از پدرش دریافت نمود و از دهانش خون جاری شد. [۱۰۲۵]

در نزاع و اختلاف‌هایی که بین حفصه همسر پیامبر و پیامبر اکرم (ص) وجود داشت حضرت به او فرمود: آیا می‌خواهی داوری بین ما قضاوت کند؟ و وقتی حفصه به داوری تن داد، حضرت به دنبال عمر بن خطاب (پدر حفصه) فرستاد. هنگامی که عمر وارد شد، پیامبر اکرم (ص) به حفصه فرمود: مطالبت را بگو. حفصه گفت: تو بگو ولی راست بگو.

عمر از همین یک حرف ناراحت شد و حفصه را کتک زد و گفت: ای دشمن خدا، پیامبر غیر حق نمی‌گوید. پیامبر اکرم (ص) از کتک کاری عمر جلوگیری کرد، ولی عمر گفت: «سوگند به کسی که او را مبعوث ساخت، اگر مجلس او نبود و او مرا منع نمی‌کرد، آن قدر تو را می‌زدم تا بمیری». [۱۰۲۶] به هر حال، وقتی حفصه می‌بیند داور، پدر اوست، که طبیعتاً باید رعایت جانب او را بکند و در آن مجلس نیز پیامبر (ص) از حفصه گله و یا شکایتی نمی‌کند، ولی لحن سخن خود حفصه، آن قدر گزنده است که باعث می‌شود از داور (پدر خودش) کتک بخورد و به دشمنی با خدا متهم شود؛ و باز مهر و محبت پیامبر اکرم (ص) است که او را از دست پدرش نجات می‌دهد، یا تمام وجود می‌یابد که پیامبر اکرم (ص) بسیار بیشتر از پدر، به او مهربان است و بدی‌های او را تحمل می‌کند و عکس‌العملی نشان نمی‌دهند.

باز وقتی حفصه می‌فهمد که پدرش حتی برای شوهر کردن برای او دچار مشکل بود و به دوست قدیمی خود، ابوبکر، پیشنهاد ازدواج با حفصه را می‌دهد و ابوبکر روی می‌گرداند، به عثمان پیشنهاد می‌کند و او می‌گوید فعلاً قصد ازدواج ندارم، و عمر ناراحت و عصبانی شکایت آنان را نزد پیامبر اکرم (ص) می‌برد، آن‌گاه پیامبر (ص) با جمله‌ای زیبا، ناراحتی عمر را از بین می‌برد و می‌فرماید: «یتزوج حفصه من هو خیر من عثمان و یتزوج عثمان من هی خیر من حفصه» شخصی که بهتر از عثمان است با حفصه ازدواج می‌کند، و عثمان نیز با همسری بهتر از حفصه ازدواج

۱۰۲۵ صالحی دمشقی، محمد بن یوسف، سبل الهدی و الرشاد فی سیره خیر العباد، بیروت، دار الکتب العلمیه، اول، ۱۴۱۴، ج ۹، ص ۷۰.
 ۱۰۲۶ مجمع البیان، ذیل آیات ۲۸ تا ۳۳ سوره احزاب.

می‌کند؛ سپس پیامبر اکرم با حفصه ازدواج کرد و به ناراحتی عمر پایان داد و عثمان نیز با ام کلثوم دختر پیامبر اکرم (ص) ازدواج کرد؛ در این هنگام، حفصه باز می‌یابد که پیامبر اکرم (ص)، بهترین و با کرامت‌ترین افراد است.

این که چرا کسی حاضر نمی‌شود حفصه را به همسری بپذیرد، بحث دیگری است که نمی‌خواهیم به آن پردازیم، ولی آنچه مهم است این که، وقتی حفصه و عمر این همه بزرگواری و محبت را از پیامبر (ص) می‌بینند، شگفت زده می‌شوند و به همین جهت وقتی حفصه با پیامبر اکرم (ص) نزاع‌ها و تندی‌های زیادی کرد و شایع شد که حضرت، او را طلاق داده است، عمر بر سر خود خاک ریخت و گفت: «ما یعبأ الله بعمر و ابنته بعدها»^{۱۰۲۷} بعد از این طلاق دیگر، خدا با عمر و دخترش اعتنایی نمی‌کند.^{۱۰۲۸}

در روایت است که: روزی بدن مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله را تب گرفت و آن روز نوبت قرار داشتن آن حضرت نزد حفصه بود. عایشه قدحی از آش جو به کنیزکی داد و برای آن حضرت فرستاد. کنیزک هنگامی که قدح را به خانه حفصه آورد حفصه پرسید چیست؟ کنیزک گفت: آش جوی است که عایشه برای پیامبر صلی الله علیه و آله فرستاده است. حفصه به شدت برآشفته و گفت عایشه به حق من تجاوز کرده است مگر پختن آش جو از من بر نمی‌آید؟ یا محبت من نسبت به پیامبر کمتر از اوست؟ سپس قدح را از کنیزک گرفته، بر زمین زد به طوری که قدح شکست و آش بر زمین ریخت.

پیامبر صلی الله علیه و آله پاره‌ای از قدح را که اندکی از آش جو در آن بود برداشت و تناول فرمود و به دنبال کنیزک آمد و گفت: ای کنیز! اگر عایشه پرسید پیامبر از این آش خورد بگو آری و آنچه از حفصه دیدی و شنیدی به او مگو که سبب نزاع شود و کدورتی میان آن دو پدید آید که من دوست ندارم غبار ملالی به خاطر کسی بنشیند.

و بعد از این حادثه بود که آیه شریفه «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»^{۱۰۲۹} یقیناً تو بر بلندای سجایای «اخلاقی عظیمی قرار داری».

. نازل شد ۱۰۳۰

^{۱۰۲۷} اسد الغابۃ، ۷ / ۶۷.

^{۱۰۲۸} <http://ensani.ir/fa/article/140200>

^{۱۰۲۹} قلم (۶۸): ۴.

^{۱۰۳۰} منهج الصادقین: ۹ / ۳۷۱.

مهریه همسران پیامبر اسلام

از متون روایی و فقهی عالمان شیعه و برخی از علمای اهل سنت مانند ابن کثیر بدست می‌آید که مهریه همسران محمد بن عبدالله، دوازده و نیم اوقیه، برابر با پانصد درهم درست است البته سایر مستندات تاریخی یا چهارصد درهم بیان کرده‌اند یا چهارصد و هشتاد درهم از جمله نسایی در السنن الکبری جلد سوم ص ۳۱۵ از قول ام حبیبه یکی از همسران محمد بن عبدالله می‌نویسد: پیامبر برای همه همسرانش چهارصد درهم مهریه مقرر کرد، ولی مهریه‌ام حبیبه را که چهارصد دینار بود، نجاشی پادشاه حبشه، مقرر نمود و خود پرداخت کرد و پیامبر چیزی پرداخت نکرد.^{۱۰۳۱}

جویریه

جویریه زن بیوه‌ای از قبیله بنی المصطلق بود. این قبیله به قصد شورش بر ضد محمد بن عبدالله، مشغول جمع‌آوری سلاح بودند که مسلمین به سوی آن‌ها حرکت کردند. هنگامی که بنی المصطلق خود را در محاصره دیدند تسلیم شدند و اموال و زنان و مردان قبیله به اسارت درآمدند. جویریه که دختر رئیس قبیله بود به نزد محمد بن عبدالله آمد و آزادی خود را درخواست نمود. محمد، پول آزادی او را پرداخت و سپس او را از پدرش خواستگاری کرد. پدرش موافقت کرد و مسلمان نیز شد. وقتی خبر این ازدواج به مسلمانان رسید همگی گفتند این اسیران، خویشاوندان پیامبر هستند و همه را آزاد کردند. بعد از این ماجرا تعداد زیادی از آن قبیله مسلمان شدند و سوگند خوردند زین پس در سپاه مسلمین بجنگند.^[۳۱] بدین ترتیب از دشمنان اسلام کاسته و بر پیروانش افزوده شد و کینه قبیله بنی المصطلق (ناشی از اسارت و شکست در جنگ) فروکش کرد.^{۱۰۳۲}

^{۱۰۳۱} همسران پیامبر، حسن عاشوری صص ۱۱۴-۱۱۸
^{۱۰۳۲} همسران پیامبر، عقیقی بخشایشی، ص ۶۰-۵۹.

هنگامی که رسول الله (ص) در غزوه خيبر پیروز شد و بر گنج‌های آل ابی‌الحق دست یافت، همسرانش - یا برخی از آنان - گفتند: «آنچه را که به دست آوردی، به ما بده». پیامبر (ص) به آنان فرمود: «بین مسلمانان آن طوری که خداوند دستور داده بود، تقسیم کردم». زنان غضبناک شدند و گفتند: «شاید فکر می‌کنی اگر ما را طلاق دهی، هم طرازیایی از قوم خود پیدا نمی‌کنیم که ما را به همسری برگزینند؟» خداوند برای رسولش حمیت و غیرت به خرج داد و دستور داد حضرت از آنان کناره‌گیری کند.

پیامبر اکرم (ص) از آنان کناره‌گیری کرد و در مشربه امّ ابراهیم ۷ بیست و نه روز باقی ماند، تا زنان حایض شوند و پاک گردند، تا طلاق دادنشان جایز باشد. آن گاه آیه تحریر آمد و آنان را بین زندگی ساده و فقیرانه پیامبر اکرم همراه با آخرت، و یا دنیا خواهی و بهره‌مندی از متاع دنیا و طلاق، بدون نزاع و کشمکش مخیر ساخت. ۸.

امّ سلمه برخاست و گفت: «خدا و رسول را برگزیدم». دیگران نیز ماندن را انتخاب کردند.

در شان نزول آیات اول سوه تحریم آمده است:

پیامبر (ص) گاه که نزد "زینب بنت جحش" (یکی از همسرانش) می‌رفت زینب او را نگاه می‌داشت و از عسلی که تهیه کرده بود خدمت پیامبر (ص) می‌آورد، این سخن به گوش "عایشه" رسید، و بر او گران آمد، می‌گوید: من با "حفصه" (یکی دیگر از همسران پیامبر - ص -) قرار گذاشتیم که هر وقت پیامبر (ص) نزد یکی از ما آمد فوراً بگوئیم آیا صمغ "مغافیر" خورده‌ای؟! ("مغافیر" صمغی بود که یکی از درختان حجاز به نام "عرفط" (بر وزن هرمز) تراوش می‌کرد و بوی نامناسبی داشت) و پیامبر (ص) مقید بود که هرگز بوی نامناسبی از دهان یا لباسش شنیده نشود بلکه به عکس اصرار داشت همیشه خوشبو و معطر باشد! به این ترتیب روزی پیامبر (ص) نزد "حفصه" آمد، او این سخن را به پیامبر (ص) گفت، حضرت فرمود: من "مغافیر" نخورده‌ام، بلکه عسلی نزد زینب بنت جحش نوشیدم، و من سوگند یاد می‌کنم که دیگر از آن عسل ننوشم (نکند زنبور آن عسل روی گیاه نامناسبی و احتمالاً مغافیر نشسته باشد) ولی این سخن را به کسی مگو (مبادا به گوش مردم برسد، و بگویند چرا پیامبر غذای حلالی را بر خود تحریم کرده؟ و یا از کار پیامبر در این مورد و یا مشابه آن تبعیت کنند، و یا به گوش زینب برسد و او دل شکسته شود).

ولی سرانجام او این راز را افشا کرد، و بعداً معلوم شد اصل این قضیه توطئه ای بوده است، پیامبر (ص) سخت ناراحت شد و آیات فوق نازل گشت و ماجرا را چنان پایان داد که دیگر این گونه کارها در درون خانه پیامبر (ص) تکرار نشود.

در بعضی از روایات نیز آمده است که پیامبر (ص) بعد از این ماجرا یک ماه از همسران خود کناره گیری کرد و حتی شایعه تصمیم آن حضرت (ص) نسبت به طلاق آنها منتشر شد، به طوری که سخت به وحشت افتادند و از کار خود پشیمان شدند.^{۱۰۳۳}

شان نزول ایه افک

آیات افک آیات ۱۱ تا ۲۶ سوره نور است که به تهمت گروهی از مردم به یکی از مسلمانان اشاره دارد. بنابر نظر مشهور مفسران، شخص متهم شده، عایشه همسر پیامبر (ص) بوده است. این واقعه در سال ۵ هجری قمری در مدینه به وقوع پیوست. خداوند در این آیات، مردم را به دلیل تهمت زدن و دامن زدن به شایعات سرزنش کرده است.

در حقیقت، کسانی که آن بهتان [داستان افک] را [در میان] آوردند، دسته‌ای از شما بودند. آن [تهمت] را شری برای خود تصوّر مکنید بلکه برای شما در آن مصلحتی [بوده] است. برای هر مردی از آنان [که در این کار دست داشته] همان گناهی است که مرتکب شده است، و آن کس از ایشان که قسمت عمده آن را به گردن گرفته است عذابی سخت خواهد داشت. (۱۱) چرا هنگامی که آن [بهتان] را شنیدید، مردان و زنان مؤمن گمان نیک به خود نبردند و نگفتند: «این بهتانی آشکار است»؟ (۱۲) چرا چهار گواه بر [صحت] آن [بهتان] نیاوردند؟ پس چون گواهان [لازم] را نیاورده‌اند، اینانند که نزد خدا دروغ‌گویانند. (۱۳) و اگر فضل خدا و رحمتش در دنیا و آخرت بر شما نبود، قطعاً به [سزای] آنچه در آن به دخالت پرداختید، به شما عذابی بزرگ می‌رسید. (۱۴) آنگاه که آن [بهتان] را از زبان یکدیگر می‌گرفتید و با زبانهای خود چیزی را که بدان علم نداشتید، می‌گفتید و می‌پنداشتید که کاری سهل و ساده است با اینکه آن [امر] نزد خدا بس بزرگ بود. (۱۵) و [گر نه] چرا وقتی آن را شنیدید نگفتید: «برای ما سزاوار نیست که در این [موضوع] سخن گوئیم. [خداوند]، تو منزهی، این بهتانی بزرگ است.» (۱۶) خدا اندرزتان می‌دهد که هیچ گاه دیگر مثل آن را -اگر مؤمنید- تکرار نکنید.

ماجرا بر اساس روایت مشهوری که از خود عایشه نقل شده و تقریباً در بیشتر منابع تاریخ اسلام به شکل مشابهی بازگو شده چنین است: در بازگشت از غزوه بنی مُصَلِّق و هنگامی که کاروانیان برای استراحت توقف کرده بودند، عایشه برای قضای حاجت از لشکرگاه فاصله گرفت و چون گردنبد خود را گم کرد، مدتی مشغول یافتن آن شد در حالی که لشکریان که از غیبت وی اطلاع نداشتند، به راه افتاده و کجاوه وی را به تصور اینکه عایشه در آن است همراه خود بردند. عایشه که با بازگشت به لشکرگاه آنجا را خالی یافت در همان مکان ماند تا اینکه فردی به نام صفوان بن معطل به او رسید و شترش را در اختیار عایشه قرار داد و او را همراه خود به لشکریان رساند. بر اساس این روایت، عایشه که بعد از بازگشت از این سفر در بستر بیماری بود متوجه تغییر رفتار پیامبر(ص) با خود شد و بعد از مدتی اطلاع یافت که درباره ارتباط او با صفوان بن معطل شایعاتی در بین مردم پراکنده شده است. پس از مدتی آیات قرآن در سرزنش تهمت‌زنندگان نازل شد و پیامبر(ص) این آیات را بین مردم قرائت فرمود.^{۱۰۳۴}

تهمت‌زنندگان

چنان که از آیات قرآنی می‌توان دریافت، تهمت‌زنندگان به عایشه گروهی از مردم بودند با این حال نام چند تن در بین تهمت‌زنندگان در منابع تاریخی مطرح شده است. از جمله عبدالله بن ابی که به عنوان سرکرده منافقان مدینه شناخته می‌شد و منابع به نقش مهم او در این ماجرا اشاره کرده‌اند.^{۱۰۳۵} حسان بن ثابت، حمنه بنت جحش و مسطح بن اثاثه از دیگر افرادی هستند که به نام آنان در منابع تصریح شده است و به دستور پیامبر(ص) بر آنان حد جاری شد.^{۱۰۳۶}

چرا به او جوابی ندادی که پدرم هارون است و عمویم موسی و شوهرم محمد؟!»!

روزی صفیه، گریان نزد پیامبر اکرم(ص) آمد و گفت: «عایشه مرا سرزنش کرد و گفت: ای یهودی، فرزند یهودی!» پیامبر اکرم(ص) فرمود: «چرا به او جوابی ندادی که پدرم هارون است و عمویم موسی و شوهرم محمد؟!»!

^{۱۰۳۴} ابن هشام، سیره النبویه، بیروت، ج ۲، ص ۲۹۷-۳۰۲.
^{۱۰۳۵} طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص ۶۱۴.
^{۱۰۳۶} طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص ۶۱۴.

آن گاه آیه ۱۱ (ن یا ایها الذین آمنوا لایسخر قوم من قوم عسی أن یكونوا خیراً منهم و لا نساء من نساء عسی أن یکن خیراً منهم ولا تلمزوا أنفسکم و لا تنازوا بالألقاب بئس الاسم الفسوق بعد الإیمن). (حجرات، ۱۱/۴۹)

ای اهل ایمان! گروهی [از شما] گروه دیگر را مسخره نکند؛ شاید آنها [مسخره شدگان] از اینها بهتر باشند و زنان، زنان دیگر را [مسخره نکنند] شاید آنها بهتر باشند، و از یکدیگر عیب مگیرید و به همدیگر لقب‌های زشت ندهید. چه ناپسند است نام زشت پس از ایمان!

نازل شد.

عذرخواهی پیامبر اسلام از صفیه

در جنگ خیبر، پدر، عمو، شوهر و برخی خویشان دیگر صفیه کشته شدند و مقصّر اصلی خود آنان بودند. کارشکنی‌ها و آزارهایشان امر پوشیده‌ای نیست، ولی پیامبر (ص) در مورد کشته شدن آنان از صفیه عذرخواهی کرد و فرمود: «از تو عذری می‌خواهم که خویشانت کشته شدند، ولی آنان بودند که علیه من توطئه کردند». ۱۰۳۷

رسول خدا صلی الله علیه و آله با این که بعدها با زنانی چند ازدواج کرد ولی هرگز خدیجه را از یاد نبرد. عایشه می‌گوید: «هر وقت پیغمبر خدا یاد خدیجه می‌افتاد، ملول و گرفته می‌شد و برای او امرزش می‌طلبید. روزی من رشک ورزیدم و گفتم: یا رسول الله، خداوند به جای آن پیرزن، زنی جوان و زیبا به تو داد. پیغمبر ناگهان بر آشفت و خشمگینانه فرمود: خدا شاهد است خدیجه زنی بود که چون همه از من رو می‌گردانیدند، او به من روی کرد و چون همه از من می‌گریختند به من محبت و مهربانی می‌کرد و چون همه دعوت مرا تکذیب می‌کردند، به من ایمان می‌آورد و مرا تصدیق می‌کرد. در مشکلات زندگی مرا یاری می‌داد. ۱۰۳۸

در آیات ۳۶ تا ۴۰ سوره احزاب به یکی از صحنه‌های مبارزاتی آن حضرت برای کوبیدن سنت‌های غلط جاهلی اشاره می‌کند. یکی از سنن جاهلی آنها این بود که دختران اشراف نباید به ازدواج طبقه فقیر در آیند و سنت الهی در این موضوع این بود که ملاک برتری تقواست؛ اما پیامبر اسلام برای نشان دادن این سنت الهی به جای آن سنت جاهلی، زینب دختر عمه خود را که از

۱۰۳۷ کنز العمال، ۶۳۷/۱۳، حدیث ۳۷۶۰۹.

۱۰۳۸ بحار الانوار ج ۴۳ ص ۱۳۱

طبقه اشراف جامعه قریش بود به عقد زید بن حارثه غلام آزاده شده حضرت خدیجه درآورد. عرب جاهلی اعتقادات خرافی فراوانی داشت که پیامبر(ص) با همه آنها به مبارزه پرداخت. آن حضرت به این موضوع اینگونه اشاره می کند که تمام آداب و رسوم جاهلی را زیر پایم قرار دادم. ۱۰۳۹

صبر واستقامت

راوی می گوید: مردی به همراه فرزند خود به نزد پیامبراکرم(ص) می آمد و در کنار حضرت حضور می یافت. مدتی گذشت و از او خبری نشد. پیامبراکرم(ص) از حال او جویا شدند. به پیامبراکرم(ص) گفته شد: فرزند آن مرد از دنیا رفته است. در این هنگام پیامبر(ص) فرمود: چرا مرا خبر نکردید؟ تا به او تسلیت بگوییم؟

۱۰۳۹ تفسیر علی بن ابراهیم ذیل آیه ۳۶ تا ۴۰ حجرات

اینک برخیزید تا با هم به سوی او برویم و به او تسلیت بگوییم.
 هنگامی که پیامبر اکرم (ص) به نزد آن مرد رسید، مردم مشاهده نمودند که آن مرد غمگین و افسرده است. پیامبر اکرم (ص) آن مرد را دلداری داده و به او تسلیت گفتند.
 آن مرد به پیامبر (ص) گفت: یا رسول الله! آرزو داشتم که این کودک در دوران پیری و ضعف کمک حال من باشد. در این هنگام پیامبر (ص) به او فرمود: آیا خوشحال نخواهی بود که این فرزند در روز قیامت به همراه تو باشد؟
 و هنگامی که به او گفته می شود: وارد بهشت شو.
 او می گوید: من بدون والدین خود به بهشت نمی روم.
 او همچنان بر این امر پافشاری می کند تا آنکه خدای متعال شفاعت او را در حق شما (۷۸) می پذیرد و در این هنگام است که خدای متعال او را به همراه شما وارد بهشت می نماید.

پیامبر اکرم (ص) پس از پایان جنگ احد مشاهده نمود که زنی سه جنازه را بر روی شتری حمل می کند.
 پیامبر اکرم (ص) به آن زن فرمود: این سه نفر چه نسبتی با تو دارند؟
 آن زن گفت: یکی از آنها برادرم می باشد و یکی از آنها فرزندم می باشد و یکی از آنها همسر من می باشد.
 سپس آن زن به پیامبر (ص) گفت: اگر در مصیبت فقدان این سه نفر صبر و بردباری نمایم، چه چیزی نصیب من خواهد شد؟
 پیامبر اکرم (ص) به او فرمود: اگر صبر و بردباری نمایی، بهشت نصیب تو خواهد شد، در این هنگام آن زن گفت: اگر صبر و بردباری من بر این مصیبت بهشت را نصیب من سازد. از این پس دیگر نگران چیزی نخواهم بود. (۱۰۴۰)
 هنگامی که پیامبر اکرم (ص) در میان اصحاب خود حاضر می شدند مردی نیز به همراه فرزند خردسال خود در آن جمع حاضر می گشت و او فرزند خود را در آن جلسه کنار پیامبر (ص) می نشاند مدتی گذشت و آن کودک از دنیا رفت. به همین خاطر آن پدر به علت حزن و اندوهی که در فقدان آن فرزندش برایش بوجود آمده بود، در آن جلسه حاضر نمی شد.

پیامبر اکرم (ص) از احوال او جويا شدند و از علت غیبت او از اصحاب سؤال کردند. به حضرت (ص) گفته شد: فرزند آن مرد از دنیا رفته است و آن مرد بخاطر حزن و اندوهی که در فقدان فرزندش داشت در جلسه حاضر نمی شود و شرکت نکردن او در این جلسه بخاطر این بود که خاطره حضور فرزندش در این جلسه برایش یادآوری می شد.

پس از این امر پیامبر اکرم (ص) آن مرد را ملاقات نمودند و از فرزند او پرسش نمودند و پس از آنکه آن مرد خبر فوت فرزندش را به پیامبر (ص) داد، آن حضرت به آن مرد تسلیت گفتند و به او فرمود: - ای مرد - کدامیک از این دو امر برای تو محبوبتر است؟

آیا می خواهی فرزندت در نزد تو زنده باشد.

یا می خواهی او در کنار درب بهشت منتظر تو ایستاده باشد.

و هنگامی که تو به یکی از درهای بهشت برسی، فرزند تو آن درب را برای تو باز نماید.

آن مرد در جواب پیامبر (ص) گفت: رفتن فرزندم به بهشت و انتظار کشیدن او از من - برای رسیدنم - به آنجا برایم بهتر و گواراتر است. در این هنگام پیامبر اکرم (ص) به او فرمود: این امر برای تو این چنین خواهد بود.

در این حین مردی از انصار به پیامبر (ص) گفت: آیا این امر مخصوص همین مرد است؟

یا برای تمام کسانی است که فرزند کودک خود را از دست بدهند؟

پیامبر اکرم (ص) به او فرمود: این امر برای تمام مسلمانانی است که فرزند کودک خود را از دست بدهند. (۱۰۴۱)

استقامت رسول خدا (ص) در دعوت به اسلام

رسول خدا (ص) برای رساندن پیام الهی و تمام کردن حجت بر خلق، کوشش طاقت-سوز و تلاش پایداری را انجام داد؛ به-طوری

^{۱۰۴۱} : ناجی جزایری، سید هاشم، پدران و مادران رحمت شده و پدران و مادران نفرین شده، قم: ناجی جزایری، (۱۳۸۸).

که دعوت حضرت سرافرازانه در برابر گردن کشان کفار قریش قرار گرفت و آنان برنامه-های کفرآلود خود را در تباهی دیدند. از این رو، بر آن شدند تا به پیام-آور الهی و مؤمنان ضربه بزنند. به همین منظور، آنان را آماج تهمت-های گوناگون، استهزا، اذیت و شکنجه-های سختی قرار دادند؛^{۱۰۴۲} تا آنجا که آیات متعددی در باره حالات رسول خدا(ص) هنگام استهزای کافران و فراخواندن آن حضرت به استقامت و بردباری نازل شد^{۱۰۴۳} قلب مبارک رسول خدا(ص) در برابر این سختی-ها به درد می-آمد؛ اما به تکلیف خود عمل می-کرد و در راه ادای تکلیف استقامت می ورزید و یارانش نیز به پیروی از او استقامت می-کردند؛ تا اینکه رسول خدا(ص) در سال دهم بعثت با از دست دادن دو یار و همراه خویش (حضرت ابوطالب و حضرت خدیجه، فشارهای کفار مکه را بیش از هر زمان دیگری احساس می-نمودند.^{۱۰۴۴} کفار قریش سعی کردند از فرصت فقدان بزرگ-ترین حامیان پیامبر، بیشترین استفاده را برده و فشارهای بیشتری به آن حضرت وارد کنند. به همین جهت، رسول خدا(ص) و مسلمانان بیش از هر زمان دیگری، تحت فشار اذیت و تبلیغات حساب-شده و غیر انسانی قریش قرار گرفتند.

^{۱۰۴۲} محمد بن عبدالله، ابن سید الناس، بی‌نا، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۳۲.

^{۱۰۴۳} ابن هشام، السيرة النبوية: به کوشش محمد محیی الدین، مصر: مکتبة محمد علی، ۱۳۸۳ق، ج ۱، ص ۱۶

^{۱۰۴۴} طبرسی، إعلام الوری، تحقیق مؤسسة آل البيت لاحیاء التراث، قم: مؤسسة آل البيت، چاپ اول، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۵۳

کفار قریش نخست دعوت پیامبر خدا(ص)، سپس شخص حضرت و بعد مؤمنان را هدف آماج حملات خود قرار دادند تا بتوانند، پیامبر و اسلام نوپا را از پا در آورده و پیروان او را پراکنده سازند.^{۱۰۴۵} در این هنگام بود که سوره- هود بر رسول خدا(ص) نازل شد و دستور داد که آن حضرت و یارانش به استقامت خود ادامه دهند.

از ابن عباس نقل شده است: «ما نَزَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) آيَةُ كَانَتْ أَشَدَّ عَلَيْهِ وَ لَا أَشَقَّ مِنْ آيَةٍ فَاسْتَقَمَّ كَمَا أُمِرَتْ وَ مَنْ تَابَ مَعَكَ؛^{۱۰۴۶} هیچ آیه-ای بر پیغمبر(ص) شدیدتر و دشوارتر از آیه «استقامت کن آنچنانکه دستور یافته-ای و همچنین کسانی که با تو هستند»، نبود.» از آن حضرت پرسیدند که چرا به یک-باره موهای شما این مقدار سفید شد و نشانه‌های پیری در شما نمایان گشت؟ حضرت فرمود: «شَيْبَتِي سَوْءٌ هُوَ لِمَكَانٍ قَوْلُهُ فَاسْتَقَمَّ كَمَا أُمِرْتُ وَ مَنْ تَابَ مَعَكَ؛ سوره هود مرا پیر کرد به جهت این جمله که می-فرماید:

^{۱۰۴۵} اربلي، كشف الغمة، تبريز: مكتبة بنی‌هاشمی، ۱۳۸۱ش، ج ۱، ص ۳۸۷.
^{۱۰۴۶} مكارم شیرازی، ناصر، الامثل في تفسير كتاب الله المنزل، قم: مدرسه امام علي بن ابي‌طالب(ع)، ۱۴۲۱ق، ج ۶، ص ۴۵۲.

چنانکه امر شده-ای، خودت و کسانی که با تو بازگشت کرده‌اند،
استقامت نما.

امام خمینی ۱ در این باره می‌نویسد: «شیخ عارف کامل شاه‌آبادی -
روحی فداه - فرمودند: «با اینکه این آیه شریفه در سوره شوری نیز
وارد است، ولی بدون «وَمَنْ تَابَ مَعَكَ»، جهت اینکه حضرت سوره
هود را اختصاص به ذکر دادند، برای آن است که خدای تعالی
استقامت امت را نیز از آن بزرگوار خواسته است و حضرت بیم آن
داشت که مأموریت انجام نگیرد، و الا خود آن بزرگوار استقامت
داشت؛ بلکه آن حضرت، مظهر اسم حکیم عدل است.»^{۱۰۴۷} سخنان
رسول خدا(ص) بعد از نزول آیه، نشان از اهمیت استقامت امت
است که بعد از نزول آیه «فَاسْتَقِمُّ كَمَا أُمِرْتَ»، حضرت به امت
خویش فرمود: «شَمِّرُوا شَمِّرُوا»^{۱۰۴۸} یعنی دامن به کمر زنید، دامن به
کمر زنید!» یعنی هنگام کار و تلاش بسیار است و جای هیچ سستی
و کوتاهی نیست. از آن پس، هرگز حضرت خندان دیده نشد.^{۱۰۴۹}
گاهی نیز به صورت خصوصی از افراد می-خواست تا مقاومت داشته

^{۱۰۴۷} خمینی، روح الله، چهل حدیث، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱، ص ۱۷۲.

^{۱۰۴۸} شوکانی، محمد بن علی، فتح القدیر، دار الکتب العلمیه، ج ۲، ص ۵۳۲.

^{۱۰۴۹} دلشاد تهرانی، مصطفی، سیره نبوی «منطق عملی»، پیشین، ج ۱، ص ۷۲۲.

باشند و می-فرمود: «رَبِّيَ اللَّهُ، ثُمَّ اسْتَقِمَّ»^{۱۰۵۰} یا می-فرمود: «إِنَّ مِنْ وَرَائِكُمْ أَيَّامَ الصَّبْرِ، الصَّبْرُ فِيهِنَّ كَقَبْضٍ عَلَى الْجَمْرِ»^{۱۰۵۱}

هنگامی که رسول خدا(ص) دعوتش را آشکار کرد و به نفی بت‌ها پرداخت، سران کافر قریش نزد حضرت ابوطالب(ع) رفتند و از او خواستند که برادرزاده‌اش را از عیب جویی خدایان قریش باز دارد؛ وگرنه به آزار او خواهند پرداخت. وقتی ابوطالب(ع) سخنان سران قریش را با پیامبر در میان گذاشت، حضرت(ص) فرمود: «لَوْ وُضِعَتِ الشَّمْسُ فِي يَمِينِي وَالْقَمَرُ فِي شِمَالِي مَا تَرَكْتُ هَذَا الْقَوْلَ حَتَّى أَنْفِذَهُ أَوْ أُقْتَلَ دُونَهُ»^{۱۰۵۲} اگر خورشید را در دست راستم و ماه را در دست چپم قرار دهند، هرگز از دعوت خود دست برنمی‌دارم؛ تا اینکه آن را انتشار دهم یا در راه آن کشته شوم.»

پس از این استقامت و موضع‌گیری صریح و استوار آن حضرت، ابوطالب که خود نمونه استقامت بود، از آن حضرت خواست به راهش ادامه بدهد. پس از این استقامت شخص رسول خدا(ص)، سران قریش مانند: ابوجهل، ابوسفیان، امیّه بن خلف و ابولهب،

^{۱۰۵۰} محمدی ری‌شهری، محمد، میزان الحکمة، پیشین، ج ۳، ص ۲۶۴۲.

^{۱۰۵۱} بخاری، التاريخ الكبير، تركيا: المكتبة الإسلامية، ج ۸، ص ۴۲۶.

^{۱۰۵۲} بلاذری، انساب الأشراف، پیشین، ج ۱، ص ۲۳۰.

سخت-ترین آزارها را به رسول خدا(ص) و یاران ایشان رساندند؛ اما آنان با استقامت تمام در مقابل کفار ایستادند.

نمونه - هایی از استقامت اصحاب رسول خدا(ص)

۱. استقامت خَبَّاب بن ارت:

خَبَّاب بن ارت، از قبیله بنی-تمیم بود که شغل آهنگری داشت و در جاهلیت شمشیر می ساخت. او در جنگی اسیر شد و شخصی از قبیله خزاعه او را خرید و پس از مدتی آزادش کرد. در همان زمان، خبر دعوت مخفی رسول خدا(ص) را شنید و از نخستین کسانی بود که مسلمان شد. برخی او را ششمین مسلمان و از نخستین کسانی دانسته-اند که مسلمانی خود را اظهار کرده است.^{۱۰۵۳} «خَبَّاب» به جرم مسلمانی و عشق به رسول خدا(ص)، سخت ترین شکنجه ها را تحمل کرد و در آن دوران سخت، هر چه او را شکنجه کردند، بر استقامت و ایمانش افزوده شد.^{۱۰۵۴} در یک روز، هفت بار پیایی شکم او را سوزاندند. روزی ابوسفیان به خدمتکارانش فرمان داد که آهنی را در کوره سرخ کنند و روی سر خَبَّاب بگذارند. وقتی پیامبر

^{۱۰۵۳} بلاذری، انساب الأشراف، پیشین، ج ۱، ص ۱۷۶
^{۱۰۵۴} مقریزی، امتاع الأسماع، به کوشش محمد عبد الحمید، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۰ق، ج ۹، ص ۱۰۸.

از این ماجرا آگاه شد، او را دعا کرد و فرمود: «خدایا! خَبَّاب را یاری کن.» سردمداران قریش، زرهی آهنین بر او می-پوشانیدند و او را در آفتاب داغ می-نهادند تا از ایمان و عقیده خود دست بردارد؛ ولی او در تمام این مدت، استقامت کرد. در باره شکنجه‌های وحشیانه‌ای که بر او رفته، خود گفته است: یکبار آتشی روشن کردند و مرا به پشت روی آن خواباندند و آن قدر صبر کردند تا پوست و گوشتم را سوزاند^{۱۰۵۵} خَبَّاب پس از رحلت پیامبر(ص) در کنار علی(ع) ماند و صادقانه در جنگ‌های آن حضرت به جز صفین که سخت بیمار بود، حضور داشت. او در سال ۳۷ هجری به سن ۷۳ سالگی درگذشت. امیر مؤمنان، علی(ع) بر مزار او ایستاد و گریست و برترین توصیف‌ها را در باره‌اش بیان کرد.

۲. استقامت بلال بن رباح حبشی:

نمونه دیگر این استقامت که تاریخ هرگز پایداری و استقامت او فراموش نکرده، استقامت بلال بن رباح حبشی، غلام امیه بن خلف است که زیر آفتاب سوزان مکه، تحت شدیدترین شکنجه-ها قرار می-گرفت و به جز فریاد «أحد، أحد»، صدایی دیگر از وی شنیده

نمی-شد. استقامت بلال، چنان اطرافیان را تحت تأثیر قرار می-داد که ورقه بن نوفل مسیحی می-گفت: «اگر این بلال در حالی که خدا را می-خواند، بمیرد، قبر او را زیارتگاه خود قرار داده و به آن تبرک می-جویم.»^{۱۰۵۶}

۳. نمونه- های دیگر از استقامت یاران رسول خدا(ص):
در منابع تاریخی یاد شده است؛ مانند: عامر بن فُهیره، زَئیرَه، اُمّ عُبَیس، نَهْدیه و دخترش که بردگان شکنجه-شده قریش بودند.^{۱۰۵۷} سران قریش برای بازداشتن تازه-مسلمانان از اسلام، رفتار کینه-توزانه-ای با آنان در پیش گرفتند و گاه استقامت یاران رسول خدا(ص) در برابر شکنجه مشرکان منجر به شهادت آنان می-شد. استقامت یاسر و سمیه، از وابستگان بنی مخزوم^{۱۰۵۸} زیر شکنجه دشمنان، به شهادت آن دو انجامید. ابوجهل، زَئیرَه، کنیز بنومخزوم را چنان شکنجه کرد که نابینا شد؛ ولی او پایداری و استقامت خود را از دست نداد.^{۱۰۵۹} اینها-، تنها نمونه-هایی از

^{۱۰۵۶} ابن اثیر، علی بن محمد الجزری، اسد الغابة، بیروت: دار الفكر، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۲۴۳.
^{۱۰۵۷} ابن قتیبه، المعارف، تحقیق ثروت عکاشة، القاهرة: الهيئة المصرية العامة للكتاب، ۱۹۹۲م، ص ۱۷۷.
^{۱۰۵۸} یعقوبی، تاریخ یعقوبی، بیروت: دار صادر، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۲۸.
^{۱۰۵۹} بلاذری، انساب الاشراف، پیشین، ج ۱، ص ۲۲۱-۲۲۲.

استقامت یاران آن حضرت در ابتدای بعثت است که هنوز شناخت کافی از اسلام نداشتند.

مشرکین عمار را انقدر شکنجه کردند که به زبان کافر شد ولی در دلش مومن بود

عمار و پدر و مادرش همگی مسلمان شده بودند قبیله بنی مخزوم (که ابو جهل از همان قبیله بود) این خانواده مسلمان را می آزرده، چون هوا گرم می شد آنها را روی ریگهای داغ مکه می آوردند و به انواع شکنجه ها آنها را مبتلا می ساختند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آنان می گذشت و آنان را با این جملات دلدار می فرمود: ای خاندان یاسر بر دباری پیشه کنید که منزلگاه شما بهشت است. [زندگانی محمد(ص) ترجمه سیره ابن هشام، ج ۱، ص: ۱۹۸]

یاسر از شدت شکنجه مرد و همسر او سمیه با ابو جهل درشتی کرد ابو جهل او را با حربه ای که در دست داشت کشت حربه را بقلب او فرو برد. آن زن نخستین شهید عالم اسلام بود، ولی عمار بن یاسر هم چنان بر دباری می کرد. شکنجه را بر عمار سخت تر و فزون تر نمودند گاهی او را با حرارت (آتش یا آفتاب) آزار می دادند و گاهی صخره سنگین بر سینه او می نهادند و وقتی هم او را در آب فرو می بردند و می گفتند ترا آزار خواهیم داد مگر آنکه محمد را دشنام دهی و لات و عزی (دو بت) را ستایش کنی او ناگزیر شد و آنچه خواستند به زبان آورد. پس از آن با دیده گریان نزد پیغمبر رفت. پیغمبر از او پرسید بدنال خود چه داری چه خبر آوردی گفت ای پیغمبر بخدا خبر بد آورده ام آنگاه هر چه گذشته بود حکایت نمود. رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: قلب خود را چگونه می بینی. گفت: ایمان و اطمینان دارد فرمود: ای عمار اگر باز چنین کنند تو هم باز چنین بگو [ترجمه الکامل فی التاریخ، ترجمه ابو القاسم حالت و عباس خلیلی ج ۷، ص ۷۳] بعضی از مسلمانان به شماتت عمار پرداختند که خداوند در جواب آنها آیه: «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيْمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيْمَانِ وَ لَآكُنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكَفْرِ صَنْدَرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (کسی که پس از ایمان به خدا کافر می شود نه آنکه او را به زور واداشته اند تا اظهار کفر کند و حال آنکه دلش به ایمان خویش مطمئن است بل آنان که در دل را به روی کفر می گشایند، مورد خشم خداوند و عذابی بزرگ برایشان مهیاست.)» [سوره نحل، آیه ۱۰۶] پیامبر در روایتی به عمار فرمود ای عمار تو توسط گروهی نابکار شهید خواهی شد.

نخستین گامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پس از ورود به مدینه برداشت، بنای مسجد بود. عمار در ساختن آن بیش از همه زحمت می کشید و به تنهایی کار چند نفر را انجام می داد. صداقت و تعهد او به اسلام سبب شده بود که دیگران او را بیش از تواناییش به کار وادار کنند. روزی عمار شکایت آنان را به حضور پیامبر برد و گفت: این گروه مرا کشتند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن هنگام کلام تاریخی خود را گفت که در قلوب همه حاضران نشست، فرمود: «انک لن تموت حتی تقتلک الفئه الباغیه الناکبه عن الحق، یکون آخر زادک من الدنیا شربه لبن؛ تو نمی میری تا وقتی که گروه ستمگر و منحرف از حق تو را بکشد. آخرین توشه تو از دنیا جرعه ای شیر است» (تاریخ طبری، ج ۳، جزء ۶، ص ۲۱)؛

این سخن در میان یاران پیامبر منتشر شد و سپس دهان به دهان انتقال یافت و عمار از همان روز در میان مسلمانان مقام موقعیت خاصی پیدا کرد، بالاخص که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را به مناسبت هایی می ستود.

در نبرد صفین انتشار خبر شرکت عمار در سپاه امام علیه السلام دل های فریب خوردگان سپاه معاویه را لرزاند و برخی را بر آن داشت که در این مورد به تحقیق بپردازند.

*سخنرانی عمار

عمار در هنگامی که تصمیم گرفت گام به میدان نهد در میان یاران امام -علیه السلام برخاست و گفت: خاندان امیه در اسلام پیشگام نبوده اند تا از این جهت شایسته فرمانروایی باشند. آنان مردم را فریفتند و ناله «امام ما مظلومانه کشته شد» سر دادند تا بر مردم ظالمانه حکومت و سلطنت کنند. این حيله ای است که از طریق آن به آنچه که می بینید رسیده اند. اگر چنین خدعه ای به کار نمی بردند دو نفر هم با آنان بیعت نمی کرد و به یاریشان بر نمی خواست. (تاریخ طبری، ج ۳، جزء ۶، ص ۲۱).

عمار این سخنان را گفت و به سوی میدان روانه شد و یاران او به دنبالش به راه افتادند. وقتی خیمه عمرو عاص در چشم انداز او قرار گرفت و فریاد برداشت که: دین خود را در مقابل حکومت مصر فروختی. وای بر تو، این نخستین بار نیست که بر اسلام ضربه زدی. اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۴۹۶، طبع بیروت.)

آن گاه، در حالی که گرداگرد او را یاران علی علیه السلام گرفته بودند، گفت: خدایا تو می دانی که اگر بدانم رضای تو در این است که خود را در این دریا بیفکنم می افکنم. اگر بدانم رضای تو در این است که لبه شمشیر را بر شکم قرار دهم و بر آن خم شوم که از آن طرف به در آید چنین خواهم کرد. خدایا می دانم و مرا آگاه ساختی که امروز عملی که تو را بیش از هر چیز راضی سازد جز جهاد با این گروه نیست، و اگر می دانستم که جز این عمل دیگری هست آن را انجام می دادم. (وقعه صفین، ص ۳۲۰).

*عَمَّار، وسیله تشخیص حق از باطل

ابو نوح جَمَیْری پسر عموی "ذوالکلاع" جَمَیْری است؛ ابونوح جزء سپاه امیرمؤمنان علی علیه السلام و ذوالکلاع از سران لشکر معاویه بود. ذوالکلاع علاوه بر شجاعت و سرداری، رئیس فامیل خود بود و اعضای فامیلش به خاطر او به سپاه معاویه پیوسته بودند و همراه او با سپاه امیرمؤمنان علی علیه السلام می جنگیدند.

ذوالکلاع از عمروعاص شنیده بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به عَمَّار یاسر فرموده است: «تَقْتُلُكَ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ؛ گروه متجاوز و ستمگر تو را می کشد».

از این رو شک و تردید به دلش راه یافته بود که عَمَّار در میان کدام سپاه است، تا از این راه به دست آورد که آیا حق با سپاه علی علیه السلام است یا با سپاه معاویه. ذوالکلاع تصمیم گرفت این موضوع را توسط پسر عمویش ابونوح که از سربازان سپاه علی علیه السلام بود، پی جویی کند.

در یکی از روزهای جنگ، حضرت علی علیه السلام در میان سپاه خود برای جنگ آماده می شدند که ناگاه دیدند یک نفر از سپاه معاویه پیش آمد و صدا زد: چه کسی مرا به ابونوح راهنمایی می کند؟ یکی از سربازان علی علیه السلام گفت: من او را دیده ام. به او چه کاری؟

در این هنگام ذوالکلاع، نقاب روی خود را کنار زد و سپاهیان علی علیه السلام او را شناختند که پسر عموی ابونوح است. پس ابونوح را به او راهنمایی نمودند. ذوالکلاع از ابونوح خواست که من نیازی به تو دارم، از صف بیرون بیا تا با هم صحبت کنیم.

ابونوح گفت: هرگز تنها نزد تو نمی آیم. شاید حيله ای در کار باشد که می خواهی مرا به قتل برسانی. من با گروه خود می آیم.

ذوالکلاع پیشنهاد او را پذیرفت و به او اطمینان و ضمانت داد که در حفظ جان او بکوشد. سرانجام ذوالکلاع و ابونوح در گوشه ای از جبهه، با هم خلوت کردند. ذوالکلاع به او گفت: آمده ام در مورد چیزی که مرا به شک انداخته، از تو سؤال کنم.

من از قدیم در عصر خلافت عمر بن خطاب، از عمروعاص شنیدم که می گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به عَمَّار فرمود: گروه ستمگر تو را می کشند، پس آن سپاهی که عَمَّار یاسر در میان آن است، حق می باشد.

ابونوح: آری سوگند به خدا عَمَّار در میان سپاه ما (سپاه عراق) است.

ذوالکلاع: تو را به خدا سوگند می دهم، آیا عَمَّار در جنگ با ما جدی است؟

ابونوح: آری، به پروردگار کعبه سوگند! او در جنگ با شما از من سخت تر است، با توجه به این که من دوست دارم که همه شما به صورت یک نفر بودید و من گردن شما را می زدم و تو را که پسر عمویم هستی جلوتر از همه می کشتم.

ذوالکلاع: وای بر تو! با این که از خویشان نزدیک ما هستی، چنین آرزویی داری! سوگند به خدا! من چنان نیستم که نسبت به تو قطع رحم کنم و تو را بکشم.

ابونوح: خداوند به وسیله اسلام، خویشاوندی نزدیک را برید و خویشاوندی دور را نزدیک کرد. (میزان اسلام است، نه خویشاوندی) من با تو و اصحاب تو می جنگم؛ زیرا ما بر حق هستیم و شما بر باطل می باشید.

ذوالکلاع: آیا ممکن است با من بیایی تا نزدیک سپاه شام برویم و در آن جا موضوع وجود عَمَّار یاسر در سپاه علی و جدیت او برای جنگ را به عمروعاص خبر دهی، تا شاید همین ملاقات موجب صلح بین دو سپاه گردد و من به تو امان می دهم و تحت ضمانت خودم تو را می برم تا کسی به تو آسیب نرساند.

ابونوح همراه ذوالکلاع نزد عمروعاص رفتند. ذوالکلاع به عمروعاص گفت: آیا می خواهی با مردی که ناصح و مهربان و واعظ و خردمند باشد، دیدار کنی تا از عَمَّار یاسر تو را خبر دهد و به تو دروغ نگوید؟ عمروعاص گفت: آری.

ذوالکلاع: آن مرد پسر عموی من، این شخص (اشاره به ابونوح) است. عمروعاص به ابونوح رو کرد و (از روی طنز) گفت: چهره ی ابوتراب (علی) را در سیمای تو می نگرم.

ابونوح: من دارای سیمای محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اصحابش هستم؛ ولی تو دارای سیمای ابوجهل و فرعون می باشی.

در این هنگام یکی از افراد سپاه شام تصمیم گرفت تا ابونوح را بکشد، ولی ذوالکلاع نگذاشت. در این وقت عمروعاص به ابونوح گفت: "تو را به خدا به من راست بگو! آیا عمار یاسر در میان شما است؟ ابونوح: من پاسخ تو را نمی دهم مگر این که به من بگویی چرا این سؤال را می کنی؟ با این که در میان ما از اصحاب محمد بسیارند که با جدیت با شما می جنگند؟

عمروعاص: از این رو تنها از عمار می پرسم که از رسول خدا شنیدم فرمود: "إِنَّ عَمَاراً تَقْتُلُكَ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ، وَ أَنَّهُ لَيْسَ لِعَمَارٍ أَنْ يُفَارِقَ الْحَقَّ وَ لَنْ تَأْكُلَ النَّارُ مِنْ عَمَارٍ شَيْئاً؛ همانا عمار را گروه ستمگر و متجاوز می کشند و عمار هرگز از حق جدا نگردد و آتش دوزخ چیزی از وجود عمار را نمی خورد!

ابونوح: سوگند به خدای بزرگ! عمار در میان ما است و در جنگ با شما جدی است.

عمروعاص: به راستی او برای جنگ با ما جدی است؟

ابونوح: آری به خدا سوگند! او در جنگ جمل به من خبر داد که ما به زودی بر سپاه جمل پیروز می گردیم و دیروز به من گفت: اگر سپاه شما (شام) آنقدر ما را سرکوب کنند و تعقیب کنند که تا نخل های سرزمین هَجَر (بحرین) عقب برانند، اطمینان داریم که ما بر حق هستیم و شما بر باطل می باشید. کشته های ما در بهشتند و کشته های شما در آتش دوزخ می باشند.

در این هنگام عمروعاص از ابونوح تقاضا کرد تا عمار یاسر را در مکانی نزدیک بیاورد تا با هم به صحبت بنشینند.

سرانجام با میانجی گری ابونوح، جلسه ای بین عمار یاسر و عمروعاص، برقرار شد. در آن مجلس گفتگوی بسیار به میان آمد. عمار، فریب چرب زبانی های عمروعاص را نخورد.

در فرازی از این گفتگو آمده: عمار به عمروعاص گفت: آیا می توانی یک نمونه شاهد بیاوری که برای من روزی آمده باشد که در آن خدا و رسولش را نافرمانی کرده باشم! انسان کریم، آن کسی است که خدا او را گرامی بدارد. من ناچیز بودم، خداوند مرا ارجمند کرد. برده بودم، خداوند مرا آزاد نمود. ناتوان بودم، خداوند مرا نیرومند کرد. فقیر بودم، خداوند مرا بی نیاز کرد(وقعه صفین، صص ۳۳۶-۳۳۲)

*سخن جالب ابن ابی الحدید

ابن ابی الحدید، دانشمند معروف اهل تسنن می گوید: "شگفتا از مردمی که به خاطر وجود "عمار یاسر"، در حقانیت کار خود شک می کنند؛ ولی در مورد وجود حضرت علی علیه السلام (که در کدام جانب است) شک نمی کنند و استدلال می کنند که حق با سپاه عراق است، زیرا عمار در میان آن هاست؛ ولی توجه و اعتنایی ندارند که حضرت علی علیه السلام در میان سپاه عراق است.

از این سخن که پیامبر(ص) در شأن عمار فرمود: "گروه ستمگر تو را می کشند" واهمه می کنند؛ ولی از آن همه سخن که پیامبر(ص) در شأن علی علیه السلام فرموده، واهمه ندارند. مگر نه این است که پیامبر در شأن علی علیه السلام فرمود: "اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ؛ خدایا دوست بدار کسی که علی علیه السلام را دوست دارد و دشمن بدار کسی که علی علیه السلام را دشمن دارد!" و نیز فرمود: "لَا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَ لَا يُبْغِضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ؛ دوست ندارد تو را مگر مؤمن و دشمن ندارد تو را مگر منافق." این شیوه، بیانگر آن است که قریش از نخست تصمیم گرفتند که فضائل علی علیه السلام پوشیده بماند، تا به طور کلی فراموش گردد.

*شهادت عمار یاسر

عمار یاسر (ع) در «جنگ صفین» اجازه نبرد از امیرالمؤمنین گرفت. عمار احساس کرده بود که اینک زمان شهادت او رسیده است. عمار یاسر از امیرالمؤمنین سؤال کرد یا امیرالمؤمنین امروز همان روزی است که پیامبر برایم تعریف کرده است؟

امام عمار را در آغوش کشید و با او وداع کرد و آخرین توشه خود را - بنا بر پیش بینی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که شیر بود نوشید و ندا داد الیوم القی لاحبه محمدا و حزبه؛ امروز، دوستان، محمد و حزب او را دیدار می کنم.

او پس از نبردی دلاورانه سرانجام به شهادت رسید. شهادت عمار یاسر، گرچه در حضرت امیر و یارانش شدیداً اثر گذاشت و

آنان را غمگین ساخت، ولی در تزلزل روحیه سپاه شام و رسوا نمودن معاویه هم بسیار مؤثر بود.

عمار یاسر، این شیرمرد شجاع، در ۹۴ سالگی به آستان پروردگارش عروج کرد و خطی از حماسه و ایمان و ولایت را برای همیشه، پیش روی رهروان حق باز کرد.

روزی که مالک اشتر با دسیسه معاویه در راه عزیمت به مصر شهید شد، معاویه پس از شنیدن این خبر گفت: علی بن ابی طالب دو دست داشت: یکی از آنها در جنگ صفین بریده شد و آن عمار یاسر بود؛ دست دیگرش امروز جدا گردید و آن مالک اشتر بود. (اختصاص، ص ۸۱).

نام نیک

روزی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به رسالت مبعوث شد، برخی از شهرها و آبادی ها نام های زشت و بدی داشت، و بسیاری از قبایل با لقب های زشت و زننده اشتهار یافته بودند. ملت عرب برای فرزندان خود نام و لقب زشت و زننده حاکی از درندگی و غارتگری می گذاشتند. قدم مؤثری که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به دستور قرآن برداشتند این بود که نام بسیاری از شهرها و روستاها و القاب گروهی از قبایل و افراد را که نام و نشان بدی داشتند عوض کردند و فراتر از آن، دستور دادند که برای فرزندان خود نام نیک انتخاب کنید. مثلاً کسی که اسمش عبد الشمس بود به عبد الله تغییر میداد و کسی که لقبش سخیف بود، کلمه ی شریف را جایگزین می کرد.

روزی یکی از خادمان بتکده ای مشاهده کرد که روباهی بر سر بتی ادرار کرده است؛ او با خود اندیشید: این چگونه معبودی است که نمی تواند از خود دفاع کند و توان دور کردن یک روباه را ندارد و این حقیقت و احساس درونی را ضمن شعری بیان کرد و گفت:

لَقَدْ ذَلَّ مَنْ بَالَتْ عَلَيْهِ

أَرَبُ يُبُولُ الثَّعْلَبَانِ بِرَأْسِهِ
الثَّعَالِبُ

آیا بتی که روباه بر سر آن ادرار می کند و آلوده اش می سازد، معبود است؟ هر موجودی که روباه بر آن بول کند، خوار و ناتوان است

او پس از دیدن این صحنه، خدمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمد و ماجرا را تعریف کرد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) از نام او سؤال کرد. او گفت: نام من «غاوی بن ظالم» است. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فوراً نام او را تغییر داد و فرمود: نه بلکه تو راشد بن عبدالله هستی

:حضرت خیرالبشر رسول الله (ص) میفرماید

وَحَقُّ الْوَلَدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُحَسِّنَ اسْمَهُ، وَيُحَسِّنَ أَدَبَهُ

حق فرزند بر پدر آن است که نام خوبی بر او بنهد و به بهترین شکل تربیتش نماید.))

ایشان همچنین می فرمودند: هر کس چهار پسر داشته باشد و نام یکی از آنها را به نام من، "محمد"، نامگذاری نکند، به من جفا کرده است. اگر اسم فرزندان را محمد (گذاشتید او را گرامی بدارید و به او احترام کنید)

همچنین می فرمودند: حتی بچه های سقط شده را هم نامگذاری کنید، چون در روز قیامت که مردم را به اسم می خوانند، بچه های سقط شده به پدرانشان اعتراض می کنند که چرا برای ما اسم نگذاشتید؟

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) خودشان، نام آخرین فرزند فاطمه زهرا (سلام الله علیها) را قبل از تولد، محسن گذاشت، که البته در ماجرای هجوم به خانه آن (حضرت، سقط و به شهادت رسید).

پیامبر اکرم(ص) فرمود : اولین هدیه ای که هر یک از شما به فرزندش می بخشد (نام خوب است، پس بهترین نام را برای فرزند خود انتخاب کنید.

پیامبر اسلام نام های زشتی را که بر مردم یا شهرها بودند عوض می کردند از این دست می توان به نمونه های زیر اشاره نمود

قلیل بن صامت به "کثیر" ، عاص بن الأسود به "مطیع" و مادر عاصم بن عمر ("عاصیه" نام داشت که رسول الله "سهله" نامید.)

ادب

رسول خدا با هر کس روبه رو می شد، سلام می داد، هم به کوچک، هم بزرگ،» [۱۰۶۰]

۱۰۶۰ طباطبائی، محمد حسین، سنن النبی، ص ۱۱۸ .

هیچ گاه پای خود را پیش کسی دراز نمی کرد. هنگام نگاه، به صورت کسی خیره نمی شد، با چشم و ابرو به کسی اشاره نمی کرد، هنگام نشستن، تکیه نمی داد. [۱۰۶۱]

وقتی با مردم دست می داد و مصافحه می کرد، هیچ گاه دست خود را عقب نمی کشید، تا طرف مقابل دست خود را بکشد. هیچ خوراکی را مذمت نمی کرد. [۱۰۶۲] به هیچ کس دشنام و ناسزا نمی گفت و سخن ناراحت کننده ای بر زبان نمی آورد و بدی را با بدی پاسخ نمی گفت. زیر انداز خود را به عنوان اکرام، زیر پای کسی که خدمتش می رسید پهن می کرد. [۱۰۶۳] از روز بعثت تا دم مرگ، هرگز در حال تکیه دادن غذا نخورد. [۱۰۶۴] هدیه افراد را (هر چند اندک و ناچیز) قبول می کرد. بیشتر اوقات، رو به قبله می نشست. [۱۰۶۵] زانوهایش را پیش اشخاص، باز نمی کرد و بیرون نمی آورد. بر تندخویی غریبه ها در سؤال و درخواست و سخن صبر می کرد. هیچ کس را ملامت و سرزنش نمی کرد و در پی کشف اسرار دیگران نبود. [۱۰۶۶]

خنده هایش تبسم بود و هرگز قهقهه سر نمی داد. [۱۰۶۷] بسیار شرمگین و باحیا بود. سخن کسی را قطع نمی کرد. از جلوی خودش غذا می خورد. کار افراد را به هر شکلی راه می انداخت و... بسیاری از فضایل برجسته دیگر که همه حاکی از روحی بلند و اخلاقی والا و ادبی متعالی بود. [۱۰۶۸]

۱۰۶۱ طباطبائی، محمد حسین، سنن النبی، ص ۱۳۳. ۱۰۶۲ طباطبائی، محمد حسین، سنن النبی، ص ۱۲۰. ۱۰۶۳ طباطبائی، محمد حسین، سنن النبی، ص ۱۳۴. ۱۰۶۴ مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۳۷. ۱۰۶۵ مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۳۷. ۱۰۶۶ طبرسی، حسن بن فضل، مکارم الاخلاق، ص ۱۷. ۱۰۶۷ طباطبائی، محمد حسین، سنن النبی، ص ۱۳۴. ۱۰۶۸ اقتباس از سایت حوزه نت.

شخصی به پیامبر گفت: آیا می‌توانم بدون اجازه به اطاق مادرم وارد شود؟
پیامبر فرمود: دوست داری مادرت را لخت ببینی؟ گفت نه. فرمود شاید
عریان باشد. ۱۰۶۹

کسی را که ادب خدا نگاه ندارد و در خلوت از او حیا ننماید، به کار نمی‌گیریم

روایت است که: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزد چوپان گوسفندانش رفت،
(حضرت مشاهده نمود که) چوپان، لباسش را در آورده بود. چون پیامبر صلی الله علیه و آله و
سلم را دید، لباسش را بر تن نمود. حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: برو! ما نیازی به
چوپانی تو نداریم، چون ما خاندانی هستیم که کسی را که ادب خدا نگاه ندارد و در خلوت از او
حیا ننماید، به کار نمی‌گیریم

امام حسین علیه السلام: از پدرم علیه السلام درباره نشستن او [رسول خدا صلی الله علیه و آله] پرسش کردم پس
فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نمی‌نشست و بر نمی‌خاست مگر آن که ذکر بر لب داشت و جایی را به خود
اختصاص نمی‌داد و از این کار، نهی می‌داشت و هرگاه نزد جماعتی می‌رفت در پایین مجلس می‌نشست و به این کار
فرمان می‌داد.

بهره هریک از همنشینانش را ادا می‌کرد، تا آن جا که همنشین او فکر نمی‌کرد کسی نزد رسول خدا از او ارجمندتر
است.

هر که با او همنشین می‌شد یا پی‌کاری را با هم می‌گرفتند، حضرت آن قدر شکیبایی می‌ورزید تا این که او خود می
رفت و کسی که از ایشان [برآوردن] حاجتی را می‌طلبید، یا نیازش را برمی‌آورد یا کلامی خوش به او می‌گفت.

گشاده رویی و اخلاقش، همه مردم را در بر می‌گرفت و [دیگر] پدر آنها گشته بود و آنها در (دادن و گرفتن) حق
نزد او یکسان بودند.

مجلس ایشان، مجلس شکیبایی، شرم، صبر و امانتداری بود و در آن نه صدایی بلند می‌شد و نه سخن زشتی بر زبان
رانده می‌شد و نه خطاهای آن مجلس، گفته می‌شد. همه [در مجلس او] برابر بودند و با تقوا بر یکدیگر برتری داده
می‌شدند و فروتن بودند، بزرگ را احترام می‌نهادند و بر کوچک، رحم می‌آوردند و نیازمند را بر خود ترجیح می‌

دادند و بیگانه را پاس می داشتند.

[به پدرم] عرض کردم: شیوه حضرت صلی الله علیه و آله با همنشینانش چگونه بود؟

فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گشاده رو و خوش اخلاق و نرمخو بود و نه خشن و زمخت و نه، فریاد می کشید و ناسزا می گفت و نه عیب جوئی می کرد و نه بسیار شوخی می کرد.

خود را از آن چه دوست نمی داشت، به غفلت می زد و دیگران را نه از آن نومید می ساخت و نه بدان ترغیب می کرد .

سه چیز را از خود دور کرده بود: لجاجت، پرگویی و بیهودگی و سه چیز را از مردم کنار نهاده بود: هیچ کس را، نه می نکوهید و نه عیب می کرد و در پی جستن زشتیهای او نبود، و سخنی نمی گفت، مگر در آن چه امید ثوابش را می بُرد. هرگاه سخن می گفت، همنشینانش خاموشی می گزیدند تا آن جا که گویی، پرنده بر سر ایشان نشسته است و هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله سکوت می کرد، آنها سخن می گفتند و در خدمت حضرت صلی الله علیه و آله کشمکش نمی کردند.

اگر کسی سخن می گفت، به او گوش می دادند تا از سخن گفتن آسوده شود. سخن آنها نزد حضرت صلی الله علیه و آله ، همان سخن نخستین نفر مجلس بود. از آن چه می خندیدند، او هم می خندید و از آن چه تعجب می کردند، حضرت صلی الله علیه و آله هم تعجب می کرد .

حضرت صلی الله علیه و آله بر خشک و زمخت سخن گفتن شخص غریب و تقاضای او صبر می کرد، تا آن که اصحابش آنها را گرد می آوردند و می فرمود: هرگاه کسی را دیدید که حاجتی می طلبد، او را یاری رسانید.

حضرت صلی الله علیه و آله ، ستایش را از کسی جز از مسلمان حقیقی نمی پذیرفت، و سخن کسی را قطع نمی کرد، تا آن که از حد می گذراند، پس با نهی یا برخاستن، کلام او را قطع می کرد. ۱۰۷۰

«رسول خدا صلی الله علیه و آله از عریان بودن، چه در شب و چه در روز، منع کرده اند

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی ع :اگر مردی را روی زن بدکاره ای دیدی چه می کنی؟ فرمود: او را می پوشانم.

پیامبر خدا ص فرمود اگر دوباره دیدی چه می کنی؟ علی ع فرمود با عبایم او را می پوشانم. پیامبر خدا ص فرمود لا فتی الا علی.

در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله یکی از ثروتمندان نشسته بود در این هنگام فقیری از مسلمین وارد شد و به عادت اسلامی نزدیک برادر ثروتمندش نشست ناگاه شخص ثروتمند گوشه لباسش را جمع کرد . رسول خدا^(۲) او را دیده و به او اعتراض کرد که ترسیدی از فقر او چیزی به تو سرایت کند؟

آن شخص ثروتمند فوراً شرمیده شد . عرض کرد با من چیزیست که مرا به کارهای ناروا وامی دارد . من از این خطایم توبه کرده و برای جبران‌ش نصف داراییم را به او می دهم . پیامبر صلی الله علیه و آله به فقیر فرمود: می پذیری؟ عرض کرد نه زیرا می ترسم بپذیرم و من هم مثل او به فقیری تکبر بورزم!^(۳)

در روایت است:

«هر موقع پیامبر صلی الله علیه و آله می خواستند سخنرانی کنند در ابتدای سخنرانی این آیه را « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا »^{۱۰۷۱}

ای مؤمنین! تقوا پیشه کنید و سخن استوار و درست بگوئید) تلاوت می فرمود».^{۱۰۷۲}

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

^{۱۰۷۱} سوره احزاب، آیه ۷۰.

^{۱۰۷۲} المیزان ذیل آیه مذکور

«فرزندان خود را احترام کنید و ادب خوب به آنها بیاموزید.»^{۱۰۷۳}

عبادت

قالَ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا اسْتَيْقَظَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ نَوْمٍ إِلَّا خَرَّ لِلَّهِ سَاجِدًا. حَدِيثُ
امام باقر علیه السلام فرمود: هیچگاه پیامبر خدا از خواب بیدار نشد، مگر اینکه سر به خاک
نهاد، برای خدا سجده می کرد.

قالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا يُؤْثِرُ عَلَى الصَّلَاةِ عِشَاءً وَلَا غَيْرَهُ وَ
كَانَ إِذَا دَخَلَ وَقْتُهَا كَأَنَّهُ لَا يَعْرِفُ أَهْلًا وَلَا حَمِيمًا.
امام علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ چیز را، نه شام و نه غیر آنرا بر

نماز مقدّم نمی داشت. هرگاه وقت نماز فرا می رسید، رسول خدا دیگر نه خانواده می شناخت و نه دوست.

قَالَ السَّجَّادُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَانَ يَبْكِي حَتَّى يَبْتَلَّ مُصَلَّاهُ خَشْيَةً مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ غَيْرِ جُرْمٍ.

حدیث

امام سجّاد علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در نماز، آن قدر گریه می کرد تا آنکه جا نمازش تر می شد، این بخاطر خوف از خدا بود، بی آنکه جرمی داشته باشد. ۱۰۷۴

«از ام سلمه در باره نماز پیامبر پرسیدند. گفت: شما از نماز پیامبر چه می دانید؟ رسول خدا (ص) هنگام شب برای نماز برمی خواست و مشغول نماز می شد. سپس به اندازه مدت نماز، می خوابید. دوباره بلند می شد و نماز می خواند. سپس به اندازه مدت نماز، استراحت می کرد و مجدداً برای نماز برمی خواست... تا صبح می شد.»

«عایشه می گوید: پیامبر با ما سخن می گفت و ما هم با او حرف می زدیم. اما هنگامیکه وقت نماز می رسید، طوری حال پیامبر تغییر می کرد که گویا نه او ما را می شناسد و نه ما او را می شناسیم.»

حذیفه یمانی گفت:

شبی با پیامبر بودم. حضرت مشغول نماز شد و گفت:

الله اكبر وذوالملكوت والجبروت والكبرياء والعظمة.

بعد (بعد از سوره حمد) حضرت، سوره بقره را خواند و به رکوع رفت. رکوعش باندازه ایستادنش طول کشید. در رکوع می فرمود:

سبحان ربی العظیم .سبحان ربی العظیم.

سپس سر از رکوع برداشت و ایستاد که مدتش باندازه رکوع بود و می فرمود:

لربی الحمد.لربی الحمد.

وبه سجده رفت و سجده‌اش نیز باندازه قیامش طول کشید و می فرمود:

سبحان ربی الاعلیٰ. سبحان ربی الاعلیٰ.

سپس سراز سجده برداشت و می فرمود:

رب اغفر لی. رب اغفر لی.

سپس سوره‌های بقره و آل عمران و نساء و مائده را خواند. «زندگانی پیامبر اسلام»

عایشه همسر پیامبر گفت:

رسول خدا (ص) شبها آنقدر برای نماز بلند می شد و می ایستاد که ساق پایش آسیب دید. من به حضرت گفتم: چرا اینطور می کنید؟ در حالیکه خدا گناهان گذشته و آینده شما را آمرزید!

فرمود: آیا بنده شکر گزار نباشم؟ «اهل البيت ص ۲۶۶»

عایشه گفت: پیامبر یکشب طولانی تا صبح ایستاده نماز می خواند و یکشب طولانی تا صبح نشسته نماز می خواند. «اهل البيت ص ۲۶۷»

پیامبر اعظم (ص)، به ابوذر فرمود: «ای ابوذر، خداوند نور چشم مرا در نماز قرار داده و آن را آنچنان محبوب من ساخته که غذا را برای گرسنه و آب را برای تشنه؛ [جز آنکه] گرسنه با خوردن غذا و تشنه با نوشیدن آب سیر و سیراب می شوند اما من از نماز سیر نمی شوم» (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۵، ص ۳۱۲).

امیر المؤمنین علیه السلام می گوید: هر وقت که جنگ مغلوبه می شد و اسلام در مخاطره می افتاد، پیغمبر می فرمود: «وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ».

در همان وسط جنگ و در همان خط مقدم جبهه، پیغمبر پیاده می شدند و اصحاب هم پیاده می شدند و دو رکعت نماز می خواندند. آنها پناه به نماز می بردند و بعد سوار می شدند و می جنگیدند و پیروز هم می شدند. ۱۰۷۵

در روایت دیگری آمده است که پیامبر اکرم (ص) وقتی که نماز می خواند مانند پارچه ای می شد که در گوشه ای افتاده باشد (نوری، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۲۶۳). همچنین بنابر روایتی عایشه گفته است: «هنگامی که با رسول خدا (ص) صحبت می کردیم، همین که موقع نماز می شد حالتی به خود می گرفت که گوئی نه او ما را می شناخته و نه ما او را می شناخته ایم (همان، ص ۲۶۴).

مفیدالدین طوسی نقل نموده که حضرت علی (ع) آن هنگام که ولایت مصر را به محمد بن ابی بکر داد، دستورالعملی به او تدوین نمود و در ضمن آن فرمود: «مواظب رکوع و سجود خودت باش، زیرا؛ رسول خدا (ص) از همه مردم نمازش کاملتر و در عین حال اعمالش در نماز از همه سبکتر و کمتر بود» (صدوق، ۱۴۰۸ق، ۱۵۶).

در میان انواع عبادت های رسول اکرم (ص)، هیچ یک با نماز یکسان نبودند. نماز محبوب ترین عبادت آن حضرت و نور چشمان ایشان بود (حاکم حسکانی، ۱۴۱۱ق، ص ۵۰۴).

هنگام فرا رسیدن وقت نماز به مؤذن خویش، بلال، می فرمود: «ای بلال، [وقت] نماز است، راحتان کن».^{۱۰۷۶}

اعتکاف

بنابر روایتی از امام صادق (علیه السلام)، آن حضرت ابتدا دهه اول ماه رمضان، سپس دهه دوم و در نهایت دهه سوم این ماه را برای انجام اعتکاف برگزیدند، و پس از آن تا آخر عمر، بر اعتکاف در دهه آخر ماه رمضان مداومت داشت.

نیز از آن حضرت نقل شده است که چون دهه آخر ماه رمضان فرا می رسید پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) رختخواب خویش را جمع می کرد و خود را کاملاً مهیای عبادت می ساخت و در زیر سایبانی که برای ایشان فراهم می شد مشغول عبادت می گشت.

در روایتی دیگر از امام صادق (علیه السلام) آمده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شب اول از دهه آخر رمضان در میان مردم برخاست و پس از حمد و ثنای الهی، فرمود: «ای مردم، خداوند [در این ماه] شما را در برابر دشمنانتان از جنّ و انس کفایت کرده و به شما وعده اجابت داده و فرموده است: مرا بخوانید تا اجابتتان کنم. همانا آگاه باشید که خداوند بر هر شیطان

^{۱۰۷۶} الحسنی الراوندی، فضل الله بن علی، النوادر، تحقیق سعید رضا علی عسکری، دارالحديث، قم،

سرکشی تا پایان این ماه هفت ملک را مسلط ساخته است. همانا درهای آسمان از ابتدا تا انتهای شب گشوده و دعا در آن پذیرفته است. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) پس از این سخنان آماده اعتکاف شد و خانه را ترک کرد و تمام دهه آخر رمضان را معتکف بود و تمام شب ها را بیدار می ماند، و هر شب بین نماز مغرب و عشا غسل می کرد».

رسول خدا (ص) فرمود: هر که برای نماز جماعت، بسوی مسجد برود، برای هر قدم، هفتاد هزار حسنه دارد. و اگر بر نماز جماعت، مداومت کند، خداوند، هفتاد هزار فرشته می فرستد تا در قبر از او عیادت کنند و در تنهایی قبر، مونس او باشند و تا روز قیامت، برایش استغفار کنند.

رسول خدا (ص): کسیکه ۴۰ سال اذان بگوید، روز قیامت، عمل چهل صدیق را به او بدهند. کسیکه ۲۰ سال اذان بگوید، در قیامت نورش باندازه نور آسمان است. کسیکه ۱۰ سال اذان بگوید، با حضرت ابراهیم (ع) در یکجا می باشد. کسیکه ۱ سال اذان بگوید، همه گناهانش آمرزیده می شود.

همین طور که نشسته‌ای یا خوابیده‌ای نماز بخوان !

رسول خدا صلی الله علیه و آله به دیدار سلمان فارسی آمد و دید سلمان کمر درد دارد . و خیلی شدید ناله می کند . فرمودند: سلمان ! مثل اینکه درد به تو خیلی فشار آورده است؟ همین طور که نشسته‌ای یا خوابیده‌ای نماز بخوان !

سلمان گفت یا رسول الله ! مگر نماز برای کمر دردم خوب است؟ حضرت فرمودند: مگر در قرآن نخوانده‌ای که «وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» ۱۰۷۷. ۱۰۷۸

^{۱۰۷۷} سوره بقره، آیه ۴۵.

^{۱۰۷۸} اخلاق و خودسازی، آیه الله حسین مظاهری، انتشارات پیام آزادی.

در روایتی آمده است: «روزی معاذ (بن جبل) در زمان رسول خدا در مسجدی نماز جماعت برگزار می کرد و قرائت نماز را طولانی می خواند. مردی در نماز به او ملحق شد و معاذ سوره #طولانی را آغاز کرد. آن مرد برای خود سوره کوتاهی خواند و نماز را تمام کرد و سوار مرکبش شد (و رفت) این جریان به گوش رسول خدا رسید. کسی را نزد معاذ فرستاد و فرمود:

ای معاذ فتنه گر مباش (و مردم را از جماعت دور مساز) لازم است «سوره «والشمس وضحاها» و امثال آن (از سوره های کوتاه) را بخوانی»^{۱۰۷۹}

آخرین سفارش رسول خدا صلی الله علیه و آله

از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند: آن موقعی که در حال رحلت، سر رسول خدا صلی الله علیه و آله بر دامن تو بود حرف آخر حضرتش چه بود؟
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله مرتب

می فرمود: اُمّتی الصلوٰۃ و ما ملکت اَیمانکم . یعنی ای اُمّت من ! به دو چیز خیلی اهمیت بدهید: یکی نماز و یکی هم زیردستان خودتان .^{۱۰۸۰}

چه چیزی برای مرده از همه دنیا بهتر است !

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از کنار قبری که روز گذشته، شخصی را در آن دفن کرده بودند، عبور کرد و مشاهده فرمود که خانواده آن مرده، بر او گریه می کنند . حضرت فرمود: دو رکعت نماز مختصری که شما آنرا کم می پندارید، برای این مرده بهتر است.^{۱۰۸۱}

حضرت محمد (ص) فرمودند: کسی که نماز را بدون عذر بجا نیاورد تا وقتش بگذرد، اعمالش از بین می رود، سپس فرمود: فاصله بین بنده و کفر، ترک نماز است. (یعنی کسی که نماز را ترک کند کافر محسوب می شود)

بحار الانوار جلد ۸۲ صفحه ۲۰۲

«رسول خدا(ص): من هرگز از نماز سیر نمی شوم.»

و باز روایتی است که پیامبر خدا فرمودند آگاه باشید که نماز سفره ی گسترده ی خدا در زمین است که خداوند روزی پنج بار برای اهل رحمتش قرار داده خوشا به حال کسی که شبانه روز پنج بار کنار سفره رحمت خدا بنشیند آیا کسی که در کنار

^{۱۰۸۰} فضائل الخمسة من الصحاح الستة ۲۹/۳

^{۱۰۸۱} بحار الانوار، ج ۶.

این سفره ی الهی بنشینند گرسنه و با دست خالی بر می خیزد خیر وقتی که نمازش تمام می شود خداوند به او عنایاتی می کند و به او هدیه ی معنوی می دهد باز سخنی است از پیامبر که به ابوذر فرمود مادامی که در نماز هستی در حقیقت داری در خانه ی

فرمانروا را می کوبی و کسی که در خانه ی فرمانروای هستی را زیاد بکوبد آن در به رویش گشوده می شود

پیامبر اعظم فرمودند ای ابوذر مؤمنی به نماز نمی ایستد مگر اینکه تا عرش خداوند نیکی برد و نازل می شود و خداوند فرشته ای را بر نماز گزار می گمارد که ندا می کند ای پسر آدم اگر بدانی که چه پاداش عظیمی به خاطر نمازت داری و با چه کسی راز و نیاز می کنی هرگز از نماز خواندن خسته نمی شوی و از آن روی بر نمی گردانی.

پیامبر (ص): الصلاة زاد للمؤمن من الدنيا الى الآخرة^{۱۰۸۲}
نماز زاد و توشه مؤمن در دنیا برای آخرت می باشد

موجب اجابت دعا

پیامبر (ص): الصلاة اجابة للدعاء و قبول للاعمال^{۱۰۸۳}
نماز موجب اجابت دعا و قبولی اعمال است

سلاح مؤمن

پیامبر (ص): الصلاة سلاح على الكافر^{۱۰۸۴}
نماز سلاح مؤمن علیه کافر است

(بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۲۳۲) ¹⁰⁸²

(بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۱) ¹⁰⁸³

(بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۵۶ و ۲۳۱) ¹⁰⁸⁴

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند :

روزی جبرئیل امین برای ادای وحی به نزد آمد هنوز آنچه را که باید بر من بخواند تمامش را نخوانده بود، که ناگهان آوازی سخت و صدایی هولناک آمد. وضع فرشته وحی تغییر کرد پرسیدم : ((این چه آوازی بود)) گفت : ((محمد! خدای تعالی در جهنم چاهی قرار داده است که سنگ سیاهی در آن انداختند، اکنون پس از ۱۳۰۰ سال آن سنگ به زمین آن چاه رسید.)) پرسیدم ((آن چاه ، جایگاه چه کسانی است ؟)) گفت ، ((از آن بی نمازان و شرابخوارن))^{۱۰۸۵}

آثار نماز در قیامت:

رسول خدا(ص) فرمود: «نماز واقعی و با حضور قلب در روز قیامت تاجی بر سر نمازگزاران است»، «نماز واقعی و با حضور قلب (در روز قیامت) نور چهره‌ی نمازگزاران است»، «نماز با حضور دل، روز قیامت پوشش و مانعی بین نمازگزار و آتش دوزخ می‌گردد.»

مردی خدمت پیامبر مشرف شد و عرض کرد مرا به یک عمل نیکی سفارش بفرمایید پیامبر فرمود که نماز را عمدا ترک نکن زیرا کسی که عمدا نماز را ترک کند ملت اسلام از چنین شخصی بیزار است باز شخصی به محضر پیامبر مشرف شد عرض کرد یا رسول الله از ریشه اسلام مرا با خبر سازید پیامبر فرمود ریشه اسلام و اصل اسلام، نماز است.. و باز در سخن دیگری پیامبر فرمودند محبوب ترین اعمال در نزد خداوند خواندن نماز در اول وقتش است و بعد از خواندن نماز در اول وقت احترام به پدر و مادر و بعد هم جهاد در راه خداوند.

در روایت است که پیامبر به امیر المؤمنین فرمود یا علی به خدایی که مرا بشیر و نذیر قرار داد و پیامبر قرار داد اگر یکی از شما وضو بگیرد وقتی که وضو می‌گیرد مشغول

^{۱۰۸۵} (اسرار الصلوة ص ۳۱)

نماز می شود گناهانش پاک می شود تمام گناهانش می ریزد و هیچ گناهی در نامه عملش باقی نمی ماند همچون فردی که از مادرش متولد شده و حتی اگر بین دو نماز مثلاً بین نماز صبح و ظهر گناهی از او صادر شده باشد با خواندن نماز دوم نماز بعدی آمرزیده می شود این یکی از آثار مهم نماز است که نماز گناهان را پاک می کند.

پیامبر اکرم (ص):

امت من در باره ی نماز ۴ گروه می باشند

۱- عده ای نماز نمی خوانند که اینها اهل وادی *سقر* می باشند

۲- عده ای گاه می خوانند و گاهی نمی خوانند اینها اهل وادی *نمی* می باشند.

۳- عده ای سهل انگارند و به نماز خود اهمیت نمی دهند و احکام آن را یاد نمی گیرند و اشتباه می خوانند و یا در آخر وقت به جای می آورند که خدای متعال برای این گروه در سوره ی ماعون می فرماید: "وای بر نماز گزارانی که نماز خود را سبک می شمارند"

۴- مومنانی هستند که نمازشان را با خشوع و کامل می خوانند. اینها رستگارانند و جایشان ذ بهشت است. ۱۰۸۶

پاداش امام جماعت ﴿۲﴾

همچنین آن حضرت در روایت دیگری فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ وَعَدَ أَنْ يُدْخِلَ الْجَنَّةَ ثَلَاثَةَ نَفَرٍ بَغَيْرِ حِسَابٍ وَ يُشَفِّعَ كُلَّ وَاحِدٍ □ مِنْهُمْ فِي ثَمَانِينَ أَلْفًا الْمُؤَذِّنُ وَالْإِمَامُ وَ رَجُلٌ يَتَوَضَّأُ ثُمَّ يَدْخُلُ الْمَسْجِدَ فَيُصَلِّي فِي الْجَمَاعَةِ؛ ۱۰۸۷ خداوند متعال چنین وعده

داده، که سه نفر را بدون حساب وارد بهشت نماید و هر یک از آنها شفاعت هشتاد هزار را بنمایند؛ مؤذن، امام جماعت و کسی که وضو گرفته وارد مسجد شود و در جماعت نماز بخواند

:(پیامبر اکرم(ص)

هر کس از این امت نماز را ترک کند و به ثواب آن اعتقادی نداشته باشد واز عذابش نهراسد،

باکی نیست که او یهودی یا نصرانی یا مجوسی می میرد.^{۱۰۸۸}

رسول خدا(ص) فرمودند: «نماز بین نماز گزاران و عزرائیل (سلام الله علیه) فرشته ی مرگ، شفاعت می کند. (تا نماز گزار راحت تر جان بدهد)

نماز در قبر مونس و همدم نماز گزار است»، « نماز فرش نماز گزار در قبر می شود»

پیامبر فرمود هر کس که سه بار پشت سرهم بدون عذر و علتی نماز جمعه را ترک کند خداوند بر دلش مهر گمراهی می زند پناه می بریم به خدا از این که خداوند مهر گمراهی بزند و پیامبر فرمود بر شما باد به نماز جمعه که نماز جمعه به منزله « حج فقرا است.^{۱۰۸۹}

امام صادق علیه السلام فرمود

بادیه نشینی بحضور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید و عرضه داشت: چندین بار آماده سفر حج شده ام اما توفیق نیافتم، حضرت فرمود: نماز جمعه را دریاب که حج تهی دستان است.^{۱۰۹۰}

^{۱۰۸۸}

^{۱۰۸۹} وسائل الشیعه/ ج ۵ / ص ۷

وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۵» ^{۱۰۹۰}

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود

اگر مردم می دانستند در اذان گفتن و صف اول جماعت ایستادن و صبحگاهان به نماز جمعه شتافتن چه سودهایی نهفته است، بر پشت کوهان شترها سوار شده به جستجوی آن می پرداختند.^{۱۰۹۱}

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم ضمن خطبه ای طولانی که سنی و شیعه آنرا نقل نموده اند فرمود

خداوند نماز جمعه را بر شما واجب فرموده است، هر کس در حیات و یا در ممات من بخاطر سبک شماری و یا انکار، آنرا ترک نماید خداوند کار او بسامان نکند و بر زندگی او برکت ندهد. آگاه باشید نماز او، زکات او، حج او و روزه و اعمال خیر او مقبول نیست مگر اینکه توبه کند

علی علیه السلام می گوید: در جنگ بدر چند بار به چادر پیامبر آمدم و هر بار دیدم که در سجده است و می فرماید: «یا حیّ و یا قیّوم»! تا اینکه خداوند سبحان پیروزی را نصیب مسلمین کرد.^{۱۰۹۲}

پیامبر (ص): انی لأکون فی الصلوۃ فاسمع بکاء الصبی فاحفف مخافه ان اشق علی امه

وسائل الشیعه / ج ۵ / ص ۳»¹⁰⁹¹

^{۱۰۹۲} تفسیر روح البیان ۱/ ۴۰۰

من گاهی در حال نماز که هستم صدای گریه کودکی رامی شنوم و نماز راسبک و کوتاه می کنم، چرا که می ترسم مادرش را به رنج افکنم^{۱۰۹۳}.

برتری خاص نماز جماعت صبح

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده است: لان اصلی الصبح فی جماعه احب الی من ان اصلی لیلتي حتی اصبح.

اگر نماز صبح را به جماعت بخوانم، در نظرم محبوب تر از عبادت و شب زنده داری تا صبح است^{۱۰۹۴}.

سیره عملی پیامبر گرامی اسلام(ص) در سحرخیزی:

پیامبر گرامی اسلام (ص) ضمن اینکه سحرخیز بود و نمازشب می خواند ، قبل از اینکه نمازشب را بخواند نگاه به آسمان می کرد این ستاره ها را می دید این جمله بخش پایانی سوره آل عمران را قرائت می کرد: ﴿رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا﴾ که خدایا این صحنه و این نظام، باطل نیست،

خطرات عدم اخلاص در اعمال

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت است که:

روز قیامت سه نفر را به موقف حساب آورند و به اولی که عابدست خطاب می رسد که چه اعمالی انجام داده ای؟

گوید : بار خدایا در روز و شب به نماز و بندگی اشتغال داشتم! خداوند سبحان گوید که دروغ می گویی زیرا هدفت طاعت من نبود بلکه مقصودت این بوده که از تو

^{۱۰۹۳} به نقل از سایت تبیان (کنز العمال ، ج ۷ ، ص ۶۰۱ ، حدیث ۲۰۴۵۵)

^{۱۰۹۴} کنز العمال، ج ۸، ص ۲۲۷۹۲. به نقل از سایت راسخون

تعریف کنند و بگویند که این مرد عابدست پس این نوع عبادت بدرگاه ما موجب اجر نگردد.

دومی که صاحب نعمت است خطاب رسد که به تو نعمتها ارزانی کردم در کدام راه صرف نمودی؟

گوید: که بار خدایا! در شب و روز صدقه می‌دادم خدا گوید که دروغ می‌گویی و ملایکه بدروغ او اعتراف نمایند که مقصد اصلیت آن بود که مردم بگویند که فلان گس آدمی کریم و بخشنده‌ایست.

به سومی که شهید شده خطاب رسد که چه اعمالی انجام داده‌ای گوید بارالها جهاد در راهت کردم تا شهید شدم فرمان رسد که دروغ می‌گویی و فرشتگان گویند که دروغ می‌گویی بلکه منظور تو از این جهاد آن بود که مردم گویند که فلانی شجاع است! ۱۰۹۵

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آنقدر شبهارا به نماز گذراند که خدا به فرمود:
«ای پیامبر! ما قرآن را نازل نکردیم تا تو به زحمت بیافتی.» ۱۰۹۶

— در حدیث معروفی که درباره نماز از پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) آمده، نماز را تشبیه به نهر آب زلال جاری می‌کند که بر در خانه انسان باشد و همه روز انسان خود را پنج بار در آن شست و شو کند؛

یک روایت است که در ارتباط با آیه شریفه و اذ قیل لهم ارکعوا لا یرکعون آیه ۴۸ سوره مرسلات وقتی که به آنان می‌گویند رکوع کنید رکوع نمی‌کنند در تفسیر این آیه آمده است که در سال نهم هجرت عده‌ای از ثقیف پیش پیامبر آمدند که مسلمان بشوند پیامبر فرمود که اگر مسلمان شوید یکی از دستورات اسلام نماز

۱۰۹۵ اثنی عشریه

۱۰۹۶ سوره طه، آیه ۱.

است آنها گفتند ما خم نمی شویم زیرا این کار برای ما یک نوع ننگ و عار است
پیامبر فرمود لا خیر فی دین لیس فیه رکوع و لا سجود

دینی که در آن رکوع و سجود نباشد به درد نمی خورد!

پیامبر فرمودند که نماز را به جماعت بخوانید ولو به سر نیزه ها قدم بگذارید یعنی هر طوری که شده نماز جماعت را ترک نکنید و پیامبر فرمودند آن تکبیرة الاحرام اول نماز که مأمومین با امام جماعت می گویند ثوابش از دنیا و آنچه که در دنیاست بیشتر است.

رسول خدا (ص) در عبارتی دلنشین می فرماید: " کسی که نماز شب بخواند ، صورت (و سیرتش) در روز نیکو خواهد بود . "

هنگامی که پیامبر (ص) از جبرئیل خواست او را پند دهد ، جبرئیل گفت : " ای محمد ، هرچه می خواهی عمر کن ، اما بدان که سرانجام از دنیا می روی / و به هرچه می خواهی دل ببند ، اما بدان سرانجام از آن جدا خواهی شد / و هر عملی می خواهی انجام ده ، ولی بدان نتیجه عملت را خواهی دید / و نیز بدان که شرف مؤمن ، نماز شب اوست . "

رسول خدا(ص) فرمود: «شیطان پیوسته تا وقتی که فرزند آدم بر نمازهای پنج گانه محافظت و مواظبت دارد از وی ترسان است و چون نمازها را ضایع کند بر او دلیر می شود و او را در گناهان بزرگ می اندازد».

رسول خدا (ص) فرموده خدای عز و جل فرماید: هر که بدوستی از من اهانت کند بتحقیق برای جنگ با من کمین کرده است، و هیچ بنده بچیزی بمن تقرب نجوید که نزد من محبوب تر از آنچه بر او واجب کرده ام باشد، و همانا او بوسیله **نماز** نافله بمن نزدیک شود تا آنجا که من او را دوست بدارم، و هنگامی که او را دوست بدارم گوش او شوم همان گوشي که با آن میشنود و چشم او گردم همان چشمي که با آن ببیند، و زبانش شوم همان زبانی که با آن سخن گوید، و دست او گردم، همان دستي که با آن بگیرد، اگر مرا بخواند اجابتش کنم، و اگر از من خواهشی

کند باو بدهم، و من در کاری که انجام دهم هیچ گاه تردید نداشته‌ام مانند تردیدی که در مرگ مؤمن دارم، (زیرا) او مرگ را خوش ندارد، و من ناخوش کردن او را. **أصول الکافی / ترجمه مصطفوی / ج ۴ / ۹۵ / ۵ - ص : ۹۵**

از حسین بن خالد، وی می‌گوید: محضر مبارک حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: برای ما روایت شده که نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده‌اند: کسی که خمر بیاشامد تا چهل روز نمازش مقبول نیست، آیا این روایت صحیح است؟

حضرت فرمودند: راویان این حدیث راست گفته و حدیث را صحیح نقل کرده‌اند.

عرض کردم: چرا نمازش تا چهل روز مقبول نیست نه کمتر از آن و نه بیشتر؟

حضرت فرمودند: برای این که حق تعالی خلقت انسان را مقدر و معین فرموده با این بیان: نطفه را بعد از چهل روز ایجاد کرده سپس آن را به مرحله بعدی نقل داده پس از چهل روز علقه‌اش می‌کند و بعد آن را به مرحله بعدی منتقل نموده و پس از چهل روز مضغه‌اش می‌نماید و همچنین تا مرحله نهایی و چون انسان وقتی شراب خورد بقایای آن شراب چهل روز در مثانه‌اش می‌ماند همان طوری که غذا و مأكولات و مشروبات دیگر نیز ذرات و بقایای آنها تا چهل روز در مثانه می‌مانند لا جرم تا وقتی که این بقایا در مثانه او هست نماز نباید مقبول درگاه الهی واقع شود.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی ؛ ج ۲ ؛ ص ۱۲۷

دعاهای رسول خدا(ص)

«نقل شده که پیامبر در مواقع بسیاری دعا می خواند . از جمله :

موقع نگاه کردن در آینه، وقتی که سوار مرکب می شد ند، هنگامیکه سفره در نزدشان می نهادند، هنگام دست بردن بسوی غذا، وقت جمع کردن سفره، هنگام خوردن غذا و نوشیدن شیر، هنگامیکه میوه تازه می دیدند، هنگام ورود به بیت الخلاء، موقع عبور از قبرستان، هنگام زیارت اهل قبور، هنگام خوشحالی، موقع افطار کردن، بعد از نمازها، در وقت دیدن ماه، در وقت تحویل سال، وقت غم و گرفتاری، در شداوندوسختی ها، وقت طلوع آفتاب و هنگام وضو.»

«روایت شده که: رسول خدا(ص) بلند نمی شد و نمی نشست مگر بیاد خدا.

همچنین روایت شده که: رسول خدا(ص) موقع دعا کردن، چنان دچار تضرع و زاری می کرد که نزدیک بود عبا از دوشش بیافتد.»

پیامبر فرمود: آیا شمارا از اسلحه ای که شمارا از دست دشمنان نجات داده و روزی شمارا زیاد می کند، آگاه نکنم؟ گفتند: چرا . فرمود: شبانه روز دعا

کنید که دعا اسلحه مؤمن است» خداوند سبحان انسان بسیار دعاکننده را دوست دارد. ۱۰۹۷

از حضرت سید الساجدین از پدرش از جدبزرگوارش حضرت رسول صلی الله علیه وعلیه اجمعین و این دعا را جبرئیل ۷ آورد برای پیغمبر ۹ در یکی از غزوات در حالی که بر تن آنحضرت جوشن گرانی بود که سنگینی آن بدن مبارکش را بدر آورده بود پس جبرئیل عرض کرد که یا محمد پروردگارت تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید که بکن این جوشن را و بخوان این دعا را که او امان است از برای تو و امت تو

«پیامبر صلی الله علیه و آله : خدا آدم بسیار دعاکننده را دوست دارد. ۱۰۹۸»

«پیامبر صلی الله علیه و آله : هر مسلمانی که دعا کند و دعایش در قطع رحم و

یا جلب گناهی نباشد خدا یکی از سه خصلت را به وی دهد . اجابت کند .

دعارا برای آخرتش ذخیره نماید . از گناهانش به وزن دعا ببخشد. ۱۰۹۹»

«رسول خدا روزی سیصد و شصت بار به عدد رگهای بدن تسبیح می‌فرمودند

۱۱۰۰»

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم : آیا به شما خبر دهم از دعایی که هرگاه غم و گرفتاری

پیش آمد آن ادعا را بخوانید گشایش حاصل شود؟ اصحاب گفتند: آری ای رسول خدا. آن

حضرت فرمود: دعای یونس که طعمه ماهی شد: «لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین.

پیامبر خاتم (ص) می‌فرماید: «دعا سلاح مؤمن، ستون دین و نور آسمان ها و زمین است.»

۱۰۹۷ میزان الحکمه ۲/ ۸۶۹

۱۰۹۸ بحار الانوار ، ج ۹۳ .

۱۰۹۹ بحار الانوار ۹۰/ ۳۶۶

۱۱۰۰ سنن النبی ۱/ ۳۴۳

در جای دیگر می فرماید: «برترین عبادت ها، دعاست، هرگاه خداوند به بنده ای، اذن [و توفیق] دعا دهد، در رحمت را به روی او بگشاید. بی گمان هیچ کس با دعا کردن، هلاک نمی شود.»

پیامبر خاتم (ص) می فرماید: «خداوند هرگاه پیامبری را می فرستاد به او می فرمود: هرگاه امر ناخوشایندی تو را اندوهگین ساخت، مرا بخوان تا پاسخ دهم. خداوند این نعمت را به امت من نیز ارزانی داشته است آن جا که می فرماید مرا بخوانید تا اجابت کنم شما را.»^{۱۱۰۲}

».

پیامبر اکرم (ص) می فرماید: «برای هر حاجتی که دارید حتی اگر بند کفش باشد، دست خواهش به سوی خدای عزوجل دراز کنید زیرا تا او، آن را آسان نگرداند، آسان نشود»^{۱۳} باز می فرماید: خداوند به موسی، وحی فرمود: «ای موسی! هر چه نیاز داری از من بخواه حتی علوفه گوسفند و نمک خمیرت را.»^{۱۱۰۳}

رسول خدا (ص) فرمود: در نیازهای خود نزد خدا فغان و فریاد کنید و در بلاهای شدید به او پناه ببرید و تضرع کنید زیرا دعا مغز و اصل بندگی است و هیچ مومنی خدا را نمیخواند مگر اینکه مستجاب این قبولی دعا یا در دنیا و یا در آخرت است و یا اینکه موجب پوشش و محو گناهان است تا زمانی که گناه تازهای از مؤمن سر نزده باشد در تمام نیازها باید انسانها به خدا پناه برد.

شبی پیامبر اکرم (ص) در حال مناجات و آه و زاری بود تا صبح که بلال اعلان نماز کرد آذان گفتن همسر حضرت عرض کرد مگر شما آن کسی نیستی که در بارهاش نازل گشته لیغفرلک الله ما تقدّم من ذنبک و ما تأخّر! (فتح / ۲) تا خدا از گناه گذشته و آینده تو در گذرد حضرت فرمود: اری اما بنده سپاسگزار خدا نباشم!

رسول خدا (ص) میفرماید بهترین وقت برای دعا سحر است!^{۱۱۰۴}

پیامبر (ص) میفرماید دعایی که آغازش بسم الله باشد هرگز ردّ نمیشود!^{۱۱۰۵}

^{۱۱۰۱} تنبیه الخواطر. ۲. ۲۳۷. به نقل از میزان الحکمه ۴/۱۶۴۶. ح. ۵۵۳۷.

^{۱۱۰۲} قرب الاسناد. ۸۴، ح. ۲۷۷.

^{۱۱۰۳} بحار الانوار. ۳۰۳/۹۰.

^{۱۱۰۴} کافی ج ۴ ص ۲۲۷.

^{۱۱۰۵} سفینه البحار ج ۱ ص ۴۴۶.

پیامبر اسلام (ص) می‌فرماید: رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا طَلَبَ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ حَاجَةً فَأَلَحَّ فِي لَدُعَاءٍ! یعنی رحمت کند خدا بنده‌ای را که وقتی از خداوند درخواست حاجت می‌نماید در دعا پافشاری کند! ۱۱۰۶

ذکر و دعا

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بلند کردن صدا را به ذکر و دعا، که غالباً شیوه مردم متظاهر و ریاکار است، خوش نمی‌داشت. در یکی از سفرها، یارانش هرگاه که مشرف به دره می‌شدند، صدا با تکبیر و تهلیل بلند می‌کردند، فرمود: آرام بگیرید، کسی که او را می‌خوانید نه گوشش کر است و نه جای دوری رفته است. او همه جا با شماست و شنوا و نزدیک است.

پیامبر اکرم (ص) خطاب به امیرالمومنین (ع) می‌فرماید: یا علی امامان از فرزندان تواند به برکت آنان به امتم باران می‌رسید و دعای‌شان مستجاب می‌شود و بلا از آنان رفع می‌گردد! ۱۱۰۷

حضرت امام محمد باقر (ع) فرمودند: یک روز مردی محضر مقدس آقا حضرت رسول (ص) ﷺ مشرف شد از وسوسه حدیث نفس و قرضی که برای او سنگین شده بود و از فقر و درویشی به آن حضرت شکایت کرد.

حضرت رسول (ص) به او فرمودند: این ذکر را همیشه تکرار کن و بگو: تَوَكَّلْتُ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلِّ وَكَبْرُهُ تَكْبِيرًا.

آن مرد رفت. چند روزی نگذشته بود که دوباره خدمت حضرت آمد و گفت: یا رسول الله (ﷺ) عجب ذکر به من عنایت کردی، دستت درد نکند، خداوند متعال به برکت این ذکر، وسوسه (را از من دور کرد وقرض مرا ادا نمود و مرا از درویشی و فقر نجات داد و توانگر فرمود. ۱۱۰۸

۱۱۰۶ اصول کافی کتاب دعا ج ۲ .

۱۱۰۷ بحارالانوار ج ۳۶ ص ۳۳۲

۱۱۰۸ : مفاتیح ۲۶۴

رسول خدا (ص) می‌فرماید: هرگاه یکی از شما دعا می‌کند همه را دعا نماید زیرا در این صورت به اجابت نزدیک‌تر است! ۱۱۰۹

در روایت است که مردی نابینا خدمت پیامبر اسلام رسید و عرض کرد از خدا بخواه چشمان مرا بینا گرداند. پیامبر (ص) به او دستور داد وضو بگیرد و این دعا را بخواند: ((اللَّهُمَّ اِنِّی اسْئَلُکَ وَ اَتُوْجَّه الِیکَ بِنَبِّکَ نَبِی الرَّحْمَہْ یَا مُحَمَّدَانِی تُوْجِہْتُ بِکَ الِی رَبِّی فِی حَاجَتِی .اللَّهُمَّ تَقْبَلْ شَفَاعَتِہ فِی حَقِّی..)) یعنی خدایا از تو مسئلت می‌کنم و به سوی تو، به پیامبرت محمد (ص) پیامبر رحمت توجه می‌کنیم ای محمد (ص) من به کمک تو به پروردگار خود توجه کردم در این حاجت خود تا آن را برآورده سازد خدایا شفاعت او را دربارہی من بپذیر.

وقتی این دعا را خواند پس بینا شد!

«گفته اند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در دعا چنان تضرع می‌کرد که نزدیک بود عبا از دوشش بیافتد» ۱۱۱۰

در حدیثی از رسول خدا (ص) آمده است که الدَّعَاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ ۱۱۱۱ دعا یعنی همان عبادت است شبی که در جنگ احزاب کار بر حضرت سخت شد پیامبر چنین دعا کرد: یا صریح المکرویین و یا مجیب دعوة المضطربین و یا کاشف غمی، اِکْشِفْ عَنِّی غَمِّی و همی و کربی فانک تَعْلَمُ حَالِی و حال اصحابی و اکفنی هول عدوی! ۱۱۱۲

پیامبر ما حضرت محمد (ص) فرمودن خدایت را آنگونه عبادت نما مانند این که او را می‌بینی اگرچه تو او را نمی‌بینی ولی او تو را می‌بیند. ۱۱۱۳

۱۱۰۹ (اصول کافی ج ۲ ص ۲۴۳)

۱۱۱۰ بحار الانوار ۳۳۹/۹۰

۱۱۱۱ تفسیر رازی ج ۱۸ ص ۱۴۱-

۱۱۱۲ کافی ج ۲ ص ۵۶۱.

۱۱۱۳ جامع صغیر ج ۱ ص ۱۷۱

پیامبر فرموده یکی از دعا‌هایی که به اجابت نمی‌رسد دعای فرزند علیه والدین است!^{۱۱۱۴}
 رسول خدا فرمود: خدا فرموده: کسی که مرا بخواند و بداند من هستم که نفع و ضرر می‌رسانم
 دعایش را مستجاب می‌کنم.

رسول خدا (ص) می‌فرماید مَنْ آن یَسْتَجَابُ دَعَاهُ و ... کسی دوست دارد دعایش مستجاب شود،
 غذا و کسب و کارش را پاک و پاکیزه سازد!^{۱۱۱۵}

امام صادق (ع) از پدرانش از رسول اکرم روایت کرده: خدا به یکی از پیامبرانش وحی کرد: به
 عزت و جلالم سوگند! هرکس به غیر من امیدوار شود ناامیدش خواهم کرد و جامه خواری و
 ذلت را بر او خواهم پوشاند و او را از فضل و بخشش خود به دور خواهم داشت. بنده من هنگام
 سختی، چشم امید و آرزو به دست دیگری بدوزد در حالی که سختی‌ها بدست من است و
 امیدوار به غیر من شود در حال که من بی‌نیاز و بخشاینده‌ام؟! کلید درهای بسته در دست من
 است و در اجابت به روی کسی که مرا خواند باز است.^{۱۱۱۶}

رسول خدا می‌فرماید: به زودی بر امت من زمانی می‌آید که درون‌شان فاسد و ظاهرشان خوب
 باشد به عنوان دست‌یابی به دنیا و برای خدا کاری انجام نمی‌دهند. بلکه کارشان فقط به منظور
 ریا و خودنمایی است و هیچ باکی ندارند خداوند آنان را به مجازاتی گرفتار می‌نماید آن‌گاه دعا
 می‌کنند مانند دعا شخصی که در حال غرق شدن است اما دعایشان مستجاب نمی‌گردد.^{۱۱۱۷}

: از قول پیامبر (ص) در مورد این آیه (يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ)
 سوره الرحمن آیه ۲۹) نقل کرده که فرموده از شئون الهی این است که گناهی را می‌بخشد و
 گرفتاری را برطرف می‌سازد عده‌ای را بالا عده‌ای دیگر را پایین می‌آورد.^{۱۱۱۸}

^{۱۱۱۴} بحار انوار ج ۴۷ ص ۲۳۴

^{۱۱۱۵} بحار الانوار ج ۹۰ ص ۲۷۲

^{۱۱۱۶} المیزان ج ۲ ص ۳۵

^{۱۱۱۷} کافی ج ۲ ص ۲۹۶

^{۱۱۱۸} مجمع البیان ج ۹-۱۰ ص ۳۰۲ انوار و التنزیل ج ۲ ص ۴۴۲

پیامبر اسلام می فرماید: لِيَدْخُلَ عَلَى قُبُورِ الْأَمْوَاتِ مِنْ دَعَاءِ الْأَحْيَاءِ مِنَ الْأَنْوَارِ مِثْلَ الْجِبَالِ،^{۱۱۱۹}
پیامبر (ص) می فرماید: دعای زندگان به صورت کوه های نور به قبرهای مردگان داخل
می گردد!

پیامبر اکرم (ص): دعا و صدقه برای میت را هدیه به وی دانسته است!^{۱۱۲۰}

از پیامبر (ص) نقل شده که فرمود برای خداوند نود و نه اسم است که هر کس آنها را حفظ کند
وارد بهشت خواهد شد!^{۱۱۲۱}

امام سجاد (ع) می فرماید: بیست ۲۰ سال از خدا خواستم اسم اعظم را به من بیاموزد تا سرانجام
در عالم رویا پیامبر (ص) را دیدم دعای به من آموخت که هر چه خواستم به برکت آن دعا از
خدا گرفتم احمد ابن عیسی که راوی این حدیث است می گوید: من نیز این دعا را مجرب یافتم
و آن دعا این است:

يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ أَنْتَ الْمَنَّانُ بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ذَوُ الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَ
ذَوُ الْأَسْمَاءِ الْعِظَامِ وَ ذَوُ الْعِزِّ الَّذِي يُرَامُ وَ الْهَكْمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى
مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَجْمَعِينَ.^{۱۱۲۲}

پیامبر (ص) می فرماید: اسم اعظم در شش ۶ آیه آخر سوره حشر است!^{۱۱۲۳}

روایت است که در آن از رسول خدا (ص) در مورد اسم اعظم سؤال شد فرمود: هر اسمی از
أَسْمَاءِ الْهَيْ اعظم است پس قلب خویش را از غیر خدا خالی کن و خدا را به هر اسمی که
می خواهی بخوان برای خدا اسمی متفاوت با اسم دیگر نیست بلکه او خداوند واحد قهار است!
۱۱۲۴

^{۱۱۱۹} الْمُحْجَةِ الْبَيْضَاءِ ج ۳ ص ۳۴۱.

^{۱۱۲۰} جَامِعُ الْأَخْبَارِ ص ۱۶۹

^{۱۱۲۱} مَجْمَعُ الْبَيَانِ ج ۷-۸ ص ۳

^{۱۱۲۲} بَحَارُ ج ۹۰ ص ۲۲۷

^{۱۱۲۳} عِدَّةُ الدَّاعِي ص ۴۹

^{۱۱۲۴} مُسْتَدْرَكُ وَسَائِلِ ج ۵ ص ۲۷۱

رسول خدا فرموده نویسنده اعمال نیک بر جانب راست انسان و نویسنده اعمال بد بر جانب چپ انسان است و فرشته سمت راست فرمانده فرشته سمت چپ است پس وقتی انسان عمل نیکی را انجام دهد فرشته سمت راست ده برابر می نویسد و هنگامی که عمل بدی انجام دهد. فرشته راست به فرشته چپ می گوید دست نگهدار و تا هفت ساعت عجله نکن شاید تسبیح گوید یا استغفار کند و توبه کند. ۱۱۲۵

رسول اکرم (ص) می فرماید آدم (ع) برای توبه خود از توسل به پنج تن آل عبا (ع) استفاده کرده اند نوح (ع) برای نجات اش از غرق شدن از توسل به پنج تن آل عبا (ع) استفاده کرده اند ابراهیم (ع) برای رهایی از آتش از توسل استفاده کرده اند و موسی (ع) برای غلبه بر ترس در دعایش می گفتند اللهم انی اسئلك بحق محمد و آل محمد (ص) سپس حاجت خود را بیان می کردند با این دعا و توسل خداوند آنان را نجات داد.

رسول خدا (ص) فرمود: خدا رحمت کند بنده ای را که از خدای عز و جل حاجتی بخواهد و در دعای در باره آن پافشاری و اصرار کند، خواه اجابت شود و خواه اجابت نشود، و این آیه را تلاوت فرمود (که ابراهیم علیه السلام فرماید): «و دعا کنم بدرگاه پروردگار خود شاید بوسیله دعای پروردگارم تیره بخت نباشم» (سوره مریم آیه ۴۸). ۱۱۲۶

پیامبر (ص) فرمود: هر کس صد بار تکبیر الله اکبر بگوید، از آزاد کردن صد بنده بالاتر است و آن کسی که صد بار تسبیح سبحان الله بگوید، بالاتر از بردن صد شتر به حج است، و هر کسی که صدبار تحمید کند الحمد لله بگوید، بالاتر از بردن صد اسب با زین، دهنه و رکاب آن در راه

۱۱۲۵ اصول کافی ج ۲ ص ۴۳۹-۴۳۰

۱۱۲۶ کلینی، محمد بن یعقوب - مصطفوی، سید جواد، أصول الکافی / ترجمه مصطفوی، ۴ جلد، ج ۴؛ ص ۲۲۷، کتاب فروشی علمیه اسلامیة - تهران، چاپ: اول، ۱۳۶۹ ش.

خداست ، و هر کس که صد بار لا اله الا الله بگوید، عمل او برتر از عمل سایر مردم است ، مگر کسی که بیش از این بگوید.

درختکاری در بهشت

پیامبر (ص) فرمود: راستی که در بهشت دشت وسیعی است ، درختکاری آن را افزون کنید. عرض کردند: ای رسول خدا، درختکاری در آنجا چیست ؟ فرمود: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر گفتن است.

امام صادق (ع) فرمود: روزی رسول خدا (ص) به یاران خود فرمودند: آیا اگر لباسها و ظرفهایتان را جمع کرده و آنها را روی هم گذارید به آسمان خواهد رسید؟ گفتند: نه ، ای رسول خدا. حضرت فرمودند: نمی خواهید به شما چیزی بگویم که ریشه اش در زمین و شاخه اش در آسمان باشد؟ عرض کردند: چرا، ای رسول خدا

حضرت فرمودند: هر کدام از شما بعد از نماز واجبش می تواند سی بار بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر زیرا ریشه این ذکرها در زمین و شاخه اش در آسمان است . این ذکرها از زیر آوار ماندن ، یا آتش سوختن ، غرق شدن ، افتادن در چاه ، طعمه درندگان شدن ، مرگ بد و حادثه ناگواری که در آن روز از آسمان فرود می آید، جلوگیری می کند و این ذکرها باقیات صالحات است.

امام صادق (ع) فرمود: رسول خدا (ص) فرمودند: زیاد بگویید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله والله اکبر زیرا این ذکرها در روز قیامت (با شکوه و عظمت خاصی) می آیند. بدین گونه که عده ای (از فرشتگان) در جلو، و عده ای نیز در پشت سر آنها و عده ای دیگر از پشت سر این گروه حرکت می کنند و اینها باقیات صالحات هستند

امام صادق (ع) فرمود: رسول خدا (ص) به اصحاب رو کرده و فرمودند: سپرهای خود را بردارید. گفتند: ای رسول خدا! برای آن دشمنی که به ما نزدیک شده است؟ آن حضرت فرمود: نه، برای مقابله با آتش بگویید: سبحان الله والحمد لله و

لا اله الا الله والله اكبر.

«پیامبر صلی الله علیه و آله : چند دسته دعایشان مستجاب نمی شود: کسی که قرض می دهد و سندی نمی گیرد . سپس بدهکار انکار می کند . و کسی که علیه فامیل دعا می کند . و کسی که زنش او را اذیت می کند و از زنش نزد خدا شکایت می کند که خدا می فرماید من امر زنت را در اختیار قرار دادم و کسی که پولهایش را بی اندازه می بخشد و دوباره از خدا می خواهد و کسی که در خانه نشسته و از خدا رزق می خواهد .»

وفاداری و ماندن بر عهد و پیمان

رسول گرامی به خاطر پای‌بندی به عهد و پیمان و امانت‌داری، پیش از بعثت نیز به «امین» شهرت یافته بودند. آن حضرت از همه نسبت به عهد و پیمان وفادارتر بودند و هرگز در طول دوران زندگی‌شان خلاف عهد و پیمان عمل نکردند. حضرت علی (ع) در توصیف آن حضرت می‌فرماید: «كَانَ أَوْفَى النَّاسِ بَذِمَّتِهِ»؛ از همه مردم، نسبت به آنچه تعهد کرده بود، وفادارتر بود.^{۱۱۲۷}

آن حضرت مدیران و کارگزاران خود را نیز به پای‌بندی به عهد و پیمان فرا می‌خواندند. وقتی معاذ بن جبل را به عنوان فرماندار یمن فرستادند، در نامه‌ای خطاب به وی چنین فرمودند: «وَأَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَصِدْقِ الْحَدِيثِ وَالْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ وَإِدَاءِ الْأَمَانَةِ وَتَرْكِ الْخِيَانَةِ»؛ ۵۰ تو را به تقوای الهی، راست‌گویی، وفای به عهد، ادای امانت و ترک خیانت سفارش می‌کنم. هنگامی که عمر بن حزم را به عنوان کارگزار به یمن فرستادند، در نامه‌ای به وی نوشتند: «هَذَا بَيَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ)»^{۱۱۲۸}

رسول گرامی به عهد و پیمانی که با دشمنان اسلام می‌بست کاملاً وفادار بودند و تحت هیچ شرایطی اقدام به نقض آن نمی‌کردند، جز اینکه طرف مقابل اقدام به نقض آن نماید که در آن

^{۱۱۲۷} مصطفی دلشاد تهرانی، پیشین، ص ۴۵۷.

^{۱۱۲۸} احمد بن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۳۹۸، ص ۸۱.

صورت، پیمان را ملغا اعلام می نمودند.

نمونه های فراوانی در سیره آن حضرت داریم که پای بندی به عهد و پیمان را در عمل نشان داده اند؛ موارد ذیل از آن جمله اند:

1. صلح حدیبیه: پیامبر در صلح حدیبیه، با مشرکان پیمان بسته بودند: مسلمانان کسانی از قریش را که مسلمان شوند و از مکه به مدینه فرار کنند، تحویل مکیان بدهند. پس از انعقاد این پیمان، اتفاقاً شخص تازه مسلمانی به نام ابوبصیر از مکه فرار نموده، وارد مدینه شد. مشرکان قریش هم طبق معاهده صلح، کسی را فرستادند تا ابوبصیر را تحویل گرفته، به مکه بازگردانند. پیامبر نیز بر اساس معاهده صلح، ابوبصیر را به فرستاده مشرکان تحویل دادند و به ابوبصیر فرمودند: «در دین اسلام، تخلف از معاهده جایز نیست و من با این ها پیمان بسته ام. تو با آن ها برو و مطمئن باش خدا برای تو راه نجاتی فراهم خواهد ساخت».^{۱۱۲۹}

2. عُمَرَه القُضاء: نمونه عملی دیگری از پای بندی پیامبر به عهد و پیمان، «عمره القضاء» می باشد. بر اساس یکی از مواد صلح نامه حدیبیه، مسلمانان می توانستند پس از یک سال از انعقاد صلح نامه، به مکه بروند و عمره به جا آورند و سه روز در مکه بمانند. پیامبر نیز به جای عمره ای که در سال ششم هجری از ایشان و یارانش فوت شده بود، در ذی قعدة سال هفتم هجری، با اصحاب خویش، که در سال قبل در حدیبیه شرکت داشتند، رهسپار مکه شدند. اهل مکه شهر را خالی گذاشتند. رسول گرامی و همراهانش سه روز در مکه ماندند و عمره بجا آوردند. روز چهارم نمایندگان قریش آمدند و اظهار داشتند که بر حسب قرارداد صلح، هرچه زودتر مکه را ترک نمایید. برخی از یاران پیامبر از صراحت گفتار نمایندگان قریش ناراحت شدند، اما آن حضرت کسی نبود که در پای بندی به عهد و پیمان سستی نماید. به همین دلیل، دستور دادند تا شب همه مسلمانان مکه را ترک نمایند، و همگی بلافاصله سرزمین حرم را ترک کردند.^{۱۱۳۰}

پیامبر اعظم ص با شخصی در مکانی وعده گذاشتند . آن شخص این وعده را فراموش کرد . پیامبر سه روز در آن مکان ماند تا این که آن شخص

^{۱۱۲۹} ابن هشام، پیشین، ج ۲، ص ۴۸۸.

^{۱۱۳۰} همان، ج ۲، ص ۸۲۸.

آمد . حضرت فرمود اگر نمی‌آمدی همینجا می‌ماندم تا بمیرم و از همینجا محشور شوم . ۱۱۳۱

وفای به وعده ❁

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به یکی از اصحاب خویش به نام ابوهیثم ابن تیهان وعده داده بود :

که خادمی به او بدهد ، اتفاقاً سه نفر اسیر نزد حضرت آوردند .

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دو نفر از آنها را به دیگران بخشید و یک نفر باقی ماند . در این هنگام حضرت زهراء علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و عرض کرد : ای رسول خدا ، خادم و کمک کاری به من بدهید ، آیا اثر آسیاب دستی را در دستم مشاهده نمی کنید ؟

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به یاد وعده ای که به ابوهیثم داده بود افتاد و فرمودند : چگونه دخترم را مقدم بر ابوهیثم بدارم ، با اینکه قبلاً به او وعده داده بودم ، اگر چه دخترم با دست ضعیفش آسیاب را می چرخاند ۱۱۳۲ .

«کسیکه در دنیا به امانتی خیانت کرد و به صاحبش برگرداند و در آن حال از دنیا رفت، به غیر دین من مرده است و خدا را در حالی که بر او غضبناک است، ملاقات خواهد کرد.»

۱۱۳۱ الخرائج والجرائح ۲/۹۰۶

۱۱۳۲ محجة البیضاء ج ۵ ص ۳۳۸

فرمود: به فراوانی نمازها و روزه‌ها و حج و اعمال نیک و زمزمه شبانگاه مسلمانان نگاه نکنید، بلکه به راستگوئی و امانت داری آنان بنگرید.»

سفر

«رسول خدا صلی الله علیه و آله : مسافرت کنید تا سلامت باشید، تلاش کنید تا منفعت یابید و حج کنید تا بی نیاز شوید.»^{۱۱۳۳}

«مسافرت کنید که اگر سودی نبردید حداقل بر عقلتان افزوده می‌گردد»^{۱۱۳۴}

حضرت رسول (ص) هنگامی که به سفر می‌رفت، چنین دعا می‌کرد: «اللهم إني أعوذ بك من و عثاء السفر و كابة المنقلب و سوء المنظر في أهل و المال و الولد»؛ خدایا از سختی سفر و اندوه دوری و سرگردانی و دربدری و بدمنظری درباره خاندان و مال و فرزند به تو پناه می‌برم.

حضرت رسول (ص) هنگامی که جعفر طیار را به سوی حبشه بدرقه می‌کرد این کلمات را توشه راهش قرار داد: «اللهم الطف به في تيسير كل عسير، فان تيسير العسير عليك يسير، انك على كل شيء قدير. اسئلك له اليسر و المعافاة الدائمة في الدنيا و الآخرة؛ خدایا! در حل مشکلات و

^{۱۱۳۳} مکارم الاخلاق

^{۱۱۳۴} همان

سختی‌ها به او عنایت کن، زیرا آسان ساختن سختی بر تو آسان است و تو بر هر چیزی توانایی. از تو برای او آسایش و عافیت دائم در دنیا و آخرت می‌خواهم.»

هرگاه رسول خدا (ص) با مسافری وداع می‌کرد دست او را می‌گرفت و این چنین برایش دعا می‌کرد: «أحسن الله لك الصحابه و اكمل لك المعونه سهل لك الحزنه و قرب لك البعيد و كفاك المهم و حفظ لك دينك امانتك و خواتيم عملك و وجهك لكل خير، عليك بتقوى الله استودع الله نفسك سر على بركة الله عز و جل؛ خدا برای تو همراهی و مصاحبت را خوش و نیکو قرار دهد و به طور کامل تو را یاری کند و ناهمواری‌ها را برایت آسان سازد و دور را برایت نزدیک کند و نیازهایت را برآورد و امانت و دینت را حفظ کند و پایان کارت را نیکو کند تو را به هر خیری رهنمون سازد. بر تو باد به تقوای الهی خود را به خدا بسپار و به امید خدای بزرگ حرکت کن.»

«رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در بدرقه افراد می‌فرمود: زَوَّدَكَ اللَّهُ التَّقْوَى وَغَفَرَ ذَنْبَكَ وَلَقَاكَ الْخَيْرَ حَيْثُ كُنْتَ. یعنی: خداوند سبحان توشه تو را تقوی قرار دهد و گناهت را بیامرزد و هر کجا هستی تو را به خیر بدارد.» ۱۱۳۵

رسول خدا (ص) می‌فرماید: هرگاه سفر می‌کنید با برادران دینی خود خداحافظی کنید، زیرا خدا در سایه دعای آنان برایتان برکت قرار می‌دهد.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: «حَقُّ عَلَى الْمُسْلِمِ إِذَا أَرَادَ سَفَرًا أَنْ يُعْلِمَ إِخْوَانَهُ؛» شایسته است که مسلمان وقتی قصد سفر کرد، برادرانش را با خبر کند

رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند: «إِذَا خَرَجَ أَحَدُكُمْ إِلَى سَفَرٍ فَلْيُودِّعْ إِخْوَانَهُ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَاعِلٌ لَهُ فِي دُعَائِهِمُ الْبَرَكَهَ؛ هر گاه کسی به سفر می رود، با برادرانش وداع کند که خداوند متعال در دعای آنها برای او برکت قرار می دهد

رسول خدا (ص) می فرماید: از آداب سفر این است که همسفران هزینه سفر را پیشاپیش جدا و مشخص کنند که مایه آرامش خاطر و نیکخویی آن‌هاست.

رسول خدا (ص) می فرماید: همسفر را بیاب و بشناس؛ آن‌گاه سفر کن.

حضرت رسول (ص) در وصیتش به علی (ع) فرمود: ای علی! به تنهایی سفر نکن، چرا که شیطان، همراه تنهاست.

پیامبر اکرم (ص) می فرماید: بدترین مردم کسانی‌اند که به تنهایی سفر کنند.

رسول خدا (ص) می فرماید هرگاه سه نفر با هم به مسافرت می‌روند یکی را امیر و سرپرست خود کنند.

رسول خدا (ص) می فرماید: کسی که با همسفر خود بیشتر مدارا کند، پاداشش بیشتر و نزد خدا محبوب‌تر است.

«رسول خدا صلی الله علیه و آله : ای علی ! هرگاه خواستی به شهری یا روستائی، وارد شوی، به هنگام ورود بگو: اللَّهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ خیرَهَا وَاَعُوْذُ بِکَ مِنْ شَرِّهَا . اللَّهُمَّ حَبِّبْنَا اِلٰی اَهْلِهَا وَحَبِّبْ اَهْلَهَا اِلَیْنَا ! یعنی: ای

خدا! از تو خیر این مکان را می‌خواهم و بتو از شرّ این مکان، پناه می‌برم .
 خداوند! مرا محبوب اهل این مکان قرار بده و محبّت افراد صالحش را در
 دلم جابده!»

«رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله : هر که بسفر می‌رود، در بازگشت برای
 خانواده‌اش، هدیه بیاورد اگر چه آن هدیه تکه سنگی باشد!»^{۱۱۳۶}

«رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله : اگر در مکانی راه را گم کردید، به طرف
 راست بروید.»^{۱۱۳۷}

«رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله : مناسبترین عدد برای سفر، چهار نفر است
 و اگر بر هفت تن فزونی گیرند، سر و صدا در می‌آید!»^{۱۱۳۸}

«رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله : سردسته مسافرین خوبست به مسافرین
 خدمت کند.»^{۱۱۳۹}

«رسول خدا (ص): ای علی! هرگاه خواستی به شهری یاروستائی، وارد شوی، به هنگام ورود
 بگو: اللهم انی اسئلك خیرها واعوذ بک من شرها. اللهم حبّبنا الی اهلها وحبّب صالحی
 اهلها الینا! یعنی: ای خدا! از تو خیر این مکان را می‌خواهم و بتو از شرّ این مکان، پناه
 می‌برم. خداوند! مرا محبوب اهل این مکان قرار بده و محبّت افراد صالحش را در دلم
 جابده!»^{۱۱۴۰}

».

^{۱۱۳۶} بحارج ۷۹

^{۱۱۳۷} همان

^{۱۱۳۸} همان

^{۱۱۳۹} همان

^{۱۱۴۰} بحارج ۷۹

«شخصی خدمت پیامبر آمد و از راهزنانی که در راه به او حمله کرده بودند و اموال او را برده بودند، شکایت کرد! حضرت فرمود: چرا انگشت عقیق در دست نداشتی که آن، انسان را از هر شری نگه می‌دارد.»^{۱۱۴۱}

امام ششم علیه‌السلام : عده‌ای به محضر پیامبر آمدند و گفتند: ما عازم مسافرت به شام هستیم . بما سخنی بیاموز! حضرت فرمود: شب هنگام، هر کجا برای استراحت توقف نمودید، وقتی به بستر رفتید، قبل از خواب، تسبیح فاطمه(س) و آیه‌الکرسی را بخوانید که شمارا از هر چیزی حفظ می‌کند .

آنها رفتند و هنگام خواب دستور حضرت را به کار بستند . در آن حوالی راهزنانی بودند که این عده را زیر نظر گرفته ومنتظر بودند که شب بشود و به اینها دستبرد بزنند . وقتی شب شد یکی از راهزنان برای آگاهی از موقعیت مسافرین، به محل استراحت آنان آمد ولی غیر از دیوار بلندی که دور تا دور آن محل را فرا گرفته بود، چیزی ندید! برگشت واین قضیه را به راهزنان خبر داد . راهزنان سخن او را قبول نکرده و گفتند: تو آدم ضعیفی هستی و از ترس این حرف را می‌زنی! اما وقتی خود به محل آمدند و آن دیوار بلند را دیدند، بناچار برگشتند .

فردا صبح باز به آن محل رفتند واز دیوار خبری نبود و مسافرین آنجا بودند . راهزنان از مسافرین پرسیدند: شما دیشب کجا بودید؟ گفتند: همین جا!

راهزنان گفتند: دیشب ما آمدیم ولی جز دیوار بلندی چیزی ندیدیم! قصه شما چیست؟ آنان گفتند: پیامبر بما سفارش کرده است که شب قبل از خواب، تسبیح فاطمه (س) و آیه الکرسی را بخوانیم و ماهم همینکار را کردیم. راهزنان گفتند: شما آزادید و به هر کجا که می‌خواهید بروید که به خدا سوگند! ما هرگز شما را تعقیب نمی‌کنیم و بدانید که تا زمانی که به دستور پیامبرتان عمل می‌کنید، هیچ راهزنی نمی‌تواند به شما آسیب برساند! ۱۱۴۲

مسافرت با این شخص ممنوع!

قَالَ (ص) فِي سَفَرٍ خَرَجَ حَاجًّا مَنْ كَانَ سَيِّئَ الْخُلُقِ وَالْجَوَارِ فَلَا يَصْحَبُنَا. ۱۱۴۳

رسول خدا صلی الله علیه وآله در سفری که برای حج خارج می‌شدند، فرمودند: هرکسی که بداخلاق است و با همراه بدرفتاری کند با ما همراه نشود.

۱۱۴۲ حلیه المتقین

۱۱۴۳ مکارم الأخلاق، ص: ۲۵۱.

بیماری

رسول خدا بیمار می شدند و سالی دوبار زکام (سرماخوردگی) داشتند. و می فرمودند زکام لشکری از لشکرهاست تا بیماری های سخت را از بین ببرد.

ام سلمه می گوید یکی از دخترانم از شوهر قبلی بیمار شد و من شرابی تهیه کردم و جوشاندم تا به دخترم بدهم. پیامبر وارد شد وقتی این مطلب را دید فرمود خداوند شفایتان را در چیز حرام قرار نداده است.

پیامبر به عیادت فردی بیمار رفت و فرمود دوست داری برایت پزشک بیاوریم؟ بیمار گفت شما که رسول خدا هستی امر به این کار می فرمائید؟ فرمود آری زیرا خداوند هیچ دردی فرو نفرستاده مگر اینکه برایش درمانی قرار داده است.

پیامبر ص: هر مومنی که به بیماری جانکاهی مبتلا شود گناهانش بخشیده می گردد.

و فرمود: ای علی! ناله مومن سبحان الله حساب می شود. فریادش لا اله الا الله. از پهلوی به پهلوی چرخیدنش جهاد در راه خدا. و اگر بهبود یابد در حالی است که هیچ گناهی بر او باقی نمی ماند پیامبر خدا به عیادت شخصی رفت و فرمود چه چیزی دوست داری او هم نام چیزی را گفت پیامبر برایش فراهم کرد و فرمود اگر مریضتان چیزی خوردنی هوس کرد برایش تهیه کنید. پیامبر خدا ص فرمود: وقتی به عیادت می روید با او دست بدهید. و آرزوی طول عمر برایش کنید و از او بخواهید برایتان دعا کند که دعای بیمار به اجابت می رسد

پیامبر خدا درباره ثواب عیادت بیمار فرمود: ثواب عیادت از تشییع جنازه بالاتر است و هر قدمی که عیادت کننده برمی دارد گویا در بهشت قدم برمی دارد.

رسول خدا (ص) بیماری را کفاره ای برای گناهان معرفی می کند و می فرماید: «مَنْ مَرَضَ سَبْعَةَ أَيَّامٍ مَرَضًا سَخِينًا كَفَّرَ اللَّهُ عَنْهُ ذُنُوبَ سَبْعِينَ سَنَةً»

هر کس هفت روز به شدت بیمار باشد، خداوند، گناه هفتاد سال او را می آمرزد.^{۱۱۴۴}

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم): «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ... إِنَّ مَنْ عِبَادِي مَنْ لَا يُصْلِحُهُ إِلَّا الصَّحَّةُ وَلَوْ أَمْرَضْتُهُ لَأَفْسَدَهُ ذَلِكَ وَإِنْ مِنْ عِبَادِي مَنْ لَا يُصْلِحُهُ إِلَّا الْمَرَضُ وَلَوْ أَصْحَحْتُ جِسْمَهُ

؛ [بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۴ق، ج ۵۹، ۱۱۴۴]

لَأَفْسَدَهُ ذَلِكَ؛^{۱۱۴۵} خداوند متعال می‌فرماید: به‌درستی که در بین بندگانم، کسی هست که تنها سلامتی او را اصلاح می‌کند و اگر او را مریض گردانم، این مریضی او را فاسد می‌نماید و از بندگانم، کسی هست که تنها مریضی او را اصلاح می‌کند و اگر جسم او را سالم گردانم، این سلامتی او را فاسد می‌کند.»

رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) بیماری را کفاره‌ای برای گناهان معرفی می‌کند و می‌فرماید: «مَنْ مَرِضَ سَبْعَةَ أَيَّامٍ مَرَضًا سَخِينًا كَفَّرَ اللَّهُ عَنْهُ ذُنُوبَ سَبْعِينَ سَنَةً؛^{۱۱۴۶} هر کس هفت روز به شدت بیمار باشد، خداوند، گناه هفتاد سال او را می‌آمرزد.»

رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) تأکید می‌کرد که چهار نفر هستند که اعمال خویش را در حالی که هیچ گناهی برای آنان باقی نمانده است، از نو آغاز می‌کنند: یکی از آنان بیمار، پس از بهبودی است.^{۱۱۴۷}

رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) از قول خداوند عزوجل می‌فرماید: «... إِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ لَعِبَادًا لَا يَصْلَحُ لَهُمْ أَمْرٌ دِينِهِمْ إِلَّا بِالْفَاقَةِ وَالْمَسْكِنَةِ وَالسُّقْمِ فِي أَيْدَانِهِمْ فَأَبْلَوْهُمْ بِالْفَاقَةِ وَالْمَسْكِنَةِ وَالسُّقْمِ فِي أَيْدَانِهِمْ فَيَصْلَحُ عَلَيْهِمْ أَمْرٌ دِينِهِمْ؛^{۱۱۴۸} ... برخی از بندگان مؤمنم، بندگانمان هستند که امور دینشان اصلاح نمی‌شود؛ مگر با فقر و پریشانی و یا بیماری در بدنهایشان. من آنها را به فقر و پریشانی و بیماری در بدنهایشان گرفتار می‌کنم تا امر دین آنان اصلاح شود.»

▪ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

بیماری، تن را از گناهان می‌پالاید، همچنان که دم (و کوره) آهن‌گری، ناخالصی آهن را می‌زداید. (بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۱۹۷)

رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید: «الْمَرَضُ سَوَّطُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ يُؤَدِّبُ بِهِ عِبَادَهُ؛^{۱۱۴۹} بیماری، تازیانه خداوند در زمین است که به وسیله آن، بندگان را تأدیب می‌کند.»

^{۱۱۴۵}الأمالی، شیخ طوسی، انتشارات دار الثقافة، قم، ۱۴۱۴ق، ص ۱۶۶.

^{۱۱۴۶}بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، مؤسسة الوفاء، بیروت، ۱۴۰۴ق، ج ۵۹، ص ۳۰۱.

^{۱۱۴۷}[. مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری، مؤسسه آل‌البیت: قم، چاپ اول، ج ۲، ص ۶۱]

^{۱۱۴۸}الکافی، ثقة الاسلام کلینی، دار الکتب الإسلامية، تهران، ۱۳۶۵ش، ج ۲، ص ۶۰.

کنز العمال، حسام الدین هندی، صفوة السقا، الرساله، بیروت، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۳۰۶.

رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: «عَجِبْتُ لِلْمُؤْمِنِ وَ جَزَعَهُ مِنَ السَّقَمِ وَ لَوْ عَلِمَ مَا لَهُ فِي السَّقَمِ لَأَحَبَّ أَنْ لَا يَزَالَ سَقِيمًا حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ؛^{۱۵۰} در شگفتی از مؤمن و بی تابى او از بیماری، [چرا که] اگر می دانست چه [اجر و پاداشهایی] برای او در بیماری وجود دارد، هر آینه دوست داشت همیشه بیمار باشد تا زمانی که [بمیرد و] پروردگارش را ملاقات کند.»

رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَكُونُ لَهُ الدَّرَجَةُ عِنْدَ اللَّهِ لَا يَبْلُغُهَا بِعَمَلِهِ يُبْتَلَى بِنَاءٍ فِي جِسْمِهِ فَيَبْلُغُهَا بِذَلِكَ^{۱۵۱} انسان، گاه دارای مرتبه‌ای در پیشگاه خداوند است که با عمل خویش بدان نمی‌رسد تا آن هنگام که به ابتلای در جسم خود آزموده شود و بدین سبب بدان مرتبه برسد.»

رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا أَصَابَهُ السَّقَمُ ثُمَّ أَعْفَاهُ اللَّهُ مِنْهُ كَانَ كَفَّارَةً لِمَا مَضَى مِنْ ذُنُوبِهِ وَ مَوْعِظَةً لَهُ فِيمَا يَسْتَقْبِلُ، وَ إِنَّ الْمُنَافِقَ إِذَا مَرَضَ ثُمَّ أَعْفَى كَانَ كَالْبَعِيرِ عَقْلَهُ أَهْلُهُ، ثُمَّ أَرْسَلُوهُ، فَلَمْ يَدْرِ لِمَ عَقْلُوهُ، وَ لَمْ يَدْرِ لِمَ أَرْسَلُوهُ؛^{۱۵۲}

به درستی که هر گاه مرضی به مؤمن برسد، سپس خداوند متعال، عافیت را به وی باز گرداند، این درد، کفاره گناهان گذشته او و اندرزی برای آینده وی خواهد بود و هر گاه منافق بیمار شود و سپس سلامتی به او باز گردانده شود، مانند شتری است که صاحبانش او را بسته‌اند و سپس او را باز کرده‌اند؛ که نه درک می‌کند برای چه او را بستند و نه می‌فهمد که چرا او را رها کردند.»

رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) به سلمان می فرماید: «يَا سَلْمَانُ إِنَّ لَكَ فِي عِلَّتِكَ إِذَا اِعْتَلَّتْ ثَلَاثَ خَصَالٍ أَنْتَ مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِذِكْرِ وَ دُعَاؤِكَ فِيهَا مُسْتَجَابٌ وَ لَا تَدْعُ الْعِلَّةَ عَلَيْكَ ذَنْبًا إِلَّا حَطَّتْهُ مَتَّعَكَ اللَّهُ بِالْعَافِيَةِ إِلَى انْقِضَاءِ أَجَلِكَ؛^{۱۵۳} ای سلمان! در زمان بیماری‌ات سه خصلت همراه تو است: مورد توجه خاص خداوند قرار می‌گیری و دعایت در آن حال مستجاب است و بیماری، گناهی برای تو باقی نمی‌گذارد و همه گناهان تو می‌ریزد. خداوند تا پایان عمر تو را از نعمت عافیت برخوردار فرماید.»

¹¹⁵⁰الأمالی، شیخ صدوق، انتشارات کتابخانه اسلامی، چاپ چهارم، ۱۳۶۲ش، ص ۵۰۱.

¹¹⁵¹مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۵۶.

¹¹⁵²کنز العمال، ج ۳، ص ۳۰۷، ش ۶۶۸۶.

¹¹⁵³من لا يحضره الفقيه، شیخ صدوق، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۳۷۵.

رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: «إِذَا دَخَلْتَ عَلَى مَرِيضٍ فَمُرَّهُ أَنْ يَدْعُوَ لَكَ؛ فَإِنَّ دُعَاءَهُ كَدُعَائِ الْمَلَائِكَةِ»^{۱۵۴} زمانی که بر مریضی وارد می شوی، از او بخواه تا برایت دعا کند که دعای او همانند دعای ملائکه است.»

روزی پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) سرش را به سوی آسمان بلند کرد و خندید، شخصی پرسید: «سر مبارک را به آسمان بلند کردید و خندیدید، علتش چه بود؟»

فرمود «خنده ام به علت تعجب از دو فرشته ای بود که از آسمان به سوی زمین آمدند و در جستجوی مؤمن صالح بودند که همیشه او را در مصلاهی (محل نماز) خود می دیدند تا اعمال او را بنویسند، و به سوی آسمان ببرند. این بار او را در محل نماز خودش ندیدند. پس به سوی آسمان عروج کردند و به خدا عرض کردند: پروردگارا! بنده تو، فلانی را در محل نمازش ندیدیم تا اعمال نیکش را بنویسیم؛ بلکه او را در بستر بیماری دیدم.

خداوند به آنها فرمود: برای بنده ام تا وقتی که بیمار است مثل آنچه در حال سلامتی از کارهای نیک در شبانه روز انجام می داده است، بنویسید. بر من است تا او در حال بیماری است، پاداش اعمال خیری که هنگام صحت و سلامتی انجام می داده است را بنویسم»^{۱۵۵}

چنان که روزی رسول گرامی اسلام برای عیادت بیماری بر بستر او حاضر شد و از او احوالپرسی کرد. آن بیمار عرض کرد: «نماز مغرب را به امامت شما به جا آوردم و شما در نماز، سوره قارعه را خواندید. پس از آن با خود گفتم: پروردگارا! اگر من گناهی کرده ام که می خواهی در آخرت مرا به کیفر آن برسانی از تو می خواهم که تعجیل کنی و در دنیا مرا پاک فرمایی. پس از این دعا بود که چنین بیمار شدم.»

رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) به او فرمود: «بُسَمًا قُلْتَ أَلَّا قُلْتَ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»^{۱۵۶} چیز بدی خواسته ای؛ چرا چنین دعا نکردی که پروردگارا! نیکی دنیا و آخرت را نصیب ما کن و ما را از عذاب دوزخ نگه دار. پس از آن رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) ۹ برای آن مرد بیمار دعا کرد و او بهبود یافت.

سنن، ابن ماجه، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقي، دار الفکر، ج ۱، ص ۴۶۳.

1154

^{۱۵۵} الکافی، ج ۳، ص ۱۱۳.

^{۱۵۶} بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۷۴.

رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) ۱۴۰۰ سال پیش با تأکید بر پرهیز کردن و پرنکردن معده، معده را خانه مرض نامیده، می فرماید: «الْمَعْدَةُ بَيْتُ الدَّاءِ وَالْحَمِيَّةُ رَأْسُ الدَّوَاءِ»^{۱۱۵۷} معده، خانه همه بیماریها و کم خوری سر دسته دواها است.

رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: «سَيَكُونُ رِجَالٌ مِنْ أُمَّتِي يَأْكُلُونَ أَلْوَانَ الطَّعَامِ وَ يَشْرَبُونَ أَنْوَاعَ الشَّرَابِ ... فَأُولَئِكَ شِرَارُ أُمَّتِي»^{۱۱۵۸} مردانی از امت من خواهند آمد که غذاهای رنگارنگ می خورند، انواع نوشیدنیها می نوشند. ... اینان بدهای امت من هستند.

می فرماید: «مَنْ اشْتَكَى لَيْلَةً فَقَبِلَهَا بِقَبُولِهَا وَ أَدَّى شُكْرَهَا كَانَتْ لَهُ كَفَّارَةٌ سَنَتَيْنِ سَنَهُ لِقَبُولِهَا وَ سَنَهُ لَصَبْرِهِ عَلَيْهَا...»^{۱۱۵۹} کسی که یک شب بنالد و آن شب را بپذیرد [و شکایت نکند] و شکر گزاری آن نیز بکند، کفاره گناهان دو سالش خواهد بود، یک سال به سبب پذیرفتن بیماری، و سال دیگر به علت صبر بر آن شب

رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) کتمان بیماری را از گنجهای بهشت دانسته، می فرماید: «ثَلَاثَةٌ مِنْ كُنُوزِ الْجَنَّةِ كِتْمَانُ الصَّدَقَةِ وَ كِتْمَانُ الْمُصِيبَةِ وَ كِتْمَانُ الْمَرَضِ»^{۱۱۶۰} سه چیز از گنجهای بهشتی است: پنهان داشتن صدقه، پنهان کردن مصیبت و پنهان ساختن بیماری.

آن بزرگوار از آشکار ساختن بیماری پیش از سه روز منع کرده و آشکار ساختن آن را گلایه از خداوند بر می شمرد.^{۱۱۶۱}

پیامبر اکرم ۹ می فرماید: «مَنْ مَرَضَ يَوْمًا وَ لَيْلَةً فَلَمْ يَشْكُ إِلَى عَوَادِهِ بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ خَلِيلِهِ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ الرَّحْمَنِ حَتَّى يَجُوزَ الصَّرَاطَ كَالْبَرْقِ اللَّامِعِ»^{۱۱۶۲} هر که یک شبانه روز مریض

^{۱۱۵۷} مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۴۵۳.

^{۱۱۵۸} کنز العمال، ج ۳، ص ۵۶۱.

^{۱۱۵۹} عدة الداعی، ص ۱۲۷.

^{۱۱۶۰} ارشاد، شیخ مفید، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۳۰۳.

^{۱۱۶۱} کنز العمال، ج ۳، ص ۳۱۷، ح ۶۷۳۸.

^{۱۱۶۲} من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۱۶.

باشد و به عیادت کنندگان شکایت نکند، خداوند در قیامت، او را با دوستش، ابراهیم خلیل الرحمان محشور خواهد کرد تا زمانی که چون برق لامع بر صراط بگذرد.»

آن حضرت با بیان این نکته که ناله‌های مریض نوشته می‌شود، می‌فرمود: «يَكْتُبُ أَيْنُ الْمَرِيضِ حَسَنَاتٍ مَا صَبَرَ فَإِنْ جَزَعَ كُتِبَ هَلُوعاً لَا أَجْرَ لَهُ»^{۱۱۶۳} ناله‌های بیمار مادامی که صبر کند، حسنه نوشته می‌شود. و اگر بی‌تابی نماید [در زمره افراد] بی‌صبر نوشته شود و اجری برایش نیست

روزی آن بزرگوار به عیادت شخصی رفت که زبان به شکایت گشوده بود و آرزوی مرگ می‌کرد، آن حضرت به او فرمود: «لَا تَتَمَنَّ الْمَوْتَ فَإِنَّكَ إِنْ كُنْتَ مُحْسِناً تَزِدُّ إِحْسَانًا وَإِنْ كُنْتَ مُسِيئاً فَتُؤَخَّرُ تُسْتَعْتَبُ فَلَا تَمَنَّوْا الْمَوْتَ»^{۱۱۶۴} آرزوی مرگ مکن؛ زیرا اگر نیکوکار باشی بر نیکیهای خود می‌افزایی، و اگر گناهکار باشی، مهلت می‌یابی و عذر تقصیر می‌طلبی. پس آرزوی مرگ مکنید.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید: «تَصَدَّقُوا وَ دَاوُوا مَرْضَاكُمْ بِالصَّدَقَةِ، فَإِنَّ الصَّدَقَةَ تُدْفِعُ عَنِ الْأَعْرَاضِ وَالْأَمْرَاضِ وَ هِيَ زِيَادَةٌ فِي أَعْمَارِكُمْ وَ حَسَنَاتِكُمْ»^{۱۱۶۵} صدقه بدهید و بیماران خود را با صدقه درمان کنید؛ زیرا صدقه از پیشامدهای ناگوار و بیماریها جلوگیری می‌کند و بر عمر و حسنات شما می‌افزاید.»

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از نگاه ممتد به بیماران به شدت نهی می‌کند و می‌فرماید: «لَا تُدِيمُوا النَّظَرَ إِلَى أَهْلِ الْبَلَاءِ وَالْمَجْدُومِينَ فَإِنَّهُ يَحْزَنُهُمْ»^{۱۱۶۶} چشم خود را به مردم بلا زده و جزامی ندوزید و نگاه طولانی نکنید؛ چرا که این عمل، آنان را اندوهگین می‌سازد.»

دعائم الإسلام، تمیمی مغربی، دار المعارف، مصر، چاپ دوم، ۱۳۸۵ق، ج ۱، ص ۲۱۷.

1163

1164 امالی، طوسی، ص ۳۸۵.

1165 کنز العمال، ج ۶، ص ۳۷۱، ش ۱۶۱۱۳.

1166 بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۱۵.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: «لَا تُكْرَهُوا مَرْضَاكُمْ عَلَى الطَّعَامِ فَإِنَّ اللَّهَ يُطْعِمُهُمْ وَيَسْقِيهِمْ»^{۱۶۷} بیماران خود را بر خوردن غذا مجبور نکنید؛ چرا که خداوند، آنان را اطعام و سیراب می کند.»

در روایتی دیگر می فرماید: «إِذَا اشْتَهَى مَرِيضٌ أَحَدَكُمْ شَيْئًا فَلْيُطْعِمْهُ»^{۱۶۸} هرگاه مریض یکی از شما به چیزی میل داشت به او بدهد.»^{۱۶۹}

پیامبر ص: تا هنگامی که بدنتان درد را تحمل می کند از دارو پرهیزید. زیرا بسا دارویی که خود بیماری بر جای می نهد.

پیامبر ص: خداوند هر دردی را که آفریده برای آن درمانی هم قرار داده که عده ای از این درمان آگاهند وعده ای هم ناآگاه. مگر برای درد سام که درمان ندارد. سوال شد سام چیست؟ فرمود مرگ

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دختری را خواستگاری کرد . پدر دختر شروع به تعریف دختر خود نمود و امتیازات او را می شمرد . از آن جمله گفت این دختر از زمان تولدش بیمار نشده است . حضرت از مجلس برخاست و قطع کلام خود نمود سپس فرمود: خیری در چنین موجودی نیست که مانند گور خر بیمار نشود . مرض و بلا تحفه ایست از جانب خداوند سبحان

^{۱۶۷} مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۴۵۹.

^{۱۶۸} سنن، ابن ماجه، ج ۴، ص ۹۷، ح ۲۵۱۵۷.

البته به نظر می رسد این دستور، شامل حال کودکانی نمی شود که صلاح و مصلحت خود را نمی دانند و دارو نمی خورند.^{۱۶۹}

بسوی بنده که اگر از یاد او غافل شده باشد آن پیش آمد او را متوجه سازد

.

نهی های پیامبر (صلی الله علیه و آله)

1. پیامبر (صلی الله علیه و آله) از خوردن در حال جنابت نهی فرمود.

2. و از مسواک کردن در حمام نهی فرمودند.

3. و آب دهان یا بینی در مساجد افکندن را نهی فرمودند.

4. و فرمود مساجد را راه عبور قرار ندهید و از آنها مگذرید تا دو رکعت نماز در آن بگذارید.

5. و از آنکه کسی زیر درخت میوه دار یا میان راه بول کند نهی فرموده.
6. و از آنکه انسان با دست چپ یا در حالی که تکیه داده غذا بخورد نهی فرمود.
7. و از گچکاری و سفید کردن مقبره ها و نماز خواندن در آنها نهی فرمود.
8. و فرمود وقتی یکی از شما (مسلمانان) در جای باز و بی حفاظی شستشو و غسل میکند مراقب باشد عورت خود را پوشیده دارد.
9. و از بول کردن در آب راکد نهی فرمود.
10. و فرمود وقتی به توالت می روید روبه قبله ننشینید.
11. و از مویه و زاری کردن در مصیبت نهی فرمود.
12. و از نوحه گری (که زنان با ناله و زاری بر مردگان نوحه می خوانند) و گوش کردن به آن نهی فرمود.
13. و از آنکه کسی عمدا در نقل خواب خود دروغ بگوید نهی کرد و فرمود روز قیامت خداوند به او فرمان میدهد که بر دانه جوی گره بزند و او نمیتواند آن را گره بزند.
14. و از کشیدن تصاویر نهی کرد و فرمود کسی که تصویری نقاشی کند روز قیامت خداوند به او تکلیف میفرماید که در آن تصویر روح بدمد و او نمیتواند روح بدمد.
15. و از آنکه حیوانی را به آتش بسوزانند نهی فرمود.
16. و از آنکه کسی در معامله و خرید و فروش برادر مسلمانانش داخل شود و کالا را از دست او درآورد نهی فرمود.

17. و از حرف زدن به هنگام زناشویی و آمیزش نهی فرمود.
18. و فرمود زباله را شب در خانه نگه ندارید و همان روز بیرون ببرید که جایگاه شیطان است.
19. و فرمود کسی شب با دست آلوده به چربی و نشسته نخوابد و اگر چنین کرد و دستبرد و زحمتی از شیطان به او رسید جز خویشتن را سرزنش نکند.
20. و از آنکه زنی بدون اجازه شوهرش از خانه بیرون رود نهی فرمود و اگر بیرون رود هر فرشته ای که در آسمان است او را لعنت میکند.
21. و از آنکه زن برای غیر شوهرش آرایش کند نهی فرمود و اگر چنین کند بر خداست که او را به آتش دوزخ بسوزاند.
22. و از آنکه زن همبستر زن شود (و یکجا و در یک لحاف بخوابند) و میان آنان لباسی حائل نباشد نهی فرمود.
23. و از آنکه زنی از خلوت و همخوابگی خود و شوهرش با زنی دیگر سخن بگوید نهی فرمود.
24. و از آنکه مردی با زنش رو به قبله زناشوئی کند نهی فرمود.
25. و از مراجعه به کاهن و پیشگو و فالگیر نهی فرمود.
26. و از نرد و شطرنج و تار و تنبور نهی فرمود.
27. و از غیبت کردن و شنیدن آن نهی فرمود.
28. و از سخن چینی و گوش کردن آن نهی کرد و فرمود سخن چین به بهشت نمی رود.
29. و از پذیرفتن دعوت فاسقان به صرف غذا نهی فرمود.

30. و از قسم دروغ نهی کرد و فرمود قسم دروغ خانه ها را بی برکت و ویران میسازد و فرمود هر کس دروغی یاد کند تا مال مسلمانی را ببرد خدای عزیز و جلیل را در حالی که بر او خشمگین است ملاقات خواهد کرد مگر آنکه توبه کند و برگردد.

31. و از نشستن سر سفره ای که بر آن شراب می آشامند نهی فرمود.

32. و از گفتگوئی که به غیر راه خدا بکشاند نهی فرمود.

33. و از ((تصفیق وجه)) یعنی از آنکه بر صورت خود بزنند نهی فرمود (یعنی برای اعلام مطلبی یا از روی تعجب یا به جهت مصیبت بر صورت خود زنند و یا نهی از ((تصفیق وجه)) به معنای آن است که از بی حیائی و بی چشم و روئی نهی فرموده است).

34. و از آشامیدن در ظرف طلا و نقره نهی فرمود.

35. و از پوشیدن لباس حریر و ابریشمین برای مردان نهی فرمود ولی برای زنان اشکالی ندارد.

36. و از فروختن میوه ها پیش از آنکه رنگ بگیرد یعنی زرد یا سرخ شود نهی فرمود.

37. و از ((محافله)) یعنی خرید و فروش خرما به رطب و کشمش به انگور و نظایر اینها نهی فرمود.

38. و از خرید و فروش نرد نهی فرمود.

39. و از خرید شراب و ساقی شراب شدن نهی کرد و فرمود خدا شراب را و کسی که تاک آن را (به نیت تهیه شراب) بکارد و آنکه انگور آن را (برای تهیه شراب) بیفرشد و آشامنده آن و ساقی آن و فروشنده آن و خریدار آن و استفاده کننده از پول آن و حمل کننده آن و کسی را که برایش حمل میکنند و میبرند همه را لعنت کرده است.

40. و از رباخواری و شهادت دروغ و باطل و نوشتن ربا نهی کرد و فرمود خداوند رباخوار و

کارگزار آن و نویسنده آن و گواهان و شهادت دهندگان به آن را لعنت کرده است.

41. و از بیع و سلف (یعنی معامله ای منوط و مشروط به معامله سلف دیگر) نهی فرمود. (مثل آنکه بگویند این لباس را به صد تومان به تو می فروشم به شرط آنکه در مورد کالای دیگری صد تومان پیش بها دهی و به سلف از من بخری یا بگویند به شرط آنکه صد تومان به من قرض دهی.)

42. و از دو خرید و فروش در یک معامله نهی فرمود (مثل آنکه بگویند این لباس را به بیست تومان به تو می فروشم به شرط آنکه تو لباس را به ده تومان به من بفروشی.)

43. و از خرید و فروش چیزی که نزد تو نیست نهی فرمود (مثل آنکه مالی را که در دست او نیست به کسی بفروشد سپس برود آن مال را بخرد و به این خریدار بدهد.)

44. و از معامله چیزی که در قبضه تو نیست نهی فرمود (مثل صیدی که هنوز نگرفته ای.)

45. و از دست دادن با کافر ذمی نهی فرمود.

46. و از زدن به صورت چهارپایان نهی فرمود.

47. و از آنکه کسی عمداً به عورت برادر دینی خود یا عورت غیر همسر خود نگاه کند نهی کرد و فرمود هرکس در عورت برادر مسلمان خود بنگرد هفتاد هزار فرشته او را لعنت میکنند و خداوند او را جزو منافقانی که از عورتهای مردم تجسس میکنند قرار میدهد و از دنیا نمی رود تا آنکه خدا او را مفتضح و رسوا سازد مگر آنکه توبه نماید.

48. و از آنکه زن به عورت زن نگاه کند نهی فرمود.

49. و از آنکه کسی در مقبره ها و راهها و آسیاها و دره و گودالها و در طویله و آغلهای شتران نماز بخواند نهی فرمود.

50. و از کشتن زنبور عسل نهی فرمود.
51. و از داغ زدن بر صورت چارپایان نهی فرمود.
52. و از آنکه انسان به غیر خدا قسم بخورد نهی فرمود.
53. و از آنکه انسان با جنابت در مسجد بنشیند نهی فرمود.
54. و از صحبت کردن روز جمعه در حالی که امام جمعه خطبه میخواند نهی فرمود.
55. و از انگشتر مسی یا آهنی به دست کردن نهی فرمود.
56. و از آنکه تصویر حیوانات را بر انگشتر نقش کنند نهی فرمود.
57. و از روزه شش روز نهی فرمود : عید فطر . یوم الشک (که معلوم نیست آخر شعبان است یا اول رمضان و نهی شده که به نیت رمضان روزه نگیرند) و عید قربان و ایام التشریق (سه روز بعد از عید قربان برای کسی که در منی مناسک حج را انجام می دهد).
58. و از آنکه مثل چارپایان آب بیاشامند نهی کرد و فرمود با دستهایتان آب بیاشامید که بر ترین ظرفهای شماست.
59. و از آب دهان افکندن در چاهی که از آن آب می آشامند نهی فرمود.
60. و از بکار گماشتن هر مزد بگیری پیش از آنکه مزدش تعیین و به او گفته شود نهی فرمود.
61. و از قهر و دوری کردن نهی فرمود و اگر کسی ناچار قهر و دوری کند بیش از سه روز از برادر دینی خود قهر و دوری ننماید.
62. و از خرید و فروش طلا به طلای بیشتر نهی فرمود مگر آنکه هم وزن باشند.

63. و از مدح و ثناگویی نهی کرد و فرمود به روح مدح و ثناگویان خاک بپاشید.

64. و فرمود هر کس دعوا و مرافعه ستمگری را بعهده گیرد یا به مرافعه او کمک نماید وقتی فرشته مرگ بر او نازل شود به او خواهد گفت ترا به لعنت الهی و آتش دوزخ بشارت باد و بد سر منزلی است.

65. و فرمود هر کس به طمع صله و پاداش سلطان و حاکم ستمگری را مدح و ثنا گوید و در برابر او کوچکی و خاکساری نماید در آتش دوزخ همراه و همنشین او خواهد بود و فرمود خدای متعال میفرماید: ((و لا تر کنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار - به ستمگران روی نیاورید و تکیه نکنید که آتش شما را در می یابد.))

66. و فرمود هر کس بر ستمی پیروی و همراهی ستمگری نماید همنشین (هامان) در جهنم خواهد بود.

67. و فرمود هر کس ساختمانی را برای خودنمائی و فخر فروشی بر دیگران بنا کند روز قیامت باید آن را از طبقه هفتم زمین حمل کند در حالی که آن آتشی شعله ور است آنگاه آن ساختمان چون طوقی بر گردنش آویخته و در دوزخ سرنگون میگردد مگر آنکه توبه کند.

68. و فرمود هر کس قرآن بخواند سپس حرامی بیاشامد یا دنیا و زرق و برق آن را بر قرآن برگزیند خشم الهی بر او لازم میشود مگر آنکه توبه کند آگاه باشید که اگر او بدون توبه بمیرد قرآن روز قیامت با او گفتگو و مخاصمه میکند و تا محکومش نسازد رهایش نمی کند.

69. آگاه باشید هر کس با زنی مسلمان یا یهودی یا مسیحی یا زردشتی چه آزاد و چه کنیز زنا کند و توبه نکرده و با اصرار و مداومت بر این کار بمیرد خداوند برای او در گورش سیصد در می گشاید که از آنها مار و عقربها و اژدها بیرون می آید و او تا قیامت در آتش است و میسوزد.

70. آگاه باشید که خداوند حرام را حرام کرده و حدود (کیفرها) را معین فرموده م هیچکس از خدا غیورتر نیست و از غیرت اوست که فحشاء و کارهای زشت را حرام کرده و از اشراف و

نگاه کردن انسان به خانه همسایه اش نهی فرموده است.

71. و کسی که به روزی و رزقی که خداوند برایش قرار داده راضی نباشد و شکایت کند و شکیبایی نورزد و جویای ثواب الهی نباشد حسنه ای برایش بالا نمی رود (و پذیرفته نمیشود) و خدای عزیز و جلیل را در حالی که بر او خشمگین است ملاقات خواهد کرد مگر آنکه توبه کند.

72. و از آنکه کسی با تکبر و تبختر راه برود نهی کرد و فرمود کسی که لباسی بپوشد و در آن تبختر و فخر فروشی کند خداوند او را در دوزخ فرو میبرد.

73. و هرکس در مورد مهریه زنی ستم ورزد (و آن را نپردازد و یا قصدش نپرداختن آن باشد) نزد خدا زناکار محسوب میشود و (روز قیامت) از کارهای نیک او برداشته و به آن زن به اندازه حقش داده میشود و اگر کارهای نیکش کفاف آن را ندهد فرمان داده میشود که به جهت پیمان شکنی و عدم رعایت تعهدش به دوزخ افکنده شود همانا پیمان و تعهد مورد سوال و حسابرسی است.

74. و از پنهان داشتن گواهی و شهادت نهی فرمود خدای متعال میفرماید ((گواهی و شهادت را پنهان مدارید و کسی که آن را پنهان دارد دلش گناهکار است)) (سوره بقره آیه ۲۸۳)

75. هرکس همسایه اش را اذیت کند خداوند بوی بهشت را بر او حرام میفرماید و جایگاهش دوزخ است و بد سرمنزلی است.

76. و هرکس حق همسایه اش را ضایع و تباه سازد از ما نیست و جبرئیل آنقدر در مورد همسایه به من سفارش کرد که گمان کردم برای همسایه ارث قرار میدهد و آنقدر در مسواک کردن سفارش کرد که پنداشتم آن را واجب میسازد و آنقدر به عبادت در دل شبها و نماز شب سفارش کرد که گمان کردم که خوبان امت من هرگز (شب) نخواهند خفت.

77. آگاه باشید هرکس نسبت به فقیر مسلمانی تحقیر و اهانت کند در حق خداوند تحقیر و اهانت کرده است و خداوند روز قیامت او را تحقیر کرده و خوار میسازد مگر آنکه توبه نماید.

78. هر کس فقیر مسلمانی را احترام کند روز قیامت خداوند را در حالی که از او خشنود است ملاقات خواهد کرد.

79. و کسی که کار زشتی یا شهوت و هوسی برایش پیش آید و به جهت خوف الهی از آن اجتناب نماید خداوند آتش دوزخ را بر او حرام میفرماید.

80. آگاه باشید که هر کس مطلبی دنیوی و اخروی برایش پیش آید و او دنیا را بر آخرت برگزیند روز قیامت خداوند را ملاقات میکند در حالی که برایش کار نیکی وجود ندارد که با آن از آتش دوزخ نجات یابد و اگر آخرت را برگزیند و دنیا را وا گذارد خداوند از او راضی و خشنود میشود و کارهای بدش را می آمرزد.

81. هر کس چشم خود را از حرام پر سازد خداوند روز قیامت هر دو چشمش را از آتش پر میسازد مگر آنکه توبه کند و برگردد.

82. هر کس با زنی که بر او حرام است دست بدهد به خشمی از جانب خداوند دچار گردد.

83. و هر کس زنی را به حرام در آغوش گیرد همراه شیطانی در زنجیری از آتش بسته و هر دو در دوزخ افکنده میشوند.

84. و هر کس در خرید یا فروشی با مسلمانی تقلب و فریبکاری کند از ما نیست و با یهودی ها محشور میشود زیرا آنان از همه مردم نسبت به مسلمانان متقلب تر و فریبکارترند.

85. و از آنکه کسی وسائل خانه را از همسایه اش دریغ کند نهی کرد و فرمود کسی که وسائل خانه را از همسایه دریغ نماید خداوند روز قیامت خیر خود را از او باز میدارد.

86. و هر زنی که با شوهرش را بیازارد خداوند از او هیچ توبه و کفاره ای (یا هیچ نافله و فریضه ای) و هیچ کار نیکی را نمی پذیرد تا وقتی شوهر را راضی سازد و همینطور مرد اگر نسبت به زن ستمکار باشد.

87. آگاه باشید هر کس سیلی بر صورت مسلمانی بزند خداوند روز قیامت استخوانهایش را از هم جدا میکند و در غل و زنجیر حشر میشود تا آنگاه که به جهنم درافتد مگر آنکه توبه نماید.

88. هر کس شب به روز آورد و در دل قصد ناروایی نسبت به برادر مسلمانش داشته باشد شب را در خشم و نارضایتی الهی گذرانده و روزش نیز همینطور خواهد بود تا آنگاه که توبه نماید.

89. و از غیبت کردن نهی فرمود.

90. و فرمود هر کس خشمی را که میتواند ابراز و عملی نماید فرو برد و بردباری کند خداوند اجر شهیدی به او عطا میفرماید.

91. آگاه باشید که هر کس بر برادر دینی خود احسان کرده غیبتی که در مجلسی راجع به او میشوند رد نماید خداوند هزار گونه بدی را در دنیا و آخرت از او رد میفرماید و اگر او آن غیبت را در حالی که میتواند رد کند رد نکند بر او هفتاد برابر گناه غیبت کننده خواهد بود.

92. و از خیانت نهی کرد و فرمود کسی که در دنیا در امانتی خیانت کند و آن را به صاحبش برنگرداند سپس بمیرد بر غیر دین من مرده و خداوند را خشمگین بر خود ملاقات میکند.

93. و فرمود هر کس علیه فردی شهادت و گواهی دروغ و باطلی بدهد در قعر دوزخ همراه منافقان به زبانش آویخته میشود.

94. کسی که مالی را که از راه خیانت به دست آمده با وجودی که میداند بخرد مثل همان کسی است آن را با خیانت به دست آورده است.

95. و هر کس چیزی از حق برادر مسلمانش را نگهدارد و ندهد خداوند برکت رزق را بر او حرام میسازد مگر آنکه توبه کند.

96. آگاه باشید کسی که کار زشتی را بشنود و آن را فاش سازد مثل کسی است که آن کار زشت را مرتکب شده است.

97. و کسی که برادر مسلمانش نیازمند قرضی از او شود و او بتواند و ندهد خداوند بوی بهشت را بر او حرام میسازد.

98. آگاه باشید کسی که بر اخلاق زنی بد اخلاق به امید پاداش الهی شکیبائی ورزد خداوند به او ثواب شکر گزاران عطا میفرماید.

99. آگاه باشید که هر زنی با شوهر خویش سازگاری نکند و چیزی نمی تواند بر او تحمیل نماید خداوند کار نیکی از او نمی پذیرد و خدا را در حالی که بر او خشمگین است ملاقات میکند.

100. آگاه باشید هر کس برادر مسلمانش را احترام کند خداوند را احترام کرده است.

101. و هر کس با تن خود و مال خویش نزد فردی از بستگان برود تا صله رحم نماید خداوند به هر گام چهل هزار حسنه به او عطا میفرماید.

102. هر کس نیازی از نیازمندیهای نابینائی را برطرف سازد خداوند به او امان از آتش دوزخ عطا میفرماید و هفتاد حاجت او را برآورده میسازد.

103. و هر کس یک روز بیماری کشد و نزد عیادت کنندگان از بیماری خویش شکوه ننماید خداوند او را همراه خلیل خود حضرت ابراهیم (علیه السلام) محشور میسازد تا آنگاه که از صراط همانند برق درخشان بگذرد.

104. و هر کس برای نیاز شخص بیماری کوشش کند چه موفق شود آن نیاز را بر آورده سازد و چه نشود از گناهان خویش مثل روزی که از مادر به دنیا آمده بیرون می رود.

105. آگاه باشید هر کس یک گرفتاری از گرفتاریهای دنیا را از مومنی برطرف سازد خداوند هفتاد و دو گرفتاری از گرفتاریهای دنیای او را برطرف میسازد که کمترین آن آمرزش گناهان اوست.

106. هرکس در پرداخت حق صاحب حقی با وجود توانائی تاخیر و وقت گذرانی کند هر روز برعهده او گناه کسی است که باج میگیرد.

107. آگاه باشید هرکس تازیانه ای نزد سلطان ستمگری بدست گیرد خداوند آن تازیانه را روز قیامت از دهنائی از آتش به درازای هفتاد ذرع میسازد و آن را در آتش دوزخ بر او مسلط میگرداند و بد سرمنزلی است.

108. و هرکس به برادر دینی اش احسانی کند سپس بر او منت گذارد خداوند عملش را باطل و گناهش را ثبت میکند و از کوشش او سپاسگذاری نمی نماید خداوند فرموده است بهشت بر هر منت گذار و بخیل و سخن چینی حرام است.

109. آگاه باشید هرکس صدقه ای بدهد برای او در برابر هر درهم آن همانند کوه احد از نعمتهای بهشتی خواهد بود.

110. و هرکس صدقه ای را به نیازمندی برساند اجری همانند صدقه دهنده دارد بدون آنکه از اجر صدقه دهنده چیزی کم شود.

111. هرکس بر مرده ای نماز گزارد هفتاد هزار فرشته بر او دعا و درود میفرستد و خداوند گناهان گذشته و آینده اش را می آمرزد و اگر بماند تا آن مرده دفن شود و بر او خاک بریزد به هر گام اجری همسنگ کوه احد دارد.

112. آگاه باشید هرکس چشمانش از خوف خداوند اشک بریزد در برابر هر قطره از اشکهایش که می چکد کاخی در بهشت دارد که به در و گوهر زینت شده و در آن نعمتهائی است که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و به قلب هیچ انسانی خطور نکرده است.

113. آگاه باشید هرکس برای نماز جماعت به سوی مسجدی رود در برابر هرگامی که بر میدارد هفتاد هزار حسنه خواهد داشت.

114. آگاه باشید هرکس برای رضای الهی و نیل به پاداش او اذان بگوید به شفاعت او چهل

هزار گناهکار از امت من به بهشت می‌رود.

115. و هر کس بدون آنکه آزار و مزاحمتی برای مسلمانی تولید کند بر حضور در صف اول و درک تکبیره الاحرام اول نماز مواظبت نماید خداوند پاداشی همانند پاداش اذان گویان در دنیا و آخرت به او عطا می‌فرماید.

116. و فرمود هیچ کار بدی را کوچک مشمارید هر چند در نظر شما ناچیز باشد و هیچ کار خوبی را (که انجام می‌دهید) بزرگ مپندارید هر چند در نظر شما بزرگ آید زیرا هیچ گناه کبیره ای با استغفار، کبیره نیست و هیچ گناه صغیره ای با تکرار و اصرار، صغیره محسوب نمی‌شود.

(نصایح صفحه ۴۴۷ الی ۴۵۸)

حق الناس

ابوحازم می‌گوید بساطی چرمی از غنائم خدمت پیامبر خدا آوردند و گفتند ای رسول خدا!! این مال شما باشد تا با آن برای خودسایه بانی کنید حضرت فرمود ایا دوست دارید پیامبرتان در سایه ای از آتش درآید؟

جنازه مردی را آوردند تا رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آن نماز گذارد.
پیامبر صلی الله علیه و آله به اصحاب خود فرمود: شما بر او نماز بخوانید اما من نمی‌خوانم.
اصحاب گفتند: رسول الله! چرا بر او نماز نمی‌گذاری؟
حضرت فرمود: زیرا بدهکار مردم است.

ابوقتاده گفت: من ضامن می شوم که قرض او را ادا کنم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بطور کامل ادا خواهی کرد؟

ابوقتاده: بله، بطور کامل ادا خواهم کرد. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله بر او نماز گذارد.

ابوقتاده گوید: بدهکاری آن مرد هفده یا هجده در هم بود. (مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص

□ پیامبر(ص): کسیکه مؤمنی را ذلیل کند و یا بخاطر فقرش او را تحقیر نماید، خداوند او را در کنار پل جهنم رسوا می سازد.

«پیامبر(ص): بدنبال عیوب مؤمنین نباشید که هر که اینگونه باشد، خدا بدنبال عیبش باشد و هر که خدا بدنبال عیبش باشد، رسوا می شود اگر چه در دل خانه اش باشد!»

□ در یکی از جنگهای صدر اسلام، وقتی که سپاه اسلام برای یورش به مشرکین مکه آماده می شد رسول خدا دستور داده بود تا خبر این حمله محرمانه بماند، یکی از مسلمانان خبر این حمله را به ابوسفیان اطلاع داد. در این مورد این آیه نازل شد: «ای مؤمنین! به خدا و رسول و پیمانهایتان خیانت ننمائید!» انفال ۲۷

رسول خدا(ص): «از لغزش های یکدیگر بگذرید و عفو کنید تا کینه های بین شما از بین برود.»

رسول خدا(ص): «کسیکه زیاد عفو کند، عمرش طولانی خواهد بود و کسیکه عدالتش گسترده است، بر دشمنش پیروز می شود.»

رسول خدا(ص): «از جمله کارهایی که مؤمن اگر داشته باشد، از هر دری که بخواهد داخل بهشت می شود، گذشت و عفو قاتل است.»

حضرت رسول(ص) به علی (ع) فرمود: سه دسته هستند که عزرائیل، آنها را با میل سـرخ کـرده از آتـش جهنم، قبض روح می کند: مال یتیم خور! حاکم ستمگر! و کسیکه شهادت به ناحق بدهد!

حضرت رسول(ص) در روایتی در مورد جهنم فرمودند: ۱- در جهنم دیدم که عده ای در مقابلشان

گوشت پاکیزه و گوشت مردار است! ولی فقط از مردار می خورند! از جبرئیل علّت را

پرسیدم. فرمود: اینها در دنیا حرام خوار بوده اند! ۲- جماعتی را دیدم که لبهای آنان مانند شتر

بود و ملائکه از گوشت پهلوی آنان بریده و در دهانشان می گذاشتند که اینها عیبجو بودند ۳-

گروهی را دیدم که سرشان را می کوبیدند که اینها نماز عشاء نمی خواندند. ۴- گروهی را دیدم که

ملائکه آتش بدشان را انداخته و از مقعدشان در می آمد! اینها مال یتیم خور بودند. ۵- عده ای

را دیدم که شکمشان آنقدر بزرگ بود که نمی توانستند، بر خیزند! اینها ربا خوار بودند

رسول خدا(ص) فرمود: «هرگاه در بین اُمّت ده خصلت ظاهر شود، خداوند آنها را به ده چیز کیفر می‌دهد!

سؤال شد: آنها کدامند یا رسول الله!

فرمود: هنگامی که دعا کم کنند، بلا نازل شود، هنگامی که صدقات را ترک کنند، بیماریها زیاد شود، هنگامی که زکات ندهند، حیوانات بمیرند، هنگامی که حام ظلم کند، باران قطع شود، هنگامی که زنا زیاد شود، سگته هم زیاد شود، هنگامی که رباخواران زیاد شوند، زلزله هم زیاد شود، هنگامی که خلاف حکم الهی، حکم کنند، خداوند دشمنانشان را مسلط کند، هنگامی که عهد و پیمان را نقض کنند، خداوند آنها را به قتل مبتلا سازد، هنگامی که وزنهای و ترازوها را کم بگیرند، خداوند آنها را به قحطی مبتلا سازد.»

پیامبر خدا فرمود: میان بهشت و انسان، هفت گردنه است که مرگ

اسان ترین آنهاست. سوال شد سخت ترینش کدام

است؟ فرمود: ایستادن در پیشگاه خدای عز و جل وقتی که ستم دیده

گریبان ستمگر را بگیرد.

و فرمود: در قیامت از اعمال خوب انسان بر می دارند و به مظلوم

داده میشود و گاه انقدر ظلم کرده که همه حسنات او را بر می دارند

و کفاف نمی دهد لذا از گناهان مظلوم بر می دارند و در پرونده

ظالم می گذارند و به آتش افکنده می شود.

و فرمود که از ظلم پرهیزید که ان همان ظلمتهای قیامت است.

و در پاسخ مردی که دوست داشت در قیامت در نور محشور شود

فرمود ظلم نکن تا در قیامت در روشنایی باشی.

و فرمود: ستم به بندگان را خداوند نمی بخشد و باید تقاص گرفته شود.

و فرمود هر گاه به شخصی ظلم شود و انتقام نگیرد و کسی را نداشته باشد تا یاریش کند چون به آسمان نگاه کند و خدا را بخواند خداوند فرماید: لبیک، من در دنیا و آخرت تو را یاری رسانم.

و فرمود خدا به من وحی فرمود که بنده ای از بندگانم که به گردنش مظلومه و حقی نسبت به دیگری دارد قدم در هیچ خانه ای از خانه های من نگذارد زیرا تا زمانی که در پیشگاه من به نماز و نیایش است پیوسته نفرینش کنم مگر آنگاه که آن مظلومه را به صاحبش برگرداند.

و فرمود کسی که مال مسلمانی را به ناحق غصب کند خداوند پیوسته از او رو برگرداند و از هر کار نیکی که می کند در خشم باشد و آنها را جزو حسناتش ثبت نکند تا زمانی که توبه کند و مال را که گرفته به صاحبش برگرداند.

و فرمود: هر کس زمینی را به ناحق غصب کند خدای تعالی را دیدر کند در حالی که بر او خشمگین است.

عمر نقل می کند روز خیبر عده ای از اصحاب آمدند و گفتند فلان

شخص شهید شد. فلان شخص شهید شد تا اینکه نام مردی را

آوردند و گفتند فلانی هم شهید شد پیامبر خدا فرمود نه! من او را

بخاطر کش رفتن بردی یا عبائی از غنائم در آتش مشاهده کردم.

عده ای حیوان محشور می شوند!

شخصی از رسول خدا (ص) درباره آیه **فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا** یعنی:

فوج فوج می آید. سؤال کرد. حضرت گریست و فرمود: سؤال مهمی کردی! در قیامت، عده ای از مردم، بصورت های مختلف، محشور می شوند.

۱- شایعه سازان، بصورت میمون! ۲- حرام خواران، بصورت خوک! ۳- رباخواران، بصورت واژگون! ۴- قاضی ناحق، بصورت کور! ۵- خودخواهان مغرور، بصورت کر و لال! ۶- عالم بی عمل، در حال جویدن زبان

خود! ۷- همسایه آزار، بصورت دست و پا بریده! ۸- خبرچین، بصورت آویخته به شاخه ای آتش! ۹- عیاشان، بدبوتر از مردار! ۱۰- متکبران، در پوششی از آتش!

پیامبر: کسیکه مهر زنش را ندهد، نزد خدا زناکار محسوب می شود! خدا در قیامت به او می گوید: ای بنده ام! با شرایطی کنیزم را بتو تزویج کردم، ولی تو به شرایط عمل نکردی! سپس خدا، حق زن را از مرد می گیرد و - گاهی- همه حسنات مرد را برای زن حساب می کند و اگر باز زن طلبکار بود، مرد را به جهنم می برند!

کسیکه شهادتی را مخفی کند، خدا گوشت او را بر اهل محشر می ریزد و داخل جهنم می گردد!

کسیکه دو زن داشته باشد و عدالت را در مورد نفقه و خودش،

رعایت نکند، روز قیامت با غل و زنجیر محشور شده و داخل دوزخ می

گردد!

کسیکه سیلی به صورت مسلمانی بزند، خداوند در روز قیامت،

استخوانهای او را جدا کند و در غل و زنجیر محشور شده و به جهنم، داخل می شود!

کسیکه به مرد یازن همسر دار، تهمت زند، خداوند عمل او را باطل کند و در قیامت، هتاد هزار فرشته از

مقابل و پشت سر، او را با تازیانه می زنند تا داخل دوزخ گردد!

کسیکه شهادت دروغ بر علیه مسلمانی و یا اهل کتابی و یا دیگری

بدهد، روز قیامت به زبانش آویزان می شود و در درك اسفل با منافقین خواهد بود!

و کسیکه دنبال عیب جوئی مؤمنی باشد، خداوند او را به جهنم می اندازد و عورت او را بر همه خلائق

، آشکار سازد!

رسول خدا: «خداوند عزوجل روز قیامت می فرماید: امروز ظالم و هر که بر او مظلومه ای است، به بهشت و جهنم راهی ندارد تا زمانی که از او در حساب، ظلمش گرفته شود! سپس اینها را بسوی عرصه می برند در حالیکه پروردگار بر عرش است و دواتهای نوشتن اعمال نصب شده و میز آنها نهاده شده و پیامبران و شهداء که همان امامان می باشند، حاضر هستند... شخصی پرسید: ای رسول خدا!! اگر مؤمنی بر کافری مظلومه ای داشته باشد، در حالیکه کافر جهنمی است، چگونه آنرا پس می گیرد؟ فرمود: از گناهان مؤمن بر می دارند و به اعمال کافر اضافه می کند!... سؤال شد که اگر مسلمانی بر مسلمان دیگر حقی داشته باشد چگونه اداء می شود؟ فرمود: از کارهای خوب ظالم بر می دارند و به مظلوم می دهند. سؤال شد: اگر ظالم کارهای خوب نداشته باشد؟ فرمود: از گناهان مظلوم بر می دارند و بر ظالم می گذارند!»

رسول خدا (ص): «آیا می دانید که مفلس کیست؟ گفتند: مفلس کسیست که درهم و دینار ندارد! فرمود: مفلس امت من، شخصی است که نماز و روزه دارد ولی روز قیامت در حالی محشور می شود که - در دنیا -

به کسی دشنام داده و یا حق دیگری را ضایع نموده و یا به مال دیگری تجاوز نموده است! برای جبران از حسناتش بر می دارند و به این و آن می دهند و چنانچه حسناتش کم باشد، از گناهان صاحبان حق، به حساب او می گذارند، سپس او را در آتش می اندازند.»

مسجد

اولین مسجدی که پیامبر ساخت که اولین اقدام پیامبر اعظم در بدو ورود به مدینه بود، ساخت مسجد قبا بوده است. پیامبر روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول وارد محله ای در اطراف مدینه بنام «قبا» شد و در آنجا اولین مسجد را بنا نمود.

مسجد قبا است که بنا شده بر پرهیزکاری از روز اول و روایت شده که هر که برود به آن مسجد و دو رکعت نماز در آن گذارد برگردد با ثواب عمره پس برو به این مسجد شریف و دو رکعت نماز تحیت مسجد بجا آور و بخوان تسبیح زهراء س را

منطقه قبا در فاصله شش کیلومتری جنوب مسجد النبی قرار دارد و از نقاط خوش آب و هوا و از جمله مناطق زراعی و پر آب اطراف مدینه به شمار می آید. به همین دلیل نخلستانهای زیادی در قبا وجود داشته و دارد. این منطقه به دلیل واقع شدن در جنوب شهر، اولین محلی بود که از رسول خدا-ص- استقبال کرد. آن حضرت پس از رسیدن به قبا، چند روزی را در آنجا بسر بردند تا آن که امیر مؤمنان، علی-ع- و برخی دیگر از اعضای خانواده اش به ایشان پیوستند، آنگاه همگی راهی یثرب شدند.

در چهار روزی که رسول خدا-ص- در قبا بود، مسجدی در این ناحیه بنا فرمود که طی آن تنها دیواری از سنگهای حره بر گرد آن کشیده شد. البته تا زمان توسعه ولید مسجد سقف نداشت یا اگر هم داشت از همان شاخه های خرما بود.

بنا به نقل روایات بسیار، مسجد قبا مصداق آیه «لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم احق ان تقوم فیه»^(۱) می باشد. این آیه اشاره به این نکته که این مسجد از روز نخست بر پایه تقوا ساخته شده و لذا سزاوار است تا رسول خدا-ص- نه در مسجد ضرار در این مسجد نماز بگذارد. به دلیل نزول همین آیه در شان مسجد قبا، در آن زمان مسجد قبا را به نام «مسجد التقوی» می شناختند.^(۲) این آیه در برابر مسجد ضرار ساخته شده که آن هم در قبا بوده و اساس آن بر پایه نفاق ساخته شد.

همچنین نقل شده است که آیه «فیه رجال یحبون ان یتطهروا و الله یحب المطهرین»^(۳) توبه: ۱۰۸ در شان نماز گزاران مسجد قبا نازل شده است.

بدین ترتیب، مسجد قبا نخستین مسجدی است که رسول خدا-ص- آن را بنا کرده است. آن حضرت درباره نماز خواندن در مسجد قبا فرمود:

«من تطهر فی بینه ثم اتی مسجد قباء فصلی فیہ رکعتین کان کاجر عمره» تاریخ المدینة المنورة، ج ۱، ص ۴۱
 «کسی که خود را در خانه‌اش تطهیر کند، آنگاه به مسجد قبا در آید و دو رکعت نماز بخواند، ثواب یک عمره را برده است.»

ساخته شدن مسجد النبی

شریف‌ترین مسجد پس از مسجد الحرام، مسجد النبی در مدینه منوره است. رسول خدا-ص- در باره نماز خواندن در این مسجد فرمود:

«صلوة فی مسجدی هذا خیر من الف صلوة فیما سواه من المساجد الا المسجد الحرام.»

«یک نماز در مسجد من بهتر از هزار نماز در دیگر مساجد است، مگر در مسجد الحرام.»

قسمتی از مسجد النبی که در ناحیه جنوب (رو به سمت قبله) شرقی قرار دارد، به نام روضه مطهره و روضه شریفه شناخته می‌شود. این قسمت فضیلت زیادی دارد؛ چرا که در حدیث رسول خدا-ص- به عنوان روضه‌ای بهشتی معرفی شده است: «ما بین بیتی [قبری] و منبری روضه من ریاض الجنة». این حدیث مورد اتفاق فریقین است. همچنین، به اتفاق روایات اهل بیت-ع-، این روضه شامل خانه حضرت فاطمه-س- نیز می‌شود. مساحت روضه شریفه ۲۲ متر طول و ۱۵ متر عرض دارد که مجموعاً ۳۳۰ متر مربع می‌شود.

در محدوده روضه مطهره، سه مکان مقدس وجود دارد؛ مرقد مطهر پیامبر، منبر و محراب، که به ترتیب در باره آنها سخن می‌گوییم:

مرقد مطهر رسول خدا-ص-

یکی از بهترین نقاط مسجد، مدفن رسول خدا-ص- است؛ پیامبری که محبوب خدا و خلق بوده و میراث گرانبهای اسلام، حاصل تلاش بیست و سه ساله اوست. در کناره شرقی مسجد، حجره‌هایی برای زندگی همسران رسول خدا-ص- ساخته شد که تا قریب نود سال پس از رحلت آن حضرت نیز سرپا بود. ابتدا حجره‌ای برای سوده، پس از آن عایشه و در امتداد آن، حجره‌ای برای حضرت فاطمه-س- ساخته شد. مورخان نوشته‌اند که رسول خدا-ص- در حجره‌ای که وفات یافت، مدفون شد. طبق آنچه اهل سنت روایت کرده‌اند رسول خدا-ص- در حجره عایشه بوده است. احتمال دیگر نیز آن است که حجره‌ای در میان حجره عایشه و حجره حضرت فاطمه-س- بوده که آن حضرت برای استراحت در آنجا بسر می‌برده و اختصاص به هیچ یک از همسرانش نداشته است. رسول خدا-ص- در آنجا بستری بود و در همان جا وفات یافت. پس از رسول خدا-ص- این حجره دو نیمه شد، نیمی در برگیرنده قبر رسول خدا-ص- و نیمی دیگر در اختیار عایشه بوده است.

نماز در مسجدالنبی

آنجا آنچه خواهی و نماز بسیار کن در مسجد پیغمبر ص پس بدرستی که نماز در آن معادل با هزار نماز است و هرگاه داخل مسجد می شوی یا بیرون می روی صلوات بفرست بر آن حضرت

مسجد خیف

مسجد خیف، مهمترین مساجد منا به شمار می رود. درباره محل و فلسفه پیدایش آن، روایت جالب توجهی وجود دارد. می دانیم که در سال پنجم هجرت، مشرکان مکه به تحریک یهودیان، پیمان اتحادی را با برخی از قبایل عرب امضا کردند تا به مدینه حمله کنند و ریشه اسلام را از اساس بر کنند. محلی که آنان برای امضای این پیمان انتخاب کردند، جایی بود که بعدها مسجد خیف در آنجا بنا گردید. این بدان معنا است که در محلی که مشرکان پیمان ضد اسلام بستند، مسجدی بنا شد که تا ابد شکست اتحاد قریش با قبایل عرب را فریاد کند.

خیف به محلی گویند که در آنجا از شدت کوهستانی بودن منطقه کاسته شده اما هنوز به صورت دشت در نیامده است. چنین منطقه ای در دامنه کوه صفايح قرار گرفته و مسجد نیز در همین ناحیه ساخته شده است.

مسجد خیف شاهد خطبه مهم رسول خدا-ص- در حجة الوداع بوده که در روایات متن آن خطبه نقل شده است. به علاوه در روایات پیشوایان معصوم-علیهم السلام- آمده است کسی که در منا است، تا می تواند نمازهایش را در مسجد خیف بخواند؛ چرا که در آن هفتاد پیامبر-ص- نماز خوانده اند. در نقلی هم آمده است که مسجد خیف مدفن آدم-ع- است.

مسجد جمعه

پیامبر-ص- در ادامه مسیر از قبا به یثرب، در میان قبیله بنی سالم برای نخستین بار نماز جمعه را اقامه کرد و همین مساله سبب شد تا محل نماز خواندن رسول خدا-ص- به عنوان «مسجد الجمعة» شناخته شود. نامهای دیگر آن، «مسجد عاتکه» و «مسجد الوادی» (وادی رانونا) است. این مسجد نظیر مسجد النبى از خشت و گل ساخته شده بود و سقفی کوچک داشت

مسجد رد شمس

در کتابهای تاریخی آمده است که مسجد رد شمس با مسجد فضیخ یکی است و درباره نامگذاری آن به «رد شمس» یا «شمس» نیز آمده است که در جریان محاصره قلعه بنی نضیر، رسول خدا-ص- هنگام عصر به خواب رفت و سرش روی زانوی امیر مؤمنان، علی-ع- بود. نزدیک غروب خورشید بیدار شد و وقتی متوجه گردید که

امام هنوز نماز عصر را نخوانده است از خداوند خواست خورشید را باز گرداند تا امام نماز بگزارد. این روایت را به نام «حدیث رد شمس» می‌شناسند و جمعی از راویان اهل سنت نیز آن را نقل کرده‌اند.

مسجد شجره

در مسیر خروجی مدینه به سمت مکه، که راهی از جنوب مدینه دارد، پس از حدود چند کیلومتر، به مسجد شجره یا مسجد ذو الحلیفه می‌رسیم. این مسجد، میقات کسانی است که از مدینه عازم حج می‌شوند. این مسجد در محلی واقع شده که رسول خدا-ص- هنگام رفتن به مکه در زیر درخت سمره نماز خوانده است و به همین مناسبت، آن را مسجد شجره می‌نامند. بعلاوه، رسول خدا-ص- در جریان سفر سال هشتم هجرت، که منتهی به امضای معاهده حدیبیه شد، در همین جا محرم گردید. همین طور در سال هفتم جهت عمره القضاء و نیز در سال دهم برای حجه الوداع در این مسجد احرام پوشید. طبعاً اهمیت این مکان از لحاظ دینی مسلم بوده و به دلیل استفاده دائم مردم از آن، مورد توجه بوده است.

مسجد قبلتین

مسجد قبلتین از اماکن زیارتی مدینه به دست طایفه بنو سواد بن غنم بن کعب ساخته شد و از آنجا که مربوط به مساله تغییر قبله است، باید در همان اوایل هجرت رسول خدا-ص- ساخته شده باشد. مساله تغییر قبله در پانزده شعبان سال دوم هجرت روی داد. تا پیش از آن مسلمانان به سوی بیت المقدس نماز می‌خواندند. طعنه یهودیان و دعای رسول خدا-ص- سبب شد تا خداوند ضمن آیات ۱۴۲ تا ۱۵۰ سوره بقره، تغییر قبله را به سوی کعبه بیان کند. در یکی از این آیات خطاب به رسول آمده است:

«نگریستنت را به اطراف آسمان می‌بینیم. تو را به سوی قبله‌ای که می‌پسندی می‌گردانیم. پس روی به جانب مسجد الحرام کن. و هر جا که باشید روی بدان جانب کنید. اهل کتاب می‌دانند که این دگرگونی به حق و از جانب پروردگارشان بوده است. و خدا از آنچه می‌کنید غافل نیست.»

یک نقل چنان است که حکم تغییر قبله در وسط نماز ابلاغ شد و نمازگزاران دو رکعت از نماز ظهر را به سوی بیت المقدس و دو رکعت بعدی را به سوی کعبه خواندند. درباره این نقل، البته تصور گردش در میانه نماز قدری دشوار به نظر می‌رسد گرچه ممکن است هم گردش بوده و هم حرکت. اما در این که رسول خدا-ص- در مسجد قبلتین نماز می‌خواند یا مسجد النبی، دو روایت مختلف ذکر شده است. یک روایت بیانگر این است که رسول خدا-ص- در مسجد قبلتین نماز می‌خواند و از این جهت آن را قبلتین نامیده‌اند. روایت دیگری گویای آن است که رسول خدا-ص- در مسجد خود نماز می‌خوانده و عده‌ای نیز در مسجد قبلتین بوده‌اند، در وسط نماز ظهر به آنها خبر رسید و آنها به سوی کعبه نماز خواندند.

نقل شده پیامبر در مسجد کارهای حکومتی را پیگیری می کردند

در مسجد مدینه حلقه‌های درس و بحث تشکیل می شد، آن حضرت یا خود آنها را برگزار می کرد و یا در جمع شرکت می فرمود و مردم را به پیوند به این حلقه‌ها تشویق می کرد، اصحاب بعد از نماز حلقه حلقه دور حضرت یا دور هم می نشستند و قرآن می خواندند و واجبات و مستحبات دین می آموختند.^{۱۱۷۰} این جلسات در مسجد مدینه به قدری جالب بود که نمایندگان قبیله ثقیف از دیدن این منظره سخت تکان خوردند و از کوشش مسلمانان در فراگیری احکام و معارف انگشت تعجب به دندان گرفتند.^{۱۱۷۱}

از عبدالله بن عمرو عاص روایت شده که روزی پیامبر اکرم (ص) در مسجد خود بر دو مجلس گذشت فرمود: «هر دو خوب است و یکی بهتر است چرا که آنان دعا می کنند و خدا را می خوانند، اگر خدا بخواهد بر ایشان عطا می کند و اگر بخواهد منع می کند؛ اما اینان علم دین می آموزند و به جاهل می آموزانند و من معلّم مبعوث شده‌ام». پس حضرت در حلقه‌ی اهل علم نشست.^{۱۱۷۲}

پیامبر عزیز ما فرمود:

بهترین مکان زمین، مساجد و بدترین مکانها بازارها هستند. {بحار ج ۸۴ ص ۱۱}

پیامبر اعظم ص فرمود: مسجد بازار آخرت است که کالایش آمرزش و هدیه اش بهشت است. {کافی ج ۳ ص ۴۸۹}

پیامبر اعظم ص فرمود: اگر درباره کسی که در نماز جماعت مسجد حاضر نمی شود از تو پرسیدند بگو من او را نمی

شناسم! {بحار ج ۸۸ ص ۴}

پیامبر اعظم ص فرمود: کسی که بطرف مسجد می رود قدم راستش را که بر می دارد یک حسنه برایش نوشته می شود و قدم چپش را که بر می دارد یک گناه از او پاک می شود و هرگاه در نماز جماعت شرکت کرد خدا او را می آمرزد. {کنز العمال ج ۷ ص ۲۹۶}

در حدیث قدسی است که ای پیامبر! به کسانی که در تاریکی به مسجد می روند بشارت بده که در روز قیامت نور ساطع خواهند داشت {وسائل ج ۱ ص ۲۶۸}

^{۱۱۷۰} مسند ابی یعلی، تحقیق حسین سلیم اسد، دار المأمون للتراث، چاپ اول، ۱۹۸۸، ج ۷، ص ۱۲۹

^{۱۱۷۱} سبحانی، جعفر؛ فروغ ابدیت، قم، بوستان کتاب، چاپ بیست و یکم، ۱۳۸۵ش، ص ۴۴۰.

^{۱۱۷۲} الدارمی، عبدالله بن بهرام؛ سنن، مطبعة الاعتدال، دمشق، ۱۳۴۹، ج ۱، ص ۱۰۰

پیامبر اعظم ص: یک رکعت نماز در مسجد بهتر از چهل سال نماز در خانه است.

پیامبر اعظم ص: محبوبترین اهل مسجد کسانی هستند که قبل از همه به مساجد وارد شده و بعد از همه از مساجد بیرون می

روند. {وسائل ج ۱۲ ص ۳۴۴}

قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْجُلُوسُ فِي الْمَسْجِدِ لانتظارِ الصَّلَاةِ عِبَادَةٌ مَالَمْ يَحْدُثْ، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا الْحَدَثُ؟
قَالَ: الْغَيْبَةُ. ۱۱۷۳

ترجمه :

فرمود: نشستن در مسجد جهت انتظار وقت نماز عبادت است تا موقعی که حَدَثی از او صادر نگردد.

سوء ال شد: یا رسول الله ، منظور از حدث چیست ؟ فرمود غیبت کردن.

روایت شده در زمان رسول خدا برخی از مردم در آمدن به مسجد مسامحه می نمودند. پیامبر درباره آنها فرمود: شاید دستور دهم تا خانهای آنان را با آتش بسوزانند. ۱۱۷۴

پیامبر اعظم ص فرمود: هر که مسجدی بنا کند چه کوچک باشد یا بزرگ، خداوند خانه ای در بهشت برای او بنا می نماید. {کنز العمال ج ۷ ص ۶۵۰}

پیامبر اعظم ص فرمود: هرگاه خداوند تعالی مرضی را از آسمان بر اهل زمین بفرستد آن را از سازندگان مساجد دور گرداند. {نهج الفصاحه حدیث ۶۸۲}

پیامبر اعظم ص: در آیه شریفه {اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون} آل عمران ۲۰۰ یعنی صبر کنید و صبور باشید و ارتباط برقرار نمائید و تقوا پیشه کنید شاید رستگار گردید. مراد از رابطوا زیاد رفت و آمد کردن به مسجد است. {بحار ج ۸۳ ص ۳۹۶}

۱۱۷۳ وسائل الشیعة : ج ۴ ، ص ۱۱۶ ، ح ۴۶۶۵ .

۱۱۷۴ {وسائل ج ۳ ص ۴۷۸}

امام باقر -سلام الله علیه از پیامبر -صلوات الله علیه وآله نقل نموده که روزی پیامبر در مسجد نشسته بودند، مردی وارد شد و بی آن که رکوع و سجود خویش تمام کند، نماز گزارد. پیامبر(ص) فرمود: نماز او چون مرغی است که نوک بر زمین می زند و اگر با این حال از دنیا برود به دین من نمرده است.

«رسول خدا(ص): هنگامی که مشکلات و بلاها نازل می شود، اهل مساجد در امانند.»

روزی پیامبر اعظم ص وارد مسجد شدند و دیدند دو گروه در مسجد هستند. عده ای به تعلیم قرآن مشغولند و عده ای به تعلیم علم و دانش.

حضرت فرمودند هر دو گروه مورد تایید هستند ولی من به گروهی که مشغول تعلیم علم و دانش هستند می پیوندم.^{۱۱۷۵}

گناهانت پاک شد

«نقل شده که روزی جوانی در موقع نماز بلند شد و به پیامبر اسلام(ص) گفت: یا رسول الله من آلوده ام! مرا پاک کن. پیامبر رو از او برگردانیدند و مشغول نماز جماعت شدند. بعد از نماز، باز آن جوان بلند شد و گفت: یا رسول الله! من آلوده ام! مرا پاک فرما! حضرت فرمود: مگر شما بالباس پاک به این مسجد نیامدی و با نماز نخواندی؟ گفت: چرا. فرمود: این نماز تو را از گناهان پاک نمود.» {کتاب ارزش و اهمیت نماز}

ستون توبه

توبه ابولبابه

وقتی هنگام محاصره یهودیان بنی قریظه توسط لشکر اسلام، آنها با ابولبابه مشورت کردند و گفتند اگر تسلیم شویم، رسول خدا(ص) با ما چه می کند؟ ابولبابه با دست به گلویش اشاره کرد. یعنی مردانتان کشته می شوند. اما بلافاصله پشیمان شد و برای توبه به مسجد رفت و خود را به ستونی بست. در مورد او این آیه نازل شد: «ای مؤمنین! هرگز آگاهانه به خدا و رسول و امانتهای او خیانت نکنید»

وقتی قضیه او را به رسول خدا(ص) گفتند، فرمود اگر نزد من می آمد برایش از خدا طلب آمرزش می کردم. ولی حالا باید صبر کند تا آمرزش خدا نصیبش شود.

ابولبابه همینطور به ستون خود را بسته بود و همسرش در اوقات نماز او را باز می کرد و بعد از نماز دوباره او را می بست. تا اینکه در قبول توبه اش این آیه نازل

شد: «گروهی دیگر به گناهشان اعتراف کرده و خوب و بد را باهم مخلوط نموده اند شاید خدا توبه آنها را بپذیرد. خداوند آمرزنده و رحیم است»

مردم آمدند تا او را باز کنند ولی ابولبابه گفت دوست دارم رسول خدا (ص) این طنابها را باز کند. وقتی رسول خدا (ص) برای نماز به مسجد آمد، با دستهای مبارکش او را باز کرد. {حیوه القلوب ج ۲}

اخبار پیامبر از جنگ موته در مسجد

علی (ع): در جنگ موته، لشکر اسلام در مرز روم مشغول جنگ با دشمن بود و پیامبر در مسجد مدینه، اخبار جنگ را نقل می کرد. وقتی لشکر اسلام مراجعت کرد، دیدند همانطور بوده است که حضرت نقل می کرد.

«ستارگان درخشان ج ۱ ص ۲۹»

سعد مستمند

امام باقر (ع) فرمود مردی از پیروان رسول خدا (ص) بنام سعد، بسیار مستمند بود و جزو اصحاب صغه محسوب می شد. - صغه جایی در مسجد برای مستمندان بود - تمام نمازهای شبانه روزی را پشت سر رسول خدا (ص) می خواند. حضرت از تنگدستی سعد ناراحت و متأثر بود. روزی حضرت به سعد وعده داد تا اگر پولی بدستم آمد تو را بی نیاز می کنم. مدتی گذشت و پولی نصیب حضرت نشد. لذا تأثر حضرت بیشتر شد. در این هنگام جبرئیل نازل شد و دودرهم آورد و به رسول خدا (ص) داد و گفت خداوند می فرماید ما از اندوه تو بخاطر تنگدستی سعد آگاهیم. اگر می خواهی از این حال خارج شود دودرهم را به او بده و بگو خرید و فروش کند. رسول خدا (ص) دودرهم را گرفت. وقتی برای نماز ظهر از منزل خارج شد، سعد را مشاهده فرمود که در یکی از اطاقها منتظر ایستاده است. فرمود می توانی تجارت کنی؟ عرض کرد سوگند بخدا که سرمایه ندارم. حضرت دودرهم را به او داده فرمود با همین سرمایه خرید و فروش کن.

سعد پول را گرفت و برای انجام فریضه در خدمت حضرت به مسجد رفت و نماز ظهر و عصر را با حضرت خواند. پس از نماز حضرت به او گفت که بدنبال روزی حرکت کن.

سعد بیرون شد و شروع به معامله نمود. خداوند برکتی به او داد که هرچه را به یک درهم می خرید، دو درهم می فروخت. معاملات او همیشه سودش برابر اصل سرمایه بود. کم کم وضع مالی او ترقی نمود بطوری که کنار مسجد مغازه ای باز کرد و اموال و کالاها را آنجا عرضه می نمود. رفته رفته اشتغالات تجارتي او زیاد شد تا بجائی که وقتی بلال اذان می گفت و حضرت برای نماز بیرون می آمد، سعد را مشاهده می فرمود که هنوز خود را برای نماز آماده نکرده و وضو نگرفته با اینکه قبل از این جریان پیش از اذان مهیای نماز بود.

رسول خدا (ص) می فرمود ای سعد! دنیا تو را مشغول کرده و از نماز باز داشته است. سعد می گفت چه کنم؟ اموال خود را رها کنم تا ضایع شود؟ به این شخص جنس داده ام و منتظرم که پولش را بدهد و این شخص هم پول داده و از من جنس می خواهد.

رسول خدا (ص) از مشاهده مشغول شدن سعد به زیاد کردن ثروت و بازماندنش از عبادت، افسرده شد بیشتر از موقعی که در موقع تنگدستی اش متأثر بود. روزی جبرئیل نازل شد و عرض کرد خداوند می فرماید از افسردگی تو اطلاع یافتیم اینک کدام حال را برای سعد می پسندی؟ وضع قبلی را یا اشتغال فعلی او به دنیا و ثروت طلبی؟ فرمود همان تنگدستی سابقش را بهتر می خواهم زیرا دنیای فعلی او آخرتش را بر باد داده است. جبرئیل گفت آری علاقه به دنیا و ثروت انسان را از یاد آخرت غافل می کند. اگر باز گشت حال گذشته او را می خواهی دودرهمی که به او دادی پس بگیر. حضرت نزد سعد رفت و فرمود دودرهمی که بتو دادیم بر نمی گردانی؟ گقا اگر دویست درهم هم بخواهی می دهم. فرمود نه همان دودرهم را بده. سعد پول را داد. چیزی نگذشت که دنیا بر او مخالف شد و وضعش مثل قبل گردید

و فرمود هنگامی که دیدید مردی بر رفت و آمد به مسجد مداومت می کند وی را مومن بدانید. چون که خداوند متعال می فرماید: آنان که ایمان خداوند دارند، مساجد را آباد می کنند^{۱۱۷۶}

نابینایی از پیامبر اعظم ص پرسید چگونه در نماز جماعت حاضر شوم؟ فرمود طنابی از منزل تا مسجد ببند و بوسیله آن به مسجد بیا. {لازم به ذکر است که منزل او در نزدیکی مسجد بوده است}

«:پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم:»

مَنْ مَشَى إِلَى مَسْجِدٍ مِنْ مَسَاجِدِ اللَّهِ، فَلَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ خَطَايَا حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى مَنْزِلِهِ، عَشْرُ حَسَنَاتٍ، وَ يُحَى عَنْهُ عَشْرُ سَيِّئَاتٍ، وَ رُفِعَ لَهُ عَشْرُ دَرَجَاتٍ.

هر کس به سوی مسجد گام بردارد در برابر هر گامی ده حسنه برایش ثبت و ده گناهش پاک و ده درجه و منزلت او (در بهشت) بالا می رود. (وسائل، ج ۳، ص ۴۸۳)

«:پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم:»

إِنَّ اللَّهَ يُعْطِيكَ مَا دُمْتَ جَالِسًا فِي الْمَسْجِدِ بِكُلِّ نَفْسٍ تَنْفَسْتَ فِيهِ دَرَجَةً فِي الْجَنَّةِ وَ تُصَلِّيَ عَلَيْكَ الْمَلَائِكَةُ وَ يُكْتَبُ لَكَ عَشْرُ حَسَنَاتٍ وَ يُحَى عَنْكَ عَشْرُ سَيِّئَاتٍ.

تا زمانی که در مسجد به سر می بری خداوند به تعداد هر نفسی در آن یک درجه منزلت در بهشت برای تو بالا می برد و فرشتگان بر تو درود می فرستند و ده حسنه برایت ثبت و ده گناهت پاک می گردد. (بحار، ج ۸۳، ص ۳۷۰)

«پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم:»

مَا مِنْ يَوْمٍ إِلَّا وَ مَلَكٌ يُنَادِي فِي الْمَقَابِرِ: مَنْ تَغِيبُطُونَ؟ فَيَقُولُونَ: «أَهْلَ الْمَسَاجِدِ؛ يُصَلُّونَ وَ لَا نَقْدِرُ وَ يَصُومُونَ وَ لَا نَقْدِرُ وَ ...».

روزی بر اهل قبور نمی گذرد مگر ملکی آنها را ندا می کند: شما چه کسی را غبطه می خورید و او را آرزو می کنید؟ می گویند: غبطه و آرزوی ما مسجدیان هستند، آنها نماز می خوانند و ما

^{۱۱۷۶} مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۳۶۲

نمی توانیم بخوانیم، آنها روزه می گیرند و ما نمی توانیم روزه بگیریم و... (مستدرک، ج ۳، ص ۴۶۳)

«پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم
 .يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَلَاثَةً يَشْكُونَ: الْمُصْحَفُ وَالْمَسْجِدُ وَالْعِتْرَةُ
 روز قیامت سه نفر می آیند و (از امت) شکایت می کنند: یکی قرآن، دیگری مسجد و دیگر
 (عترت و اهل بیت من اند. (وسائل، ج ۳، ص ۴۸۴)

فهرست

مقدمه ۳

اخلاق اسلامی ۵

صبر ۳۲

قرآن کریم ۶۳

اهل بیت علیهم السلام ۸۲

جوانان ۹۵

خوش زبانی ۱۱۱

ریاست ۱۱۹

ایرانیان ۱۲۲

یاد مرگ و قیامت ۱۲۸

عزت نفس ۱۳۵

ساده زیستی ۱۴۰

مواسات و رفع گرفتاری مومنین ۱۵۰

اصحاب ۱۶۷

همسایه داری ۱۷۷

جایگاه شهید و شهادت ۱۷۹

مزاح و شوخی ۱۹۱

آداب مجالست با هم نشینان و رعایت حقوق آنان ۱۹۴

خنده ها و گریه های پیامبر خدا ۲۰۴

حجاب و عفاف ۲۱۹

سخاوت و بخشندگی ۲۴۰

عدالت و قضاوت ۲۴۹

سیره نبوی در مواجهه با حرمت شکنان و مرتدان و یهود و نصاری ۲۶۳

جنگ با دشمنان اسلام ۲۷۷

آسان گیری ۲۸۲

علم و دانش اندوزی ۲۸۷

کار و تلاش ۲۹۵

کودکان ۳۰۶

ازدواج، طلاق، والدین ۳۱۶

زنان ۳۵۷

پیامبر و همسرانش ۳۹۸

صبر ۴۰۶

نام نیک ۴۱۶

ادب ۴۱۹

عبادت ۴۲۴

وفاداری و ماندن بر عهد و پیمان ۴۴۸

سفر ۴۵۱

بیماری ۴۵۷

نهی های پیامبر (صلی الله علیه و آله) ۴۶۶

حق الناس ۴۷۸

مسجد ۴۸۳